

حرکت تاریخی کرد به
خراسان ...

www.EllahMezar.ir

تکانش: کلیم ... توحیدی (کانیمال) جلد ۶



سرشناسه: توحیدی، گلیم الله، ۱۳۲۰

عنوان ویدئو: حرکت تاریخی کرده خراسان / گلیم الله توحیدی (کاتبمال)؛ ویراستاران: حمیدمحمدی؛ راحله توحیدی
وضعیت ویراستاری: ویرایش ۲

مشخصات نشر: مشهد: گلیم الله توحیدی (کاتبمال)، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری: ج. منصور، نقشه، نمونه، عکس، نمودار

شابک: ۳۴۰۰ ریال (ج. ۱)

یادداشت: فیما

یادداشت: پشت جلد لاتینی شده: C. Tawahodi, Harakat-e Tarikhi-e Kurd be Khorasan

یادداشت: جلد چهارم (۱۳۷۳): بهاء: ۶۰۰۰ ریال

یادداشت: جاب دوم: ۱۳۷۸، ۲۵۰۰۰ ریال ISBN 964-92345-2-7

یادداشت: ج. ۵ (جاب دوم: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج. ۵) ISBN 964-91295-8-8

یادداشت: ج. ۶ (جاب اول، ۱۳۸۵) ISBN 964-7832-73-7

یادداشت: ناسر جلد ششم این کتاب واسع و دامینه می باشد.

یادداشت: عنوان دیگر: حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران.

یادداشت: کتابخانه

عنوان دیگر: حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران.

عنوان دیگر: حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران.

موضوع: کردان - - ایران - - تاریخ

موضوع: گوردستان - - تاریخ

رده بندی کنگره: ۱۳۷۱ ت ۹ ک ۲ / DSR ۷۲

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۹۸۴

شماره کتابخانه ملی: ۲۳۳۶-۷۱ م

یک دو روزی بیش و کم شد، ورنه از جور سپهر
بر سکندر نیز آن بگذشت که بر دارا گذشت

حرکت تاریخی گرد به خراسان

در دفاع از استقلال ایران

جلد ۶

تألیف:

کلیم الله توحیدی

انتشارات دامینه

انتشارات: واسع

تلفن: ۹۶۴۱۱-۱۹۶۲

مشهد - بلوار وکیل آباد - وکیل آباد ۸ - ارشاد ۱ - پلاک ۲۵

حرکت تاریخی گرده خراسان در دفاع از استقلال ایران - جلد ۶

اثر: کلیم الله توحیدی (کاتبمال)

ناشر: واسع

بازخوانی متن: فاطمه توحیدی - ابوالفضل توحیدی

ویراستار: حمید محمدی

طرح جلد: مهیار ناظمی

تایپ: حمیدرضا عنایتی

تیراژ: ۲۴۵۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۵

چاپ: بیعان

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۸۳۲-۷۳-۷

ISBN: 964-7832-73-7

نشانی نویسنده: مشهد - کوی آب و برق - صندوق پستی - ۱۶۷ توحیدی

حق تجدید چاپ ویژه نویسنده است.

فهرست مطالب

| صفحه | عناوین پیشگفتار |
|------|---|
| ۱ | نگاهی به حوادث تاریخی درگذر در روزگار قاجار..... |
| ۱۰ | شرح شکست دادن لطفعلی خان به صوفی اسلام..... |
| ۱۵ | آشنایی با لطفعلی خان درگزی (پسر اللهیارخان)..... |
| ۱۹ | حکومت صیدعلی خان در درگذر..... |
| ۲۱ | شرح ناصر المله..... |
| ۲۳ | شرح اغتشاش دره جز و حکومت مسعودخان..... |
| ۲۴ | حکایت ججوخان..... |
| ۲۶ | گشته شدن قلیچ خان (پوسيله ججوخان)..... |
| ۲۸ | حکام خراسان و وقایع سال ۱۳۳۴ قمری..... |
| ۲۹ | سرنوشت مسعودخان حکمران درگذر..... |
| ۳۵ | شرح حکومت جناب عبدالرضا خان شجاع الدوله..... |
| ۳۸ | شرح رفتن جناب شجاع الدوله به شیروان و گشته شدن آقامحمد..... |
| ۴۴ | اوضاع اسفبار ارتش ایران در پایان دوره قاجار..... |
| ۵۱ | غارتگری ترکمانان در نواحی شاهرود و سبزوار و بجنورد..... |
| ۵۹ | جنگهای کرد و ترکمن در غرب بجنورد از گفتار آقای خانلرخان قراچورلو..... |
| ۶۵ | علل تاخت و تاز ترکمانان به نواحی شمالی ایران..... |
| ۶۷ | مالیات گرفتن از ترکمانان..... |
| ۶۸ | واگذاری مراتع مراوه تپه به کردهای زعفرانلو بجای مراتع عشق آباد..... |
| ۷۳ | وظایف ایلخانی زعفرانلو در دوره محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه..... |
| ۸۰ | فروشن صد خروار کشمش قوچان به روسیه..... |
| ۸۲ | موقعیت بهائیان در قوچان..... |
| ۸۴ | در مورد مرخصی ولیخان ضرغام السلطان..... |

- نگاه دیگری به اوضاع و احوال بژنورت (بجنورد) ۸۵
- دخالت‌های سردار معزز در حکومت قوچان ۸۹
- باغ سردار در اوغاز ۹۶
- کنتل محمد تقی خان پسیان و حوادث قوچان ۹۸
- شعری از ملا قمر بادلانلو در مورد کنتل ۹۹
- دستور قوام السلطنه به سردار معزز بجنوردی در مورد جنگ با کنتل ۱۰۱
- تصویب ۹ هزار تومان برای لشکرکشی قوچانیها در جنگ با کنتل ۱۰۲
- نامه پندآموز نصرت الممالک تیموری به محمد ابراهیم ۱۰۴
- برائت نامه صدر زنجانی رئیس فرهنگ قوچان به ضیفم الملک زعفرانلو ۱۰۹
- خلاصه‌ای از نامه حبیب الله خان فودانلو ناصر لشکر به محمد ابراهیم خان ۱۱۱
- موقعیت لشکر شرق (خراسان) ۱۱۴
- تعهد دولت نسبت به کردها ۱۱۶
- خلع سلاح خوانین زعفرانلو - نامه‌های تاج محمد خان و فرج الله خان ۱۱۸
- حکم نیابت حکومت قوچان و زعفرانلو برای محمد ابراهیم خان ۱۲۵
- وضع ناهسامان ارتش در تلگراف جان محمد خان به رضاخان وزیر جنگ ۱۲۶
- اداره مالیه خراسان و حاکم قوچان ۱۲۷
- عهدنامه هیأت اتحاد خوانین زعفرانلو در محکومیت تاج محمد خان ۱۲۸
- حکومت نظام السلطنه مافی در خراسان و درگیری با خوانین قوچان ۱۳۱
- ممنوعیت کشت تریاک به امر سردار معزز ایلخانی بجنورد ۱۴۰
- ورود سردار اسعد بختیاری والی خراسان ۱۴۲
- اقدامات حاجی قربانعلی جوینی علیه کردهای منطقه ۱۴۲
- دستورالعمل منع استعمال تریاک ۱۴۶
- نقش روزنامه مهر منیر در بهم انداختن خوانین قوچان ۱۴۶
- استقبال صولت السلطنه هزاره‌ای از سردار اسعد والی خراسان ۱۴۸
- النماسنامه مدیر روزنامه شمس از خوانین قوچان ۱۵۱
- نگاهی به زندگی سلطان احمدشاه قاجار ۱۵۵
- بیانیه احمدشاه به هنگام خروج از ایران ۱۵۷

| | |
|-----|--|
| ۱۶۱ | ظهور رضاشاه در افق ایران (ایل پهلوان لو) |
| ۱۷۶ | رضاخان در راه پادشاهی |
| ۱۸۲ | ملاقات کودتاجیان در قزوین و حرکت به تهران |
| ۱۸۴ | پایان کار احمدشاه و پول هایی که به اروپا بود |
| ۱۹۱ | کودتای سوم اسفند رضاخان پهلوان لو (پهلوی) |
| ۱۹۳ | مشکلات رضاخان در راه پادشاهی |
| ۱۹۵ | تصویب قانون نظام و وظیفه و جمهوری رضاخان پهلوی |
| ۲۰۲ | اقبال السلطنه ماکویی از دیگر قربانیان حکومت نظامی |
| ۲۰۵ | نابودی خاندان امیرعشایر کرد خلخالی به امر رضاخان |
| ۲۰۶ | قیام اسماعیل آقا شکاک |
| ۲۰۷ | اختیار روزنامه‌ها از شمال خراسان |
| ۲۰۹ | رفتن ثقه السلطنه و آمدن مفاخر السلطنه به حکومت قوچان |
| ۲۱۲ | اعضای آخرین لقب شجاع الدوله به آخرین ایلخانی زعفرانلو قوچان |
| ۲۱۶ | انتخابات مجلس پنجم شورای ملی و حوادث اسفراین و قوچان و شیروان |
| ۲۱۹ | اوضاع درگذر در پایان دوره قاجار |
| ۲۲۱ | گزارش خرابی سیل و زلزله در بجنورد و وقایع آن دیار |
| ۲۲۴ | تقاضای سردار معزز از سردار اسعد والی خراسان در مورد سیل بجنورد |
| ۲۲۷ | انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی (و گزارش مخیر بجنورد) |
| ۲۲۸ | پاسخ به گزارش مخیر بجنورد |
| ۲۳۱ | نمایندگان خراسان در پنجمین دوره مجلس |
| ۲۳۳ | مدارس بجنورد (مدرسه شجاع الممالک شادلو برادر سردار معزز) |
| ۲۳۶ | تکذیب خبر اعزام سردار معزز به تهران |
| ۲۳۸ | ورود قوای دولتی (به بجنورد) |
| ۲۳۸ | تلگراف آقای سردار معزز بجنوردی |
| ۲۴۰ | تاسیس شیر و خورشید سرخ در قوچان |
| ۲۴۲ | جمهوری رضاخانی و عواقب آن در ایران |
| ۲۴۵ | تلگرافی در جانبداری از امیر حسن خان آخرین شجاع الدوله |

- ۲۴۷ تحولات نظامی در بجنورد
- ۲۵۱ احضار سردار معزز به تهران و برقراری حکومت نظامی در بجنورد
- ۲۵۴ استخدام جوانان بجنورد در ارتش
- ۲۵۵ تلگرافات بجنورد و قوچان به مجلس دایر به تغییر رژیم قاجار به پهلوی
- ۲۵۷ اعزام سردار معزز ایلخانی شادلو به تهران
- ۲۵۸ تبلیغات فرصت طلبانه مهر منیر علیه ناصر لشکر قوچانی
- ۲۵۹ سندی در مورد ولیخان قهرمانلو
- ۲۶۱ احضار خوانین کرد قوچان به مشهد و...
- ۲۶۳ دومین تلگراف خوانین قوچان به پشتیبانی از رضاخان پهلوی
- ۲۶۵ تلگراف برخی روحانیون و تجار بجنورد به پشتیبانی از رضاخان پهلوی
- ۲۶۶ مراسم آقای عبدالله خان برادر آقای سردار معزز بجنوردی
- ۲۶۹ تبعید علمای غیردولتی بجنورد و شکایت مردم از مقاسد نظامیان
- ۲۷۲ اعلامیه خلع سلاح خوانین قوچان
- ۲۷۳ در مورد حسینقلی خان قراچورلو حاکم سرحدات بجنورد
- ۲۷۴ سردار معزز در تهران
- ۲۷۶ لشکر شرق و خلع سلاح کردهای زعفرانلو
- ۲۷۸ تلگراف رضامندی روحانیون شیروان از ضیغم الملک
- ۲۸۰ تذکر و یادآوری به خوانین محترم زعفرانلو قوچان و شیروان
- ۲۸۰ حوادث بجنورد مانع خلع سلاح کردهای زعفرانلو
- ۲۸۰ ابلاغ تلگراف وزیر داخله به ولیخان قهرمانلو در مورد حکومت عون السلطنه
- ۲۸۴ سرهنگ باقرخان حاکم نظامی بجنورد
- ۲۸۶ قتل و غارت مردم جاجرم بوسیله ترکمانان
- ۲۸۷ غارتگری ترکمانان در اسفراین و اسارت خان زرین کفش
- ۲۹۲ غارتگری ترکمانان در جاجرم و اسفراین
- ۲۹۶ عریضه‌ی رعایای علی آباد اسفراین به محمدابراهیم خان
- ۲۹۹ حماسه حسینقلی توپکانلو و نامزد اسیر شده‌اش
- ۳۰۴ شکست افتضاح آمیز سرهنگ مهدی خان از ترکمانان

- نتیجه حکومت نظامیان در بجنورد ۳۰۸
- ورود حشمت الدوله والی جدید خراسان (بجای سردار اسعد) ۳۰۸
- حمله ترکمانان به شاهرود و سبزوار و جوین و قطع سیم تلگراف ۳۰۹
- تاخت و تاز و غارتگری ترکمن‌ها در قوشخانه شیروان ۳۱۳
- برقراری امنیت خراسان به قول نظامیان ۳۱۵
- مراحم حضرت اشرف آقای سردار سپه نسبت به سردار معزز ۳۱۶
- اوضاع نابسامان بجنورد و تاخت و تاز ترکمن‌ها به شاهرود و سبزوار ۳۱۷
- سردار بجنوردی از تهران به مشهد می‌آید ۳۱۸
- در مورد مسافرت محمد ابراهیم خان به مشهد ۳۱۹
- غارت اهالی بجنورد و سبزوار بنام مالیات و تحصن زنان کرمانج ۳۱۹
- آقای سردار معزز و رعایای بجنورد ۳۲۲
- غارتگری ترکمانان در شرق و غرب خراسان ۳۲۵
- استقبال بی نظیر مردم خراسان از سردار معزز در مشهد ۳۲۷
- چشم پوشی سردار معزز از اقدامات مغرضانه مخالفان ۳۲۸
- سردار بر سر دو راهی تاخت و تاز غارتگران و کارشکنی لشکر شرق ۳۳۱
- شادی و تشکر مردم اسفراین از بازگشت سردار بجنوردی ۳۳۲
- عکس العمل بازگشت سردار معزز در اسفراین ۳۳۳
- پاسخ تبریک خوانین قوچان از سوی رضاخان فاتح خوزستان ۳۳۶
- آزادی سرهنگ مهدی خان از زندان ۳۳۷
- سرهنگ باقرخان نظامیان را به مسلسل بست ۳۳۷
- برکناری خزاعی فرمانده لشکر شرق به علت وقایع بجنورد ۳۳۸
- نقش شوروی در قتل عام سربازان پادگان مراوه تپه ۳۴۰
- موقعیت اجتماعی و سیاسی قوچان و شیروان در سال ۱۳۰۳ ۳۴۸
- دستگیری سردار معزز بجنوردی و اثرات آن در منطقه ۳۴۹
- پرچم سرخ شوروی در ترکمن صحرا ۳۵۱
- قیام ترکمن‌ها در ایران ۳۵۲
- بی‌سیاستی و درگیری خوانین زعفرانلو با همدیگر ۳۵۷

- ۳۵۸ ابلاغ فرمان حکومت قوچان به مظفرالسلطنه
- ۳۶۰ پاسخ جان محمدخان فرمانده لشکر شرق به رئیس ایل زعفرانلو
- ۳۶۲ آمادگی سواران زعفرانلو برای سان و رژه
- ۳۶۲ استخدام سواران قوچان برای جنگ بجنورد
- ۳۶۳ دستور حرکت خوانین کرد قوچان برای جلوگیری از تاخت و تاز ترکمانان به اسفراین
- ۳۶۴ آموزش و تجهیز سواران جنگ بجنورد و احکام پساولباشی
- ۳۶۶ استخدام سواران قوچان در لشکر شرق
- ۳۷۳ تلگراف تشجیع کننده رضاخان بهلوی به خوانین زعفرانلو قوچان
- ۳۷۵ شرایط استخدام سواران قوچان در لشکر شرق
- ۳۷۷ محاصره بجنورد بوسیله کردان شادلو و ترکمانان
- ۳۸۰ فرمان رضاخان به کردهای قوچان برای جنگ بجنورد
- ۳۸۱ ورود نخستین هواپیمای جنگی آلمانی به خراسان
- ۳۸۲ تغییر حکومت در رادکان
- ۳۸۴ گزارش فریدون قوچانی از دستگیری سردار معزز و جنگ بجنورد و ترکمن صحرا
- ۴۰۲ اعزام خوانین زعفرانلو به جنگ بجنورد و شادلو
- ۴۰۶ تاخت و تاز ترکمانان در میلانلو اسفراین و قوشخانه شیروان
- ۴۰۸ ارسال فشنگ و نیرو برای نجات محصورین بجنورد
- ۴۰۹ خاطرات نعمت الله بگ سیوکانلو از جنگ بجنورد و ترکمن صحرا
- ۴۱۷ فتوحات قشون ظفرنمون ما!!!
- ۴۱۸ آمدن جان محمدخان به قوچان
- ۴۱۹ حمله سعادتقلی خان به بجنورد و شکستن خط محاصره
- ۴۳۱ تبلیغات روزنامه مهر منیر در حوادث بجنورد
- ۴۳۴ تلگراف بشارت فتوحات اردوی منصوره
- ۴۳۵ سواد تلگراف واصله از طرف علماء عظام و تجار و معاریف بجنورد
- ۴۳۶ بیانیه فرقه دموکرات بجنورد برای جمع کردن اعانه جهت نظامیان
- ۴۳۷ پاسخ کینه توزانه مهر منیر به معترضین بجنورد
- ۴۳۸ مجلس ختم سرهنگ محمد حسین خان انصاری

- ۴۳۰ اتحاد کرد و ترکمن و فرار نظامیان
- ۴۳۵ محاصره بجنورد و عشقبازی فریدون رئیس نظمیه
- ۴۴۷ کشته شدن سرهنگ محمد حسین خان انصاری
- ۴۵۷ مذاکره صلح کردهای بجنوره و نظامیان
- ۴۶۰ نخستین هواپیمای جنگی که بجنورد را بمباران کرد.
- ۴۶۸ پیشروی جان محمد خان به غرب بجنورد و کشتار کرد و ترکمن
- ۴۶۹ تلگراف تدمیر و تشکیل اشرار و مظفریت نظامیان
- ۴۷۱ حکومت نظامی در خراسان و سیستان
- ۴۷۳ جنگ در کوههای لنگر و سقوط طیاره با گلوله کردها
- ۴۷۸ ورود فوج پهلوی با سلاح سنگین و مدرن جهت سرکوبی شورش بجنورد
- ۴۸۲ ورود تیپ جمازه سواران بلوچستان به بجنورد
- ۴۸۶ بمباران و تخریب و خونریزی جان محمدخان در دیرانلو
- ۴۹۰ کشتار و قتل و غارت جان محمدخان در آشخانه و دیرانلو و قلعه شرف
- ۴۹۴ انتقام کشیدن از سردار معزز و کردهای شادلو
- ۵۰۳ تلگراف از بجنورد (شادکامی عده‌ای از اعدام سردار معزز)
- ۵۰۵ خیر اعدام سردار معزز شادلو به قول علامه محمد قزوینی
- ۵۰۸ پاسخ فرمانده لشکر شرق به تبریک مظفرالسلطنه در مورد فتح ترکمن صحرا
- ۵۰۹ توطئه دشمنان یلید امیر اقتدار و سردار معزز
- ۵۱۵ شکست ترکمانان غارتگر از امین الله خان رشوانلو حاکم قوشخانه
- ۵۱۷ سردار معزز شادلو از دید ملک الشعراء بهار
- ۵۲۴ خاطرات سپاسی از حوادث بجنورد و نمایاندن چهره دموکرات‌ها
- ۵۵۸ لشکرکشی به ترکمن صحرا و غارت و آتش زدن خانه‌های ترکمن
- ۵۸۰ جنگ در دره کریم ایشان
- ۵۸۷ آخرین جنگ ترکمن صحرا و فتح گنبد
- ۵۸۸ هر سر بریده ترکمن یکصد تومان
- ۵۹۲ اشغال گنبد قابوس به وسیله لشکر گرگان و لشکر خراسان
- ۵۹۴ قره گوز اسب سفید سردار در زیران دشمن

- ۵۹۶ ورود جان محمدخان به گرگان
- ۶۰۰ غارت در پیشکمر و کریم ایشان و کشف مسلسل سرهنگ مهدی خان
- ۶۱۲ نظر سرتیپ یکرنگیان در مورد جنگ ترکمن صحرا
- ۶۱۲ خاطرات مهدی ملای ترکمن
- ۶۱۹ خاطرات آرازقارناسی
- ۶۲۹ خاطرات صفرعلی خان در اینچه و امند
- ۶۳۱ فرمان حکومت کوخ بنیکلو بنام مظفرالسلطنه
- ۶۳۳ نقش کمیسیون‌های مختلط نهضت ملی و خوانین قوچان
- ۶۳۵ تشکیل مجلس موبسان در خلع احمدشاه و به تخت نشاندن رضاشاه
- ۶۳۷ نام هرکس خان است، اعدام شود
- ۶۴۲ علفچرگیری و لغت و لیس نظامیان از ایلات منطقه بجنورد
- ۶۴۶ گوسفند دزدی ترکمن‌ها از گله داران کرد و سنگسری
- ۶۵۹ جنگ فریدون با غارتگران ترکمن
- ۶۶۶ آغاز شاهنشاهی پهلوی
- ۶۷۳ پاسخ رضاشاه به تبریک خوانین زعفرانلو
- ۶۷۳ نامه فرج الله خان زعفرانلو... در مورد غرامت جنگی
- ۶۷۷ نامه محمد حسین خان اوغازی رئیس سواران قوچان به مظفرالسلطنه
- ۶۷۸ منطقه حکومتی ناصر لشکر پدر فریدون
- ۶۷۹ لشکرکشی جان محمدخان از دیدگاه شاعران و موسیقیدانان
- ۶۸۲ یادداشت بجنورد. نسخه خطی
- ۶۸۴ پیوست‌های نگاهی به تحولات کردستان عراق - ژنرال پارزانی
- ۶۹۲ صدام فتاده در دام
- ۶۹۴ قصیده تبریک به آقای طالبانی و مسعود پارزانی
- ۶۹۶ عکس‌ها و اسناد پیوست

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم

پیشگفتار

خدای بزرگ را سپاسگزارم که مرا فرصت داد، تا بزرگ دیگری بر تاریخ سرفروزی کرده‌های خراسان در جهت دفاع از استقلال ایران زمین و خدمت به آب و خاک میهن عزیز را به ثبت رسانم. اگرچه چاپ کتاب در اصل به علت عدم امکانات مالی بطول انجامید و فاصله زمانی بین جلد‌های ۵ و ۶ نه سال به درازا کشید و خوانندگان عزیز چشم براه ماندند، اما باید اذعان کنم که مرتب نمودن مطالب نیز یکی از علل تأخیر چاپ آن بود. زیرا اسناد و مدارک فراوانی در رابطه با ولایات خراسان بزرگ، در خدمت این جلد قرار گرفته‌اند که بسیاری از آنها هم عرض هم بوده و ردیف کردن آنها آسان نبود. هر چند که هنوز هم از ترتیب عناوین آن خشنود نیستم.

یکی دیگر از مشکلات کار، تغییر رژیم قاجار به پهلوی بود که چون مستقیماً با تاریخ کرده‌های خراسان در ارتباط بود و خوانندگان محترم باید تا حدودی به این تغییر و تحول در صحنه سیاسی خراسان آگاهی می‌یافتند هم بسیار وقت گیر بود و بر حجم کتاب می‌افزود. چنانکه پس از مرتب نمودن مطالب و قیاس‌های مربوطه و تایپ نمودن آن متوجه شدم که تعداد صفحات کتاب به ۱۰۰۰ صفحه رسیده است که ناچار شدم مقداری از آن را حذف نموده و برای جلد ۷ کنار بگذارم. به همین علت زائد دانستم که بسیاری از اسناد و مدارک مربوط به این جلد را نیز ضمیمه نمایم. بنابراین کتابی که پیش رو دارید، قطعاً خالی از اشکال بویژه در ردیف کردن مطالب و پس و پیش افتادن مصاحبه‌ها و اسناد و عنوان‌ها نخواهد بود که امیدوارم به دیده اغماض به آن بنگرید.

چنانکه ملاحظه خواهید فرمود این کتاب نهایت دوران انحطاط رژیم قاجار و روی کار آمدن رژیم پهلوی را در بردارد. بدیهی است در این تغییر و تحول باید عده‌ای فدا و نطفه میشدند که مهم‌ترین آنان عزیز الله خان سردار معزز آخرین ایلخانی کرد شادلو و حکمران بجنورد بود که بدون هیچ گناهی بوسیله چکمه پوشان رضاخانی با برادران و یارانش بر سر دار رفت که دسیسه کاری سیاستمداران فرصت طلب مستقر در تهران یکی از علل مهم اجرای این جنایت شوم بود که به دست جان محمدخان قاجار آن شمر ثالث به انجام رسید.

حادثه بعدی کشت و کشتار در منطقه غربی خراسان یعنی در ترکمن صحرا واقع در منطقه استان گلستان کنونی و هم مرز با ایالت بجنورد آن روزگار بود که در واقع مقدمه نابودی سردار بود. در این

دوره از تاریخ اسناد و مدارک بسیاری از تاخت و تاز و غارتگری ترکمانان و به اسارت و چپاول بردن زنان و کودکان و اموال مردم بیگناه خراسان و زوار و مسافرین جاده تهران به مشهد آن روز خارج از منطقه حکمرانی سردار بجنوردی بود.

اوج این سیه روزی‌ها مصادف بود با پیش آمدن جنگ جهانی اول که کشور روسیه هم مرز با خراسان نیز درگیر این جنگ خانمانسوز بود و نه تنها کنترلی بر ترکمانان تحت سلطه خویش در آن سوی مرز نداشت، بلکه بعلت قحطی و گرسنگی حاکم بر آن کشور و تامین گوشت و مزینه‌های جنگ ارتش تزاری روس در جبهه‌ها، ترکمانان آن کشور را که به باسه‌چی (غارتگر و خونریز) معروف بودند به آخرین سیستم اسلحه سبک آن روز مسلح می‌نمود و برای آشفته کردن اوضاع سیاسی کشور در حال تحول ایران از مرزها عبور داده و وارد خاک ایران می‌نمود. این باسه‌چی‌ها در آن سوی مرزهای غربی بجنورد از مراوه تپه و گلاله تا شاهرود و سبزوار را چپاول و غارت کرده و گروه گروه به آن سوی مرز منتقل ساخته و به ارباب‌های مورد نظر خود به ارتش تزاری روس می‌فروختند که به جبهه‌های جنگ ارسال دارند.

روسها که از روی کار آمدن حکومت پهلوی در ایران که آنرا عامل انگلیس می‌دانستند در مرزهای خود نگران بوده و از هیچ خرابکاری و کارشکنی دریغ نمی‌کردند. در سراسر مرزهای کشور تلاشی پیگیر نمودند. در این سالها بویژه از سال ۱۳۰۱ به بعد که پای قشون نوپای رضاخانی به خراسان کشیده شد و روسها هرگز چشم دیدن آنرا نداشتند، متاسفانه چون نظامیان گرسنه و فرصت جو و قدرت طلب رضاخانی هم همواره در صدد نابودی خاندان بزرگ و خدمتگزار به این آب و خاک بودند، آنرا با شدت هر چه تمامتر در خراسان به انجام رساندند که این سیاست خود خواهانه و مزورانه منجر به نابودی سردار معزز و بسیاری از کردهای ولایت بجنورد و ترکمن‌های ترکمن صحرا گردید. کشت و کشتار و آتش زدن و غارتگری بوسیله جان محمدخان قاجار به کسک کردهای زعفراللو فوجان به اوج خود رسید و خشک و تر با هم در آتش سوختند تا لشکر شرق خراسان و نیپ مستقل گرگان به فرماندهی سرتیپ زاهدی در آبان ۱۳۰۴ وارد گنبد قابوس مرکز شورش ترکمن صحرا شده و شتمگری را به اوج رساندند. بهرحال زائد میدانم به گفتارم در این باره ادامه دهم. پس شما عزیزان را به مطالعه اسناد و صفحات طولانی این کتاب دعوت می‌نمایم که خود در کوران کار قرار بگیریید. جاوید باد ایران سرفراز

مشهد - تابستان ۱۳۸۵ - کلیم الله توحیدی (کاتبمال)

نگاهی به حوادث تاریخی درگز در روزگار فاجار

درگز از ولایات قدیمی و معتبر خراسان در قسمت درون قرار داشت. ولایت بیرون هم ولایت خوارزم بود که ابالات باورد (ابیورد) و نسا در آن قرار داشتند و هر یک تاریخی جداگانه دارند. ما در اینجا صرفاً اشاره‌ای به ولایت درگز داریم که این زمان یکی از شهرستانهای شمال خراسان هم مرز با کشور جمهوری ترکمنستان است و مردمش عموماً کرده و ترک هستند و مهمترین منابع اقتصادی آنها کشاورزی و گله داری است.

از مرحوم لطفعلی خان سرهنگ پسر اللهیارخان، چنانکه در جلد‌های قبل هم آوردم، دست نوشته‌هایی در مورد تاریخ و حوادث درگز به یادگار مانده که هر چند خالی از اشتباه نیز نیستند، اشتباهات ایشان برطرف و به نظر خوانندگان محترم میرسد. او نوشته است :

بسم الله الرحمن الرحيم

در تاریخ شهر صفر المنظر سال ۱۳۰۲ بواسطه ناخوشی و کسالتی که به قبله گاهی آقای اللهیار خان ابوی عارض شده بود حسب الامر ایشان شب‌ها را این بنده در حضورشان بسر بردم و مشغول خواندن کتاب و تحریر و تقریر بودم. مقرر فرمودند کتابچه تاریخی که در چند سال قبل در دره جز نوشته شده کتابچه‌ای از روی آنها نوشته شود

این است که به یادگار و ملاحظه آقایان و دوستان این کتابچه را می‌نویسم. اگر چه بجاست و خدمت گویا در این زمان مشرئمر نبوده (جوی طالع ز خروار هنر به).

کمترین لطفعلی پسر اللهیارخان پسر سلیمان خان پسر بیگلر خان پسر لطفعلی خان پسر آقا محمد خان پسر بهبود خان (سردار نادرشاه)

مرحوم بهبود خان که جد ششم این بنده است، در شهر قارشی که از شهرهای بخارا می باشد، ساکن بوده و از آنجا با جمعی از بستگان خود بسمت ایران آمده در صفحات کلات و (ابی ورد) چندی بوده و از آنجا به محال دره جز حرکت کرده به قلعه (چاپشلو) آمده^(۱) و قلعه بزرگی بنا کرده و خانوار آمده جای داده که همین چاپشلو از بناهای آن مرحوم است. زحمتی در قنات و زراعت کاری کشیده و املاکی که آباد کرده در چاپشلو موجود و معروف به (طوقان) و (قاسم آباد) و (باباخان آباد) و (ملک بیات) و غیره می باشد. محمد آباد که فعلاً حاکم نشین است، آن زمان نبوده و چاپشلو از قلعه های قدیمی دره جز است. مرحوم بهبود خان در همانجا گذران کرده و سواره ترکمان سرخس^(۲) که همیشه آنجاها را می تاخته و کسی هم نبوده و هر چه گاب و گوسفند در صحرا بوده، می برده و سواری و سرکرده ای در درج جز نبوده. در بودن مرحوم بهبود خان باز به عادت قدیم جمعی از ترکمان آمده و چاپشلو را تاخته، مرحوم بهبود خان با سواره خود در شب تاریک که

۱- خود لطفعلی خان می گوید که بهبود خان از قارشی بخارا به کلات و ایبوره و قلعه چاپشلو آمده. بنابراین قلعه ای وجود داشته که او به آن جا آمده، و باز هم میدانیم که کردو خان استاجلو پیش از آمدن او حاکم چاپشلو بوده که به قول مرحوم قاسمی هنگامی که نادرشاه در جوانی آواره بود، از بیم براق خان تاتار به قلعه چاپشلو کرده و خان پناهنده شد. پس بهبود خان بانی قلعه نبوده متنها ممکن است در آبادانی آن نقش داشته و همراهان خود را در آنجا اسکان داده باشد. بنابراین خانواده آنان از ترکان شیعه مذهب قاجار ساکن قارشی قوزی در بخارا بوده اند. اما اینکه چرا مرحوم سیدعلی خان برادر اللهیارخان و حاکم بعدی درگز که دانشمند و شاعر و سیاستمداری برجسته بود، به مرحوم ملک الشعرا بهار گفته بود که ما کرده استاجلو هستیم، گمانم بخاطر احترام به چاپشلوئی ها که شاخه ای از کردان استاجلو هستند، و بر آنها حکومت داشته اند خود را کرده استاجلو به شمار آورده است. استاجلوها برخلاف نظر تاریخ نویسان گذشته، ترک نبوده و کرده بوده و هستند و نخستین ایلی در کردستان عثمانی بودند و شیعه مذهب که به یاری شاه اسماعیل صفوی رفته و حکومت شاه اسماعیل را که از خانواده ای کرده بود، بنیان نهاده اند. بعد ایلات ترک ذوالقدر و جلایر و قاجار و شاملو و غیره نیز به شاه اسماعیل پیوستند.

۲- ترکمن ها نه تنها از سمت سرخس به مشهد و درگز می تاختند، بلکه از سوی لطف آباد کنونی و شهر نسا و بخش درونگر نیز به درگز تاخته و اسیر و غارتی می برده اند.

سواره‌اش به سواره ترکمنان رسیده، جنگ نموده چهار نفر از سواره درجزی در آن جنگ تیر خورده‌اند و به سواره ترکمنان شکست داده، مبالغی اسب و یراق گرفته و آنچه بدست آمده بود تقسیم نموده و بر سواره ابوابجمعی خود افزوده و قوت و قدرتی گرفته مشغول سرکردگی سردازی تاخت و تاز و زراعت بوده تا اینکه نور خورشید جمال نادری از ولایت درجز طلوع کرده، همان خانه که نادر متولد شد فعلاً در درجز آثارش است و معروف به مولود خانه است^(۱) باری نادر شاه با چند نفر از درجز به ایبورد کلات رفته، در ایبورد باباعلی نام که رئیس آن طایفه بوده با نادر همراه شده و از مقریان شده دخترش را به نادر تقدیم نمود. پس از چندی باباعلی بیگ مریض و موقع موتش شد تمام مردم ایبورد جمع کرده و گفته است من خیال خدمت کردن به نادر داشتم اجل مرا مهلت نداد. ولی بعد از من می‌ادا شماها از نادر کناره تمایید و به شما وصیت می‌کنم که همه قسم خدمتگزاری در حق نادر بنمایید.

بعد از فوت باباعلی بیگ^(۲) مردم آنجا دو قسمت شد(ند) و بعضی‌ها با نادر همراه نشده و حرف به میان آمده نادر از ایبورد قاصدی به چاپشلو درجز فرستاد کاغذی به بهبودخان نوشته و احضار کرده، مرحوم بهبود خان با پنجاه نفر سواره زبده وارد ایبورد در خدمت نادر مشرف می‌شود.^(۳) مرحوم بهبود خان به نصایح و تدبیر و دادن خلعت و انعام تمام مردم آنجا را به فرمان نادر در آورد و

۱- مولودخانه در قلعه خرابه درگز بوده و اکنون اثری از آن نیست. قلعه خرابه درگز در غرب جاده قدیم کوه اللهاکبر به سوی درگز در کنار رودخانه بوده است که تا درگز کنونی بیش از یک فرسنگ فاصله داشته است. ضمناً نادرشاه در روستا متولد شده، از فرزندان ایل بوده. بنگرید به: نادر صاحبقران - نادر شاه بر مینای اسناد خطی - آخرین تحقیق - تالیف کلیم الله توحیدی... (کاتبمال) انستیتو فرهنگی کردستان - چاپ ۱۳۸۲ ص ۲۹

۲- در مورد فوت یا کشته شدن باباعلی بیگ کوسه احمدلو انتشار حاکم ایبورد بین مورخین اختلاف است. محمد کنایم در کتاب معروف عالم آرای نادری نوشته است که باباعلی بیگ انتشار در بستر مرگ نمرده که وصیت کند، بلکه در جنگ با الهانها در نزدیکی هرات کشته شد.

۳- انگار که اگر بهبودخان تازه وارد به چاپشلو نبود، نادر نمی‌توانست ایبورد را تصرف کند. در این مورد بنگرید به کتاب نادر صاحبقران... کلیم الله توحیدی چاپ ۱۳۸۲ که تسخیر ایبورد بوسیله نادر، ماجراهای زیادی دارد و آن زمان بهبود خان به چاپشلو نیامده و در قارشی نوزی بخارا بوده است.

قلعه و قلعه جات اطراف را مسخر نمود و سواره نادری کم کم قوه و قوت گرفته و به سمت کلات حرکت نمودند. مرحوم صنی قلی خان^(۱) جد آقای فتح الملک می باشد در کلات حاکم بوده از نادر اطاعت کرده و همراه شده نادر شاه با اتفاق این دو سردار قاصد به اطراف فرستاده سلطان محمود سیستانی^(۲) در مشهد فرمانروا بوده و بر قدرت نادری افزوده و حرکت به سمت مشهد نموده و به طوریکه در تاریخ نادری نوشته و اکثر آقایان ملاحظه فرموده اند که نوشتن این مطالب در این کتابچه گنجایش ندارد، از خراسان به سمت مازندران و استرآباد و رشت و گیلان و از آنجا تا اصفهان را مسخر کرده، همه جا مرحوم بهبودخان در رکاب نادری بوده و باباخان برادر بهبودخان به حکم نادری مأمور به لرستان شده، و رفته در آن صفحات فتوحات نموده و مورد التفات نادری شده، و باز احضار به خراسان شده و مرحوم بهبود خان به حکم نادری مأمور شده که رفته بخارا را فتح و امن کرده در مدت یک ماه بازگشته به اردوی نادری ملحق شود. بهبودخان تعهد این خدمت را کرده و با جمعی سوار به بخارا رفته و جنگی نموده و پی مقدمه یورش برده و بخارا را فتح کرده در همان بین هدف گلوله شده در موقع فوت گفته است از قول من حضور نادر عرض نمائید که حسب الامر در مدت همان یکماه بخارا را فتح کردم و خودم هم در راه خدمت تصدق شدم.^(۳)

خبیر قوت بهبود خان به نادر رسیده، باباخان برادر آن مرحوم را در عوض بهبودخان سرکردگی

۱- منظور تهماسبقلی خان جلایر است که لطفعلی خان دچار نرابوشی شده و صلی قلی خان نوشته. علاوه بر آن تا تسخیر کلات تهماسبقلی خان وارد کلات نشده بود، چه رسد به اینکه حاکم آنجا بوده باشد. تهماسبقلی خان که زبیر ۲۵۰ خانوار از ترکان جلایر بود، در حدوده ایبوره زندگی می کرده بعد به نادر پیوسته و پس از فتح کلات حکومت آنجا را به دست گرفته. ضمناً او جد فتح الملک و خوانین کلات نیست بلکه اینها اولاد برادر او هستند.

۲- سلطان محمود نبود و ملک محمدره سیستانی بود که در سال ۱۱۳۵ قمری پس از سقوط اصفهان به وسیله افغانها، او نیز به دستگیری پهلوان حاج محمد بابا قدرتی از اشرار مشهد، یا کودتایی وارد مشهد شد و ادعای پادشاهی کرد، که با نسخه های خطی در کتاب نادر صاحبقران به آن پرداخته ام. بهبودخان آن زمان هنوز در قارشی بوده، نه در درگز و هیچ ربطی در آن مورد نداشته است.

۳- باز هم لطفعلی خان اشیاء کرده و یکی از اقوامش هم در حاشیه تذکر داده که آنکه در بخارا کشته شد، باباخان برادر بهبودخان بود. البته این نظر درست است. اما لطفعلی خان در مورد باباخان نیز اشیاءاً افزوده که در تواریخ روم مرحوم شد. زیرا چنانکه در عالم آرای نادری آمده باباخان به بخارا رفت و آنجا کشته شد، نه بهبودخان.

جمعی برقرار و به بخارا فرستاد. پس از مدتی که آن صفحات را مسخر و امن و آسان نموده باز برگشته در حضور نادر بوده است. و بعد حکایت رفتن رضاقلی میرزا پسر نادرشاه با ده بیست هزار نفر جمعیت (به) افغانستان اتفاق افتاد که باباخان برادر بهبودخان در اردوی رضاقلی میرزا سردار و سرکرده بوده. یعنی از طرف نادرشاه سه سالاری آن اردو به باباخان مذکور مرحمت شد و در آن سفر جنگها و فتوحاتی کرده و بطوریکه در تاریخ ثبت است و اسم باباخان چاپشلو^(۱) در تاریخ نادری بوده و میباشد.

مشخص اینکه بعد هم تفصیل غضب نادری نسبت به رضاقلی میرزا به میان آمده و شنید شده است چون مقصود این بنده از نوشتن تاریخ اجدادی است، ایست از مطالب دیگر می گذریم. باباخان برادر بهبودخان پس از خدمات و فتوحات بزرگ و تقرب یافتن از نادرشاه مأمور صفحات روم شده و در سر خدمتگزاری در همان جاها مرحوم شده است.

آقا محمدخان بعد از قوت پدرش که باباخان بود^(۲) از طرف نادرشاه مورد التفات گردیده، سرداری و سرکردگی پدرش را در حق او مرحمت نموده و حکومت از سرخص الی نساء و درون و مہین تا ایبورد که معروف به قهقه است^(۳) به آقامحمدخان واگذار شده است، و از قراری که در تاریخ شرح میدهد زیاده از حد طرف میل و محبت نادرشاه بوده.

تا زمانی که نادرشاه در صفحات قوچان بطوریکه نوشته اند مرحوم شده و تزلزل و انقلابی در ایران واقع شد و ملوک الطوائف و امورات پریشان گردید. خاصه خراسان مغشوش شده و ترکمان هم غنیمت دیده از هر سمت مشغول تاخت و تاز شده. آقامحمد خان هم با پستگان و سواران خودش به

۱- حال باباخان ترک قاجار قارشی قوزی، یکدلمه باباخان چاپشلو (استاجلو) شده، از اینجاست که این خانواده، خود را کرد استاجلو دانستند.

۲- چنانکه کلیشه دستخط لطفعلی خان را ملاحظه فرمودید، نوشته است که آقامحمد خان پسر بهبودخان بود. حالاً در اینجا نوشته است آقامحمد خان بعد از قوت پدرش باباخان، حال ما نمی دانیم کدام را بیاور کنیم که آقامحمدخان پسر بهبودخان بود یا پسر باباخان. اما چون فامیل بهبودی در میان اولاد آنها باقی مانده، قطعاً خوانین بعدی درگذر از اولاد بهبودخان می باشند.

۳- تمام این نواحی که در شمال درگز و لایین و کلات قرار دارند اکنون جزو جمهوری ترکمنستان می باشند.

چاپشلو دره جز آمده، مدتی با طایفه ترکمان در جنگ و جدال بوده و سوارهای خوب برای جلوگیری ترکمان تهیه کرده و در دره جز مرحوم شد.

پس از قوت آقامحمد خان لطفعلی خان پسر آن مرحوم در جا و مکان پدرش حکومت کرده و در بین چاپشلو و محمدآباد دره جز، در دربند کوه معروف به فرخ قز^(۱) قلعه بنا نموده و فعلاً مشهور به دستجرد^(۲) میباشد و بیش از پدر و جدش میلی به سواری و جنگ داشته برای سوارهای جوان زره و خود و اسبهای ممتاز ساخته و آراسته بود.

در آن زمان یک نفر از سرداران ترکمان را که خیلی بهادر و پردل بوده اسمش (خدر چرچری) بوده، با دوست نفر سوار ترکمان در شب تاریک به خیال تاخت و تاز به اطراف همان قلعه دستجرد آمده چیزی ندیده و نتوانسته دست بردی بزند و روشنی آفتاب عالم را گرفته و آن سردار ترکمان با سواره خویش در یک جایی نزدیکی راه مخفی شده به اصطلاح یوسفو نشسته‌اند. از هر طرف زنی و سردی یا گاب و گوسفندی دیده شود بگیرند و بی خبر ببرند.

قراولان لطفعلی خان^(۳) این خبر را آورده. مرحوم لطفعلیخان جمعی سوار را فوراً فرستاده است نیم فرسنگ دورتر در جلو سوار ترکمان منتظر خبر باشند.

خود لطفعلیخان با قدری سوار تماماً مثل باز شکاری بوده‌اند. بطور مخفی در نزدیکی همان سوار ترکمان پنهان شده و چند نفر از نوکران دلاور که غرق در براق و منتظر جنگ بوده‌اند، مخصوصاً سوار یابو و الاغ نموده بلکه سه نفر را چادر زنانه بر انداخته و از نزدیکی سوار ترکمان عبور می‌دهند.

۱- فرخ قز کلمه‌ای ترکی است به معنی چهل دختر. این نام در بیشتر جاهای ایران بویژه خراسان دیده میشود، حتی در اوغاز خودمان.

۲- دستجرد یا دستگرد پیش از تولد نادر شاه و در دوره صفویه وجود داشته است، نه اینکه لطفعلی خان آنرا بنا کرده باشد. بنگرید به جهانگشای نادری - میرزا مهدی خان استرآبادی.

۳- در القواء معروف است که بهبودخان شهر کنونی درگز را ساخته و به نام پسرش آقامحمد به محمدآباد منسوب نموده. محمدآقاخان هم روستای لطف آباد (قصه مرزی کنونی) را به نام همین پسرش لطفعلی خان ساخته است. اما ممکن است نظر سرهنگ لطفعلی خان در این مورد درست باشد.

سردار ترکمان می بیند یکدسته زوار زن و بچه از راه می گذرند و کسی هم در اطراف نیست. فوراً با سواره خود حرکت کرده روی به همان زوار تاخته که آن زوار خودشان از یکطرف و لطفعلیخان با سواره خود از یک سمت و آن سوار سابق هم جلو راه گرفته و ابدأ برای سوار ترکمان راه قرار نموده، از اطراف مشغول تیر و تفنگ شده شکست فاحشی داده و قریب شصت هفتاد سر از ترکمان بریده و بقدر یکصد راس اسب و اسباب که خود لطفعلیخان هم در آن جنگ زخم برداشته و مراجعت نموده‌اند.

در همان زمان از طایفه ترکمان گاوریسی^(۱) به لطفعلیخان پیغام کرده‌اند که اگر در خاک دره جز ماها را جا و مکان بدهید آمده به رعیتی مشغول می‌شویم. لطفعلیخان هم در بین محمدآباد و لطف آباد با خرج زیاد قلعه‌ای بنا کرده و جمعی خانوار از ترکمان کوچیده آمده در آنجا ساکن شده‌اند که فعلاً معروف به قلعه میر^(۲) است.

ملاحظه کنندگان خیال و تصور نمایند مرحوم لطفعلیخان یا پدرش یا پسرش چقدر زحمت در آبادی ولایت و نگاهداری رعیت کشیده و چقدر خون‌ها در آن خاک ریخته و چقدر در املاک و آب و زمین دره جز زحمت کشیده‌اند و اکثر قلعات را اجداد بنده با خرج زیاد ساخته‌اند تا دره جز را با این درجه رسانیده‌اند والا دره جز آبادی نبود و معروف به دره گز، صحرائی بوده پر از درخت گز^(۳) اکثر آب و زمین و باغ و ملک و قلعات را پدرم اللهیارخان ساخته و قباله کهنه تمام باغ و ملک فعلاً در نزد پدرم موجود است. (متأسفانه معلوم نیست بر سر این اسناد و قباله‌ها چه آمده؟)

معهداً به کلی دست مان از ملک و باغ دره جز کوتاه شده و با آن زحمات گذشتگان در سالی حبه و دیناری به ماها نمی دهند. بعد از چندی مرحوم لطفعلیخان خیال کرد دو سه فرسنگ دورتر از قلعه میر که محل تاخت و تاز ترکمان است قلعه دیگری بنا نماید که در واقع در آن بیابان از تاخت و تاز

۱- گاوریسی از نواحی برون بوده که اکنون در آن سوی مرز در جمهوری ترکمنستان قرار دارد که همه اینها به سلطه روسها درآمدند. گاوریسی از مراتع زمستانی چادرنشینان کرد درگز و قوچان بوده است.

۲- این روستاهای ترکمن نشین اکنون هم وجود دارند.

۳- در مورد نامگذاری درگز نیز اختلاف است که آیا دره گز بوده یا داراگره؟

ترکمان پناهگاهی داشته باشند. این بود که با زحمت و خرج زیاد قلعه بزرگی ساخته و خانوار از اطراف آورده جا و مکان و آب و زمین و مخارج داده و بر آبادی دولت و مملکت کوشیده، فعلاً به اسم خود آن مرحوم به لطف آباد معروف است.^(۱) و در قلیل مدتی چهارصد خانواده در قلعه لطف آباد جا و مکان داده، سوار و قراول قرار داده و تا اندازه‌ای جان و مال مردم محفوظ بوده است. و لطفعلیخان پسرش را که بیگلرخان باشد، در لطف آباد گذاشته خودش به قلعه دستجرد مراجعت نمود. از ابیورد برای مرحوم لطفعلیخان پیغام داده بودند که از تاخت و تاز ترکمان به ستوه آمده‌ایم. هرگاه در میان ولایت برای ماها جایی و مکانی باشد به ماها پناه بدهید. لطفعلیخان هم از آنجا که انتظار آمدن رعیت و خانوار را از اطراف داشت، جواب داده بود که بیایند و البته پذیرایی خواهند شد. خود لطفعلیخان با جمعی سوار شده، از ابیورد آن طایفه را با کمال مهربانی حرکت داده و در مکانی نشانیده و کم‌کم قلعه بنا کرده و راه گذران برای آنها آماده نمود که فعلاً آن قلعه معروف به (ارطیان) است^(۲) و آقا بزرگ بیگ که جد قاسم بیگ باشد مباشر و بزرگتر آن قلعه قرار داده است.

۱- لطف آباد این زمان قصبه سرسبز و زیبایی است در مرز ایران و ترکمنستان و گمرک درگز در آنجا می‌باشد و بازار چه مرزی دارد.

۲- ارتیان، که این زمان در نزدیکی آن یک آثار باستانی از کاخ شاهزادگان ساسانی مرزدار این منطقه کشف شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بتاریخ

ختم برداشته طرام ۲۵ ۱۳۲۵ از سفر طهران بحسب تقویم دولتی
روزنامه وقایع حال طهران و سایر اخبار در هر شماره جداگانه نوشته و یادگار
و ایام سفر طهران را هم از اول و در هر شماره و مغزولی از روزنامه ختم

۱۳۲۶

درام و در مرتب نمیدادند از آن در چنان هم نوشته ام و اکنون ۱۵۵ شماره از آن

۱۳۲۶ از روی آن در شماره روزنامه بواسطه بیگاری و یادگاری میدهم و بعد از این

مطلب قاضی بقیه بنیته شد که خواهم نوشت ادنا شرح حال

مقدم بودیم چون در این باب در شرح حال دولت در مشهد و سفرهای در آن

آنچه روزنامه سابق در خلاصه مرقوم بودیم به هیچ وجه غرض از آنست بر این اتفاق

[نمونه دستخط زبانی است در این لفظ تا سه مرتبه در روزنامه اللغات
توجه نماید]

شرح شکست دادن مرحوم لطفعلیخان صوفی اسلام را

لطفعلی خان در این مورد آورده است:

«در آنزمان از مرحوم محمد ولی میرزا که در خراسان ایالت داشته، کاغذی برای لطفعلی خان رسیده است^(۱) و چون از طرف افغانستان جمعیتی به ریاست صوفی اسلام به سمت خراسان حرکت کرده است و باید تمام سوار و سرداران خراسان در مشهد جمع شود و در تدارک جلوگیری باشیم، البته شما هم به قدر سوار دارید، خودتان را در مشهد با سوار حاضر نمائید.

لطفعلیخان هم بیگلرخان پسرش را در سرحد گذاشته و خودش با سواره دره‌جیزی به مشهد آمده، در رکاب ایالت پا اردو حرکت نموده تقریباً در قوریان^(۲) دو قشون به یکدیگر رسیده و جنگی واقع شده و در آن جنگ اول سوار خراسان شکست خورده به اصطلاح جنگ و گریز میکرد. سواره خراسان در جلو میرفته و سوار افغان از دنبال بر آنها تاخته مرحوم لطفعلیخان با سواره خودش از اردوکنار ایستاده تا سوار افغان رسیده و صوفی اسلام در عقب، سوار در تخت روان با کمال تفریح می‌آمد. ولی سرداران و سواران افغان در جلو نیم فرسنگ دورتر بود. لطفعلیخان وقت را غنیمت دیده با سواره خودشان بی مقدمه به طرف صوفی اسلام تاخته و چند نفر را از اسب انداخته و خود لطفعلیخان صوفی اسلام را با نیزه از تخت روان سرتگون کرده و سواره اطراف صوفی اسلام شکست خورد و در تاریخ می‌نویسد^(۳) جلو سواره افغان در فتح و نصرت بوده، دنبال سوار را لطفعلیخان

۱- محمد ولی میرزا چهارمین پسر فتحعلیشاه قاجار بود که در سال ۱۲۱۸ قمری به حکومت مشهد و ایالت خراسان منصوب شد. این اولین قاجاری است که به حکومت خراسان دست یافته است. شرح جنگهای فتحعلیشاه با رضاعلی خان کرد زعفرانلو ایلخانی قدرتمند خراسان و اسحاق خان قزاقی و درگیری محمد ولی میرزا با این دو خان مقتدر را در جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان صفحه ۱۹۷ به تفصیل آورده‌ام، تکرار آن وقایع در اینجا ضرورت ندارد.

آقای میرزا در تاریخ حکومت محمد ولی میرزا گفته است محمد ولی میرزا در سال ۱۲۱۸ در ۱۶ سالگی حاکم خراسان شد.

وقایع خاور ایران - سیدعلی میرزا، نشر پارسا ۱۳۶۷، ص ۱۲

۲- منظور قوریان بر سر راه هرات می‌باشد.

۳- متأسفانه نوشته که این موضوع در کدام کتاب تاریخی آمده است.

شکست داده و چهار نفر سوار زبده برای خیر فرستادن که سوار خراسانی مطلع شود که تفصیلاً از حه قرار شده است. پس از افتادن صوفی اسلام و شنیدن این خیر سواره افغان امیدشان قطع شده و سواره خراسانی برگشته و مجدداً جنگ درگرفته و سوار خراسانی فتح کرده و مراجعت به مشهد نموده‌اند. از قرار شرحی که در کتابچه تاریخ داده‌اند مرحوم لطفعلیخان در آن جنگ خیلی کارتمایی و بهادری کرده و خدمت بزرگی به دولت نموده است. چون ایالت آنزمان این خدمات را از لطفعلیخان دید، شب و روز در نزد خود نگاه داشته. مطالب عمده‌ای اگر بود با لطفعلی خان مشورت نمود. چون اوضاع شهر مشهد هم قدری مغشوش بوده، لهذا نظم شهر را به مرحوم لطفعلی خان واگذار کرده شبها را با سواره خودشان در میان کوچه و بازار گردیده و شهر را منظم نموده مورد مراحم دولتی و ایالتی شده و از آن تاریخ لقب بیگلربیگی گری در اولاد مرحوم لطفعلی خان باقی است که در فرامین دولتی که برای خان ابوی یا جناب منصورالملک صادر میشده بیگلربیگی مرقوم است.^(۱)

مرحوم لطفعلیخان در آن زمان منزلی در کوچه مدرسه دو در بود در و چهار زوج ملک معروف به (شایع) در مشهد خریده، پس از مدتی از دره جز قاصدی رسیده است که دو هزار سوار ترکمان دره جز را تاخته و بیگلرخان پسر لطفعلیخان در لطف آباد محاصره است هرگاه امدادی نرسد خرابی کلی در ولایت بهم خواهد رسید.

ایالت قریب پانصد سوار از مشهد به سرکردگی محمد نظرخان مافی^(۲) ابوابجمع لطفعلیخان نموده مرخص می‌نماید.

مرحوم لطفعلیخان با سواره مشهد و دره جز خود را به لطف آباد رسانیده مشغول جنگ شده از طرفین خیلی کشته شده با اینکه سواره ترکمان سه مقابل به سواره دره جز بوده، معهذا شکست

۱- منظور از خان ابوی، اللهیارخان است که این زمان از حکومت درگذر معزول و در مشهد خانه‌نشین بود و برادرش محمد علی خان منصورالملک حکومت درگذر را داشت.

۲- مافی از ایلات کره ساکن منطقه قزوین است. معروفترین رجل تاریخی این قوم، نظام السطنه مافی است که ریاست دولت موقت در تبعید در زمان احمدشاه را بر عهده داشت. زمانی نیز در سال ۱۳۱۰ خورشیدی پس از کشته شدن کنتل محمد تقی خان پسیان والی خراسان بود. بنگرید به رضاعلی نظام السطنه مافی - صورتجلسات - متصویر اتحادیه نظام مافی، چاپ تهران - کتاب سیامک، زمستان ۱۳۷۹ در سه جلد

خورده. سواره ترکمان پراکنده و پربشان شده. یکنفر از سرداران ترکمان که اسیر شده بود، می‌گفته است که در جنگ یک نفر سوار سبز پوش نقاب دار همه جا با نیزه سواره ما را شکست داده و جمعی را به خاک هلاک انداخته و رفقای من هم آن سوار نقاب دار را می‌دیدند.^(۱)

پاری بیگلرخان پسر لطفعلی خان که در لطف آباد محاصره بوده از کمی آب و آذوقه قریب به موت بوده، گل و لجن حوضی و جوب‌ها را به دستمال کرده صاف نموده می‌خوردند. اگر یک روز دیگر لطفعلیخان نمی‌رسید، جمعی به هلاکت میرسیدند. محمد نظرخان مانی که همراه بوده تعارفات نقد و جنس و اسب‌های خوب به ایشان داده قریب چهل و پنجاه سر و چند رأس اسب و یابوهای خوب به مشهد فرستاده. خبر این فتح به طهران رسیده و فرمان یکهزار تومان در حق لطفعلی خان موجب از دولت صادر شده و از طرف ایالت جبه شال کشمیری برای لطفعلی خان مرحمت شده و از آن شکستی که به ترکمان دادند، اسب و اسباب زیاد بدست آمده. چون یک نفر اسیری که بدست می‌آفتاد به قیمت گزافی از طرفین خریداری می‌نموده‌اند.

بهرحال لطفعلی خان بهمین منوال زندگانی نموده و پس از چندی جهان فانی را وداع کرده، نعش آن مرحوم را با لازمه احترام به مشهد آورده و توسط مرحوم حاجی میرزا جعفر قوام التولیه که سابقه دوستی داشته‌اند، در صحن کهنه دفن شده است. به بیگلرخان بعد از فوت پدرش از طرف فتحعلی شاه فرمان و خلعت حکومت دره جز مرحمت شده و در آبادی ولایت کوشیده و در حکومت خود استقلالی به هم بسته. چون از قلعه دستجرد تا لطف آباد مسافتی داشته لهذا مرحوم بیگلرخان بنای قلعه وسیعی گذاشته و به خرج و زحمت زیاد تمام کرده و به اسم پسرش محمدخان (محمد آباد) نامیده‌اند که فعلاً از معتبرترین قلعات دره جز است و حکومت در آنجا می‌باشد.

چون قلعه بسیار وسیعی بنا کرده بودند، بعضی‌ها از بیگلرخان پرسیده بودند که این همه خانوار برای این قلعه از کجا خواهید آورد؟ جواب داده بودند که از تعدیات حکام اطراف کم کم این قلعه آباد خواهد شد و در اندک زمانی همین طور هم شد. خانوار زیادی آمده ساکن شده از طرف قوچان

۱- از لطفعلی خان جای تعجب است که به این خرافات توجه داشته است. بدیهی است که آدم‌های ضعیف و شکست خورده، همیشه گناه بی‌گفایش خود را به افسانه‌ای می‌بندند.

و رادکان طایفه کیکانلو^(۱) و طایفه زیندینلو^(۲) و باچوانلو^(۳) قریب دویست خانوار به سمت دره جز آمده در بالای نوخندان^(۴) برای آنها جا و مکان داده نگاهداری نمودند. باری اجداد ماها با زحمت و ریختن خونها و خرج‌ها در دره جز ملک و باغ ساخته و قنواتی مفتوح کرده‌اند که نتیجه و ثمر آنها به باقی ماندگان عاید گردد، و اکنون سی چهل نفر از اولاد آنها در مشهد هستند که دست شان از همه چیز کوتاه بوده من جمله خود این بنده^(۵) با آن زحمات پدرم اللهیارخان در دره جز و داشتن چندین قباله‌های کهنه یک دینار عاید نشده و هر کس هم از این اولاد حاکم دره جز می‌شوند به کلی دیگران را فراموش کرده در خیال خود هستند.

در این زمان که مرحوم محمد ولی میرزا در خراسان ایالت داشته، رضاقلیخان حاکم قوچان و

۱- در زمان الهیارخان که ترکمانان به دره‌گز ناخته و آنجا را ویران کردند، ناصرالدین شاه به برادرش محمد تقی میرزا رکن الدوله والی خراسان و امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو قوچان تویخ نامه‌ای نوشت که درگز آرام و آباد را چرا گذاشته‌اید خراب شود که در جلد اول همین کتاب آورده‌ام.

لذا امیرحسین خان ایلخانی قوچان و حیدرقلی خان سهام الدوله ایلخانی شادلو بجنورد دوباره با زحمات زیادی به آبادی درگز پرداخته و خانوارهایی از طوایف گره از جمله کیکانلو، پالوکانلو، زیندینلو و غیره را در آنجا اسکان دادند که این زمان روستاهای آبادی هستند. مرکز کیکانلو روستای اوغاز است.

۲- زین الدینلو از طوایف مرزی جیرستان در شمال شیروان است که با پالوکانلو از آنجا آمده و بسین نوخندان و درونگر استقرار یافته‌اند.

۳- اما باچوانلو از ایلات قدیم منطقه درگز است که بخش درونگر که آبادترین بخش درگز است، به نام باچوانلو معروف می‌باشد. شکر سلطان باچوانلو، نوروخان باچوانلو که دایی‌های نادرشاه بودند و در پیشبرد اهداف نادر جان نثارها کردند در همین درونگر معروف به باچوانلو بودند. بنگرید به نادر صاحبقران. نوح‌دی. چاپ ۱۳۸۴

این زمان نیز هفت قلعه باچوانلو که روستای جلفان مرکز آنست متعلق به باچوانلو است و اینها قدیمی‌تر از گفته‌های نویسنده است.

۴- نوخندان مرکز بخش درونگر در غرب محمدآباد قرار دارد. بیشتر مردم آن ترک زبان می‌باشند و اقلیت آن گوراند. کشاورزی و باغداری بخش درونگر و نوخندان امید پیشرفت را در دلها می‌پروراند.

۵- آقای هوشنگ بهبودی هم که از این اولاد است و فامیل بهبودی خانی دارد، از دو جهت نسب به اللهیارخان و برادرش منصور الملک می‌برد، و این دست نوشته‌های لطفعلی خان را به حقیر داده، نیز نه تنها هیچ ثمره‌ای از آن املاک نصیبش نشده، بلکه هنوز درگز را هم ندیده، چون متولد مشهد است.

نجفعلی خان حاکم بجنورد سر از اطاعت ایالت بیچیده و در واقع بنای یاغی‌گری^(۱) گذاشته گویا رادکان و چناران و بیابان مشهد را تاخت و تاز می‌نموده‌اند و ایالت سواری جمع کرده و خیال حرکت به سمت قوچان و بجنورد داشته. بیگلرخان را هم از دره جز احضار نموده‌اند و بیگلرخان به ایالت عرض کرده است که اگر اطمینان و اجازه بدهید، می‌روم حاکم قوچان و حاکم بجنورد را به مشهد می‌آورم. ایالت جواب داده است که اگر شما بروید حضرات را بیاورید چشم پوشی کرده و همه قسم اظهار محبت درباره شما و آنها خواهد شد.

این بود که مرحوم بیگلرخان به قوچان رفته چند روز توقف نمود(۲) و به دلیل و برهان آمدن مشهد حضرات را صبح گذاشته و مرحوم بیگلرخان حاکم قوچان و حاکم بجنورد را اطمینان داده که به مشهد حرکت نموده. هر سه نفر سرحددار حضور ایالت رسیده، قریب ده روز مهمان ایالت بوده و فرداً فرد مورد مرحمت ایالتی گردیده، مخصوصاً مرحوم بیگلرخان مورد استفاده شده و مرخصی گرفته و به اتفاق یکدیگر وارد قوچان میشوند.^(۳)

بهرحال لطفعلی خان نویسنده این خاطرات، پس از اینکه به همراه عبدالرضا شجاع الدوله از تبعید دو ساله در تهران به همراه شاهزاده علینقی میرزا زکن الدوله والی جدید در آخر سال ۱۳۲۵ به خراسان و قوچان برگشتند، سخت دچار مشکلات مالی خانوادگی گردید. کمکهای مالی شجاع الدوله و دیگر دوستانش نیز گره چندانی از کار او نمی‌گشود.

۱- متن: یاغی

۲- بیگلرخان و نجفعلی خان حاکم بجنورد و سعادتعلی خان بغایرلو حاکم بام و صفی‌آباد و سعیدمحمدخان جلایر حاکم کلات و قوجه خان کره کیوانلو حاکم رادکان و میثی خان زعفرانلو برادر رضاقلی خان و حاکم چناران همگی از متحدان رضاقلی خان ایلخانی قوچان بودند که بر سرتاسر خراسان شمالی حکومت داشت و با محمد ولی میرزا و اسماعیل خان دامغانی سپهسالار فتحعلیشاه جنگیده و آنها را به سختی شکست دادند.

بگریه به حرکت تاریخی کرد به خراسان - کلیم الله توحیدی - جلد ۱ چاپ مشهد ۱۳۷۱، ص ۲۰۴

آشنایی با لطفعلی خان درگزی

لطفعلی خان که مادرش دختر عموی پدرش بوده، در سال ۱۲۷۹ قمری در درگز متولد شده است. پیشتر در جلد‌های دوم و سوم و چهارم این کتاب آورده شد که اجداد لطفعلی خان از خوانین معتبر درگز و مرزداران این دیار بودند. ناصرالدین شاه، مرحوم اللهیارخان پسر بیگلرخان را که سالها حکومت درگز را داشت و گرفتار اقیون بود و حرمسرای بی از زنان در دربار خود تشکیل داده و قادر به حکومت درگز نبود و ترکمانان درگز را به ویرانه تبدیل کرده بودند، از حکومت برکنار کرد و برادر کوچکش محمدعلیخان ملقب به منصورالملک را بجای وی برگماشت. بعدها نیز برادر دیگرشان صیدعلی خان و پسرش مسعودخان که پسرعموی لطفعلی خان است به حکومت درگز منصوب شدند.

ناصرالدین شاه به اللهیارخان حقوق بازنشستگی میداد و به پسر جوانش لطفعلی خان نیز که همراه پدر در تهران به حضور شاه رسیده بود، درجه سرهنگی اعطاء کرد و حقوق و مواجبی طبق شرایط زمان برای آنان معین نمود که تا پایان عمر پرداخت میشد. اما این حقوق سرهنگی همراه او هزینه زندگی یک شب او نیز نبود. پدرش اللهیارخان هم که بنا به گفته لطفعلی خان در مشهد حرمسرا داشته و از زندگی خوب برخوردار بوده، کوچکترین کمکی به لطفعلی خان نمی‌کرده است. لطفعلی خان مردی ادیب و دانشمند و فاضل و سخاوتمند و هنرمند بود. او در نوازندگی شش تار و ستور سرآمد هنرمندان زمان بود و هرگاه که تهران میرفت، بزرگترین موسیقیدانان پایتخت به حضورش می‌شتافتند و از هنر و آرایش بهره‌مند می‌گشتند. در زمانی که محمد ناصرخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو در قوچان حکومت داشت، نمی‌گذاشت از نظر مادی به لطفعلی خان سخت بگذرد. این امیر بخشنده و سخاوتمند و فرزانه کرد که شرح حالش و بخشندگی او را در جلد اول حرکت تاریخی کرد به خراسان آوردم، از هر نظر به لطفعلی خان میرسید. منتها پس از سرگ او و روی کار آمدن برادرزاده‌اش عبدالرضا خان شجاع الدوله آخرین ایلخانی کرد زعفرانلو و همزمان شدن با مشروطیت و گرفتاریهایی که برای او فراهم آمد و سه سال هم در تهران تبعید بود که لطفعلی

خان هم در کنارش بود، آنچنان که شاید و باید نمی توانست نیازمندیهای مادی لطفعلی خان را فراهم کند، که لطفعلی در بیشتر نوشته هایش گاهی با ستایش و گاهی با گله از او یاد کرده است. اما شکوه و گله لطفعلی از پدرش بسیار است که حتی حاضر نبوده کرایه منزل او را در مشهد بپردازد و خانواده لطفعلی همواره در رنج و زحمت بوده اند.

سلیمان خان پسر لطفعلی خان (آقاسردار) در رابطه با پدرش نوشته است:

دردم مردی بود با ذوق، معلوماتی به قدر اسکانات زمان خودش داشت. بلکه معلومات ذوقی (و هنری) را فقط با هوش و استعداد خودش و بدون معلم درک کرده بود. شعر خوب می گفت، نقاشی بسیار عالی داشت، از موسیقی اطلاع کاملی داشت^(۱) به دوتار آشنایی (پیدا کرد) ولی پس از سکنی گرفتن در مشهد با تار و به قول آنها شش تار آشنا شد و این هنر را به قدری روزبروز بهتر و تکمیل تر می نماید که با شهادت و اطلاع جمعی از دوستانش که فعلاً هم اغلب در حیات هستند، در ایران مانند نداشته، که حتی آقا حسینقلی معروف (اول نوازنده تهران در اوایل سلطنت احمدشاه و هم عصر درویش خان معروف) به خراسانیان که به تهران میرفته اند و تماس با او حاصل می کرده اند می گفته است:

با وجود مثل لطفعلی خان در مشهد تعجب می کنم شما چه احتیاجی به استفاده از من دارید... او اخلاقاً خیلی آرام و محجوب و ساکت بود... در منازل تمام دوستانش... محرم تمام خانواده ها بود...

در تیراندازی به طوری ماهر بود که می گویند در درجز به نوکرها امر می کرده است تخم مرغ را کف دستشان بگذارند و او از دور با تیرتخم مرغ را میزده است و بهر یک از آنها صد ریال میداده است. با وجود این از آزار و اذیت حیوانات فوق العاده بدش می آمده است.

نسبت به جمعیت خانواده (۱۵ نفری) چه مهمان و اطفال خودش و چه زبردستان از قبیل دربان

۱- در مورد ذوق و استعداد و مهارت لطفعلی در موسیقی در کتاب: تاریخ موسیقی ایران که در دست تالیف دارم و انشاءالله امیدوارم به زودی چاپ شود، به تفصیل بحث کرده ام. لذا در اینجا به بحث موسیقی او پرداخته نخواهد شد. بخشی از این هنر او در کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی - جلد ۱ - چاپ ۱۳۷۰ ص ۳۶۰ آمده است.

در منزل پیشخدمت، آشپز و غیره فوق العاده مهربان و رئوف بود. مواقعی که در منزل بود، اوقات خود را با نقاشی، نویسندگی گاهی هم با موسیقی می‌گذرانید. هیچ دخل و تصرف در امور منزل نمی‌کرد و تمام اختیارات و امر و نهی به عهده مادرم بود...^۱

بهرحال لطفعلی خان در تمام مراحل زندگی خود، دچار فقر و پسریشانی احوال بود که این موضوع در بیشتر صفحات نوشته هایش جلوه‌گری می‌کنند. از عموهایش منصورالملک و صیدعلی خان و پسرش مسعودخان همواره گله‌مند است که با اینکه حکومت درگذر و دخل‌های فراوان دارند و عایدات تمام املاک موروثی آنها در درگذر را می‌آورند در مشهد خرج می‌کنند، حتی بکبار احوال او را که قادر به تهیه نان روزانه خود نمی‌باشد، نمی‌پرسند.

در مورد پدرش الهیارخان می‌گوید: با توجه به اینکه بکبار جناب شوکت الدوله (تیموری) که از حال و روزگaram خبردار بوده و میدانست که من از خجالت طلبکاران نمی‌توانستم از منزل خارج شوم، به نزد پدرم رفتم و گفتم مقداری از قرض لطفعلی خان را ادا کن و به او در مخارج منزلش عنایتی بفرما، پدر در جواب او گفته بود:

«که به هیچ وجه قرض لطفعلی خان ربطی به من ندارد و یک قران هم نمی‌دهم»^(۱)

باری لطفعلی خان پس از اینکه چندی نویسندگی را ترک نموده، دوباره دست به قلم برده و پس از بازگشت از تهران چنین نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به تاریخ نهم شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۵ از سفر طهران مراجعت به قوچان وارد مشهد شده روزنامه وقایع حال طهران را تا این تاریخ در دو سه جلد کتاب نوشته و به یادگار گذاشته‌ام و ایام

۱- لطفعلی خان هنگام از پسرش محمدرضا خان ناله سر میداد که هر چه در منزل او از فرش و لوازم زندگی می‌بیند، می‌برد در بازار می‌فروشد و خرج عیاشی خود می‌کند و خانه را به صورت مسجدی لغت درآورده است. لطفعلی این پسر را ناخلف و بی‌ادب میدانند و او را نفرین می‌کند و می‌گوید این پسر تنگ خاتواده است و او را از همه چیز عاق کرده‌ام و پس از مرگم نیز هیچ حقی ندارد.

پیش از سفر طهران را هم از اول ورود به مشهد و معزولی از دره جز روزنامه خودم را دارم ولی مرتب نیست و بعد از آمدن قوچان هم نوشته‌ام و اکنون که ۱۵ شهر شوال است از روی آن دو فقره روزنامه بواسطه بیکاری و یادگاری مینویسم و بعد از این هم هر گاه مطالب قابلی اتفاق بیفتد سلامتی باشد خواهم نوشت، اولاً شرح حال بیست سال قبل بر این خودم را مینویسم چون در این بیست و پنج و شش سال توقف در مشهد و سفرهایی که کرده‌ام آنچه روزنامه سابق را ملاحظه می‌کنم می‌بینم به هیچوجه خوشی و راحت برای بنده اتفاق نیافتاده مثلاً در تاریخ سنه^(۱) را آقای مسعودخان با آقای صیدعلی خان^(۲) اہویشان حکومت دره جز را داشتند و البته هر کس شنیده است که آقا محمد ترک سالها در دره جز بوده و آلموقع به بهانه مشروطه هر کس میتوانست جمعی را با هم یکی کرده و در فکر خودش بوده، ایشان هم در یکی از قلمجات دره جز جمعی از اشخاص بیکار و گرسنه و از همه جا بی خبر دور خود جمع کرده، هر قدر آقای مسعودخان پسر عمو، آدم فرستاده که بیایید به محمدآباد و دست از این کارها بردارید و مانع جمع آوری مالیات نشوید، گوش نداده و مشغول به کار خویش شده. تا صیدعلی خان و مسعودخان هم چند نفری مامور کرده به هر نوع بوده، ایشان را گرفته می‌آورند و آقای مسعودخان یک کتک زیادی به آقامحمد میزند و حبس می‌کند.

شرح بسیار دارد و بطور اختصار مینویسم از حبس خلاص شده و به عشق آباد (روس) رفته و دوباره مراجعت به دره جز نموده باز در قلمجات بنای جمع کردن مردم و اختلال امور ولایت می‌نماید کم کم جمعیت آقامحمد زیاد می‌شود از مشهد یوسف خان حاکم سرخس را با جمعی سواره و پیاده و توپ و توپچی مامور می‌کنند وارد می‌شود و با آقای صیدعلیخان و سواره دره جزی بطرف آقا محمد و همراهانش که در توختدان بوده بورش می‌برند و آقامحمد شکست می‌خورد و آقا

۱- جای سنه خالی است و فراموش کرده بنویسد.

۲- صیدعلی خان در سال ۱۲۰۰ قمری بار اول پس از برادرش منصورالملک به حکومت درگز منصوب شد. او مردی ادیب و دانشمند بود که مرحوم ملک الشعراء بهار از او به عنوان استاد خود یاد کرده. او پسرش مسعودخان را به حکومت خود شریک ساخته بود. مسعودخان به تحریک و کمک روسهای اشغالگر خراسان برای جنگ با قوچان در سال ۱۳۲۰ قمری به حکومت درگز منصوب شد که خود و پدرش در آنجا کشته شدند.

محمد شب فرار می‌کند و سواره و پیاده یوسف خان وارد قلعه نوخندان می‌شوند. و در واقع خیلی اذیت به مردم کرده و قتل و غارت زیاد میشود و هر سواری وارد هر خانه می‌شده آنچه بوده می‌برده خلاصه صدمه و خسارت کلی بر مردمان بی تقصیر نوخندان وارد آمده، آقامحمد فرار کرده به طهران رفته بعد از چندی به ماموریت معاونت اداره مالیه خراسان برقرار شده، آمدند که شرح آمدن ایشان را مختصراً نوشته‌ام. یوسف خان سرتیپ هم با جمعیت خودش از دره جز مراجعت به مشهد نمود.

از آنجائیکه تمام مطالب به اشتباه می‌گذرد، قتل و غارت نوخندان را که جمعیت ابوابجمع یوسف‌خان کرده بودند، به اسم آقای صید علیخان و آقای مسعودخان که حاکم دره جز بودند تمام کرده و ایشان را مستبد صرف به خرج داده و در همان زمان این بنده در قوچان بودم که به همان بهانه آقای صید علیخان را معزول و آقای منصورالملک (برادرش را دوباره) حاکم کردند و ایشان از قوچان آمده گذشتند و رفتند.

حکومت صید علی خان در درگذر

در هفتم ماه صفر ۱۳۲۷ لطفعلی خان خیر از برکناری شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله از حکومت خراسان و آمدن شاهزاده تیر الدوله به جانشینی او میدهد و می‌گوید:

امروز که به مجلس روضه خوانی به منزل جناب مخیرالسلطنه وزیر مملکت خراسان رفته بودم، در آنجا شنیدم که تلگراف شاهزاده رکن الدوله رسیده و ایالت خراسان را به حضرت والا شاهزاده تیرالدوله مرحمت و واگذار فرموده‌اند و تمام اجزای حضرت شاهزاده رکن الدوله و اجزای وزارت، از جمله نجدالسلطنه نیز از شنیدن این خیر درهم و غم و اضطراب و پریشانی می‌باشند که تمام آنها را از وضع حال ظاهریشان میتوان فهمید که امروز با پریروز خیلی فرق کرده‌اند و علی الحساب نایب الایالگی را به شاهزاده حسنخان منتصرالملک داده‌اند.

چه عرض کنم که از تلگراف معزولی ایالت چقدر مردم پریشان و چقدر خوشوقت بوده‌اند و امورات کارها تمام برعکس شده است. مثلاً عموی خود بنده که آقای صید علی خان باشند و فعلاً در

دره جز به حکومت مشغولند، تقریباً بیست هزار تومان از قرار فرمایش آقای نجادالسلطنه بابت بدهی مالیاتی خودشان مقروض هستند. و محمد یوسف خان میرپنجه هراتی که برای تنبیه شورش آقا محمد ترک که از مشهد به درگز ماموریت یافته بود و توپخانه به همراه برده و محمد آقا و هم رهانش را شکست داده بود، دو سه روز قبل از طرف ایالت و وزارت تلگراف به درگز شده بود که او یا تا ده روز دیگر باقی مالیات را از صیدعلی خان بگیرد یا او را با خود تحت الحفظ به مشهد بیاورد که او تا باقی قرض خود به دولت را ندهد نباید در امور درگز از چیزی و کلی تصرف و دخالتی داشته باشد. اما خبر معزولی والی باعث سستی ماموریت محمد یوسف خان در رابطه با اجرای این دستور شد و موجب استحکام حکومت صیدعلی خان در درگز و از حالا تا یک ماه یا چهل روز دیگر که والی جدید برسد هزار قسم اسباب فرج و دخل و حکومت کردن است:

چه داند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار ¶

بسا اشخاصی که دیروز مجرم داشتند که باید فلان مبلغ را میدادند، و امروز به سبب این تلگراف به کسی جواب نمی دهند. و بسا پول مالیاتی که از ولایات راهی مشهد کرده بودند، با شنیدن این خبر دستور بازگرداندن آنرا دادند. و بسا مامورین دولت در ولایات که این اوقات به پانصد و سیصد تومان از حاکم آنجا رشوه گرفتن قناعت نمی کنند، و حالا چیزی دستگیرشان نمی شود^(۱)

سپس لطفعلی خان می افزاید با اینکه بهار است و همه جا سرسبز و خرم و بلبلان به سرانیدن مشغول و رفقا در باغ خواجه ربیع نشستیم و همه چیز حاضر است، اما به من خوش نمی گذرد. زیرا دست خالی بودن و نیازمندی انسان را خوار و ذلیل می کند، اگر چه پسر اردشیر با بکان و یا پسر عمه انوشیروان عادل باشی هم.

باز هم در رابطه با گله مندی از روزگار لطفعلی خان می نویسد، اکنون که بهار سال ۱۳۳۴ قمری است و آقای مهرداد که قریه گلستان (در وکیل آباد) ملکی خودشان است، نوشته ای برایم فرستاده که

۱- در روزگار قاجار هر شاهزاده یا گردنکشی که در تهران می توانست پول بیشتری به شاه و صدراعظم بپردازد و حکومت ایالتی را بخرد، به راحتی می توانست حاکم قبلی را برکنار کند و خود به جای وی حاکم شود و از این راه چندین برابر به دست آورد.

امشب شب جمعه است و بسیاری از دوستان و رجال شهر به باغ بنده به گلستان می آیند شما هم تشریف بیاورید.

با توجه به اینکه یک عوالم دوستی با جناب آقای مهرداد دارم، ناچار اطاعت کرده و عصری درشکه آقای مهرداد آمد و سوار شدم و به در منزل ایشان رفتم که به گلستان برویم. نزدیک غروب است. بنده تا آماده شدن آنها در دم منزل نشستم با حالت ناراحتی و نبودن شام بچه‌ها در منزل، غرق خیالات خود بودم که یک وقت دیدم آقای رضاخان پسرعمویم صیدعلی خان و برادرش مسعودخان مرحوم با جمعی از سواران و نوکران درگزی خود از خیابان با دهبه‌ای و کوکبه‌ای اسب تازان آمدند و به طرف بالاخیابان رهسپار هستند. از خجالت حالتی بر من رفت که شرح آن با قلم میر نیست.

در سی سال قبل (۱۳۰۲ قمری) مرحوم صیدعلی خان که عموی بنده بودند و بنده دارای حکومت درگز بودم، و عموهای بنده بواسطه بزرگی و آقایی و حکومت که پدرم بر تمام آنها داشت، همه قسم فرمانبرداری از بنده داشتند. حالا که مدتی است پدرم از حکومت برکنار شده و در مشهد منزل دارند و پسرعموها از جمله همین رضاخان در دره جز دارای حکومت و ملک و املاک شده‌اند روزگار اینطور تقاضا کرده که بنده در دم منزل آقای مهرداد نشسته‌ام و پسرکوچک عموی کوچک بنده با ده نفر نوکر سواره از اینجا می‌گذرد و بنده لایب شده عبای خودم را بر سر بکشم که بنده را نشناسند و درگزی‌ها را با آن حال نبینند. تفو بر توای چرخ گردن تفوی

شرح ناصرالملة

آقای صیدعلیخان هم با جمعی سوار دره‌جزی از دره جز خارج شده و در مشهد هم بی جهت مجاهدین کمر قتل ایشان را بسته بودند که اگر به مشهد می‌آمدند بدون پرسشی می‌کشتند. بطوریکه چندین نفر را کشته و کسی نپرسید.

از یکطرف هم به طهران راپرت‌ها داده بودند که آقای صیدعلیخان چنین و چنان کرده و بیست هزار تومان از مالیات برده. در اینصورت نه به مشهد و نه به طهران نمی‌توانستند بروند و به قوچان و

بجنورد هم نوشته بودند که اگر به آنجاها آمدند گرفته و بفرستند.

چه عرض کنم تا چند روزی در میان بیابان‌ها با جمعی سوار حیران بوده و عاقبت به بجنورد رفته در منزل جناب سردار حاکم بجنورد وارد شدند.^(۱) تلگرافات عدیده از ایالت و انجمن خراسان و طهران به جناب سردار شد که آقای صیدعلیخان را گرفته بفرستند. جواب داد در میان ایلیات خراسان رسم نیست که کسی مهمان خودش را گرفته به غیر بدهد و من این کار را نخواهم کرد. باری تا مدتی در بجنورد با کمال احترام پذیرائی کردند و جناب سردار به طهران نوشته و اطمینان دادند که آقای صیدعلیخان بیاید و از هر جهت آسوده باشد این بوده که با چند نفر سوار عازم شدند. در نیشابور^(۲) و چند نقطه دیگر دچار مجاهدین شده و جنگ و دفاع کرده و بهر وضعیتی بود وارد طهران شدند.

در همان تاریخ میرزا بابای ترکی که ناصرالملله می‌گفتند به قوچان آمده و بنده با جناب شجاع الدوله بواسطه خونی که واقع شده بود در شیروان بودیم که تفصیل شیروان را هم انشاءالله خواهم نوشت.^(۳) ناصرالملله هم با صدنفر مجاهد وارد قوچان شده و در نبودن جناب شجاع الدوله بنای تاراج را گذاشته، به خانه‌های مردم ریخته و غارت کردند و هر کس را که دارای اسب و تفنگ و یا پول دانستند گرفتند و حبس کرده و هر چه خواستند گرفتند.

من جمله اهل عبال آقای صیدعلیخان با جمیع اسبابی که دارا بودند قوچان را از همه جای خراسان امن و آسوده تر دیده در نبودن خود آقای صیدعلیخان به قوچان آمده بودند. ناصرالملله با پنجاه نفر از همراهان خودش اول شب غفلتاً به میان خانه آنها ریخته و چه عرض کنم که چه ظلم و ستم‌ها کرده همین قدر گفته بود که زن‌ها از خانه خارج شوند و آنچه اسباب بوده تا قریب به صبح می‌کشند و به منزل ناصرالملله می‌برند و دیگر چه نویسم و چه عرض کنم که ناصرالملله کاری کرد در

۱- عزیزالله خان سردار معزز کرد شادلو در سال ۱۲۲۲ قمری ابلخانی بجنورد بود.

۲- نیشابور بر سر راه بجنورد به تهران نیست، باید سبزوار می‌نوشت. یا اینکه منظور شاهرود بوده است؟

۳- منظور قتل آقا محمد در شیروان بود. ۱۳۲۶ ق

قوچان که احدی از هزار سال قبل بر این همچو ظلمی نکرده بود.^(۱)

باری از قوچان حرکت کرده به دره جر رفته بطور یقین مینویسم که ظلم و ستمی که در دره جز کرده بودند، حکایت قوچان فراموش شده و در واقع تاریخی بود که قلم بازای نوشتن ندارد. در واقع روح مشروطه را ایشان شاد کردند.

بطور تحقیق و سیاهه که کرده بودند آن سفر ناصرالمله از قوچان و از دره جز سی هزار تومان برده بود. دیگر از خود مشهد و ولایات دیگر را چه عرض کنم.

این مطالبی که مینویسم نه این است که بنده با کسی عداوت دارم، بلکه حکایت است نه شکایت و هر چه مینویسم عین واقع است. خلاصه ناصرالمله هم به طهران رفته و کشته شد. آقای مسعودخان از طهران آمده و در منزل بنده وارد شده و مدتی با هم بودیم تا اینکه کم کم دره جز مغشوش شده و آقای مسعودخان را با زبردست خان پسر عمو گرفته در نظمیہ توقیف کردند.

شرح اغتشاش دره جز و حکومت آقای مسعودخان

مختصر از مفصل این است که جناب منصورالملک عمو در دره جز حاکم بودند و آقای ظهیرالسلطان هم در واقع در مشهد دارای مقام ایالت خراسان بودند. بی جهت به منصورالملک کم محبت شده یکمرتبه احضار نمودند. بواسطه گرفتاریهای ولایتی عذر آورده و نیامدند و هر چه از آنجا نوشتند که من اگر به مشهد بیایم احتمال دارد دره جز مغشوش شود، آقای ظهیرالسلطان گوش نداده و مشغول اسباب چینی شده و پسرعمویی داشتیم اسمش قلیچ خان که رئیس سواره دره جز بود. بواسطه کم لطفی به منصورالملک بر قدرت و تسلط قلیچ خان افزودند. خلاصه تا اینکه از هر جهت به جناب منصورالملک عرصه تنگ شد، آخر الامر از دره جز سوار شده آمدند و دره جز بی حاکم ماند.

۱- بهمین جهت غارتگری ترکان بود که حافظ خطاب به لولیان شوخ و شهر آشوب فرموده است:

کسه ترکان خون یسفا را

چنان بردهد مسر از دل

حکایت ججو خان

د بنده هم با آقای حشمت خان پسر جناب منصورالملک تا بحرآباد^(۱) به استقبال ایشان رفتیم. قلیچ خان مذکور جوانی بود به سن بیست و خیلی مغرور و خودسر. از طرف ایالت هم دستخط و احکام و همراهی دیده، جوانی و کم تجربگی هم مزید بر علت شد. حکومت بزرگتری هم در دره جز نبود. این بود که مردم را دور خودش جمع کرده، ججو نام دره جزئی^(۲) و قربان دره جزئی و حسن آقای ترک و ۴ نفر دیگر با قلیچ خان نشستند و مشورت کردند که روسای عدلیه و نظمی و غیره و غیره از دره جز تاخته خودمان حاکم و صاحب ولایت می شویم.

آقای میرزا احمدخان مهندس هم از طرف آقای ظهیرالسلطان تائب الحکومه دره جز بود. اولاً جمع شده ایشان را گرفته حبس کردند. و بعد به اداره گمرک ریخته شاهزاده^(۳) که رئیس گمرک آنجا بود^(۴) بیچاره را در پیش زن و بچه اش تکه تکه کرده کشتند.^(۵)

۱- بحرآباد بر سر راه مشهد به توس، ملکی امیرحسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو کوزجان که وقف آستان قدس نموده، آقای هوشنگ بهبودی که این دست نوشته های لطفعلی خان را به بنده مرحمت نمودند، پسر همین حشمت الله خان است.

۲- شرح حال ججو خان سردار تک و قهرمان خراسان را در جلد سوم و چهارم حرکت تاریخی کرد به خراسان مطالعه فرمائید. او حکومت ۱۷۰ ساله حکام درگز را که فرسوده شده بودند، برانداخت و منصورالملک را از درگز بیرون راند. ججو دشمن روس و انگلیس و بیگانه پرستان بود. قیام ججو علیه اشغالگران روس و متجاوزان و غارتگران و دختر فروشان داخلی در سال ۱۳۲۸ قمری بد اوج رسید، او دشمن ستمگران و حامی ستمدیدگان بود، او تحمل دیدن فروش دختران خراسان به ترکمانان آن سوی مرز درگز را نداشت. خونش از کودکی میجوشید و همچون شیر خروشان می خروشید. سرانجام علیه این سیه روزیها قد علم کرد و به هیچکس از جنایتکاران و میهن فروشان رحم نمیگردد. ابوالفضل قاسمی نویسنده توانا و معروف درگز او را روح نادرشاه خوانده که بار دیگر از سوزمین درگز قد برافراشت.

خاوران گوهر ناشناخته ایران - تهران - ۱۳۴۹ - ص ۳۸۷ - ۳ - نام شاهزاده را نوشته

۴- ججو نسبت به این شاهزاده تاجار رئیس گمرک مرزی کینه ای شدید داشت. زیرا او بود که دختران خراسان را برای فروش و دادن مالیات به مامورین حکومتی تاجار، به مرز می آوردند، دلالی کرده و با گرفتن پول و رشوه از ترکمانان، با قیمت ناچیزی به آنها می فروخت و گاهی اصلاً نام بعضی از آنها را در دفتر فروش دختران ثبت نمی کرد.

دیگر تکلیف رئیس عدلیه و نظمیّه معلوم شد. رئیس عدلیه میرزا آقاخان ترک و رئیس نظمیّه جواد آقا بود که در شب تاریک فرار کرده و جان به دربردند. آقا میرزا آقا معروف به سید دره جزی هم جمعی و جمعیتی داشته در منزل خودش بوده ولی گویا حضرات هرکاری می‌کردند با اجازه ایشان بود. ^(۱) باری مالیاتی به ولایات حواله داده و گرفتند و سواری ساخته براه‌ها فرستادند و خودشان هم با قلیچ خان مشغول حکمرانی شدند.

اما چنانکه مرحوم براتی به نگارنده گفت، این قلیچ خان جوان مغرور و مشروب خور هم آنچنان ظلم و ستم نمود و در مدت کسی مردم را به ستوه آورد که روی تمام حکام ظالم سابق را سفید کرد. دختر فروشی نیز همچنان در گمرک درگز رواج داشت. این بود که ججوخان که امیدی به قلیچ خان برای اصلاح امور بسته بود، از وجود او نیز متنفر و منزجر گشت و در صدد برآمد، آخرین ضربه را وارد کند که کرد و قلیچ خان را هم از میان برداشت. ^(۲)

۱- میرزا آقا و به قول آقای میرزا نویسنده درگزی، پدر بزرگ ایشان و پدر میرزا محمود صارم‌الملک بعدی بود که استاد و گنجینه خانوادگی خوانین درگز به دست او افتاد. زیرا از با همسر رضاخان آخرین سرد این خاندان که پس از برادرش سعوه خان در درگز کشته شد، ازدواج کرده و ...

۲- در مورد ججوخان سردار خاوران، آقای استاد محمد توریزاد محقق و نویسنده و کارگردان فیلم‌های مستند که اخیراً هم مشغول تهیه فیلم رستم و سهراب هستند، در سال ۱۳۷۲ فیلم مستندی در مورد مرزهای خراسان به نام سیدارها ساختند که حقیر هم دستی در کمک ایشان داشتم. گوشه‌های حماسه آفرینی از اقدامات میهن پرستانه ججوخان و یارانش را به نمایش گذاشتند که در زمستان ۱۳۷۶ از تلویزیون سراسری پخش شد. در سال ۱۳۸۲ نیز آقای وهابپور مسئول رادیو کرمانجی خراسان هم فیلمی به نام (راه سوور) از ججوخان منتشر ساختند و من هم آنجا گفتگویی داشتم در تجلیل از ججوخان

کشته شدن قلیچ خان (بوسیله ججو خان)

« ججو و قربان و حسن آقا که سپه سالاران قلیچ خان بودند، در غیاب قلیچ خان قرار را بر این دادند که قلیچ خان را تلف کنند و ججو حاکم دره جز باشد. این بود که یکروزی این سه چهار نفر سرداران به قلیچ خان گفتند برای صحبت بعضی مطالب محرمانه باید برویم بیرون‌ها و مشورت و مصلحت با هم کرده و برگردیم. بیچاره قلیچ خان مغرور و کم عقل هم سوار شده با احترام زیاد به خارج از شهر رفته و سواره و پیاده را مرخص کرده خودش به قدر دو فرسنگ کمتر یا زیادتر از شهر دور شده و در صحرا دور یکدیگر نشسته و بطری را به میان گذاشته و چند جامی رد و بدل شده و یکنفر از آنها حرکت کرده غفلتاً دستهای قلیچ خان را محکم گرفته تفنگ و شش لول و براق دیگر هر چه داشته گرفته و دستش را بسته حرکت داده بودند^(۱) که قدری دورتر برده پکشتند. این جوان ناکام با دست بسته خودش را به دامن این و آن انداخته و التماس میکرده که بی جهت مرا نکشید. یکنفر ترکمان آنجا با آنها بوده یا اینکه اهل دره جز نبوده به حال این جوان گریه میکرده که بیائید از خون این بیچاره بگذرید. گفته بودند اگر توسط کنی اول خودت را خواهیم کشت. گفته بود پس التماسی که از شما دارم بگذارید من اسبم را سوار شده از شما دور شوم و کشتن قلیچ خان را نبینم.

در این بین با تفنگ و شش لول زده قلیچ خان را می‌کشتند و نعش او را به یک سوارخ کرده و سنگی می‌گذارند، و مهر قلیچ خان را گرفته کاغذی به مادرش می‌نویسند که ما برای کار واجبی باید چند روزی در بیابان بمانیم. یکدست لباس و سرداری خز و سیصد تومان پول نقد معجلاً بدهید بیاورند.

۱- مرحوم براتی از آگاهان درگذر بیان داشت که قلیچ خان در جنگی که بین او و پاران ججو روی داد، کشته شد. بتگرید به جلد ۳ ص ۳۹۸ - حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد چهارم در مورد جنگهای خونین ججو خان با ارتش تزارهای روس که حامی مسعود خان بودند و خراسان در اشغال آنها بود و ژنرال ردکو فرمانده روس در مشهد، عملاً حاکم و همه کاره در خراسان بود.

مختصر اینکه هر چه می‌خواستند به همین طور از خانه قلیچ خان می‌گیرند و پس از چندی مراجعت کرده و به شهر محمدآباد می‌آیند و شهرت میدهند که قلیچ خان را در یک باغ حبس کردیم.

خلاصه حکومت می‌ماند به عهده ججو که (مردم به او) ججوخان می‌گفتند و حسن آقای ترکی هم شراکت در امر حکومت داشته. ججو ملاحظه می‌کند که بودن حسن آقا هم برای حکمرانی او مضر است. یکشی حسن آقا را می‌برد به منزل خودش. حسن آقا هم یکه و تنها تفنگی بدست گرفته و وارد می‌شود. ججو و کسانش یکمرتبه به سرش ریخته تفنگ از دستش گرفته و ججو دوسه گلوله به حسن آقا می‌زند و می‌کشد و صبح حسن آقا مفقود می‌شود.^(۱) (و انقلاب درگذر با کمترین تلفات به وجود می‌آید).

در این موقع آقای ظهیرالسلطان برای عمل دره جز مضطرب شده، حتماً منصورالملک را با چند نفر سواره و عبدالاحدخان مامور به حکومت دره جز می‌کند. از قوچان هم چند نفر سوار به سرکردگی محمدخان با منصورالملک همراه شده بدون ملاحظه از راه کله چنار وارد دره جز شده و در یک دهی از دهات آنجا پیاده شده و لقمه نانی خورده از آن طرف هم ججو با جمعی سواره آنها را محاصره کرده، جنگ مختصری کرده، عبدالاحدخان و محمدخان قوچانی کشته میشوند و جناب منصورالملک هم تسلیم می‌شود.

ججو و همراهانش پیش منصورالملک آمده، چون بواسطه ملاحظه احترام آقا و نوکری متعرض ایشان نشده، ولی هر قدر اسب و پراق از سواره خواسته گرفته و بعضی‌ها را اسیر کرده و می‌روند. جناب منصورالملک هم مراجعت به مشهد نمودند. این بود که در تاریخ (تاریخ را ننوشت) آقای

۱- آقای شاکری هم در وقایع سال ۱۳۲۹ قمری در رابطه با ججوخان آورده است که: در تاریخ بیستم جمادی الاولی ۱۳۲۹ هجری قمری، سید محمدخان لنگرچی (قوچان) که با ججو در جزئی همراه بود، محمدخان مهنی را کشته و در جز را مغشوش کرد. سردار حمید مامور شد. ججو را که نتوانست بگیرد: ولی سیدمحمدخان و میرزا بابا در جزئی را گرفته به قوچان آورد. در روز شنبه قبل از ظهر بیستم جمادی الاولی ۱۳۲۹ در جنب پل راه عشق‌آباد (محل پل معلق کنونی قوچان) در اراضی (روستای) هس می سید محمدخان را با آزادخان کاکلی، دم توپ گذارده به قتل رساندند. اثرکتابه - رمضانعلی شاکری

مسعودخان مامور حکومت دره جز و رئیس قشون هم با جمعی سواره مامور به دره جز و با اتفاق به قوچان رفته مدتی در قوچان توقف کرده و کم کم مردم دره جز هم از حرکات ججو رنجش به هم رسانیده و کاغذ به قوچان برای آقای مسعودخان نوشته که چرا تا مل کرده اید البته بیائید که ما شما را می پذیریم. آقای مسعودخان هم از قوچان عازم دره جز شده مردم استقبال کردند و ججو هم به سمت روسیه فرار نمود.^(۱)

سرکار آقای صیدعلیخان پدر آقای مسعودخان هم در این بین از طهران خلاص شده با صاحب اختیار وارد مشهد شدند و آقای صیدعلیخان رفتن به دره جز را موقوف و عمل حکومتی دره جز مستقلاً با خود آقای مسعودخان شده و آقای صیدعلیخان در مشهد توقف کرده و اکثر اوقات بواسطه محبتی که دارند خدمتشان شرفیاب می شود.^(۲)

حکام خراسان و وقایع سال ۱۳۳۴

لطفعلی خان در عزل علی نقی میرزا رکن الدوله برادرزاده ناصرالدینشاه از والیگری در صفر ۱۳۳۲ قمری و آمدن شاهزاده نیرالدوله پیشتر خبر داد. با آمدن نیرالدوله گویا تا اندازه ای ارزانی ارزاق و امنیت در مشهد برقرار شده است. اما در زمان رکن الدوله که به لطفعلی خان پیشنهاد شده

۱- البته به این سادگی که لطفعلی خان قضیه را تمام کرده نبوده، موضوع قیام فراگیر ججوخان در شمال خراسان که ۴ سال طول کشید را در جلد ۳ حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی ملاحظه فرمائید. ججو جنگهای زیادی با روسیه تزاری متحدان مسعودخان به عمل آورد و تلفات سنگینی به روسها که خراسان را اشغال کرده بودند وارد آورد. تا بسویله قوای مسعودخان از سوی درگز و ارتش روسیه تزاری از آن سوی موز محاصره و دستگیر شد و نخست او را به زندان عشق آبداد بردند و سپس از ترس اینکه میادا یاران ججوخان به عشق آبداد تاخته و او را از زندان آزاد کنند، تاچار او را به زندان مرو انتقال دادند که در جلد سوم به تفصیل آورده ام. بعدها یاز ججو را برای دادگاه نظامی روسها به عشق آبداد برگرداندند که در آنجا ججو توانست به کمک خالو حسن دالاندار از کردهای عشق آبداد از زندان فرار کند و به درگز برگردد و دوباره حماسه آفرینی کند و نیروهای روس و مسعودخان را به خاک و خون بکشد، نیز بنگرید به اثرکنامه ص ۱۱۳ که عبدالعلی احکام نویسن قوچان در جمادی الاول ۱۳۳۱ به جنگ ججوخان با روسها و کشتار آنها در علی آبداد قوچان و دره عمارت اشاره کرده است. نیز بنگرید به وقایع خاور ایران - سید علی میرزا - نشر پارسا - ۱۳۶۷ ص ۲۰۲

بود به حکومت کلات نادری برود، با حقوق ماهی ۱۵ تومان، چون وی نپذیرفته و گفته بود این حقوق تکافوی زندگی یک حاکم عیال‌مند را نمی‌کند، لذا قادر به رفتن کلات نیستم. از این رو او را از منشی‌گری اداره مالیه هم اخراج کرده و مختصر حقوقی که از آنجا می‌گرفت، آنهم قطع شد و بر پریشانی خاطرش افزود. لطفعلی خان بعداً بخاطر دانش و خط زیبائی که داشت، منشی اول عدلیه شد. لطفعلی خان حاکمان آنروز خراسان را چنین نام برده که در اول شوال المکرم با رس نیل (سال پلنگ) ۱۳۳۲ بر مسند قدرت بوده‌اند:

والی: شاهزاده نیرالدوله (شاهزاده سلطان حسین میرزا قاجار)

حکام: قوچان شاهزاده عدل الدوله، بجنورد آقای سردار معزز، دره جز آقای مسعودخان، کلات آقای اقتدارالملک، نیشابور شاهزاده فتح السلطنه، سبزوار آقای شجاع السلطان، تربت آقای سالار همایون، ترشیز (خالی؟) طبس آقای عمادالملک، خواف آقای شوکت السلطنه (تیموری) قاینات آقای شوکت الملک، جام آقای شوکت الدوله (تیموری)، باخرز آقای شجاعالملک. (هزاره پدر صولت السلطنه)

سرنوشت مسعودخان حکمران درگز

چنانکه گفته شد، لطفعلی خان شکوه و گلاجه‌های فراوانی از حکمرانان درگز یعنی چه از پدر و چه از عموهایش منصورالملک و صیدعلی خان و چه از پسرعمویش مسعودخان به طور پراکنده به آنها اشاراتی دارد که به برخی از آن حالاتشان اشاره می‌شود.

مسعودخان در واقع آخرین حکمران این خانواده و پسر صیدعلی خان^(۱) عموی لطفعلی خان است، که در وقایع سال ۱۳۳۲ قمری پس از گشته شدن ججوخان بوسیله ارتش روس، او به حکومت درگز منصوب شده و از درگز به مشهد آمده که لطفعلی خان نوشته:

«شش هفت ماه قبل بر این آقای مسعودخان حاکم دره‌جز به مشهد آمده و بواسطه آقای

۱- اینکه در جلد سوم این کتاب صفحه ۳۱۷ سهواً مسعودخان پسر محمدعلی خان منصورالملک برادر صیدعلی خان چاپ شده، معذرت بخواهم.

عبدالحمید خان (منشی قونسولگری روس و دوست مسعودخان) با قونسول روس دید و بازدید کرده و یکنوع دوستی در بین آقای مسعودخان و آقای عبدالحمید خان واقع شده، چون خالصه درجی که در اجاره آقای مسعودخان بود و رئیس مالیه مشهد و طهران به خیال دخل حاصل آنجا و کمی وجه اجاره آقای مسعودخان افتاده، خواستند خالصجات را بگیرند. بهر نوع بود باز آقای مسعودخان خودشان قبول کرده (که آن مالیات را پردازند) و عازم درجی شدند. ضمناً آقای عبدالحمید خان ملتفت منفعت حاصل خالصه (املاک) درگزی بود.

تا اینکه قونسول سابق (روس در) مشهد عوض شد و قونسول دیگر برقرار و وارد مشهد شد. بعضی مردم عریضه‌های شکایت آمیز از عبدالحمیدخان داده و گویا پولی از مردم گرفته بود، صورتش را به قونسول دادند. و عبدالحمیدخان از سمت معاونت قونسولگری معزول شده نتوانست در مشهد بماند، لذا به خیالاتی روانه طهران شد.... آقای مسعود خان هم برای کارهای خودشان از درجی عازم طهران شدند.

لطفعلی خان افزوده است که عبدالحمید خان در تهران با دادن پول و دیدن این و آن و خزانه دار کل گفتگوی خالصجات درگزی کرده و مبالغی بر اجاره آن افزوده و قرار گذاشتند که آنها مسعودخان را در طهران نگهدارند و عبدالحمید خان به حکومت درگزی بیاید. بدینگونه عبدالحمید خان با دبدبه‌ای وارد مشهد شد و بدون اینکه با کسی از درگزی‌ها یا مامورین دولت مشورت کند، عازم درگزی شد.

مسعودخان هم که در طهران به موضوع پی برده بود و وزراء و امراء را دیده و پولهای زیادی خرج کرده بود، با اجازه آنها با شتاب هر چه بیشتر از طریق (رشت و دریای مازندران) حرکت کرده و از راه روسیه با قطار خود را به درگزی رسانده و از آنجا راهی قوچان میشود که عبدالحمید خان از مشهد وارد قوچان شده بود. آن دو، در قوچان با هم ملاقات کردند. اما عبدالحمیدخان اعتنایی به مسعودخان نکرده و عازم درگزی شد. مسعودخان هم که به راههای محل وارد بود، از بیراهه از طریق درونگر راهی درگزی شد و وارد کلبه چنار گردید. عبدالحمیدخان هم (از طریق دره میانکوه و رشته کوه الله اکبر) وارد درگزی میشود و سعادتعلی خان و پنج شش نفر یارانش را می‌گیرند و خلع سلاح و اسیر می‌نمایند و راهی محمدآباد مرکز درگزی میشوند. در دو سه فرسنگی محمدآباد قریب دوست

سواره و پیاده که مسعودخان بر سر راه فرستاده بوده به استقبال عبدالحمید خان میروند و او را از اسب به زیر کشیده و با تمام یارانش اسیر کرده و کتک زیادی میزنند و همه را دست بسته به درگزر آورده و به دستور مسعودخان در نظمیة حبس می‌کنند. مردم درگزر جمع شده قصد کشتن عبدالحمیدخان را می‌نمایند که مسعودخان مانع میشود و اکنون مدتی است که عبدالحمیدخان در درگزر محبوس است و هیچکس هم سراغ او را نمی‌گیرد. زیرا این آدم اینقدر در پناه قونول روس قدرتمند شده بود که از غرور خود هیچکس را در مشهد جزو آدم به حساب نمی‌آورد. و او که در مشهد همه‌کس را اسیر دست خود میدانست، اکنون در درگزر اسیر دست مسعودخان است و این از گردش روزگار است.

بدینگونه عبدالحمید خان که هوای چپاول و غارتگری بیش از دیگران داشت خود را به درگزر رساند و به زندان افتاد و مدتها در آنجا محبوس ماند. لطفعلی در جای دیگری از نوشته هایش آورده است که:

«از قرار معلوم در این مدت که عبدالحمید خان حبس بود، اکبر پلند آدمش (نوکرش) دو نفر از نوکران آقای مسعودخان را وادار کردند که آقای مسعودخان حکمران را بکشند. و این خیر را نمیدانم صدق است یا خیر. بهرجهت که بهبود و اسماعیل که جزو نوکران و تفنگداران مخصوص مسعودخان بودند و شبها جزو قراولان ایشان بودند، گویا هفت ساعتی شب ۹ شوال ۱۳۳۲ که آقای مسعودخان از عمارت بیرونی به اندرون میرفته‌اند، یکی از پشت سر با تفنگ میزند.

خلاصه پس از افتادن آقای مسعودخان، آقای صیدعلی خان از اندرون به صدای تفنگ با کمال عجله می‌آید بیرون، هنوز چیزی فهمیده یا نفهمیده که اسماعیل نام آن پیرمرد را سه تیر ششلول زده، پدر و پسر هر دو مرحوم میشوند...

در واقع خیلی مطلب غم‌انگیزی اتفاق افتاد و تاریخی است. در دره‌جز تاکنون بلکه در خراسان همچو حکایتی نشده بود که پدر و پسر را اینطور به نامردی و نامرادی به قتل برسانند و یک خانوار و یک سرحد را متزلزل سازند. (این دو نیز یک سال پس از ججوخان کشته شدند).

چون رضاخان برادر کوچکتر مرحوم مسعودخان در این قضیه در نوحندان دو قریبگی

محمد آباد دره جز بوده، روز دیگر وارد شده و تمام کسبه و تجار دکانین را بسته و مشغول تعزیه‌داری و گریه برای این پدر و پسر گردیده‌اند.

عبدالحمید خان این جوان (۲۶ ساله) بخت برگشته هم در دره جز بعد از قتل پدر و پسر کشته شد. از قراری که می‌گفتند قاتلین از برای استخلاص عبدالحمید خان رفته و تیر و تفنگ کرده عبدالحمید خان مقتول شده و در باب قتل این سه نفر مطالب مختلف می‌گویند. بالاخره وقوع این حوادث از جانب پروردگار است. ولی اگر شرح دهم طول دارد. همین قدر می‌نویسم که مرحوم آقای سمود خان نهایت آرزویشان در چند سال قبل این بود که با بودن مثل آقای اللهیارخان و آقای منصورالملک عموهای بزرگترشان و سایر خوانین درجی طوری بشود که حکومت درجی با مرحوم صیدعلی خان پدرش بشود. این بود که حکومت درجی با شخص خودشان شد. و همچو تسلط و اقتداری هم برای کسی فراهم نبود و ضمناً اتفاقات صحیح برای ایشان افتاد من جمله وصلت با خواهر جناب آقای عبدالرضاخان شجاع الدوله ایلخانی و حکمران قوچان و گرفتن حق الارث همسرش از خانواده شجاع الدوله و ثروتمند شدن و مرحوم شدن رئیس العلماء.

و در این مدت اعتبارات دولتی و عزت ولایتی برایشان فراهم آمده و مرحوم صیدعلی خان در مشهد برای کارهای ایشان متوقف بودند و امورات او را با والی خراسان می‌گذراندند و خودشان هم در درجی با کمال اقتدار مشغول حکمرانی و کامرانی بودند. خوب بود بهمان ترتیب رفتار کرده و قناعت به حکومت درجی میکردند و پدر پیرمرد را هم به درجی احضار نمی‌کردند و هرگاه در مشهد می‌بود گویا این اتفاقات تغییراتی می‌نمود. ولی افسوس که اولاً خالصه درجی را به نفع شخص خود تصرف نمود و با جمعی طرف شده و املاک موروثی خانوادگی که باید در این وقت محل درجی‌های پریشانحال میشد، تصرف نمودند و به احدی جواب نداده و اکثر از اولاد صاحب ارث بواسطه استیصال و ناچاری مصالحه نامه قسمت خود را نوشته و به ایشان تقدیم کرده، تقریباً هر صد تومانی را به یک تومان مصالحه نموده و در دادنش هم کوتاهی نمودند. و این مطلب بر خدا و خلق ناگوار خواهد بود که جمعی از درجی‌ها که شریک همان املاک هستند در سالی ده من گندم ببرند، ولی خود ایشان در سالی پنج هزار تومان از املاک موروثی ببرند، و این جمع پریشان از جمله

خود من هر قدر عریضه نگار شوند، جواب ندهند.

خلاصه گرفتن حکومت رادکان و چناران و مدعی شدن به حکومت قوچان و بردن مرحوم صیدعلی خان را از مشهد به درجز و کارهای مشهد که راجع به خودشان بود، معوق گذاشتن ولی بی جهت آمدن خودشان به مشهد و ده هزار تومان خرج کردن و غیره و رفتن به طهران و آن خسارت و مدتی ولایت را بی صاحب گذاشتن و حکایت گرفتن مرحوم عبدالحمید خان در درجز و آن تفصیل و حبس کردن.

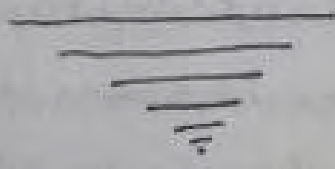
البته لطفعلی خان حکایت جنگیدن او با ججوخان سردار خاوران و کشته شدن ججو به دست روسها و نیز رفتار ناپسندی که با محمد آقا ترکی و غیره کرد نام نبرده است. بهر حال باز می افزاید:

پس از قتل مرحوم صیدعلی خان و مرحوم مسعودخان از طرف حضرت ایالت کبری شاهزاده نیرالدوله، نایب الحکومگی درگز به آقای زبردست خان برادر مسعودخان واگذار شد و حکومت آنجا نیز به حضرت والا شاهزاده مصطفی میرزا (که بعداً به حکومت قوچان رفت) مرحمت شد. اما اهالی درجز جمع شده، آقای رضاخان را حاکم خود نموده و در تلگرافخانه درگز اجتماع کرده به توسط رئیس تلگرافخانه مشهد و حضرت والا شاهزاده، رئیس اوقاف و جناب آقای ملک الشعراء بهار (که به شاگردی استادش صیدعلی خان افتخار میکردند) گفتگو کرده و از حضور مبارک ایالت کبری استدعا کردند که حکومت آقای رضاخان بر درگز را بپذیرند. ولی از سوی شاهزاده قبول نشد، و شاهزاده مصطفی میرزا در شب ۱۵ شوال ۱۳۳۲ عازم درجز شدند. خبر سلامتی و ورود ایشان را منتظریم. زیرا که ایشان غرض و مقصودی ندارند و نوکر دولت هستند، چون از طرف ایالت کبری حکم به حرکت ایشان به درجز شده بود، لابد اطاعت کرده و رفتند تا چه پیش آید؟

تا امروز که ۲۰ شوال است هنوز خیر صحیحی از طرف درجز و شاهزاده مذکور نرسیده است.

این بود قسمتی از یادداشتهای لطفعلی خان در مورد زادگاهش درگز و تاسف از حالات و اقتدار گذشته. اینک به مسائل قوچان و شیروان می پردازد که خاطراتی است از حوادث تهران و خراسان، با تاریخ های پس و پیش افتاده و نامنظم که در پی خواهد آمد.

برگشتن در راه فریب این بود مردم را در خوش جمع کرده همچو نام دره غری و قرآن
 و حسن آرتک در نفر دیگر باقیع خان نشاند و ملات کردند و روسا عدلیه و نظیه و غیره
 از روی فریاد خوان حاکم و صاحب ولایت بدوتم (آمریزا احمدخان چندسوم از نظر
 آرتک سلطان نایب اکلونه دره فریب) ادله جمع شد ایشان را گرفته جبر کردند
 و پید بادان مکرک ریخته شاهزاده در شیر مکرک اینجا بود چاره را در شیر زن و بچه آن
 گشت در نظیف شیر عدلیه و نظیه معلوم شد (شیر عدلیه میرزا آفاق ترک) در شیر عدلیه
 برود در شب تاریک فلور نیمه و جان بدر نهند (آمریزا آقا معروف به سید دره غری هم
 و جمعیت دشته در منزل خوش بوده ولی گویا حضرت بر کنار کردند با اجازت ایشان)
 بار بالایی بولایات حواله داده و گرفتند و بولار ساخته براه آفرستادند و خوشان هم
 مشغول کله انی ش کشته شدن قلیچ خان (حج و قرآن حسن آ) سالدان



شرح حکومت جناب عبدالرضا خان شجاع الدوله (ایلخانی زعفرانلو)

در تاریخ^(۱) که بنده در قوچان در خدمت جناب شجاع الدوله بودم، با اینکه جناب شجاع الدوله در حکومت شان در افتتاح انجمن قوچان و رواج مشروطه و گرفتار کردن و کشته شدن غلامعلی لور کمال زحمت را کشیدند^(۲) و همه روزه از مجلس تهران و سبهدار^(۳) تلگرافات محبت آمیز برایشان می‌رسید، از آنجائیکه به هیچ چیز خاصه در ایران نباید اعتماد کرد و شرح بسیار داده یکسریه سردار منتظم را به حکومت قوچان مامور کردند و مردم قوچان شجاع الدوله را خواهان شده به تلگراف خانه ریختند و کارها کردند. جناب شجاع الدوله اعتنا به اعتراض مردم نکرد، کالکه حاضر کرده در خدمتشان (از قوچان) عازم مشهد شدیم. قریب صد سوار از قوچان همراه آمدند. جمعی را برگردانیده، ولی تقریباً با عملجات خودشان شصت هشتاد نفر سواره باقی مانده در بین راه به تمام سواره انعام و مخارج دادند تا اینکه وارد مشهد شدیم.

مختصر اینکه برای مطالبه باقی مالیات، سرباز و توپچی به اطراف جناب شجاع الدوله فرستادند و کار را خیلی سخت کردند. عاقبت ایشان را در نظمیۀ توقیف کرده هر چه داشتند چه در مشهد و چه در قوچان ضبط کردند و مدتی مدید در اطاق نظمیۀ هر روز به یک بهانه در مقام اذیت ایشان برآمدند. تا اینکه کم کم از نظمیۀ خلاص شده و وعده حکومت قوچان را داده و گفتگوها نموده و عمل قطع شد. سردار منتظم را از قوچان احضار کردند و بنده هم اکثر اوقات خدمت جناب شجاع الدوله بودم و در واقع بر حسب وعده ایالت و بعضی از آقایان دیگر جناب ایشان تهیه حرکت قوچان را دیده و مشغول بودند. (که به سوی قوچان و مقر حکمرانی خود عزیمت کنند. اما)

یکروزی بنده از کوچه منزل جناب شجاع الدوله می‌گذشتم. نوکرهای ایشان را ملاقات و احوالپرسی کردم، دیدم تماماً آفسرده و پژمرده هستند. تفصیل را پرسیدم گفتند سردار منتظم حاکم

۱- جای تاریخ خالی است.

۲- حکایت شورش غلامعلی خان لور را در پایان کتاب ملاحظه می‌فرمائید.

۳- منظور از سبهدار محمد ولیخان تکابش است که پیش از گوه‌تای سوم اسفند رضاخانی نخست وزیر بود.

توچان شده و امروز صبح هم حرکت کرده و رفت و این وعده‌ها و گفتگوها و مخارج‌ها به هدر رفته و الساعه جناب شجاع الدوله زیاد از حد افسرده و دل‌تنگ بوده و اوقاتشان تلخ است و از نوکران هم کسی نمی‌تواند در خدمتشان حرقی بزند.

خوب است که شما خدمت ایشان بروید و به حرف و صحبت‌های خوب رفع دل‌تنگی ایشان بکنید.^(۱) با اینکه مریضه در منزل داشتم و شیشه خالی برداشته بودم که از دواخانه دوا این گرفته و فوری به منزل برسانم، با وجود اینها از خیر افسردگی جناب شجاع الدوله باطناً غمگین شده و خدمتشان رسیدم. دیدم به کمال دل‌تنگی نشسته‌اند و آقای هزبر نظام^(۲) و مستشیر دیوان^(۳) حاضرند ولی هیچ صحبت نمی‌کنند.

از ورود بنده خوشوقت شده و اظهار التفات فرمودند. بی مقدمه گفتم برای سلاطین و امیران قدیم و اجداد خودمان از این اتفاقات زیاد افتاده، حکومت و معزولی ابداً محل اعتنا نیست. خاصه این عهد و زمان حکومت توچان به هیچ وجه به درد سرکار نمی‌خورد و انگهی در هر حال باز توچان مال خود شما است. (بالاخره اگر حاکم هم نیاشد رئیس ایل بزرگ زعفرانلو که هستید) بهر شکلی بود رفع خیالات شد و شب هم همانجا توقف کردیم. بنده گفتم یقین دارم پس از پنج شش ماه به توچان خواهید بود. جناب شجاع الدوله گفتند هر کس در این باب از شماها مدتی را بگوید که کسی حکومت توچان با من خواهد شد.

بنده گفتم سه چهار ماه بیشتر طول ندارد. هزبر نظام گفت دو ماه دیگر خواهیم رفت. مستشیر دیوان گفت تا بیست و دو روز دیگر انشاء الله سرکار در توچان خواهند بود. این صحبت و عقیده‌ها را فرمودند، بنده یادداشت کردم و تاریخ گذاشتم. پس از چند روز جناب شجاع الدوله غفلتاً بی خبر و بی مقدمه سواره به سمت توچان حرکت کردند. از توچان هم این خبر را شنیده، دسته دسته سوار به

۱- متن: بشود

۲- هزبر نظام قلیچس که او هم با شجاع الدوله به توچان برگشت و گویا مدتی به حکومت شیروان رسید.

۳- برادر مشیر دیوان که در تهران در سال ۱۳۲۲ قمری در کنار شجاع الدوله بود. مشیر دیوان پدر مرحوم کامبوزیا زعفرانلو بوده که در جلد چهارم معرفی نمودم. کتابخانه کامبوزیا در زاهدان معروف است.

استقبال آمده. تلگرافات مکرر به سردار منتظم شد که شجاع الدوله بی اطلاع دیوانیان حرکت کرده، البته یا او را راه ندهید یا اینکه گرفته به مشهد بفرستید.

خود بنده که این تلگرافات را ندیدم. ولی کسانی که دیده بودند، می‌گفتند به سردار منتظم در باب گرفتاری شجاع الدوله تلگراف شده، بدیهی است که این گونه تلگرافات و احکام از عدم اطلاع است. زیرا که هر کس از وضع حکومت ایلانی مطلع باشد، هرگز تلگرافاتی که به هیچ وجه ندهد (به آن اعتناء) نخواهند کرد. چون از حکام پستوه آمده باشند و شاکی باشند و او را معزول کنند باز هر موقعی که چشم شان به آن حاکم افتاد همان اثر سابق را دارد و گوش شان بشنود که آن حاکم آمده در دو فرسنگی است حکماً هر کس حاکم است او را مثل مسلم^(۱) تنها گذاشته و رو به همان حاکم سابق می‌روند.

این بود سردار منتظم در قوچان تنها مانده هر کس دوست شجاع الدوله بوده که سوار شده و رفته، هر کس هم باطناً میل به آمدن شجاع الدوله نداشت از ترس و واهمه خودش، سوار شده و استقبال کرده. خلاصه جناب شجاع الدوله را با احترام تمام وارد قوچان کردند و دارای همان استقلال و قوت سابق شد. از سرحدات قوچان به دیدن آمده از قراریکه شنیدم بعضی از مردم قوچان در خیال صدمه و اذیت سردار منتظم که حاکم سابق بوده برآمده بودند و به شجاع الدوله خبر داده بودند، منع کرده و گویا خود شجاع الدوله بدیدن سردار منتظم رفته و نهایت دلجویی کرده و با کمال احترام حرکت داده عازم مشهد شدند.

مقصود اینکه پس از مستقل شدن جناب شجاع الدوله در قوچان، بنده حساب کردم دیدم در آن شبی که اظهار عقیده کردیم، همان بیست و دو روزی که آقای مستشیر دیوان گفته بود، عیناً همانطور شده است. ۶ جمادی الثانی بود که این صحبت شد گویا ۲۸ یا ۲۹ بود که جناب شجاع الدوله وارد قوچان شدند. در واقع اسباب تعجب شد فوراً خدمت جناب شجاع الدوله این تفصیل را نوشته فرستادم.

۱- اشاره به تنها گذاشتن جناب مسلم بن عقیل از سوی مردم کوفه و رو آوردن به سوی ابن زیاد دشمن او می‌باشد.

مستشیر دیوان هم در خدمتشان در قوچان مورد همه قسم محبت ایشان واقع است. جواب از طرف جناب شجاع الدوله بخط مستشیر دیوان برای بنده رسید و یک مبلغی هم برای بنده وجه برات کرده بودند. اسباب امتنان گردید. افسوس که نمی توانم به قوچان بروم والا البته در حکومتشان اگر بتوانم بروم چیزی از بنده مضایقه نمی فرمایند. چون اول زمستان است و آلودگی روزگار مانع است. یکی هم اینکه فعلاً در این اداره مستخدم شده دو سال است که زحمت کشیده‌ام و حالا نمی شود چشم پوشیده و ترک کرد. (۱)

در پست گذشته خدمتشان مشروحاً نوشتم که بعد از دو سه سال خدمت و زحمت بنده در قوچان و طهران حالا که بحمدالله به حکومت مورتی خودتان رسیده‌اید، شایسته و سزاوار است که بنده را فراموش نفرموده گاهی در خیال آسایش و راحت بنده باشید. البته هر جوابی برسد در این کتابچه ثبت خواهد شد.

شرح رفتن جناب شجاع الدوله به شیروان و

کشته شدن آقا محمد پیشخدمت در تاریخ ۱۳۲۹

میان اوقات بنده در قوچان بودم. جناب امیر عبدالرضا خان شجاع الدوله پسر مرحوم ابوالحسن خان حکمران قوچان، آقا محمد پیشخدمت را با علی خان فراش خلوت برای امری مامور شیروان کردند. صولت نظام که از بنی اعیان جناب شجاع الدوله بود حکومت شیروان را داشته دو نفر مامور به شیروان رفته پس از دو روزی صولت نظام یکشبی مهمانی داشته رئیس تلگرافخانه و چند نفر دیگر حضور داشته و اسباب عیش جمع بوده، چون علیخان فراش خلوت از خواندن آواز بی ربط نبود، لهذا با آقا محمد هر دو را احضار می کنند تا ساعت پنج و شش مشغول زدن و خواندن و خوردن شده سرها گرم میشود و آقا محمد از ماموریت خودش حرف میزند و قدری جسورانه صحبت می کند. صولت نظام حکم می کند که او را بکشند از مجلس خارج کنند در بین اینکه خارجش

۱- این زمان لطفعلی خان در اداره عدلیه مشهد مشغول به کار شده بود که میترسید اگر بگذارد و به قوچان برود از شغل خود محروم گردد.

میکردند دو تیر شش لول بطرف صوت نظام میزند یکی از آن گلوله‌ها به شکم صوت نظام می خورد و می غلطد.

آقا محمد را با علیخان گرفته حبس می کنند. وقایع را به قوچان تلگرافاً راپرت دادند. جناب شجاع الدوله از این خیر افسرده شده، فرمایشی را با یک نفر فوری روانه کردند و پی در پی تلگرافاً احوال می پرسیدند. خبر دادند که هنوز حال موت مشاهده نمی شود.

این بود که جناب شجاع الدوله درشکه خواستند و سوار خیر کردند در خدمتشان عازم شیروان شدیم. چون تقریباً ده فرسنگ راه است. شب را در قلعه‌ای که عملش راجع هزبر نظام است، مانده کمال مهمانداری به عمل آوردند. چون بسیار مکان خوب و هوای خوشی بود شب دیگر را هم ماندند. دو ساعتی شب که همگی در خدمت جناب شجاع الدوله نشسته و از هر بابت اسباب عیش آماده است، سواری وارد و خیر مرحوم شدن صوت نظام را آوردند. حال گریه دست داده و تماماً افسرده شدیم. صبح آن روز عازم شده عصری به شیروان رسیده جمیع مردم استقبال کردند و کسان صوت نظام با علم سیاه گریه کنان آمدند. برای بنده یکنوع حال مالی خویایی دست داده فوری از درشکه خودم را پائین انداخته، غلام حسین خان پیشخدمت پیش آمده حالت بنده را پرسید. گفتم نمیدانم چگونه تقریر کنم همین قدر مرا جایی ببر که قدری راحت کنم.

این بود که همراهی نموده و همانجا باغی و منزلی داشت، بنده را به خانه اش برده هر چه لازم بود آورده^(۱) و رفع کسالت بنده و همراهی کرده فی الجمله به حال آمدم. جناب شجاع الدوله کسی را به سراغ بنده فرستاده بودند. گفتم حالت حرکتی ندارم. طرف عصری خودشان تشریف آورده و مردم را مرخص کردند. تا غروب در خدمتشان بودم. بعد به اتفاق ایشان به عمارت حکومتی رفته و شب را پشت بام را فرش کرده و صندلی و چراغهای متعدد شیرینی و میوه‌های صحیح چیده و مجلس جلوس و خوابگاه جناب شجاع الدوله را هم بطوریکه رسم است ترتیب داده چون حکومتی شیروان

۱- این غلامحسین خان پیشخدمت باشی و آقا محمد قائل صوت نظام و خود صوت نظام و علیخان فرانس خلوت هم چنانکه در جلد چهارم گفتم، همراه شجاع الدوله و لطفعلی خان دو سه سالی در تبعید تهران بودند و بدبختی ها کشیدند تا به قوچان بازگشتند.

را بعد از فوت صولت نظام به فرج الله خان^(۱) داده بودند، لهذا همه نوع مشغول پذیرائی و خدمت بوده اسباب مشروبات از همه قسم حاضر بود. در خدمت بوده جناب شجاع الدوله به پشت بام آمده و نوکران مخصوص و عملجات و غیره در پائین عسارت بودند. جناب شجاع الدوله از قبیل مدیر دیوان و مؤبر نظام و جلال دیوان چند نفر را احضار کرده تماماً در حضورشان نشسته مشغول صحبت شدند.

آن شب به خوشی گذشت. صبح دیگر اخوان صولت نظام آمده عارض شده و کشنده برادرشان را که آقا محمد پیشخدمت است خواستند که قصاص کنند. جناب شجاع الدوله هم فرمودند قاتل را دهند. آقا محمد را از حبس بیرون کردند به جز یک پیرامن و شلوار سفید رختی در بر نداشته و زنجیری در گردن دارد و از چهار طرفش برادر و اقوام صولت نظام با تفنگ و قداره و شمشیرهای بدست حاضر شده یک حالی در آقا محمد مشاهده کردم که دلم سوخت. گفتم آیا خلاصی این شخص ممکن است. گفتند اولاً غیر ممکن است. ثانیاً چرا دلان برای قاتل بسوزد. گفتم صحیح است. لیکن این مرد بی شعور تصدی و خیالی و دشمنی سابقه با صولت نظام نداشته و این تیر از دست قضا و قدر رها شده و بعد هم زیادی مشروبات این کار را کرده و یقین دارم پس از اینکه آقا محمد هشیار شده نادم بوده در اینصورت صولت نظام که از دنیا رقت و دیگر بر نمی گردد. پس فعلاً به جوانی و گرفتاری این جوان لابد دل انسان می سوزد.

باری برادر صولت نظام چند ضربت قمه به آقا محمد زد و برادر دیگرش دو تیر تفنگ زده و آقا محمد افتاد و باز چند قمه قداره زده و رفتند و آقا محمد خاموش شد و غلطید. ما هم از پشت بام پایین آمدیم. از قراریکه گفتند بعد از آنهمه ضربت قمه و قداره و تیر تفنگ آقا محمد چشمش را باز کرده و آب خواسته بود در این بین یک نفر خوش ذات به اخوان مقتول خبر داده بود که آقا محمد زنده است و آب خواسته و حرف میزند. باز یکتفر حرکت کرده و آمده عوضی آب دو تیر تفنگ به سر و صورتش زده و راحتش کرده بود.

۱- فرج الله خان زعفرانلو از بنی اعمام شجاع الدوله که بعداً در جنگ با کتل لقب ضیقم الملک گرفت و در شیروان اجدادش فرمانروایی داشتند. او پدر مرحوم امیرحسین خان نگهبان بود و در شیروان اعتبار و محبوبیت کافی داشت.

چون علیخان فراش خلوت با آقامحمد مزبور در آن مجلس بوده و حال هم حسی بود، جناب شجاع الدوله با کمال تغیر گفتند به فراشباشی، علیخان را با سه پایه و شلاق حاضر کنند و باید بقدری شلاق بخورد که بمیرد. بنده در اطاق خودم بودم دیدم نایب یوسف خان محرمانه آمده اظهار داشت که امروز علیخان در زیر شلاق خواهد مرد و کسی هم جرات توسط ندارد و جمعی مرا پیش شما فرستاده‌اند که توسط این شخص با شما است. گفتم البته حتی المقدور حاضریم.

حرکت کرده وقتی خدمت جناب شجاع الدوله رسیدم که علیخان را آورده و لخت کرده مشغول بستن به سه پایه میباشند. جناب شجاع الدوله به بنده گفتند بیائید باطاق. گفتم بنده فعلاً وقت آمدن به اطاق ندارم و همین دم در هستم فرمودند خواهش دارم از علیخان توسط نکتیده در این بین فراشها مشغول زدن شده و بکنفر هم با آواز بلند شلاق را می‌شمارد. ولی برخلاف مستوفی دفتر یک برده و ده بر یک حساب کرده. مثلاً شش شلاق را یکی می‌شمارد به جناب شجاع الدوله گفتم قاتل کسی دیگر بوده و کشته شد. این بیچاره را چرا اذیت می‌کنید؟ گفتند خواهش دارم شما بیائید به اطاق به بینم چه می‌گوئید؟ گفتم تا وقتی که بنده صحبت کنم تمام بدن علیخان ریزه ریزه خواهد شد. باز دیدم به طفره می‌گذرد. بی اختیار شده دویدم و خودم را سیر شلاقها کردم. آنوقت فراشها دست نگاهداشته و جناب شجاع الدوله هم لابد بخشیدند. ولی لباس بنده از زخم‌های پشت علیخان خون آلود شده بود. باری علیخان را پرستاری کردم و هر چه لازم بود گفتم دادند، تا این که خلاص شد. آمدیم سر مطالب:

این اوقات که تقریباً ۸ ذیحجه ۱۳۲۹ است به قدری در مشهد اخبار و مطالب هست که حرف راست را هم نمی‌توان قبول کرد. گاهی قشون روس را وارد می‌کنند و گاهی محمد علی شاه^(۱) را به تخت می‌نشانند و گاهی شکست داده و می‌کشند.

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

خدایند عالم رحم کند بر ماها. مطالب زیاد است افسوس که نمی‌شود نوشت چه عرض کنم که اگر

۱- محمد علیشاه که از سلطنت معزول شد و به روسیه فرار کرد و روسها دوباره قصد برگرداندن او را به سلطنت داشتند وارد استرآباد کردند و حوادث دیگر.

خدای نخواست با اینکه موجب دیوانی و حقوق اداره نرسید، اگر اغتشاش بشود، با این عیال و اطفال چه کنیم؟^(۱) علی الظاهر می بینم با این اوضاع و سختی های روزگار و اهل روزگار و بیگانه شدن آشنایان، مخصوصاً با حالتی که در پدرم بهم رسیده و ذره ای محبت نرزد در دلش نبوده، چه باید کرد. ولی در باطن امیدم به فضل و کرم خدای مهربان است و این مسئله در مهربانی خدا پس که در سالی دوست سیصد تومان پدرم میداد قطع کردند و یکصد و پنجاه تومان موجب دیوانی توقیف و فعلاً حقوق سه برج اداره گی نرسیده و آن دخل های سابق هم نیست.

معهداً از اول عید نوروز تاکنون ماهی پنجاه تومان مخارج خانه بنده بوده و بحمدالله رسیده و گذشته. اگر چه علی قول بمضی ما خدا از آسمان پول نمی ریزد^(۱) و صحیح هم هست لیکن از جاهایی که انسان امید ندارد رسیده و میرسد که تفصیل آنها را هم انشاءالله خواهم نوشت مخفی نماند. خلاصه اینها تمام از جانب خداوند عالم است.

مقصود اینکه بد زمانی و بد دوره ای شده. زیرا ابدأ دوستی و ملاحظه رفاقت را تکرده و نمی کنند. اگر کسی پسر انوشیروان و پسر عموی حاتم و برادر رستم زال^(۲) باشد و از چندین نفر مستحق دستگیری نموده و علم و هنر به درجه کمال داشته باشد، همین که بی چیز و محتاج شد در انظار این مردم بدتر از حمال و قعله و چاه کن بوده، هرگاه یک وقتی با تمام مردم این شهر رفاقت داشته باشی پس از آن که دانستند بی پول هستی دیگر کسی آشنایی نمی دهد.^(۳) وای به آن روز که بدانند محتاج بوده و خواهشی داشته باشی، فرسنگ فرسنگ دوری کرده با آن عوالمی که نوشته شد دیوانه ترین مردمش میدانند، و اگر برعکس پسر شمر و پسر عموی سنان ابن انس^(۴) باشی و از علم و هنر و

۱- خدا میرساند ز هر جا که هست. نباید هیچگاه از کرم و لطف خداوند روزی رسان غافل بود. گاهی بوسیله دوستانی که واقعاً دوست روز در ماندگی هستند خداوند انسان را آزمایش می کند. تا دوستی را به اثبات رسانند.

۲- انوشیروان پادشاه ساسانی در دادگری و حاتم طایی عرب در بخشندگی و رستم جهان پهلوان مشهور تاریخ اند.

۳- تجربه هر کس ثابت کرده که به قول سعدی علیه الرحمه

این دهل دوستان که می بینی دگستاند گسرد شیرینی

۴- شمر ملعون قاتل امام حسین علیه السلام و سنان بن انس قاتل حضرت علی اکبر پسر امام حسین در روز عاشورا ۶۰ هجری در کربلا بودند.

کمال و سخاوت بی بهره باشی و دیناری از کسی همراهی نکرده باشی، همین که صاحب دولت و مکننت بوده و یا حکومت یا ریاستی هم دارا باشی شهادت محبوب القلوب این مردم بوده و به هر مجلس وارد شوی در صدر جای میدهند و هر نامربوطی بگویی مورد تصدیق و تعریف تمام مردم خواهی بود (و همچون بز اخفش برایت ریش تکان میدهند).

خدا شاهد است چیزی را بنده مینویسم بی اصل و بی مایه نبوده و به همین طوریکه نوشته‌ام دیده و امتحان کرده‌ام. مخصوصاً در چند روز قبل دو نفر را که از سالها قبل به خوبی می‌شناختم و میدانستم اینها چه بودند و چه شده‌اند در یک مجلس بزرگی ملاقات شده و تا مدتی در سیر و سیاحت رفتار و این الوقت بودن مردم را نمودم که بیش از این نمیتوان شرح داد و مقصود از یکنفر و دو نفر نبود (حکم اغلب راست این را هم بدان) بنده می‌بینم در هیچ چیز این مردم قاعده و ترتیبی نیست. مثلاً یکوقتی یک نفر را بدترین عالم میدانند. بلکه حکم به اخراج و قتل او میدهند. پس از قلیل مدتی همان شخص را خوب و پاک و بهترین مردم میدانند و علت هیچ کدام معلوم نیست. مثلاً کسی را که به قدر طفلی شعور ندارد و بر اکثری هم معلوم است که این شخص کیست و چیست و یقین است که ترتیب خانه خودش را نمی‌تواند بدهد، با اینصورت صحبت خلاصی ایران را کرده و گفتگوی مملکتی نموده و رای میدهد و الفاظ را طوطی‌واری یاد گرفته‌اند. دیگر اینکه آنچیزی که خیر و نفع خودش باشد همان را طالب است نه خیر و نفع مردم.

دیگر اینکه دو نفر در این شهر با هم اتفاق ندارند و باطناً به خرابی یکدیگر راضی هستند. چه عرض کنم بهتر آنست که برویم به مطالب خودمان و این رشته را قطع کنیم که سر دراز دارد. (۱)

۱- پایان یادداشت لطفعلی خان. دیبانه مطلب که ۱۰ ذیحجه ۱۳۲۵ قمری بوده به موضوع تفکرات سفیر روس و التیماتوم به دولت ایران است در مورد عزل مستر شوستر آمریکایی از وزارت دارایی ایران و طرفداری از محمدعلیشاه چون به موضوع ما، مستقیم ارتباط نداشت از آوردن آن چشم پوشی شد. زیرا در تواریخ مربوطه به تفصیل آمده است.

اوضاع اسفبار ارتش ایران در پایان دوره قاجار

در دوره سلسله ننگین قاجار با به کار گرفتن دستورالعمل آغامحمد خان قاجار به چانشپتس فتح‌المیلشاه که گفت:

ملت ایران را باید همیشه گرسنه نگهداشت و گرنه شورش می‌کنند، دیگر از آن ارتش پر قدرت و کوبنده و منظم دوره نادرشاه چیزی باقی نماند که بتواند از آبرو و شرف ایرانیان و استقلال میهن دفاع کند.

ارتش روز به روز وضع بدتر و فلاکت باری می‌یافت، بگونه‌ای که در دوره احمدشاه ارتشپانی که در یادگانها خدمت می‌کردند، برای سیر کردن شکم خود و زن و بچه‌شان مجبور بودند به میان شهرها و روستاها رفته به گدایی و کارگری از قبیل میزم شکستن و آب حوض خالی کردن و غیره پردازند. نه لباسی نه اسلحه‌ای و نه نظمی هیچ چیز در کار نبود. یعنی ارتشی عملاً وجود نداشت. حقوق ارتشپان را که در دفاتر ثبت شده بود و معمولاً شاهزادگان زالو صفت قاجار فرماندهی آنها داشتند، آنها به جیب خود سرازیر می‌کردند و چیزی به افراد نمی‌دادند و آنها را به گدایی و نعلگی وامی‌داشتند. تنها ارتش منظم و نسبتاً مسلح به سلاحهای ابتدایی، همان جوانان و رزمنده سردان ایلات و عشایر ایران یعنی همان پاسداران اصلی این بوم و بر در مقابل تجاوزات بیگانگان بودند، که همواره در طول تاریخ هزاران ساله ایران امتحان میهن پرستی خود را داده بودند.

بنگریم مجدداً اسلام تبعید شده به کلات در صدر مشروطیت در سال ۱۳۲۳ قمری از یکی از یادگانهای مهم و مرزی ایران یعنی کلات نادری چگونه گزارش میدهد و سربازان آن و فرماندهش در چه حالی بوده‌اند و توپخانه نادری دشمن کوبش چگونه بوده است؟ که مشت نمونه خروار است.

او می‌نویسد: از مشهد به کلات تلگرافی بدین مضمون مخابره شد که:

«قونسول انگلیس برای سیاحت به کلات می‌آید. حسب الامر، حاجی حبیب را بفرستید برود در

آل^(۱) پذیرایی کننده، ولی افسوس همین که سرهنگ (مرزبان) را احضار کردیم و این مطلب را به او اظهار داشتیم، خنده‌ی بلندی اولاً گریه طولانی ثانیاً کرد.

اما خنده‌اش برای خیال خام ما بیچاره‌ها بود که از حال آنها درست مطلع نبودیم (و ما هم گمان میکردیم لابد چیزی در انبار و قورخانه و بساط خود دارند) اما گریه‌اش از پریشانی روزگار خویش و سربازهایش بود که نه لباس داشتند و نه اسلحه نه مخارج نه چیره. هر کدام در یکی از دهات مشغول دروگری و فعلگی بودند که بتوانند لقمه‌ثانی تحصیل نمایند. و از این بیانات ما هم به گریه افتادیم و چه بگویم که چه بر ما گذشت...^(۲)



توپخانه کلات - عکس از آقای عباس خان جلاپور

۱- آل یکی از روستاهای بین راه قدیم مشهد به کلات نهدری.

۲- سفرنامه کلات، مجدالاسلام کرمانی، ج ۲ ص ۲۸۹

این ضعف ارتش و نبود اسلحه لازم بود که ترکمنان با آگاهی از آن، زن و بچه‌ی مردم را به اسارت می‌بردند. و اموال و هستی آنان را غارت می‌کردند.

از خراسان و استرآباد و شاهرود اسیران بسیار زیادی می‌ربودند و در بازارهای برده‌فروشی خیوه و بخارا به فروش میرسانیدند. چنانکه وامبری در سفرنامه معروف خود که در زمان ناصرالدین شاه از تهران به مازندران و از طریق فیروزکوه و ساری و قره تپه و ساحل دریای مازندران در آشوراده، روی داده در دهم آوریل (۲۱ فروردین) وارد اردوگاه گمش تپه که حدود یک و نیم مایل به دهانه رود گرگان فاصله داشته، میشوند و در اوبه خانجان از سران ترکمن منزل می‌گیرند.^(۱) وامبری می‌افزاید: شام که ماهی آب یز و ماست بود، توسط پسر ۱۲ ساله خانجان به نام باباخان آورده شد. روز دیگری به میان اوبه‌های ترکمن می‌گشتیم، تا رفتار ضدانسانی ترکمنان با بردگان بیچاره ایرانی را که به اسارت آنان درآمده بودند، مشاهده نمائیم که به جرم رافضی (شیعه) بودن به این سرنوشت شوم مبتلا شده‌اند.

حال خواننده می‌تواند پیش خود مجسم کند که اسرای ایرانی از دست اربابان ترکمن چه گشیده که حتی تاتارها (ی همراه من) نیز به حال آنان ترحم می‌کردند...

معمولاً این مردم بیچاره ایرانی را در اثنای شب از آغوش خانواده‌هایشان می‌ربایند و اغلب با بدنی پر از زخم به اینجا می‌کشانند. لباس مرد نگوینخت را پس از اسارت می‌کنند و در عوض چند تکه ژنده پاره به تن او می‌پوشانند که به سختی می‌تواند برهنگی اش را بپوشاند و زنجیرهای ثقیل بر اندامش می‌بندند که پاشنه و قوزک پاهایش را می‌ساید و با هر قدمی که برمیدارد به شدت احساس الم و درد می‌کند. به این ترتیب او هفته‌ها به زندگی اسفبار خود با غذای ناهنجار ادامه میدهد و

۱- وامبری می‌گوید طبق قراری که با زوار حاجیان ترکمن که از مکه می‌آمدند و در تهران با آنها آشنا شدم که با آنها به میان ترکمنان بروم، طبق قرار روز بیست و هشتم مارس ۱۸۶۳ برابر با فروردین ۱۲۴۲ خورشیدی در کاروانسرای در تهران به آنها پیوستم و عازم مازندران شدیم. جمع کاروانیان بین ۲۴ نفر بودیم. زندگی و سفرنامه وامبری - ترجمه محمد حسین آریا ص

شبهها نیز برای جلوگیری از فرار برگردنش بخوی آهنی می‌بندند و به میخ طولیه زنجیرش می‌کنند که با کمترین حرکت، سروصدای آن بلند شود. اینقدر به این سرنوشت غم‌انگیز ادامه میدهد که یا بستگانش او را با پرداخت قدیه آزاد کنند یا برای فروش به خیوه و بخارا فرستاده شود.^(۱)

به ندرت می‌توان ترکمن نسبتاً دولتمندی را یافت که سروصدای زنجیر یکی دو برده در اطراف او به گوش نرسد. خان جان هم دو برده هیچده و بیست ساله داشت که هر وقت میدیدم زنجیرهای سنگین را به دنبال خود می‌کشند قلبم به درد می‌آمد.^(۲)

۱- در عین زمان پادشاهی ناصرالدین شاه بود که پدر بزرگم علی هم در دشت تکمران در شمال شیروان، در جنگی که روی داده بود به اسارت ترکمن‌ها درآمده و بعدها پسرعمویش آراز محمد سردار به ترکمنستان می‌تازد و چند اسیر ترکمن را که نامی بوده‌اند، به او اعزاز می‌آورد. بعد ترکمن‌ها مجبور میشوند با او معامله کنند. علی را با اسیران خود عوض می‌کنند. نیز به قول آقای دولت نظر رشیدی اولاشی، مرحوم حاج گل احمد اولاشلویی هم در اوایل جوانی و آخر پادشاهی احمدشاه در مراره تپه به اسارت ترکمن‌ها درمی‌آید و او را به عشق آباء می‌پرند که بفروشند. اما پسر دانشمند آن ترکمن پدر را از این کار منصرف می‌کند و گل احمد را آزاد می‌کند. حال ببینید که نادرشاه و برادر و مادرش چهار سال در اسارت این مردمان در خیوه چه کشیده‌اند؟ اما کردها هم در مواقع مشابه به مثل می‌کردند. آقای مسیب سبحانی از قول پدر بزرگش میرزاخان که همواره به ترکمنستان می‌ناخند و سر و اسیر می‌آوردند، برایم گفت: «در یکی از حملات به فرماندهی محمد حسین خان به ترکمنستان، میرزاخان می‌بیند که یکه ترکمن پشت دیواری کمین کرده و ریسائی را که کشت نموده، می‌خواهد کشت را به گردن سواران کرده بیندازد و از اسب سرنگون کتد. میرزا از پشت سر به او حمله نموده و پیش از آنکه او کتد را به گردن یکی از سواران کرد بیندازد، میرزاخان او را با کتد دستگیر می‌کند و بدنبال اسب خویش روی زمین می‌کشد. این ترکمن، جوان زیبا و شوخ بود و بسیار گریه و زاری می‌کند که او را ببخشند. چون قرار بوده، همین روزها با نامزدش عروسی کند. میرزاخان به او قول میدهد، که از محمد حسین خان می‌خواهد او را نکشد. بهر حال میرزاخان تا برگشتن به اوغاز، مانع از کشتن او میشود. در یکی از روزها که همه جمع بوده‌اند، میرزاخان تقاضای شفاعت مجدد ترکمن را می‌کند. اما محمد حسین خان می‌گوید آنها به زن و بچه‌ها و جوانان ما رحم نمی‌کنند، ما نیز رحم نخواهیم کرد. سپس خان دستور کشتن ترکمن را میدهد. اما میرزاخان ششپیرش را به روی زمین برت می‌کند و می‌گوید: تنگین باد این ششپیری که از این پس در رکاب تو بکار رود. سپس با عصیانیت جلسه را ترک می‌کند. محمد حسین خان نیز دستور میدهد سر ترکمن جوان را از پیگو جدا سازند، منظور اینست که جامعه خشونتگرای آن روزگار، از دو طرف هم این چنین بوده است.

۲- کسانی که مایل اند در این رابطه تحقیق نمایند به در کتاب تحت عنوانین ذیل مراجعه نمایند:

الف - زندگی و سفرهای دامپیری - دنباله سیاحت درویش دروغین - تالیف آرمینوس دامپیری - ترجمه محمد حسین آریاء

تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۷۲

خوب حالا می‌بینیم که بر مردمان مرز نشین ایران در شمال و شرق کشور چه می‌گذشته که سفرنامه وامیری پر است از اینگونه بدبختی‌های هم وطنان ما، و این چیزی نبود جز اینکه حکومت قاجار یک ارتش آبرومند نداشت که از گیان و شرافت ملی ایرانیان دفاع کند و ناموس و ثروت و شرافت ایرانی بر دست مشت‌های غارتگر از بین نرود.

مرحوم سید حسن تقی زاده از وکلای باسواد و غیرتمند آذربایجان در نخستین مجلس شورای ملی ایران در این باره مطلبی نوشته که بیانگر تمام واقعیات شوم آن ایام است. او می‌گوید:

دوره نظامی ایران، سربازانش ارزش پول سیاهی نداشت. ایران قشونش منحصر به قزاقخانه بود. همه‌اش هشتصد نفر بود. مردم از اینها ناراضی بودند. زیرا اینها پول و خرجی نداشتند و به مردم زور می‌گفتند و حق حساب می‌گرفتند تا از این راه زندگی کنند. باید گفته شود این قزاق‌ها را دانه دانه از میان بدترین مردم انتخاب می‌کردند^(۱) اغلب آنها «اشتهاردی بودند مثل شمر و یزید بودند»^(۲)

ب - سیاحت درویش در خلافت آسیای میانه - تالیف آرمینوس وامیری - ترجمه فتحعلی خواجه نوریان - شرکت انتشارات علمی فرهنگی تهران ۱۳۷۰

۱- ژاندارم‌های دوره رضاشاه و افراء قشون او در اوایل کار نیز چنین بودند. حتی ژاندارم‌های اوایل پادشاهی محمدرضا شاه هم دستکمی از آنها نداشتند. اگر خداوند فرصت دهد کتابی در مورد رفتار ژاندارم‌ها با مردم را بیان خواهم کرد که عنوانش «ژاندارم‌ها می‌آیند» خواهد بود. تا مردم فراموشکار ما بدانند که از دست این مستمگران پر روستائیان و ایلات و عشایر ما چه گذشته است.

آقای خسرو معتضد در کتاب خود در اینمورد از حقیر انتقاد فرموده‌اند که چرا در جنگ خدو سردار کرد شیروانی یا ژاندارم‌ها تعصب به کار برده و ژاندارم‌ها را مورد سوزش قرار داده‌ام. زیرا آنها بهترین و تخبه‌ترین فرزندان ایران بوده‌اند، و اینکه چرا از منابع روسی استفاده کرده‌ام. دیگر نوشته‌اند خدو راهزن بوده ...

باید خدمت این دانشمند و مورخ فرزانه عرض کنم که به وقت کتابم را نخوانده و سرسری گذشته‌اند که خدو را راهزن معرفی کرده‌اند. اولاً در میان ژاندارم‌ها و یا امنیه‌ها افراء خوب خیلی کم بوده. ثانیاً تمام نوشته‌هایم بر مبنای گفتار راویان دست اولی محل که شاهد جریان بوده‌اند، می‌باشد، یا اسناد رسمی دولتی که در جلد چهارم کتاب حرکت تاریخی کرد در رابطه با قیام خدو سردار آورده‌ام.

بنگنید به نقد آقای معتضد به کتاب (تاریخ ۵۷ ساله پهلوی... تهران - انتشارات علمی - خسرو معتضد - ۱۳۸۰ - ص ۲۱۶)

۲- زندگانی طوفانی - سید حسن تقی زاده - به کوشش عزیزالله علیزاده - تهران انتشارات فردوس - سال ۱۳۷۹ - ص ۲۱۷

تقی زاده در ادامه از رضاشاه به عنوان مردی جدی و سخت گیر و بی مانند یاد می کند که در مدت کوتاه پادشاهی خود موفق شد ارتش نوین و آبرومند و مجهز برای تامین امنیت داخلی کشور به وجود آورد^(۱) البته خوانین کرد شمال خراسان تا حدودی می توانستند این مردم غارتگر را تادیب کنند. در جلدهای قبلی به آن اشاره کردم که خوانین زعفرانلو یا شادلو چگونه آنها را گوشمالی میدادند و سرهای بریده آنان را به تهران می فرستادند.

آراز محمد پسر عموی پدری ام سرهای ترکمانان را که بریده بود، به تهران به دربار ناصرالدین شاه می برد و هر سری را به ده تومان (به قیمت بیست راس گوسفند) می فروخت.

اما ایلخانان کرد در محل هر سری از ترکمن را به پنج تومان می خریدند و وقتی چندین سر ترکمن را یکجا جمع می کردند، به تهران می فرستادند و در برابر هر سری از حکومت ده تومان و انواع خلعت و لقب می گرفتند. مولف «روزنامه مسافرت هرات» در این باره مطلبی نوشته که خان درگز سرها را به تهران روانه کرده بود، او که روز شنبه ۱۵ رجب ۱۲۶۷ قمری در زمان ناصرالدین شاه به فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ایران از تهران عازم هرات شده است، روز جمعه ۲۱ رجب پس از گذشتن از ایوان کی از نزدیکی قشلاق می گوید:

«به چند نفر سوار و قاطر سوار برخورد کردیم که از سوی خراسان می آمدند، پرسیدیم که بارشان چیست و مقصدشان کجاست؟

گفتند: یک بار سر ترکمن داریم و آدم سلیمان خان درجزی (جد خوانین درگز) هستیم. میرویم به دارالخلافه تهران».

اما بریدن چندین سر بوسیله نیروهای خوانین محلی در خراسان، در جلوگیری از تاخت و تاز ترکمانان کافی نبود و ارتش قوی و مجهز را طالب بود که سرانجام رضاشاه به وجود آورد.



خیوه - مراسم داغ کردن اسرا جهت شناسائی در میان بردگان

بوسیله ترکمانان - سفرنامه ترکستان و ایران ص ۱۲۲

غارنگری ترکمانان در نواحی شاهرود و سبزوار و بجنورد

شاهرود دروازه غربی خراسان بزرگ به سوی عراق عجم بود. دروازه شرقی شاهرود به قول مطلع الشمس به دروازه خراسان معروف است. در شاهرود همیشه پادگان کوچکی از سربازان خراسان از ایلات کرد و ترک در دوره صفویه و قاجاریه وجود داشته که حافظ راهها و گذرگاههای نواحی غربی خراسان با شرق استرآباد ناحیه ترکمن نشین بوده‌اند.

شاهرود تا روزگار قاجار ده کوچکی بوده که به وسیله امید علی خان کرد در دوره صفویه بنا شده و قبر و آرامگاه او در ۱۳۰۰ قمری که ناصرالدین شاه به آنجا رفته و اعتمادالسلطنه دیده وجود داشته است. در روزگار قاجار به سبب نزدیکتر شدن ایلات ترکمن به حدود گنبد قابوس و علی آباد و مینودشت، از طریق جاده و گردنه‌های چهل دختر از راه فرنگ و فارسبان گنونی، تاخت و تاز و غارنگری‌های ترکمن تا جاده شاهرود به سبزوار و میاندشت و میامی و عباس آباد تا مزینان سبزوار را به شدت ناامن کرده بود. به گونه‌ای که چند بار از همین جاده ترکمانان شاهزادگان قاجار اعم از زن و دختر و پسر را نیز به غارت بردند که در جلدهای قبلی به آن اشاره کرده‌ام که رضاعلی خان ایلخانی کرد قوچان به خواهش فتح‌علیشاه دست به کار شد و جلال الدوله هندی را که مهمان ایران و عازم زیارت مشهد بود و به اسارت ترکمانان درآمد بود آزاد ساخت. دوری و پرت بودن این جاده از قلمرو حفاظتی ایلخانان کرد خراسان به ویژه ایلخانان شادلو بجنورد، باعث شده بود که ترکمانان بی مهابا و با خیالی راحت به چپاول و غارنگری و راهزنی پرداخته و مسافرین راه تهران به مشهد را چپاول و اسیر نمایند.

دولت قاجار ساخلوهای درمیامی و یا عباس آباد گذاشته بود که از مامورین آن نه تنها هیچ کاری ساخته نبود، بلکه گاهی هم با این غارتگران هماهنگی نموده و خیر حرکت و ورود کاروان‌ها را از تهران به مشهد به سران غارتگر ترکمن داده و سهم الارث خود از این خدمتگزاری را به دست می‌آوردند.

بیچاره مردم از همه جا بیخبر که:

بسر بساد رود دکان بسال

از صلح میان گریه و موش

در جلد پنجم این کتاب در مورد نصرت لشکر سیزواری که در این منطقه وظیفه نگهداری جاده را بر عهده داشت مطالبی بیان کردیم. کوهها و تپهها و ماهورها و جلگه‌های خشک و بی آبادانی آنچنان در این منطقه گسترده و طولانی هستند که اگر چندین لشکر هم در آنجاها به پاسداری مشغول شوند، باز هم غارتگران از راههای کور و پنهانی میتوانند خود را به نواحی نامبرده رسانیده و دست به قتل و چپاول بزنند و فرار کنند.

در اینجا به شرح ماجرای سی پرده‌ازیم که در خاطرات دکتر غنی سیزواری آمده که خود نامبرده در حدود سال ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۲ خورشیدی) برابر با ۱۹۱۲ میلادی هنگامی که امتحاناتش در دانشکده تهران در تیرماه تمام شده و هازم سیزوار بود، در میاندشت و حدود زیدر (بین عباس آباد و شاهرود) گرفتار راهزنان میشود. ^(۱) عجب اینست که او از یک اتحادیه شوم کرد و ترکمن خبر میدهد. کردهای یاغی و راهزن که به دسته‌های غارتگر ترکمن پیوسته و در این جاده شرارت میکرده و آنچه را به دست می آورده‌اند بین هم تقسیم می نموده‌اند. این کردها از راهزنها و یاغی‌های روستاهای نواحی غربی بجنورد یا سیزوار بوده‌اند که برخی از اینها بعداً بوسیله سردار معزز بجنوردی دستگیر و اعدام شدند که برخی عملکردهای مربوطه را ملاحظه می فرمائید.

دکتر قاسم غنی در خاطرات خود می نویسد که:

مقارن پایان سال تحصیلی آقا محمد (از تجار سیزوار) به تهران آمد و کارهای تجارتنی داشت آنها را انجام داد و به اتفاق او به سوی سیزوار حرکت کردیم. یک نفر آدم از دهات بلوک کوه میشی سیزوار هم با ما بود. در آن موقع جماعتی از دزدان و راهزنان در میاندشت واقع بین شاهرود و سیزوار که کاروانسراهای آن مانند قلاع محکم ساخته شده و چون سر راه ترکمن واقع بود و بیشتر حملات ترکمن‌ها از آن نقطه واقع می شد، در دوره ناصرالدین شاه ظاهراً حسین خان شهاب السلک

۱- دکتر غنی که چند جلد کتاب نوشته زمانی سفیر شاه در مصر و ترکیه بود و مردی سیاستمدار و نکته دان بود.

شاهسون والی خراسان (حسین خان نظام الدوله شاهسون)^(۱) آن کاروانسراها را ساخته قناتی دایر کرده و نقشه او ضمناً این بود که کاروانسراها را به شکل قلاع بسازد که علاوه بر اینکه محل استراحت مسافر واقع شود در موقع لزوم نیز برای مدافعه خوب باشد.

در یکی از این کاروانسراها یک نفر به نام حسین زاده از ایرانیهای مقیم روسیه و آخال (عشق آبادی) با جماعتی راهزن که در آن وقت به قالب مجاهدین درآمده بودند و با ترور و وحشت نسبت به مردم ظلم و ستم میکردند^(۲) به عنوان قراسوران و امنیت مستقر شده بود و به اطراف دستبرد میزد و از عابرین و مسافرین هم باج سبیل می‌گرفت و او این کاروانسراها را ظاهراً از دولت وقت اجاره کرده بود و شریک دزد و رفیق قافله بود. اینها حافظ و نگهبان جاده‌ها و امنیت مردم بودند.^(۳)

علیخان سوادکومی هم با دسته‌ای از سواران خود از مردم خوار و ورامین در کاروانسرای دیگر مستقر شده و او نیز رفتاری چون حسین زاده با مسافرین در پیش گرفته بود و مردم از همه جایی خیر را لخت و غارت میکرد. او هم قراسوران بود. خلاصه ما به شامروود رسیدیم پرس و جو کردیم، گفتند راه خویست و میروند و می‌آیند. رفتیم و روز بعد وارد میاندشت شدیم. هر چه داشتیم در کاروانسرا تفتیش کردند و بسیاری از چیزهای آقا محمد را توقیف کردند و پولی خواستند. بعد از دو روز قرار گذاشتند مرا رها سازند بروم سبزوار و آقا محمد گروگان باشد تا برای آزادی او پولی ببرم. آقا محمد از دست حسین زاده که دزدان خونخواری بودند سخت در وحشت بود. لذا خود را به دار و دسته علیخان که دزدی نسبتاً ایلپاتی و حسابدان بود، وابسته کرد و به کاروانسرای او رفتیم.

روز سوم وقت سحر من با یک صندوق از کتابهایم که برگاری پست بار کرده بودم به سوی سبزوار حرکت کردم. با طلوع آفتاب به یک فرسخی میاندشت رسیدیم که ناگهان صدای تیراندازی به

۱- این کاروانسرای معروف را شهاب الملک نظام الدوله در سال ۱۲۹۰ ساخته و صبوری ملک الشعراي خراسان پدر ملک الشعراي بهار نیز تصدیق‌های درباره آن سروده که در صفحه ۱۰۲۹ مطلع الشمس آمده است.

۲- این غارتگران صدر مشروطه خود را مجاهد نامیده بودند و در پناه این واژه اسلامی دست به هر جنایتی می‌زدند، که لطفعلی خان در نوشته‌های خود آورده بود و بیان کردیم که در مرگز و نوجان و جاده نیشابور به تهران چه جنایتها می‌کردند.

۳- قراسورانها پلیس و حافظ راهها بودند که در جلد پنجم همین کتاب در مورد آنها و نصرت لشکر و ناصر لشکر صحبت کردیم.

گوشمان رسید. اسدالله بیگ چاپار و سورچی که از این چیزها زیاد دیده بودند، گاری پست را نگهداشته و پارچه سفید را با دست بلند کردند و الامان طلبیدند. ترکمانان از تپه‌های اطراف جاده به سوی ما سرازیر و گاری را به عقب تپه‌ای راندند. چون به پشت تپه رسیدیم، دیدیم صدها نفر زن و مرد روی زمین نشسته و چندین گاری و اسب و قاطر و الاغ نیز در آن محوطه توقیف شده است.

در آنی همه مسافران را به غیر از زنها لخت کردند و هر چه بود بر حیوانات بار کرده و راه افتادند. حدود ده نفر زن و دوسه کودک هم بودند که سواران آنها را به ترک خود سوار کردند و به ما مردها فرمان دادند که در پیشاپیش اسبهای آنها به طرف شمال به سمت ترکمن صحرا بدویم.

بیابان خشک و یراز خار و سنگلاخ ما را با شلاق به جلو میراندند. از پاهای برهنه ما خون میریخت و هر کس به عقب میماند با ضربات تازیانه اندام غربانش سیاه میشد. آفتاب داغ تیرماه و دویدن در گوه و بیابان و شلاق خوردن، از تشنگی زبان ما از کام بیرون آمده بود.

اسدالله بیگ چاپار و سورچی که در این مورد تجربه‌های زیادی داشتند به ما می‌گفتند تا بتوانید بدوید. زیرا اگر عقب بنانید شما را با گلوله خواهند کشت. سرانجام در حالی که داشتیم از نفس می‌افتادیم، اسبهای آنها هم خسته شدند، رقتیم و دویدیم تا نزدیکی ظهر به پشت تپه‌ای سرخ رنگ رسیدیم که به گفته اسدالله بیگ چهار فرسخ تا آنجا دویده بودیم.

در اینجا ترکمن‌ها توقف کردند و یازها را فرود آوردند و دیدبانانی بر روی تپه‌ها گماشتند. زنان و کودکان را در طرفی و مردها را در طرف دیگر قرار دادند و خود به سیراب کردن اسبهایشان از گودالی که اندکی آب در آن جمع شده بود مشغول شدند. آنجا دخمه‌ای بود که آب قطره قطره از آن به داخل گودالی می‌چکید و ترکمنها با توبره‌های مخصوص برای اسبهای خود آب را از آنجا بیرون می‌کشیدند و به اسبها میدادند.

بعد چند آفتابه چلنی داشتند که پر کردند و آتش افروختند و آفتابه‌ها را در وسط آتش گذاشتند. پس از اینکه جوشید چای سبز ترکمنی (احتمالاً آنوخ) در آنها دم کردند و خوردند. اما برای ما هیچ آبی در گودال نمانده بود. من رقتم قدری گل برداشته و بر لب و دهانم مالیدم که اندکی رفع عطش شود. یک کاسه آب در آن لحظات برای ما حکم کیمیا بود و ما به آن دسترسی نداشتیم.

ترکمن‌ها چای سبز و نان و خورش خود را خوردند و با همدیگر مجلس کنگاشی و مشورت تشکیل دادند.^(۱) اسدالله بیگ چاپار دولت و آن جوان سورتچی که اهل عباس آباد در شش نرسخی شرق میاندشت بود، اندکی ترکمنی و کردی میدانستند و حرفهای آنها را که درباره ما به گفتگو پرداخته بودند می‌فهمیدند و دائماً از چهره آنها که برهم میرفت آثار نرس و وحشت آشکار میشد و بر وحشت ما هم می‌افزود.

این دزدان مرکب از ۳۳ نفر بودند که ۱۷ نفر ترکمن و ۱۶ نفر کرده سرحدی خراسان بودند که در منطقه بجنورد بودند. ترکمن‌ها در این غارنگریها باید دزدان کرده را هم شریک می‌کردند در غیر اینصورت نمی‌توانستند از خاک کردها که بر سر راه ترکمن‌ها بود، بگذرند و به جاده‌ها حمله کنند. البته این کردها هم مسلح و راهزن بودند.

نکته جالب این است که ترکمن‌ها سنی مذهب و کردها شیعه مذهب اند و هر کدام خلق و خوی مخصوص به خود را داشتند. از بد حادثه چند ماه قبل شیراوه خان نردیتی که از کردهای نردین همین حدود بود^(۲) با جماعتی از سران غارنگر ترکمن طرح دوستی ریخته و آنها را به منزل خود

۱- وامبری هم در این رابطه به هنگام بازگشت از سفر عبیره و بخارا که از طریق جاده مشهد و سبزوار عازم تهران بود، در منطقه عباس آباد بین سبزوار و شاهرود، این منطقه را جاده خطرناک می‌نامد و می‌گوید:

«مسافران با چهار روز سفر از سبزوار به عباس آباد که یکی از مهمترین چاپارخانه‌های کشور تلسی می‌شود می‌رسند، در اینجا است که چهار منزلگاه خوفناک خراسان به اسامی عباس آباد (منسوب به شاه عباس) میاندشت، میمه (میامی) و شاهرود آغاز میشود در این چهار جایگاه کسی به میل خود زندگی نمی‌کند. ساکنانش محصور در میان دیوار هستند و نیز جرات نمی‌کنند به کشاورزی بپردازند. حکومت جمعی را به همین مقصود در عباس آباد نشاند، و ساکنانش اصلاً گرجی تبار هستند و هنوز خصوصیات نژاد قفقازی را در خود حفظ کرده‌اند. وامبری سپس به غارنگری و نااخت و ناز ترکمانان در این ناحیه خوفناک پرداخته است. زندگی و سفرنامه وامبری - ص ۲۸۸

اثا در عوره نژاد گرجی این مردم عباس آباد، نگارنده در تابستان سال ۱۳۸۲ سفری به آنجا کردم. معلوم شد آخرین فرود باقیمانده از آن گرجی‌های تبعید شده شاه عباس، اکنون معتاد به فروتنی شده و ترک دیار کرده و مردم آنجا اکنون نژادشان گرجی نیست و از عمان نواحی به آنجا آمده‌اند.

۲- احتمالاً شیراوه خان کرده نبوده و از تیمورتاش‌های ترک نردیتی بوده که از نوکان خواتین کرده شاهلو بودند. مانند پدر تیمورتاش وزیر دیار معروف رضاشاه. پدر تیمورتاش هم خود را به مقامات بالادره، کرده معرفی می‌کرد. اثا آنها از نژاد کرده

دعوت کرده و همه را گردن زده بود. اموال و اسبهایشان را غارت کرده بود.

از این رو اکنون این سران ترکمن به خونخواهی یاران خود برخاسته و همه جا دست به قتل و غارت و چپاول گشوده بودند و کسی هم نبود که از آنها جلوگیری کند. بدیهی است که آنها هم به هیچ چیز و هیچ کس رحم نمی‌کردند.

مجلس کنکاش دزدان در این بود که ترکمن‌ها اصرار داشتند که همه مردها را بکشند و زن‌ها و کودکان را به اسارت ببرند. اما دزدان کرد موافقت نکرده و می‌گفتند که ما را نکشند و رها سازند و زن‌ها و کودکان را به اسارت ببرند. مردها هم به ولایات خود برگشته پول و امکانات فراهم کرده و بیاورند اسیران خود را بخرند و ببرند.

تقریباً سه ساعت از ظهر گذشته و ما منتظر رأی نهایی مجلس بودیم که سرانجام کردها پیروز شده و رأی خود را به تصویب رساندند و ما شادمان از اینکه از مرگ نجات یافته‌ایم به جان دزدان کرد دعا می‌کردیم. اسدالله بیگ سجده شکر کرد. ترکمن‌ها بار و بنه‌ها را بسته به سوی دشت سرازیر شدند. چند نفر هم بر روی تپه‌های بلند به دیده بانی گذاشتند. رئیس ترکمن‌ها که قربان سردار بود فرمان حرکت داد. یک نفر ترکمن کور یک چشم که پیرمردی بود کیسه‌ای پر از نان ذرت به دست گرفت و به هر کدام از ما مردها تکه‌ای داد و گفت:

شما باید در اینجا بمانید تا ما از این منطقه دور شویم. آنگاه دیدبانان به سوی ما می‌آیند. شما باید صبر کنید تا آنها هم دور شده و از چشم شما ناپیدا شوند، آنوقت شما حرکت کنید و به طرف جاده بروید. ما زن و کودکان را به استرآباد می‌بریم شما و کسان آنها پول بیاورید و آنها را بخرید. شوهران و صاحبان زن‌ها برسیدند در استرآباد به کی و کجا مراجعه کنیم. او گفت چون به استرآباد^(۱) رسیدید به شما خواهند گفت به کجا مراجعه کنید. بعد گفت حالا برای خدا حافظی و سپاسگزاری از قربان سردار که از خون شما درگذشته است، بروید و رکابش را ببوسید. همچنین رکاب رئیس دزدان کرد را هم ببوسید که باعث زنده ماندن شما شد. خود ترکمن کور هم دستش را

نبودند بلکه در خدمت ایلخانان کرد بودند.

۱- آن زمان به گرگان، استرآباد می‌گفتند که مرکز ایالت استرآباد بود.

پیش آورد که ببوسیم، و ما پس از رکاب بوسی و دست بوسی به حال خود رها شدیم و دزدان رفتند. ما به طرف گودال آب دویدیم، چند قطره که در گودال جمع شده بود با گل و لای سرکشیدیم و کمی نان ذرت خوردیم که رمقی بگیریم و راه بیفتیم. اما جراحیها پاهای ما را چنان بیجان کرده بود که قدرت حرکت نداشتیم. اما آنچه از این روز شوم به خاطرمان مانده، اینست که یک نفر به نام میرزا حسن خان کاشی در میان ما بود که گویا از مامورین تلگرافخانه مشهد بود. او زنی و دختری هشت نه ساله داشت. بیشتر بارگاری هم مال این حسنخان بود که ظاهراً به مشهد منتقل شده بود. بارهای او عبارت بود از چند بسته فرشهای کاشی و قماشهای ابریشم کاشی. زن او و دخترش را هر یک از ترکمنها به ترک خود تشانند که ببرند. زن سه بار خود را از ترک اسب بر زمین انداخت. دفعه چهارم او را بسیار زدند و میخواستند پاهایش را ببندند که شوهرش نزدیک رفت و گفت:

اژن جون، برو من رضا میدهم بروی!!

به دخترش هم با همان لهجه کاشیها گفت: بابا جون برو. (سیاست کاشانی چنین بوده)

یک نفر هم بود از اهالی قم که زن جوانی داشت. این مرد تریاکی بود. و همش گریه و داد و فریاد میکرد و زنش را واسطه قرار میداد که به ترکمنها بگوید که تریاکش در آن چمدان هست. مقداری به او بدهند که از بی نشگی نمیرد. اما زن او انگار نه انگار که به اسارت درآمده، بر بالای تپهها این سو و آن سو به اسیران می نگریست و احساس لذت میکرد و گویا به تماشای تآثر یا سینما رفته بود. وقتی هم ترکمنی او را به ترک خود سوار کرد و برد، خانم چنان رضایت و رغبت حاصل کرد که انگار به زیارت امامزاده داوود یا حضرت عبدالعظیم میرود، و با طنازی مخصوص در پشت ترکمن جا گرفت و به لابه و زاریهای شوهرش هم که از او میخواست اندکی تریاک به او برساند، ابدأ گوش نمیداد. مثل اینکه زبان شوهرش را هم نمی فهمید. زن شادی کنان دستی تکان داد و رفت که رفت. لحظه ای بعد ما هم دور هم جمع شدیم و پاهایمان و افتان و خیزان به طرف جنوب و به سوی جاده به راه افتادیم تا اینکه نزدیک غروب و سرچاه آبی رسیدیم که به چاه کردن معروف بود. این چاه کردن در آن بیابان فرودگاه دزدان بود. در آنجا اسبهای خود را سیراب کرده و استراحت میدادند و سپس به جاده ناخته و شکار خود را به چنگ می آوردند.

از آنجا که تا جاده و جایی که ما را اسیر کرده بودند، یک فرسنگ راه بود، ساعتی بعد به آنجا رسیدیم. در آنجا ملاحظه شد که از میاندشت که متوجه احوال ما شده بودند، چند اسب آورده بودند که ما را حوار کردند و به میاندشت برگرداندند. اقا محمد از دیدن من با آن حال سخت متأثر شد. نه بولی داشت به من بدهد، نه خوراکی نه لباس. ما به گاری تشبیم و راه افتادیم و روز بعد به هنگام صبح به عباس آباد رسیدیم و روز بعد وارد سبزوار شدیم. از سبزوار بولی برای نجات محمد اقا فرستادیم. علیخان سوادگومی پس از گرفتن پول او را آزاد کرده بود و او به سوی سبزوار با گاری راه افتاده بود.

اما حسین زاده مرد بست نظرت برای اینکه زهر خود را نشان دهد، آدم فرستاده بود در شرق میاندشت او را از گاری پالین کشیده دره تیر تلگراف شده و تیرباران کرده و همانجا به خاکش سپرده بودند این خبر در سبزوار مردم را به شدت مقیوم و متاثر ساخت.^{۱۱۱}



۴۷- خرید و فروش سرخای اسرا در حومه سوزانم ترکستان گلپن

جنگهای کرد و ترکمن در غرب بجنورد از گفتار آقای خانلرخان قراچورلو

از گفتار مرحوم دکتر غنی در رابطه با اسارت مردم بیگناه منطقه الهاک و میاسی و زیدرو و مزینان و کلاً نواحی بین شاهرود و سبزوار چنین برمی آید که یکی از مقصرین پاسداری این راهها تنها کردهای بجنورد بوده‌اند، بلکه برخی از خود آنها نیز در این غارتگری‌ها شرکت داشته‌اند.

واقعیت چنین است که اینقدر مرزهای بجنورد که از سه سمت شمال و مغرب و جنوب گسترده و وسیع و نامسوار و پوشیده از دره‌ها و کوههای پرچنگل و گاه نواحی کویری پر از پشته و ماهور و بی آب و علف است که ایلخانی بجنورد با یکصد یا دویست نفر سوارانش قادر به دفاع و جلوگیری از تاخت و تاز ترکمن که شب و روز به قصد تاراج و غارتگری در این کوهها و دره‌ها به کمین روستائیان و مسافران نشسته بودند نبود. مرزهای شمالی بجنورد از منطقه گیقان و غلامان و جرگلان و مراوه تپه تا شمال گنبدکاووس کشیده می‌شد. منطقه غربی سرتاسر مراوه تپه و مینودشت و قرنگ فارسبان نا شاهرود و گردنه خوش بیلاق را در بر می‌گرفت و منطقه غربی شامل همان جاده اصلی تهران به خراسان بویژه شاهرود و سبزوار میشد.

برای نگهداری هر یک از این مرزها در آن شرایط و روزهای تا آرام و تاخت و تازهای مکرر غارتگران، باید یک لشکر سوار مجهز بطور مداوم در حال کشیک دادن و گرفتن گذرگاهها و معابر می‌بود که آنهم از عهده دولت فلاکت بار قاجار بیرون بود. بنابراین سردار معزز بجنوردی با محدود افراد خود بدون دریافت هیچگونه کمکی از سوی دولت چگونه قادر بود این راهها و نواحی را کنترل و دست ترکمانان غارتگر را کوتاه نماید؟

از طرفی هم چون در خراسان هیچ نیروی سازمان یافته و مقاومی نبود که جلو این تاخت و تازها را بگیرد و لشکر شرق هم غیر از نامی توخالی چیزی در چنته نداشت، مردم مشهد و دیگر نواحی خراسان همه امیدها را به سردار معزز بجنوردی بسته بودند و این مسئولیت را از او میخواستند و سردار هم این واقعیت را درک میکرد.

اما او در این راه فرزندان سلحشور زیادی از جوانان بجنوردی را فدا کرده بود، که کسی یا از آن خبر نداشت و اگر هم خبری داشت کاری از او ساخته نبود، که حتی از آنان تجلیل روحی و زبانی نماید. من این مشکلات و نارسائی‌ها را از آقای خانلرخان قراچورلو فرزند حسین قلی خان حاکم مرزهای بجنورد که هنوز خوشبختانه در قید حیات است^(۱) و در تهران زندگی می‌کند و سالها نماینده مردم بجنورد در مجلس شورای ملی بود و با تمام سران و مردم کرد و ترکمن در ارتباط و با جریانهای یکصد سال گذشته کاملاً واقف بود، پرسیدم که بطور واضح برایم بگویند تا گوشه‌ای از تاریخ مین ما در این سالها و این منطقه روشن شود. ایشان عنایت کرده در این رابطه کتابچه‌ای نوشته و برایم فرستادند که حقیر بخشی از آن را در جلد چهارم به چاپ رساندم. اینک حوادث مربوط به همین جاده شاهرود و سبزوار را ملاحظه می‌فرمائید که نوشته‌اند:

در آن زمان جنگ جهانی اول، روسیه تزاری بر ترکمنستان تسلط کافی نداشت. لذا ترکمانان آخال از آن سوی مرزگاهی به ترکمانان منطقه مراوه تپه و گلیداغی در شمال شرق گنبد کاووس پیوسته و برای تاراج و قتل و غارت بطور یک قشون حرکت نموده و در سر راه خود به هر چه می‌رسیدند نابود می‌کردند. نگهداری راهها و تنگه‌ها و گذرگاههای کوهستانی سرحدات بجنورد هم وسیع و غیرقابل کنترل بود.

سردار معزز ایلخانی بجنورد کاری که توانسته بود بکند، سه ساخلو (پادگان کوچک) در همان مرزها و سنگرگاههای زمان پدرش یارمحمدخان مستقر کرده بود که جلو مهاجمان را تا اندازه‌ای بگیرد. اما این ساخلوه‌ها هم همواره مورد هجوم دشمن قرار گرفته و گاه بکلی نابود میشدند و تا خبر به بجنورد میرسید، چند روز طول میکشید. غارتگران ترکمن آنسوی مرز به باسسه چپی معروف بودند که چند جنگ شدید بین نیروهای پدرم حسینقلی خان با آنان روی داده بود که گاه به شکست و گاه به پیروزی و در نتیجه آزادی اسیران و اغنام و احشام غارت شده می‌انجامید.

حسینقلی خان سه ساخلو در نواحی حساس ایجاد کرده بود که عبارت بودند از:

۱- مسلمانان آقای خانلرخان هم در اسفند ۱۳۷۹ در نانی را وداع گفت و از رنج روزگار غدار راحت شد.

۱ - ساخلو دشت و نردین: که مشول بازداري ترکمانان از مناطق گنبد و مینودشت به داخل نواحی بجنورد و جاجرم و نردین و در نتیجه جاده شامرود و سبزوار بود. فرمانده همین ساخلو حسینقلی خان یوزباشی بود که اصلاً نژاد ترکمن داشت و از طایفه گودری بود که خود و پدرانش در دستگاه ایلخانی بجنورد مقام و جایگاهی ویژه داشتند. در یکی از این شیخونها سلیمان خان پسر همین حسینقلی خان که در ساخلو دشت مستقر بود، در درگیری با ترکمن‌ها با عده‌ای از همراهان خود کشته شد و ترکمن‌ها توانستند اسیران و اموال غارتی خود را از تنگه گذرانده و همراه ببرند.

۲ - ساخلو ایشیگلی: که فرمانده این پایگاه هم کربلایی علی اکبر نامی از کردهای بجنورد بود که در تنگه گل (ایشیگلی) به جلوگیری از غارتگران ترکمن می‌پردازد و سخت مقاومت می‌کند. در نتیجه خود و چند تن از افرادش و زن و فرزندانش که در این جنگ خونین او را یاری می‌کردند کشته میشوند. اما بعد با پیگیری سردار معزز و پدرم، نورجق ترکمن که سرپرستی آن غارتگران را داشته به محاصره افتاده و با عده‌ای دستگیر می‌گردند و با حکم حاکم شرع پس از محاکمه بر روی قبر کربلایی علی اکبر و همزمانش تیرباران میشوند.

۳ - ساخلو آرموتلی و میرزا بایلی: که در دهنه دره گلستان بر سر راه بجنورد به گنبد بود. اکنون آنجا یک پاسگاه پلیس مستقر است و نگهبانی همین جاده را بر عهده دارد. فرمانده این ساخلو محمد بگ بهادر (معروف به موباتر) از کردهای کیکانلو آشخانه بود که در رشادت و سخت‌گیری و بی‌رحمی مشهور بود. ترکمن‌ها از شنیدن نام او بر خود میلرزیدند. او و برادرش اصغر هر به خوبی از این ساخلو محافظت می‌کردند.^(۱)

از دیگر یاران حسینقلی خان که صاحب پرچم و طبل و علم بودند، یکی محمد حسین بیراقچی (پرچمدار) و اصغر یساول^(۲) و حسن باجگیر (مامور وصول مالیات) در آشخانه مرکز سملقان بودند که آرامش نسبی منطقه مرهون فداکاری این بزرگ مردان بود. در یکی از همین جنگهای بین کردها و ترکمن‌های مهاجم که در محل چشمه تک نردین روی داد، ترکمانان مسافران جاده میامی و

۱- این دو برادر رشید هم به فرمان جان محمدخان قاجار قصاب لشکر خراسان اعدام شدند که در جای خود خواهد آمد.

۲- استاد آقای یسارلیاشی و محمد حسین بیراقچی به امضای سرهنگ مهدی خان در جای خود خواهد آمد.

عباس آباد و نواحی شاهرود و سبزوار را به اسارت گرفته و اموال غارتی را به همراه می آوردند که هر چند سواران کرد توانستند اسرا و اموال را پس بگیرند و دشمن را ناکام کنند، اما مردان نامداری را هم در این جنگ خونین از دست دادند که یکی از آنها آدینه محمد بگ قراچورلو از روستای کرک و جلالی از آشخانه و غلامرضا بگ بدرانلوویی بودند و چندین نفر مقتول دیگر. البته از ترکمانان نیز بیش از بیست نفر در این جنگ کشته شده و بقیه اموال و اسرا را گذاشته و فراری شده بودند و اسیران آزاد گردیدند. سرهای این ترکمانان بعداً برای آرامش قلب مردم خراسان بر سر تیزه‌ها به مشهد فرستاده شد که در میان خیابان و بازارها گردانده و نمایش داده بودند و مدتی جاده شاهرود و سبزوار آرامش یافت.

۴ - ساخلو اینچه و آمند: سرپرستی این ساخلو بر عهده دَرَدی خان ترکمن گوگلان بود که از زمان نجفعلی خان اولین ایلخانی شادلو معاصر فتحعلیشاه بطور موروثی این سمت در خانواده‌شان برقرار بود. اینها وظیفه داشتند سرحدات شمال غربی بجنورد یعنی نواحی مانه و جرگلان و رشته کوه تلو و مراوه تپه تا گلیداغی را از تاخت و تازهای ترکمانان یموت که از چنبر و کوههای بالخان به این نواحی انجام می‌گرفت جلوگیری نمایند.

اما بهر حال این غارتگریهای ترکمن تا زمان رضاشاه و امیرجان محمد خان قاجار (سال ۱۳۰۴ خورشیدی) ادامه داشت. در برخی موارد هم دزدهای کرده به این غارتگران می‌پیوستند و با راهنمایی‌های خود با آنها شریک میشدند. در آن زمان هیچ نظم و قانون و مسئولیتی نبود و بچاپ بچاپ بود.



از بناهای سردار مقحم در باغ نیرویی که در زلزله ۱۳۰۸ ویران شد.



آلاچیق ورودی به کاخ حکومتی سردار مقحم
که در زلزله ۱۳۰۸ ویران شد.

کرمای ترانه بیوت و کرکلان یا فست که در ساردهم سال ۱۳۱۹ ارتقل و غارت جوین و شتا هرله خراسان با امیر و غنایم راجت میکرد
 و بر حقد باجرم شجاع اللالک برادنا لامر مخم با آنها چنگ کرده شکست داده اسرا را بختات داد و یا ضیان را سر بریدند



در سال ۱۳۱۹ نیز که یار محمد خان سردار ملهم ایحاشی بجنورد عازم سفر حج بود، به او خیر داده شد که بار دیگر ترکمانان به نواحی دشت تاخته و جمعی زیاد اسیر و اموال غارتی را به راه انداخته و می‌بردند. یار محمد خان سرکوب این مستگران را به سفر حج مقدم داشت تا اموال و ناموس مسلمین را از غارت و اسارت نجات دهد، لذا نخست عزم سرکوب ترکمانان کرده و آنها را درهم شکست و اموال آنها را آزاد ساخت. سپس به بجنورد بازگشت و از طریق پایامان و روستا شیخ و دشت تکمران و قلعه علی محمد و خیرآباد آخر خاک قوچان در شمال شیروان عازم فیروزه و قلعه عشق آباد شد و مورد استقبال رسمی دولت روس قرار گرفت و بوسیله راه آهن روس به اروپا رفت که از آنجا به مکه مکرمه مشرف شود. سفرنامه سهام الدوله بجنوردی - تهران ۱۳۷۴ ص ۱۵۶ بنا به گزارش مایکس شش سال بعد ۱۳۲۵ (صفحه ۳۷۹) سرهای ترکمانان بر نیزه سواران شجاع المسالک برادر سردار معزز و بانای مدرسه شجاعیه بجنورد (صفحه ۲۳۳) کنیون هم عکس فوق را چاپ کرده است.

علل تاخت و تاز ترکمنها به نواحی شمالی ایران

ترکمنها که از نژاد ترک و قبایل مغول می‌باشند، در اواخر غزنویان خود را به مرزهای شرقی و شمالی ایران رسانیده بودند. آنها به دو علت اصلی همواره به داخل ایران تجاوز کرده و به قتل و غارت و به اسارت بردن مردم می‌پرداختند.

نخستین علت، فقر اقتصادی این مردم در نواحی کویری قراقوم بود. این سرزمینها نه جوابگوی چرای دام و احشام آنان بود و نه کشاورزی قابل توجهی در آن جا به وجود می‌آمد. بنابراین برای سیر کردن شکم خود و احشامشان راهی جز بورش به سرزمینهای وسیع و سبز و خرم و حاصلخیز خراسان نداشتند. پس یا می‌بردند یا سیر می‌شدند. طبیعی است که شق دوم برگزیده میشد. علت دوم تنوع زندگی و تمدن ایرانیان بود که برایشان جاذبه‌ای چشمگیر داشت و باید به آن میرسیدند. در راستای این اهداف آنها در پایان دوره صفویه و آغاز دوره نادرشاه بر بسیاری از شهرهای خراسان از جمله مرو و خیوه و بخارا و عشق آباد و سرخس چیره شده بودند. چون سنی مذهب بودند در جنگهای مذهبی که بین صفویه و ترکان عثمانی به وقوع می‌پیوست و ارتش ایران در غرب کشور با ترکان در جنگ بود، این ترکمنان و ازبکان هم نژاد آنها نیز، بنا بر توصیه امپراتور عثمانی از شرق و شمال ایران، دست به حملات و تجاوزاتی می‌زدند و به قتل و غارت مردم می‌پرداختند و موجب تضعیف نیروهای رزمی ایران در جبهه غربی را فراهم می‌ساختند و کردهای خراسان را که باید به کمک هموطنان خود در غرب کشور میرفتند، برای مبارزه و زد و خورد به خود مشغول میداشتند که ارتش ایران در غرب کشور در مقابل عثمانی تضعیف شود. یعنی اینها در خراسان جبهه دوم را علیه ایرانیان می‌گشودند.

بنابراین مساله اول که فقر اقتصادی بود و مسئله دوم هم تمدن و مذهب بود که به صورت یک عامل سیاسی در منطقه بوجود آمده بود. امپراطوران ترک عثمانی مردم شیعه مذهب را قتل عام میکردند و سلاطین شیعه مذهب صفوی نیز با سنی مذهبیان چنین معامله‌ای را هر چند خفیف‌تر به عنوان مقابله به مثل انجام میدادند. علمای سنی مذهب ترک عثمانی، فتوای کشتن و به اسارت بردن ایرانیان شیعه و غارت اموال آنها را جزو واجبات اصول مذهب خود قرار داده و ترکمنها و ازبکها

هم در شمال خراسان از این فتوا پیروی می‌کردند. زیرا اقتدار و بقای خود را در انجام این فتوای نابخردانه می‌پنداشتند. چنانکه زین العابدین شیروانی هم که کتاب خود را در حدود سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ قمری نوشته به این موضوع اشاره کرده و آورده است که:

(اکنون قریب دوست سال میشود، بنا بر مخالفت مذهب، علمای توران (ترکمنستان کنونی) فتوا داده بلکه حکم شرعی کرده‌اند که از اهل ایران اسیر میتوان آورد و بیع و شری میتوان کرد. بنابراین پیوسته ناخست ناز بر آن ولایت (خراسان) می‌کنند و نهب و غارت کرده اسیر فراوان می‌برند و مردم توران و ترکستان و سایر بلاد و شرق اسیران را با بهائی ناچیز می‌خرند. اگر کسی می‌گوید که قریب دوست هزار اسیر و اسیرزاده ایران در مملکت توران است، شاید اغراق نگفته باشد.)^(۱)

در مورد این اسیران سیه بخت قبلاً مطالب زیادی آورده‌ام و در اینجا نیازی به تکرار نیست. اخیراً هم که آقای دکتر یاحقی از اساتید دانشگاه مشهد که سفری تحقیقی به آسیای میانه داشته‌اند و کتابی در این باره منتشر ساخته‌اند، مرقوم فرموده‌اند که به قول مردمان ازبکستان و ترکمنستان، بیشتر این اسیران ایرانی، کردهای خراسان هستند، که اکنون آنجا زندگی می‌کنند.^(۲)



بازگشت دیگری از حمله و سرکوب ترکمانان
نفر پنجم از سمت راست، بارمحمدخان سردار منجم سوار بر اسب سفید - عکس از کتاب کنیون

۱- به نقل از ریاض السیاحه شیروانی - هفت الهفت - باستانی پاریزی ص ۳۴۵

۲- از جیحون تا وختش - محمد جعفر یاحقی - از انتشارات آستان قدس رضوی - ۶۸

مالیات گرفتن از ترکمانان

چنانکه میدانیم حکومت منطقه گوگلان در غرب بجنورد و حدود مراوه تپه تا گنبد قابوس با سردار معزز ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد بود. دولت هم بر این مبنا که ترکمانان اسیواجمع ایلخانی شادلو هستند باید مالیات پردازند. اما ترکمانان که معمولاً حالت گله‌داری و نقل و انتقال در فصول مختلف در این نواحی را داشتند، به راحتی حاضر به دادن مالیات و یاج سیل نبودند که هیچ، از هر فرصتی هم که پیش می‌آمد در نواحی غربی بجنورد و گرگان و دشت و شامرود دست به غارتگری و چپاول مردم می‌زدند.

در این مورد با مرحوم خسروخان فرزند بزرگتر سردار معزز که حدود ۸۵ سال داشت. مصاحبه نمودم که ملاحظه می‌فرمائید. متأسفانه نامبرده تاریخ دقیق این اقدام را به خاطر نداشت. خسروخان گفت: در زمان احمدشاه به سردار دستور داده شد که بهرگونه هست باید از ترکمان مالیات گرفته شود، تا آنها به گردن نهادن به اوامر دولت عادت کنند. لذا پدرم قشونی به اندازه عفتصد نفر سوار تجهیز کرد و به سوی گنبد پیشروی کردیم. علاوه بر خود سردار معزز، برادرانش عبدالله خان و شامرخ خان هم بودند. از گلیداغی که اکنون کوهستانی پوشیده از جنگل و مرز بین شهرستانهای بجنورد و گنبد قابوس است گرفتیم و پولی و پیشمکر و بایندر و آی درویش و کلاله و چاقر و آق قمیش و قره پالخان که همه از ترکمانان بودند، طی نمودیم. این قشون‌کشی و رفت و آمد، دو ماه طول کشید که در تمام این نواحی پدرم با سران ترکمن مذاکره میکرد تا بدون برخورد نظامی و خونریزی بهبود، مقداری مالیات وصول گردد.

سرانجام مبلغ شش هزار تومان مالیات گرفته شد که همین حدود هم خرج این لشکرکشی و پرداخت حقوق سواران شده بود، که آنرا هم پدرم از درآمد املاک و دارایی خودش پرداخت و شش هزار تومان را به دولت داد و گزارش کرد که ترکمن‌ها در اجرای اوامر دولت خویش از جان و دل کوشا هستند. اما واقعیت چیز دیگری بود. آنها مقداری بخاطر ترس از سطوت پدرم و قدری هم بخاطر دوستی و رفت و آمدهای سران ترکمن به بجنورد و علاقه فی مابین، این پول را پرداختند نه بخاطر ترس از دولت ایران و یا همکاری با آن.

واگذاری مراتع مراوه تپه به کردهای زعفرانلو قوچان به جای مراتع عشق آباد روسیه

در جلدهای سوم و چهارم در مورد فرارهاد تنگین آخال که در سال ۱۳۰۰ قمری از سوی روسهای نزاری بر دولت زیون قاجار تحمیل شد و سرزمینهای شمالی خراسان از جمله عشق آباد و فیروزه و گوگ تپه و چهارجو و خیوه و بخارا و مرو و سمرقند و غیره از ایران جدا گردید و به تصرف روسها درآمد که در نتیجه به اعتراض کردهای فیروزه و جنگهای پارتیزانی آنها به رهبری سردار عوض جلالی و بعداً تحفه گل شیرزن کرد انجامید که تا روی کار آمدن رضاشاه و حدود سالهای ۱۳۱۲ خورشیدی نیز ادامه داشت، تا حدودی گفتگو کردیم.

در اجرای این عهدنامه شوم مراتع زمستانی کردهای سرحدی شیروان و قوچان که در خاک عشق آباد بود، دچار مشکل گردید. بدینگونه که روسها هر ساله در آخر فروردین ماه که کردها از عشق آباد به خراسان بازمیگشتند، مالیاتهای سنگینتری بر آنها به عنوان علفچر یا حق مرتع تحمیل می کردند. نخست این حق مرتع ۳٪ بود و سپس در جنگ جهانی اول و دوم به ۷٪ منجر شد. یعنی گوسفند چادرتشینان کرمانج را شمارش میکردند و از هر صد گوسفند سه یا هفت گوسفند بابت علفچر از آنها می گرفتند. بدین گونه پولی هنگفت همه ساله به خزانه دولت روس سرازیر می شد. مراتع مراوه تپه آن زمان بین کردهای قراچورلو و شادلو بجنورد و ترکمانان هم پیمان آنها مورد استفاده قرار می گرفت^(۱) زیرا مراوه تپه جزو منطقه بجنورد و حکمرانی شادلو بود.^(۲) چون بین

۱- این مراتع از روزگار صفویه به ایلات ترک قاجار یونخاری باش و کردهای بجنورد داده شده بود. اما به دنبال حوادث تاریخی و قیام آغامحمد خان قاجار و به سلطنت رسیدن قاجارها، اهل قاجار منطقه را خالی کرده و به دنبال سلطنت رفت. ترکمانها که در به سلطنت رساندن خان قاجار نقشی چشمگیر داشتند، با اجازه خان قاجار از کوههای بالخان در آن سوی مرزهای کنونی، خود را به حدرد گنبد قابوس رسانده و جایگزین قاجارها شدند.

کردهای شادلو و قراچورلو بر قسمت شمالی مراوه تپه تا حدود نارلی کنونی تسلط داشتند و آنجا را مورد بهره‌برداری قرار میدادند. ترکمن‌ها نیز از نواحی شمالی و مرز مراوه از ساحل هو چنگ و ابوسازی (سنقرده‌ای) وارد مراوه تپه میشدند و تا شمال گنبد پیش می رفتند.

۲- مراوه تپه به موجب تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ خورشیدی از بجنورد جدا و به شهرستان گنبد قابوس و استان

شادلو و زعفرانلو اختلافات ایلی پس از جنگ قوچان در زمان فتحعلیشاه بروز کرده بود و نیز شادلوها در به اسارت دادن دختران کرد زعفرانلو به ترکمانان متهم بودند، لذا اگر زعفرانلوها به مراتع مراوه تپه میرفتند، شادلوها ترکمانان را تحریک میکردند که به عناوین مختلف از ورود آنها به مراوه جلوگیری کنند. در نتیجه جنگ و خونریزی پیش می‌آمد که زعفرانلوها خواهان آن نبودند. بنابراین از مفاد سندی که ذیلاً ملاحظه می‌شود در سال ۱۳۳۸ قمری، (۱۲۹۸ خورشیدی) از وزارت داخله ایران به والی خراسان دستورالعملی داده شده که بنا به درخواست سران چادر نشین کرد در عشق آباد، که خواهان رفتن به مراوه تپه هستند، اقدامات لازم و نقشه برداری معمول گردد. تا در این مورد اقدام جدی به عمل آید که منابع پولی و سرمایه ملی ما به خزانه بیگانگان سرازیر نگردد. اینک متن نامه:

آرم: دولت علیه ایران

نشان شیر و خورشید با تاج پادشاهی قاجار

وزارت داخله (وزارت کشور)

نمره ۱۰ فوری، طهران به تاریخ ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۸

اسم نویسنده (تلگراف) دبیر افخم صادره تلگراف

(مشخصات بایگانی پرونده بر روی مهر نیز چنین است):

نمره کتاب ثبت ۲۷۳۰ - ۷۵۵۱

کارتن ۱۱ - دوسیه ۶

شعبه تحریرات سه

ارسالی (تلگراف به خراسان) در ساعت سه و نیم از دسته گذشته^(۱) فرستاده شد.

مازندران پیوست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم در سال ۱۳۸۰ بار دیگر استان مازندران به دو استان تقسیم گردید که استان شرقی آن با نام استان گلستان، شهرستانهای گرگان و گنبد و همچنین مراوه تپه را دربرمی‌گرفت و گرگان مرکز این استان شد. مازندران نیز به مرکزیت شهر ساری به عنوان یک استان باقی ماند.

۱- اصطلاح از دسته گذشته از زمان ناصرالدین شاه رواج یافت و آن بدین گونه بود که چون ساعتها بیج کوششان در محل

ایالت خراسان

نمره (۱۱۵۸) رسید. اینکه در ضمن اظهارات جوابیه، مطالبه جواب رعایای ایران مقیم عشق آباد نموده بودید مطلع شدم. چون در تلگراف نمره ۲۷۰ مرقوم فرموده بودید که برای تحقیق و کشیدن نقشه قرار شده است حمید السلطان و چند نفر دیگر به محل معلوم بروند، منتظرم که نقشه و نتیجه تحقیقات آنها با ترتیب قرار در حضرت والا برسد.^(۱)

آنوقت حکم قطعی صادر شود و اگر آن اشخاص هم تا بحال نرفته‌اند، البته سریعاً آنها را اعزام فرمایند که زودتر نتیجه مسافرت آنها معلوم و آسودگی داوطلبان این امر به عمل آید.^(۲) یک فقره (یک کلمه ناخوانا) مال و حشم خود را برای چرا به خاک ترکستان برده و علاوه بر اینکه در سال میالنی حق مرتع به دولت روس می‌دهند، اغلب مالهای آنها را هم به عناوین مختلف ضبط کرده اسباب صدمه هم برای خودشان فراهم میکنند.

روسای اکراد مزبور به توسط کارپردازی عشق آباد اظهار کرده‌اند که چون در حدود بجنورد مراتع خوب هست که کاملاً کفایت تعلیف آنها را می‌کند و اگر در موقع زمستان صد نفر سوار از طرف دولت (به عنوان ساخلو) برای حفاظت اموال آنها مامور شود، اکراد صرف نظر از رفتن به خارجه نموده، مال و حشم خودشان را به مراتع داخله بجنورد برده، همان وجهی را که به خارجه می‌دهند به دولت علیه (ایران) خواهند پرداخت.

لازم است حضرت والا در این باب هم به حمید السلطان و سایرین که سامور حدود بجنورد هستند، دستورالعمل بدهند که بعد از ورود آنجا روسای اکراد را به توسط کارپردازی عشق آباد

علامت ساعت ۱۲ فعلی بود و معمولاً فعلی بودند و ساعت ۱۲ دقیقاً روی لحظه غروب آفتاب تنظیم میشد و ۱۲ روی دسته ساعت بود. هر چند ساعت که از دسته می‌گذشت، در واقع در حکم همان چند ساعت بود. سه و نیم از دسته گذشته تقریباً ۳/۵ بعد از ظهر میشد.

۱- منظور از حضرت والا شاهزاده رکن الدوله والی خراسان بود.

۲- بر ما روشن نیست که موضوع مأموریت حمید السلطان و نقشه برداری او چه بوده. احتمالاً اگر این استاد را در این سالها سورانده باشند، در بایگانی وزارت کشور باید موجود باشد و محققین آینده می‌توانند از وجوه آنها بهره‌مند گردند.

خواسته مقاصد آنها را درست معلوم، و نقشه مراتع مزبور را معین نموده با نقشه آن اراضی سریعاً بفرستید تا پس از نظرات دقیق در هر دو فقره قرار لازم داده شوده امضاء

به دنبال این اقدامات کاربردازی عشق آباد، وزارت داخله و ایالت خراسان اقدامات مثبت فوری به عمل آوردند و فرمانی از سوی احمدشاه قاجار صادر گردید که به جای مراتع عشق آباد مراتع سراره تپه در اختیار کردهای زعفرانلو قرار گیرد. این کار در زمان نخست وزیری قوام السلطنه در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به انجام رسید، که مهر قوام السلطنه نخست وزیر و نیز مهر رضاخان فرمانده کل قوا در پشت فرمان به چشم می خورد. (۱)

به دنبال اجرای این فرمان، کردهای سرحدی خراسان به مدت دو سال به سراره تپه رفتند و علقچر را به دولت ایران پرداختند که از سوی سردار معزز ایلخانی بجنورد اقدامات تأمین سراره تپه و گرفتن حق المرتع انجام میشد. (۲) اما با پیش آمدن حوادث بعدی و شورش ترکمن صحرا و گشتار سربازان ایرانی پادگان سراره تپه که روسها در این ماجرای خونین تحریکات و نقش اصلی را داشتند و از سردار بجنوردی هم سخت رنجیده خاطر بودند، کینه حذف علقچر از مراتع عشق آباد که ضروری برای آنها بود نیز گناه آنها به گردن سردار بجنوردی انداخته و او را روی چوبه دار بردند، و سراره تپه از سوی ترکمانان بیوت ناامن شد.

بدینگونه تا سال ۱۳۰۵ کردها نتوانستند به سراره تپه بروند باز به عشق آباد رفتند. از سال ۱۳۰۵ به بعد دولت یک ساخلو (پاسگاه) از خود ترکمانان که در هشت قانات اسکان داشتند (۳) در سراره برقرار کرد که امنیت چادر نشینان کرد را فراهم نمایند. کم کم کردها بار دیگر به سوی سراره تپه به تشلاق رفتند، تا اینکه در سال ۱۳۱۲ فرمانی از سوی رضاشاه صادر شد که جداً از رفتن گله داران کرد

۱- سند در پایان کتاب چاپ میشود.

۲- سردار بجنوردی علاوه بر گرفتن حق المرتع از کردهای زعفرانلو و پرداخت مالیات دولتی، حق المرتع قابل توجهی نیز از طوایف گله دار سنگسری و مجنی هم که از حدود سمنان و دامغان به غرب بجنورد می آمدند میگرفت، که به آن پرداخته میشود.

۳- قانات، خانه و مسکن سیار و ایلی ترکمانان که از نی و چوب و نمد ساخته میشود. هر قانات مخصوص یک خانواده است این هشت قانات سنگ بنای قصبه کنونی سراره تپه بودند.

به عشق آباد جلوگیری نمایند.

این کار اجباری انجام گرفت. اما پس از شهریور ۲۰ دوباره کردهای سرحدی (۱۱) با دادن علفچر به دولت شوروی برای مدت دو سال به عشق آباد رفتند، که جنگ فرج الله خان بیجرانلو و کشتار سالداتهای روس متجاوز به حقوق اکراف، در همین رابطه روی داد که در جلد هفتم آبر-^۲



۱- منظور کردهای سیوکانلو و بیجرانلو و میلانلو و پالوکانلو و دیگر مرزنشیان است.
 ۲- بنگرید به مقاله ابتجاب تحت عنوان: دگرگونی مراتع - مجله عشایر ذخایر انقلاب

وظایف ایلخانی زعفرانلو دوره محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه

(۱۳۰۰ خورشیدی به بعد)

وظایف حکمران قوچان که ایلخانی زعفرانلو بود،^(۱) در اواخر دوره قاجار شامل تمام امورات منطقه وسیع قوچان یعنی شهرستانهای کنونی قوچان و فاروج شیروان و اسفراین بود. در دوره فتحعلیشاه و محمد شاه، شهرستان چناران کنونی نیز تابع قوچان بزرگ بوده و گاهی نیز شهرستان درگز را هم شامل میشد.

این وظایف در امورات شرعی و غیر شرعی، به اصطلاح از سیرو پیاز گرفته تا اختلافات زناشویی و روستایی و ایلی و شهری و اصناف و کشاورزان و سواران حکومتی و همه چیز تا گواهی پزشکی برای یک نفر پزشک صادر کردن را در بر می گرفت، که اکنون نمونه هایی از آن برای روشن شدن وضع جامعه شهری و روستایی و ایلی آن زمان، با اسناد معتبر به نظر خوانندگان محترم و پژوهندگان درج می گردد، که مربوط به دوره آخرین ایلخانی زعفرانلو یعنی محمد ابراهیم خان روشنی معاصر احمدشاه قاجار است و نمونه عریضه نگاری آن دوران از سوی مردم منطقه.^(۲)

۱ - مورخه ۱۰ شهر صفر ۱۳۴۰ (۱۳۰۰ خورشیدی)

عریضه حضور مبارک حضرت مستطاب بندگان اجل حکمران قوچان دامت شوکته

عرضحال چاکر حاجی علی قوچانی به حضور مبارک اینست. چاکر دولنگ ملک در جعفرآباد دارم. زارع چاکر علی اصغر جعفرآبادی محصولش را برده است، جواب نمی دهد. استدعا دارم از حضور مبارک احقاق حق و رسیدگی فرمائید دعاگوی جان نثار بوده باشم. زیاده اوامر مبارک است. چاکر حاجی علی قوچانی.

(امضاء)

۲ - پرداخت حقوق سواران حکومتی قوچان از سوی محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه زعفرانلو:

۱- این اسناد مربوط و متعلق به مرحوم محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه می باشد که در منزل وی بودند و فرزندان ایشان مرحوم حاج سلیمان خان و نیز آقای حاج محمد خان روشنی در اختیار گذاشتند که سپاسگزارم.
۲- البته حقیر معلم دیکنه نیستم و کاری به غلطهای املائی ندارم.

۹ برگ قبض رسید به خط زیبا که در حاشیه تمامی آنها مهر بیضی شکل (علی محمد ابن محمد، مسئول امور عالی حکومت قوچان) مشاهده میشود از بابت حقوق یک ماه هر سوار به مبلغ ۱۲ تومان به تاریخ ۱۱ شهر شوال ۱۳۴۳ معرفت موقعیت اجتماعی آن روز دولت و مردم منطقه می باشد. حال که حقوق یک نفر سوار با اسبش که همیشه باید حاضر خدمت می بوده، مبلغ ۱۲ تومان است، احتمالاً حقوق پیاده نظام حدود ۷ تومان در ماه بوده است. اکنون با چاپ قبض سلیمان بگ سوار که با محل انگشت او بر روی قبض تائید شده بقیه را فقط نام می بریم.

الواصل مبلغ دوازده تومان... حجی بابا سوار، قربانقلی سوار، الله وردی سوار، رحمت الله سوار، برات سوار، نظرافه سوار، اسماعیل سوار، زینال بگ سوار، آقاسلیمان سوار.
الته این آقاسلیمان غیر از سلیمان بگ سوار است که سندش را در جای خود ملاحظه می فرمائید.

۳ - غارتگری و دزدی

صورت اسباب ته خوانه (ته خانه) چاکر محمد حسین راکه برادران وکیل (احتمالاً وکیل اوغازی مقیم در بند حصار) و پسر حاج علی محمد، برات محمد غارت کرده اند از قرار تفصیل ذیل است:
گوسفند ۱۸ رأس، پلاس چهار ثوب، قالی سه ثوب، سبازر با اسباب یک عدد، بالشت نه ثوب مخمل، یشمی و جیت، لحاف جاجم سه ثوب، لحاف چیت یک ثوب، لحاف پشمی چهار ثوب، لحاف ترمه یک ثوب، چادر شب رنگه چهاردانه، پرده چهاردانه، سرداری زنانه مخمل، ماهوت دو ثوب، دوری مس شش دانه، قاب مسی چهاردانه با دبه مسی سه دانه، قدح پیاله مسی خورش چهاردانه، یکدست خرید زنانه سنگین، دیگ بزرگ دو دانه، دیگ کوچک سه دانه، قلیف یک دانه، قدح مسی دو دانه، کفگیر و ملقه (ملاغه) دو دانه، سگری (صندوقچه) هشت دانه، پی سوس مسی (پیه سوز) یکدانه، لم پا (چراغ لامپی) سه دانه، روغن زرد سه من (۱۲ کیلو)، آرد پنج من (۲۰ کیلو). قدیقه روسری سفید چهار دانه.

قربانته شوم چون اسباب یک خوانه وار است، باعث دردسر سرکار میشود، اگر امر مبارکی سرکار به مرحمت باشد باید چاکر دو طبق کاغذ را سیاهه نمایم. از گوشواره طلا، دست بند نعلی غیر ذالک

خورده (خرده) ریزه چه عرض کنم. باقی را در آقایی مختارید.

(این است نمونه اسباب مورد نیاز و موجود در یک خانوار نسبتاً مرفه جامعه آن روزی که به غارت رفته است. حال حاکم قوچان چگونه اینها را از غارتگران گرفته و به شاکی بازگرداند، خود داستان جداگانه است)

۲ - صدور جواز پزشکی:

جمادی الاول ۱۳۴۰ (۱۳۰۰ خورشیدی) نمره ۳۳

عریضه

حضور مبارک حضرت مستطاب بندگان اجل حکمران قوچان دامت شوکت

عرض جان نثار عبدالله خان جراح به حضور مبارک اینست، جان نثار تصدیق نامه‌ای دارم از تمام دکترهای ایران و روسیه و حالا هم با سه چهار سر کلفت که آمده‌ام قوچان و حوالی هم از جهت خودم کرایه کرده‌ام و جان نثار خیال دارم جراحی نمایم. استدعای عاجزانه دارم دستخط مرحمت فرمائید کسی معانت و جلوگیری ننماید. دعاگوی وجود مبارکتان بوده باشم. زیاده اوامر مبارک است.

جان نثار عبدالله خان جراح^(۱) (امضاء).

آقای مظفرالسلطنه با خط مورچه‌ای خودش در زیر عریضه عبدالله خان چنین دستور فرموده که:

«جواب دهید اگر در حفظ المسحه... داریم ادامه دهد. نوشته (گواهینامه) داده شود.»

۵ - عطف‌گیری از عشایر:

گرفتن حق چرا از گوسفندان و احشام چادرنشینان در کوه و بیابانها نیز به عنوان یک نوع مالیات از دیگر درآمدهای دولت بوده که در عریضه زیر به آن اشاره گردیده.

۲۷ شهر جمادی الثانی ۱۳۴۰ - نمره ۱۲۵۳

عریضه ۱

۱- احتمالاً پدر بانو پری جراح بوده که خانه شان در کنار میدان مالفروشی انتهای خیابان سبزواری، کوچه مندلی جیمو و حسین سلسی بود که بعد ساختمان شهرداری کنونی قوچان در آنجا ساخته شد.

قربان حضور مبارکت شوم. عرض چاکر بهبود قوچانی به حضور مبارک اینست: دو سه نفر سوار از دره جز (درگز) آمده‌اند به چادرها، مطالبه علفچر از چاکر می‌کنند. استدعای عاجزانه دارم از وجود مبارک دستخطی مرحمت فرمائید، که خود چاکر برداشت ببرم که جان نثار را اذیت و آزار نکنند. دعاگوی وجود مبارکتان بوده باشم، زیاده امر امر مبارک است. چاکر بهبود.

آقای مظفر السلطنه حاکم قوچان در حاشیه فرموده:

«جواب این عریضه را اگر داده شده اطلاع دهید و الا صاحبش را معلوم کنید تا حواله داده شود.»

۶ - به غارت بردن شتران از درگز:

۶ ربیع الاول ۱۳۴۰ (۱۳۰۰) خورشیدی

عریضه حضور مبارک حضرت مستطاب بندگان اجل حکمران قوچان دامت شوکت.

عرض چاکر موسی درجزی به حضور مبارک اینست:

نه نفر شتر چاکر را در زمان حکومت ژاندارمری (کنزل محمد تقی خان پسیان) توقیف کردند.

(حدود دو ماه پیش)

رفتم به مشهد (عارض شد) آقای تاج محمدخان (بادلانلو که پس از کشته شدن کنزل به حکومت درگز منصوب شد) حکم از ایالت گرفت که شترش (شترهای شاکنی) در دست محمد ولد حاجی ملاحسین است که او هم باده نشین است، بروید بگیرید.

چاکر هم که آمدم شترها را ببرم شلوغ شد (درگیری شد) نتوانستم ببرم. رفتم به دره جز و حالا که برگشتم میخواهم شترهایم را ببرم، بهانه جویی می‌نماید (و می‌گوید) که شتران را ولیخان قهرمانلو (از فاتحان جنگ با کنزل پسیان) برده است. در پیش ولیخان هم می‌روم جواب به بنده نمی‌دهد. استدعا دارم از حضرت ولینعمت خودم یک فکری به حال چاکر بکنید. دعاگوی جان نثار بوده باشم، زیاده امر امر مبارک است. چاکر موسی درجزی (امضاء)

(دستوری از سوی حاکم صادر نشده است چون مساله دو نفر رقیب قدرتمند از خوانین قوچان یعنی تاج محمدخان بادلانلو و ولیخان قهرمانلو در بین بوده که همواره علیه همدیگر کارشکنی می‌کردند)

۷ - تحویل ندادن آسیاب خریداری شده

۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۴۰ -

عریضه ایست از سوی علی اکبر نثروی که می‌گوید آسیابی از نصرت الممالک^(۱) در مشهد اجاره کرده و حالا آمده به این آسیاب که در روستای خلانلو قوچان است. اما در سر آسیاب علی محمد بیگ ساکن کلاته ملو، آسیاب را تحویل ایشان نداده است و دو ماه است که او سرگردان مانده.

مظفرالسلطنه در حاشیه دستور داده که: (به ریش سفیدان محل توصیه نمایند)

۸ - دختری که سر داماد کلاه گذاشته:

۹ شهر صفر ۱۳۴۰

... عرض چاکر اسماعیل قوچانی به حضور مبارک اینست:

چاکر دختری را شیرینی خوری کرده‌ام که صبیبه سید ابراهیم قوچانی است و مبلغ ۲۵ تومان وجه داده‌ام (شیربهای دختر که مرسوم بود) و حالا که (عروس کرده و) آورده‌ام، می‌بینم دختر نیست بیوه است. با وجود اینها حرفی نداریم (!!)) باز هم دختر رفته است خانه برادرش. استدعا دارم از حضور مبارک احقاق و رسیدگی فرمائید دعاگوی وجود مبارکتان بوده باشم، چاکر اسماعیل

۹ - غارت اسب گاریچی ۲۳ شهر صفر ۱۳۴۰

عرض چاکر محمد گاریچی مقیم قوچان به حضور مبارک اینست که شش رأس اسب گاری چاکر را که از جعفرآباد (در جنگ با کلنل محمد تقی خان پسیان و غارت اردوی او) سوارهای قوچان آورده‌اند، و آنچه اسباب داشتم سوارها آورده‌اند، مانده‌ام میدان محشر. امیدی هم ندارم به غیر از آستان مبارک. استدعای عاجزانه دارم از وجود مبارک محض رضای خدا امر فرمائید اسبهای گاری چاکر را بدهند... چاکر محمد گاریچی

(این اسبهای گاریها را که کلنل محمد تقی خان پسیان برای لشکرکشی به سوی کردهای قوچان از مشهد و بین راه گرفته و وسایل نظامی و اردو را بار آنها کرده و به جعفرآباد رسیده بود، پس از کشته

۱ - نصرت الممالک از سران ایل تیموری شرق خراسان که در جلد پنجم گفته شد که مدتی حاکم قوچان بود.

شدن کلنل و از هم پاشیده شدن نیروهای ژاندارم، سواران کرد قوچانی به غارت اردوی سپاه شکست خورده پرداخته و هر کس هر چیزی گیرش آمد، به غارت و غنیمت برد. اسبهای این بنده خدا هم معلوم نیست به غارت چه کسی از سواران قوچانی و شیروانی و بجنوردی رفته و سر از کجا درآورده‌اند، و حال که ۲۳ روز تمام از آن واقعه گذشته هنوز او دنبال اسبهایش می‌گردد. خدا به دادش برسد)

۱۰ - غرامت مرگ گاو - ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۴۰

... عرض چاکر حاطم یامی به حضور مبارک اینست که چاکر در هشت سال قبل (۱۳۳۲ قمری = ۱۲۹۶ خورشیدی) دهقان و زارع الله قلی بیگ بودم. رفته از خانه‌ام نان بیابوم سرخرمن. وقتی که مدم سرخرمن، دیدم گاوی که مال غلامعلی نام و علی اصغر بود آورده‌اند به چرخ (خرمن کوی) بسته‌اند که بین یک شبانه روز (بر اثر فشار کاری زیاد بر او) تلف شد. و جان نثار ابدأ خبر ندارم چه کسی آورده است به خرمن بسته است؟

و حالا که بعد از هشت سال از زارعی او بیرون شده‌ام، غلامعلی، اصغر سوار را که برادر هستند پیش کرده است، جان نثار را اذیت و آزار می‌کند. در چند روز قبل هم چاکر را گرفته پیش آخوند (یامی) بردند. جبراً از جان نثار سند گرفتند که باید غرامت گاو را بدهید. استدعا دارم به عرض جان نثار رسیدگی فرمائید دعاگوی جان نثار باشم. چاکر حاطم

محمد ابراهیم خان در حاشیه دستور داده: «آقای نایب الحکومه، طرف این عارض را احضار نمائید، مجدداً ارجاع به شرع دهید. ضبط شد»

۱۱ - در مورد آبگاه و چراگاه امام داغی - ۲۸ شوال ۱۳۴۱

حضور محترم بندگان حضرت اجل اکرم سرکار آقای مظفرالسلطنه دام اجلاله با کمال احترام خاطر مبارک را مستحضر میدارد که آبگاه و چراگاه کوی امامداغی^(۱) که ملک

۱ - کوه امام داغی، جلگه خرم دره خیلوشان را که اکنون روستاهای رهورد و اوچانه و شیرین و اسفجیر در آن قرار دارند، از شمال جدا می‌کند. در آن سوی کوه امامزاده‌ای هست که جعفرقلی شاعر کرماتج از آن نام برده و به امام علیرضا معروف است. آن کوه فاصل بین خرم دره و امامزاده را کوه امام داغی می‌گویند. اکنون در این چراگاهها مردم شاهرک و چادر نشینان قاجکانلو

فروش صد خروار کشمش قوچان به روسیه

کشمش مرغوب و خوش طعم و بی دانه قوچان معروفیت جهانی دارد. روسها کشمش قوچان و شیروان را می خریدند و به اروپا صادر می کردند. شرطنامه زیر گویای چگونگی این معامله بین المللی است:

و شرطنامه نمره ۲۶ در ۶ ماه نورال ۱۹۲۲، امضاء کنندگان ذیل از یک طرف، رئیس اداره ونشتورک اسکوارلوف مقیم قوچان. از طرف دیگر به وکالت آقای محمد ابراهیم خان حکمران قوچان، اینجانب میرزا ابوالقاسم وکیل زاده. این شرطنامه، به تفصیل^(۱) ذیل بسته شده.

۱ - اینجانب میرزا ابوالقاسم خان مقدار صد خروار کشمش^(۲) از قرار خرواری بیست چهار بوط تحویل شیروان که متعلق به خود موکل من می باشد فروختم از قرار خرواری پونزده ۱۵ تومان.
۲ - قیمت کشمش فوق که یکهزار و پونصد تومان بوده باشد به اینجانب بعد از آنکه این شرط خط از طرفین به امضاء رسیده واصل گردیده

۳ - کشمش تحویل خود شیروان و اطراف

۴ - کشمش فوق را بعد از انقضاء مدت یک ماه اینجانب میرزا ابوالقاسم بدون گفتگو تحویل اداره ونشتورک بدهم.

۵ - در مدت یکماه که وقت معین شده، کشمش فوق در انبار آقای محمد ابراهیم خان در تحویل اینجانب است.

۶ - به شرط آنکه هرگاه در ظرف یکماه از این تاریخ مبلغ فوق را مسترد داشتم آن وقت این معامله را باطل و لغو میدانم والا بدون عذر کشمش مزبور باید داده شود.

۷ - توضیح آنکه ایضاً بهمان شروطات مجدداً سه خروار و نیم کشمش فروخته شده و قیمت آن که پنجاه تومان بود، کلاً دریافت از اداره فوق نمودم که جمعاً یکهزار و پونصد و سی تومان می باشد، به وکالت آقای محمد ابراهیم خان حکمران قوچان و از طرف خود امضاء نمودم. وکیل زاده

۱ - متن: شرطنامه را تفصیل...

۲ - کشمش واژه کرمانجی است. ترکها و فارسها کشمش تلفظ می کنند.

(امضاء) مراتب متن را بستگان اجل سرکار حکمران و آقای وکیل زاده اقرار نمودند. حسن

ابراهیم زاده (صحیح امضاء) مراتب متن صحیح امضاء دارم. محمد ابراهیم مظفر السلطنه امضاء (۱۱)

ДОГОВОР

۱ در روز ۲۲ فوریه ۱۹۲۳ ، امضاء کنندگان

۲ امضاء کنندگان

۳ امضاء کنندگان

۴ امضاء کنندگان

۵ امضاء کنندگان

۶ امضاء کنندگان

۷ امضاء کنندگان

۸ امضاء کنندگان

۹ امضاء کنندگان

۱۰ امضاء کنندگان

۱۱ امضاء کنندگان

۱۲ امضاء کنندگان

۱۳ امضاء کنندگان

۱۴ امضاء کنندگان

۱۵ امضاء کنندگان

۱۶ امضاء کنندگان

۱۷ امضاء کنندگان

۱۸ امضاء کنندگان

۱۹ امضاء کنندگان

۲۰ امضاء کنندگان

1922 года февраля с днями вышеназванными с одной стороны Кучинская контора приставов РСФСР в лице заместителя конторы III сабора и Мирза Абуль-Касим Ренга Зале Доботурова по договорности Кучинского Губернатора Намед Ибрагим Хана с другой заключили настоящий договор в следующем:

1/1 Мирза Абуль-Касим Ренга Зале выкупил Кучинской конторе приставов принадлежащие ему Кучинские вырочные камни первого сорта в количестве 5 T A / 100 / килограмм по двадцати четыре рубля харвар, а всего две тысячи четыреста рублей, по цене 5 T O П Я T Ч Д E C T T край за харвар.

2/ Причитываемой мне слату за тридцать три камня в размере ПИТНАДЦАТИ ТЫСЯЧ край при подписании себя получив полностью.

3/ Камни вырочные франко выроческой выроч.

4/ К сдаче камней по настоящему договору и Мирза Абуль-Касим Ренга Зале должен приступить немедленно по истечении месячного срока, до сдачи камней находится на моих руках выроч и всего двести тридцать.

5/ В течение месячного срока за Мирза Абуль-Касим Ренга Зале от продажи камней и выроч контора приставов полностью получен за выроческой выроч.

Заместитель конторы
В и с т а т е р г а
Директор Кучинского Губернатора
Намед Ибрагим Хан

1 Мирза Абуль-Касим Ренга Зале /
На условиях настоящего договора
всего выроческой выроческой
три с половиной харвар за пятьсот
рубль, выроческой при подписании себя
полностью

Директор Кучинского Губернатора
Намед Ибрагим Хан
1 Мирза Абуль-Касим Ренга Зале /

1- پشت سند هم با قلم قرمز جوهر آبی به روس نوشته شده است.

۲ امضاء کنندگان

۳ امضاء کنندگان

۴ امضاء کنندگان

۵ امضاء کنندگان

۶ امضاء کنندگان

۷ امضاء کنندگان

۸ امضاء کنندگان

۹ امضاء کنندگان

۱۰ امضاء کنندگان

۱۱ امضاء کنندگان

۱۲ امضاء کنندگان

۱۳ امضاء کنندگان

۱۴ امضاء کنندگان

۱۵ امضاء کنندگان

۱۶ امضاء کنندگان

۱۷ امضاء کنندگان

۱۸ امضاء کنندگان

۱۹ امضاء کنندگان

۲۰ امضاء کنندگان

موقعیت بهائیان در قوچان

در زمان حکومت محمد ابراهیم خان در قوچان (۱۳۰۱ خورشیدی) چنانکه در جلد چهارم این کتاب هم گفته شد، تعداد زیادی از ترکان مهاجر و تعدادی ارمنی و بهایی از عشق آباد روس به خراسان گریختند و از جنگ کمونیست‌ها در رفتند. این زمان قوام السلطنه نخست وزیر و رضاخان سردار سپه، فرمانده کل قوا بود. به دستور دولت، آنها را نخست در درگز در اردوگاهی نگهداشتند که بعدها به نواحی شمالی خراسان مهاجرت کردند و در شهرهای درگز و قوچان و شیروان و بجنورد و مشهد اسکان گرفتند. بهایی‌ها هم حسیرة القدس خود را در عشق آباد رها کرده و به قوچان آمدند. چون در این شهر امنیت برقرار بود، حسیرة‌ای ساختند و به تبلیغات پرداختند.

در آغاز که تبلیغاتی نداشتند، آنها هم مانند ترکان مهاجر روسی بدون دغدغه خاطر زندگی می‌کردند. اما رفته رفته، دست به تبلیغات مرامی خود زدند که در نتیجه مخالفت روحانیون شیعه قوچان را علیه خود برانگیختند، که از حکومت خواستند آنها را از شهر اخراج کند. محمد ابراهیم خان بزرگان بهایی را به دارالحکومه احضار کرد و بنا به خوی و خصیت ذاتی خود به پند و اندرز آنها پرداخت که شاید به راه راست هدایت شوند، و یا لاقبل تبلیغی نکنند.

اما آنها علیرغم قولی که به ایلخانی داده بودند، باز در گوشه و کنار به تبلیغات مسموم خود پرداختند و در گرامی مردم کوشیدند. خان این بار آنها را فراخواند و گفت:

لازم است قوچان را ترک کنند. در غیر اینصورت حکومت مسئولیتی در قبال امنیت آنها ندارد. اما آنها باز هم نصیحت‌های ایلخانی را جدی نگرفتند و به روش خود ادامه دادند. خان یک شب اسدالله بدو (پدر مرحوم نصرت‌الله^(۱) نصیب کوهستانی) را که از کردهای شوخ و بذله‌گو و شاعر و آوازخوان منطقه بود، فرا خواند و رفع مزاحمت بهائیان را از او خواستار شد. اسدالله بدو شاره مانلو هنگامی که به حسیرة القدس رفت، دید که زنان و مردان بی حجاب و بی قید و بند با حالت غیرمعتولی در کنار هم نشسته‌اند و به مغازله مشغولند. اسدالله بازگشت و لحظه‌ای بعد در حالیکه دم

۱- نصیب کوهستانی که به دو زبان کردی و فارسی شعر می‌سرود، شرح حالش در جلد دوم این کتاب ذکر شد.

سگی را دست گرفته بود و سنگ از بیم خود زوزه می کشید و غوغو می کرد، او را هر بار محکم بر سر مردی یا زنی فرود می آورد و آنها را متوحش می ساخت و فراری می نمود. بدینگونه حضیره القدس خالی شد و مشتریان روز بعد اسباب و وسایلشان را برداشته و به سوی مشهد رفتند و سپس به فلسطین و حیفا رعبار گشتند (۱)



اشداده بدو شاره مانلو

۱- از خاطرات مرحوم سلیمان خان فرزند محمد ابراهیم خان حاکم قوچان به نقل از پدرش.

در مورد مرخصی ولیخان قهرمانلو ضرعام السلطان

این نامه از سوی امیر مسعود حاکم قوچان در پاسخ نامه ولیخان نوشته شده است:

آرم شیر و خورشید. ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان

نمره (۱) ۶۵۶ تاریخ ۴ برج جوزا - ۱۳۰۱ (خرداد)

معتمد السلطان ضرعام السلطان

شریحی که راجع به مرخصی خودتان اشعار داشته بودید، واصل، با محبتی که به شما دارم میل داشتم چند روز دیگر هم در اینجا قوچان باشید. حال که برای تمشیت امورات شخصی میخواهید بروید، ضرر ندارد. احکام شما هم حاضر است. فردا ساعت به ظهر مانده بیائید که حکم خودتان را با دستورات لازمه به شما داده مرخص شوید، و منتظرم راپرت اخبارات حوزه خودتان را در هر هفته اطلاع دهید. امیر مسعود

۱ - احتمالاً نمره سند ۶۵۶ درست باشد که خوانده می شود. زیرا در سیل ویرانگر قوچان در بهار ۱۳۵۲ که متأسفانه در جلد پنجم ص ۲ اشتهاً ۱۳۵۳ تایپ شده بود، این اسناد برخی نابود و برخی مرطوب و غیرخوانا شدند که این سند هم مرطوبی است.

نگاه دیگری به اوضاع و احوال بژنورت (بجنورد)

چون کتاب جلد پنجم بیشتر به حوادث قوچان و جنگ کردها با کلنل محمد تقی خان پسیمان بود، این جلد بیشتر مربوط به بجنورد و حوادث خونین آنست و پایان کار خاندان معروف شادلو که صدها سال بر این دیار حکمرانی کرده و با اعدام آخرین ایلخانی آن یعنی سردار معزز بجنوردی همه چیز به پایان رسید.

در جلدهای پیشین گفته شد که شهر بجنورد تا دوره فتحعلیشاه قاجار نام و نشان برجسته‌ای نداشت و حکومت این دیار هم با ایلخانان زعفرانلو مستقر در قوچان بود.

بیژن یورت که برگرفته از نام بیژن یورت قفقاز در منطقه چغورسعد (ایروان) بوده و کردهای شادلو هم در آنجا مستقر بودند، پس از انتقال به خراسان روستایی به نام بیژن یورت ساختند و عوامل حکومتی و برخی پیرمردان و پیرزنان و کودکان در آنجا مستقر شدند. بقیه هم که قدرت کوچ و قشلاق و بیلاق را داشتند زمستانها را به جلگه‌های نسبتاً گرم جرگلان و مراوه تپه میرفتند و در بهار و تابستان در رشته کوههای آلاداغ (کوه خروس) و دیگر جاها به کارگله داری می پرداختند.

برخی گاهگاهی به ضرورت و رفع نیاز، به بیژن یورت که به کردی به آن «بژنوروت» می گفتند می آمدند و احوالی هم از قوم و خویشان مستقر در آنجا پرسیده و باز به اوبه‌ها و بیته‌ها و سیاه چادرهایشان برمی گشتند که زندگی کوچ نشینی را به یکجانشینی ترجیح میدادند. بنابراین قصبه بژنورت محل حکومتی خان و عوامل او بود، با مختصر بازاری و عده‌ای مردم صنعتگر زمان در کارگاههای آهنگری و نجاری و پارچه بافی و زین و پالان دوزی و داروفروشی گیاهی و طبیبی و چند آخوند مکتبدار و چند دکان خواروبار فروشی و داروخانه‌ای برای برقراری نظم عمومی.

خیوشان و قوچان قدیم هم وضعی در همین حد یا اندکی بالاتر داشت. چون مرکز فرمانروایی امیرالامراء اکبراد و ایلخان بزرگ خراسان بود. تا دوره نادرشاه شهرهای کنونی شیروان و بجنورد نام و نشانی نداشتند. در دوره صفویه که شاه عباس از حدود بجنورد میگذشت، از قصبه جرهمان (گرمخان) نام برده که در دامنه تپه‌های جنوبی کنونی شهر بجنورد محل ترمینال و گورستان کنونی بر

سر راه اسفراین بوده است، بدون ذکر هیچگونه مشخصه‌ای که لابد ارزش معرفی به تاریخ را نداشته است. بعدها گویا بیژن بورت بر اثر زلزله‌ای ویران می‌گردد که هنوز آثار اریک آن به نام کهنه کند در شمال غربی شهر کنونی بر سر راه روستای لنگر مشاهده میشود. بنا به گفته اعتمادالسلطنه در مطلع الشمس دولیخان شادلو شهر کنونی را با اسلوب جدید و خیابان‌کشی در این محل ایجاد می‌کند که بعدها اولاد او نیز از جمله ابراهیم خان شادلو و نجفعلی خان ایلخانی معاصر فتحعلیشاه و پسرانش جعفرقلی خان سهام الدوله و حیدرقلی خان و یارمحمدخان سردار مفخم روز بروز بر آبادانی و رونق و خیابان‌کشی و ایجاد باغها و عمارتهای زیبا و باشکوه آن می‌افزایند. تا پس از سال ۱۳۲۲ قمری که سال درگذشت یارمحمدخان ایلخانی است، قدرت به پسرش عزیززاده خان سالار مفخم که بعدها لقب سردار معزز یافت واگذار میشود.

سردار معزز در واقع بر تمام کردها و شمال خراسان حکومت میکرد و نفوذ قدرتش تا استرآباد و تمام استان گلستان کنونی و شاهرود و جاجرم و جوبین و نردین و سبزوار و اسفراین کشیده میشد که این منطقه به مراتب گسترده‌تر و وسیع‌تر از خیلی از کشورهای اروپایی است و حفظ و نگهداری سرحدات شمالی و غربی آن که همواره مورد تاخت و تاز ترکمانان غارتگر یموت از سوی کوههای بالخان بود، کار آسانی نبود. بنابراین قتل و غارت و شرارتها هر روز در کنار و گوشه‌ای از سرحدات و راههای سنتهی به خراسان انجام می‌گرفت و سردار مدام گرفتار این مشکلات بود. تا اینکه اوضاع جهانی دگرگون گشت و در ایران هم با انقراض سلسله قاجار و روی کار آمدن رضاشاه حال و هوایی دیگر ایجاد شد و بجنورد هم از این پیشامد متاثر گردید.

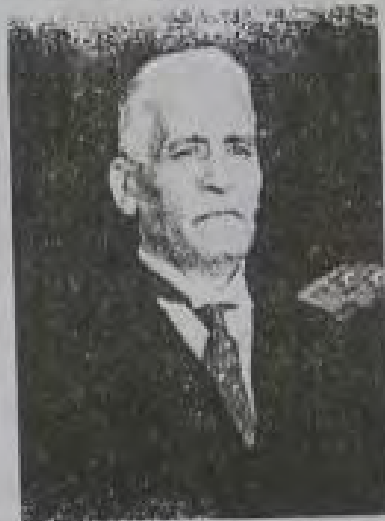
علامه قزوینی در زیر واژه بجنورد نوشته است :

بجنورد مسکن ایلات کرد شادلو است و رئیس آنها عزیززاده خان سردار معزز و دو برادرش عبدالله خان و اسدالله خان و دامادش یعنی حبیبقلی خان (پدر آقای خانلرخان قراچورلو) را با سه نفر از اتباع ایشان به حکم رضا خان پهلوی در روز آخر ذی الحجه ۱۳۴۴ هجری در مشهد در میدان اریک به دست جانمحمدخان فرمانده لشکر شرق اعدام نمودند. یعنی مصلوب نمودند به جرم طغیان و عصیان سردار معزز نسبت به پرداخت مالیات و عصیان بر دولت.

آقای دکتر قاسم غنی سبزواری که خود سردار معزز را در بجنورد معالجه کرده می گوید:
از قرار مذکور این ایلات اگراد خراسانی یعنی شادلو و زعفرانلو و شعب این اخیر میلانلو،
تپکانلو، چربیانلو (شاید بیچرانلو)، قهرمانلو همه از عهد صفویه به خراسان کوچ داده اند.
وی می افزاید:

این سردار معزز در بجنورد بسیار متمول است و قریب دو هزار اسب دارد. او و برادرانش قریب
اقلاً دوست هزار تومان فرش و قالی در منزلش دارد و مبلغ بسیار عظیمی اتیکه جات و شمع و
قلمدان و سایر چیزهای نفیس،^(۱)

البته از این عتیقه ها و در واقع موزه معروف ایلخانان بجنورد، ناصرالدین شاه نیز در سفرنامه
خود یاد کرده است. نیز در سفرنامه های فریزر، هنری موژر، تحف بخارا و غیره هم نام برده اند که
بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست. همه این آثار وسیله چکمه پوشان رضاشاهی از جمله امیرجان
محمدخان قاجار فرمانده لشکر خراسان به غارت رفت و نشانی از آنها بر جا نماند که امروز به درد
مردم شهر و گردشگران بخورد، مگر وجود دو سه دستگاه ساختمان حکومتی که معمار آن نیز
مهندس مستحق الدوله کرد شقاقی است که از اولین دانشجویان اعزامی به اروپا به امر
ناصرالدین شاه بود و مسجد سپهسالار تهران نیز از دیگر کارهای ماندنی اوست.



دکتر قاسم غنی - خاطرات او زندگی من - قاهره ۱۳۲۶

۱- یادداشت های قزوینی - به کوشش ایرج افشار - ج ۲ ص ۱۶



کاخ بیرونی یار محمدخان سردار مخم (بیمارستان کنونی بجشورد) از آثار هنری

مهندس مبتحن الدوله کرد شقاقی بانی مسجد سهسالار تهران

عکس از مازور کنیون

دخالت‌های سردار معزز در حکومت قوچان

و تکرانی مردم پس از واقعه کلنل

پس از اینکه کردهای قوچان به فرماندهی محمد ابراهیم خان زعفرانلو، بر لشکر کلنل محمد تقی خان پسیان که به قوچان حمله کرده بود پیروز شدند و کلنل کشته و سپاهیانش متواری گشتند، مردم قوچان تمایل به ادامه حکومت محمد ابراهیم خان داشتند.

اما سردار معزز شادلو مایل بود برادرش سردار منتصر را که قوام السلطنه به او وعده داده بود، بر زعفرانلو حاکم کند و قوچان هم زیر نفوذ بجنورد باشد. او در این کار ناشدنی عجله داشت که برادرش را در حکومت قوچان ببیند. در حالیکه این امر به احساسات قوچانی‌ها نطمه میزد. زیرا در تمام تاریخ ۴۱۰ ساله گذشته، بجنورد و خوانین شادلو تحت حکومت قوچان بوده‌اند. حال چگونه با وجود تعصبات ایلی و اینکه زعفرانلو بزرگتر و قدرتمندتر از شادلو است، زیر حکومت شادلوها درآید؟ علاوه بر آن این جنگ و پیروزی را در عمل قوچانی‌ها به وجود آورده بودند، نه شادلوها که اکنون سره‌ار معزز میخواست برادرش را به حکمرانی قوچان بنشاند. سردار معزز همواره از زمان قدرتمندی خویش می‌کوشید سلطه‌اش را به عنوان امیرالامراء گرد بر زعفرانلوها عملی نماید که نمونه‌هایی از آن را در جلد‌های ۴ و ۵ در حوادث گیغان و شیروان بیان کردیم که به گونه‌ای احساسات زعفرانلوها را جریحه‌دار میکرد.

اکنون قوچانی‌ها هر روز در تلگرافخانه بست نشسته و با تهران و مشهد به گفتگو پرداخته و قوام السلطنه نخست وزیر وقت را از صدور مجوز حکومتی شادلوها بر قوچان برحذر میداشتند. قبض تلگراف‌های زیادی در این رابطه در داخل یک پاکت کوچک در میان اسناد محمد ابراهیم خان بود، که اکنون برخی از آنها را از نظر می‌گذرانیم تا نموداری از مشکلات آن روز شمال خراسان را ترسیم نماییم. معلوم نیست در طول ۸۴ سال گذشته بر سر اصل تلگرافات چه آمده و کجا هستند یا نابود شده‌اند. این قبض‌های رسید تلگرافخانه قوچان، کوچک هستند و به اندازه جای یک عدد گیریت وسعت دارند. قبض اول چنین است:

قبض شماره ۱ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره ۲۱ قبض ۱۲۸۸ تاریخ ۲۷ میزان (مهر) ۱۳۴۰ قمری = ۱۳۰۰ خورشیدی

گوینده: عموم تجار و کسبه قوجان

مخاطب: ریاست وزراء (قوام السلطنه)

از قوجان به تهران

در پشت قبض چنین توضیح مختصری از کل تلگراف ۳۰۵ کلمه ای آمده است که:

«جمع کثیری محض صلاحیت عموم اهل زعفرانلو به منظور حکومت، آقای محمد ابراهیم خان

را برای قوجان استدعا کرده بودیم. چون تاکنون به بدل جواب نایل نیامده ایم، و مجدداً الی آخره

قبض شماره ۲ - تلگرافی است به آقای آیت الله محمد آقازاده پسر مرحوم آخوند خراسانی از

میران تلاته انقلاب مشروطه در نجف اشرف. آقازاده در این زمان قدرتمندترین روحانی خراسان و

مقیم مشهد بود.

نمره ۱۱۱ قبض ۱۲۸۹ تاریخ ۲۷ میزان ۱۳۴۰

گوینده: عموم تجار و کسبه قوجان مخاطب: آیت الله آقازاده

کلمه: ۳۰۰ قیمت ۳۵ دینار و ۱۲۰ قران - از قوجان به مشهد

پشت قبض این همان توضیح قبلی است.

اداره تلگرافی دولت علیه ایران
 قبض ۱۳۱۵
 گوینده: عموم تجار و کسبه قوجان
 کلمه: ۳۰۰ قیمت ۳۵ دینار و ۱۲۰ قران
 از قوجان به مشهد
 امضای نوبلدار

اداره تلگرافی دولت علیه ایران
 قبض ۱۳۱۹
 تاریخ: ۱۳۰۰ خورشیدی
 مخاطب: آیت الله علی
 کلمه: ۳۰۰ قیمت ۳۵ دینار و ۱۲۰ قران
 از قوجان به مشهد
 امضای نوبلدار

قبض شماره ۳ - نمره ۸ قبض ۱۳۷۶

گوینده: سرکردگان زعفرانلو

مخاطب: آقای نظام السلطنه (مافی والی خراسان)

کلمه: ۱۹۰ قیمت ۲۵ دینار ۷۶ قران

از قوچان به تهران

در پشت قبض نوشته شده:

«هنگام تعیین فرمانفرما و اظهار تشکر و ضمناً استدعای حکومت خودی (زعفرانلو برای قوچان)

قبض شماره ۴ - نمره ۳۲ قبض ۱۳۸۵ تاریخ ۹ عقرب ۴۰ (۹ آبان ۱۳۰۰)

گوینده: اهالی قوچان

مخاطب: آقای آیت الله زاده

کلمه ۲۹۱ قیمت ۸۵ دینار و ۱۱۹ قران - از قوچان به مشهد

در پشت قبض آمده است:

«به امضای جمیع کثیری از اهالی، ایضاً هنگام تحصن به آقای آقا زاده در باب اینکه البته از لحاظ مبارکی گذشته که در روزنامه ایران انتخاب حکمران قوچان به اسم سردار منتصر (بردار سردار معزز بجنوردی) بوده کثراً از مقامات عالی استدعای حکومت خودی شده تمنا داریم با مقامات عالی مذاکره شده... را به هیات دولت بقبولانند»

(گویا این عنوان خودی و غیر خودی از سابق عم در ایران رایج بوده است؟)

قبض شماره ۵ - نمره ج ۱۷ قبض ۱۳۸۸ تاریخ ۹ عقرب ۴۰

نمره ج ۱۷ قبض ۱۳۸۸ تاریخ ۹ عقرب ۴۰ (۹ آبان ۱۳۰۰)

گوینده: ریاست وزراء (احمد قوام السلطنه)

کلمه ۸۸ قیمت ۸۵ دینار ۳۹ قران - از باغ (قصر) به قوچان

توضیح پشت قبض در جواب ریاست وزراء به خوانین و مردم قوچان آمده است که محمد

ابراهیم خان به حکومت قوچان برگزیده شده و موضوع به سردار معزز بجنوردی نیز تذکر داده شد که از فرستادن برادرش به حکومت قوچان منصرف گردد.
تلگراف که در تقاضای تفویض حکومت قوچانی به عهده عمده الامراء نظام محمد ابراهیم خان ملاحظه شد. به آقای سردار معزز دستور داده شده الی آخر...

اداره تلگراف دولتی علیه ایران
قبض ۱۳۸۹
تاریخ ۱۲
نمبره ۱۲
گوینده ریاست وزراء
مخاطب قوام السلطنه
کلمه ۸۳
قیمت ۲۵ دینار و ۲۳ قران
از ۲۳ دینار و ۲۳ قران
به گنجینه
علمای تجدید نظر

قبض شماره ۶ - جواب قوام السلطنه رئیس الوزراء

به علمای قوچان است برای تصویب حکومت محمد ابراهیم خان نمبره ج ۲۰ قبض ۱۳۸۹ تاریخ

۹ عقرب ۲۰

گوینده: ریاست وزراء

مخاطب: آقایان علما

کلمه ۸۳ قیمت ۲۵ دینار و ۲۳ قران از باغ به قوچان

در پشت قبض قید شده: به تقاضای تفویض حکومت

قوچان به آقای محمد ابراهیم خان به آقای سردار معزز دستور داده شده

قبض شماره ۷ - مذاکره ایست که پس از اینکه قوام السلطنه حکومت محمد ابراهیم خان بر

قوچان و حذف برادر سردار را تصویب کرد، بین محمد ابراهیم خان و سردار معزز شادلو ایلخانی

بجنورد مکالمه‌ای گله آمیز به عمل آمده:

نمبره ۳ قبض ۱۳۹۲ تاریخ ۱۰ عقرب ۲۰

گوینده: محمد ابراهیم

مخاطب: آقای سردار معزز

کلمه ۲۹، قیمت ۸۵ دینار ۲۹ قران از قوچان به بجنورد

در پشت قبض آمده که گویا محمد ابراهیم خان گفته:

« در موضوع کسالت، و حضرات به خیالات فاسد افتاده‌اند، الی آخره

قبض شماره ۸ - نمره ۳ قبض ۱۴۰۸ تاریخ ۱۱ عقرب ۴۰

گوینده: عموم اهالی زعفرانلو (مردم قوچان)

مخاطب: آقای سردار معزز

کلمه ۲۹۸ قیمت ۸۵ دینار ۱۱۹ قران از قوچان به مشهد

در پشت قبض، توضیح مامور تلگرافخانه چنین آمده که این تلگراف:

«به امضای جمع کثیری که در تلگرافخانه متحصن بودند، به این مضمون که نقطه امیدواری

داشتیم استدعای حکومت خودی هم به بذل توجه عالی انجام پذیر شود. از طرف دولت هم نظرات

حضرتعالی را در تعیین مدخلیت داده بودند... در آخر (?) از حکومت کسان خودتان صرفنظر

فرمائید. الی آخره

اداره قلم، دولت عالیه ایوان
 قبض شماره ۱۴
 گوینده: عموم اهالی زعفرانلو
 قیمت ۸۵ دینار ۲۹ قران
 تاریخ ۱۱ عقرب ۴۰
 امضای نحو دندار

قبض شماره ۹ - نمره ۱۶ قبض ۱۲۱۱ مورخه ۱۲ عقرب ۴۰

گوینده: عموم خوانین و اهالی (قوچان)

مخاطب: آقای سالار حشمت

کلمه ۲۲۹ قیمت ۸۵ دینار ۹۹ قران - از قوچان به تهران

در پشت قبض

تلگراف قوچانی ها را چنین توضیح داده:

به امضای جمعی بالاخره مستدعیست چاکران راجع

به تعیین حکومت خودی از مقاسد (۲) مقدس الی آخره

بسم الله الرحمن الرحیم
 در این قبضه
 کلمه ۲۲۹ قیمت ۸۵ دینار ۹۹ قران
 گوینده: محمد فرانسوی
 مخاطب: آقای کلنل علیخان (۲)
 تاریخ: ۱۲ عقرب ۱۴۱۱
 در: تهران
 امضای: محمد فرانسوی

قبض شماره ۱۰ - نمره ۱۰ قبض ۱۴۱۲ تاریخ ۱۲ عقرب ۴۰

گوینده: عموم اهالی قوچان

مخاطب: آقای کلنل علیخان (۲)

کلمه ۱۹۹ قیمت ۱۵ دینار ۲۹ قران - از قوچان به مشهد

و علت تحصن (مردم قوچان) در تلگرافخانه این است

از آستان مقدس حکومت محلی مکرر درخواست شده، در جریده ایران سردار منتصر بجنوردی

نامزد مقصود، استدعای حکومت خودی، استدعای مساعدت و (یک کلمه ناخوانا) داریم. جمع

کثیری از اهالی الی آخره

قبض شماره ۱۱ - نمره ۱۵ (۱۷) قبض ۱۴۲۰ تاریخ ۱۴ عقرب ۴۰

گوینده: عموم اهالی زعفرانلو

مخاطب: توسط آقای فهیم الملک

کلمه ۵۹۸ قیمت ۸۵ دینار ۲۳۹ قران

از قوچان به تهران... قیمت سه کپیبه...

پشت قبض راجع به

تحصن قوچانیها در تلگرافخانه به انتظار رسیدن حکم حکومتی محمد ابراهیم خان بر قوچان که خودی است و:

دو هنگام تحصن به امضای چهارصد نفر قریب چهل روز است (یک کلمه ناخوانا) موقع این سرحد بدون حکومت، اهالی قوچان بلا تکلیف، بالاخره به تعیین یک نفر حکومت خودی که آقای محمد ابراهیم خان است کمر را استعدا شده الی آخره

قبض شماره ۱۲ - بالاخره بر اثر پافشاری بزرگان زعفرانلو و تلگرافات و تحصن های چهل روزه خوانین و علما و تجار و مردم قوچان به نتیجه رسیده و آقای رضا قلی خان نظام السلطنه کزد مانی والی جدید خراسان که از تهران عازم خراسان بود، این تلگراف را به محمد ابراهیم و مردم قوچان مخابره کرده و حکومت او را برای قوچان تبریک گفته است که به تحصن پایان دهند.

نمبره ج ۱۰، قبض ۱۲۸۲ تاریخ ۱۷ عقرب ۴۰

گوینده: آقای نظام السلطنه

مخاطب: آقای محمد ابراهیم خان و سایرین

کلمه: ۸۰ قیمت ۳۵ دینار ۳۲ قران

از تهران به قوچان

توضیح مامور مخابرات:

جواب تبریک تا ورود ایالت، انتظام (قوچان) به عهده شما است الی آخره

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمبره ج ۱۰
گوینده: نظام السلطنه
کلمه: ۸۰
قیمت: ۳۵ دینار ۳۲ قران
تاریخ: ۱۷ عقرب ۱۲۸۲
مخاطب: محمد ابراهیم خان
از تهران به قوچان
امضای نوبلدار

باغ سردار در اوغاز

در منطقه قوچان و شیروان تا آغاز پادشاهی رضاشاه چهار باغ معروف بودند:

۱ - باغ دبیرالسلطان در قوچان، در شمال رودخانه که پل معلق قوچان بر روی آن بوسیله آلمانیها در سال ۱۳۱۸ خورشیدی ساخته شده و اکنون این منطقه به صورت ساختمانهای بیمارستان قوچان و شهرک‌های گوناگون درآمده و از باغ هیچ اثری نیست. در خاطر پیرمردان نامی از «باغ دبیر» مانده

۲ - باغ ارمنی در اوغاز که آنهم پس از کشته شدن ارمنی مهاجر روس بوسیله عوامل محمد حسین خان اوغازی و نیز فوت محمد حسین خان در سال ۱۳۱۰ خورشیدی، به دست با فکر باجگیری افتاد و به مرور از بین رفت که بزرگترین و زیباترین باغ حتی بزرگتر از باغ مرحوم علیزاده در اوغاز بود.

۳ - باغ امان آباد بر سر راه شیروان به اوغاز که مربوط به امان الله خان زعفرانلو و پسرش فرح الله خان و پسر او امیر حسین خان نگهبان بود. باغی بسیار زیبا و از همه نوع میوه از قبیل توت و زردآلو و انگور و گلابی و سیب‌های معطر در آن وجود داشت. بویژه گل بوته‌های زیبا که امیر حسین خان گلاب شستوی خانه کعبه را از آن هر سال برای مراسم حج اهداء میکرد. پس از پیروزی انقلاب و دستگیری امیر حسین خان این باغ هم همچون صاحبانش مخروبه و نابود شد.

۴ - باغ سردار در اوغاز: این باغ در سالهای ۱۳۲۷ به بعد که خوب به خاطر دارم، بیش از دو هکتار زمین را در برمی گرفت. درختهای بسیار قوی و پرشاخ و بال انواع گلابی یا آرموت از جمله (گلابی، قره گوز، چفکی، قش) و نیز زردآلو و بید و سنجد و گل بوته و غیره بر طراوت و زیبایی آن افزوده بود و متعلق به خانواده رجب زاده‌ها و زمینش هم چمن زار و یونجه بود.

در روزهای تخت نا سیزدهم فروردین هر سال دختران و زنان اوغاز در آنجا مراسم میهن‌پروری و بازیهای زنانه خود را انجام میدادند. عاشق‌ها دهل و سرنا میزدند و آنها می‌رقصیدند و گاه هم به آواز ساز و خوانندگی بخشی‌هایی مانند محمد رحیم بخشی چپانلو گوش میدادند و بسیار منظره زیبایی را به وجود می‌آوردند. در روز ۱۳ فروردین هم مراسم همین روز بوسیله زنان و مردان در آنجا برگزار میشد. در خاطر می‌گذشت که این باغ مربوط به کدام سردار بوده است (؟) از هر که

می پرسیدم جواب درستی نمی شنیدم. با خود گفتم: لابد مال محمد سردار (مه مه رهش) اوغازی بوده. سرانجام با آقای بیگلر پیرمرد که بیش از ۸۳ سال دارد (در سال ۱۳۸۳) موضوع را در میان گذاشتم که او آخرین فرزند محمد سردار بود. او پاسخ داد خیر. این نام به پدرم مربوط نمی شود پدرم محمد سردار گفت که: سردار بجنوردی در یکی از روزهای بهاری برای دیدن منطقه اوغاز با حدود یکصد نفر سواره به اینجا آمده و در این باغ فرود آمده بود. چون محمد حسین خان اوغازی در کهنه قلعه نیروهایش از جمله پدرم و حاجی آقاخان و آقازمان و پدر بزرگتان علی و غیره را به داخل برج نگهبانی کشید و به سردار پیغام داد که اگر جلوتر بیایید شما را با تیر خواهیم زد. چون اینها همانطور که گفته شد، از ایل زعفرانلو بودند و سردار رئیس ایل شادلو بجنورد که با هم اختلاف داشتند. سردار بجنورد میخواست اوغاز و باجیگران را جزو منطقه بجنورد بکنند. اما زعفرانلوها حاضر نبودند با او موافقت کنند.



سردار معزز شادلو ایلخانی و حکمران بجنورد فرزند یار محمدخان سردار معتم

سرانجام چند پیک با پرچم سفید بین محمد حسین خان و سردار بجنوردی به رفت و آمد پرداختند. سردار پس از اینکه ناهار را در این باغ میل کرد، با سوارانش از راه بیجرانلو و جیرستان به سوی بجنورد بازگشتند.

پدرم گفت: این قدر غذا و خوراکی ته سفره سردار در این باغ مانده بود که مردم می‌رفتند جمع می‌کردند و حساب نداشت. از آن زمان به بعد این باغ به باغ سردار معروف شد. در سالهای اخیر درختان قدیمی آن را از بین برده‌اند و اکنون بین وارثین تکه پاره شده است.

کلیل محمد تقی خان پسیان و حوادث قوچان

سوی مرغ و تاجر و هندوستان

باز می‌گردیم ما ای دوستان

نامه ژنرال حمزه خان پسیان:

ژنرال حمزه خان پسیان مردی دانشمند و فاضل و مین پرست و به دور از جار و جنجال‌های سیاسی، عموی روانشاد کلنل محمد تقی خان پسیان بود. شرح حال جالبی از او منتشر شده که پس از اینکه کردهای پسیان از شکست قشون ایران در جنگ با روسها در زمان فتحعلیشاه ناچار به ترک دیار و خان و مان خود در آن سوی ارس و قفقاز شده و به داخل خاک آذربایجان کوچیدند و چگونه در آنجا با آنها بدرفتاری شد که سرانجام حمزه خان ناچار به رفتن به روسیه و تحصیل در مدرسه نظامی آنجا شد، بسیار مفید است و اهل تاریخ واقعی می‌توانند به آن مراجعه نمایند. (۱)

کردهای روستای پسیکان که همان پسیان می‌باشد در دامنه شمالی رشته کوه شاهجهان قرار دارد، که بین دو روستای پیران و شیرغان قرار دارد. مردم شیرغان نیز بنا به قول دوست نیکوکار و فرزانه‌ام آقای مهندس سلیمی شیرغانی، اصل از طایفه کرد (وولاش) یا اولاشلو می‌باشند. ما در این کتاب باز هم به مسایلی در رابطه با کلنل پسیان رو به رو خواهیم بود، که ملاحظه می‌فرمائید.

شعری از ملا قمر بادلانلو در مورد کلنل

کردها به قنبر، قمر و به غضنفر^(۱) قضمفر^(۲) می گویند. یعنی حرف نون تبدیل به میم می شود. ملا قنبر شاعری از کردهای بادلانلو ساکن روستای چری قوچان بود. در زمان رضاشاه که به ایرانیان شناسنامه دادند، به او قامیل شاعری داده شد. چون شاعر بود و به کردی و ترکی و فارسی شعر میسرود که اشعارش متأسفانه از بین رفته‌اند.

تا آنجا که شنیدم حماسه رزم نادرشاه را نیز به سبک شاهنامه فردوسی به نظم کشیده بود. این موضوع را مرحوم علی اصغر شاعری از فرزندان او از بازنشستگان شهربانی قوچان در سال ۱۳۴۸ بیان کرد که دو مصرع متفاوت از آن رزمنامه را به یاد داشت که:

ز دریا برآورد سر چون نهنگ...
چونا در بیامد به قوچان زمین...

ملا قنبر در مورد کلنل پسیان هم اشعاری حماسی سروده بود که حرکت کلنل از مشهد و مصادره کردن گاریها و اسبهای روستائیان اطراف، به سوی قوچان و پایان کار او را بیان میکرد. مرحوم علی اصغر شاعری فرزند او چند بیت آن را به خاطر داشت، بدینگونه:

| | |
|--|------------------------------|
| ز بازار بگرفت چند صد نفر | ز بنگی و لنگی ز جنگ بی خیر |
| ز ناسی و تریاکی و شیرگی | به فایتون نشانید و بر بارگی |
| بدادشان لباس و قطار و فشنگ | گداهای مشهد که آرد به جنگ |
| همی گفت قوچان نمایم خراب | دل شیرمردان نمایم کباب |
| چو آنجا رسم برزیم طبل و کوس | کشم خاک قوچان سوی شهر توس |
| پس آنکه بگویم به توپ و به تیر | زن و مرد کردن نمایم اسیر |
| همی آمد و گفت حرف درشت | که قوچان بگیرم به یک ضرب مشت |
| نه تاجو ^(۱) گذارم نه ناصر ^(۲) کنون | ولیخان را غرقه سازم به خون |

نه آن مد حسین خان (۳) اهریسی
 کشم سقلی خان (۵) بر چوب دار
 چو شیری که خفته است اندر کتام
 بگریند بر حال توچان زمین...

فرج (۱) نی گذارم نه من روشنی (۲)
 ز سلطان (۴) باجگیری آرم دمار
 ز فرهاد خان من کشم انتقام
 بییند تا رزم مردان کین



کنل پسیان

۲- محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه حاکم توچان

۱- فرج الله خان ضیفم الملک

۴- سلطان یگ باجگیری

۳- محمد حسین خان اولغازی

۵- سعادتقلی خان اولغازی پسر محمد حسین خان سیوکانلو کیکانلو.

دستور قوام السلطنه به سردار بجنوردی در مورد جنگ با کلنل

قوام السلطنه همچنانکه نامه‌ای به امیر شوکت‌الملک علم برای آغاز جنگ با کلنل به پسرچند فرستاده بود، نامه‌ای هم بوسیله پیک برای سردار بجنوردی از طریق شاهرود ارسال داشته بود. پس از چاپ جلد ۵ آقای نصرالله شادلو از بستگان سردار بجنوردی رونوشت این نامه را برایم فرستاد که عیناً فرمان نخست وزیر وقت به سردار بجنوردی را ملاحظه می‌فرمائید که در پاسخ نامه شماره ۳۲۰ سردار معزز نوشته و تاریخ نامه هفتم میزان ۱۳۰۰ یعنی سه روز پیش از کشته شدن کلنل پسیان میباشد.

اجناب اجل سردار معزز حکمران بجنورد و مضافات دام اقباله

۳۲۰ ملاحظه شد به فرمانده کل اردوی اعزامی مقیم شاهرود دستور داده شده است که به فوریت سیصد تیر موتیسون توپ برای جنابعالی بفرستد. توپ هم بعد از ورود اردو به سبزوار، از آنجا فرستاده خواهد شد که در قوچان به اردوی شما برسد. علت مختصر تعویق در حرکت اردو به طرف سبزوار این بود که مقداری به قوا علاوه شود. تا سه چهار روز دیگر تمام عده در شاهرود حاضر و دو سه روزی هم مهلت داده میشود که رفع خستگی بنمایند و منتها از این تاریخ تا هفت روز دیگر شروع به حمله خواهد شد. عده اردو مرکب از سه هزار نفر قزاق و ژاندارم و پانصد نفر قوای دیگر. بطوریکه در تلگراف اخیر دستور داده شده است لازم است جنابعالی بفوریت با رئیس کل اردو مقیم شاهرود میر پنج حسین خزاعی تبادل نظر نموده، موقع حرکت دادن قوای خودتان را معین کنید. به شوکت‌الملک هم امر شد اردوی خود را بطرف تربت و خواف حرکت بدهد و از آنطرف جمله جاسوس هائی را که دستگیر نموده‌اید، پس از استنطاقات لازمه با دوسیه آنها به اردوی شاهرود بفرستید. سایر مظنونین را هم استنطاق کنید، در صورتیکه دلایلی بر جاسوسی آنها باشد همین طور اقدام به عمل آورید. سردار منتصر را گفتم بفوریت روانه شده به جنابعالی ملحق شود. حکومت قوچان را به مشارالیه واگذار کردم. ۷ میزان نمره ۸۳۴ ریاست وزراء (قوام السلطنه).

البته همین واگذاری حکومت قوچان مرکز ایل زعفرانلو به سردار متصرف برادر سردار معزز به ایل شادلو بجنورد بود که اعتراضات و دلگیریهای قوچانیها را برانگیخت و به بست نشینی انجامید.

تصویب ۹ هزار تومان برای قشون کشی قوچانیها در جنگ با کلنل پسبان

در تلگراف سردار اسعد بختیاری والی خراسان به مظفرالسلطنه حاکم قوچان، قید شده که بنا به دستور رضاخان سردار سپه وزیر جنگ، هر عمل مشروع و قانونی دارند، اعلام کنند تا والی اقدام نماید. لذا مظفرالسلطنه طی نامه‌ای از والی درخواست نمود که هزینه لشکرکشی کردها در جنگ با کلنل پسبان که دولت تعهد پرداخت ۹۰۰۰ تومان به جای ۱۴۰۰۰ تومان آنرا نموده پردازد. سردار اسعد نیز این تلگراف را در پاسخ تقاضای او به قوچان مخابره کرده است:

دئمره ۲۳۳۳ به تاریخ ۲۷ برج جوزا (خرداد) ۱۳۰۲

امیرالامراء عظام مظفرالسلطنه و خوانین قوچان

عقبه نمره ۱۶۹۱ راجع به حقوق و مخارج سواره قوچانی که اظهار داشته بودید، اداره مالیه مبلغ نه هزار تومان مخارج مزبور را تصویب نموده و تا به حال پرداخته نشده. شرح لازم به اداره مالیه نگارش داده شد. اینک سواد جوابی که رسیده است، جوقاً فرستاده شد. نظر به پیشنهادی که از طرف اداره مالیه (خراسان) به طهران شده است، باید تأمل نمائید تا جواب مساعد و اجازه پرداخت مخارج مزبور از وزارت جلیله مالیه برسد.^(۱)

سردار اسعد (مهر و امضاء): فرمانفرمای کل ایالت کبرای خراسان و سیستان

نامه ایست از مرحوم محمد حسین هروی حشمت الایاله که از مشهد به محمد ابراهیم خان زعفرانلو ایلخانی قوچان نوشته است. حشمت الایاله مردی ادیب و فاضل و خطاط هنرمندی بود.

۱- در جلد پنجم گفتیم که هزینه جنگ کردها با کلنل پسبان مبلغ ۱۲ هزار تومان شد که مبلغ ۵ هزار تومان آنرا دولت وقت رضاخان سردار سپه پرداخت نمود و بقیه چنانکه ملاحظه می‌نمائید هیچگاه پرداخت نشد و سرانجام کردها با تهدیدات امیرجان محمدخان فرمانده لشکر شرق مواجه شده و صرف نظر از دعاوی خود نمودند. بدیهی است که جان محمد خان این پول را از دولت گرفته و به جیب خویش واریز کرده است.

کتابی هم در تاریخ صدر مشروطیت خراسان نوشته که بسیار ارزشمند است. او از محمد ابراهیم خان چشمداشت کمک مالی داشته که خان به او وعده داده بوده، و نیز اینکه یک قرآن حزیبی به خط خویش برای او بنویسد که در قوچان در مساجد مورد استفاده قرار گیرد. نامه منظوم حشمت الایال در مورد جنگ یا کلنل پسیان در جلد پنجم آورده شد.

قرابت نام
پسران مردم ز سلسله کرامت
یک سعادتمند بهین مردم که چهارم
است

بجوابت دهر مذرت کویه دل الهیات دولت و محبت آمیز آن خود معرفت است
حضرت سعادت مراتب خورشید که کوه نور که حضرت امیر آقا محمد باقر علیه السلام
عمام به پیشه داشته فرمودند و در آن وقت سعادت برادر صمصام خان که در آن وقت حضرت امیر
صمیم مشوق حال کباب کمال بهشت سعادت کیم آن ایام بعد از آن حضرت فرمودند و در آن وقت
از طرف بهر خدمت ابراریم خود خداوند حضرت امیر آقا توفیق و جمال و کرمت از عنایت
و به وقت سرحد و هم سعادت سعادت از خود میسر بارگانه بهیم و بهر قسم سعادت
بیشتر سعادت است این که اگر چه باشد و نفس این سعادت بر بارگانه کوه نور که در آن وقت
سعادت کیم خواب غمراں آب نرساند و طلب شاه قرآن عربانه کوه نور از خود میسر
که احق وقت تفریح است و سعادت کوه نور که سعادت کوه نور است که در آن وقت
در طرف کوه نور در هم سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت
دوره که در آن وقت قرآن عربانه کوه نور که در آن وقت تفریح است که در آن وقت
تفریح است که در آن وقت که آن هم به توفیق کوه نور که در آن وقت از حضرت امیر آقا
که در وقت تفریح است بر آن است در اوقات سعادت با آن این امر خیر بود که آن در آن
جسود که در وقت تفریح است و خوش سعادت بر آن است با کوه نور که در آن وقت که در آن وقت
در وقت تفریح است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
خیر میسر بود بر آن است سعادت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت
تفریح است سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت
تفریح است سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت
سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت

نامه پند آموز نصرت الممالک به محمد ابراهیم خان

در مورد پیروزی در جنگ با کلنل پسیان

۱۰۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰ (چهل روز پس از کشته شدن کلنل در قوچان در ۱۱ مهرماه ۱۳۰۰)

قربانت شوم، هیچ می‌گویم اسیری داشتم حالش چه شد؟^(۱)

چند دفعه قصد کردم بوسیله تبریک، خود را در حضور حضرتعالی یادآوری نموده اظهار ارادت می‌کرده باشم، به این لحاظ الحال بدین مجمل مصدع می‌شوم و از صمیم قلب از درگاه حضرت احدیت و از آستان مبارک حضرت تاملن الاثم علیه آلاف التحية و الثناء مسالت می‌نمایم، که انشاءالله به عمر طبیعی همواره با فتح و پیروزی در کمال عزت و شوکت در این مسند اجدادی خودتان مستدام بوده، کامران باشید. از آنجایی که در پیشانی حضرتعالی بیست سال قبل مقامات امروزه حضرتعالی را مشاهده می‌کردم، هرگاه عریضه جات آن زمان بنده پس از فوت امیر محمد ناصر خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و آن حوادث تلخی که برای قوچان پیش آمد را ملاحظه فرمائید، در همان اوقات به گنایه اشاره کرده‌ام. بحمدالله حالا به رأی العین همان مقامات [تکیه بر مسند بزرگ ایل زعفرانلو و حکمرانی قوچان] را می‌بینم که به آن دست یافته‌اید. خداوند انشاءالله زوال نیاورد. از آنجائیکه خداوند از ابتدای خلقت جهت هر مخلوقی تشییب و قزاز مقرر فرموده و عالم را مثل طیاظر [تیاثر] قرار داده هر دوره‌ای، هر سالی، هر ماهی، هر آبی یک پرده‌ای را به ماها نمایش میدهد، می‌گذرد. نه به خوب او باید مغرور و دلخوش بود، و نه از بد او، باید دل‌تنگ شد.

هر چه خداوند مقرر فرموده صحیح و عین حکمت است. قدری تفکر و ملاحظه بفرمائید، قوچان که در دوران امیر حسین خان شجاع الدوله و پسرش امیر محمد ناصر خان و پیش از آن نمره اول خراسان و چشم او چراغ خراسان و محل بیم و امید عموم اهالی خاک خراسان شمرده میشد، بواسطه اینکه عموم طبقات قوچان خاصه اولیای امور و کارکنان قوچان و مخالفت آنها با همدیگر

۱- نصرت الممالک تیموری نویسنده نامه از رجال سیاسی خراسان که چندی پیش حکومت قوچان را بر عهده داشت، محل استقرار ایل تیموری اطراف تربت جام و زورآباه می‌باشد.

که قدر قیمت نعمت خدا داده و امنیت و راحتی را نمی‌دانستند، هر کسی به خیالی افتاده و | بپراجه حرکت می‌نمود. خداوند از روی حکمت خواست | آنها را | گوشمالی داده باشد که همه قدر نعمت امنیت و راحتی و حکومت ایلپاتی خود را بدانند. | لذا | در این چند سال | اخیر قسرت روزگار عبدالرضاخان شجاع الدوله و حکومت غیرخودی همچون پسر آصف الدوله در قوچان و مساله اسارت دختران قوچان و غیره | در این چند سال نعمت امنیت را از عموم خوانین، از عموم از خواص و عوام از آقایان علما و اعیان و اشراف و تجار و کسبه و عموم رعیت قوچان به کلی سلب فرمود و منتهای بلا و سختی و مافوق ناملایمات و انتضاحات غیرمنتظره و غیرمتصوره را متواتراً به اعلی و ادنی روزی و قسمت فرمود و هر کسی را فراخورشان و حمل خودش به بلای ناملایمات و توهین گرفتار فرمود، بطوریکه قوچان | با آن موقعیت ممتاز و استثنایی | در انظار عموم خراسانی پست‌تر از یک قلعه ده خانواری به قلم میرفت و عموم خوانین و آقایان اعیان و اشراف | که | یک نفر ژاندارم را از دور میدیدند، رنگ رخسار همه پرواز میکرد. پس از اینهمه سختی و ناملایمات که همگی دیدند و چشیدند، فهمیدند خداوند به عنوان فرج بعد از شدت این فتح نمایان و انجام این خدمت بزرگ به دولت را که | همانا سرگویی شورش کلنل محمد تقی خان بود که در یک روز به نمایش گذاشتید | تمام اهل خراسان را میبهوت و مات نموده به عهده خوانین محترم قوچان مقرر فرمود. بطوریکه امروزه نقل مجلس عموم اولیای امور تهران و خراسان بلکه در مجالس تمام ایران، گفتگوی این فتح نمایان و خدمت بزرگ است که خوانین قوچان به دولت کرده‌اند. | او متأسفانه به علت عدم سیاست کافی نمی‌توانند از این کار بزرگ نتیجه مشیی به دست آورند و ارزش کار خود را نمی‌دانند |

پس در این موقع که این خدمت بزرگ را به دولت کرده‌اید، دولت را از همه جور مخاطرات و بدنامی و خسارت فوق‌العاده خلاص کرده‌اید، و محل توجه و مورد مرحمت دولت واقع شده‌اید، پس باید وقت را غنیمت شمرده از دولت همه نوع استفاده تحصیل نمائید. زیرا که امروز محبوب دولت هستید. در مقابل این خدمت بزرگ می‌توانید از دولت منطقه سرولایت | قوچان را که ضمیمه تیشابور شده بود | و رادکان را استدعا نمائید جزو قوچان بفرمایند | که چناران و رادکان و سرولایت را در این سالها از قوچان جدا کرده بودند | که خوانین خدمتگزار | او خسارت دیده در جنگ با کلنل |

در نقطه‌ای از این نقاط مشغول جان نثاری به دولت باشند.

از تراری که شنیده میشود اختلافی فی مابین (خوانین) پیدا شده و این اختلاف خدا نکرده اسباب [بدنامی و ضایع شدن اعتبار شماها] میشود و این خدمت نمایان به دولت را باطل و ضایع خواهد نمود.^(۱)

هرگاه قدری تعمق و تفکر بفرمائید، ملک گرفتن سهل است و نگاه داشتن شرط است. شرط او اینست مخالفت را با یکدیگر کنار گذارده به عکس گذشته همه خوانین با هم موافقت نمایند و رعایت حدود و مقام همدیگر را منظور داشته برادر وار همدیگر را نگاه دارید، خدمت به دولت نمائید. حضرت تعالی را خداوند امروزه جهت راحتی و آسودگی رعیت مقرر فرموده، به عکس گذشته چندی رعیت در مهد آسایش باشند. هر کس از نعمت وجود حضرت تعالی دلخوش نباشد، فی الواقع کفران نموده. البته همگی قدر این نعمت را میدانند. همگی موافقت و مساعدت می نمایند و دولت هم همه نوع مرحمت در حق همه خوانین خواهد فرمود. در دولتخواهی همه خوانین قوچان و حضرت تعالی عرض می کنم:

قوچان سرحد مهمی است محل توجه دولت است یا وصف این خدمت بزرگ به دولت هرگاه این اختلاف که دارید مرتفع نشود، اختلاف فی مابین باشد، شما از آنها بد بگوئید و آنها از شما بد بنویسند، لابد آن وقت در دو طرف مغسد و محرک هم پیدا میشود که دامن بزنند. وضع زمان هم که معلوم است، هر روز یک پرده پیش می آید. بواسطه نفاق، این خدمت نمایان خوانین قوچان از نظرها محو و فراموش میشود. رفته رفته در انظار مردم، قوچان کوچک میشود به حالت اولیه بر میگردد. دیگر همچو محل خدمت و فرصت مناسب از کجا پیدا میشود که خدمت شماها در نظر دولت جلوه

۱- عامل اصلی این اختلافات تاج محمد خان بادلانلو سبط الملک و ولیخان ترامالو سبطان السلطان بودند که هر کدام بخاطر کینه و عداوتهای گذشته عده‌ای را دور خود جمع کرده و علیه دیگری کارشکنی نموده و دو دستگی در قوچان ایجاد کرده و از هیچ گونه بهتان و دروغ نسبت به همدیگر دریغ نمی کردند و آنرا به روزنامه‌های آن روز خراسان مانند خورشید و مهر نیز میدادند و منتشر می کردند و آبروی خود و مردم قوچان را پایمال نموده و آب به آسیاب دشمن میریختند و سرانجام اسباب نابودی خود و دیگران را فراهم کردند که در جای خود خواهد آمد.

نماید، بتوانید قوچان را نگاه بدارید.

چرا باید تاکنون جناب هزبر الملک (قوچانی) را به قوچان نخواستہ چیزی به ایشان نوشته باشید. البته میدانید ایشان [که از سیاستمداران و دبیران کارگشته و مجرب دوران امیر محمد ناصرخان شجاع الدوله در قوچان می‌باشند] در همه جا معروف و شخص دنیا دیده مجرب از همه جا آگاه می‌باشند.

حق حضرتعالی اینست بعضی مطالب را به موجب مراسله از ایشان مشورت نمائید و ایشان را به قوچان بخواهید. این ملاحظات و دوربینی واجب و لازم است. هر چند آنها داخل کاری نمی‌شوند. زیرا که خیر دارم آقای نجدالسلطنه (والی موقت خراسان که کفیل ایالتی بودند به ایشان تکلیف نمودند، از نقاط خراسان حکومت هر کجا را بخواهد، بدهند قبول نکردند، اظهار نمودند پیر شده‌ام می‌خواهم چندی که عمر دارم به سر املاک خود رفته راحت باشم. اینکه در مشهد معطل هستند، جهت اموال غارت شده خودشان با تهران در مکاتبه هستند. حضرت اشرف (قوام السلطنه نخست وزیر) وعده استرداد اموال ایشان را داده‌اند، تا چه شود؟

از قرار معلوم تلگرافی به آقای رئیس الوزراء کرده‌اند، اجازه مرخصی خواسته‌اند حرکت نمایند. همین قدر جواب برسد حرکت می‌کنند. خوبست تا جواب تلگراف ایشان نیامده حرکت نکرده‌اند، یا اولین پست به ایشان مراسله‌ای بنویسید، تکلیف نمائید زودتر حرکت کنند. قوچان که آمدند لازم است در کلیه امورات از ایشان مشورت نمائید. ضرر ندارد و صلاح و صوابدید ایشان، اسباب استحکام و بقای امورات حکومت می‌باشد. هر گاه عرایض بنده را قابل قبول ندانید، عین عریضه بنده را در گوشه جمع بگذارید. سه ماه بعد یکدفعه دیگر ملاحظه فرمائید، آنوقت ملتفت می‌شود آنچه عرض کرده‌ام فقط محض دولتخواهی بوده قصد دیگری نداشته‌ام.

هر گاه از راه لطف از وضع کاربنده استفسار فرمائید بواسطه این انقلابات پی در پی به تعویق افتاده. وکیلی در تهران معین کرده‌ام به هر نوعی پیشرفت نماید، ختم کنند. هر گاه خدا بخواهد تا اواخر ماه بلکه زودتر حرکت کرده شرفیاب می‌شوم. تا مشهد هستم مترصد ارجاع خدمات (پیشنهادی جنابعالی) می‌باشم که با اولین پست از سلامتی خودتان جواب مرقوم فرمائید.

برائت نامه صدر زنجانی رئیس فرهنگ قوچان به ضیغم الملک زعفرانلو

«مقام محترم جناب جلالتمدار اجل اکرم آقای ضیغم الملک دام اجلاله العالی

تبرائت شوم، پس از تقدیم مراتب ارادت و بندگی لزوماً خاطر مبارکی یگانه شجاع فرزانه را

تصدیع میدهد:

روز گذشته که یوم جمعه بود، یکی از دوستان که از جمله ارادت کیشان حضرت اجل عالی بوده و

می باشد، من باب خیرخواهی، محرمانه حرفی به گوش بنده گفته و از فدوی از روی استفسار، صدق

کذب مساله را سؤال کرد و از سئوالات ایشان چنین فهمیده شد که یک نفر سلمانی در محضر

حضرت اجل عالی راهپرتی داده که بعضی از ترکها باطناً مجلس دارند و بر علیه خوانین محترم

قوچان اقدامات می نمایند و از آن جمله فدوی را نیز از همان اشخاص به شمار آورده اند.

لذا فدوی بر خود واجب دانستم که به این مختصر خاطر مبارکی حضرتعالی را مستحضر نموده

و عموم خوانین محترم قوچان را حضرت اجل عالی از این عقیده فدوی مستحضر خواهید فرمود.

اولاً فدوی هیچ وقت به غیر از مجلس روضه خوانی^(۱) در هیچکدام از محافل صالحه یا فاسده

حاضر نشده و نخواهم شد. ثانیاً فدوی ترک، فارسی بلد نیستم و بلکه مدتی است مراوده با ترکها را

حتی در مجلس روضه خوانی هم ترک نموده ام. ثالثاً از اول انعقاد مشروطیت هیچ وقت خود را از

اعضای مجالس سزی قرار نداده و نخواهم داد. رابعاً بنده امروزه تمام معاشرت و ارتباط را با

قوچانیها داشته و خودم را رهین منت ایشان میدانم.

خامساً امروزه فدوی باده سر کلفت به خاک زعفرانلو وارد و باید تا عمر دارم با طایفه زعفرانلو

زندگی نمایم. امروزه در آب و خاک زعفرانلو در خیر و شره خود را شریک میدانم. سادساً بنده نوکر

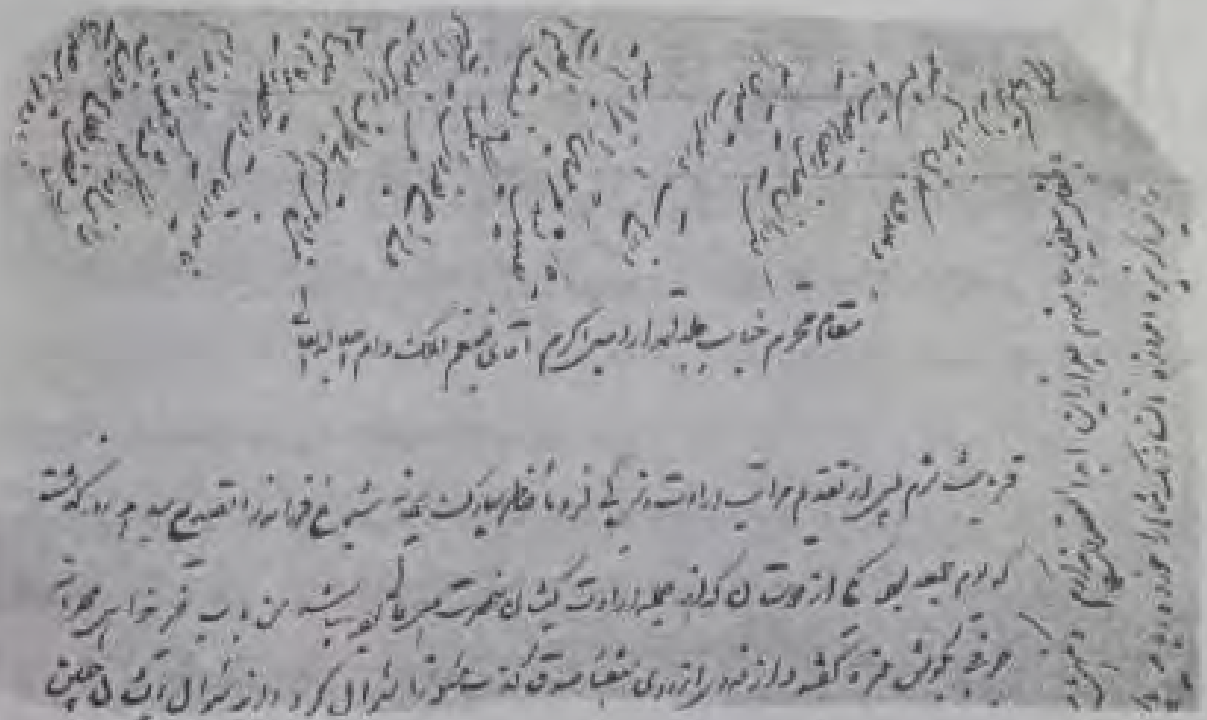
یک سلطان بزرگی هستم که عنوان السلطان مظلوم بود. بنده هم باید مظلوم باشم نه ظالم بر میزبانان

خودم که ایل جلیل زعفرانلو باشد. سابعاً اینطور مجالس برای اشخاصی خوب است که پیوسته برای

۱- صدر زنجانی که ظاهراً از ترکهای زنجان بوده، مرده سالم و پر تلاش و فرهنگ پرور و از روحانیونی بود که به عنوان رئیس فرهنگ سالها در قوچان به مردم خدمت صادقانه کرد. از یادگاری نیز در دفتر خاطرات و اشعار مصوب مرحوم شیخ قاسم عندلیب الذاکرین در حوزه علمیه قوچان نوشته است که تاریخ آن محرم ۱۳۳۶ برابر ۱۲۹۷ خورشیدی می باشد.

برغم زدن مردم و جلب منفعت شخص خود داخل اجتماعات آماده باشد. بنده اهل هیچکدام نیستم. فقط خدمت به اسلام در این میدانم که در کلمه علم و معرفت به اطفال مسلمین پیاموزم. به غیر از این ابدأ مقصودی ندارم. و آنکه... حضرتعالی که اقل قدرشناسی فدوی را... یا بقدر یک سنگ که تان یکی را خورده و همان خانه را می شناسد، باید به شمار آرید. نه اینکه بنده امروزه نان و نمک شماها را خورده و باید پاس حقوق تعبت را بدانم. زیرا که:

هرکسی که نمک خورد و نمکدان شکند در مذهب رندان جهان یکی سنگ به از اوست
و علاوه گمان ندارم از ترکها هم کسی در این خیال و مقام ضدیت باشد. مساله دروغ است. در صورت صدق هم تفتیش کنید مرتکبین را جزا دهید. ولی راجع به فدوی اینگونه نسبتها ظلم است. من آدمی هستم بیطرف و هرکس فدوی را متهم نماید، در قیامت در حضور مولایم حسین (ع) دامن او را گرفته و شکوه به خدا خواهم کرد. محض اطلاع عرض شد. زیاده قریابت. صدر زنجانی. (۱۱)



۱- نامه بدون تاریخ است. اما مربوط به همین روزهای آبان ۱۳۰۰ می باشد، که چنانکه گفته شد گروهی از ترکان مهاجر از شوروی رانده شده و از ستگری کمونیست ها به خراسان پناهنده شدند که بعداً برخی در درگز و برخی در قوچان اسکان گرفتند و برخی کمونیستهای ترک که در بین اینها رخنه کرده و به این شهرها آمده بودند، مردم را علیه حاکمان سنتی تحریک میکردند تا بدینگونه با فراهم آوردن زمینه کمونیستی به ازبکستان خود در آن سوی مرز خدمت کنند. اما مردم قوچان مسلمانان باایمانی بودند و گول این تحریکات را نخوردند و به سرنوشت میرزا کوچک خان جنگلی دچار نشدند که ترکان کمونیست با دکویه برایش رقم زدند و نابودش کردند.

خلاصه‌ای از نامه حبیب الله خان هودانلو ناصر لشکر از مشهد به محمد ابراهیم خان

قربان حضور مبارکت شوم، پس از مراسم چاکری عرض میشود:

تلگرافی امروز به آقای تاج محمد خان سطوت الملک به مشهد مخابره فرموده بودید. از قراری که آقای سطوت الملک میفرمودند، در تلاش برای دستیابی به حکومت درگز بود که آنرا هم به دیگری داده‌اند.

یکی دو مجلس حضور حضرت اشرف^(۱) شرفیاب شدم. مشکلاتی که پیش آمده بود با زبان صداقت همه را مرتفع نمودم. الحمدلله کمال مرحمت و همراهی را دارند. در هر صورت عریضه‌هایی که بدین وسیله عرض میشود، فوری جواب مرحمت فرمائیید، با این تغییراتی که میشود، هر چه زودتر کارها را خاتمه بدهیم بهتر است.

امروز اداره قشون به ایالت نوشته بودند از قراری که از قوچان به ما (به لشکر) نوشته‌اند، زیادی تفنگ‌ها که در قوچان مفقود شده است در دست آقای سطوت الملک و ناصر لشکر است. چندی قبل بر این به آقای سطوت الملک عرض میکردم که امروزه با این اوضاع و پیش آمدها، باید دست به دست همدیگر داده اول خودمان را، بعد ایل و طایفه را نگاهداری نمائیم.^(۲) اگر ماها دلسوز آب و خاکمان نباشیم، غیری دلسوز نخواهد بود. اما امروزه به من گفتند بیائید ببینید از قوچان علیه من و

۱- منظور از حضرت اشرف، فرمانده لشکر حریب حسین خزاعی است که پس از کشته شدن کتلل جرأت کره و از شاهرویه به مشهد آمد و بر مسئولی آماده شده، بوسیله ناصر لشکرها تکیه زد و حالا باید در برابرش سر خم نموده و تعظیم کرده و حضرت اشرف بنامند.

۲- درود بر ناصر لشکر که تنها سیاستمداری است که حرف درست و واقعیت را میزند و مردم را فریب نمی‌دهد و می‌گوید اول منافع و موقعیت خودمان بعد ایل و مردم، زیرا دیگر قدرتمندان و مسئولان میفرمایند: هدف ما خدمت به مردم است و این یک عوامفریبی و مغرضویی مردم ساده دل می‌باشد که از احساسات پاک آنها سوءاستفاده می‌کنند و به ریششان هم می‌خندند.

تسا چه نوشته و گفته اند که تمام اسلحه‌ها دست سبط‌الملک و ناصر لشکر است^(۱) البته ما هم جواب دادیم هر چه اسلحه دشمنان بود، با اطلاع حکمران قوچان تحویل ساخلو قوچان داده‌ایم و دیگر هیچ اسلحه‌ای در دست ما نیست. مقصود عرض بنده اینست، خوبست که در میان خوانین خودمان این حرفها به میان نیاید و مامورین نظامی را بر ضد ما تحریک نکنند.^(۲) امروزه باید قدر این نعمت عظیم را که خداوند متعال به ماها مرحمت فرموده و مورد توجه دولت قرار گرفته‌ایم، شکرگزاری نموده و قدر اتحاد و یگانگی و آقای خودی را بدانیم و در زیر سایه حضرتعالی آسوده باشیم. (همان موضوعی که نصرت‌الممالک هم به محمد ابراهیم خان نوشته بود) برای مدیر روزنامه خراسان، حضرت اجل و آقای ضیف‌الملک چیزی بفرستید عیب ندارد. (تا او هم در روزنامه خود، ما را خراب نکند)

آقای موسی خان را هم ملاقات نمودم (پیشکار دارائی خراسان بود) بدون اطلاع پیشکار کاری انجام نمی‌شود (باید او را هم یک جوری دید و راضی کرد وگرنه طلب ما بابت خسارت اردوکنشی در جنگ با کلنل را نخواهند پرداخت و کارشکنی می‌کنند زیرا او هم از این خوان نعمت سهم خود را می‌خواهد). بنده که پیش از آمدن آقای سبط‌الملک به مشهد با او گفتگو کرده بودم، تا پنج هزار تومان غرامت [جنگی است که از سوی لشکر شرق باید به خوانین کرد به جهت سرکوب کلنل] پرداخت میشد. بعد هم آقای سبط‌الملک آمدند و قرار بر شش هزار تومان گذاشتند که سه تومان نقد و سه تومان بعد از انجام کارها داده شود، قبول شد.

(البته چنانکه در جلد پنجم هم گفته شد: در اصل قرار بود ۱۲ هزار تومان بوسیله دولت بابت غرامت جنگی به خوانین کرد قوچان پرداخت شود که فقط پنج هزار تومان پرداخت شد) بنده ده دوازده نفر سوار قراسوران در اختیار دارم که شش ماه است حقوقشان ترسیده. چون آنها ساکن شهر می‌باشند و همیشه حاضر خدمت اند، اگر از اداره حکومتی کمکی به آنها نشود نمی‌توانند گذران

۱- گفته شد که این نامه‌ها را طرفداران ولیخان تهرمانلو به لشکر شرق می‌نوشتند یا به روزنامه‌ها میدادند. زیرا طرفداران تاج محمد خان هم علیه ولیخان دست به این اقدامات می‌زدند، که همین رفتارشان برای مردم منطقه بسیار بد تمام شد.
۲- ناصر لشکر آن مرد سیاستمدار، انگشت روی نقطه حساس گذاشته است.

کنند. در این موقع که بنده در قوچان نیستم، باید در زیر سایه مبارک جنابعالی گذران نمایم. امیدواری چاکر بسته به مرحمت حضرت اجل است.

الامر مطاع، چاکر حبیب الله هودانلو (امضاء)

در پایان استدعا دارم به خوانین بفرمائید بدون جهت اسباب دلنگی برای همدیگر فراهم نیاورند^(۱) و همه با اتفاق خدمت به دولت نمائیم، نه اینکه به نفاق روی آوریم.

فرمایند بنده فرموده بودیم که اگر امانت تو به دست من افتد آن تو را در قوچان بماند
 باید بدو اطلاع پس کار کردیم که امانت به دست او افتد
 رفتیم بنده که سابق از آسمان سلطنت املاک و ملک کرده بودیم تا بیخ کان بنده
 نمره بود قبول فرمود بنده سلطنت شرفان فرارند داشته اند که کان بنده
 بعد از انجام کار داده نمودن شد - ما کرده م و آورده نیز سردار در
 قوچان دارم بنده سال است که از کانیه حکم بماند و در سرشوار میماند
 برین نفر مبارک عرض نمودند از سواد ما قرا و امانت بماند اولاد ما
 ماه است که متعلق مان ز سید سید چه چون در شهر کانیه میماند
 در کانیه بنده است انداز او را در اداره کند سر هم امانت خود را بنده
 تا نیمه در این موقعت که بنده است و بعد در زیر ساسا است بنده در کانیه
 شده است که بنده باید تا اگر امانت بماند که بنده از کانیه بماند
 قوچان که بنده است بنده عرض نمودم که در کانیه است سر کانیه دارم امانت
 مبارک است است وقت استی - امانت است امانت است چاکر سید سید

۱- در این مورد نامه‌ای هم از حاجی محمد حسین (ظاهرأ پدر زن ولیخان قهرمانلو) به مظفرالسلطنه نوشته شده که او هم سبب مرگ شیخ محمد و دخالت شیخ محمد حسن که تحریک آنها را به فرهادخان توپکالو نسبت داده که باید هفت هزار تومان دارایی شیخ محمد مرحوم که بدون اولاد بوده به حکومت قوچان میرسد که این کذب است و شیخ محمد دارایی ناچیزی داشته است... و بدین گونه همگی سران کرد به علت حسادت شدید به همدیگر تهمت‌های ناروا وارد کرده و اسباب کارشکنی و نفاق بین خود را فراهم می‌کرده‌اند، که این خصیت زشت کرده‌است که در تمام طول تاریخ موجب خفت و ذلت آنها شده و لعل جدید ما باید از آن پرهیز کند.

موقعیت لشکر شرق (خراسان)

لشکر شرق پس از کشته شدن کلنل محمد تقی خان پسیان بوسیله کردهای قوچان، در مهرماه ۱۳۰۰ با ورود فوجی از نظامیان به فرماندهی سرتیپ حسین آقا عرب خزاعی تشکیل شد. سرتیپ خزاعی مدت سه سال در این سمت بود. سپس سرتیپ جان محمد خان قاجار به جای وی منصوب شد که در بهمن ۱۳۰۳ وارد مشهد گردید و آستین غارتگری و قضایی را بالا زد. موقعیت لشکر شرق در این زمان چنین بوده است:

«لشکر شرق - مقصود از شرق، ایالت مهم خراسان و سیستان و ترکمان و غیره می باشد و مرکز آن در شهر مشهد برقرار است و این لشکر مرکب است از چندین تیپ مختلط و افواج آنها از این قرار است:

۱ - فوج نمره ۳۵ پیاده نظام کیانی

۲ - فوج نمره ۲۷ بهرامی و یکدسته تفنگداران شصت تیر و یک گردان مستقل پیاده که عهده دار امنیت سرحد ایران و افغان است.

۳ - فوج نمره ۱۹ توپخانه یک دسته مهندسی

۴ - فوج نمره ۲۶ پیاده نظام زابلی

۵ - فوج نمره ۲۲ خسروی و یک آتشبار مستقل و یک قسمت سوار بهادران مستقل جماز، ریاست این لشکر به سرتیپ جان محمد خان محول گردیده است.^(۱)



رضاخان و آغاخان از تبریز، از راسته سلطان اسماعیل میرزا معتمدالدوله پسر ظل السلطان، سلطان تاتار،
 حوئیپ الحمی، امیر لشکر تاتار، خان سردار ارشد، سرهنگ جالبوسکی (اقصی)، سرئیپ جعفر قلی آقا،
 سرئیپ مرتضی خان، سردار سید احمد، سرئیپ خان محمدخان، سردار رفعت نظدی.



از راسته اول کشیده سرهنگ حسین آقا خرامی، سرهنگ عبدالله خان طهماسبی، مقر چهارم یاور سفیداله
 شهبان، استفاده مقر اول سرهنگ رضاخان، مقر سوم یاور خیمه‌ساز آقا، بالکونیکه کار تصد، سرهنگ احمدخان

تعهد دولت نسبت به کردها

تلگرانی است از سوی قوام السلطنه نخست وزیر، به حسین خراسی فرمانده لشکر شرق که اداره
مالیه خراسان باید بدهی دولت، به خوانین کرد را که در جنگ با کلنل پسیان هزینه کرده‌اند معلوم
کند. (۲۰ آذر ۱۳۰۰)



وزارت جنگ

لشکر شرق
سید محمدتوفیق از طرف سرکار
تاریخ
شماره قفسه
شماره بکسور ۵۴۷

امارت محترم ننگر شرق

راجع با بطارح خوانین قویون در وزارت مالیه مستقر شده و یک
اطلاعات از نماینده مالیه پیش بر سر داوران غیره تصدیق خوانین
سعید و معلوم خواهد شد ۱۹ قفسه ۱۰۲۷۰ در طرف آذربایجان

مدیر الملک

تاریخ
شماره بکسور

نامه‌ایست از سوی اداره کل مالیه خراسان در پاسخ سردار اسعد بختیاری والی خراسان در مورد

شکایت خوانین کرد برای دستیابی مطالبات خود بابت جنگ با کلنل پسیان

در جواب مرقومه ۱۶۹۱ مورخه ۱۴ برج جاری راجع به مطالبات خوانین قوجان، بابت مخارج

اردوکنشی، محترماً به اطلاع خاطر مبارک میرساند اداره مالیه قبل از تصویب وزارت جلیله مالیه از نادیه هرگونه خرجی معذور و هیچوقت متقبل پرداخت وجهی به خوانین نشده است. فقط راجع به دعای آنها بر اثر حکم وزارتی با اطلاع آقای امیرلشکر شرق و با حضور مظفر السلطنه حاکم سابق قوچان و نصرالله خان قوچانی (برادر فرج الله خان ضیغم الملک شیروانی) که متصدی مخارج اردوکنشی بوده اند کمیسیونی تشکیل و پس از چند جلسه مذاکره صورت مجلس (۱) تشکیل و مطالبات آنها به مبلغ نه هزار و پانصد و کسری تومان تعیین شده است. اداره مالیه مراتب را به تهران اطلاع و پیشنهاد نموده است که اجازه بدهند از همین قرار به این حساب خاتمه داده شود ولی تاکنون جوابی در این موضوع از طرف وزارت جلیله مالیه نرسیده است.

اینک پاسخ والی خراسان به مظفر السلطنه

۲۲۵۵
۲۷ شهریور ۱۳۰۲
ایزداد، ایام مظفر السلطنه، شریف و بیجا

تجدید ۱۹۶۱
بیخ سینه، تاج و تاج در پیشانی دیده شد

در سطح - نزدیک آه - خارج برود تا قریب برود، تا بعد از چرخش

ضمیمه با اس - در شماره ۱۰ - به سینه مبارک در سینه است جوته شده

سه نفره میوزیک در روز مرگ داده، در بطن است با یک نفر

آجوب است که اجازه بر بخش خارج از وزارت علیه هر

استاد و تاج و سوزان از اسرار است و آن

خلع سلاح خوانین زعفرانلو - اول برج میزان

تفنگهایی که خوانین قوچان در جنگ با کلنل محمد تقی خان پسیان در سال قبل به دست آورده بودند و هر کدام به دست کسی افتاده بود، اکنون باید جمع آوری و تحویل لشکر خراسان میشد. نامه زیر از سوی فرج الله خان ضیفم الملک شیروانی که آن زمان فرماندهی قشون قوچان را داشت، به لشکر شرق ارسال شده که باید ۲۵ قبضه اسلحه باقی مانده را هم در اسرع وقت تحویل دهد که پنج تیر روسی و ۵ تیر بوده‌اند. اما خوانین از جمله ولیخان و تاج محمدخان و فرج الله خان و محمد حسین خان هر کدام دیگری را متهم میکردند و جواب درستی به سرتیپ خزاعی فرمانده لشکر شرق نمی‌دادند. اکنون بنگرید به نامه تاج محمدخان که از مشهد برای مظفرالسلطنه حاکم قوچان فرستاده است.

نامه تاج محمدخان به مظفرالسلطنه در مورد خلع سلاح خوانین

سورخه ۲۷ برج جدی (دی ماه) ۱۳۴۰

تصدقت کردم

پیوسته سلامت مزاج محترم را خواستار است. مراتب توسط قلیچ خان سوار (باچوانلو قازم‌های) عرض شد. فقط انتظار چاکر در مشهد زیارت مرقومه محترم (آن جناب) و جواب عریضه است، که عرض شد.

یقین است زودتر جواب مرحمت خواهد فرمود که بنده (به سوی قوچان) حرکت نمایم. از قرار معلوم بعضی‌ها در صدد پاره‌ای مزخرف گویی هستند. لازم است آنها را نصیحت فرموده، بفرمائید که بنده را رفیق خود تصور نکنند که برای مال دنیا و ریاست از برادر یا قوم و خویش خود صرف‌نظر خواهم نمود.

جناب آقای سالار نصرت حاکم درجز که از اشخاص نجیب و خانواده محترم و با زعفرانلو دوست و مایل ترقی ماهاست، چون از آن خطه (به سوی درگزر) عبور می‌نماید، ضرر ندارد یک نفر را

بفرستید استقبال نماید.

البته خود حضرت اجل هم پس از ورود ایشان (به قوچان) دیدنی خواهید فرمود.

زیاده عرض ندارد. فدوی تاج محمد امضاء

(باز آقای تاج محمد خان در صفحه مقابل افزوده‌اند):

« شرحی جناب اجل آقای میربنج (سرتیپ خزاعی فرمانده لشکر) در خصوص جمع آوری اسلحه دولتی به بنده مرقوم فرموده‌اند، سواد آنرا با سواد جوابیکه عرض شده لطفاً تقدیم داشتم. خوبست در این خصوص جدیدتی بفرمائید که زودتر اگر چیزی در نزد هر کس باقی مانده، جمع آوری شده ارسال شود. زیاده عرض ندارد. فدوی تاج محمد خان»

باز هم احتمالاً روز بعد تاج محمد خان یادش آمده چیزی را به گفتار فوق افزوده که:

«از قراری که بنده شنید، گویا آقای فرج الله خان ضیفم الملک در صدد پاره‌ای اقدامات (علیه بنده) است و مامور فرستاده کربلایی اسدالله خان (ورگی) را بیاورند. اگر این ساله صحت داشته باشد، برای اینکه (بعداً) بفرمائید فلانی دورویی کرد و باطن خود را به من اظهار نکرد، خدای من شاهد است که به سر مبارک خودتان، تاکنون با حرکات آقای فرج الله خان یک قدم برخلاف او برنداشته و بلکه در یک دو مجلس هم از مشارالیه در موقع مذاکره دفاع نموده‌ام. حال که او میخواهد برای بنده خرابی نماید، و کس و کار بنده را اذیت نماید، مختار است. زیاده: قربانت تاج محمد»

سلطان دولت پناه
پاسخ که در طرفین
فرستاد

نام تمام ریهات کرد که ایست خراسان

روزنامه نزه ۱۶۰۱ در خصوص مع آدرس آنکه مدعیان دولت گردیدند
خودین شوم در وقت خود است تمام کماز میزود تا کون در
مگر آبروشه بشود ایست خاطر تمام علی از تهنیت این و صحت دولت
مفردان تا این نزد سبک رسید به مع آدرس که شرق
لشکر است با این حال در به آرزوی تسلط حکم
آنکه هر چه زودتر در مع آدرس تسلط آمده است بدو
ند این میث است باید در خانه این که را برین رساند
در اسکندریه صحت فرزند در این راه از انبار خزان
هم آید دولت راه که خود آنها نیست نه
مالی بخوانند گردن انبار خزان به سزای تو رسید
یک حضرت هر را ضعیف شود که بداند نه
دفاع است دولت خراسان حقیقی چهار نفر صحت با اندام

دولت ساده تازان در زمان بیرون آمدن

پاسخ تاج محمد خان به فرمانده لشکر حسین خراسانی که گفته است جمع آوری سلاحهای دولتی از میان ایل زعفرانلو به سادگی امکان پذیر نیست. علاوه بر آن خود افسران و زاندارم های کتلل پسیان هم اسلحه های خود را از بین برده اند و همه را به گردن کردهای زعفرانلو انداخته اند.

پاسخ فرج الله خان به مظفرالسلطنه در مورد خلع سلاح

به دنبال نامه تاج محمد خان، مظفرالسلطنه از فرج الله خان ضیغم الملک شیروانی خواسته که موقعیت سلاحی که در دست دارد، روشن سازد تا پاسخ لشکر شرق داده شود. اینک پاسخ او:

در به تاریخ ۲۱ شهر صفر ۱۳۲۱

قربانت شوم، در خصوص هشت قبضه تفنگ حسنجان بگ شاهرکی مرقوم فرموده بودند، بنده به توسط آقای (تاج محمد خان) سطوت الملک مطالبه نموده یک طغرا قبض ارائه داده که به تایب احدالله خان مامور (وصول) اسلحه، چهار قبضه داده است. عین قبض او را فرستادم. بهرطور که میفرمائید، رفتار شود. (۱)

مطالبه چهار قبضه تفنگ دیگر از آقای سطوت الملک گردید، جواب میدهند که به عمل من مربوط نیست. مامور رفته حسن خان بگ را از قلعه (شاهرک) به شهر آورده اند. و این چهار قبضه تفنگ را گرفته اند. هرگاه میفرمائید که باید جناب ایشان چهار قبضه دیگر را بدهند، گردن گیر شوند. اطلاعاً عرض شد. ایام عزت برقرار باد. فرج الله امضاء.

۲۳
۱۳۲۱

قربانت شوم
در خصوص هشت قبضه تفنگ

شاهرکی مرقوم فرموده بودند که به توسط آقای سطوت الملک

مکفراً قصر ارائه دلو که نائب اعدایم خان

مبارقبضه دلم است من قبضه او را زلم به طور

که شرف نه روز رسد - سلمه حاجت

۱- برگ رسید این چهار قبضه به توسط حسن خان شاهرکی در صفحه ۲۲۷ جلد پنجم این کتاب چاپ شده است.

وزارت جنگ

لشکر شرق - نمره ۲۷۶۱ تاریخ ۵ برج عقرب (آبان) ۱۳۰۱

آقای محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه

مراسله شما متضمن سواد تلگراف مخابره شده از طرف اهالی قوچان به مقام منبع وزارت جلیله، سرت وصول داد. از احساسات اظهاریه و اقدامات شما نهایت امتنان حاصل گردید. به حمدالله حضرت اشرف از کناره جوئی منصور و کما فی السابق به انجام امور وزارتی بذل توجه فرموده‌اند. راجع به امورات شما هم چنانچه قول داده‌ام، حاضر مساعدت بوده و البته هر کار در قوچان داشته باشید، نایب سید حسین خان فرمانده مامورین نظامی قوچان انجام میدهد. امیر لشکر شرق خزاعی

- امضاء (۱)



امیر لشکر زمان خزاعی

۱- نامه فوق در مورد تهر کردن قاهری رضاخان وزیر جنگ از مقام خود بوده که به سران ایلات و عشایر و فرماندهان نظامی دیکته شده بود، تلگرافی به مجلس زده و تهدید کنند که چنانچه رضاخان به مقام خود بازنگردد، چنین و چنان می‌کنیم و گردن می‌شکنیم و زبان می‌بریم و... لذا محمد ابراهیم خان هم از سوی ایل زعفرانلو چنین تلگرافی به مجلس کرده و رونوشت به فرماندهی لشکر شرق داده بود که رضاخان وزیر جنگ از این کار او خوشحال شده است. لذا ابلاغ نیابت حکومتی محمد ابراهیم خان برای قوچان چهار روز پس از اجرای این دستور صادر شده که به دنبال می‌آید.

حکم نیابت حکومت قوچان و سرپرستی ایلات زعفرانلو

برای محمد ابراهیم خان

این زمان شاهزاده عدل الدوله قاجار پسر علی نقی میرزا رکن الدوله حاکم قوچان بوده است. تاریخ حکم ۹ برج عقرب یعنی نهم آبان ۱۳۰۱ و شماره حکم ۲۹۰۹ می باشد، که چون تلگراف محمد ابراهیم خان به تهران و حمایت از رضاخان جلب توجه کرده بود، مجدداً به نیابت حکومت قوچان منصوب شد.

۱۳۰۱ خ ۹ عقرب



ایلات خراسان و سیستان

۲۹۰۹ چون برای نیابت حکومت قوچان بکسر از خوانین محترم زعفرانلو که مجرب و نامور و مطلع کمال است

امور سرحدات مردم این لایت است باشد لازم بود که مقصدی کار بوده حکومت است
همیت شمار این ولایت از هیچ وجه مصون و آبرو ناهل ریعا و برین پروردار
جانب امیرالامراة اعظم محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه از خوانین نجیب کار نامور و عظیم
وزیر هیئت امتحان خوب داده است از این تاریخ شایسته است نیابت حکومت قوچان
و تمام زعفرانلو برقرار نمودم که بر روز در دیوانه حکومتی خبر شده با تمام کارها پروردار
مقرر نمودم رؤسای دوازده تنی دیگر که در کان این زعفرانلو خوانین و تجار که در خندان
و اهل قسود است این را بر هیئت شایسته و عمده شایسته تاریخ ۹ برج عقرب ۱۳۰۱

حکم اصل الدوله قاجار بر امیر ابراهیم خان بکسر از زعفرانلو
توکلان شد. ۹ عقرب ۱۳۰۱

وضع نایب‌امان ارتش در تلگراف سرتیپ جان محمد خان به رضاخان وزیر جنگ

از متن تلگراف امیر جان محمد خان قاجار فرمانده بعدی لشکر شرق خراسان چنین برمی آید که ارتش تونبیاد رضاخان در چه وضعی بوده است.

«شیر و خورشید - وزارت جنگ

کشف تلگراف سرتیپ جان محمد خان - طهران

تاریخ اصل تلگراف (قوس) تاریخ کشف ۷ برج قوس (آذر) ۱۳۰۱ نمره ۲۷

مقام منبع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته

فوج نادری دویم و فوج احمدی روز چهارم قوس وارد مرکز [تهران] شدند.

برای استحضار خاطر مبارک به عرض میرساند: فوج نادری کلیه فوق العاده خود را از لشکر غرب

(آذربایجان) اخذ ولی از روز حرکت تا مراجعت که شش برج است، حقوق نگرفته‌اند. (۱)

فوج احمدی از اول سرطان (تیرماه) تا آخر عقرب (آبان) حقوق و فوق العاده پنج ماه را نگرفته.

چون نفقات مرکز تا آخر میزان (مهر) حقوق دریافت داشته‌اند، مستدعی است امر و اجازه فرمایند

برای پرداخت حقوق پنج ماهه فوج نادری و حقوق و فوق العاده چهارماهه فوج احمدی مبلغ سی

هزار و هشتصد تومان پردازند.

سرتیپ جان محمد - نمره ۹۵۲

کفیل ارکان حرب لشکر دکتر غلامحسین سالار انتظام

رضاخان وزیر جنگ زیرنامه دستور داده که:

«جان محمدخان محرمانه وار امر کردم:

شخصاً حقوق و فوق العاده عقب افتاده افواج احمدی و نادری را به پردازد. (روشن نیست

رضاخان محرمانه به چه شخصی امر کرده این هزینه‌ها را پردازد. احتمالاً به خزانه‌دار ارتش دستور

داده است)

دخترانه دارکل قشون

قرار را پورت افواج نادری و احمدی بابت حقوق و فوق العاده عقب افتاده طلبکار هستند امر شد و هم (۲) معوقه آنها را شخصاً بپردازند،^(۱)

اداره مالیه خراسان و حاکم قوچان

نامه ایست از پیشکار کل مالیه خراسان به امضای غلامحسین به شرح زیر به اداره مالیه قوچان رسیده که محمد ابراهیم باید مبلغ ۲۲۰ تومان که در اداره حکومتی هزینه کرده، اسناد آنرا ارائه دهد. بدیهی است محمد ابراهیم خان و دیگر خوانین کرد به امورات اداری وارد نبوده‌اند که اینگونه اشتباهات پیش می‌آمده:

اداره مالیه خراسان

نمره ۱۲۳۵۲ تاریخ ۱۱ قوس ۱۳۰۱ اداره مالیه قوچان

چون آقای مظفر السلطنه حکومت سابق قوچان مبلغ چهارصد و بیست تومان حقوق شش برجه آخر سه ماهه گابینه حکومتی قوچان را به موجب امضای خودشان از صندوق ایالتی مالیه دریافت داشته در صورتی که حواله آن بایستی دارای امضای گیرندگان بوده باشد.

لازم است به فوریت صورت مهیور افرادی حکومت قوچان را از مشارالیه دریافت و به اداره ایالتی ارسال دارید که ضمیمه محاسبات شود. پیشکار کل مالیه خراسان - غلامحسین

رونوشت: نامه فوق را اداره مالیه قوچان برای آقای محمد ابراهیم خان فرستاده که شماره آن

۲۷۱۴ مورخه ۲۱ قوس ۳۰۱ می‌باشد.

۱- رضا شاه کبیر، هوشنگ انصاری رئیس مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی ص ۷۶۲

هوشنگ انصاری وزیر امور خارجه محمد رضاشاه، فرزند همان سرهنگ محمد حسین خان انصاری است که در بجنورد کشته شد و میرانش به نوزندش رسید، اما کردها هرگز کشته شد و هر چه خدمت کردید، زحماتشان بی نتیجه ماند و به هدو رفت. زیرا کردها فقط در مواقع جنگ و خطر سهربلا بوده‌اند و پس از رفع بلا اگر زنده می‌مانند، باید باز به کوهها برمی‌گشتند. چون اهل سیاست و برنامه ریزی و بهره برداری از زحماتشان نبوده و آلت دست دیگران بوده‌اند.

عهدنامه هیأت اتحاد خوانین زعفرانلو در محکومیت تاج محمد خان

بیشتر اشاره شد که بین خوانین کرد در قوچان و شیروان اختلافاتی راجع به خلع سلاح بروز کرده بود. خوانین تاج محمد خان را به دو دوزه بازی متهم کرده و به او لقب (انگلیس) داده بودند و معتقد بودند که او خود را به دولت فروخته و اسرار آنها را نزد فرمانده لشکر شرق فاش میسازد. این بود که همگی علیه او متحد شده و به نامه نگاری و تهمت سازی پرداختند و روزنامه‌های مهر سنیر و خورشید و غیره را پر از این اتهامات علیه هم ساختند و آبرو و اعتبار خود را نزد دولت و مردم پایمال نمودند. سالها پس از فوت محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه و همه خوانین، پاکتی لاک و مهر شده از لابلای اسناد مظفرالسلطنه بدست آمد که روی آن به خط نامبرده نوشته شده بود: «امانت هیئت اتحاد خوانین عظام - ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۴۱ء».

مفاد این نامه عکس العملی است که بزرگان زعفرانلو در رابطه با رفتار و کردار مرحوم تاج محمد خان بادلانلو معروف به سطوت الملک از خود بروز داده و پس از پنج ماه از شهادت کنتل پسیان او را از جمع خود رانده و محرومیت اجتماعی بر او تحمیل کرده‌اند. زیرا تاج محمد خان به اعتقادشان به آنها نارو میزد. اجداد و نیاکان تاج محمد خان که رهبران ایل بادلانلو بودند، از روزگار نادر به بعد می‌کوشیدند ریاست کلی ایل عظیم زعفرانلو را عهده دار گردند و برخی از آنان از جمله ولیخان بادلانلو پدر تاج محمد خان، جان خود را بر سر این بلندپروازی ها گذاشتند. آنها با وجود ایلخانانی چون سام بگ و امیرگونه خان زعفرانلو و رضاقلی خان و سام خان و امیرحسین خان شجاع الدوله هیچگاه این فرصت را بدست نیاوردند. تاج محمد خان از جمله خوانین زعفرانلو و رهبر ایل بادلانلو در سیاست بازی معروف بود. چیزی که دیگر خوانین کرد از آن بهره‌ای نداشتند.

او شخص رئوف و مهربان و مهمان نواز و فرهنگ پرور و باگذشت بود و سیاستی مخصوص به خود داشت که در هیچیک از خوانین زعفرانلو دیده نمی‌شد. ضمناً او به عناوین مختلف می‌کوشید زیر پای یکایک خوانین زعفرانلو را خالی کند، تا خود به مقام رهبری ایل و حکومت قوچان برسد. چون قیمومیت امیر حسنخان شجاع الدوله را هم بر عهده داشت و با مادر او هم ازدواج کرده بود که

امتیازاتی برای او بودند. اما دیگر خوانین زیربار این امتیازات نمی‌رفتند. پشتیبانی فرج‌الله خان شیروانی شوهر خواهرش نیز او را تا اندازه‌ای از نیش و گزند دیگر خوانین زعفرانلو بیخه میکرد. اما اکنون فرج‌الله خان هم با او مخالف شده بود. لذا او برای صیانت موقعیت خویش به دولت و دربار پهلوی روی آورد و وابستگی خویش را اعلام داشت.

رفتار تاج محمد خان با عبدالرضا خان شجاع الدوله ایلخانی متوفی ۱۲۹۸ خورشیدی و سپس با مظفرالسلطنه و ولیخان قهرمانلو و ناصر لشکر و محمد حسین خان اوغازی و پسرش سعادت قلی خان و حتی خود فرج‌الله خان شیروانی همواره متغیر و سیاستش در منطقه زیانزد خاص و عام که کردها لقب انگلیس به او داده بودند. حال بنگریم به عهدنامه خوانین قوچان علیه او که گمان میکردند، با کنار گذاشتن و محکوم نمودن او، تمام مشکلات منطقه برطرف خواهد شد و فقط او موجد تمام آن نابسامانی‌هاست:

۱ بتاريخ ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۱

این بندگان امضاءکنندگان ورقه ذیل متحد و متفق شده خدا را به شهادت می‌طلبیم و تمام اولیاء را گواه می‌گیریم که از این تاریخ به بعد اولاً جاناً مالاً در همراهی به همدیگر مضایقه نکرده با دوست همدیگر دوست با دشمنان دشمن باشیم. علی‌الخصوص هر کدام از این جانبان با تاج محمد خان دوست شویم و همراهی در پیشرفت کارهای او کنیم، چارقد جمیع فواحش بسر همچو آدم باشد و... تاج محمد خان باشد و آن آدم را هیچوقت داخل جنس بشر ندانسته از شرف انسانیت خارج شمرده به هیچوجه با او مراوده نکرده به مجلس خود راه ندیمیم و در خاتمه محض تکمیل اتحاد شرط می‌کنیم که اگر خدا نخواست هر اتفاق ناگوار راجع به این عیثت اتفاقیه رخ دهد، سایرین کمک مالی و جانی و قدمی و قلمی نموده، ضرر رفیق را ضرر خود دانسته خودداری نکنیم.

هر کس مضایقه کند همان چارقد معروض فوق بر سر آن آدم باشد و آن شخص حرامزاده باشد. (در اینجا ورقه اول تمام و همگی خوانین مهر و امضاء و تأیید کرده‌اند) چون مقصود از این اتحاد پیشرفت مقاصد مشروع خودمان و کوتاه کردن دست تاج محمد خان بی... است از عرض ناموس

ضعفاً^(۱) و فقراً، لهذا محض استحکام اتحاد و دوستی شرط نمودیم هر کس تخلف از این عهدنامه کند سایرین به سیفه مصالحه شرعیه مجاز هستند مبلغ پانصد تومان از مال شخص مخالف بهر کس بخواهند بدهند و مصالحه کنند. کتاب حقیر مدیر دیوان (مهر و امضاء) مراتب فوق صحیح است محمد ابراهیم (مهر و امضاء مظفر السلطنه)

مراتب فوق صحیح است. مهر ناصر لشکر (حبیب الله خان هودانلو)

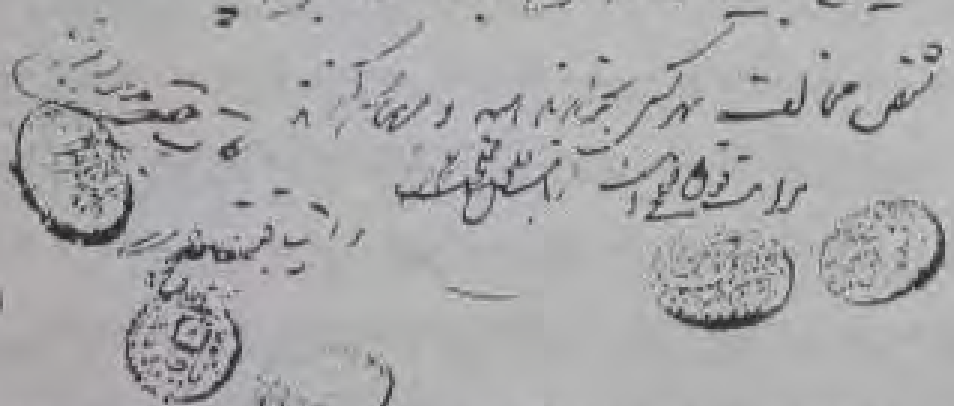
مراتب فوق صحیح است. مهر هزبر الملک

مراتب فوق صحیح است. مهر ولینخان قرمانلو با عنوان ضرغام السلطان

مهر محمد حسین خان اوغازی سیوکانلو با عنوان محمد حسین

و این سند میرساند که خوانین تا چه اندازه از سیاستهای تاج محمدخان ناراضی و در رنج بوده‌اند و اعمال او را مانع پیشرفت ایل و مردم میدانسته‌اند.

بیمه صلوات برین تاج شرف من آمد شروع خرد مال از راه ایل
 دست آید در زمانه با رفت که از اول و با نور ضعیف و فقر لهذا
 من تمام اتحاد و عزت مرد مردم کردیم خدایت از این عهد
 تا این جمعیت را که تمام مجاز شده است، بیاید و این
 نفس مخالفت اگر بخواند همه در میان کرده
 بر آن روز و این عهد



۱- البته این اتهام ناموسی و تجاوز به حقوق ضعیفان اصلاً به تاج محمد خان نمی‌چسبد، بلکه این عهدنامه سیاسی و تا حدودی مفرطانه است، علت نبودن هم اینست که او امیر حسن خان شجاع الدوله لوزند عبدالرضاخان را سرپرستی مینمود و آن کودک را به عنوان جانشین پدر بر ریاست ایل معرفی نیکرد. در حالیکه خوانین دیگر از این کودک تبعیت نمی‌کردند و توجهشان به حکومت محمد ابراهیم خان بود که در میان مردم و جهدهای خوب داشت.

حکومت نظام السلطنه مافی در خراسان و درگیری با خوانین قوچان

رضا قلی خان نظام السلطنه کرد مافی از رجال معروف و سیاستمداران درست کار و صدیق ایرانیست که در زمان تهدید روس از شمال و انگلیس از جنوب که تهران را اشغال می‌کنند و احمدشاه قصد خروج از تهران و رفتن به اصفهان را داشت، نظام السلطنه با گروهی از سیاستمداران برجسته از جمله مرحوم سید حسن مدرس و وحیدالملک و میرزا سلیمان خان می‌کده و غیره دولت در تبعید ایران را تشکیل داد و به کرمانشاه رفت. سرانجام بعد از وقایع جنگ جهانی اول، انگلیس‌ها که سخت با وی و دولت در تبعیدش مخالف بودند، برای کاستن از نفوذ سیاسی او، املاکش را در جنوب ایران توقیف و او را وادار به خروج از ایران نمودند. کاکس وزیرمختار انگلیس در ایران به شدت با رفتار او مخالف بود و اجازه نمیداد او از اروپا به ایران برگردد.

سرانجام مدتی نظام السلطنه در پاریس ماند و دچار فقر و تنگدستی شد و واسطه‌ها برانگیخت تا دولت ایران به او اجازه بازگشت بدهد. اما دولت سپهدار تنکابنی که این زمان روی کار بود، از انگلیس وحشت داشت و مایل به بازگشت او نبود.^(۱) سرانجام با کودتای اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و تشکیل کابینه سیدضیاء الدین، پسر نظام السلطنه به نام محمد علی خان سالار معظم دست به کار شد که اجازه بازگشت پدرش را فراهم کند.

در چنین شرایطی که نیم قولی از طرف دولت کودتا داده شده بود، نظام السلطنه از طریق جنوب به ایران بازگشت. اما چون اجازه نداشت به تهران برگردد، ناچار مدتی در خوزستان در نزد شیخ خزعل بماند. دولتیان شاه را از ورود نظام السلطنه به تهران می‌ترساندند و شاه با حضور او در تهران تمایلی نشان نمی‌داد.

۱- دولت وقت بنا به سفارش وزیرمختار انگلیس به برخی از مهاجرین اجازه بازگشت به ایران میداد و به بعضی دیگر از جمله نظام السلطنه این اجازه را نمیداد. برای اطلاع از این وضعیت بنگرید به:

رضاقلی خان نظام السلطنه زندگی سیاسی - نوشته منصوره الحادیه (نظام مافی) - تهران - انتشارات کتاب سیامک - ۱۳۷۹

چندی بعد که در خرداد ۱۳۰۰ دولت سیدضیاء الدین سقوط کرد و قوام السلطنه والی قبلی خراسان که در زندان بود آزاد شد و بر مسند نخست وزیری تکیه زد، بوسیله محمد علی خان سالار معظم متقاعد شد که رضایت شاه را درباره بازگشت او حاصل کند. سرانجام قرار شد نظام السلطنه از طریق خاک بختیاری و اصفهان راهی پایتخت شود.

اما خود قوام السلطنه هم با بودن او در پایتخت مخالف بود و می خواست بگونه ای او را از سر راه خود دور کند که میادا روزی به مقام نخست وزیری تکیه زند که از هر جهت شایسته این مقام در آن روزگار بود.

قوام السلطنه با حيله ای که اندیشید به او تکلیف نمود که یا به حکومت آذربایجان برود و یا به حکومت خراسان، به این بهانه که انگلیسی ها با حضور او در پایتخت مخالف اند. هر چند مستر نورمان این زمان بجای کاکس وزیر مختار شده بود. لذا نظام السلطنه ناچار حکومت خراسان را پذیرفت و بدون اینکه وارد تهران شود، پس از چند روز معطلی در شاه عبدالعظیم راهی خراسان شد. نظام السلطنه که بر اثر ناراحتی های روحی و جسمی بیمار شده بود، ناچار در جمادی الاول ۱۳۲۰ (بهمن ۱۳۰۰) به مشهد رسید، و به مدت پنج ماه در حکومت خراسان یعنی تا شوال ۱۳۲۱ = جوزا (خرداد) ۱۳۰۱ باقی ماند. مقارن حرکت نظام السلطنه به خراسان، دولت قوام السلطنه سقوط کرد (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۰) (اول بهمن ۱۳۰۰) و به دنبال آن حکومت مشیرالدوله روی کار آمد که تا ۲۷ مرداد ۱۳۰۱ یعنی هفت ماه بر سر کار بود. بار دیگر قوام السلطنه دولت دوم خود را تشکیل داد. (۷ جمادی الثانی ۱۳۲۱ = ۵ بهمن ۱۳۰۱ که مدت ۶ ماه حکومت کرد)

میدانیم که پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ دو عامل جدید در صحنه سیاسی ایران پدیدار و موثر شد. نخست روی کار آمدن رضاخان سردار سپه و دوم ظهور دولت کمونیستی شوروی در همسایگی شمالی ایران. سردار سپه با درک واقعیات و نیازمند بهای زمان که تجربه روزگار تلخ، از نبود یک ارتش قوی و منسجم به او آموخته بود، میدانست که کشور بدون ارتش پوچ و بیهوده است. لذا در صدد تشکیل یک ارتش نیرومند برآمد که در تمام ایالات ایران حضور فعال داشته باشد و با نژادهای منطقه به مبارزه برخیزد و سران ایلات و عشایر را که قدرتمندترین نیروهای منسجم و

فعال کشور بودند، و هر کدام برای خود سازی میزدند، خلع سلاح و آنها را از دخالت در اداره امور کشور برکنار نموده و با جمع آوری سلاح های در دست آنان ارتش یکنواختی به وجود آورد. بدیهی بود که به این راحتی حکمرانان سنتی چندین هزار ساله ایران، زیر بار حکومت یک نفر قزاق و روشهای سیاسی و نظامی او نمی رفتند و به دنبال اجرای این اراده، درگیریهای گوناگونی در سراسر کشور به وقوع پیوست. لذا نظام السلطنه در سرزمین خوانین خراسان با مشکلات فراوانی روبرو شد. در کتاب زندگی سیاسی نظام السلطنه در این مورد چنین آمده است:

نظام السلطنه در خراسان با معضلات بسیاری مواجه بود که پاره ای از آنها معضلات همیشگی حکام بود. نظیر بی پولی، توطئه، کارشکنی، دسته بندی و مخالفت کسانی که منافعیشان در خطر بود. عدم تمکین خوانین و ایلات محلی نیز موجب تضعیف حاکمیت میشد.

بعضی از مشکلات هم (زائیده و) ارمغان انقلاب مشروطه بودند مانند:

مساله انتخابات و یا دخالت ها و غرض ورزی های روزنامه ها (که در نهایت آزادی قلم میزدند)^(۱)

۱- بدین سبب نظام السلطنه در حکومت خراسان مجبور شد با روزنامه نویسا طریق دیگری بیاید تا آنها هر چه دلشان می خواهد در روزنامه هایشان نویسند و موقعت دولت را متزلزل نکنند. لذا دو روزنامه را توقیف کرده یکی روزنامه خراسان و دیگری مهر منیر که اولی با انگلیس ها و دومین با روسها درافتاده بود و این کار موجب انتقاد سیاستمداران نظام السلطنه میشد.

در آن زمان هنوز حکومت بلشویکی کمونیستهای روسیه درگیر مسائل داخلی خود بود و هنوز بطور جدی قدرت دست اندازی به خاک همسایگان و قلدری کردن را در پیش نگرفته بود. ولی نظام السلطنه نوشته است: دو سه نفر مبلغین بلشویکی را که در صدد تاسیس انجمن بودند که بیشترشان ترکهای مهاجر شوروی بودند که عوامل دستگاه جاسوسی بودند (و خود را در بین ترکهای مسلمان و واقعاً فراری از دست کمونیستها، جازه بودند که در جلد ۵ حرکت تاریخی کرده و جوه آن جاسوسان اشاره نموده ام) را گرفته و حبس کرده است. او می افزاید:

الآن هم کاغذی از عشق آباد به دست آمده است که از عشق آباد دو سه نفر از تروریست ها که یکی اسماعیل پسر حیدر (خان) سمواغلی (تروریست معروف) است، خیال آمدن به مشهد دارند برای ترور کردن من و میرفتح (حسین آقا خزاعی فرمانده لشکر شرق)

همچنین نوشته است: هواداران قوام السلطنه (نیز در تحریک مردم علیه من) شایع کرده اند که من جلو بلشویک را نمی گیرم و سرحدات خراسان ناامن است. ولی هیچ همچو چیزی صحت ندارد و تا به امروز هیچوقت اینقدر مراقب بلشویک ها کسی

و غیره، کما اینکه |خود او| نوشته است:

در زمان حکومت قوام السلطنه (در خراسان) حقوق حکومت خراسان ۱۸۰۰ تومان بود و ۱۵۰۰ تومان نیز اعتبار داشت. در حالی که اکنون ۳۰۰ تومان از حقوق و ۵۰۰ تومان از اعتبار حکومت (یعنی جمعاً ماهی ۸۰۰ تومان) کسر کرده بودند و چون مخارج حکومت ۳۰۰ تومان بود، نظام السلطنه مجبور بود هر ماه مبلغی قرض کند.

همچنین نوشته است که قوام السلطنه در زمان حکومت خراسان ۷۰۰ ژاندارم و ۲۵۰ سوار سرحدی در اختیار داشته در صورتی که او از وجود آنها محروم بوده. یکی از مشکلات همیشگی حکام که دامنگیر رضاقلی خان هم بود، تقاضای مردم، دوستان و آشنایان برای گرفتن مواجیب و مقام و شغل بود که در صورت پذیرفته شدن یا رد شدن آن تقاضاها، در هر حال شخص حاکم در معرض دهها نوع دسیسه و طرح و توطئه قرار می‌گرفت. رضاقلی خان حدس میزد قوام السلطنه تا حدودی مردم را علیه او تهیج می‌کند و بعضی از وکلای خراسان هم از کارشکنی ابایی ندارند.

رضاقلی خان در جواب آنهايي که از او شغل و مقام و مواجیب میخواستند نوشته است:

«یک قسمت از حکومت‌های مشهد، از قبیل قائنات و سیستان (که در اختیار خانواده علم‌اند)، بجنورد (در اختیار سردار معزز ایلخانی شادلو)، تون و طبس (در اختیار دیگران) و تقریباً قوچان (که در اختیار ایلخانی زعفرانلو است) لایتغیر و همیشه با خوانین و حکام محلی است. معدودی هم که باقی می‌مانند، دارای چندین نفر واسطه و وسیله هستند که تغییر هر یک موجب اشکال است. (بویژه مشهدی‌ها). من خیلی مایلم که تقاضای تمام آقایان انجام شود، ولی این تقاضاها متأسفانه با مقام سلطنت ایران هم انجامش غیرممکن است تا چه رسد به ایالت خراسان. نامه خصوصی» بدیهی است که این قبیل غرض ورزیها و کارشکنیها با وجود خصوصیات اخلاقی و قانونمداری او مفایرت داشته و او را رنج و عذاب میداده است که ناچار به دفاع از خود برخاسته و گفته است.

نبوده است. بهترین دلیلش همین سوءتصدی است که نسبت به من دارند. منتهی امروز مثل سابق نیست که بتوانم سرحدات را بسود کنم.

رضاقلی خان نظام السلطنه (زندگی سیاسی)، منصوره اتحادیه (نظام مانی) - تهران ۱۳۷۹ - زیرنویس صفحه ۲۵۸

آنها که مرا بی حال و ضعیف الاراده می خوانند^(۱) باید بدانند که:

«من همان شخص هستم که لرستانی از چنگ من خواب راحت نداشت و از پشت قروقت (جیبه) روس ها دوازده هزار قشون در ظرف سه ماه حاضر کردم»

سپس می افزاید: که مردم مشهد از او راضی هستند.^(۲) زیرا هفته ای دو بار از صبح تا شب آنها را به حضور می پذیرد و به عرایض آنان گوش می دهد.

«در سایر ایام حتی ناخوش هم باشم همه کس از هر طبقه بخواهد بار عام دارد»

دخالت های رضاخان وزیر جنگ و امیر لشکر شرق حسین خزاعی در امور ایالت خراسان، نظام السلطنه را رنج میداد. چنانکه در فروردین ۱۳۰۱ که او محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه حاکم قوچان و ایل زعفرانلو را در زندان نگاه داشته بود، از سوی رضاخان مجبور شد او را آزاد کرده و

۱- این حرفها بر نظام السلطنه بسیار گران آمده چون مدتی بعد نامه دیگری درباره مساله قوچان و رابطه با امیر لشکر شرق به وکلای خراسان (در مجلس چهارم) پیغام داد:

«به وکلا بگوئید شما که از من تعالیت می خواهید، ملاحظه بکنید در یک کار قوچان که من سه ماه با دولت حرف زده و کار را محکم کرده ام (که محمد ابراهیم خان را از حکومت قوچان بردارم) اینقدر باید مشکلات طی کنم، ایالتی که جز از اسم بی رسم چیزی در دست ندارد چگونه تعالیت نماید؟»

اشاره نظام السلطنه به احقار و زندانی نمودن محمد ابراهیم خان است. زیرا نظام السلطنه، محمد ابراهیم خان را باعث نابودی دولت و همکارش قتل پسران میدانست. اثا رضاخان پشتیبان محمد ابراهیم خان بود که رقیب او را از میان برداشته بود. بنابراین بخاطر فشار رضاخان او ناچار شد، محمد ابراهیم را از زندان آزاد کند و بر حکومت قوچان دوباره منصوب نماید.

۲- نیز در همان رابطه فوق در شهریور ۱۳۰۱ به پسرش محمد علی خان سالار معظم که نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته نوشت که:

«سردار معظم (تیمورتاش) به هوی و هوس ایالت خراسان افتاده. محمد هاشم میرزا و رئیس التجار هم با او همدست و همراه هستند. میرزا حسین خان شیبانی رئیس تحدید (تریاک) که نوکر و موایب بگیر رئیس التجار است در مساله تحصن آن ده پاترزه لفر جانی و نکوه در تلگرافخانه اول محرک او بود. حال هم شب و روز مشغول سیسه و انتریک و پول زیاد تحدید (تریاک) که در زیردستی هست، متصل مصرف و مردم را به مخالفت من و شورش و انقلاب دعوت می کند. از دو لفظه هم پشت گرمی دارد، یکی بستگی به وزارت جنگ و سردار سپه و دیگری رئیس التجار و محمد هاشم میرزا (...)

منتهی چون من در این شهر به حسن سلوک و مردمداری و بی طبعی رفتار کرده ام، عموماً (بردم) راضی و خواهان من هستند»

دوباره به حکومت قوچان بفرستد. (۱)

هر چند که در حاشیه حکم او شرایطی نوشته که در جلد پنجم صفحه ۳۲۲ ملاحظه فرموده‌اید. نیز سردار سپه رضاخان در تلگراف بعدی ۳۱ مرداد از او خواسته بود که صاحب منصبی نظامی را به حکومت قوچان بفرستد. نظام السلطنه که دامنه دخالت تهرانیها را در کار خود هر روز گسترده‌تر میدید، در نامه‌ای خطاب به پسرش چنین به فریاد آمده:

«امروز تلگراف متحدالمان رسید. قرار شده برای نظمیه اینجا هم (شهربانی مشهد) امیرناصر نامی را فرستاده‌اند... حقیقت دیگر حکومتی (برای من) باقی نمی‌ماند. درست ملاحظه کن ایالت به این بزرگی حق امر و نهی به قشون ندارد... آن وقت مسئول نظم و امنیت (ایالت) هم باید باشد سرانجام نظام السلطنه از دخالت نظامیان و امیرلشکر به تنگ آمده و در نامه‌ای که به پسرش محمد علی خان نوشته، میخواهد این ایالت را به حال خود گذاشته به حکومت کرمان برود. زیرا که آنجا هنوز امیر لشکر و قشون نداشت. در نامه ۱۸ شهریور ۱۳۰۱ به پسرش نوشت:

رئیس الوزراء (قوام السلطنه) را در خلوت ببیند و به او بگوید که رضاخان:

«وزیر جنگ به هیچ وجه [با او] مساعد نیست و این اداره قشون است که همه جا در حقیقت فعال مایشاء می‌باشد» (۲)

اتفاقاً پسرش محمد علیخان سالار معظم نماینده مجلس او را به صبر و پایداری در برابر نامالایسات

۱- علت توقیف محمد ابراهیم خان ایلخانی زعفرانلو این بود که والی که بی پول بود، از طرفی نیز محمد ابراهیم خان را مسئول مستقیم کشتن کلنل پسیان دوست خود میدانست. لذا او را به بهانه پرداختن مالیات مورد تعقیب قرار داد. در حالیکه خود دولت وقت مبلغ ۱۲ هزار تومان بابت هزینه لشکرکشی و جنگ با کلنل محمد تقی خان پسیان به ایلخانی بدفکار بود و او می‌بایست این مخارج را به سایر خوانین قوچان پرداخت میکرد که در این جنگ ضرر و زیان فراوان دیده و رقیب سرسخت رضاخان و قوام السلطنه را از سر راه آنها برداشته بودند و دولت وقت مدیون ایلخانی گرد بود. چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی. بنابراین دولت حاضر نبود که والی تازه از راه رسیده چنین شخصی را به اتهام پرداختن مالیات به موقع، به زندان اندازد و آبروی وی و دولت را به خطر افکند.

۲- نظام السلطنه گویا واقعه کودتای ۲۹ اسفند ۱۲۲۹ را فراموش کرده که رضاخان اعلامیه معروف حکم میکنم خود را برادر و دیوار پایتخت چسبانید و خود شاه را هم از کارهایش دخل گرفته، حالا چه رسد به والی یک ایالت!!

تشویق می‌کند. لیکن نظام السلطنه در جواب می‌نویسد:

«متصل می‌نویسد رضایت امیرلشکر شرق را عمل بیاورید. آقای من این مساله غیرممکن است. زیرا که او (طمع زیادی دارد) و ایالت خراسان را طالب است»

بزرگترین گرفتاری نظام السلطنه در حکومت خراسان، مشکلات ناشی از ناآرامی‌های خوانین قوچان بود که هر یک برای او درگیری می‌آفریدند. چنانکه از نوشته هایش برمی‌آید: خوانین کرد زعفرانلو هر کدام برای خود مستقل بودند و گوش به حرف او نمی‌دادند. والی هم می‌کوشید آنجا را تحت نظم و سلطه خویش درآورد و حکامی مانند ولیخان قهرمانلو و حبیب‌الله خان ناصر لشکر و ناج محمد خان بهادری و فرج‌الله ضیفم الملک و غیره را که موجب ناآرامی‌ها بودند از مقامشان عزل کند. ولی در مقابل تصمیمات والی روسای ایلات قوچان نیروهای خود را تجهیز و جمع‌آوری کرده و مشهد را مورد تهدید قرار می‌دادند که وضع از اول هم بدتر میشد.

بنابراین «رضاقلی خان (نظام السلطنه) از سردار سپه (رضاخان) خواست به امیرلشکر شرق امر کند، اقلأً ۲۰۰ نفر سوار به حکومت (خراسان و تحت امر والی) بدهد، تا او بتواند آرامش را برقرار سازد. لیکن وزیر جنگ و امیرلشکر شرق موافقت نکردند. (قدرت خود را با او تقسیم کنند) و رضاقلی خان (ناچار) به رئیس الوزراء متوسل شد و باز هم بی‌اعتنایی دیده

زیرا چنانکه گفتیم هم رضاخان و هم قوام السلطنه حکومت خود را مدیون خوانین کرد قوچان میدانستند که کلنل پسیان دشمن و رقیب سرسخت آنها را از بین برده بودند. این زمان قوام السلطنه هم با تهدید رضاخان از نخست‌وزیری برکنار و مشیرالدوله رئیس الوزراء شده بود که او نیز توجهی به نظرات نظام السلطنه که معتقد بود باید حکومت‌های ایلیاتی از میان بروند و مأمورین دولت جایگزین آنها شوند، نداشت. زیرا در چنان اوضاع و احوالی دولت قدرت رویارویی با ایلات سراسر کشور را که مهمترین و آماده‌ترین ارتش سنتی کشور بودند، نداشت و نمی‌خواست برای خود دردمر دیگری که از همدانش هم بر نمی‌آمد درست کند. نظام السلطنه نیز انگار که هوای اروپا و فرانسه در سرش می‌گذشت که چند ماهی در آنجا سیر و سیاحت نموده و ایران را با آنجا مقایسه میکرد. او بسیار کوشید حکام کرد قوچان را سر جای خود بنشاند، ولی در این کار موفق نشد.

چنانکه باز هم به عنوان گله و کارشکنی دولت در امور حکومتی خود در خراسان می‌نویسد:

«امیر لشکر شرق زحمات مرا در کار قوچان بی نتیجه کرده»

او امیر لشکر شرق را باطناً حامی خوانین قوچان میدانست و می‌پنداشت او در فکر تصاحب حکومت خراسان است و به همین سبب از خوانین کرد طرفداری و برای او کارشکنی میکند. لذا می‌نویسد: «ناچار شدم بعد از آنکه کار قوچان به جنگ سیاسی کشید و امیر لشکر بنای حمایت از خوانین را گذاشت و رئیس الوزراء هم تلگراف من را که نوشته بودم جواب نمیده‌د، و وزیر جنگ حکم کرده محمد ابراهیم خان (حاکم زندانی قوچان) را مرخص کنم و حکومت را به خودشان بدم که او هم عیناً (نامه مرا) به وزارت جنگ فرستاده بود، و وزیر جنگ از این شکایت گله دوستانه کرده بود. دیگر ناچار شدم شرح حال امیر لشکر را در تلگراف رمزی بی پرده (به رئیس الوزراء) بگفتم. هنوز جواب نرسیده است. شما (خطاب به پسرش محمد علی خان) خوبست (امان الله میرزا قاجار) رئیس ارکان حرب را ببینی و واداری او هم تصدیق سوء سلوک امیر لشکر را بکنند و قدری با این آدم سخت بگیرند که سلوک خودش را (بامن) تعدیل بکنند. اگر از تهران از این آدم جلوگیری نشود^(۱) کار بر ما سخت (خواهد شد) حتماً ایالت (در کار) نیست و کدخدایی جوشقان هم بهتر از این است. سرانجام کار چنان بر نظام السلطنه سخت گشت که در ربیع الاول ۱۳۲۱ برابر عقرب (آبان) ۱۳۰۱ خواست از مقامش استعفا بدهد، ولی از سوی دولت پذیرفته نشد.

رضاخان وزیر جنگ که نامه پراکنش‌های والی خراسان را مشاهده نمود که هر روز از او و نظامیان در خراسان به رئیس دولت شکایت میکنند. به ناچار به امیر لشکر شرق دستور داد با او مهربانتر شود. چنانچه در این رابطه به پسرش محمد علیخان نوشته است که امروزه امیر لشکر شرق به دیدنش رفته و خبر داده عده‌ای سوار و عده‌ای پیاده آماده‌اند تا به فرمان او (برای تادیب سران

۱- در تهران خود رضاخان وزیر جنگ بود. او هم به امیر لشکر دستور داده بود که توجهی به گفتار والی نکند و خوانین قوچان را اذیت ننماید که بزرگترین نیروهای طرفدار دولت رضاخانی بودند و رضاخان هنوز در آینده به آنها نیاز داشت. بنابراین در چنین شرایطی خوانین کرد را پیش پای نظام السلطنه قربانی نسپرده. مگر اینکه زمان این کار به موقع و سرفرصت فرارسد. یعنی عهد قربان مخصوص به او پیش بیاید و هنگام قربانی کردن باشد. بی‌موقع چرا؟

کرد) به سوی قوچان بروند. رضاقلی خان (والی) دلیل تغییر رأی او (سرلشکر) را می‌پرسد و امیرلشکر می‌گوید: جاسوسانی که به قوچان فرستاده است، گزارش داده‌اند مردم قوچان از حکومت روسای ایلات راضی نیستند و بین خود خوانین محلی هم دشمنی و نزاع حاکم است.^(۱) رضاقلی خان توضیحات امیرلشکر شرق را جدی نمی‌گیرد و حدس می‌زند که از تهران به او دستور داده‌اند از حکومت خراسان تبعیت کنند. در هر حال از آن پیشامد خرسند میشود چون در غیر آن صورت در خراسان مفتضح میشده.^(۲) چندی بعد عمر مجلس چهارم شورای ملی به پایان رسید و انتخابات مجلس پنجم یکی از بزرگترین گرفتاریهای رضاقلی خان شد. زیرا مستوفی الممالک نخست وزیر وقت از او خواسته بود که بهر وسیله شده، سید احمد بهبهانی^(۳) از خراسان به نمایندگی در مجلس پنجم برود و او گفته است ناچارم خواهش نخست وزیر را سرلوحه کار خویش قرار دهم.

احتمالاً همین امر که از دیدگاه نظامیان و امیرلشکر شرق پنهان نبوده، باعث برکناری نظام السلطنه از حکومت خراسان شده است. تاریخ دقیق پایان حکومت او و زمان بازگشت وی به تهران معلوم نیست. تنها میدانیم که بعد از آغاز انتخابات خراسان، حکومتش در این دیار پایان می‌یابد.^(۴) وفات رضاقلی خان در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ در تهران روی میدهد و پیکرش در آرامگاه خانوادگی آنان در امامزاده عبدالله به خاک سپرده میشود.^(۵)

۱- این نظریه فرمانده لشکر شرق درست بود. زیرا خوانین کرد چنانکه گفته شد، این زمان به مخالفت و کارشکنی علیه هم پرداخته و دو دسته شده بودند. ولیخان‌ها و تاج محمدخانی‌ها.

۲- رضاقلی خان نظام السلطنه - زندگی سیاسی - ص ۲۵۱

۳- میراحمد بهبهانی پسر مرحوم آیت الله بهبهانی از رهبران مقتدر مشروطیت بود.

۴- آقای میرلیا در کتاب وقایع خاوران - چاپ مشهد ۱۳۶۷ ص ۲۵۸ نوشته است:

نظام السلطنه در آبان ۱۳۰۰ در میان استقبال شدید مردم خراسان وارد مشهد شد و پس از ۱۶ ماه حکومت در بهمن ۱۳۰۱ به علت عارضه قلبی استعفاء داد و به تهران بازگشت و جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری به جای او به حکومت خراسان منصوب گشت. اما در کتاب رضاقلی خان چنانکه گذشت او در بهمن ۱۳۰۰ به مشهد می‌آید و در آبان ۱۳۰۱ هم استعفای او پذیرفته نمی‌شود. احتمالاً در بهمن ۱۳۰۱ خراسان را ترک کرده است.

۵- رضاقلی خان نظام السلطنه - ص ۲۵۳

ممنوعیت کشت تریاک به امر سردار معزز ایلخانی بجنورد

ساله تریاک و مصرف آن بویژه از سوی سپاهیان ایران از دیرباز مورد توجه فرماندهان بوده است. تا جایی که شاه عباس اول دستور داد سپاهیان تریاکی را از ارتش اخراج کنند. اما در اواخر دوره قاجار به سبب رواج بیشتر کشت تریاک از سوی انگلیسی ها برای معتادکردن مردم، بیشتر نظامی ها تریاکی شده بودند.

اما چرا سردار بجنوردی درگیر این ماجرا شد، در تحقیقاتی که از مرحوم خسروخان شادلو پسر بزرگتر سردار معزز و کدخدای بدواتلویی و دیگران داشتم، اوضاع از این قرار بود که در حمله ای که ترکمانان به نواحی غربی بجنورد و حدود راه شاهرود و سبزوار کرده بودند، سردار نیروهای رزمی خود را فراخواند تا به جلوگیری از غارتگری آنان برود. اما چون به حدود آسخانه رسید متوجه شد که بیشتر مردم و سپاهیان معتاد شده و کنار دیوارها دراز کشیده و قادر به حرکت نیستند. سردار سخت ناراحت شد و بسیاری از معتادان را که قبلاً از بهترین سواران محلی بودند به شدت تشبیه نمود، و در بازگشت دستور تخریب مزارع تریاک را صادر و تاکید شدید نمود که کدخدایان و روسای طوایف با دایرکنندگان شیرکشخانه ها و معتادخانه با شدت برخورد نمایند.

این اقدام خیرخواهانه و شجاعانه سردار معزز که در آن روزگار در کشور ایران کسی به این فکرها نبود، معامله گران تریاک را که همچون زالوهای خونخوار خون مردم اغفال شده را می مکیدند، علیه وی برانگیخت. چون این تجار تریاک که مرکز اصلی شان در سبزوار بود و از سوی بازرگانان یزدی حمایت می شدند و بسیار پولدار و ثروتمند شده بودند، با پولهای بادآورده خود، عده ای را به نام کشاورزان بسیج کرده و علیه سردار دست به شورش و اعتراض زدند. روزنامه مهر سنیر در ۲۶ فروردین ۱۳۰۲ خود، شکایتی از فروشندگان تریاک در سبزوار را چاپ کرد که به امضای برخی روحانیون محل هم رسانده و از سردار معزز شکایت کرده بودند، که او برای سوزاندن زراعت تریاک یا تخریب آن هر روز مامور به محل می فرستد. لذا ما رعایای جوین و سبزوار تقاضای دفع مزاحمت

ایشان را داریم. امضاءکنندگان: اسدالله علوی صدقیانی، حسن علوی، غلامحسین اولیاء، عبدالرحیم، رضا رئیس‌التجار (استثمارگر معروف)، رجبعلی، عبدالواسع، علوی زوار، غلامعلی جومین^(۹)، مهدی اوف (روسی لقب) محمد باقر و غیره.

اما روزنامه مهر منیر هم این اقدام مثبت و سازنده سردار را ستود و افزود که:

«اشهد بالله این اقدام آقای سردار معزز بهر درجه فعلاً پول پرستها بخواهند ببوشند، ولی عاقبت نام نامی ایشان در تاریخ نجات ایران از تریاک، محل منعمی را احراز خواهد نمود. مهر منیر»^(۱۰)

نیز مهر منیر در شماره ۵ مورخه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۲ افزود:

واردات اداری مخبر ما از بجنورد: چنانچه سابق عرض شده قریب سه ماه است آقایان هیات کمیسیون نجات به معیت و همراهی آقای سردار معزز حکومت جلیله و ایلخانی جلیل شادلو برای جلوگیری از معتادین افیون دست همت به گمرزده از تمام قراء و قصبات قلمرو حکومتی بجنورد آنچه آلات و اسباب شیره کشی بود جمع آوری نموده و محو و نابود ساختند، و از ریش سفیدان کلیه دهات الزام سخت گرفته‌اند که متبعد نباید احدی به استعمال تریاک و شیره و قلیان پردازند. سپس شرح مفصلی از مضرات خانمانسوز تریاک در منطقه بجنورد نوشته و افزوده‌اند مرحوم سردار افخم^(۱۱) پدر سردار معزز قصد ریشه کن کردن تریاک در بجنورد را داشتند که عمرش وفا نکرد و حالا فرزندشان دنباله اجرای برنامه دفع مضرات تریاک از سر مردم را دارند.

۱- اخیراً مقالاتی در مطبوعات ایران در مضرات کاشت تریاک منتشر شده است که جالب است برای تحقیق بنگرید به:

الف) تریاک و سوخته آن در ایران - (مجله) گنجینه اسناد، از انتشارات اسناد سازمان ملی ایران - مقاله مهشید لطیفی نیا -

زمستان ۱۳۷۱ ص ۱۱۰

ب) ماجراهای منع تریاک - دکتر عبدالحسین توایی - گنجینه اسناد - زمستان ۱۳۷۳ ص ۱۶

۲- منظور یارمحمدخان سردار مقیم ایلخانی مقتدر است.

ورود سردار اسعد بختیاری والی خراسان

سردار اسعد به جای نظام السلطنه مافی در اواخر اردیبهشت ۱۳۰۲ که از تهران به سبزوار رسیده بود، سردار معزز ایلخانی شادلو نیز برای استقبال از والی وارد سبزوار شد که در روزنامه مهر منیر منعکس است.^(۱) نیز روزنامه مهر منیر در شماره بعد نوشت که به هنگام ورود سردار اسعد، فروشندگان تریاک با عنوان متظلمین به دادخواهی از سردار معزز بجنوردی برآمده و دست به اغتشاش زده‌اند.

متظلمین جوین: از قراری که شنیدیم حضرت حجت الاسلام آقای حاجی آقانوراه به متظلمین جوین (در موضوع تریاک) امر فرموده‌اند چون از وضع حکومتی مشهد فهمیدم در اینجا احقاق حق شما نخواهد شد، در معیت من به تهران بیایید. در تهران من عمل شما را با سردار معزز خواهم گذرانید.^(۲)

بهرحال مردم جوین که از راه فروش تریاک به تجار یزدی مقیم سبزوار، پولهای فراوانی به جیب خود سرازیر می‌کردند، سخت در مقابل اقدام سردار معزز ایستادگی کردند و حجت الاسلام مذکور هم سردسته و محرک ایشان شده بود.

اقدامات حاجی قربانعلی جوینی علیه کردهای منطقه

ولایت جوین که از دیرباز تحت حکومت ایلخانان شادلو بجنورد اداره میشد، مخلوطی از جمعیت کرد و تات و ترک است. جوین بیش از ۱۲۰۰ خانوار کرد کیوانلو را در خود پذیرا شده و تا این اواخر هم جزو شهرستان بجنورد بود. حاجی قربانعلی نامی از ملاهای غیرکرد جوین با کمک حجت الاسلام فوق الذکر، علیه اقدامات سردار معزز در جهت مخالفت با کشت تریاک، دست به شورش زده و مردم را علیه سردار تحریک نمودند. چنانکه هنگام ورود سردار اسعد بختیاری والی

۱- مهر منیر - شماره ۶ ص ۲ - مورخه ۲۸ تیر ۱۳۰۲
 ۲- مهر منیر، شماره ۷ سال سوم - ۳ جوزا (خرداد) ۱۳۰۲

خراسان به سبزوار در اردیبهشت ۱۳۰۲ عده‌ای را در حال تظاهرات به حضور والی آوردند که قرار شد طرفین به مشهد بیایند تا دعوایشان فیصله یابد.

علاوه بر اینکه حاجی قربانعلی (کاظمی بعدی) برای سردار معزز ایلخانی بجنورد ناراحتی فراهم می‌کرد، برای ایلخانی زعفرانلو قوچان هم مزاحمت ایجاد می‌نمود و به حقوق ایلات و طوایف کرد چادر نشین منطقه اسفراین هم که همسایه جویین بودند تجاوز می‌کرد. لذا نامه پیش نویسی مرحوم محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه حاکم قوچان را که به سردار اسعد والی خراسان نوشته و به پاره‌ای تعدیات وی اشاره نموده، اینجا می‌آوریم. (نامه بدون تاریخ است. اما ۶ دیماه ۱۳۰۲ بوده)

۱ مقام منبع فرمانفرمای جلیله ایالت خراسان دامت شوکته

کبیه مقام رفیع امارت جلیله لشکر شرق دامت عظمته

در چند ماه قبل تجاوزات حاجی قربانعلی جویینی را به عرض رسانید، تعقیب نگردید. در چهار روز قبل باباگل قهرمانلو نوکر شخصی خودش را با شش نفر فرستاده به نه بند (۲) خانه حاجی رجیلی (حسینقلی ۱) آقای ملک التجار دختر باکره‌ای از رعیت میلانلو را کشیده به حکم آباد (بالا سر جویین) بردند. در این بین یک بچه تلف شده و یک نفر هم که رعیت زعفرانلو بودند، با اطلاع حکومت جویین دو نفر دستگیر و حبس می‌باشند. مستدعی است برای رسیدگی به این کار یک نفر مامور اعزام فرمائید، قراری در بین رعایای متفرقه (چادر نشین در بیابان) و تعدیات حاجی قربانعلی داده شود که آنها بعداً بتوانند در بیابانها رعیتی نمایند.

نامه‌های زیر هم در این رابطه به والی خراسان ارسال شده است:

نامه شماره مورخ ۲۴ جدی (دیماه) ۱۳۰۲ کمریم رعیت السلطان از مامورین لشکر به مظفرالسلطنه حاجی از آنست که شکایت ایلخانی زعفرانلو از طریق لشکر برای صدور دستور نزد والی خراسان فرستاده شده که نسبت به تعدیات حاجی قربانعلی اقدامات لازم معمول گردد.

در جواب نامه مورخه ۶ دیماه که مظفرالسلطنه در مورد حاجی قربانعلی از اسفراین به والی خراسان جعفرقلی خان بختیاری سردار اسعد نوشته بود، والی نیز از طریق حاکم قوچان پاسخ را

برای مظفرالسلطنه به میان آباد (اسفراین) فرستاده است. نمره پاسخ والی ۱۰۹۳۹ مورخه ۱۸ قوس (آذر) ۱۳۰۲ می باشد که تصویر آنرا ملاحظه می فرمائید.

مظفرالسلطنه
اسفراین

رود وسط آباد

۱۸ قوس ۱۳۰۲

نمره ۱۰۹۳۹

حکومت قوچان

رژمدار نمره ۱۳۵۲ باصج تجرکیات حاجی تبریع جوینی

سطح ششم اقدامات میوه و میوه فروشی را با رعایت خراسان و خراسان

رود وسط آباد

حاکم قوچان هم طی نامه شماره ۱۴۲۸ مورخه ۲۲ جدی ۱۳۰۲ نامه فوق را برای مظفرالسلطنه به اسفراین فرستاده و افزوده است که به حکومت جوین هم اخطار شده که از تعدیات جوینی ها قویاً جلوگیری شود. همچنین پاسخ فرمانده لشکر شرق خراسان نیز با نمره ۲۹۵۲ مورخه ۱۹ جدی ۱۳۰۲ برای مظفرالسلطنه فرستاده شده است.

اینک پاسخ والی خراسان:

از مشهد به شیروان

نمره ۱۰ جواب نمره ۴۰۱ روز پنجشنبه ۱۹ جدی (دی) ۱۳۴۲ قمری برابر ۱۳۰۲ خورشیدی

جواب نمره ۱۰ آقای مظفرالسلطنه تلگراف شما ملاحظه شد. اقدامات میشود، ۱۸ جدی نمره

۱۰۹۲۶ جمفرقلی بختیاری (سردار اسعد)

گیرنده تلگراف مبشر السلطان تلگرافخانه شیروان

۱۲۰۴
بیتک ۱۲۰۴
سنگ

دست چو دست سبط میر آبی نظر بسط نام آید

بیتک ز حریج به صحرایین بر دم خرم بودی سحر آید به پاره

دست سحر که به هم رخ بر همان صفت آید بیت آید

دختر شد ده صحرایین ام با در آید بیت به کله سحر آید

بیتک ز رسم که عین قصه به هم آید عین شد تصدیق



بر عین دالم شد ده صحرایین آید آید صد آید

صبر سینه سینه سینه سینه
مهر مهر

مختار که سینه سینه تشکیل یابد و با سینه
طرفین دایره بحقیقت خودشان زبوع
شود ابلات جمله امر به تجزیه حکومت
جوین از قلمرو آفای سردار مدوز
داده و بیجاپ رضای منتظمین کامل
موفق شدند و برای جوین گویا
همین روزها حکومت سراج السالو را
اعزام خواهند نمود از قرار معلوم آفای
شرقام همایون به حکومت مقرر شده اند

دستورالعمل منع استعمال تریاک

درست یک ماه پس از کودتای اسفند رضاخان، روز ۲۹ فروردین ۱۳۱۰ بموجب تصویب نامهی هیأت وزیران از سوی نخست وزیر دستور منع گشت و استعمال تریاک صادر شد. سردار معزز که خود از مخالفان سرسخت تریاک بود، با شدت بیشتری به اجرای این دستور دولتی پرداخت که از سوی سودپرستان و عوامل شان مورد اعتراض قرار گرفت. اینک دستورالعمل دولت:

و نظر به اینکه از قرار معلوم در طبقات مستخدمین کشور و لشکر عده زیادی معتادین به استعمال تریاک می باشند که وجود آنها علاوه بر اینکه به درد خدمت دولت نمی خورد، تاثیرات سوء و تصرفات مضرّی در احوال و اخلاق روحیه سایرین خواهد کرد.

نظر به اینکه استعمال تریاک به خصوص در طبقات نظامی روح شهامت و عرق حمیت را زبون و ناسی و دوام این عادت پلید آتیه مملکت را تهدید می کند بالضروره مقرر میدارد که از این تاریخ استعمال تریاک برای مستخدمین لشگری و کشوری از هر درجه ای که هستند قویاً و اکیداً ممنوع و هر کس از این به بعد در سلک نظام و یا در ادارات دولتی مرتکب گردد، به موجب این حکم از خدمت منفصل خواهد بود. اجرای این حکم را علی القور در تمام تشکیلات نظامی مرکز و ولایات و همچنین در کلیه ادارات و دوائر آن وزارتخانه خواستارم؛^(۱)

اجرای این دستورالعمل از سوی سردار معزز شادلو چنانکه گفته شد، از سوی مخالفان ضربه دیگری بود که بر پیکر سیاست سردار انجامید و دشمنان بسیاری برای او فراهم ساخت.

نقش روزنامه‌ی مهر منیر در بهم انداختن خوانین قوچان

این روزنامه که در مشهد منتشر میشد، برای تضعیف خوانین کرد و به هم انداختن آنها برنامه ریزی می کرد و آنها را علیه همدیگر می شورانید تا از این آب گل آلود ماهی بگیرد. در زیر نمونه هایی

از مطالب این روزنامه علیه سران کرد خراسان مشاهده میشود:

«دستگیری و توقیف: در باجگیران به امر اداره قشونی سلطان^(۱) باجگیران دستگیر و توقیف

شده است؛ روزنامه مهر منیر - شماره ۱ ص ۳ دوشنبه ۲۶ حمل ۱۳۰۲ - ۱۶ آوریل ۱۹۲۳

«احضار و ورود - محمد حسین خان اوغازی که با وکیل اسپجیری^(۲) برای منازعه‌ای که بین

سعادتقلی خان پسر محمد حسین خان و وکیل مزبور روی داده و منجر به قتل چهار نفر گردیده

است، آقای امیر لشکر شرق احضار (به مشهد) نموده و وارد شده‌اند»

البته میدانیم این گریه رقصانی برای سعادتقلی خان به وسیله لشکر شرق که از وی بیسناک بود،

انجام میشد.

«ضیغم الملک^(۳) - آقای ضیغم الملک نظر به حرکات زشت یار محمد خان پسرشان، او را مدتی

حبس نمود و بعد از مدتی حبس و تنبیه کامل مرخص نموده‌اند و عموم مردم شیروان از رفتار او

راضی و متشکر می‌باشند»

«احضار به مرکز - حبیب الله خان ناصر لشکر در هر ماموریتی دارای سوابق بسیار بدی است و

بالتبعه منقلب است مجدداً نظر به شکایت متواتره که از او به مشهد رسیده، آقای حمید نظام او را

احضار کرده‌اند. خوب است که یکدفعه خاتمه به اعمال سوء او بدهند» مهر منیر شماره ۳ ص ۴ -

۱۴ ثور ۱۳۰۲

البته در جلد‌های چهارم و پنجم دیدیم که همین ناصر لشکر موجب شکست و قتل محمد زشکی

یاغی گردید که دولت به او لقب ناصر لشکر داد. نیز اسباب نابودی کلنل و روی کار آمدن رضاخان را

قرآهم ساخت که آنموقع خوب بود اما حالا که خراسان از پل گذشته او منقلب شده است. (۱۱)

۱- سلطان بگ باجگیری از طرفداران قوام السلطنه بود که پس از عزل قوام که عوامل رضاخان از او بیسناک بودند، بدین گونه مورد امانت قرار داده و تنها به نوشتن نام سلطان اکتفاء می‌کردند و او را بی اهمیت جلوه میدادند. در صورتی که او از مرزداران رشید و با اخلاص ایران بود که در جلد ۲ و ۵ همین کتاب استاد او را آورده‌ایم.

۲- وکیل بوانلونی معروف به وکیل اوغازی از گروهیانان لشکر شرق بود. او در قلعه دربند بر سر راه قوچان به اوغاز یاغ و ملکی داشت و قدرت نمایی میکرد. او هم از از ژاندام‌های کلنل پسیان بود که علیه سعادتقلی خان حاکم اسپجیر تحریکاتی

انجام میداد که در جای خود خواهد آمد. ۳- فرج الله خان ضیغم الملک (زهفرانلو) حاکم شیروان

«قوچان - از قراریکه در جراید مرکز نوشته‌اند آقای ثقة السلطنه به حکومت قوچان منصوب شده‌اند»^(۱) از قوچان آقای صدرزنجانی رئیس معارف قوچان و شیروان که همتی خود را در این شش هفت سال خدمت در آن دیار از دست داده و چه زحمت‌ها کشیده برای زیارت وارد مشهد شد.^(۲) مهر منیر ۲۶ حمل ۱۳۰۲

استقبال صولت السلطنه هزاره‌ای از سردار اسعد والی خراسان

«آقای صولت السلطنه فرزند رشید آقای شجاع الملک وارد ارض اقدس شده‌اند»^(۳)
 «آقای شجاع الملک هزاره‌ای که از رجال قدیمی و خدمتکاران صمیمی دولت ایران به شمار می‌باشند، وارد ارض اقدس (مشهد) شده‌اند و آقای صولت السلطنه فرزند ایشان^(۴) به نیشابور به استقبال موکب آقای سردار اسعد والی خراسان عازم گردیده است»^(۵)
 روزنامه مهر منیر در شماره ۴ خود خیر انتصاب آقای مصدق^(۶) دیوان کارگزاری قوچان را چنین آورده است: «نایب الحکومه قوچان - از طرف آقای ثقة السلطنه حکمران جدید قوچان آقای مصدق دیوان کارگزار که از مامورین صحیح العمل می‌باشد تا ورود خودشان به قوچان به نایب الحکومگی منصوب شده‌اند»^(۷)
 «وحشت عامه و خاصه - شیوع خبر نصب معتصم السلطنه (سید مهدی فرخ) به کارگزاری

۱- حاکم سابق قوچان شاهزاده اعدال الدوله بود که روزنامه مهر منیر ۳ جوزا (خرداد) ۱۳۰۲ ورود وی از قوچان به مشهد را اعلام کرد.

۲- برائت نامه صدرزنجانی به فرج الله خان زعفرانلو قبلاً آورده شد.

۳- مهر منیر - شماره ۳ - مورخه ۱۲ ثور ۱۳۰۲

۴- برای آشنایی هر چه بیشتر با این پدر و پسر بنگرید به حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی جلد ۵ چاپ ۱۳۷۸ - نیز کتابی در مورد ایل هزاره در دست تألیف دارم که امیدوارم تا سال ۸۵ به چاپ برسد.

۵- مهر منیر - شماره ۵ ص ۲ مورخه ۲۸ ثور ۱۳۰۲

۶- احتمالاً روانشاد دکتر محمد مصدق نخست وزیر معروف ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد.

۷- مهر منیر - شماره ۲ ص ۲ - مورخه ۲۸ ثور ۱۳۰۲

خراسان موجبات پریشان حواسی عموم را فراهم نموده. چون هنوز در نتیجه سوءتبت او آن همه ضرر و خسارتهائی را که اهالی بدبخت خراسان و خود دولت فراموشکار متحمل شده است که منجر به قتل چند صد نفر رعایا و به باد رفتن مالیات یکساله و به بالاخره از دست رفتن یک سردار رشیدی مانند کلنل محمد تقی خان مرحوم است، جبران نشده است. لذا عموم محترمین و مقامات مربوطه و بخصوص کمیته محلی دموکرات فسخ نسخ این نصب نالایق را تلگرافاً خواستار شده‌اند و امیدواریم موثر واقع شده باشد (۱)

و باز هم معتصم السلطنه: از قرار معلوم معتصم السلطنه، با وجود استکراه و استنکاف اهالی و تلگرافات متواتره که در خواست سلب ماموریت او به خراسان از طرف مقامات عالیه روحانیت و مجمع محترم دموکرات و سایرین شده در رکاب ایالت جلیله (سردار اسعد) وارد تیشابور شده است (۲) و از سبزوار به بعضی دوستان خود تلگراف کرده و خواست کرده بود که جلوگیری از ضدیت

| | | |
|--|--|---|
| <p>باز هم معتصم السلطنه از قرار معلوم معتصم السلطنه با وجود استکراه و استنکاف اهالی و تلگرافات متواتره که در خواست سلب ماموریت او بخراسان از طرف مقامات عالیه روحانیت و مجمع محترم دموکرات و سایرین شده در رکاب ایالت جلیله وارد تیشابور شده است از سبزوار به بعضی دوستان خود تلگراف کرده بود و خواست کرده بود که جلوگیری از ضدیت اهالی از دور از بخراسان بنماید. واقعا خیلی</p> | <p>اهالی از ورود او به خراسان بنمایند واقعا خیلی مضحک است وحشت عامه و غمناک شروع خیر نصب معتصم السلطنه بکار گذاری خراسان موجبات پریشان حواسی عموم را فراهم نموده چون هنوز در نتیجه سوءتبت او آن همه ضرر و خسارتهائی را که اهالی بدبخت خراسان و خود دولت فراموشکار متحمل شده است که با توجه به قتل چند صد نفر رعایا و باد رفتن مالیات یکساله و بالاخره از دست رفتن یک سردار</p> | <p>و درود ایالت جلیله ایالت جلیله سلاطین و زعمای فاسد سه ساعت بیرونی مانده وارد ارض القدس بشوند آقای سردار اسعد والی خراسان لازم گردد ایالت</p> |
|--|--|---|

۱- مهر منیر - شماره ۲ صفحه ۲ مورخه ۲۸ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۲

۲- فرخ معتصم السلطنه عامل انگلیس و موجد شورش خراسان و قتل کلنل محمد تقی خان پسیان، شخصی بی دین و نابکار بود و برای کلاشی و جیب پرکنی چند بار به خراسان ماموریت یافت و آخرین بار نیز استالدار شد و با کردها در افتاد که انتقام کلنل را از آنها بگیرد، کردها به محمدرضا شاه شکایت کردند که این ماده فساد دیگر بار میخواید خراسان را بهم بریزد. لذا به فرمان محمد رضا شاه از استانداری خراسان برکنار شد و کردها آرام گرفتند. غنایمی هم که در این سفر از خراسان به چنگ آورده و قالیچه‌ها و اسباب نفیس با کامیونی به تهران فرستاد. کامیون هم در بین راه یکباره ناپدید شد و اموال غارتی مذکور نصیب فرخ نگردد.

تلگراف سردار اسعد بختیاری والی خراسان به محمد ابراهیم خان زعفرانلو

واژ مشهد به قوچان

نمره قبض ۸۸۱۹ نمره تلگراف ۳۵ عدد کلمات ۳۴ تاریخ اصل ۱۲ تاریخ وصول ۱۳ جوزا

(خرداد) ۱۳۰۲

امیرالامراء عظام مظفرالسلطنه

از طرف وزارت جلیله جنگ راجع به شما توصیه شده، مطلبی دارید اظهار نمائید با امورات حقه

شما مساعدت میشود - ۱۲ جوزا نمره ۱۵۹۰ جعفر قلی بختیاری^(۱) (حکمران خراسان و

سیستان).

۱- جعفر قلی خان سردار اسعد بختیاری فرزند حاج علیقلی خان سردار اسعد از سران مشروطه در سال ۱۲۵۸ خورشیدی متولد شد. وی از رجال خوشنام دوره مشروطیت و وزیر جنگ رضاشاه بود که از پانز ۱۳۱۲ خورشیدی سوره سوءظن رضاشاه قرار گرفت و در زندان قصر قاجار زندانی شد. چندین بار عوامل رضاشاه از جمله پزشک احمدی قاتل معروف که از مردم مشهد بود، در صدد کشتن و مسموم کردن وی برآمدند و غذای او را آلوده به زهر ساختند.

اما سردار اسعد که هوشیار بود تا عید نوروز ۱۳۱۳ مقاومت کرد و از غذای زندان هیچ چیز نخورد. لیکن سرانجام غذای او را که از بیرون به وسیله خانواده‌اش وارد میشد، مسموم ساختند و در حال بیماری پزشک احمدی نیم شب به اتاق او وارد شد و با تزریق آمپول او را به قتل رسانید.

سردار اسعد که وزیر جنگ دولت رضاشاه بود، بعد از ماجرای تیمورتاش وزیر دربار، در شهر بابل دستگیر و در تهران زندانی شد. بقیه بختیارها هم از وکیل و وزیر و مدیر گرفته همه منضوب و زندانی شدند. انا عجایب روزگار اینکه هنگامی که سردار اسعد با مخالفان مشروطه در جنگ و جدال بود، خود رضا شاه آن زمان با درجه گروهبانی زیر دست او خدمت میکرد. پس از به قدرت رسیدن رضاشاه سردار اسعد صادقانه به او خدمت کرد و حتی در مراحل به سلطنت رسانیدن او خدمات ارزنده‌ای انجام داد. در مراسم تاجگذاری نیز حامل تاج مروارید نشان رضاشاه بود. (۱۳۰۴ خورشیدی)

سردار اسعد در کابینه رضاخان سردار سپه در شهریور ۱۳۰۲ دوباره به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. در کابینه مخبرالسلطنه (۱۰ خرداد ۱۳۰۴) به وزارت جنگ منصوب شد که تا کابینه دوم فروغی ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ در این سمت باقی بود. او چند بار هم از سوی مردم اصفهان و بختیاری به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. او صادقانه به رضاشاه خدمت کرد حتی در شورش بختیارها علیه او نیز، جانب رضاشاه را گرفت.

التماس نامه مدیر روزنامه شمس از خوانین قوچان

برای وکالت در مجلس شورای ملی

آقای میرزا سلیمان خان خسروی مدیر روزنامه شمس از تهران در تاریخ ۱۵ جوزا ۱۳۰۲ به آقای محمد ابراهیم خان حاکم قوچان التماس نامه‌ای نوشته که او را به نمایندگی خود در مجلس شورای ملی انتخاب کنند. چون در این نامه نکات ظریفی وجود دارد که بند و بست‌های سیاسی در هر دوره را به نحوی آشکار میکند، عیناً به نظر خوانندگان عزیز میرسد. او پس از سلام و تعارفات زیاد نوشته است:

«قربان حضور مبارکت کردم در تعقیب عریضه دیروز (که خدمت شما فرستادم) خاطر مبارک را مستحضر میدارم که امروز آقایان معزز (سردار معزز بجنوردی) و نصرالله خان (زعفرانلو برادر ضیغم الملک شیروانی) علی‌المعمول به اداره (جریده شمس) تشریف آوردند. از آنجائیکه قلباً از این پیشامد (مخالفت ضیغم الملک با خودم) کسل بودم، از چهره من درک کردند که خوش نیستم. هر چه کردند بدانند، نگفتم تا بالاخره نصرالله خان رفت و معزز ماند و با اصرار قضیه اوقات تلخی مرا پرسید. گفتم یکی از دوستان قوچانی به من نوشته است که نصرالله خان و ضیغم الملک برای ضیاءالسلطان قاچاقچی معروف^(۱) کار میکنند (که او را به نمایندگی به مجلس فرستند) خیلی کنجکاوی کرد که بفهمد از ناحیه حضرت اشرف (مظفرالسلطنه) بوده، نگذارده‌ام بفهمد. همین قدر گفتم از دوستان تهرانی که در قوچان دارم نوشته‌اند. به فاصله یکساعت، ثانیاً به اتفاق نصرالله خان آمدند. نصرالله خان قسم خورد که تازگیها چیزی در این خصوص ننوشته‌ام. فقط دو ماه قبل ضیاءالسلطان مرا دعوت کرد و گفت:

دختر خواهر مرحوم شجاع الدوله (عبدالرضاخان ایلخانی قبلی زعفرانلو) را به تو میدهم، این

۱- در بهرمه ۱۳۰۰ خورشیدی که ضیاءالسلطان به صفت مخالفان رضاخان سردار سپه درآمده بود، او را به همراه قهبرالاسلام دستگیر و زندانی ساختند.

کار (وکالت مرا) تمام کنید، و معلوم شد که از جنس لطیف هم ضیاءالسلطان برای نصرالله خان (رئیس سواران زعفرانلو قوچان و شیروان) دعوت کرده بوده است (و کیبوتر ناگرفته می‌بخشیده). بالاخره خود ضیاءالسلطان (در آن مجلس) شرحی نوشت، مهر مرا گرفت، مهر کرد و من مست بودم، ندانستم چه میکنم. فردای آن روز (که به حال خود آمدم) شرحی خدمت (برادرم) آقای ضیغم الملک نوشته و گفتم کاغذ راجع به ضیاءالسلطان را به رودریایی و اجبار نوشته‌ام، ابدأ مورد اعتناء قرار ندهید. مخصوصاً ضیاءالسلطان به درد خوانین نمی‌خورد و چون به هوچیگری و ترور و قاچاقچی گری معروف است، ابدأ به درد وکالت قوچان نمی‌خورد. دیگر چیزی ننوشته‌ام و دیگر هم نمیدانستم اخوی (ام ضیغم الملک) شما را ترک کرده و به یک کاغذی که ضیاءالسلطان از من گرفته است عمل خواهند کرد (و از او جانبداری و حمایت می‌کنند) در هر صورت تلگرافی آقای نصرالله خان (برای جنابعالی) نوشتند که سواد آن تقدیم میشود.

همان ساعت با بیسیم کمپانی مخابره کردم. مخصوصاً خودم فرانسه نوشتم که رئیس تلگراف قوچان که مرقوم فرموده بودید خیالاتی دارد (و آدم فضولی است) تفهید (چه نوشته‌ام) و مبادا (تلگراف را) ترسانند. تلگراف را هم خودم مخابره کردم. سه روز قبل هم یک تلگراف دیگری که راجع به غرامت (جنگی کردها در جنگ با کلنل محمد تقی خان پسیان بود) آقای نصرالله خان میخواست مخابره کند که خودم گرفتم و مخابره کردم و مضمونش این بود که اگر کار و قضیه خسروی (مدیر روزنامه شمس برای وکالت از قوچان) تمام شود، این قضا یا حل و فصل و (غرامت جنگی شما) تصفیه خواهد شد. (انشاءالله، در قیامت).

یعنی اگر خسروی وکیل شد میتواند غرامت جنگ کلنل را هم از دولت بگیرد. تصور میکنم دیگر با این تلگرافات و زحمات آقای ضیغم الملک رضایت داشته باشند (و یا وکالت من مخالفت نکنند). نمی‌دانم ایشان چه نظریه‌ای پیدا کرده‌اند؟

اگر وکیلی میخواهند که فردا هم (که به مجلس رفت باز ایشان را) بشناسد و برای خوانین خدمت کند و نگذارد دولت و مالیه قشون به آنها زور بگوید از من آشناتر و از من صمیمی‌تر و از من امتحان داده‌تر کجا پیدا خواهند کرد؟

آیا اگر ضیاء السلطان وکیل (قوچان) شد فردا قدرت آنرا دارد که بتواند مقابل دولت ایستادگی کرده و نگذارد مثل تقه‌السلطنه به حکومت قوچان بیاید، یا ندارد؟

آیا میتواند حکومت را برای خوانین تهیه کند و نگذارد هر روز یک مامور برای بلعیدن مال مردم از تهران اعزام شود یا نمی‌تواند؟ آیا به تصدیق خود حضرت اشرف در این گونه قضایا من چه امتحان بدی داده‌ام که آقای ضیغم الملک و حضرت اشرف از من دست کشیده و تازه نوکر دیگری بگیرند؟ در صورتی که معلوم نیست اگر دیگری وکیل شود فردا اطاعت خوانین را بنماید یا ننماید؟ در هر حال استدعا دارم این عرایض را بهر ترتیب که صلاح میدانید به سمع سرکار آقای ضیغم الملک رسانیده و از طرف فدوی قول شرف بدهید که آنچه ایشان و مخصوصاً خوانین زعفرانلو و بالاخص حضرت اشرف عالی و آقای ضیغم الملک بخواهند از من لایق تر مضایقه نشود و برخلاف آزاده خوانین قدمی برنندارم. البته با یک دوره وکالت من هم دنیا تمام نمی‌شود. بگذار این یک دوره خوانین ضرر کرده باشند.

در قضیه رئیس پست (قوچان) که سابق عرض کردم مراسلات و روزنامه‌های شمس را به مشترکین نمی‌رساند، در تهران اقداماتی کرده‌ام، جواباً موسیو پرا رئیس کل پست ایران، شرحی نوشته‌اند که اکنون برای استحضار خاطر عالی تقدیم میشود. نیز استدعا میکنم دعوتی از روما و دوائر بفرمائید عین مراسله موسیو پرا در مجلس حضور همه قرائت بفرمائید تا بدانند هر کدام برخلاف میل حضرت اشرف و بستگان حضرت اشرف (محمد ابراهیم خان) اقدامی بکنند (همچون رئیس پست قوچان) فوراً تحت تعقیب خواهند شد و برعکس هر کدام با حضرت اشرف موافقت نمایند، ممکن است حکم آنها تثبیت شده و همیشه محترم باشند.

در هر حال دیگر به سر حضرت اشرف من در این کار (وکالت از قوچان) رسوای تمام مملکت شده‌ام. اگر فردا خدای نخواستہ موفقیت حاصل نکنم، دیگر حیثیت و آبرویی برای من باقی نمی‌ماند و آن وقت اگر من که از جان و زندگی خودم سیر شدم، متوسل به بعضی از اقدامات و دیوانگی‌ها شدم مورد مواخذه حضرت اشرف نباشم.

اگر خوانین (قوچان) خدمتگزار لازم دارند منم و اگر کسی را میخواهند که به درد مملکت و ایل و

ولایت بخورد منم. دیگر آقای ضیغم الملک میدانند با وجدان خودشان. در خاتمه ارادت قلبی و معنوی را تجدید کرده، امیدوارم از نوکر و خدمتگزار صمیمی خودتان هم چندی نگاهداری بفرمائید. فدوی خودتان سلیمان خسروی. امضاء

اما چنانکه خواهیم دید و در شرح حال نظام السلطنه والی خراسان هم بیان گردید، والی بنا به دستور مستوفی الممالک تخت وزیر وقت مخالف رضاخان، مجبور شده بود از انتخاب شدن سید احمد بهبهانی برای مجلس دوره پنجم حمایت کند و معلوم می شود کردهای سرحدی از طرفداران رضاخان بوده اند و آقای سید مصطفی بهبهانی فرزند سید عبدالله بهبهانی پیشوای معروف صدر مشروطیت را از قوچان و شیروان به نمایندگی مجلس برگزیده اند که در جای خود مذکور شد و سلیمان میرزا ناامید مانده است. زیرا خوانین سرحدی بویژه سیوکانلوها و بیجرانلوها و جیرستانی ها ر قوشخانه ای ها به صوابدید محمد حسین خان اوغازی و پسرش سعادتقلی خان کشفه ترازوی سیاست را به سوی او سنگین تر ساختند و آقای خسروی مدیر روزنامه شمس نتیجه ای نگرفت. زیرا مستدی در دسترس نداریم که بدانیم پس از این التماس نامه، مظفر السلطنه و ضیغم الملک چه اقدامی انجام داده اند؟



حجی میرزا سلیمان خان

مورخه ۱۵ - برج چهره ۱۳۰۴

حجی میرزا سلیمان خان • خسروی • ۱۳۰۴

حجی مدیر پریده شمس

بنا کرده بر باریت گرام در نصیب رضیه بیرون از مهاباد کرد
 که امروز آقا با منزه و نصر سید علی العمول با باره شرف آورده اند
 که با اینکه قبلاً لایق بی بی آدم که بیجم از چهره من درک کرد که خوشی
 هر چه کند بر آید شرف تا بالاخره نصر سید رفت و منزه ماند و اعزاز
 نصیب شد است تا حدی رسید گفت که در دستش تو پانی منزه شد
 که نصر سید رضیغم بیست بر آن بود و الله تا حاضر بود که می کند
 حق بود که در که منزه نه تا چه صورت شرف بهرست آورده هم بود
 در این صورت که در دستش بود و در دستش بود و در دستش بود

نگاهی به زندگی سلطان احمدشاه قاجار

در بین تمام دودمان قاجار یک نفر انسان شریف وجود داشت، آنهم احمدشاه آخرین پادشاه این دودمان بود که از بدشانسی گرفتار تحولات عظیم جهانی ناشی از جنگ جهانی اول و کشمکش‌های دو ابرقدرت جهانخواز آن روز یعنی روس و انگلیس شد. از طرفی نیز با شخص گردنکشی چون رضاخان مواجه گردید. احمد شاه مردی قانونمند و دموکرات منش به معنای کامل و به هیچ وجه حاضر نبود به غیر از آنچه مجلس شورای ملی ایران تصویب می‌کند اهمیت دهد. زیرا قدرت مجلس شورای ملی در برخورد با پدرش محمد علیشاه مخلوع را به چشم دیده بود.

متأسفانه چون در زندگی سیاسی مردان بزرگ تقایص و کمبودهای بزرگی هم مشاهده میشوند که اگر از آنها به موقع چاره‌جویی نشود، اثرات خطرناکتری بجا خواهند گذاشت، احمدشاه هم کمبودها و تقایصی داشت. علیرغم تمام مشکلات دوران احمدشاه و اینکه انگلیسی‌ها تصمیم گرفته بودند او را بردارند و رضاخان را جایگزین او کنند، نقص وجودی شاه آشکارتر شد که نتوانست بزرگمردی چون کلنل محمد تقی خان سپیان را برای روز مبادا در کنار خود نگهدارد، تا از کینه توزیهای قوام السلطنه نخست وزیر وقت و رضاخان سردار سپه که هر دو با کلنل عداوت شخصی داشتند و برای نابودی او دوئل میکردند، مصون بماند و به موقع در برابر اشتلم خوانی‌های رضاخان سینه سپر کند. اگر او کلنل را ننگ میداشت و به فرماندهی کل قوا منصوب می‌نمود، رضاخان نمی‌توانست آنچنان دور بردارد و شاه را همچون اسیری در چنگال بگیرد و سرانجام هم او را از مملکت بیرون کند و احمدشاه هم بخاطر حفظ پرستیژ شاهنشاهی خود، نتواند حتی گله‌ای هم از آنچه که بر او رفته به عمل آورد. بهر حال احمدشاه مرد آزاد منشی بود که گرفتار چنگال رضاخان دیکتاتور شد و از صحنه سیاسی کشور حذف گردید. در دوره‌ای که مملکت نیاز به اجرای قانون داشت، دشمنان این آب و خاک نتوانستند این حافظ و پاسدار قانون را در ازبکه قدرت ببینند.

احمد شاه فرزند محمد علیشاه قاجار دیکتاتور معروف روز ۲۷ شعبان ۱۳۱۴ برابر ۱۸۹۸ میلادی و ۱۲۷۷ خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. مادرش ملکه جهان دختر نایب السلطنه

کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه قاجار زنی فرزانه و خردمند بود.

در سال ۱۳۲۷ قمری که مجلس ایران محمد علیشاه را از سلطنت خلع نمود، پسر ۱۲ ساله‌اش احمد میرزا را به پادشاهی برگزید که او در ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۴ (۱۹۱۴ میلادی) در کاخ گلستان تاجگذاری کرد، و برادرش محمد حسن میرزا را به ولیمهدی خویش منصوب نمود. سرانجام بر اثر حوادث ناشی از جنگ جهانی اول که شعله‌های سوزنده‌اش سرزمین ما را هم فراگرفته بود و احمدشاه در لندن با قرارداد ۱۹۱۹ ایران بر پادشاهی انگلیسی‌ها که به وسیله وثوق الدوله نخست وزیر وطن فروش تنظیم شده بود، مخالفت کرد و سند جدایی ایران را امضاء ننمود و گفت بهتر است در سوئیس کلمه فروشی کنیم تا در کشوری پادشاهی نمایم که سند فروش آن به بیگانگان را امضاء کنیم. لذا او مورد توهین و کینه جوئی انگلیسی‌ها قرار گرفت و تاج و تخت پادشاهی را از دست داد و انگلیسی‌ها رضاخان قزاق را جانشین او کردند. روز ۱۱ آبان ۱۳۰۲ احمدشاه قاجار ناچار به خروج از کشور شد و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در فرانسه درگذشت و طبق وصیتش جنازه‌اش را به عراق آورده و در کربلا مدفون ساختند. روحش شاد باد که سنگ زیربنای دموکراسی ایران را بنا نهاد هر چند که بعداً این سنگ بنا را بارها با پتک درهم کوبیدند و قلم‌ها را شکستند و مغزها را متلاشی ساختند.



بیانیه احمدشاه به هنگام خروج از ایران

سرانجام سلسله قاجار که بوسیله آغامحمد خان جور و بی رحم، پس از نابودی سردار بزرگ وطن لطفعلی خان زند در سال ۱۲۱۰ قمری شکل گرفته بود، با آخرین بیانیه احمدشاه در سال ۱۳۲۲ قمری پس از ۱۳۲ سال خرابی و ویرانی ایران، بساطش برچیده شد.

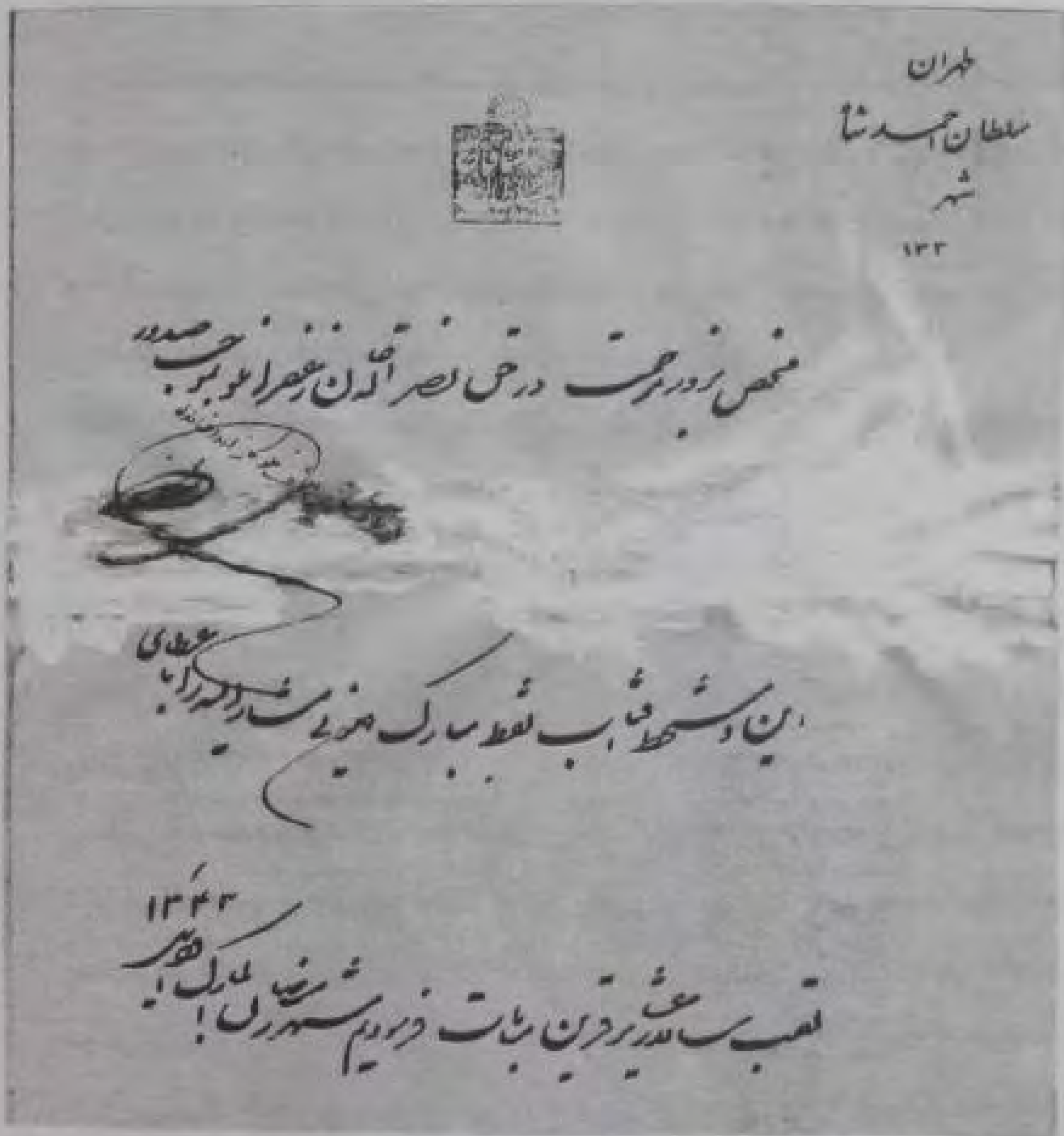
قبلاً گفته شد احمدشاه که برخلاف بنیانگذار این سلسله مردی رؤوف و مهربان و قانومند بود، چون در خود شایستگی اداره امور مملکت در شرایط زورمدارانه آن روز را نمی دید، مرد و مردانه از ترس یا هر چه که میخواهید نام بگذارید، وارد میدان عمل شد و برای جلوگیری از خونریزی و ضایعات بیشتر تاج و تختش را رها کرد و جریان امور را بر عهده مجلس شورای ملی که خانه نمایندگان ملت بود واگذار نمود، تا خود مردم تکلیف و سرتوشت خویش را معلوم کنند. زیرا او تشنه قدرت و جاه و مقام نبود و دو دستی به صندلی قدرت نجسبیده بود.

احمدشاه برای حفظ قدرت و جاه طلبی نخواست خود را بر مردم تحمیل کند و زیانها را ببرد و قلمها را بشکند و مجموعه های نویسندگان و مخالفان را با پتک خرد کند، تا چند روزی بر مسند قدرت خودنمایی نماید. پس خردمندان و با احترام از کشور خارج شد. بنابراین احترامش میداریم که احترام حق انتخاب مردم را رعایت نمود، و بر روانش درود میفرستیم که به حکومت دموکراسی وفادار بود.

بنابراین احمدشاه پیش از خروج از کشور پس از آنکه مطمئن شد مجلس کشور را اداره خواهد کرد، فرمان نخست وزیری رضاخان را که میدانست مرد میدان روز کشور است و ایران آن روز به چنین فردی نیازمند بود، برخلاف میل خود و خیرخواهانش از جمله مرحوم مدرس نماینده فرزانه مجلس، بدینگونه صادر کرد و این آخرین فرمان او بود و سومین سفر او به اروپا که می گوید:

« چون برای خدمت مهم ریاست وزراء وجود یک نفر شخص کافی لایقی لازم بود، لهذا جناب اشرف سردار سپه را که کمال مرحمت و اعتماد و اطمینان را به ایشان داریم به ریاست وزرای منصوب و برقرار نمودیم که مشغول انجام این خدمت مهم باشند. شانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ - شاه»

بدنبال فرمان شاه، رضاخان رئیس الوزراء نیز ابلاغیه زیر را بدین گونه صادر نمود:
 نظر به اینکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی برای معالجه و رفع کسالت مزاج تصمیم به
 مسافرت به اروپا فرمودند، عین دستخط ملوکانه (مندرج در زیر) را که در این موضوع صدور یافته به
 اطلاع عامه میرساند. سردار سپه رئیس الوزراء.



تصمیم ملوکانه

در واقع وصیت نامه احمدشاه به ملت ایران و خداحافظی رسمی اوست، که به بهانه معالجه عازم اروپا شده است. بنگریم چه می‌گوید:

«عارضه کسالت مزاجی که چندی قبل موجب مسافرت اروپا شد^(۱) و تصور میکردیم به کلی رفع نقامت شده است مجدداً ظاهر و بانهایت تأسف غیبت موقتی ما را از وطن عزیز برای استعلاج و ضرورت معالجه ایجاب می‌نماید.

انشاءالله تعالی روز یکشنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ از تهران از خط بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کرد و مقرر فرمودیم در غیاب ما برادر کامکار ولیمهد به امورات مملکتی رسیدگی نموده مطالب مهم را به عرض رسانیده و از مجاری امور ما را مطلع سازد.

در این موقع سعادت ملت را از خداوند مسالت می‌نمائیم و اطمینان داریم در غیاب ما موجبات نظم و آسایش عمومی کاملاً محفوظ و برقرار خواهد بود، و مقرر می‌فرمائیم عموم ادارات از لشکری و کشوری با حسن شاهرستی و وظیفه‌شناسی که در هر مورد از خودشان بروز داده‌اند، طوری مراقب و ظایف خدمت باشند که در غیاب ما وجهاً من الوجوه خلاف نظم و انتظاری در امور مملکت حادث نشود. انشاءالله تعالی بزودی پس از تکمیل معالجه، خودمان هم به پایتخت مراجعه خواهیم کرد. شانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ شاه^(۲)

و بدین گونه شاه آگاهانه از مملکت بیرون رفت. هر چند بعدها مرحوم مدرس و طرفدارانش بسیار کوشیدند او را به کشور بازگردانند، اما مفید واقع نشد و مرحوم رحیم‌زاده صفوی را هم که مدرس برای قانع کردن شاه برای بازگشت به کشور به پاریس فرستاده بود، نتیجه‌ای نگرفت.

رضاخان سردار سپه از سال ۱۳۰۳ خورشیدی عملاً بساط سلطنت خود را با کمک پنج نفر از صاحبان قدرت که با او عهدنامه نوشته و سوگند وفاداری خوردند، آماده میکرد و با هر مخالف

۱- در گزارشهای آبرولساید روشن شده که علت این کسالت مزاج چه بوده است؟

۲- تاریخ بیست ساله ایران - مکی - ج ۲ ص ۲۱۲

خوانی به شدت برخورد می نمود. در سراسر کشور حکومت نظامی برقرار کرد و نظامیان او موظف بودند اشخاص صاحب ثروت و مکنت را شناسایی نموده و سر به نیست کنند و اموالشان را برای هزینه قشون و مصرف امور مورد نظر در اختیار رضاخان قرار دهند که او بتواند یا چنین بودجه و اجیرکردن افراد در مقابل مجلس و مخالفان خود، پابرجا بایستد و هر کاری را که میخواهد انجام دهد. تانک ویرانگر دیکتاتوری با شدت و سرعت هر چه بیشتر به راه افتاده بود. رجال نامدار و ثروتمند را یکی بعد از دیگری در زیر چرخهای خود خرد میکرد. تنها کسانی میتوانند از برخورد این چرخهای نابودکننده در امان باشند که معرفی نامهای از اربابان انگلیسی خود داشته باشند. از آنجمله بودند خانواده عرب تبار قوام الملک شیرازی و خاندان عرب تبار شوکت الملک بیرجندی. بهمین جهت امیراسدافه علم پسر شوکت الملک با دختر قوام شیرازی ازدواج کرد. شوکت الملک در زمان رضاشاه به وزارت رسید و علم نیز پس از محمدرضاشاه، شخص اول و قدرتمند مملکت بود. اما سران کرد خراسان با تمام خدماتی که انجام دادند، چه در خراسان و چه در جاهای دیگر، بر سردار رفتند و نابود شدند. چون زیر پرچم انگلیس رفتند. کلنل محمد تقی خان پسیان، اقبال السلطنه ماکوی، امیر عشایر کرد خلخال، اسماعیل آقا شکاک (سمیتقو)، سردار معزز شادلو، سعادتقلی خان سیوکانلو، حسینقلی خان قراچورلو، ولیخان قهرمانلو که باید زیر این چرخ میرفتند که رفتند. زیرا به انگلیسی ها (نه) گفتند.

ظهور رضاشاه در افق ایران

در آن سالهای وحشت و ناامنی و فقر و بدبختی و یاس و ناامیدی و هرج و مرج بیابان دوران پادشاهی ننگین قاجار که همه چیز ایران از آبرو و شرافت ملی و سیاست و اقتصاد و فرهنگ بر باد رفته و سرزمین کهنسال و تاریخی ما دچار ناخوش و تازد و استثمارگر خون آشام روس و انگلیسی شده بود، تقدیر چنین بود که یکی از فرزندان رنج دیده ایران پیا خیزد، تا ایستهمه بدبختی‌ها و سیه روزیهای ایران را از ساحت این کشور بزداید. لذا فرزندی رنج دیده و بلاکشیده و فقر چشیده از میان افسران فداکار کشور به نام رضاخان میرپنج قزاق قد مردانگی برافراشت و ابرهای تیره را از آسمان ایران زمین بیرون راند و سنگ زیرینای ایرانی نوین و آباد و متمدن و آبرومند را بنا نهاد. هر چند که اقدامات سازنده وی توأم با استبداد شدید بود. اما استبداد او سازنده و متمدن بود. گرچه بسیاری مردان نامی چنانکه گفته شد، در مسیرگام برداری او ناپدید شدند و زندگی‌شان بر باد رفت، ولی روز به روز زمینه ایرانی آباد و آبرومند فراهم شد.

رضاخان از نظر نژادی بی گمان از نژادهای پهلوان لو خراسان بوده که در چند قرن پیش، از دوره صفویه اجدادش به میان جنگل‌های مازندران پناهانده شده و در منطقه آلاشت سواد کوه اسکان گرفته و به مرور زمان تشکیل آبادی و جمعیت داده بودند.

پهلوان‌لو نیز احتمالاً در زمان شاه‌عباس در حدود ۱۰۰۰ قمری به خراسان کوچیده‌اند. گرچه تاریخ کوچ برخی طوایف کرد، به خراسان به دوره‌های پیشتری در زمان شاه اسماعیل و پسرش شاه تهماسب بر میگردد. برخی نیز در زمان نادرشاه به خراسان آورده شده‌اند. بقیه پهلوان‌ها در کردستان عراق و کردستان ترکیه می‌باشند.

به هنگام روی کار آمدن رضاخان سردار سپه مخالفان و دشمنانش نام ایلی پهلوانی او را به پالانی بر زبان میراندند و او را رضا پالانی می‌خواندند.^(۱)

۱- عوام کردهای خراسان هم به پهلوان لو (پهلوان) و (پهلوان) و (پالوان) می‌گویند که همه یک ریشه از (پهلوان) است و پهلوان در زبان کرمانجی جمع نسبی (پهلوان) است، یعنی (پهلوان‌ها) و (پهلوانی)‌ها

آقای حسین مکی^(۱) به نقل از ملک الشعراء بهار از کتاب تاریخ احزاب سیاسی آورده است:
 رضاخان میرپنجه (سرتیپ) پسر داداش بیگ افسر سوادکوهی از ایل پالانی بود.^(۲) نام این
 طایفه در تاریخ (خانی) طبع بطروگراد برده شده است و تا جایی که به یاد دارم غیر از آن (تاریخ) که
 وقایع حکام گیلان و ظهور شاه اسماعیل (موسس سلسله کرد صفویه) و حالات خان احمدخان
 گیلانی را می نویسد، نامی از این طایفه در تاریخ دیگر برده نشده است.^(۳)
 بنابراین سابقه پالانی یا پهلوان‌ها که در گیلان و مازندران حضور داشته‌اند، از مهاجرین پیشین
 کرد در این خطه می‌باشند.^(۴)

آیت الله مردوخ کردستانی مورخ و نژادشناس و دانشمند معروف، در مورد ایل کرد پالانی آورده
 است: «پالانی قریب سیصد و پنجاه خانوار هستند در بین زنگ آباد و قره‌تپه و شرق سیروان و دگادگا
 سکونت دارند.^(۵) بقیه پالانی‌ها در لوای کرکوک و خانیقین در کردستان عراق اند»
 ادومندز سیاستمدار معروف انگلیس و بنیانگذار پادشاهی عراق، در وقایع کردستان و کردهای

۱- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۹ ص ۲۹۲

۲- آقای سلیمان بهبودی خدمتگزار امین و رازدار رضاشاه، پدر او را عبدالله معروف به داداش بیگ ذکر کرده است.

۳- این کتاب که بعداً به رساله آقای مهرداد بهار پسر ملک الشعراء بهار در سال ۱۳۶۳ چاپ شد، این توصیف را ندارد.
 احتمالاً برای اینکه کلمه‌ای توهم‌آمیز تلقی می‌شود، حذف گردیده است. اما در مقاله‌ای که مرحوم ملک الشعراء بهار در مجله
 خوالدنیها به شماره ۱۶ صفحه ۹ به چاپ رسانده، آورده است که:

رضاخان میرپنجه از طایفه پالانی سوادکوه جزو قزاقهای دوره مظفرالدین شاه بود و به رضاخان شصت تیر معروف بود. در
 بسیاری از جنگهای آن زمان بویژه جنگ با رحیم خان چلبیاللو در اردبیل و جنگ با سنلار الدوله برادر محمد علی‌شاه در
 کرمانشاه شرکت داشت. مدتی در مشهد جزو قزاقهای مستحفظ بانک استقرایی بود. در جنگ بین‌الملل اول جزو دسته
 تیراندازان فوج همدان بود که با مازور محمدتقی خان پسیان (کنل بلدی) در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ جنگید و از او شکست خورد.
 سپس به رشت و قزوین رفت و کودتا کرد.

۴- برای حضور گروه‌ها آل بویه و باوند و ساسانیان در مازندران و طبرستان و گیلان و سلسله پادشاهان گروه این دیار بنگرید
 به: شهریاران گمنام - کسروی، نیز به شرح حال اسپهبد خورشید کرده ساسانی از کتاب فرهنگ مردم آلاشت و سوادکوه - کیوان

پهلوان ص ۲۲۰

۵- تاریخ کرد و کردستان و توابع، شیخ محمد مردوخ کردستانی - جلد ۱ ص ۸۳

پالانی و زند در قره تپه آورده است؛ «مردمان اینجا ترکمان و کرد و عرب هستند. نماینده کردها در این ناحیه دو قبیله کوچک زند و پالانی هستند که برکنار شیروان (رود) و در شمال کردی سکونت دارند. پالانی‌ها (مفت یا هشت روستا دارند). مردمی آرام هستند که توجه چندانی را به خود جلب نمی‌کنند. زندها (ده روستا دارند) که اکنون سنی مذهب اند و مدعی هستند که هم قبیله کریم خان زند شهریار دادگستر ایران اند»^(۱)

اما هم اکنون دو قبیله کرد «پالو» معروف به پالوکانلو و نیز «پهلوان لو» در خراسان سکونت دارند. پالوکانلوه‌ها که هم قبیله شیخ سعید پالو بزرگ مرد مبارز کردستان ترکیه علیه مصطفی کمال (آتاتورک) هستند، در خراسان در شمال مرزی شهرستان شیروان و نیز در شهرستان درگز در دو روستا به همین نام ساکن اند و (پهلوی) یا (پاهلو) و پهله و پهلوی هستند.

پهلوان لو طبق اسناد و مدارک موجود بیشترشان در منطقه کوهستانی شمال قوچان بین امامقلی و باجگیران و درگز سکونت داشته‌اند و دارند و به گله داری مشغول بوده‌اند و روستای دوربادام متعلق به آنانست. بقیه پهلوان‌ها در حصار گلیان در جنوب شهرستان شیروان و نیز در حصار پهلوان لو در دامنه کوه آلاذغ در شهرستان بجنورد مرکز استان خراسان شمالی سکونت دارند.

این است سابقه ایلی کردی رضاخان پالانی (پهلوانی یا پهلوی) طبق اسناد و مدارک موجود. اما اینکه دوست عزیز و هنرمند و دانشمند آقای کیوان پهلوان که خود از این خانواده برجسته و از بنی اعمام رضاشاه هستند و حقیر دوره سربازی خود را در سال ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در مرکز لشکر ۵ پیاده گرگان زیر دست پدر ارجمندشان ستوان پهلوان^(۲) گذراندم، در کتابی که اخیراً راجع به رضاشاه نوشته و نسخه‌ای برایم اهداء فرموده، در مورد ریشه «پالانی» یا «پاهلوانی» و «پهله» بحث کرده و سرانجام بخاطر همتام بودن الشتر لرستان با الشت مازندران نسبت ایلی رضاشاه را به لرها در

۱- کردها، عربها، سیبیل. جی. ادموندز، ترجمه ابراهیم یونس. چاپ روزبهان، تهران ۱۳۶۷ ص ۳۰۵

۲- ستوان پهلوان برادر سرهنگ پهلون رئیس اردنانی آن زمان ارتش، در هنگام پیروزی انقلاب جزو مخالفان شاه بود و در شورش پادگان نیروی هوایی شرکت و راهتمایی داشت و با درجه سرهنگی خدمت میکرد که گلنگیدن تمام اسلحه‌ها را درآورده بود که میبایا سربازان طرفدار شاه به مردم حمله و کشتار کنند.

الشر داده و راهی دور و دراز و بی نتیجه پیموده است. (۱)

اما باید بدانیم که لرها نیز شاخه‌ای از چهارشاخه معروف کرد هستند و کرمانشاه و پشتکوه و مخصوصاً الشر و بروجرد (گول مانرود مرکز اصلی کردها) در دامنه‌های زاگرس سرزمین آنها و کردها می‌باشند. کردها یا لرها عملاً در جایی پایبند نبوده‌اند و همواره در قشلاق و بیلاق از جایی به جایی تغییر جا و مکان میداده‌اند. هر جا به آنها خوش می‌گذشته چند روزی ماندگار می‌شده‌اند. این زمان هم در الشر هم کردها و هم لرها سکونت دارند. به قول آقای باعداد پهلوان لو، اینها از اورامانات کرمانشاه به لرستان (الشر) کوچیده‌اند و از آنجا به گیلان و سپس مازندران و خراسان آمده‌اند.

پهلوان در خراسان

کردهای خراسان بسیاری از نسبت‌های ایلی و خانوادگی خود را با بزرگان و پادشاهان و سلسله‌های قدیمی پادشاهی ایران حفظ کرده و هنوز هم به آن معروفند مانند:

۱ - مادها، که اکنون در بخش درونگر در درگز ساکن‌اند و به مادانلو معروفند. اخیراً نام قلعه ماد را بنام یکی از بزرگانشان به نام حاج قلیچ خان تغییر داده‌اند. بقیه مادها در استان مازندران در چند روستای گردنشین در نزدیکی ساری مرکز مازندران هستند.

۲ - کاوان لو یا کاویانلو که نام یکی از ایلات کرد قوچان است که نژاد شان به کاوه گرد آهنگر نهرمان معروف شاهنامه می‌رسد.

۳ - کیکانلوها که نسبتشان به پادشاهان کیانی و «کی» مانند کیکاووس و کیخسرو می‌رسد. در زبان کرمانجی «کی» صفتی بزرگ است که به شاهان و مردان و زنان نامدار و معروف اطلاق می‌شود. مانند کیکو یعنی بزرگ بزرگان، شاه شاهان، گیوانی یعنی کی بانو. شهبانو - بانوی بزرگ، کیان یعنی کی‌ها.

۴ - بودان لو (بوانلو)، مغانلو (مغ‌ها) مردکانلو (مردها)، بوزان لو (بوزها) خوراسکان‌ها -

(خرسکانلوها) اینها تمام در خراسان هستند. هرودوت مورخ بزرگ یونانی که به پدر تاریخ مشهور است آنان را از قبایل معروف ماد میداند.

۵ - ساسانی‌ها (ساسون. صاصون‌ها) که همان کردهای ساسانی هستند که اردشیر کرد ساسانی پس از پیروزی بر کردهای جاف، شاهنشاهی عظیم ساسانی را بنا نهاد. اجداد خانواده‌های خوانین کیکانلو اوغاز نیز به قباد ساسانی می‌رسد.

۶ - پارت‌ها که به پارتکانلو و پرتکانلو معروف اند. بهرحال حدود ۴۰۰ ایل و طایفه و تیره کرد در خراسان وجود دارد که تمام نامهای ایل‌ی ایران باستان را به‌مراه دارند که در جلد دوم همین کتاب به آنها بیشتر پرداخته شده است.

۷ - پهلوان لو هم که همان پهل‌ها و پهلوی‌ها باشند، اکنون در خراسانند. اما به نظر می‌رسد چنانکه گفته شد، کوچ اینها به خراسان غیر از کوچ بزرگ کردها در زمان شاه عباس است که منبع اصلی کتابهای حرکت تاریخی کرد به خراسان اینجانب می‌باشد و احتمالاً چنانکه می‌آید اینها از کوچ دیگری می‌باشند.

کوچ بزرگ مربوط به نواحی شمال غربی کشور یعنی آذربایجان و قفقاز و کردستان ترکیه کنونی می‌باشد که در سه مرحله از زمان شاه اسماعیل و پسرش شاه تهماسب و شاه عباسی به خراسان منتقل شده‌اند. کوچ دوم که معمولاً یکنواخت نبوده‌اند در دوره صفویه و نادرشاه به خراسان کوچانده شده‌اند که پهلوان لو مربوط به دوره صفوی است و جاف (جافکانلو)ها و (بابان)ها و بارزانلوها (بارزان‌ها) و برخی دیگر مربوط به انتقالی‌های نادرشاه می‌باشند که از نواحی جنوب غربی یعنی از حدود سلیمانیه عراق و اورامان و کرمانشاه و ایلام و بروجرد به خراسان وارد گشته‌اند.

با توجه به این نقل و انتقالات گوناگون تاریخی، اکنون به بررسی انتقال پهلوان لو می‌پردازیم. در جلدهای پیشین برخی اسناد و موقعیت ایل پهلوان را آورده بودم که قطعاً ملاحظه فرموده‌اید. چند روز پیش در حالیکه آخرین مرحله تایپ این کتاب را تصحیح می‌کردم، تلفن زنگ زد و یکنفر به نام آقای پهلوان خود را معرفی نمود که قصد دارد با من دیداری داشته باشد. با اینکه سخت گرفتار کار بودم و وقت اضافی نداشتم، ناچار بر اثر پافشاری، ایشان پذیرفتم.

قرار شد روز شنبه ۲۶ آذر ساعت ۱۰ صبح تشریف بیاورند. زیرا ساعت ۸ تا ۱۰ قبلاً به دختر خانم‌های دانشجوی دانشکده علمی کاربردی مشهد وقت داده بودم که خانم فراگوزلو وقت گرفته بود. بنابراین روز شنبه در حالیکه هنوز گفتگو با دختر خانم‌ها پایان نیافته بود، آقای بامداد در ساعت ۱۰ وارد شد، که گفتگوی ما بر محور اسنادی که آورده و اطلاعاتی که از سابقه ایل پهلوان لو داشت تا ساعت ۲ بعد از ظهر ادامه یافت. نامبرده سینه به سینه به نقل از نیاکان به تشریح اسناد و مسیر کوچ نیاکانش پرداخت.

آقای بامداد اسناد قبلی پهلوان لو شمال قوچان را که در جلد ۲ صفحه ۱۶۹ و در جلد ۳ صفحه ۱۵۹ چاپ کرده بودم به خاطر داشت. او با توجه به دانسته‌های آخرین فرد خردمند ایل یعنی مرحوم ملاحسین پهلوانلو که نام او نیز در قباله هایش بود، از قول وی اظهار داشت:

ایل بزرگ پهلوان با دو هزار خانوار در اوایل دوره صفویه از منطقه اورامانات کرمانشاهان به علی ناچار به کوچ میشوند و به منطقه ایلام و لرستان میروند. سپس در آنجا نیز بر اثر آبگشاها و چراگاههای دامپاشان با بومیان کارشان به درگیری می‌انجامد که شاه صفوی (احتمالاً شاه عباس) آنها را به گیلان می‌کوچاند.^(۱)

اینها سالها در گیلان ماندگار شده‌اند. سپس چون آب و هوای بارانی و لجن زارهای گیلان و جنگل‌های گسترده برای گله‌داری آنان مناسب نبوده، به موجب شرایطی که پیش آمده آنها به سوی شرق رهسپار مازندران و خراسان میشوند. هر چند مازندران بویژه منطقه سوادکوه نسبت به گیلان مناسب‌تر بود، اما باز هم آنجا را پس از مدتی رها کرده و رهسپار شرق گنبد قابوس میشوند که به منطقه گوگلان معروف است و چراگاه احشام ایل ترکمن گوگلان می‌باشد. بی‌گمان برخی از

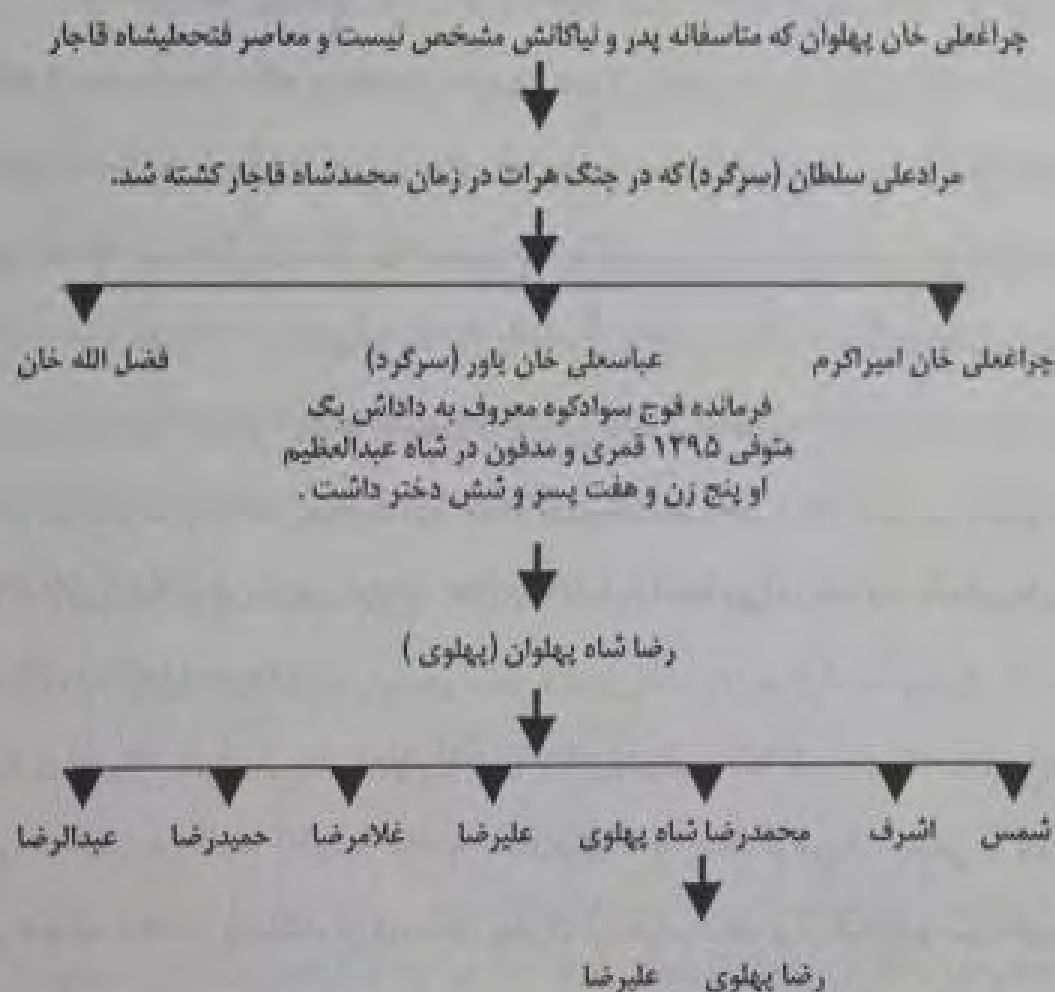
۱- در زمان شاه عباس، فرهادخان کرد قهرمانلو سپهسالار ایران فرماندهی کردهای گیلان و مازندران را مستقیماً بر عهده داشت. در سال ۱۰۰۰ قمری که شاه عباس کوچ بزرگ کرد را از خوار و ورامین و تهران به خراسان انتقال داد، به فرهادخان لیر دستور داد نیروهای خود را از گیلان و مازندران به خراسان انتقال دهد که در سرکوب ازبک‌ها و مغولان و اخراج آنها از خراسان ارتش ایران را یاری دهند. فرهادخان این فرمان را اجرا نمود و در حدود پستام از طریق گرگان و جبهل دختر به اردوی شاه پیوست. بنابراین احتمال ورود پهلوان لو از گیلان و مازندران به خراسان مربوط به همین زمان می‌باشد.

پهلوان‌ها در منطقه سوادکوه از این کوچ باز میمانند که نیاکان رضاخان پهلوان‌لو یا پهلوی هستند. باز هم کوچ کنندگان مرحله چهارم پس از مدتی رهسپار شرق میشوند که وارد خراسان و سرزمین بجنورد می‌گردند که هنوز برخی از تیره‌های پهلوان‌لو بخاطر اقامت در گوگلان، مشهور به گوگلانی می‌باشند. پس از ورود به بجنورد برخی در رشته کوه آلاداغ می‌مانند، که اکنون آنجا چند روستا دارند و مرکزشان حصار عیسی پهلوانلو است و در بهار هر سال نیز مراسم ویژه خود را برگزار می‌کنند و به کشتی گرفتن و اجرای موسیقی می‌پردازند. پیکره اصلی کوچ پهلوان‌ها باز به سوی شرق حرکت می‌کند. در نتیجه تعدادی از این خانوارها که به کرد گیلانی معروف بوده‌اند، روستای گیلانک را بنیان می‌نهند و در آنجا مستقر میشوند که امروز به حصار پهلوانلو گیلانک یا حصار گیلپان معروف است و مرکز قدرت نمایی خدو سردار کرد در سال ۱۲۹۹ خورشیدی بود که در جلد چهارم آوردم. چندی بعد باقیمانده کوچ باز هم به سوی مشرق راه می‌افتد و نیمی از آن در شمال قوچان بین امامقلی و اوغاز و باجگیران در روستای دور بادام مستقر می‌شوند و به گله داری و کشاورزی می‌پردازند که اسنادشان را قبلاً آورده بودم که قسمتی از مراتع خود را به کردهای کیکانلو (اوغازی‌ها) می‌فروشتند. بقیه پهلوان‌ها باز راه شرق را پیش می‌گیرند، تا به حدود چناران میرسند و آخرین روستای خود به نام قلعه شیرین را بنا می‌نهند و به امور گله داری و کشاورزی مشغول میشوند، که آقای بامداد افزوند ما ۲۲ قطعه گورستان در حدود قلعه شیرین داریم که پهلوان‌ها در کوچ قشلاق و بیلاق هر جا می‌مردند، جنازه شان را به آنجا می‌آوردند و سنگ قبرهای بسیار قدیمی در این گورستان‌ها وجود دارد.

قرار بر این شد در فصل بهار همراه آقای بامداد پهلوان به قلعه شیرین رفته و تاریخ سنگ گورها را بررسی نمائیم. بدینگونه آقای بامداد با گفتار و قباله هایشان گرمی از مشکل را باز کرد و برای ما روشن شد که خاندان رضاشاه از کردهای پهلوان لو خراسان‌اند و از گیلان و سوادکوه و مازندران تا خراسان را پیموده‌اند. بهمین جهت رضاخان رئیس الوزراء که فامیل پهلوی داشت و میدانست که به ایل پهلوان مربوط است، این فامیل را برای خود برگزید. هر چند که آورده‌اند در مذاکراتی که بین او و پروفیسور هرتسفلد ایران شناس مشهور به عمل آمد، پروفیسور این فامیل را برای او برگزیده است.

اما باید دانست که رضاخان پهلوی سابقه ایلی پهلوانی خود را برای او مطرح کرده که او این نام را برای او پسندیده است. علاوه بر آن رضاخان پهلوی رئیس الوزراء در سال ۱۳۰۳ در تلگرافی که به کردهای خراسان مخایره کرده، فرموده است: «شما پیرهن تن من می‌باشید» نیز «شما از بستگان خودم می‌باشید». بنابراین کرد بودن خود را در لقابه به سران کرد خراسان اعلام داشته است. با توجه به خصوصیتی که از رضاشاه داریم او بدون مدرک و منطق کسی را پیرهن تن خود و از بستگان خود به شمار نمی‌آورد. او میدانسته که نژادش به کرد پهلوان خراسان منتهی میشود.

نمودار خانوادگی رضاشاه پهلوی



بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

در این کشور بخت بی بدی به ما میسر شد و این را شکر حق تعالی و پیغمبر است

خدا آنکه ما را از این بخت نیک و درین آرزو ما را به آرزو ما رسانید که در این روزگار این

کوه باریک آفتاب طلوع اول آید و ما خود را در این روزگار در این روزگار

در شهر زنجان در شهر زنجان یک روز فقط در این روزگار در این روزگار

در شهر زنجان یک روز فقط در این روزگار در این روزگار

سلیح بخواه عده در این شهر زنجان در این شهر زنجان

خبر از این شهر زنجان در این شهر زنجان

اعماره در این شهر زنجان در این شهر زنجان

در این شهر زنجان در این شهر زنجان

در این شهر زنجان در این شهر زنجان

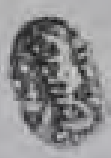
در این شهر زنجان در این شهر زنجان

در این شهر زنجان در این شهر زنجان

در این شهر زنجان در این شهر زنجان

در این شهر زنجان در این شهر زنجان

در این شهر زنجان در این شهر زنجان



اقای تردید رضاشاه که خاندانش از ایل «پهلوان» یا «عمان» یا «لانی» است پیش از رسیدن به سلطنت با اطلاعاتی که از ریشه نژادی خود داشته، نام فامیلی پهلوی برگزیده و فامیل بنی اعمام او هم «پهلوان» بوده و هست که همان نام ایل آنالست. ^(۱) اینکه گفته‌اند «پهلوی» فامیل قبلی «محمود محمود» نویسنده معروف بوده و مجبور به تغییر فامیل خود شده، قطعاً او نژاد (پهلوی) نداشته و این نام را برگزیده، اما رضاشاه برای گرفتن این فامیل ایلی خود حق تقدم داشته و پیش از تصویب قانون شناسنامه و انتخاب فامیل، در استاد سال ۱۳۰۲ می‌بینیم که او خود را «رضا پهلوی» نامیده است. اما محمدرضا شاه پهلوی در مورد پدرش رضاشاه گفته است: ^(۲)

پدرم در سال ۱۲۵۶ خورشیدی برابر با ۱۲۹۷ قمری در استان مازندران (در روستای الشت از توابع سوادکوه که نزدیک بحر خزر است) پا به عرصه وجود گذاشت. او برخلاف پادشاهان قاجار که از نژاد ترک بودند، از خانواده اصیل ایرانی بود و پدر و جدش در ارتش ایران یا سمت افسری خدمت کرده بودند. جد او در یکی از جنگهای ایران و افغانستان از خود شجاعت و رشادت مخصوصی نشان داده و پدرش فرماندهی هنگی را که در استان مازندران ساخلو داشت، عهده‌دار بود. در ایامی که پدرم که در آن اوان رضاخان نام داشت چهل روز پیش از عمرش نگذاشته بود پدرش جهان را بدرود گفت و مادرش مصمم شد فرزند کوچک خویش را به تهران بیاورد. در این مسافرت در عرض راه از شدت سرمای زمستان نزدیک بود فرزند خردسال وی تلف گردد.

وقتی پدرم چهارده سال پیش نداشت در بریگارد قزاق که در سال اول ولادت وی (۱۲۹۷ قمری) تشکیل یافته بود وارد خدمت شد و در آن هنگام اصلاً سواد نداشت. زیرا در آن زمان تعلیم و تربیت منحصر به فرزندان مردم متمول و مقتدر و روحانیون بود که علم و معرفت را مخصوص خویش دانسته و از اشاعه و تشر آن در میان مردم جلوگیری میکردند. به این منظور که در اثر نادانی و جهل عمومی، خود در مملکت مطلق‌المنان باشند و هر چه میخواهند بکنند

نیز آقای منکی به نقل از مستوفی الممالک آورده است:

۱- بنگرید به شجره خانوادگی پهلوی

۲- ماموریت برای وطنم، محمد رضاشاه پهلوی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۲۹، ص ۲۷

«سردار سپه، سوادکوهی بوده... ولی نمی توانم سربازی را که به اسم داداش بیگ سرزنجیر میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه را در عکس مشهور در دست دارد، پدر سردار سپه بدانم»
 زیرا رضاخان آنموقع در قتل ناصرالدین شاه به سال ۱۳۱۳ قمری ۱۱ یا ۱۶ ساله بوده و از مرگ پدرش ۱۶ سال می گذشته است.



داداش بیگ به قول یکی پدر رضاشاه

سپس آقای مکی در مورد داداش بیگ افزوده است:

«یکی از درباریان نزدیک رضاشاه که من به صحت قول او خیلی اعتماد دارم می گفت: یک روز رساله ای از آلمان راجع به سلطنت رضاشاه برای او فرستاده بودند. نویسنده در مقدمه از قاجاریه هم نوشته و اشاره ای هم به قتل ناصرالدین شاه کرده و این عکس قاتل و زندانیان او را در رساله خود گراور کرده بود. شاه به این عکس که رسید، گفت:

من این شخص را خوب می شناسم. بعد از پدرم، مادرم مرا به او سپرده بود. اکثر پیش او

می‌رفتم، اسمش داداش بگ بود»

بهرحال ممکن است این عنوان داداش بگ برای آن مرد به آن جهت بوده که مادررضاشاه او را داداش خود میخوانده و به او داداش بگ می‌گفته و چون او از رضاخان کوچولو سرپرستی میکرده مردم گمان نموده‌اند که پدر او بوده است.

اما آقای یغمایی در مورد پدررضاشاه آورده است:

«در جنگ هرات سرکردگان قشون ایران فداکارهای شگفت‌انگیزی کردند»^(۱) از جمله: «مرادخان که افسری رشید، شجاع و وطن پرست بود، چندان دلیری کرد که به شهادت رسید، و او نخستین افسری بود که در این جنگ قربانی وطن شد.»

عباسعلی خان پسر مرادخان نیز زورمند و بی باک (و پهلوان بود و) نشان از پدر داشت. او هم سپاهی شد. تا درجه سرهنگی ترقی کرد و فرمانده هنگ سوادکوه شد. اما بسیار تزیست و فرزندش رضا چهل روزه بود که به سال ۱۲۹۵ قمری درگذشت.

پس از مرگ عباسعلی خان برادرش نصرالله خان^(۲) تربیت کودک شیرخوار را متعهد شد. دیری نپایید که مادر طفل در تهران درگذشت و جسدش را در گورستان حسن آباد (محل کنونی اداره آتش نشانی تهران) به خاک سپردند.

رضا اندک اندک بالید و در چهارده سالگی داخل نظام شده^(۳)

۱- جنگ هرات یک بار در زمان محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۱ قمری روی داد که به ناکامی و بازگشت شاه با دادن تلفات بسیار روی داد که قطعاً مرادخان پهلوان هم در این جنگ کشته شده است. جنگ دوم هرات هم در زمان ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۲ قمری در زمان شاهزاده حسام السلطنه عموی ناصرالدین شاه در خراسان روی داد که سام خان ایلیخانی کرد زعفرانلو فرماندهی ارتش ایران در هرات را بر عهده داشت و پس از یکسال جنگ شبانه‌روزی آن شهر را تسخیر کرد.

بنگرید به حرکت تاریخی کرد به خراسان، کلیم الله توحیدی، ج ۵، چاپ مشهد، ۱۳۷۱ صفحه ۳۷۵

۲- آقای کیوان پهلوان پسران مرادعلی را به نامهای فضل الله، چراغعلی، عباسعلی (پدررضاشاه) نام برده و از نصرالله خان نام نبرده است. در صورتیکه آقای سلیمان بهبودی در کتاب خود پدر رضاشاه را عبدالله معروف به داداش بگ معرفی کرده است.

رضاشاه از الشتر تا آلاشت ص ۱۱

۳- کارنامه رضاشاه کبیر، بنیانگذار ایران نوین، اقبال یغمایی، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۵ ص ۵

آقای مکی مورخ معاصر هم آورده است که: (۱)

آقای حیات الله پور رضا وکیل پایه یکم دادگستری که در دوره ۱۴ هم نماینده مجلس بود، مقالات تحقیقی خود را در روزنامه رعد امروز و نیز مجله خواندنیهای سال چهارم از تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۳ منتشر می‌ساخت، درباره اصل و نسب رضاشاه چنین آورده است:

رضاشاه فرزند داداش بیگ از توابع سوادکوه مازندران دیده به جهان گشود. پدرش داداش (۲) بیگ جزو افراد امیر موید سوادکوهی بود که کم‌کم ترقی کرده و به درجه یابوری (سرگردی) دوره ناصرالدین شاه رسید که حقوق سالیانه‌اش حدود شصت تومان بود، خانواده مادر رضاشاه از مهاجران گرجی بودند که پس از معاهده ترکمانچای (۳) که هفت شهر قفقاز و گرجستان در زمان فتحعلیشاه به روسها واگذار شد عده‌ای از مردم گرجستان به ایران مهاجرت کرده و به تهران آمدند. مادر مادر رضاشاه هم با برادر خود جزو این مهاجرین بودند.

در این زمان که داداش بیگ به استخدام امیر موید سوادکوهی درآمد بود و فوج سوادکوه باید مدتی را در تهران برای نگهداری از کاخ‌ها و برقراری نظم شهر خدمت میکرد و چند ماهی نمی‌توانست به سوادکوه برگردد با اینکه در آنجا زن و فرزند داشت در اینجا نیز با دختری از خانواده مهاجر گرجی فوق‌الذکر ازدواج کرد.

او چند ماه بعد به هنگام برگشتن به محل اصلی مأموریت خود در سوادکوه چون نمی‌توانست خانه‌ای برای او در تهران اجاره کند و هزینه زندگی را تامین نماید به ناچار زن گرجی جوانش را نیز با خود به سوادکوه برد.

۱- تاریخ بیست ساله ایران - حسین مکی - ج ۲ - ص ۳۸۸

۲- این عنوان داداش همه جا مرسوم بود، که خواهران و برادران کوچکتر به جای اینکه اسم برادر خود را بپزند به عنوان احترام او را داداش بیگ یا داداش خان صدا می‌زدند و به آن معروف میشد. عباسعلی خان هم بهمین جهت از سوی خواهران و برادران داداش بیگ نامیده میشد.

۳- معاهده ترکمانچای که از سوی روسها بر عباس میرزا ولیعهد نالایق قاجار و آلت دست روسها و انگلیس‌ها تحمیل شد، اولین پیروزی روسها بود که در سال ۱۲۴۳ قمری (فوریه ۱۸۲۸) در محل ترکمن چای بسته شد و علاوه بر معاهده گلستان بار دیگر نخجوان و ایروان نیز از دست رفت.

اما چندی بعد باز داداش بیگ مجبور شد به محل ماموریت خود در تهران برگردد و زن جوانش را در سوادکوه بجا بگذارد که حکایت زیر را به دنبال دارد که از قول امیرموید سوادکوهی گفته شده است: امیر موید روزی برای سرکشی املاک خود همراه سوارانش از میان جنگلی میگذشت که صدای گزیه و ناله زنی او را به سوی خود جلب کرد، لذا یکی از سوارانش را فرستاد برود در این باره جستجو کند.

سوار لحظه‌ای بعد برگشت که زن جوان و پریشانحالی را با خود می‌آورد وقتی امیر موید از او سئوالاتی کرد معلوم میشود که زن جدید داداش بیگ است که در غیاب شوهرش، زن و فرزندان او بر وی سخت گرفته و او را شکنجه می‌نموده‌اند تا بچه‌ای را که در شکم دارد سقط کند. بهمین سبب ناله و فریاد او بلند بوده است. امیر موید سخت ناراحت میشود و دستور میدهد زن را به خانه او ببرند تا در آنجا زندگی کند.

این زن چند ماه بعد وضع حمل می‌کند و پسری می‌آورد که نام او را رضا می‌گذارد. چندی بعد که داداش بیگ از ماموریت تهران برمیگردد دوباره زن و فرزند خود را از منزل امیرموید به خانه خود می‌برد. بار دیگر که داداش بیگ مجبور میشود به ماموریت خود به تهران برگردد، دوباره در غیاب او زن بزرگتر و فرزندانش بر این زن بیچاره سخت‌گیری می‌کنند و او را از خانه بیرون می‌اندازند. زن به ناچار در میان برف و بوران و سرما برای رسیدن به شوهرش با کاروانی که به تهران میرفته همراه میشود. وقتی به گردنه هراز میرسد و شدت سرما اوج می‌گیرد در قهوه‌خانه‌ای نزدیک امامزاده هاشم، رضا آن کودک شیرخوار بر اثر سرمای شدید میمیرد و مادرش مجبور میشود قنடைه او را در آخور طویله‌ای که کنار امامزاده بوده بگذارد و همراه کاروان به سوی تهران حرکت کند. وقتی که به سوی گردنه آبللی سرازیر میشوند یک نفر برای علوفه دادن به الاغها و قاطرهای خود به طویله میرود صدای گریه کودکی را می‌شنود. او کودک را که مادرش گمان میکرده مرده است برمیدارد و به قهوه‌خانه میبرد و در آنجا معلوم میشود که این کودک لحظه‌ای پیش در آغوش زن جوانی بوده که همراه کاروان به سوی تهران حرکت کرده است.

لذا آن مرد کودک را برمیدارد و به دنبال کاروان میرود و کودک را در میان بهت و گریه مادرش به

او میدهد.

خداگر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

آری این کودک مرده جان گرفت، تا بعدها جان عده‌ای بسیار از رجال نامدار و اشراف این سرزمین را بگیرد و آنها را بر بالای چوب دار ببرد و در مقابل جوخه اعدام قرار دهد و خاندان عظیم امیرمویز سوادکوهی را نابود کند و سرنوشت کشور را به گونه‌ای دیگر رقم زند که تقدیر الهی چنین بوده است. در سال ۱۳۱۸ که رضاشاه جاده تهران به مازندران را درست میکرد و راهی امامزاده هاشم شد چون به آنجا رسید به آقای مهندس احمد مصدق (قرزند دکتر مصدق نخست وزیر معروف) رو کرد و گفت:

«این امامزاده در طفلی مرا نجات داده آنرا تعمیر کن»

ساختمان فعلی آن امامزاده همانست که به فرمان رضاشاه، احمد مصدق تعمیر و مرمت نمود. اما پس از اینکه داداش بیگ بچهاش را می‌بیند، دبری نمی‌گذرد که در سال ۱۲۹۵ قمری فوت می‌کند و مرحوم حاج سید یوسف، مستوفی فوج سوادکوه او را در غرفه خانوادگی خود در صحن طوطی شاه عبدالعظیم مقابل مقبره ناصرالدین شاه دفن می‌کند. آقای مکی آورده است که هنوز سنگ قبر داداش بیگ در آنجا به چشم می‌خورد که روی آن نوشته شده است:

«هو الحق - قبر یاور داداش بیگ پسر مرادعلی الشی که در تاریخ ۱۲۹۵ قمری دارفانی را وداع گفته است»^(۱)

بهر حال پس از فوت داداش بیگ که احتمالاً کنیه همان عباسعلی پسر مرادخان است، برادر او و نیز مادرش سرپرستی طفل را عهده‌دار گردیدند. دبری نمی‌گذرد که مادر رضا هم فوت می‌کند و او بی پدر و مادر، میرود تا در حوادث ایام بصورت پولاد آبدیده از کار درآید و برخلاف بچه پولداران، متکی به خود شود و روی پای خود بایستد و مسیر تاریخ را عوض کند و کشور را به سوی تمدن جدید سوق دهد.

۱- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی - ج ۲ - ص ۲۰۶ نیز رضاشاه از الشتر تا آلاشت. کیوان پهلوان

رضاخان در راه پادشاهی

با حوادثی که در زمان رضاشاه در تاریخ ایران روی داد و کردهای خراسان هم در اوایل سلطنت او نقش ویژه‌ای داشتند و هم به مناسبت کرد بودن ایل و طایفه او، لازم می‌آید بیشتر با او آشنا شویم و اشاره‌ای به زندگی این مرد با اراده و قدرتمند که مسیر تاریخ ایران را تغییر داد، داشته باشیم.

بنا بر آنچه گذشت، اگر رضاخان در ۱۲۹۵ قمری به دنیا آمده و بعدها هم در سن ۱۴ سالگی در زمان ناصرالدین شاه وارد خدمت نظام شده باشد، تاریخ ورود او به سربازی حدود ۱۳۱۰ قمری است. او از این زمان تا کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی که برابر ۱۳۳۹ قمری می‌باشد، ۴۴ سال مرحله زندگی و ۳۰ سال سابقه خدمت در ارتش را پشت سر گذاشته و سختی و مرارتها و سردی و گرمی بسیاری از روزگار دیده که در میان افسران ارتش ایران آن روز، مورد توجه ژنرال آبرون ساید قرار گرفت. پس از قتل ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۱۳ قمری و روی کار آمدن پسرش مظفرالدین شاه و انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ قمری و فوت مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمد علیشاه و به توپ بستن مجلس و از سوی مردم خلع شدن و روی کار آمدن پسر ۱۲ ساله‌اش احمدشاه، حوادث زیادی چه در درون مرز و چه در بیرون مرز ایران به وقوع پیوست، که رضاخان با تیزهوشی و علاقه‌ای که برای عظمت ایران داشت، تجربیات فراوانی کسب کرد و خود را برای اداره امور مملکت آماده نمود. (کاری که نادرشاه کرد و پلکان ترقی را پیمود)

با روی کار آمدن احمدشاه در سال ۱۳۲۷ قمری تا کودتای اسفند ۱۳۳۹ یعنی در مدت ۱۲ سال دولتهای زیادی تشکیل شدند و امروز آمدند و فردا هم رفتند، اما هیچکدام قادر نبودند گره کور مشکلات این کشور را بگشایند.

همزمان با کودتای رضاخان، سپهدار رشتی حکومت چندروزه خود را می‌گذرانید که بعد از کابینه مشیرالدوله روی کار آمده بود. اوضاع اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی ایران به حد

فلج‌کننده‌ای رسیده بود و هیچ امیدی برای نجات آن نبود.^(۱)

احمدشاه هم میخواست هر چه زودتر به قول آبرونساید از کشور فرار کنند و به انگلستان یا فرانسه برود، اما انگلیسیها این اجازه را به او ندادند. زیرا با رفتن او، بلشویکها (روسهای کمونیست) خود را به گیلان رسانیده و ظاهراً به حمایت از قیام میرزا کوچک خان قصد حرکت به سوی تهران را داشتند. اما انگلیسیها که از آنها زرتنگ‌تر بودند، نیروهای قزاق ایران را که در گیلان شکست خورده و به سوی قزوین عقب نشسته بودند، فرمانده روسی آن (سرهنگ استاروسلسکی) را برگزار کردند و آبرونساید را به بازسازی و تقویت نیروی قزاق واداشتند و به سرعت از رودبار تا قزوین پوشش نظامی دادند که عبور روسها از آن جا به سوی تهران غیرممکن گردد.

نیروی انگلیسی مستقر در این منطقه ترکیبی بود از افسران و سربازان بریتانیایی و هندی و نیپالی که حدود ۶۰۰۰ نفر را شامل می‌شد که به نیروی شمال معروف بود. به قول آبرون ساید از اسلحه و پوشاک و خوراک خوبی برخوردار بودند. ولی نیروهای قزاق ایران همه گرسنه و پابرنه و پریشانحال بودند.

آبرون ساید می‌افزاید: این قزاق‌ها، تنها ارتش مجهز ایران بودند که دولت آنها را با این وضع به جنگ میرزا کوچک خان جنگلی که نیروهایش به سلاح روسی مجهز و اکثرشان کمونیست بودند، به رشت فرستاده بود و اکنون شکست خورده به قزوین عقب نشینی کرده بودند.

این بریگارد قزاق که یادگار دوران نفوذ امپراتوری روس در ایران بود، از ۳۰۰۰ نفرات داوطلب تشکیل شده بود. این افراد با نظر افسر ارشد روسی درجه می‌گرفتند^(۲) و از حمایت و همکاری

۱- شاهزاده مرتضی میرزا قاجار مدیر روزنامه خورشید در مشهد که طرفدار رضاخان پهلوی بود، این رباعی را به تهران مخابره کرد و در شماره ۱۹ تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۰۲ خوه مندرج ساخت که:

یک روز به جور انگلیسیم دچار

یک روز اسیر دست روسیم و تزار

سردار سپه چون به کف آورده مهار

باشد که برد کشتی ایران به کنار

ضمناً نامبرده در شماره ۲۴ مورخه ۱۱ بهمن ۱۳۰۲ سه ستون از صفحه روزنامه را به گویندن سردار بجنوردی اختصاص داده که او مخالف رضاخان است و اجازه نمی‌دهد در بجنورد تریاک کاشته شود!!

۲- این روسها باقیمانده ارتش روسیه تزاری بودند که پس از انقلاب کمونیستها به رهبری لنین در سال ۱۹۱۷ میلادی از

تعدادی از افسران جزء روسی نیز برخوردار بودند. پولهای مهم که انگلیس‌ها برای تقویت این قزاقها در مقابله با کمونیستها به دولت ایران داده بودند، به جیب شاه و درباریان و فرماندهان سرازیر می‌شد و افسران جزء و سربازان را از آن نصیبی نبود.^(۱)

قزاق‌های روسی که چندسالی بود از ایران حقوق می‌گرفتند و کاری هم به جز چپاول بیت‌المال و ماجراجویی در ایران نداشتند، به پیشنهاد آبرون سایید، احمدشاه آنها را از ایران اخراج کرد. با رفتن قزاقهای روسی نیروی قزاق ایران زیرنظر کلنل اسمایت انگلیسی فرار گرفت، تا آنها را بازسازی نماید. در این هنگام مجلس ایران سردار همایون را که فردی تحصیل کرده در اروپا بود و هیچ آشنایی با ارتش نداشت، به فرماندهی نیروهای قزاق معرفی کرد. روزی که ژنرال آبرون سایید و سرهنگ اسمایت او را به قزوین بردند که از یادگان قزاق‌ها که اکنون زیرنظر انگلیسی‌ها اداره میشد، دیدن کنند، او نمی‌دانست باید چه کار کند و به غیر از سیگار کشیدن کاری نداشت.

لذا رک و راست به آبرون سایید گفت: مرا برای چه به اردوگاه می‌بری و به قزاقها معرفی می‌کنی؟ نیز اعتراف کرد که او در واقع یک سرباز نیست و به این علت به فرماندهی برگمارد منصوب شده که وفاداری آن نسبت به شاه تضمین گردد.^(۲) آبرون سایید می‌افزاید وقتی با سردار همایون (قاسم خان والی)^(۳) و سرهنگ اسمایت گشتی به دور اردوگاه قزاق زدیم، همه چیز را در شرایط رقتباری دیدیم. نه افسران لباس زمستانی داشتند و نه افراد. عملاً از شدت سرما و تب می‌لرزیدند. بسیاری از آنها پوتین به پا نداشتند و وقتی پیش ما می‌آمدند پاهایشان را در شالهایی پیچیده بودند. اسمایت توضیح داد که یک هفته دیگر به همه آنها لباس پشمی و غذای خوب داده خواهد شد و برنامه ورزش و تعلیمات آنها اجراء خواهد گردید.

سردار همایون از شدت ناامیدی از دیدن چنین ارتشی به شدت خود را باخته بود. با هیچیک از افسران ایرانی دست نداد و کلمه‌ای هم خطاب به آنها بر زبان نیاورد (زیرا آنها از نظر او و دیگر

رفتن به روسیه خودداری کرده و برخی هم در خدمت دولت ایران مانده و نیروی قزاق ایران را فرماندهی می‌کردند.

۱- خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرون سایید - ترجمه بهروز قزوینی - چاپ ۱۳۶۲ نشر آینه ص ۳۶

۲- کارنامه رضاشاه - ص ۳۲

۳- همان مدرک ص ۲۷

اشراف پایتخت حیوانات به دردهنخوری بودند که ارزش محبت و احترام را نداشتند). اما آنها همه از روی احترام به او تعظیم کردند. اما نه او از آنها تشکر کرد و نه اینکه پرسید در رشت چه بر سر آنها آمده است؟

آیرون ساید می‌افزاید که ما مشاهده نمودیم هیچ رابطه و سختی بین سردار همایون و افراد قشون وجود ندارد و او قادر به فرماندهی آنان نیست. زیرا هیچ درکی از ارتش ندارد. بنابراین من و سرهنگ اسمایت بر آن شدیم تا یک نفر معاون برای او پیدا کنیم که او بتواند این بریگارد قزاق را اداره کند. او می‌افزاید که تماشای انسران و افراد ایرانی به هنگام کار بسیار جالب بود و من چندین بار از اردوگاه آنها دیدار کردم... برای مدتی طولانی آنها مثل بره‌های گمشده و (گبیج) رفتار می‌کردند. وضع بریگارد قزاق که از تبریز به این اردوگاه اخیراً منتقل شده بود، بهتر از بریگارد قزاق گیلان بود. بهمین سبب نظر ما را جلب کرد. نقرات این واحد بشاش و راضی بودند و کارهای ساده‌ای را که به آنها محول می‌شد با اشتیاق انجام میدادند. اشتیاقی که در دیگر واحدها نشانی از آن به چشم نمی‌خورد.

فرمانده آنها مردی بود با قامتی به بلندی بیش از شش پا، با شانه‌های فراخ و چهره‌ای بسیار مشخص و متمایز. بینی عقاب‌ی و چشمان درخشانش به او سیمایی زنده می‌بخشید که در آن مکان دور از انتظار بود. او مرا به یاد راجه‌های مسلمانی می‌انداخت که در هند مرکزی دیده بودم نام او رضاخان بود.

به این ترتیب مردی که قرار بود بر سرنواخت کشورش تأثیری عظیم بجا بگذارد، رفته رفته در معرض توجه قرار گرفت. بخاطر دارم نخستین باری که او را دیدم پیکرش از یک حمله مالاریا دستخوش تب و لرز شده بود. اما من متوجه شدم که او آنقدر جان سخت است که هرگز از پا در نمی‌آید. تصمیم گرفتم که فوراً او را بطور موقت به فرماندهی بریگارد قزاق منصوب کنیم.^(۱)

به هنگام بازدید آیرونساید از بریگارد قزاق که کلنل کاظم خان میاح هم مترجم آن بود، در

حالی که نیروهای قزاق در آق بابا (در غرب قزوین بر سر راه رشت) به دور او حلقه زده بودند. آبرونساید برای آنها سخنرانی کرد و گفت که:

ما از این پس فرماندهی شما را به خود شما واگذار می‌کنیم. شما را از شر فرماندهی روسها نجات دادیم و از این پس زندگی بهتری خواهید داشت و افسران انگلیسی آموزش نظامی را به شما خواهند داد و شما را در همکاری یاری خواهند نمود. حال اگر نظر یا پیشنهادی دارید اعلام کنید تا مورد بررسی قرار گیرد.

نظر آبرونساید این بود که به خود ایرانیها اجازه ابراز لیاقت بدهد، تا آنها شخصیت و منش ایرانی خود را به دست آورند و پس از خروج نیروهای انگلیسی (مربک از بریتانیایی و هندی) زمام امور کشور و سرکوب شورش جنگلی‌های گیلان را عهده‌دار شوند.

آقای مکی در این مورد آورده است:

در این هنگام هیچیک از افسران قزاق در پاسخ اظهار مشارالیه چیزی نمی‌گویند و همه به سکوت برگزار می‌نمایند. فقط رضاخان میرپنج سکوت را درهم شکسته با کمال تهور و درستی جواب می‌دهد که: ما قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی هستیم و خدمتگزار دولت ایران. ما نمی‌توانیم به شما پاسخی مثبت یا منفی بدهیم زیرا ما تابع دولت خود هستیم. نه تابع دولت شما... و اگر شما می‌خواهید ما را خلع سلاح کنید باید قبلاً از روی جنازه ما بگذرید.

این کلمات را چنان با شور و احساس بیان کرد و چویدستی‌اش را بر زمین کوبید که ژنرال آبرونساید حساب کار خود را کرد و نام او را در دفتر خاطرات خود نوشت. از این پیشامد بود که ژنرال آبرونساید از تهور رضاخان میرپنج خوشش آمد و مشارالیه را به خاطر سپرد که در موقع لزوم از وجود وی استفاده کند.^(۱)

۱- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران - ج ۱، ص ۱۹۶ و نیز در صفحه ۲۰۸ از قول سرتیپ جهانگیر که در اردوگاه شخصاً ناظر این گفتگو بوده آورده است: هنگامی که کاظم خان سیاح گلنار آبرون ساید را برای قزاق‌ها ترجمه می‌کرد و بیاناتش به پایان رسید، کسی جرأت نکرد حرفی بزند. «اما غفلتاً افسر بلند قد و سیاه چرده که جای رئیس مخصوص در ناحیه فوقانی دماغ (زیرابرو) داشت، از صفت افسران جدا شد و قدم به پیش نهاد و در حالیکه چویدستی از گیل خود را در دست

بدینگونه انگلیسی‌ها که توجه خود را صرف بهبود بریگارد قزاق ایران نموده بودند، تا آنها را برای پذیرش مسئولیت پاسداری از مرزهای شمالی ایران و مقاومت در برابر شورشیان گیلان و ارتش سرخ روسیه آماده نمایند، نسبت به تغییر لباس و یونیفورم نظامی آنها و کار با اسلحه‌های نوین و پرداخت حقوق ماهانه به موقع آنان اقدام نمودند و سر و صورتی به وضع آشفته آنان دادند. بعدها در چند مرحله که آبرونساید در اردوگاه قزوین یا گراند هتل قزوین با رضاخان میربنج که اکنون فرماندهی بریگارد قزوین را بر عهده داشت، ملاقات نمود، او را مردی کاری و مسئولیت‌پذیر تشخیص داد که در ایران آنروز چنین کسی پیدا نمیشد. یا حداقل آبرونساید نتوانسته بود مانند او را پیدا کند. زیرا رضاخان چنانکه گفتیم در این مدت حدود ۴۲ سال عمر خود در خدمت قشون ایران، نهایت فقر و بدبختی و درماندگی و خیانت افسران قزاق روس نسبت به ایران را دیده بود و از این تجربیات اندوخته‌های فراوانی در وجودش خودنمایی میکرد. او مردی قاطع و مصمم و زجرکشیده بود و با رَجاله‌های آنروز تهران که سرشان یا در آخور انگلیسی‌ها بود یا در آخور روسها، تفاوت زیادی داشت. او سربازی واقعی و افسری شایسته به معنای کامل کلمه بود.

بدینگونه انگلیسی‌ها یک مرد نظامی شایسته مورد نظر خود را یافته بودند. اکنون لازم بود که مرد سیاستمداری هم پیدا کنند، تا اینکه بوسیله آنان دو نیروی سیاسی و نظامی ایران را فعال نمایند. سیاستمدار مورد نظر را هم بزودی یافتند. او سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد مردی توفنده و قاطع بود که برنامه ملاقات او با رضاخان در قزوین هم داده شد که پس از اشغال پایتخت، رضاخان حکومت نظامی را در دست بگیرد و سید ضیاء الدین کابینه خود را تشکیل دهد و نخست وزیر شود. ذهن شاه را هم که مردم آرزوی خروج از ایران را داشت، خود انگلیسی‌ها برای پذیرش این کار آماده می‌کنند. این برنامه‌ها دور از چشم شاه و دولتمردان در مهمانخانه شهر قزوین رقم می‌خورد.

گرفته و به آن تکیه داده بود، از کاظم خان پرسید شما کی هستید و این امر همراه شما کیست که اینگونه با ما سخن می‌گوید؟ کاظم خان گفت: من از افسران ژاندارمری هستم و ایشان هم ژنرال آبرونساید فرمانده کل قوای انگلیس در ایران. آنکه، رضاخان گفت به ایشان بگویید ما افسران تابع اوامر شاهنشاه هستیم، هر کاری که دارند از طریق دولت به ما ابلاغ کنند و...

ملاقات کودتاچیان در قزوین و حرکت به تهران

آقای مکی در این رابطه آورده است که یکی از افسران ارشد قزاق یعنی سرهنگ باقرخان به من چنین گفت:

رضاخان از چند روز پیش با من و شاید با دیگران هم تماس می‌گرفت و سخنانی می‌گفت که برای ما تازگی داشت. از جمله روزی در یکی از خیابانهای قزوین که از اردوگاه آق بابا مرا با خود به آنجا برده بود و صحبت کنان پیش میرفتیم گفت باید از این پس خودمان سرنوشت مملکت را به دست بگیریم، نه اینکه تسلیم افسران روس یا انگلیس شویم و شما باید مرا در این راه کمک کنید. من نیز گفتم در این هدف مقدس تا جان در بدن دارم از شما پشتیبانی میکنم. در این هنگام به نزدیک گراند هتل قزوین رسیدیم. رضاخان گفت شما اندکی اینجا توقف کنید. من با یکی دو نفر در اینجا ملاقات کوتاهی دارم و زود نزد شما برمی‌گردم به اردوگاه میرویم. چون ملاقات رضاخان طولانی شد و حوصله‌ام سررفت، منم آهسته از پله‌های هتل بالا رفتم تا بینم او با کی ملاقات دارد و چرا اینقدر دیر کرد. آنگاه از شکاف در نگاهی به داخل اتاق انداختم، دیدم که رضاخان میرینج با ژنرال آبرونساید و کلنل اسمایس (اسمایت Smythe) و یکی دو نفر دیگر از افسران انگلیسی گفتگو می‌کند. پس از مشاهده این وضع آهسته از پله‌ها پائین آمده و دوباره در خیابان خودم را به قدم زدن سرگرم کردم. نیم ساعت بعد رضاخان آمد و گفت:

خیلی ببخشید که ملاقات ما به درازا کشید و شما منتظر ماندید. امیدوارم این زحمات شما را به زودی جبران نمایم. در بین راه اردوگاه که میرفتیم رضاخان گفت:

باید تمام افسران قزاق قزوین و تهران یا هم متحد شوند و بیگانگان را از کشور اخراج کنند و حامیان داخلی آنها را هم نابود نمایند.

دو روز بعد من از رئیس کل اردوهای قزوین یعنی امیر موثق مرخصی گرفتم، تا برای دیدن خانواده‌ام به تهران بروم. هنگام رفتن به تهران رضاخان به من گفت: در تهران محرمانه با افسران ارشد قزاق تهران ملاقات کنم و آنها را هماهنگ نمایم. در پاسخ گفتم آیا به افسران ژاندارمری هم

این خبر را بدهم یا نه؟

رضاخان گفت: نه، زیرا کسانی دیگر با آنها ملاقات نموده و زمینه را آماده می‌نمایند.

در تهران در این رابطه اقداماتی کردم و ۲۵۰ تومان حقوق عقب افتاده خودم را هم گرفتم و روز بعد به سوی قزوین برگشتم که رضاخان اردو را به طرف تهران حرکت داده بود. در محل ینگی امام به آنها رسیدم. افسران همراه رضاخان عبارت بودند از: سرتیپ احمد آقا (امیراحمدی بعدی فرمانده لشکر لرستان) سرهنگ مرتضی خان (یزدان پناه بعدی) سرهنگ جان محمد خان (امیر جان محمدخان قصاب بعدی خراسان) سرهنگ باقرخان مویان (که خودم باشم، نیک اندیش بعدی) سرهنگ شاه‌بختی (معروف به زکریا)...^(۱)

بدین گونه رضاخان کودتای خود را آغاز کرد و به سوی تهران راه افتاد. نورمن وزیرمختار انگلیس و آبرون ساید او را یاری دادند.^(۲) در ینگی امام رضاخان میرپنج افسران ارشد را احضار کرد و گفت:

من جلوتر میروم. هرچم فرماندهی را هم به دست سرهنگ باقرخان داد و افزود اگر از تهران تلفتی با شما تماس بگیرند، بگوئید فرمانده اردو نیست. ما نمی‌توانیم دستورات شما را اجرا کنیم. پس رضاخان یا اتومبیل پیش رفت، و اردو در ینگی امام ماند. تا اینکه پاسی از شب گذشته تلفنچی اردو

۱- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۰۶

۲- لرد آبرونساید لرنزد ژنرال آبرونساید در مقدمه کتاب پدرش با عنوان خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید در مورد حوادث فوق در صفحه ۱۴ نوشته است: «پدرم بعد از بازسازی روحیه نیروهای خودش و ثبات بخشیدن به موقعیت قزوین توانست انکارش را روی مساله تجدید سازمان قزاق‌های ایران متمرکز کند. داستان انتخاب رضاخان از سوی او برای فرماندهی این قوا برای بسیاری، داستانی آشناست. هر چند که پدرم در آن موقع نمی‌دانست او روزی شاه ایران خواهد شد. اما آشکارا راه را برای او هموار کرد.»

پیش از آنکه پدرم ایران را ترک کند، رضاخان کودتایی در تهران انجام داد. اما به قولش وفادار ماند و نسبت به شاه وقت اظهار وفاداری کرد. پدرم در خاطراتش می‌نویسد: «گمان کنم همه فکر می‌کنند که من کودتا را ترتیب دادم. راستش را بخواهید، تصور می‌کنم من این کار را کردم. قولی که رضاخان داده بود با وفاداری حفظ شد. تا هنگامی که در سال ۱۹۲۵ (به هنگام تاجگذاری) او از روی احترام فرستاده خصوصیش را به دانشکده ستاه کمبریج (که ریاستش را عهده‌دار بودم) اعزام کرد و تقاضا نمود تا از زیر بار این قول معاف شود» و من او را معاف کردم.

آمد که شاه از مقر فرح آباد تهران رئیس اردو را پای تلفن خواسته است. به تلفنچی گفته شد به شاه بگوئید که رئیس اردو جلوتر رفته است. دوباره تلفنچی آمد که شاه معاون او را خواسته است. جواب داده شد به شاه بگوئید او برای خودش معاون تعیین نکرده است. (۱۱)

بالاخره تلفنچی رفت و باز آمد که شاه می گوید: هر کس از انصران ارشد هست پای تلفن بیاید. بدین گونه سرهنگ باقرخان میرود و تلفنی با شاه صحبت می کند و سرانجام به شاه می گوید. تلفن رسمیت ندارد ما نمی دانیم که شما شاه هستید یا کسی دیگری خود را به نام شاه معرفی میکند، تا ما را اغفال نماید. لذا از پذیرفتن گفتار شما معذوریم. شاه از شنیدن این حرفهای حساب شده و سر بالا عصبانی میشود و می گوید:

پس حالا که اینطور است همانجا متوقف باشید و به سوی تهران حرکت نکنید. تا من امر کتبی بدهم. گویا آمدن سردار همایون در آن شب به سوی اردو نیز به همین خاطر به دستور شاه بوده که بی نتیجه ماند. زیرا رضاخان اکنون به دروازه تهران رسیده بود.

پایان کار احمدشاه و پولهایی که به اروپا برد

ثروت ایران در طول سالهای پس از مشروطیت به سبب انقلابهای گوناگون بارها غارت شده و از کشور خارج گردیده و تنها مردمانی فقیر و تهیدست و رنج دیده در این کشور باقی مانده اند و مشکلات کمربشکن، در پایان روزگار احمدشاه هم در تمام مدتی که این کارها در جریان بود، ژنرال آبرونساید خود یا بوسیله وزیرمختار انگلیس در تهران با احمدشاه ملاقات و گفتگو داشتند و او را در جریان امور قرار میدادند. احمدشاه نمی خواست نیروهای انگلیس که در حکم ارتش ایران بودند، از کشور خارج شوند و او را بکه و تنها در مقابل بلشویک های روس و شورشیان جنگل رها کنند.

اما انگلیسی ها پاسخ قطعی داده بودند که باید آنها تا پیش از نوروز ۱۳۱۰ خورشیدی ایران را تخلیه کنند و هیچکس نمی تواند مانع خروج آنها از ایران گردد، مگر پادشاه انگلستان. لذا احمدشاه تلگرافی تضرع آمیز به پادشاه انگلستان مخابره کرد و تقاضا نمود اجازه دهد نیروهای انگلیس چند ماه دیگر نیز در ایران بمانند. اما پاسخ پادشاه انگلیس منفی بود. زیرا پارلمان آن کشور تاریخ قطعی

خروج نیروهای انگلیسی از ایران را به آنان ابلاغ کرده بود.

بنابراین احمدشاه زار و مضطرب مانده و عجله داشت هر چه زودتر تخت و تاجش را رها کند و به اروپا برود. او برای مخارج زندگی خود نیز چاره اندیشی کرده بود. در ملاقاتی که بین شاه و آبرونساید به عمل آمد، او شاه ایران را چنین توصیف می‌کند:

«وقتی به مردی چاق (احمدشاه چاق و چله بود) که لباس فراک خاکستری به تن داشت و به هنگام شنیدن حرفهای من به طرزی عصبی می‌لرزید، نگاه میکردم یا خود اندیشیدم که دیدن نمونه‌ای از یک انسان درهم شکسته در مقامی به این اهمیت تا چه حد دردناک است...»

شاه امیدوار بود که من برای نجات از این مشکل به او کمک کنم. او خود را مجبور دیده بود که مقداری پول (نقره احمدشاهی) به حساب خود در بمبئی (هندوستان) واریز کند و تنها راه امنی که به خاطرش رسیده بود، این بود که این مبلغ را توسط پیک ما که به بغداد میرفت بفرستد. در ابتدا من نفهمیدم که او چه میخواهد بگوید. اما رفته رفته موضوع را درک کردم. او مقداری تومان ایرانی داشت. آنهم بصورت سکه‌های بزرگ نقره‌ای که به اندازه سکه پنج فرانکی فرانسه بود. ارزش این مقدار زیاد نقره در حدود نیم میلیون لیره استرلینگ بود. البته این حدس من بود. زیرا وزن دقیق این مقدار سکه را نمی‌دانستم. اما میدانستم که برای حمل چنین بار باارزشی به بغداد، چندین کامیون و چندین مامور محافظ لازم است.

آنگاه من سنگینی جنایتی را که او انجام آنرا به من پیشنهاد میکرد، بر وجود خود احساس کردم... (البته این سکه‌های احمدشاهی در خارج از کشور مخصوصاً در انگلستان ارزش بسیاری داشتند. زیرا نقره زیادی را دارا بودند. خروج این ثروت از ایران واقعاً در آن روز یک فاجعه بود. یک غارت بود. البته این آخرین غارت ایران پس از آن نبود و غارتگرهای پس شگفت‌انگیزتر دیگری در راه بود.) نمی‌دانم ایران با چنین فرمانروایی (به نام شاه) چه میتواند بکند؟

آیا عجیب بود که این کشور تا این حد در منجلا ب فرو رفته بود؟

این کشور به مرد قدرتمندی نیازمند بود که آنرا نجات دهد. اما چنین مردی را نیافته بود. همیشه این امر برای من سؤال‌انگیز بود که این کشور چگونه با چنین فرمانروایانی استقلالش را در طول

تاریخ چند هزار ساله‌اش حفظ کرده است؟

آیرونساید سپس به اوضاع فقر آمیز تهران هم اشاره‌ای دارد و می‌گوید:

«گله‌هایی از گدایان در خیابانها تکدی می‌کردند. مرد کوری هم بود که پسرکی عصا کش او شده بود. همه اینها تصویری تیره از یک درماندگی حاد به شمار می‌آمد. چه وقت مرد قدرتمندی برای حکومت بر ایران از راه میرسید؟ (خدا میداند و ما) بی تردید اگر رهبری از جایی بروز نمی‌کرده کشور از میان میرفت. از دیدگاه یک انسان غربی این کشور کاملاً آماده است تا به دامن کمونیسم روسیه بیفتد. طبقه بالای جامعه‌ی این کشور کاملاً فاسد و بی مصرف است و اقشار پائین آن به شدت تنگدست اند. توده مردم چیزی از کمونیسم یا دموکراسی نمی‌دانند»^(۱)

او می‌افزاید:

«عقیده من در مورد حمله روسها (به ایران) پس از عقب نشینی ما روشن بود. بلشویکها (کمونیست‌های روس) اخیراً در ورشو رنج رویارویی با فاجعه‌ای را تحمل کرده بودند و هم اینک نیز در تقاضای در عملیات سختی علیه ترکها درگیر بودند. من فکر نمی‌کردم که آنها در ایران دست به عملیاتی بزنند. چرا که چنین عملیاتی گذشته از هر چیز طولانی و پرهزینه بود. من معتقد بودم که اگر قزاقهای ایرانی را برای مقابله با نیروهای مضمحل کوچک خان در وضعیت مناسبی قرار دهیم، تا مدتها خطری متوجه حکومت ایران نخواهد بود.... و بلای کمونیسم از ایران رفع خواهد شد. بطور منظم از بریگارد قزاق در آقابابا بازدید میکردم. رضاخان اینک سرهنگ دوم شده بود و بریگارد به سرعت به مرحله کارآیی نزدیک میشد.

مسئولیت تعیین تاریخی که آنها (قزاق‌های ایرانی) می‌بایست از حیطة کنترل ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یک ماه پیش از شروع عقب نشینی ما به سوی بغداد، انجام دهم. از این رو من دو مسأله را با رضاخان در میان گذاشتم و به او گفتم که چه موقعی او را از حیطة کنترل خود خارج خواهم کرد (و او را در اجرای فرماندهی‌اش آزاد خواهم

گذاشت) و همچنین از او خواستم قول بدهد که هنگام عقب نشینی ما (پسوی بغداد) به هیچ اقدام خصمانه علیه ما دست نخواهد زد. به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب نشینی را متوقف می‌کنم و بی‌رحمانه به سوی او یورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد. البته من نمی‌خواستم این کار را بکنم (این را برای ترساندن او گفتم). از این رو از او خواستم به خاطر داشته باشد که ما بریگارد قزاق را به این منظور احیاء نکردیم که به هنگام برگشتن خود (از ایران) آنها را بین ببریم.

همچنین از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگون کردن شاه بزند و نه اجازه چنین اقدامی را به دیگران بدهد.

در هر دو مورد او قاطعانه به من قول داد که طبق خواسته من رفتار کند. او بسیار رگ و راست با من حرف زد و گفت:

از سیاستمدارانی که بخاطر نفع شخصی خود کنترل مجلس را در دست گرفته‌اند، بیزار است. او یک سرباز بود و در خانواده یک سرباز پرورش یافته بود. از این رو از سخنان بی پایان و بی نتیجه سیاستمداران تنفر داشت.^(۱) از نظر من او مردی قوی بود که سرترسی داشت و قلیاً خیرخواه کشور خود بود. ایران برای روزگار سختی که پیش رو داشت، به یک رهبر (قوی و بااراده) نیازمند بود و او بی تردید مردی بود که فوق العاده باارزش بشمار می‌آمده.

آیرونیساید در ادامه خاطراتش می‌افزاید: من بر آن شدم که پیش از ترک ایران ملاقاتی با شاه داشته باشم و آقای نورمن وزیرمختار انگلیس این ملاقات را فراهم کرد و با هم به حضور شاه رسیدیم. شاه ما را در قسمت اندرونی قصر خود پذیرفت. گفتگوهای زیادی رد و بدل شد. او مایل نبود نیروهای انگلیسی از ایران خارج شوند. او به ترمیم موقعیت تیره کشوری از تخلیه قوای بریتانیا از ایران پرداخت که معتقد بود پس از رفتن نیروهای ما، ایران مورد تاخت تاز قوای شوروی قرار خواهد گرفت. در پایان شاه به خاطر خدماتی که در ایران انجام داده بودم، یک قطعه نشان شیر

۱- حوادث بعدی و رویارویی رضاشاه با مجلس و سیاستمداران، به خوبی این امر را نشان داد که واقعاً آیرونیساید او را خیلی خوب شناخته بود.

و خورشید را به من اهداء کرد و ما ادای احترام کردیم و مرخص شدیم...

من نمی توانم ادعا کنم که درباره این کشور اطلاعات عمیقی به دست آورده‌ام. در تمام طول این مدت (کوتاه اقامت در ایران) نیز تعجبم از این بود که این کشور (با چنین زمامداران خائن پوسیده‌ای) چگونه توانسته است تا بحال استقلالش را حفظ کند، و نگرانیم این بود که آیا ایران پس از ترک قوای ما، باز هم خواهد توانست استقلالش را حفظ کند؟

من اطمینان داشتم که تلاش صدساله‌ی ما برای حفظ نفوذمان در ایران به پایان رسیده است... آنچه ایران به آن احتیاج داشت یک رهبر بود. شاه جوان، تنبل و بزدل بود و همیشه ترس جان خود را داشت. برخورد کوتاه من با او مرا واداشت که فکر کنم او همیشه در آستانه اتخاذ این تصمیم است که به اروپا بگریزد و ملتش را به حال خود رها کند.

در آن سرزمین (ایران) من تنها یک مرد را دیدم، که توانایی رهبری آن ملت را داشت. او رضاخان بود. مردی که عنان اختیار تنها نیروی موثر نظامی کشور را در دست داشت. آیا شاه آنقدر عاقل بود که به این مرد اعتماد کند؟^(۱)

اما شاه همه فکر و ذکرش این بود که هر چه زودتر از ایران فرار کند و با پولی که به اروپا فرستاده با مهرویان آن دیار، اوقات خوشی بگذراند و کام دلی بگیرد. بودن او در این کشور عقب مانده و مفلس پردردسر چه سودی دارد؟

در تلگرافی که به تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۲۱ نورمن وزیر مختار انگلیس به لرد کرزن عاقد قرارداد شوم ۱۹۱۹ و نایب السلطنه بریتانیا مخابره کرده، گفته است که :

نخست وزیر (سپهدار رشتی) به من هشدار داده که شاه بزودی از من می‌خواهد که هر چه زودتر تاریخ حرکت او را به اروپا به او ابلاغ کنم. نخست وزیر خواسته است تمام تلاش خود را بکار برم تا شاه را در چنین شرایطی از رفتن به اروپا منصرف نمایم.

اما شاه به بهانه اینکه اعصابش ضعیف شده احتیاج به یک دکتر خوب و استراحت کامل دارد،

لازم است که هر چه زودتر به اروپا برود، با اینکه او به تازگی از سفر اروپا بازگشته است. (۱۱)
 او اکنون بخاطر ناتوانیهایش مورد انتقاد قرار گرفته. اگر او از کشور برود، مثل اینست که پست
 خود را بدون جانشین ترک کرده است. آنها هم بدون توجه به سرنوست ایران، و فقط برای لذت بردن از
 پولی که در خارجه پس انداز کرده است. شاه از من پرسید:
 آیا امکان دارد او پس از تشکیل مجلس ملی ایران، برادرش ولیعهد خود را به عنوان نایب
 السلطنه منصوب کند و از ایران برود؟

ولی به او گفتم که رفتن به چنین مسافرتی در حال حاضر به نفع اعلیحضرت نیست و موقعبت او
 را به خطر خواهد انداخت. او سخت از آینده خود می‌ترسد و امیدوار است به هنگام شورش در
 کشور، خودش در جای امنی باشد. شاه در بازگشت اخیرش از سفر اروپا به شدت مورد استقبال
 مردم قرار گرفت. اگر او بجای تلاش برای کسب درآمد و پس انداز بیشتر در اروپا علاقه بیشتری به
 امور مملکتی نشان میداد محبوب تر میشد.... اگر او کشور را ترک کند، فکر نمی‌کنم بتواند بار دیگر
 به میهن بازگردد.

در تلگراف ۶ ژانویه که لرد کرزن به نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران مخابره کرده، از او
 می‌خواهد که تمام تلاش خود را بکار ببرد که شاه را قانع کند که در چنین شرایطی که روسها قصد
 بلعیدن ایران را دارند، او نباید کشورش را ترک کند، و بهتر است بهر نحو که شده از فرار شاه به اروپا
 جلوگیری نماید.

در تلگراف بعدی که نورمن به لرد کرزن در روز بعد ۷ ژانویه ۱۹۲۱ (۱۸ دی ماه ۱۲۹۹) به لندن
 مخابره کرده گفته است:

شاه امروز مرا احضار کرد و حدود دو ساعت سعی کرد تا موافقت مرا برای خروج خود با
 برکناری فوری او از سلطنت جلب کند. اما من بسیار کوشیدم تا او را راضی کنم فعلاً در کشور بماند.
 چرا که خروج فوری او از کشور باعث زوال سلطنت او خواهد شد. بهر حال ماندن او با چنین وضعی
 در مقام سلطنت هیچ فایده‌ای برای کشور ندارد و رفتن او نیز موجب انقلاب و شورش خواهد شد.
 زیرا که ولیعهد و برادرش (محمد حسن میرزا) اگر بخواهیم به تخت سلطنت بنشانیم معلوم نیست که

بی لیاقت تر از خودش نباشد.

بهرحال در تلگرافات بعدی هم که بین وزیرمختار انگلیس در تهران و لرد کرزن نایب السلطنه انگلیس در لندن مخابره میشود، وزیر مختار می‌گوید:

من دیگر نمی‌توانم شاه را به زور در تخت سلطنت نگهدارم. حتی او تصمیم گرفته سلطنت را رها کند و مانند یک آدم گمنام از کشور برود. شاه سعی کرده ولیعهد را به تخت سلطنت بنشاند اما او نپذیرفته است.

سرانجام یا او برادرش را بجای خود شاه می‌کند و از کشور فرار می‌کند، یا در این کشور یک انقلاب میشود و رژیم جمهوری برقرار می‌گردد و اعلام جمهوری در ایران نتایج فاجعه آمیزی به دنبال خواهد داشت. بویژه که روسها هم به دولت ایران فشار آورده‌اند که اجازه دهد تا آنها در تالشین را که یک فتنه‌انگیز قهار است، به عنوان وزیرمختار خود به ایران بفرستند... (۱)

رفتار شوروی‌ها در واقع یک اولتیماتوم نیز برای دولت ایران به شمار می‌رود. مشاور المسالک (میرزا مسعود انصاری سفیر کبیر ایران در شوروی) در تلگرافی به نخست وزیر ایران اطلاع داده است که:

از سوی رهبران شوروی به فرمانده روسی ارتش قفقاز دستور داده شده که جمهوری کمونیستی گیلان (به رهبری میرزا کوچک خان را که مورد حمایت آنها بوده) منحل کند و به هیأت نمایندگی این جمهوری اجازه رفتن به مسکو داده نشده است. (۲)

در تلگراف بعدی نورمن به لرد کرزن در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (دوم اسفند ۱۲۹۹) آمده است که حکومت شوروی حمایت خود را از انقلاب میرزا کوچک خان قطع کرده و از دولت ایران خواسته است که یک استاندار برای اداره امور گیلان به رشت بفرستد و نخست وزیر ایران گفت که بزودی استانداری به گیلان خواهد فرستاد. (و به خاتمه میرزا کوچک خان خاتمه داده خواهد شد)

۱- روتشاین فتنه‌انگیز چنانکه در جلد پنجم این کتاب گفته شده، از راه باجگیران برای تحریک کلل پسیان به خراسان آمد که نتیجه‌اش نابودی کلل بیچاره بود. او مایل بود ایران را هم به عنوان کشوری تحت سلطه کمونیستی روسها تثبیت کند.

۲- آبرولساید - ص ۱۶۷ ملاحظه میشود که موضوع نابودی میرزا کوچک خان نیز در آن سوی مرزها رقم خورده است.

کودتای سوم اسفند رضاخان پهلوان لو (پهلوی)

سرانجام رهنمودهای آبرونساید به رضاخان باعث شد که او در روز سوم اسفند ۱۲۹۹ حرکت خود را از قزوین به تهران^(۱) آغاز کند. در تلگراف نورمن به لرد کرزن به تاریخ ۲۱ فوریه برابر سوم اسفند ۱۲۹۹ چنین آمده است:

واحدهای مامور در قزوین و همدان بریگارد قزاق که حدوداً ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر می باشند، با هشت توپ صحرائی و ۱۸ مسلسل، تحت فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین به تهران آمدند و اندکی پس از نیمه شب ۲۱ فوریه وارد شهر شدند...

رضاخان گفت قزاق‌های تحت فرماندهی او نمی‌توانند بیش از این شاهد زبونی سیاستمداران ایران در مقابل کمونیستها باشند. آنها از رفتار رجال تهران خسته شده‌اند. آنها نسبت به شاه اظهار وفاداری کردند. اما مصمم هستند که مشاوران دیوسیرتی را که به دور شاه حلقه زده‌اند کنار بگذارند. در شهر نیروی نبود که بتواند در مقابل آنها مسالمت کند. نقطه یک پاسگاه پلیس مقاومت کرد که با آتش متقابل کودکان هفت نفر از افراد آن کشته شد و پاسگاه تسلیم گردید. سپهدار نخست وزیر هم از ترس به ساختمان نمایندگی انگلیس پناهنده شد. اما به او گفتیم که آنجا را ترک کند و مزاحمتی برای او به وجود نمی‌آید.

احتمالاً انقلابیون سیدضیاء الدین را به نخست وزیری منصوب می‌کنند. آنها می‌گویند علیرغم خالی بودن خزینه دولت، می‌توانند دولت خود را تشکیل دهند. به گفته آنها:

پول زیادی در این کشور هست و جایش را هم خوب میدانند که این پولها نزد چه کسانی است. از این رو تمام پولداران شهر را توقیف کرده‌اند که در میان آنها متاسفانه دوست ما فرمانفرما و پسرش شاهزاده فیروز میرزا (نصرت الدوله از همکاران وثوق الدوله در جهت فروش ایران به بریتانیا) نیز

۱- او با سه هزار قزاق تحت فرماندهی خود به سوی تهران حرکت کرد. نخست وزیر وقت سپهدار رشش از ترس به سفارتخانه انگلیس فرار کرد. روزنامه تایمز لندن ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ شروع این کودتا را به تفصیل خاصی منتشر ساخت.

بنگرید به رستاخیز ایران - فتح ا.، نوری اسفندیاری، ص ۲

وجود دارند که من به کمک او بخوبی امورم را اداره می‌کنم.^(۱)

من امروز صبح شاه را دیدم و به او توصیه کردم که با رهبران نهضت رابطه ایجاد کند و به درخواست آنها پاسخ مثبت بدهد. زیرا این تنها کاری است که میتوان کرد. من در مورد سلامت شخصی خودش به او اطمینان دادم و اگرچه او ترسیده بود، اما حرفی از فرار خودش به میان نیاورد.^(۲) نورمن در تلگراف ۲۵ فوریه خود به لندن به لرد کرزن می‌گوید:

به پیشنهاد سید ضیاء الدین (نخست وزیر کودتا) شاه طی اعلامیه‌ای انجام کودتا را به خود نسبت داد و گفت که به خاطر پایان دادن به بحرانهای متعدد کابینه و بلا تکلیفی امور اجرایی، سید ضیاء الدین را با قدرت تمام به نخست وزیری منصوب کرده است. (کاملاً محرمانه) سید بطور محرمانه سیاستش را با من در میان گذاشت که او تا آنجا که بتواند از تعداد وزرای بی مصرف بکاهد. نیز او خواستار لغو قرارداد ۱۹۱۹ شد تا بتواند دولت خود را طی اعلامیه‌ای از این موضوع مهم آگاه کند. همچنین لرد کرزن از لندن به نورمن در تهران مخابره کرده، که در جواب تلگراف نورمن برای اجازه خروج شاه از کشور بوده است.

کرزن می‌گوید: موضوع خروج شاه از کشورش به خود او و مشاورانش مربوط است و باید به او خاطرنشان شود که دولت انگلیس نمی‌تواند هزینه سفر او را به اروپا بپردازد، یا وسیله نقلیه‌ای در اختیارش قرار دهد. ما مخالفتی با خروج شاه از کشور نخواهیم داشت. البته در انگلستان هم به او خوش آمد نمی‌گوئیم. زیرا میدانیم که علت ترک ایران از سوی او صرفاً خودخواهی مبتنی بر ترس است. من شخصاً شک دارم که اگر اعلیحضرت احمدشاه کشورش را ترک کند، بتواند مجدداً به آن

۱- نورمن بعداً فرمانفرما و دو پسرش نصرت الدوله و سالار لشکر را از زندان کودتاچیان بوسیله رضاخان خلاص کرد. این فرمانفرما که زمانی رضاخان از جمله نوکران دم خانه او بود، ثروت‌های بیکرانی از غارتگری دوران حکومت خویش بویژه از کرمانشاه به چنگ آورده بود که رضاخان بعدها کم کم بسیاری از اموالش را از دستش گرفت و پسرش لیروز را هم در زندان سربزه نیست کرد. همان کسی که با وثوق الدوله ایران را به موجب قرارداد ۱۹۱۹ به انگلیسی‌ها فروخته و پولش را هم خرج میاشی کرده بودند.

۲- آبرونساید، ص ۲۱۰

برگردد. (زیرا احمدشاه در سفر به اروپا از امضای قرارداد ۱۹۱۹ خودداری کرده بود و دیگر به درد انگلیسی‌ها نمی‌خورد) و بدین گونه با پیروزی کودتای تاجیان احمدشاه خوشحال شد که با بودن رضاخان در رأس امور، بتواند از کشور خارج شود و به اروپا برود و از شر چنین سلطنتی که خارج از حوصله او بود، خلاص شود.

در گفتگوی او با رحیم زاده صفوی فرستاده مدرس که در آذر ۱۳۰۲ در پاریس به عمل آمده، کاملاً متوجه می‌شویم که احمدشاه هیچگاه حاضر نبوده پا از حریم قانون فراتر نهد و به ملت ایران برخاش یا دیکتاتوری کند. اما متأسفانه شرایط جامعه آنروز، هنوز آماده پذیرایی اینگونه حکومت دموکراسی نبود. لذا پیشنهاد می‌کنم کسانی که در هنگام تحویل و تحول سلطنت قاجار به پهلوی می‌خواهند اظهار نظری بکنند، حتماً به گفتگوهای شاه با رحیم زاده صفوی توجه فرمایند.^(۱)

مشکلات رضاخان در راه پادشاهی

پس از اینکه رضاخان کودتای موفق خود را به راهتمایی و همکاری آبرونساید و سفارت انگلیس انجام داد و به عنوان فرمانده کل قوا در پایتخت مستقر شد، در افکار دور و دراز زندگی پرمشقت و پررنج و ملال خود غوطه‌ور شد و به فکر آینده کشور افتاد.

دو سه ماهی با سیدضیاءالدین نخست وزیر انتصابی انگلیسی‌ها کار کرد. تا هر جا که میدید سید به نفع او گام برمیدارد از او حمایت میکرد. مثل جریبان‌دستگیری قوام السلطنه در خراسان که این درگیری رقیبان به نفع او بود. هم میتوانست در این اوضاع بحرانی موقعیت ارتش خود را مستحکم سازد و محبوبیتی در بین مردم و نظامیان کسب کند و هم ناظر ذلت رقیبان خود باشد. در این درگیری سه نفر بهم افتادند: سیدضیاء، قوام، کلنل پسیان و هر سه همدیگر را نقله کردند و رضاخان با زرنگی و ریزه‌کاریهای سیاسی آنها را بیشتر علیه هم تحریک میکرد. این دوران را که رضاخان آرام آرام به تکمیل ارتش خود می‌پرداخت، میتوان گفت، دوران صلح مسلح او بوده است.

۱- امیر اسقوط احمدشاه، رحیم زاده صفوی، به تلاش یهمن دهگان

او سیدضیاء را تشویق نمود تا آن نطق شدید و پرهیجان خود را علیه احمدشاه ایراد کند و سروصدای مطبوعات داخل و خارج و شخص شاه را در بیاورد و کار به آنجا بکشد که شاه با حمایت انگلیسی‌ها سید را عزل کند. بدین ترتیب یک رقیب قدرتمند از میدان خارج شد. قوام السلطنه زندانی را در خرداد ۱۳۰۰ به فرمان احمدشاه از زندان درآورده در کاخ نخست وزیری نشاندهند.

قوام که ریاست وزرایی یافت به سر وقت کتلل پسیان رفت که او را در مشهد دستگیر کرده بود و به امر سیدضیاء به تهران فرستاده بود. در جلد ۵ همین کتاب شرح حال کتلل را آوردم که چگونه قوام او را هم به دست کردهای خراسان و همکاری رضاخان از میان برداشت. حال دو رقیب رفته بودند و قوام مانده بود. قوام را هم برای پایان دادن به کار میرزا کوچک خان جنگلی نگهداشته بود که وجودش لازم بود و تنگ این کار هم باید دامنگیر قوام میشد.

اما رضاخان در فکر بیرون راندن او از کاخ ریاست وزرایی بود. برنامه‌ای چید و او را متهم کرد که قصد داشته است او را ترور کند. بنابراین پرونده، دستور محاکمه و قتل قوام را از شاه خواستار شد. سرانجام با خواهش شاه از قتل او درگذشت و او را از کشور بیرون کرد و خود بر مسند ریاست وزرایی و فرماندهی کل قوا تکیه زد. دیگر کسی قدرت جلوگیری او را نداشت. نه شاه، نه مجلس و نه هیچ نیرویی، زیرا دولت انگلیس حامی و پشتیبان برنامه‌های اصلاحی و مرفقی او بود که میرفت کشور را به جاده ترقی و سازندگی سوق دهد و به فرمانش افسران مورد اعتماد او هر مخالفی را از میان بردارند، روزنامه نیرایست انگلیس نوشت:

در پنجم فوریه ۱۹۲۳ (۱۷ بهمن ۱۳۰۱) دولت قوام السلطنه سقوط کرد و در ۲۶ اسفند حسن مستوفی الممالک نخست وزیر ایران شد. همین روزنامه در ۲۲ فوریه (سوم اسفند ۱۳۰۱) نوشت: دولت انگلستان از صمیم قلب آرزومند است که سردار سپه (رضاخان) و همکارانش در انجام خدمتی که بر عهده گرفته‌اند، موفق گردند؛^(۱)

تصویب قانون نظام وظیفه و جمهوری رضاخان پهلوی

رضاخان که در کابینه‌های سیدضیاء و قوام و مستوفی‌الممالک، سمت وزارت جنگ داشت، برای پیشبرد اهداف خود در مورد ایجاد نظم و امنیت در کشور به یک ارتش نیرومند، نیاز داشت. او به خوبی دریافته بود که بدون داشتن قدرت سرنیزه و گلوله تفنگ، در این مملکت از هم پاشیده هیچ کاری به انجام نمی‌رسد. از این رو لایحه‌ای تنظیم کرد و به مجلس فرستاد که خبر آن را روزنامه مورنینگ پست در ۲۳ مه ۱۹۲۳ (۲ خرداد ۱۳۰۲) از قول رضاخان نوشته بود:

«اگر تمام ادارات دولتی هم از بی‌پولی تعطیل گردد، وزارت جنگ باید همچنان به کار خود ادامه دهد. قدرت وزیر جنگ به اندازه‌ای است که حتی میلیسپو آمریکائی (خزانه‌دار ایران) هم از نظارت در امور مالی وزارتخانه او عاجز است و قادر به دخالت نیست»^(۱)

بنابراین لایحه قانونی شدن نظام وظیفه و سربازگیری که آن زمان «اجباری‌گیری» می‌گفتند، به مجلس رفت و تصویب شد و بعداً به اجرا درآمد و پایه اصلی ارتش را فراهم ساخت. سرانجام با دسیه‌کاری رضاخان و سیاستمداران باری بهرجهت آنروز، کابینه مستوفی‌الممالک هم سقوط کرد و بار دیگر مشیرالدوله نخست وزیر شد.^(۲)

احمدشاه که چاره‌ای دیگر نداشت، برگ آخر را بر زمین زد و گفت هر چه بادا باد. لذا فرمان نخست وزیری رضاخان فرمانده کل قوا را صادر کرد و رضا در هفتم آبان ۱۳۰۲ نخست وزیر شد.

حالا که رضاخان نخست وزیر شده بود، باید فکری هم به حال این شاه سرگردان و بی‌علاقه به تاج و تخت می‌کرد. بنابراین او را هم که خیلی شتاب در بیرون رفتن از کشور داشت، در اواخر آبان ۱۳۰۲ تا قصر شیرین کرمانشاه بدرقه کرد و به مرز عراق رساند و مقداری پول و خرجی هم به او داد و یواشکی در گوشش گفت که: «اعلیحضرت دیگر به ایران برنگردند!»

حالا باید به فکر سلطنت بود و برنامه ریزی را آغاز کرد. لذا در دی ماه ۱۳۰۲ تصمیم گرفت با

فروش برخی جواهرات سلطنتی، ساختمان راه آهن ایران را پی‌ریزی کند که این کار برای لشکرکشی‌های شمال و جنوب او و سرکوب یاقیان و مخالفان ضروری بود و انگلیسی‌ها هم منافع خود را در آن میدیدند. اما واقعاً، راست راستی میشد به این مقتی‌ها هم شاه شد؟

نه کار بسیار سختی است. اما میشود با کمک تشون‌های مستقر در سراسر کشور و سرکوب مخالفان، رئیس جمهور شد. پس طرح رئیس جمهوری را به میان کشیدند و سخت تبلیغ کردند. اما روحانیون که جمهوری را مخالف شرع اسلام و آمال خود میدیدند، با آن به مخالفت برخاستند. رضاخان هم که چنین دید، قهرسیاسی کرد و از وزارت استعفاء داد و به روستای رودهن بر سر راه مازندران به سر املاک خویش رفت، تا از آنجا جریان امور را زیر نظر قرار دهد. او به سران لشکرها در سرتاسر ایران تلگراف کرد، که آنها تلگرافهای شدیدالحن با توپ و تشریه مجلس بفرستند و مجلسیان را سخت بترسانند که تا از مخالفت خود دست برداشته و او را با سلام و صلوات به تهران برگردانند. سببه پرزور نظامیان به کار افتاد و تهدیدات تلگرافی به سوی مجلس سرازیر شد که چنین و چنان می‌کنیم و مجلس را ویران می‌کنیم و گردن می‌شکنیم و زبان‌ها را می‌پریم و...^(۱)

مجلسیان بیچاره هم سخت به وحشت افتادند که می‌ادا واقعه محمدعلیشاه تکرار شود. لذا عده‌ای را به عذرخواهی به رودهن فرستادند و حالی کردند که آقا جان، بیا و از خیر جمهوری که خلاف اسلام است بگذر و اگر هم میخواهی پادشاه بشو، چرا رئیس جمهور که پس از چند سال باز مجبور بشوی کنار بروی؟

بلی، معامله خوبی بود. او به تهران برگشت و به سران لشکرها و ایلات و عشایر وادار شده، همچون ایلات کرد خراسان تلگراف کرد که نمایش این فیلم خوب بود، مشغول انجام وظیفه خود شوید. از خدمات میهن پرستانه شما تقدیر می‌کنم.

۱- یکی از این تلگرامات فرماندهان لشکرها، تلگراف تهدیدآمیز سرتیپ خزاعی فرمانده لشکر شرق خراسان به تهران بود که با نامه ۲۵۸ مخابره شده و تلگراف فرمانده لشکر غرب امیر احمدی نیز به شماره ۳۷۰ روز ۲۰ فروردین ۱۳۰۳ مخابره گردیده و تلگراف شدید عبدالله امیر تهماسبی از تبریز. تاریخ بیست ساله ایران - حسین مکی - جلد ۲ ص ۵۲۸



احمد شاه و برادرش ولیعهد

بدینگونه رضاخان نخست وزیر که در ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ استعفاء داده بود، در ۲۵ فروردین یعنی پس از یک هفته دوباره با زور سرنیزه‌های نظامیان خود دولت خود را تشکیل داد و کابینه خود را در ۱۰ شهریور ۱۳۰۳ به حضور شاهزاده محمد حسن میرزا آخرین ولیعهد قاجار و برادر احمدشاه معرفی کرد. آن بیچاره هم در حالی که از ترس رضاخان بر خود می‌لرزید، کابینه را تأیید و آخرین فاتحه بر گور دولت قاجاریه را نیز قرائت کرد.

در این کابینه سرلشکر امیراقتدار که در واقعه سردار معزز بجنوردی از او نام می‌بریم که سردار هم فدای او، و اوقدای سردار شد، وزارت پست و تلگراف را بر عهده داشت. عبدالحسین خان تیمورتاش دشمن شماره یک سردار معزز بجنوردی از نمایندگان دوره پنجم مجلس شورای ملی که مهمترین کارگردان فیلم رضاشاهی بود، نیز در پست وزارت فوائد عامه جا خوش کرد، و به پاس خوش رقصی‌های خودش در روی کار آوردن رضاشاه بعدی، وزیر دربار معروف بعدی گردید که پس از رضاشاه شخص اول و مقتدر کشور بود و توانست گوری هم برای سردار معزز بجنوردی حفر کند، که به سبب دزدیهای پدرش در دستگاه مقخم پدر سردار معزز به او اجازه نداده بود در دوره

پنجم از بجنورد خود را به کاندیدایی مجلس معرفی کند و او همواره در فکر انتقام بود. نيمورتاش که پدرش از نوکران پدر سردار معزز بود و به کمک و پشتیبانی آنها برای ادامه تحصیل به روسیه رفته و اینک همه کاره این مملکت شده و برای اربابان روسی خود جاسوسی میکرد، که اربابانش نیز از سردار معزز کینه شدیدی در دل داشتند، اینک از مرگ سردار معزز هر دو طرف نیز کامیاب میشدند. اما کار رضاخان که به اینجا رسید، باید آخرین ولیعهد فاجار را هم که نوعی مزاحم بود، از سر راه برداشت. پس او را هم روزی از قصر خودش بیرون انداخت. حال که او رفت توبت دوست او شیخ خزعل خوزستانی بود که دم از خودسری میزد. اما رفتن به خوزستان و لشکرکشی به جنوب پول و هزینه لازم را می خواست، فکر آنها هم کرده بود. پس فرمان داد سردار معزز ایلخانی مقتدر خراسان را نظامیان مستقر در بجنورد دستگیر کرده و روانه تهران نمایند، تا معلوم شود چقدر می توانند از بهره مند شوند و چنین شد. رضاخان با وساطت وزیر مورد اعتمادش امیراقتدار شصت هزار تومان از او گرفت و شمشیری هم به عنوان خلعت به او داد و او را به مقام قبلی اش به خراسان فرستاد. چون هنوز برنامه تمام نشده بود. آنگاه با پول سردار بجنوردی به خوزستان لشکر کشید و شیخ خزعل را دستگیر کرد و از آنجا هم عازم عتبات عالیات شد و به زیارت کربلا و نجف رفت و کربلایی رضاخان شد. در این سفر هم از علما و روحانیون آنجا گله کرد که چرا در کار جمهوری او سنگ اندازی کرده اند.^(۱) آنها هم قول مساعد دادند که بهتر از آن خواهند شد. بنابراین او یا شادگامی به تهران برگشت و زمینه پادشاهی را مهیا نمود.

۱- در مورد مخالفت روحانیون شیعه، مخبر روزنامه مورنینگ پست در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۴ (۲۰ مهرماه ۱۳۰۲) این مقاله را چاپ کرده که:

«اینکه علماء و پیشوایان مذهبی، نهضت ضد جمهوری را رهبری کردند، با هیچ وجه ناشی از احساسات شاه پرستی مردم نبود. بلکه آنها سنگ خود را به سینه می زدند و منافع خویش را در نظر می گیرند. عقیده علماء اینست که جمهوری نفوذ آنها را (در ایران) از میان خواهد برد و همان معامله ای که با مقامات روحانی و موسسات مذهبی ترکیه شده در ایران نیز تعقیب خواهد شد. چیزی نگذشت که مخالفت آنها بصورت دشمنی با سردار سپه درآمد و برای تحریک احساسات مذهبی عوام، اجتماعات زیادی تشکیل دادند. این اقدامات به کشته شدن ایلمیری کنسولیار آمریکا در تهران منتهی گشت و سردار سپه مجبور شد حکومت نظامی را در شهر اعلام داده رستاخیز ایران - ص ۹۷»

او در روز ۱۲ دیماه ۱۳۰۳ از این سفر بیروزمندانه دستگیری شیخ خزعل به تهران بازگشت و با استقبال شدید مردم روبرو شد که طاق نصرتهای متعددی بر سر راه او برافراشته و در پایتخت به پخش اعلامیه‌ها و مانورهای خود در تبلیغ موقعیت رضاخان می‌پرداختند و روحیه مخالفان را متزلزل می‌ساختند. سرانجام شیخ خزعل نیز به علت تحریکات منطقه، به وسیله رضاخان توقیف و در اریهشت ۱۳۰۴ به تهران انتقال یافت و بعداً کارش به پایان رسید.^(۱)

رضاخان پس از این پیروزیها و استقبال مردم، چون جمهوری خود را با مخالفت روحانیون نتوانسته بود پیش ببرد، به فکر پادشاهی خویش و عزل احمدشاه و خط بطلان کشیدن بر رژیم پوسیده قاجار را پیش کشید. لذا در بهمن ماه همین سال (۲۷ بهمن ۱۳۰۳) قانونی را از مجلس گذرانید که قدرت او را به فرماندهی کل قوا تصویب نمود. در حالی که این از اختیارات ویژه شاه بود، نه نخست

۱- شیخ خزعل که روابط عربی دوستانه‌ای با ملک فیصل نخستین پادشاه دست نشانده انگلیسی‌ها در عراق برقرار کرده بود، دولت ایران را به هیچ حسابی نمی‌آورد. اگر گاهگاه پولهایی به تهران میفرستاد تا زبان کسانی را که در مجلس یا دیگر محافل فصولی می‌کردند با این رشوه‌ها ببندد و به سلطنت خود ادامه دهد. او فهمیده بود که در پایتخت ایران هیچکس مسؤول نیست و هر کس به فکر جیب و حفظ مقام پوزشالی خود است. همه رجال قابل خرید و فروش هستند، منتها قیمت هایشان فرق می‌کند. بنابراین او رضاخان را هم مثل دیگران می‌پنداشت و او را تشاخته بود. به حمایت بیدریغ انگلیسی‌ها هم پشت گرم بود و نمی‌دانست که انگلیسی‌ها از او بهتر پیدا کرده‌اند و او باید فدا شود. پس از روی نادانی و غرور خود، تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کرده و گفته بود:

«هر چند او نسبت به احمدشاه وفادار است، اما سردار سپه را به رسمیت نمی‌شناسد»

از این رو رضاخان به سروقت او شافت. تا به او بفهماند که به رسمیت شناختن یعنی چه؟

در آذر ۱۳۰۳ کار شیخ خزعل پایان یافت. طلوعی در خاطراتش آورده است: «شیخ خزعل (سردار اقدس) فرمانروای خوزستان از سال ۱۳۰۴ در تهران تحت نظر بود که در خرداد ۱۳۱۵ گویا در خانه‌اش بوسیله مامورین رژیم رضاشاهی به قتل رسیده بود و این زمان ۷۵ سال داشت» پدر و پسر، محمود طلوعی ص ۸۶ و ۱۰۸ و ۲۲۶

مرحوم اسماعیل نساج خویی مقیم مشهد که در ۳۲ سالگی در سال ۱۳۰۶ درگذشت در اشاره به سرکوبی شیخ خزعل چنین سروده است:

به پشیمانی اقیار کج قدم میزد

به ملک ما عربی ز اقتدار دم میزد

گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم میزد

بکسوتیم سر او چنانکه تا دانت

وزیر.^(۱) پس از آن هم مطرح نمود که با بودن شاهنشاه و ولیعهد قاجار او نمی تواند مشکلات کشور را رفع و امنیت مردم را تامین نماید. بنابراین، باید قاجارها از سلطنت برکنار شوند، یا او از مقام خود کناره گیری می کند.

مشکل سوم رضاخان کشته شدن ایامیری کنسول آمریکا در خیابانهای تهران به تحریک مخالفان بود، که موقعیت سیاست خارجی او را متزلزل ساخت که آمریکائیان قصد خروج از ایران را مورد توجه خود قرار داده بودند.^(۲) یکی دیگر از مشکلات خارجی رضاخان برخورد با روسهای متجاوز و قلدر بود که از زمان ناصرالدین شاه بطور غیرقانونی بر قسمتهایی از سرزمین ایران تسلط یافته بودند. یکی از این سرزمین های اشغالی قصبه زیبا و استراتژیک فیروزه در شمال خراسان بود که از سالها پیش بدون هیچ بهانه ای غصب کرده بودند. دیگر ساله آب درگز بود که در لطف آباد و لایین روسها بر آن چنگ انداخته بودند.^(۳) همچنین موضوع سلطه روسها بر جزیره آشوراده در ایالت مازندران که پس از همه کوششها بالاخره رضاخان توانست آشوراده را از کمونیست ها پس بگیرد و بقیه را روسها نپذیرفتند. اقدامات مجدانه و سازنده رضاخان موجب بالا رفتن اعتبار او در میان توده مردم شد که مخالفانش از جمله سیدحسن مدرس^(۴) در مجلس پنجم ناچار به عقب نشینی شدند. مرحوم مدرس نماینده دوره های چهارم و پنجم مجلس شورای ملی سر حلقه مخالفان رضاخان و

۱- موضوع حساسی که دکتر مصدق هم در نخست وزیری خود از شاه درخواست کرد و محمدرضا شاه مخالفت نمود و

حوادث بعدی پیش آمد. ۲- رستاخیز ایران، ص ۱۳۷

۳- در این مورد بنگرید به جلد های دوم و سوم همین کتاب که به تفصیل شرح داده ام.

۴- مرحوم مدرس از طرفداران احمدشاه و مخالفان سرسخت رضاخان بود که در آن روزها رهبری اقلیت مجلس را بر عهده داشت و رضاخان را بخاطر کشتن سران ایلات ایران و غارت و چپاول اموال آنها در مجلس به استیضاح کشید. عوامل رضاخان در مجلس شعار مرگ بر مدرس سردادند. مدرس هم شجاعانه پشت تریبون فریاد زد: «زنده باد خودم» در اینجا بود که تدین نایب رئیس مجلس سیلی بر بناگوش مدرس زد و رضاخان از این حرکت تدین عصبانی شد و خطاب به مدرس گفت: سید آن سیلی که بر صورت تو نواخته شد، بر قدرت من نواخته شد.

مخالفت های مدرس یا رضاشاه آنقدر ادامه یافت که به تبعید او به خراسان انجامید. سرانجام او را نیز در کناشمر در سال ۱۳۱۷ مسموم ساختند.

طرفداران جدی احمدشاه بود. تا جایی که رحیم زاده صفوی را به پاریس فرستاد تا احمدشاه را وادار کند به ایران برگردد و به دیکتاتورهای رضاخان ریاست وزراء که قصد نیل به پادشاهی داشت، پایان دهد. اما احمدشاه که میدانست در ایران چه خبر است، هیچ پاسخی به رحیم زاده نداد و او ناچار بدون نتیجه به ایران بازگشت و آب پاکی روی دست مخالفان رضاخان ریخت.

تقی زاده درباره مخالفان رضاشاه که قصد داشتند رضاخان را از رسیدن به سلطنت بازدارند چنین آورده است:

«مدرس نماینده دوره‌های چهارم و پنجم مجلس شورای ملی از طرفداران سخت رژیم قاجار و مخالف پادشاهی رضاشاه بود. دکتر محمد مصدق هم او را یاری میکرد. مدرس خیلی در برابر رضاخان سردار سپه مقاومت کرد. بعد آنها هم تحریکاتی برای ترساندن و از بین بردن مدرس کردند و به او تیر زدند. مدرس خودخواهی بی حد و حصری داشت. ولی آدم درستکاری بود. خلاف امانت نبود. در مدرسه سه‌ساله درس میداد. بسیار شجاع بود. مجتهد بود...»

سرانجام مجلس شورای ملی در جلسه ۱۹ آبان ۱۳۰۴ که به ریاست تدین تشکیل شد (و بوسیله تیمورتاش و تدین و دیگر عوامل رضاشاه تمام اسباب چینی‌ها فراهم شده بود) سلسله قاجاریه را خلع و سلسله پهلوی را روی کار آورد و رضاخان سردار سپه، رضاشاه پهلوی شد. در حالیکه مخالفینش شش نفر بودند: مشیرالدوله، میرزا حسین خان علاء (وزیر دربار بعدی پهلوی) و مصدق السلطنه (دکتر مصدق) و سید حسن تقی زاده و مدرس. میرزا یحیی دولت آبادی هم کم و بیش با مخالفان همراهی میکرد^(۱).

یکی دیگر از خوش شانسی‌های رضاخان خبر مرگ محمدعلیشاه قاجار پدر احمدشاه بود که از مخالفین سیاسی او به شمار میرفت و احمدشاه هنگام مسافرت به فرانسه در بین راه دیداری با این پدر مخلوع و تبعیدی خود داشت. دلی تلگراف در ۱۶ آوریل ۱۹۲۵ (۲۷ فروردین ۱۳۰۴) خبر فوت محمدعلیشاه را منتشر ساخت که ششمین پادشاه سلسله ننگین قاجار بود.

۱- زندگی طوفانی، سید حسن تقی زاده، تهران، انتشارات فردوس، به کوشش عزیزالله علیزاده - ۱۳۷۹ ص ۲۱۹ و ۲۲۱

اقبال السلطنه ماکویی از دیگر قربانیان حکومت نظامی

مرتضی قلیخان اقبال السلطنه ماکویی از سلاله خوانین ترک بیات است که از زمان جنگ‌های ایران و روس نیاکانش به حکومت ماکو منصوب شدند. برخی نویسندگان اقبال السلطنه را از نژاد کردهای شکاک نوشته‌اند که درست نیست.^(۱)

اقبال السلطنه از ثروت بسیاری در مدت حکومت ۱۵۰ ساله خانوادگیش در ماکو برخوردار شده بود، که به قولی مالک ۱۸۰ روستا و به گفته مرحوم سید حسن تقی زاده، مالک ۴۰۰ روستا و چندین گله گوسفند و بعد از ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه و شیخ خزعل، ثروتمندترین مرد ایران بود. او بیشتر زندگاتیش را در آن سوی رود ارس در شهر بادکوبه در خاک روسیه می‌گذراند. گاهگاهی برای سرکشی املاک و پرداخت حقوق پلیس و کارمندانش به ماکو می‌آمد. بیشتر ماموران و محافظین و زارعین او از کردهای شکاک بودند. به همین جهت برخی نویسندگان گمان کرده‌اند که او کُرد بوده است. زیرا ماکو سرزمین اکراد بود، اما پس از جنگ‌های ایران و روس، عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه حکومت شهر ماکو را به ترکهای بیات سپرد. اما بیشتر ایلات و عشایر و روستائیان ماکو و خوی کرد هستند. عزیزالسلطان ملیچک دوم که اصلاً از کُردهای گروسی است و نزد ناصرالدین شاه نظر کرده بود، در خاطراتش آورده است:

سردار ماکو ۱۸۰ پارچه ملک ششدانگی دارد و تقریباً سالانه چهارصد هزار تومان عایدی املاک اوست. از رومه و گوسفند و ایلات نیز عواید سرشاری دارد. در تفلیس^(۲) یک عمارت عالی به یکصد و پنجاه هزار منات (هر منات دو قران) خریداری نموده و در ایروان^(۳) هم خانه و مستغلات دارد و در شهر خوی^(۴) هم املاک و مستغلات فراوانی دارد.

سردار روزها می‌خوابد و شبها بیدار می‌ماند و به امور شخصی و حکومتی میرسد. برای نظم و

۱- تاریخ ماکو، به کوشش اسدالله موسوی ماکویی، تهران نشر بیستون چاپ ۱۳۷۶ ص ۱۲۵

۲- تفلیس پایتخت گرجستان ۳- ایروان پایتخت ارمنستان

۴- از شهرهای مرزی آذربایجان، که کردهای جلالی و میلانلو و شیخکانلو در آنجا ساکن اند.

محافظت شهر چهل نفر پلیس استخدام کرده است. او ماهی یکبار به حمام میرود. از سرما خیلی میترسد و همیشه خود را می پوشاند. سالی یکهزار و دویست خروار به اکراد جنس میدهد، و در ایام عید نوروز ده هزار تومان به عنوان عیدی به اکراد میدهد. مستخدمین دستگاه حکومتی سردار از یک خروار تا پنجاه خروار سالیانه حقوق دریافت می نمایند.^(۱)

کردهای جلالی و شکاک بیشتر نیروهای رزمی او را تشکیل میدادند. او یک شاه واقعی بود. در حالیکه شاهان قاجار در تهران قادر به تهیه هزینه زندگی خود نبودند، او در بانکهای خارج بویژه در تفلیس چند میلیون منات ذخیره ارزی داشت.

اقبال السلطنه بیشتر به روسی حرف میزد تا به فارسی و ترکی. پیدا بود یا بودن چنین شکار پولدار و معتبری در آن گوشه ایران که از خوش شانسی از غارتگری شاهان قاجار محفوظ مانده و فراموش شده بود، شخص تیزهوش و فرصت جویی چون رضاخان سردار سپه که بند چکمه هایش از موی بز بافته شده و شکمش هم گرسنه بود و امیران و سرکردگانش هم گرسنه تر از او بودند، او را فراموش نخواستند کرد و چشم طمع از او بر نمیکنند و قصد شکار کردنش دارند. پس امیر تهماسبی قصاب حیلہ گر فرمانده لشکر غرب مامور کار او گردید. امیر تهماسبی که در خود یارای رویارویی با او نمی دید، از در دوستی و الفت درآمد، و پس از مدتی دید و بازدید و سرگرم نمودنش، به بهانه دوستی او را به بازدید لشکر خود به تبریز فراخواند. کاری که جان محمدخان با سردار بجنوردی کرد.

آن ترک ساده دل هم مانند سردار معزز بجنوردی و سمیتقو و دیگران فریب بازیهای سیاسی را خورد و باور کرد و با پای خود به گور آمد. با کالسکه به تبریز آمدن همان و روانه شدن به زندان دوست وفادارش امیر تهماسبی همان و چند روز دیگر با سکنه قلبی رایج در ایران از دنیا خداحافظی کردن همان و کاخ و عمارت و خزینہ اش به غارت امیر لشکر رفتن همان و مقداری حیف و میل و الفت و لیس شدن دست اندرکاران غارتگر همان و باقیمانده را هم برای رضاخان به تهران فرستادن همان و چشم رضاخان از مشاهده آن همه طلا و جواهرات و زینت آلات زنان خیره شدن همان و... لذا

رضاخان به فکر سایر خوانین از جمله شیخ خزعل و سردار معزز و دیگران افتادن همان و به حساب همه رسیدن همان و...

در غارتگری کاخ و عمارت اقبال السلطنه بوسیله عوامل امیرلشکر شمال غرب تهماسبی که در روزهای ۱۴ تا ۱۶ برج قوس (آذر) ۱۳۰۲ به عمل آمد، صورتجلسه‌ای تنظیم شده و طلا و جواهرات و وجوه نقدی درج گردیده که حیرت آور است ^(۱) و رضاخان با به دست آوردن این غنایم توانست سروصورتی به وضع نابسامان ارتش نوبتیاد خود بدهد و یاران گرسنه و بی رحم و خون آشام را در چپاولگری تشویق نماید.



امیرتھاسبی از:
بازیرکیران عصرطلایی

جلد ۱ - خواجه لوری

نابودی خاندان امیر عشایر کرد خلخالی به امر رضاخان

امیر عشایر کرد خلخالی در شورش‌های منطقه‌ای آن زمان از حامیان میرزا کوچک خان جنگلی بود که از سوی میرزا حکومت شهر رشت به او واگذار شد. امیر عشایر زودتر از اقبال السلطنه ماکویی و شیخ خزعل و سردار بجنورد شکار شد و اموال و اولاد و دودمانش بر باد و به تاراج رفت. روزنامه مهر منیر نوشت^(۱) سرتیپ خزاعی فرمانده لشکر شرق خراسان که برای سرکوب عشایر بلوچ به سیستان و بلوچستان رفته بود، برای اینکه از بلوچ‌های ناآرام زهرچشمی بگیرد، در یک سخنرانی آنچنانی برای خوانین بلوچ و افراد قشون، تلگراف وزارت جنگ را که از سوی رضاخان به او مخابره شده و گویای قلع و قمع عشایر آذربایجان چه شاهسون‌ها و چه کردها بود قرائت نمود و به اعدام امیر عشایر کرد خلخالی از سران معتبر ایلات آذربایجان اشاره نمود، تا بلوچها هم به رهبری امیر دوستمحمد خان حساب کار خود را بکنند.

امیر عشایر و برادران و فرزندانش و خواهر زادگان و برادر زادگانش را عبدالله خان امیر تهماسبی یکی از صفحه روزگار برانداخت. حتی خواهر مقتدرش عظمت خانم هم از دستگیری و زجر و شکنجه لشکر غروب پرکنار نماند. این زن سیه روزه همه کسانش را از دست داده و در اسارت لشکر غروب به سر می‌برد، بدبختی‌ها و آهاتهای شدیدی از سوی نظامیان را تحمل کرد.^(۲) وی همان شیر زن بی باکی کرد است، که هنگامی رضاخان سردار سپه قیام جنگل را نابود ساخت و میرزا به کوه‌های خلخال فراری گشت که به کردهای شاطرانلو پناهنده شود و بر اثر سرما راه را گم کرد و ناپدید گردید، عظمت خانم با سوارانش در کوه‌ها به جستجوی و پناه دادن به او پرداخت، که این موضوع علاقه امیر عشایر و بستگانش به میرزا کوچک از دید امیر تهماسبی جلاد رضاخان به دور نماند و نقشه نابودی آنان را طرح و اجرا نمود.

۱- مهر منیر، شماره ۵ ص ۲ سال سوم برابر ۳ جوزا (خرداد) ۱۳۰۲

۲- خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی - به کوشش ایرج افشار - تهران، انتشارات فردوسی - ۱۳۶۴

این امیر تهماسبی از آن جلادان بی وجدانی است که حتی خود رضاشاه هم او را نمک شناس و بی چشم و رو و حيله گر خواند که نسبت به ولینعت خود احمدشاه هم وقتی قدرت رضاخان را دید، پشت پا زد. چون رضاشاه از این اقراذ خائن و چاپلوس بیزار بود و میدانست که اگر روزی فرصت به دست او بیاید، بدتر از احمدشاه به او توهین می‌کند، این بود که او را از فرماندهی لشکر آذربایجان علی‌رغم تمام چاپلوسی‌هایش برکنار کرد. سپهد یزدان پناه او را مردی بی شرف خواند که با رذالت و نامردی تمام خاندان اقبال السلطنه ماکویی را پرانداخت.^(۱)

قیام اسماعیل آقا شکاک

در کتاب «شاهنشاه پهلوی»^(۲) که گویای حرکت‌های ارتش رضاشاهی در جهت سرکوب روسای عشایر و خوانین محلی ایران است در مورد اسماعیل آقا کُرد شکاک آذربایجان معروف به سمیتقو، شرح مفصلي داده شده که در جلد هفتم به آن خواهیم پرداخت. در اینجا به اختصار به آن اشاره میشود که:

قشون ظفرنمون رضاخانی و چکمه پوشان قداره کش بسواد دوران استبداد در پناه قانونی که آنرا بهر گونه به نفع خود تحلیل و تفسیر میکردند، سران ایلات میهن پرست کشور را یکی یکی گرفته و به جوخه اعدام سپردند. تا راه نفس کشیدن بر مردم عادی را هم ببندند. بعد از امیر عشایر و اقبال السلطنه نوبت سمیتقو بود.

اسماعیل آقا از سران کُرد شکاک آذربایجان فردی تحصیل کرده و رشید و بی باک بود که مورخین مزدور دوران رضاشاهی او را بصورت یک یاغی جانی به تصویر کشیده و واقعیات را وارونه جلوه داده‌اند. اوضاع آن روز آذربایجان تحت اشغال روسیه و شورش آرامنه به رهبری مارشیمون و مساله کُردها و روی کار آمدن و کشت و کشتار آرامنه و کُردهای آن سوی مرز بوسیله آتاترک که به نابودی

۱- بازیگران عصر طلایی، خواجه نوری، جزوه ۱۳

۲- شاهنشاه پهلوی، مطبوعه مجلس - صفحات ۶۰ و ۸۸ و ۲۲۰

شیخ سعید پالوکاتلو و قیام آزادیخواهان منجر شد، و نیز تشکیل پادشاهی نامشروع عراق بوسیله انگلیسی‌ها موضوع بفرنجی در منطقه پیش آورده بود که اسماعیل آقا هم خواهی نخواهی در این سیستم پیچیده و تار سیاسی عنکبوت گرفتار شده بود.

رضاشاه که نتوانست با قشون ظفرنموش او را سرکوب کند، یک اعدامی را از زندان تهران آزاد کرد. او به عنوان یک فراری از زندان نزد سمیتقورقت و پناهنده او شد. اسماعیل نیز که همچون تمام کردها در طول تاریخ مردی ساده و زودباور بود قریب این نیرنگ را خورد و طبق خوی و خصلت کردی خود به او اطمینان کرد.

در یکی از روزها که در کوهستان‌های سردشت در حال حرکت بود، زندانی مذکور اسماعیل را از پشت سر هدف قرار داد و از پای درآورد. آنگاه فرماندهان قشون ظفرنمون در سوق و کرتا و رسانه‌های تبلیغاتی خود دیدند که اسماعیل آقا را در جنگی حماسه آفرین به قتل رسانده و کردستان را آرامش بخشیده‌اند. البته چنانکه گفته شد در جلد هفتم به این موضوع می‌پردازیم.

اخبار روزنامه‌ها از شمال خراسان

روزنامه دولتی مهر منیر، که پیشتر هم به موضوع ممنوعیت کشت تریاک از سوی سردار معزز بجنوردی و اعتراض تریاکیها اشاراتی داشت، باز هم در این مورد تیترو خود را چنین نوشت:

«متظلمین جوین و اسفراین - بقدر چهل پنجاه نفر از روسا و کلاخدایان و محترمین جوین (و) اسفراین که مدتی بود در سبزوار از دست آقای سردار معزز حکومت خودشان شاکمی و متظلم بودند و ایالت جلیله^(۱) به آنها وعده دادرسی و تحقیق در قضایای (کشت تریاک) پس از ورود به مشهد را داده بودند، در دو روز قبل از ورود موکب ایالتی برای همین مسأله وارد مشهد شده‌اند و امیدواریم ایالت جلیله اینها را آسوده و شادمان به اوطانشان برگرداند»^(۲)

۱- این زمان سردار اسعد به ایالت خراسان منصوب شد که فرزند مرحوم علیقلی خان سردار اسعد بختیاری از سوان مشروطه بود. او روز هید فطر سال ۱۳۲۱ قمری وارد مشهد شد.

۲- روزنامه مهر منیر - شماره ۵ ص ۳ سوم جوزا (خرداد) ۱۳۰۲

در جوبین که آن زمان جزو بجنورد بود، حاجی ملّا قربانعلی که از تحریم کشت تریاک از سوی سردار معزز متافش به خطر افتاده بود، با کمک تجار تریاک در سبزوار مردم را تحریک کرد. روزنامه مهر منیر افزوده:

« آقای غلامحسین خان^(۱) نماینده آقای سردار معزز بجنوردی و نایب الحکومه جوبین برای جوابدهی به شکایات جمعی از متظلمین از آقای سردار معزز در حضور ایالت جلیله، وارد شده‌اند و آقای صدقیانی که از تجار (تریاک) آذربایجان ساکن سبزوار می‌باشند نیز (به عنوان شاکی از سردار معزز) وارد شده‌اند^(۲) که منافع این گروهها بر اثر مخالفت سردار معزز با تریاکی‌ها و کشت تریاک به خطر افتاده بود.

سرانجام بر اثر اصرار و یاقشاری اهالی جوبین به تحریک ملاقربانعلی، سردار اسعد والی خراسان دستور تجزیه جوبین از حکومت بجنورد را صادر نمود و حاکم جدیدی برگماشت.^(۳)

حاکم جدید جوبین از بستگان سردار اسعد والی خراسان به ضرغام بختیاری معروف بود. فرج‌الله‌خان ضیفم الملک حاکم شیروان که از انتزاع جوبین از حکومت بجنورد ناخرسند بود، حمله غلامرضا رامزن معروف منطقه به جوبین را بهانه قرار داد و به آنجا تاخت تا ضمن بیرون راندن غلامرضا یاغی، ضرب شستی هم به مردم معترض جوبین و ملاقربانعلی و ضرغام بختیاری نشان دهد که قریه بحرآباد جوبین سپریلای این جریان شد.

یکی از عوامل ملاقربانعلی به عنوان مخبر روزنامه مهر منیر از جوبین با طنزی نیش دار چنین گزارش نموده است: بین ضیفم و ضرغام که هر دو به معنی شیردرنده می‌باشد میتوان زیست؟ «عجبا ضیفم قوچانی بر فرض اینکه سببیتش مایل بر خرابی و تعدی بوده، آیا ضرغام بختیاری حکمران جوبین چرا نباید از ضیفم جلوگیری ننماید... بیچاره رعیت ایران که پاسبانانش ضیفم‌ها (و) ضرغام‌ها شده‌اند. آیا انسان میتواند با ضیفم و ضرغام زندگانی بکند»^(۴)

۱- غلامحسین خان نوره قانیکانلو اسفراینی پدر آقای غلامرضا برزگر بود.

۲- مهر منیر شماره ۷ ص ۲ برابر ۳۱ جوزای ۱۳۰۲ -۳- همان. شماره ۸ صفحه ۲

۴- مهر منیر شماره ۱۲ ص ۶ روز ۱۸ اسد (مرداد) ۱۳۰۲

رفتن ثقه السلطنه و آمدن مفاخر السلطنه به حکومت قوچان

دو نامه است از امیر لشکر شرق حسین خزاغی به مظفر السلطنه حاکم سابق قوچان که از او می‌خواهد با حاکم جدید قوچان شاهزاده مفاخر السلطنه که به امر رضاخان سردار سپه به جای ثقه السلطنه به حکومت قوچان منصوب شده، همکاری نماید. مظفر السلطنه به این نامه وقتی ننهاد، در خارج از قوچان به گله داری و کشاورزی خود مشغول بود و از خارج شهر حتی به دیدن حاکم جدید هم نیامد. عوامل رضاخان که به قول نظام السلطنه مافی حاکم قبلی خراسان، خوب فهمیده‌اند که اگر مظفر السلطنه با وی همکاری نکند او قادر به ادامه حکومت نخواهد بود، از این رو به دست و پا افتاده‌اند. تا این چند روز هم خرشان از پل بگذرد و دولت رضاخانی پا بگیرد. آنوقت بشکه را از زیر پای آقای مظفر السلطنه و یکایک خوانین زعفرانلو و شادلو بردارند و سر به نیستان کنند.

البته میدانیم که تا امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی قوچان زنده بود، این قبیل شاهزادگان و فلان السلطنه‌ها جرأت عبور از بیابانهای قوچان را هم نداشتند. چه رسد به حکومت در قوچان. اکنون بنگرید به نامه‌های لشکر شرق در این رابطه و با توجه به خاطرات نظام السلطنه مافی والی وقت خراسان و گله‌گزارهای او از اقدامات لشکر شرق علیه خودش و همکاری نمودن امیر لشکر با مظفر السلطنه، که در نامه زیر منعکس است. در حالی که طبق قانون باید نظام السلطنه والی خراسان حاکم قوچان را تعیین کند، سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده لشکر شرق حاکم مورد نظر خود را اعزام میدارند و از مظفر السلطنه هم می‌خواهند او را در امور حکومتی راهنمایی کند:

«وزارت جنگ - لشکر شرق

آقای مظفر السلطنه

علاوه بر اینکه حضرت والا شاهزاده مفاخر السلطنه^(۱) حکمران محترم قوچان و مضافات دام اقباله با اینجانب سابقه اتحاد و دوستی دارند و خیلی مایل هستم که تمام امورات حکمرانی معزی الیه حسن جریان داشته باشد، اصلاً حکومت معزی الیه با تصویب بندگان حضرت اشرف رئیس

۱- پیش از مفاخر السلطنه، ثقه السلطنه به جای شاهزاده اعدال الدوله پسر علی نقی میرزا رکن الدوله به حکومت قوچان

الوزراء و فرمانده کل قوا دامت عظمته میباشد. بنابراین مترصدم که شخص شما نهایت خدمتگزاری را به معزی الیه نموده در هر مورد برای پیشرفت امورات حکومتی لازمه کوشش را بنمایید. امیر لشکر شرق خراسانی - امضاء.

اما مظفر السلطنه دستور فرمانده لشکر را جدی نگرفته که موجب گلایه این فرمانده و موجب نامه نگاری دوباره شده که:

دنامه ۱۱۱۴ تاریخ ۱۴ برج اسد (مرداد) ۱۳۰۲

آقای مظفر السلطنه

بقراری که به اطلاع میرسد از بوم ورود حکمران جدید (مقاخر السلطنه) شما در خارج شهر بوده تا بحال از ایشان دیدن هم ننموده اید و حال آنکه قصد ایشان این بوده است که نیابت حکومت را کمافی السابق به شما واگذار و نهایت مساعدت نموده باشند. بنابراین خوب است که با کمال دلگرمی به فوجان آمده مشغول معاونت امورات حکومتی باشید. امیر لشکر خراسانی - امضاء.

حکومت فوجان

شاهزاده ملاخر السلطنه پیشکار

سابق ایات جلایه که بمحاکمان

فوجان منصوب شده بودند وارد اجا

شده و زمام امر حکومتمرا بدست

گرفته اند.

برای پذیرفتن ایات جلایه

آقای سردار معزز جنوری

المخانی شاهالو و حکمران جنوره

محیی بقدرالی و استیون بوسکب

مسئلت کرب آقایی سردار آمده

والی ایات جلایه از جنوره سبزار

حرکت نموده است

نایب الحکومه فوجان

از طرف ایات قلعه السلطنه حکمران

جدید فوجان آقای صدوق فوجان کار

آقار که از مامور بن صحیح الدل

مباشند تا ورود جنایتان بنایب الحکومه

منصوب شده اند



(وزارت جنگ)

لشکر شرق

مواد مصرفی لشکر

تاریخ ۱۳۰۵

شماره ۱۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

دست‌آورد (۳۵۰) بنظم صادر شده است - منظم بنظم زبیرت حاج میرزا محمد
 حیدر قزوینی در موضع کهن در راه اصفهان - بنظم بنظم حاج میرزا محمد
 غفران ۲۵ قفه و ده تن برتنه و ده تن به قضا در راه مورد بنظم زبیرت
 چهار تن به کوه کرده اند - شتر قفه کهن در راه قوچان و قضا آنها و
 فرقه سقز آن پنج تن در راه قفه در راه کهن در راه کهن ۲۵ قفه
 کرده اند به کوه کرده اند - چهار تن در کوه کهن در راه کهن در راه کهن
 کرده اند در راه کهن در راه کهن در راه کهن در راه کهن در راه کهن
 اصفهان که آنها را قوچان در قوچان بنظم بنظم قضا در راه کهن
 کهن در راه کهن در راه کهن در راه کهن در راه کهن در راه کهن
 برکات و محمد کرد در راه کهن ۵ قفه در راه کهن در راه کهن در راه کهن

رونوشت نامه نوح الله خان ضیفم الملک به حسین خزاعی فرمانده لشکر در مورد خلع سلاح خوانین قوچان

اعطای آخرین لقب شجاع الدوله به آخرین ایلخانی زعفرانلو قوجان

روزنامه مهرمنیر در باره اعطای عنوان شجاع الدوله که لقبی موروثی از زمان بزرگمرد سپهسالار کرد سام خان شجاع الدوله فاتح هرات در این خاندان بود، نوشت:

اعطای لقب ایلخانی زعفرانلو - در مجلسی که (در مشهد) در منزل آقای معاون الایاله تریب یافته بود و روسای دوایر و محترمین (خراسان) دعوت شده بودند، پس از صرف شربت و شیرینی از طرف آقای امیرلشکر شرق، فرمان لقب ایلخانی گری زعفرانلو که به آقای (امیر حسن خان) شجاع الدوله از طرف دولت عطا شده بود، تقدیم مشارالیه گردید. ما این قدردانی دولت از نوکران صمیمی خود که ابا عن جد خدمات تاریخی نموده‌اند، تقدیس می‌نمائیم و امیدواریم بر آقای شجاع الدوله این لقب ارثی مسعود و مبارک باشد^(۱)

امیر حسن خان شجاع الدوله فرزند یتیم شده عبدالرضا خان شجاع الدوله این زمان کودکی بیش نبود که لقب توخالی ایلخانی زعفرانلو طبق رسوم گذشته از سوی دولت به او تفویض شد و هیچ خاصیت و رنگ و بوئی نداشت. هیچکس از کردها هم غیر از تاج محمد خان بادلانلو که با مادر او ازدواج کرده بود، برایش تره خورد نمی‌کرد. اما تاج محمد خان آترا برای بهره برداری سیاسی خود در برابر دیگر خوانین سرکش قوجان علم کرده بود. بعدها که این به اصطلاح ایلخانی به جوانی رسید، به تنهایی برای سقوط یک سلسله عظیم پادشاهی کافی بود و تمام اسباب و شرایط این کار در وجود مبارکش موجود و آفت همه چیز بود. هر چه از نیاکان به او ارث رسیده بود، صرف مشروب خوری و عیاشی و عشق بازی با زنی ارمنی به نام طویس که سرآمد خوشکلان زمان بود، نمود. از این رو در پایان عمر دچار فقر و تنگدستی شد و در تابستان ۱۳۷۰ در مشهد درگذشت. این حکم او مهور به مهر سلطنتی احمدشاه است که هیچ ثمر و بهره‌ای برای طرفین نداشت. زیرا ورق زمانه به گونه‌ای دیگر بهم خورد و آن سیو بشکست و آن پیمان ریخت.

ته احمد شاه لایق سلطنت بود و ته امیر حسنخان لایق ایلخانگیری که گفته‌اند: الناس علی دین ملوکهم. فتوکی حکم زیر را در سال ۱۳۵۵ از مرحوم امیر حسن خان دریافت داشتیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الملك لله

خواست یزدان تا شود آباد ملک از عدل و داد

خاتم شاهی به سلطان احمد تاجار داد

به عون و تأییدات خداوند قادر متعال

ما اعلی حضرت سلطان احمد شاه تاجار شاهنشاه کل ممالک محروسه ایران (!)

نظر به پاس خدمات و مراتب لیاقت که از امیرالامراء العظام امیر حسنخان فرزند مرحوم امیر عبدالرضا خان شجاع الدوله معروض افتاده است، به تصویب جناب مستطاب اشرف مهین دستور معظم میرزا احمدخان قوام السلطنه رئیس الوزراء و استدعای جناب مستطاب اجل اکرم افخم سردار سپه وزیر جنگ معزی الیه را به لقب شجاع الدوله قرین افتخار فرمودیم. به تاریخ بیست و هفتم برج سنبله ایت ایل یکهزار و سیصد و یک.

در پشت ورقه حکم، این مهرها به چشم میخورد. نمره $\frac{۱۱۰۳}{۱۳۰۱/۱۰/۱}$ قوام السلطنه نمره ۶۰۴ -

۸۷۲۹ رضا (خان سردار سپه) خروج از دفتر مخصوص شاهنشاهی به تاریخ شهر جمادی الاولی

۱۳۴۱ نمره ۳۳۴۲

اعطای لقب ایلخانی زعفرانلو
در مجلسی که در منزل آقای
سارون الایله ترتیب یافته بود و رؤسای
دوایر و مشرکین دعوت شده بودند
پس از صرف شربت شیرینی از طرف
آقای امیر لشکر شرق فرمان لقب
ایلمانی گری ایل زعفرانلو که به آقای
شجاع الدوله از طرف دولت اعطای
بود تقدیم مشار الیه گردید. مالین
قدر دانی دولت از نوکران مجلس
خود که که ابا منجد خدمات
نا ریختی نموده‌اند تقدیم می‌نمایم
ولیدواریم بر آقای شجاع الدوله این
لقب ارثی بسنده و مبروک باشد.

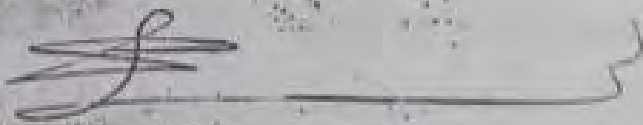


به حق مایه یاریت ندانم قیامت

ای کجاست سر استاپ پهلوان شاه قاجار

شاهزادان است سر بر زمین

نظایر نیست و ما تکیه است کردیم بر این که ایران زمین سر برود زلفان و کلاه سبز از شاهزادان است



جای شرف منم و تو هم ترا از او ای کجاست سر استاپ پهلوان شاه قاجار

مغزهای این را بقیه شجاع اند و در قرین هم از فرودیم تاریخ غریب هم می رسد



از راست: شیراه خان، عبدالله خان که اعدام شد، سردار منتصر، امیرخانم، اسدالله خان (که اعدام شد) اشرف خانم، سردار معزز که اعدام شد و عکس از آقای نصرالله شادلو.

انتخابات مجلس پنجم شورای ملی و حوادث اسفراین

واخبار اسفراین - (اختلافات رقبای انتخاباتی و تبلیغات آنها):

۱- از انتخابات ابدآ خبری نیست از قرار معلوم کاندیدای این دوره برای بجنورد و اسفراین آقای سردار متصرف می‌باشند.

۲- بواسطه بیکاره و ترتیب کار نداشتن و تعدی دبیرزاده نایب الحکومه اسفراین اهالی عریضه‌های متعددی به آقای سردار معزز عرض و انفصال او را استدعا نمودند. اینک از قراری که تحقق شده برای اهالی جواب آمده که آقای غلامحسین خان کیکانلو^(۱) به نیابت معلوم شده‌اند. غلامحسین خان مزبور که نایب الحکومه جوین بود، اصلاً اسفراینی (است) و بواسطه مالکیت در اسفراین از کلیه چیزها مستغنی است (نیاز به تعدی و تجاوز به حقوق مردم ندارد) چنانکه در چهار مرتبه نیابت خودش امتحان درست داده است.

۳- چند روز قبل غلامرضای معروف به چمن اسفراین آمده، دوازده رأس مادیان سرقت نموده بود. آقای قائم مقام با عده نظامی تعاقب نمودند...^(۲) (که کار طولانی شد و نظامیان نشیجه‌ای نگرفتند).

۴- میرزا رضاخان امین مالیه اسفراین بواسطه کمی حقوق استعفا داده...^(۳)

۱- قانیکانلو فرست است نه کیکانلو. زیرا غلامحسین خان از کردهای قانیکانلو از ایل شادلو بود. در حالیکه کیکانلو از ایلات زعفرانلو است.

۲- غلامرضا سیاه‌گر از راهزان معروف منطقه که پیش از حمله به اسفراین به جوین تاخته بود. چون کسی در مقابل وی به دفاع برخاسته بود و سرغام بختیاری حاکم آنجا نتوانسته بود کاری انجام دهد، بهمین جهت مردم جوین به لرح الله خان ضیفم الملک شیردانی دادخواهی نمودند، که او به جوین تاخت و او را از آنجا بیرون راند که موجب گلایه طنز غیرنکار روزنامه مهرشیر در جوین شده بود که قهلاً بیان شد. غلامرضای مذکور بعداً که ضیفم الملک را دور دید، دوباره از جوین هم گذشته به اسفراین حمله کرد. بنگرید به: اسفراین دیروز و امروز. کلیم الله توحیدی. مشهد ۱۳۷۲ ص ۱۶۳

۳- مهرمنیر - شماره ۱۳ ص ۳ مورخه ۱۶ اسد (مرداد) ۱۳۰۲

وکالت آقای مصطفی بهبهانی از قوچان و شیروان

در آن روزگار نماینده شهرستان‌ها از تهران صادر می‌شدند. اکنون که پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای ملی بود، آقای مصطفی بهبهانی جزو این صادرات بود. چون برخلاف مدیر روزنامه شمس بیشتر با خوانین قوچان هماهنگی کرده بود.

نماینده قوچان - بقرار راپورت قوچان آقای آقامصطفی بهبهانی با اکثریت آراء از طرف قوچان به وکالت پارلمانی انتخاب شده است یا خواهد شد^(۱) (آقای بهبهانی پسر مرحوم سید عبدالله بهبهانی از رهبران مشروطیت بود).

شکایت مردم شیروان از آزاد نبودن کاندیدای انتخابات

این گونه شکایتهای رقیبان هنوز هم در کشورهای عقب مانده جهان و حتی کشورهای پیشرفته مطرح است، سردار اسعد بختیاری والی خراسان به شکایت شیروانیها چنین رسیدگی نموده است: «تلگراف ایالت جلیله - ایالت جلیله (سردار اسعد بختیاری) در جواب تشکی اهالی شیروان تلگرافاً از آزاد بودن انتخاب آنجا تلگراف به حکومت قوچان^(۲) نموده و از ایشان در این باب بازخواست نموده‌اند. مهر منیر شماره ۱۸ - ۲۸ سنبله ۱۳۰۲

شیروان یکی از دو بخش قوچان بود. بخش دیگر شهر مرزی باجگیران بود که مردم آن بواسطه خوانین مقتدر سرحد، معمولاً کاندیدای مورد حمایت خود را به مجلس ملی می‌فرستادند که در اینجا هم چنین شده است:

«انتخاب قوچان - از آرای خوانده شده تاکنون درجه اول آقامصطفی بهبهانی و در درجه دوم آقای رفیع الملک رئیس مالیه حائز اکثریت بوده‌اند... مهر منیر ص ۳ شماره ۱۸، ۲۸ سنبله ۱۳۰۲

۱- مهر منیر - شماره ۱۵ مورخه ۵ سنبله (شهریور) ۱۳۰۲

۲- از قوچان تلگراف شده بود که در حوزه شیروان دسیسه‌هایی در محمدازدی انتخابات در روستاهای حسین آباد و بیگان و امارلو (غمرانلو) و اسدآباد و حصار و سیاب در کار بوده است. مهر منیر ص ۲ شماره ۱۶ - چهارم سنبله ۱۳۰۲

« آراء قوچان - در قوچان هشت هزار تعرفه داده بودند. به همه جهت شهزار و دوست تعرفه برگشته است (که رأی داده‌اند) که پنجهزار خورده (خورده) به اسم آقامصطفی بهبهانی و پانصد خورده به اسم رئیس مالیه و یکصد و هفتاد و خورده بنام دبیرالسلطان بوده و به حسب ظاهر اکثریت نامه به بهبهانی بوده است»

البته خوانین سرحدی از جمله محمد حسین خان و پسرش سعادتقلی خان سیوکانلو و فرج الله بگ و علیخان بگ بیجرانلو و مصرخان میلانلو جیرستانی و سلطان بگ باجگیرانی از حامیان اصلی بهبهانی بودند و پیروزی او را مسجل ساختند.

« راهپورت قوچان - اخبار ریاست وزرائی آقای وزیر جنگ ^(۱) قرائت شد حاضرین که عده زیادی بودند تماماً اظهار بشاشت نموده متفرق شدند. آقا سید مصطفی بهبهانی وکیل قوچان وارد، استقبال شایانی از ایشان به عمل آمد. در خانه آقانجفی (مجتهد معروف قوچان) منزل نمودند» ^(۲)
 « حکومت قوچان - شاهزاده مفاخر السلطنه پیشکار سابق ایالت جلیله که به حکمرانی قوچان منصوب شده بودند وارد آنجا شده و زمام امور حکومت را بدست گرفته‌اند» ^(۳)

| | | | |
|--|--|--|--|
| شماره ۳۴ - پخشیه ۱۷ - دی ماهی ۱۳۲۲ | | سال سوم | |
| <p>توسل اداره</p> <p>(آباد سرشود سرحد ایالت)</p> <p>توان نصرانی مهر سر</p> <p>کتابخانه ایالتی سرحد ایالت</p> <p>کتابخانه و حجره مطبوعه ایالتی سرحد ایالت</p> | | <p>قیمت اشتراك</p> <p>یکساله ماهی ۵۰۰ تومان</p> <p>نیمساله ماهی ۲۵۰ تومان</p> <p>سه ماهه ماهی ۱۵۰ تومان</p> <p>چهار ماهه ماهی ۱۰۰ تومان</p> <p>پنج ماهه ماهی ۷۰ تومان</p> <p>شش ماهه ماهی ۵۰ تومان</p> <p>هفت ماهه ماهی ۳۰ تومان</p> <p>هشت ماهه ماهی ۲۰ تومان</p> <p>نهم ماهه ماهی ۱۰ تومان</p> <p>ده ماهه ماهی ۵ تومان</p> | |
| <p>تولید و نشر: انتشارات سوره مهر</p> <p>تولید و نشر: انتشارات سوره مهر</p> | | <p>چاپخانه سوره مهر</p> <p>چاپخانه سوره مهر</p> | |
| <p>کلیه حقوق محفوظ است</p> <p>کلیه حقوق محفوظ است</p> | | <p>کلیه حقوق محفوظ است</p> <p>کلیه حقوق محفوظ است</p> | |

اوضاع درگز در پایان دوره قاجار

باز هم به درگز میرویم که یکی از ایالات مهم و مرزی خراسان است. قبلاً از قول مرحوم لطفعلیخان درگزی به نقل از پدرش آقا یارخان اشاره‌ای به اوضاع درگز شد. اکنون نگاهی به مشکل آب درگز بیندازیم:

«تحتی آب درجز - روسها چند روز است آب لطف آباد درگز را از مقسم قطع نموده‌اند. تمام اهالی از شدت بی‌آبی به امان آمده و در تلگرافخانه متحصن شده‌اند. سلطان عباسقلی خان با کارگزار و اگنت روس برای مشاهده این حال اسفا اشتغال به لطف آباد آمده‌اند و به عقیده ما این سؤال هم از سخت‌گیری‌های جبری در انتخابات^(۱) وقوع یافته است»

مهر منیر صفحه ۳ شماره ۱۸، ۲۸ سبته ۱۳۰۲

روسها به موجب قرارداد تحمیلی و یکطرفه آخال به خود حق داده بودند که آبهای درگز و کلات و لاین و سرخس را برای خود ببرند. لذا لطف آباد قصبه مرزی درگز همواره مورد ضرر و زیان بوده و اهالی رنج می‌برده‌اند.

الطف آباد درگز - بقدر دو هفته است که آب را روسها به روی اهالی ایران بسته‌اند. کارگزار و سلطان عباسقلی خان که برای مذاکرات رفته بودند هنوز مراجعت نکرده‌اند. لیلیوف نماینده روسها، کارگزاری را محل اعتنا قرار نمی‌دهد و دستی‌اسباب بهم خوردن روابط دوستانه بین دولتین را فراهم می‌نماید. خوب است جنرال قنسول خراسان این مأمور را تغییر بدهند. بقدر ده هزار تومان از بسته شدن آب به مردم خسارت رسیده است.^(۲)

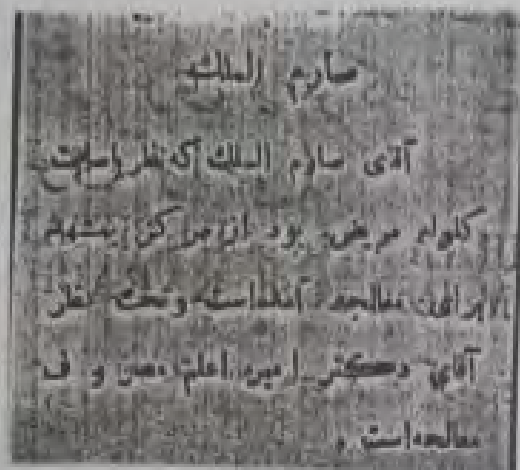
این روزنامه باز نوشت:

دایره مسائل آب درگز - بالاخره بعد از ضرر و خسارتی که در این مدت از ندادن آب،

۱- منظور دخالت روسها در توابع سرحدی در امر انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی می‌باشد که این روزها در جریان بود.

۲- مهر منیر - شماره ۲۰ ص ۳ تاریخ ۱۵ میزان (مهر) ۱۳۰۲

روسها بر اهالی درگزر وارد نمودند و مذاکرات طولانی در این خصوص بین مامورین طرفین آب را به روی اهالی مجدداً مفتوح ساختند و مردم بدبخت آنجا تقریباً از بی آبی نجات یافتند^(۱) باید توجه داشت که سرچشمه تمام این آبها کوههای داخلی شمال قوچان و درگزر و کلات می باشند^(۲) و روسها علاوه بر حقی که به موجب قرارداد ننگین آخال برای خود قائل شده بودند و در جلدهای قبلی آوردیم، باز هم به مردم بینوا و کشاورزان ایران زورگویی کرده و آب این نواحی را به زور می بردند.



ضارم درگزی که بوسیله مخالفانش ترور شد

۱- البته کمیسیون حل اختلافات سرحدی به ریاست آقای مستشارالدوله و همراهی آقای ادیب بجنوردی معاون و مفتش وزارت اوقاف و جناب آقای حاج محمد جعفر تاجر کشمیری که مدتی سرگرم این مسأله بودند در امر رساندن دوباره آب به درگزر توفیق یافتند. همان مدرک شماره ۲۲ - اول عقرب ۱۳۰۲

۲- در مورد آب این منطقه و نقشه روسها برای تعیین خطوط مرزی در جلدهای پیشین بویژه در جلد دوم همین کتاب سخن گفته شد. چند روز پیش (اژده شهریور ۸۳) با آقای شاکری نویسنده محترم کتاب اترک نامه (جغرافیای تاریخی قوچان) ضمن مذاکراتی که داشتیم، فرمودند هنگامی که امیر حسین خان ایلیخان قوچان از سوی ناصرالدین شاه مامور شده بود، بر خطوط سرحدی جدید نظارت داشته باشد، پس از دیدن نقشه روسها متوجه شده بود که آنها بجای واژه انک خط مرزی کنونی، واژه ترک را به کار برده اند که امیر سخت عصبانی شده و روسها را سرزنش کرده و بدون امضای توافقنامه جلسه را ترک کرده بود. زیرا اگر هشاری امیر نبود روسها با استفاده از جناس خطی این دو نام انک یا اترک، رودخانه اترک قوچان را خط مرزی قرار میدادند که قوچان هم به آنها تعلق میگرفت.

گزارش خرابی سیل و زلزله در بجنورد و وقایع آن دیار

در سالهای پس از مشروطیت سیل و زلزله بارها به مردم بجنورد خسارات زیادی وارد کردند. اکنون هم این سیه روزی روی داده که روزنامه مهر منیر خیر داده است:

« اخبار بجنورد یا سیل بنیان کن:

۱ - چند روز قبل، از طرف جنوب شرقی بجنورد سیلی عظیم حرکت کرده بطوریکه مانند آن تاکنون دیده و شنیده نشده تمام محصولات و مواشی و اغتام و دواب... را با سی نفر... طعمه خود ساخته... اکنون صدای ناله و استغاثه هزار (ان) نفر اشخاص گرسنه و برهنه و داغ دیده را به او یلا بلند کرده، ولی اینمقدار از خسارات که تاکنون تعیین و تشخیص گردیده، شاید متجاوز از یک کرور باشد...

(این خسارت معین شده مربوط به نزدیکی شهر بجنورد بود نه روستاهای دور از مسیر راه)... باری بعد از سقوط انقطاع آن سیل بدقیافه، آقای سردار معزز حکومت جلیله بجنورد به شخصه یا عده ملازمین حرکت با دنیا دلسوزی و تأسف بجایگاه سیل تشریف برده اجساد مقتولین و میلی خوردگان دست حوادث را به خاک سپرد و پراکندگی های آن آوارگان و بازماندگان را جمع آوردی و تدارک آبی معونه^(۱) (کمک رسانی) و مصنوعه‌ی آنان را فرمودند و اینک هم درصدد گرد کردن یک مقدار اعانه از خود و اخوان خود و سایر بستگانش برآمده و تهیه نان و آب برای آنها نمایند...

همین طوری که این شخص کریم النفس یعنی سردار معزز بجنوردی اینطور با کمال فتوت و کرامت دامن همت به کمرزده این بیچارگان را بزرپر و بال خود جای داده است که حقیقتاً این جوانسرد نوع پرور برای پرستاری این مشت ملت بجنورد و مضافات یک پدر مهربان عزیز و وجود او یک نعمت گرانبهای عزیزی است که بد قدرت و دست طبیعت به این جمعیت برای ایام عسرت عنایت فرموده است. (۲)

۱- در متن: مؤنه

۲- بزودی خواهیم دید که وقتی ورق روزگار برگشت و سردار معزز مقضوب رضاخان شده این روزنامه مزدور چه نهمتها و

خوشت سایر علاقمندان به عالم انسانیت نیز مثل این شخص چشم عبرت باز کرده و نظر شفقتی به این بیچارگان بنمایند.

۲ - شیروان خان (نردینی) نامی، در بعضی از این نواحی جمعی از اشرار و اراذل بیکار را بدور خود جمع نموده مشغول چپاول و تاخت و تاز به حیثیات بندگان خداست...

۳ - اهالی گیغان از حکومت آنجا سید مجید^(۱) جداً شاکنی و فریادشان از حکومتشان بلند است از قرار معلوم گویا سید مجید حکمران نسبت به رعایا آنجا تعدیات فوق العاده دارد... و نیز معلوم میشود اهالی آنجا متوقع هستند که حکومتی از طرف آقای سردار (معزز) داشته باشند که هم حفظ امنیت آنها بشود و هم تعدیات آنها موقوف گردد.

مخبر. (ناظم الشریعه جلالی) ما عملیات رتوفانه آقای سردار معزز را در حق رعایای مصیبت دیده خود و جمع آوری آنها در ظل کرامت خویش را تقدیر و تقدس می‌نمائیم و امیدواریم دولت نیز عطف توجهی به طرف این بدبختها نموده کمک مادی و معنوی را از آنان دریغ ندارد.^(۲)

البته هیچگاه دولت ایران درصدد رساندن کوچکترین کمکی به مردم محروم و پریشان حال نه تنها بجنوره، بلکه قوچان و شیروان و میج جای دیگر هم برنیامد. آنچنانکه در زلزله ویرانگر قوچان نیز کمکی نکرد. در قوچان نیز تنها محمد ناصرخان شجاع الدوله بود که به بدبختی‌ها و مشکلات مردم میرسید و از خزانه‌ی خویش برای مردم خانه‌سازی میکرد و دکتر و طبیب از روسیه می‌آورد. ملت هیچگاه در برابر دولتهای گذشته کوچکترین ارزشی نداشته است. بلکه فقط برای جمع آوری مالیات و سرکسبه کردن و به غارت بردن ارزاق مورد نیاز، از آنها خیر می‌گرفته است.

اینک تلگراف علماء و بازاریان و بزرگان بجنورد که به مشهد مخایره و از مقامات تقاضای کمک

نموده‌اند:

دکبیه تلگراف از بجنورد - دایره به خسارت سیل بر اهالی

چه امانتها که به سردار معزز و کردها روا نداشت!

۱- سید مجید دو سال بعد به دستور جان محمدخان قاجار کشته شد. شیروان خان نردینی هم در فتح ترکمن صحرا با جان

محمدخان همکاری نمود.

۲- مهر منیر - ۵ سنبله شهریور ۱۳۰۲

شهد - مقام رفیع ایالت جلیله دامت شوکتہ

کیبه حضرت آیت الله زاده دام ظلّه (پسر مرحوم آخوند خراسانی، روحانی بلند پایه خراسان)

کیبه پیشکار محترم مالیه دام اقبالیه

سه کیبه - (به روزنامه های) فکر آزاد - سعادت - مهر منیر ۲۸ ذیحجه (۱۳۲۲)

از طرف جنوب شرقی^(۱) سیل عظیمی که تاکنون مانند آن دیده نشده، جاری غالب اقبیه و باغات و محصول و خرمن ها و مال و دواب بلوک بازخانه و مزرعه جرمقان را با سایر قراء اهالی قلعه باباامان دو فرسخی شهر یکلی خراب نموده و برده و اثاثیه آنها را طعمه خود قرار داده، غالب اهالی آن حدود به نان شب و پوشاک محتاج، قریب سی نفر مرد و زن و طفل تلف، بعلاوه از دو ماه قبل سیل های متعدد متدرجاً به بلوکات مانده و سلفقان و توابع خرابی فوق التصور وارد و غالب زراعات و احشام مردم را برد.

سه ماضیه بلوک نوده و چناران را خراب، ایداً باغات و زراعت برای احدی باقی نگذاشت، با عرابض مکرر متاسفانه مورد توجه واقع نشده، چنانچه حالیه هم بذل مرحضی نشود و دعاگویان و رعایای بدبخت پریشان غیر از دریدری چاره ندارند. مستدعی آنکه مقرر فرمایند یک نفر مفتش برای بازدید مأمور، و پس از تجدید میزان خسارات بذل توجهی فرمایند، از طرف عموم علما و تجار و اهالی بجنورد.

احقر داود الموسوی - نظام الشریعه - آقا میرزا عبدالحسین - آقا شیخ ذبیح الله - محمود الحسینی - آقا میرزا محمد قاضی - ملاباشی - اتحادیه تجار بجنورد - محمد رضاخان کیکانلو (میر آخور سردار بجنوردی) - حسینقلی خان سرکرده گمرک، حاجی کاظم - حاجی میرزا محمد حسینی^(۲)

آری ز منجلیق فلک سنگ فتنه می بارد. سیل و زلزله و تاخت و تاز ترکمنان بر مردم فلک زده این منطقه روی آورده!!

۱- از سمت کوههای آلافاغ و دره اسدلی و درتوم و قره باشلو این سیل راه افتاده بود.

۲- روزنامه مهر منیر - سال ۱۳۰۲ شماره ۱۵ ص ۶

حال بنگریم زلزله بجنورد چه خرابی به بار آورده که در روزنامه منتشر شده است:

«زلزله در بجنورد - در بجنورد زلزله عظیمی شده است که اغلب عمارات و ابنیه متین را مرتعش و ویران نموده است. ولی از تفضل الهی تلفات نفوس واقع نشده. تفصیل را در شماره آتیه مفصلاً خواهیم نگاشت. آثار غضب از هر طرفی نمایان است»^(۱)

«در بجنورد مجدداً زلزله - از قراری که از قوچان خبر میدهند: مجدداً در بجنورد زلزله شدیدی که پنج دقیقه طول کشیده واقع شده به قسمی که زن و مرد لخت از حمام‌ها بیرون ریخته و از شدت بهت مدتی هیچ ملتفت نبوده‌اند که برهنه هستند. چون روز بود در شهر تلفات جانی روی نداده. ولی دگر عمارت سالمی در بجنورد باقی نگذاشته است. از اطراف هنوز معلوم نشده که چقدر خسارت مالی و جانی وارد آمده است»^(۲)

تقاضای سردار معزز ایلخانی و حکمران بجنورد از

سردار اسعد والی خراسان در رابطه با سیل ویرانگر

در مورد این سیل ویرانگر و خرابی‌های آن از مرحوم خسروخان پسر بزرگ سردار معزز پرسیدم. گفت: آن روزها از در و دیوار بلا می‌بارید. هر سال زلزله و سیل بود که در بجنورد خرابی‌های وحشتناک به بار می‌آورد. پدرم نیز هر چه ذخیره در انبار داشت به مردم میداد، اما هزار یک مشکلات مردم هم جبران نمی‌شد، مردم بجنورد هم خوب کمک میکردند. اما دامنه فاجعه بسیار گسترده‌تر از کمکهای مردم بود. دولت هم قادر نبود، کوچکترین کمکی بکند. بنگریم به تقاضای سردار معزز از والی خراسان که در روزنامه منتشر شده است:

«سواد تلگراف بجنورد از طرف آقای سردار معزز

مقام منبع ایالت کبری خراسان و سیستان دامت شوکت

کیبه (روزنامه‌های) مهر منیر، فکر آزاد، سعادت

البته راپورت زلزله دو یوم قبل بجنورد به عرض رسیده. آنچه تاکنون راپورت رسیده است دهات عبدل آباد، شورک، نجف آباد، اخلو، دانگلر^(۱)، قوردانلو، گلاین، قزلقان، قلعه جق، قلعه جق جدید^(۲)، سلوگلو، شاه اوجاقی^(۳)، قره جنگل، پون چنار، تاتار، قره جه، قره چای، قوزلق بکلی خراب، تلفات عمده هم وارد آمده. چون هنوز از زیرآوار اجساد را بیرون می آورند، عمده آنها را مجدداً به عرض میرسانند. دکتر محسن خان طیب صحیحه اینجا را با لوازمات برای معالجه مجروحین روانه نمود. دهاتی که بعضی ها نصف و بعضی ثلث خراب شده جزو این صورت نیست. از بعضی دهات هم هنوز خبری نرسیده مجدداً بعرض میرسانند. اهل شادلو را خسارت سیل و زلزله بکلی از هستی ساقط. به غیر از توجه اولیای دولت علیه امیدی ندارند. ۲۷ سنبله نمره ۲۰۰ - عزیزالله

وقوع این بلاهای آسمانی خیر از تابودی ایلخانی میداد. چنانکه پیش از مرگ امیرحسین خان ایلخانی قوچان هم مرتب سیل و زلزله و بلا بر مردم قوچان نازل میشد و از هر طرف مردم در بدبختی قرار می گرفتند. در اینجا نیز کمتر از دو سال بعد ایلخانی بجنورد و یاراتش در مشهد اعدام می شوند. در زمان سقوط محمد رضا شاه هم در سال ۱۳۵۷ زلزله های ویرانگر طبعی و جنوب خراسان و دیگر بلاها نازل شد که مقدمه سقوط رژیم پهلوی بود.

در گزارشی دیگر که از مخبر بجنورد در صفحه ۵ شماره فوق به چاپ رسیده، گفته است: حاج حسنقلی بجنوردی از ترس زلزله حالش بهم خورده و درگذشته است. دهات شمال شهر از جمله: علی آباد، عبدالله آباد، نجف آباد، گرمخان،^(۴) شورک، سلوگلو، قردانلو، بدرانلو، خندقلو، قرجه و در جلگه مانه هر چند قلعه بوده همه خراب شده اند.

زلزله روز دوشنبه ۵ صفر ۱۳۴۲ به مدت ۳ دقیقه روی داده است.

۱- دانگلر

۲- این روستاها متأسفانه در زلزله سال ۱۳۷۶ نیز ویران شدند.

۳- متن: گلو شاه، اوجاقی. سلوگلو شاه اوجاقی و قلعه جق از روستاهای شمالی بجنوردند.

۴- در متن: گرمخان

این مخیر در گزارش خود از وضع انتخابات این دوره مجلس شورای ملی (دوره پنجم) خبر داده که سردار معزز اعمال نفوذ میکند تا برادرش سردار منتصر را به وکالت برساند و می افزاید:

«اگر در غالب شهرهای ایران دسیسه کاری است، الحمدلله در بجنورد دسیسه نیست. فقط به حکم کار میکنند و اگر نشد کشک کاری است و اجزاء حکومتها در شهر نشر کرده اند که اگر از خودتان وکیل معین کنید کار شما خوب خواهد بود... نمی دانم دادمان از که بخواهیم که شر این ظالمان را از سر ما کوتاه کند.»^(۱)

مخیر ما از بجنورد می نویسد دیگر آنکه از اوضاع اینجا خواسته باشید، بواسطه وقوع زلزله های پی در پی درهم و برهم است. از ۱۲ محرم الی ۲۲ محرم حقیق با چند نفر که از طرف حکومت معین شده بودند، برای تعیین خسارات سیل رفته بودیم. فقط خطی را که ما سیر کردیم^(۲) از قلعه در صوفیان و تراقی و پاقلعه و بازخانه و رشوانلو و حمزانلو و برج (الانلو) و ینگلی قلعه و حمید و یوسف آباد و مزرعه چرمغان و بابامان است در این خط سی نفر را سیل برده تلفات نموده قریب ۳۰ رأس الاغ و ۴۰ رأس ماده گاو و گوساله را سیل برده خسارت وارده ی این خط چهل یکهزار تومان شده. در خطهای دیگر که مانده و سملقان بوده باشد آنها هم بقدر همین خسارت وارد اهالی شده. بوم ۴ شهر (صفر) حال هم زلزله شدیدی آمده قریب ۲۰ پارچه ده را به خاک یکسان کرده ۱۲۱ نفر در یک قلعه تلف کرده ۷۰ نفر هم زخمی همان قلعه هست. سایر قلعه ها تلفات چندان ندارند. این قلعه که موسوم به قلعه چق است در تنگنای کوه واقع بوده چند نفری که خلاص شده اند خارج از قلعه بوده اند چون صورت صحیح در دست نبود. لهذا با پست آتیه اطلاع میدهم انشاء الله.

آن یک نفر طبیبی (که بدستور سردار معزز) برای زخمی ها رفته بود و صورت خرابی را هم

۱- توشن اینگونه اتهامات و اعانت ها نسبت به شخص مقتدری چون سردار معزز، در مطبوعات خراسان، خود دلیل بر آزادی انتخابات بجنورد و آزادمنشی سردار شادلو بوده که تا این حد آزادی به مردم بجنورد داده بوده است. البته چنانکه گفته شد این گونه اقدامات در تمام انتخابات معمول بوده و در مشهد و تهران به شهادت روزنامه ها خیلی بدتر از بجنورد نسبت به همدیگر توهین و اعانت کرده اند. زیرا هر گروهی می کوشیده کاندیدای خود را به مجلس بفرستد.

۲- خط سیر شرقی شهر بجنورد. مسیرهای شمالی مثل نوردانلو و دره گلایین و مسیرهای غربی مانند مانده و سملقان هم جای خود بماند.

برداشته است فقط اطلاع تلفات و متهدم شدن قراء برای بنده صحبت داشت. عرض دیگر آنکه برای دادن تعرفه که ۱۲ روز مدت گذاشته بودند، هشت روز دیگر بر مدت افزوده شده. برای اینکه زلزله انتخابات را به عقب انداخت. گمان می‌کنم که اکثریت آراء به اسم آقای سردار متصرف بوده باشد. ایشان صاحب وکالت بجنورد خواهند شد. زیاده عرضی ندارم. (کریمه)

خیلی مایه تاسف است که نه از طرف دولت و نه ملت تاکنون اقدامی از قبیل فرستادن حکیم و دواء و غیره برای بیچاره اهالی بجنورد به عمل نیامده آیا اینها با اهالی تربت^(۱) قرقی دارند، یا محل ترحم و انسانیت نیستند. مهر منبره

انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی

روزنامه مهر منبر در این رابطه آورده است:

انتخابات بجنورد - مدت توزیع تعرفه از ابتداء ۱۵ روز بود. ولی چون اهالی بجنورد میدانستند که خاتمه این انتخابات موافق دلخواه ملت نخواهد بود، به جهت گرفتن تعرفه حاضر نشدند و چون حکومت و منتظر الوكاله‌های تحمیلی دیدند که تعرفه داده نشد لهذا (۱۰) روز دیگر افزودند که رویهم رفته ۱۵ روز تعرفه دادند. بیشتر از ۴۰۰ تعرفه توزیع نشد و مدت هفت یوم هم آراء اخذ نمودند. بقرار ۲۰۰ رأی گرفته شد و باقی را ندادند و نظار اطراف معین شده روز قبل حرکت نمودند. ما اهالی بدبخت نمیدانیم عاقبت این کار بزرگ به کجا خواهد انجامید و از طرف دولت علیه و ایالت جلیله هم که نظر لطفی به این دورافتادگان از آبادی و آزادی نمیشود و قریب یکماه است که هر شب در شهر شبنامه و اعلان بر علیه حکومت و اجزاء و اخوان و علماء می‌نویسند^(۲) چون که به غیر از آن چاره‌ای ندارند و حکومت حکم سخت به داروغه شهر داده است که هر کس را شب در شهر ببیند توقیف بکند بجرم اینکه شبنامه به دیوارها می‌چسباند.

۱- چند ماه پیش هم در تربت حیدریه زلزله خسارات شدیدی وارد کرده بود. طبق گزارش مندرج در مهر منبر شماره ۲۱ صفحه ۲ تعداد تلفات بیش از ۲۵۰۰ نفر بوده است.

۲- پخش شبنامه‌ها و اعلامیه‌ها کار حزب دموکرات و کمیونس‌ها بود که دست به دست داده بودند.

از معارف خیری نیست مدت ۱۸ سال است که از مشروطیت می‌گذرد و ما هنوز بوئی از معارف نشیده‌ایم. با وجودی که اساس مشروطیت و آبادی مملکت معارف است. یک مدرسه خرابه داشتیم همان را هم سردار معزز از دست مردم گرفته اساسش را به اسم خودش کرده و از ترقی بازداشت. (۱)

از زیادی قازورات و عدم نواقل در کوچه و بازار عبور نمی‌توان نمود. فقط چند تا آدم بیسواد نافهم سوار نیل شده، یکی نایب الحکومه، یکی فرشباشی و یکی داروغه و شب و روز دارند به جهت مردم عیب تراشی کرده، رعیت را لخت می‌کنند و آقای حکومت محل هم ابدأ از این کارها جلوگیری نمی‌کند. ما نمی‌دانیم عاقبت کار ما بیچاره‌ها به کجا می‌رسد. یکنفر وطن پرست، (۲)

پاسخ به گزارش مخبر بجنورد

مخبر محترم ما از بجنورد - آقای منیر، شرحی را که در شماره ۱۹ از قول مخبر مرقوم شده بود، مطالعه نمودم. محض اطلاع و استحضار خاطر مبارک لازم شد عرض بنمایم که نویسنده مفرض آن تماماً غلط نوشته بود و اغراض باطنی و پستی فطرت خود را ظاهر ساخته بود. خواهشمندم اسم این مخبر مفرض را که بجز فساد کاری ندارد، بنویسید. بنده با او محاکمه بکنم.

اولاً اسال به درجدهای آقای سردار معزز حکمران محبوب ما با رعایای خود حسن سلوک و رأفت بخرج داده که ما عموم اهالی بجنورد از مکارم اخلاق ایشان خجلیم و از جیب ثنوت خود گذران چندین صد نفر صدمه و مصیبت دیده از سیل و زلزله را داده‌اند. از آنها نگاهداری کرده‌اند و در انتخابات آزادی صرف داده‌اند.

چون میل اهالی بر این بود وکیل خودی انتخاب بنمایند. با وجود فشارهای سختی که بر ایشان

۱- به قول مرحوم خسروخان، هزینه مدرسه و حقوق معلمین را سردار می‌پرداخت و بر عملکرد آن نظارت داشت. سند آنهم در پی خواهد آمد که سردار چگونه معلمین برجسته کشور را از دارالفنون تهران به بجنورد می‌آورد.

۲- مهر منیر، ص ۶، شماره ۲۰، ۲۵ میزان ۱۳۰۲

از مرکز برای انتخاب وکیل سفارشی، شده بود^(۱) مداخله نکردند و به اهالی فرمودند من به شما در انتخاب وکیل با وجودی که از بعضی مقامات عالیه خواهش کرده‌اند، فلانی و بهمانی را وکیل بجنورد بنمائیم، آزادی داده‌ام. اگر واقعاً مایل هستید این شخص را وکیل بکنید و اگر هم میل ندارید باز از طرف من آزاد هستید هر کسی را مایل هستید خودتان میدانید وکیل بکنید. اهالی و هیئت محترمه نظارت جواب دادند ما میل داریم از بین خودمان وکیل داشته باشیم. آقای سردار هم جواب دادند مختار و آزاد هستید. چنانچه همین مراسم که از طرف ایشان به هیئت نظارت نوشته شده در جوف سواد آنرا فرستادم درج فرمائید. مورخه ۱ میزان (۱۳۰۲)؛

و اینک دستور سردار معزز که برای آزادی انتخابات در بجنورد صادر گردیده و در روزنامه نیز منتشر شده است:

صدور دستور آزادی انتخابات از سوی سردار معزز

«سواد مراسم حکومت جلیله (بجنورد) به هیئت نظارت

آقایان محترم هیئت نظارت را زحمت می‌دهد چنانچه سابق خاطر نشان کردم، اینک هم تاکید می‌کنم که بر طبق قانون انتخابات و امر اکید اولیای امور، تعیین وکیل و جریان انتخابات باید آزادانه صورت بگیرد. لهذا لازم است مراتب را به عموم اهالی ابلاغ و اطلاع بدهید که با کمال آزادی به اراده و میل خود عمل نمائید، صحیح. (امضای سردار)

حال آیا انصاف است که با آن طرز رؤفانه آقای سردار معزز، هر کس هر مزخرفی بنویسد جنابعالی آنرا درج فرمائید؟»

بدنبال این اعتراض بجنوردیها به درج مطلب قبلی، مدیر روزنامه افزوده است:

۱- این شماره از سوی رضاخان وزیر جنگ و فرمانده کل قوا احوال میشد تا طرفداران خود را در مجلس پنجم به وکالت برساند و بر قوه مقننه نیز مسلط گردد، پارزیت‌های مخبر بجنورد نیز از همین زمینه مایه می‌گرفته است. در آن دوران عده‌ای از منتظرالوکاله‌های تهران را به شهرها صادر میکردند که مردم هر شهر به آن تهرانی‌ها رأی بدهند. لذا مردم بجنورد هم به سفارش شده‌های تهرانی رأی ندادند. چون مردم آنها را نمی‌شناختند.

«مراسله را که ما در شماره ۱۹ درج نمودیم، با کمال تعجب بود که داشتیم. چون به اندازه‌شی از رأفت آقای سردار اطلاع داشتیم. ولی با این اخلاق فاسد مردم چه باید کرد. اگر درج نمی‌کردیم ما را به طرفداری حکومت جلیله متهم می‌نمودند. لذا نظر به آزادی افکار درج کردیم. ولی نظر به رئوئی که به تحریرات جناب‌عالی داریم، فهمیدیم نویسنده این مکتوب مفرض بوده است. دوباره البته مراسله‌های او را به دقت مطالعه خواهیم نمود و درج نخواهیم کرد. ولی چون نظر به مبادا، از اظهار اسم او به او صدمه‌ای وارد بشود، اسم او را اظهار نمی‌کنم و در حق او امید عفو داریم»^(۱)

باز هم روزنامه مهر منیر در امور انتخابات بجنورد نوشت:

نتیجه انتخابات بجنورد در مجلس پنجم

۱- مخبر ما از بجنورد - از ۱۶ ماه جاری، نظار شروع به استخراج آراء نموده‌اند. از قرار معلوم اکثریت با سردار منتصر برادر سردار معزز می‌باشد. جمعی هم مایل به انتخاب آقای ادیب بجنوردی بودند. ولی چون دیر به این خیال افتاده‌اند و از موقع گذشته بود و اگر زودتر خیر داده بودند شاید احدی منکر انتخاب ایشان نمی‌شد.

دایر به مدرسه جریده فریده شرحی را که از قول مخبر مفرض درج شده بود، تکذیب می‌نمایم. مدرسه بجنورد اگر چنانچه همراهی آقای حکمران نبود قطعاً منحل شده بود. چون همه ساله سیصد تومان وجه نقد و چهل خروار غله از طرف آقای سردار به این مدرسه کمک میشود و بقیه را هم یک حقی به امر سردار از مال التجاره میدهند که در واقع آنهم اگر میل حکمران نبود احدی نمیداد. ولی نویسنده مکتوب حق‌کشی کرده است و مهربانی که آقای سردار نسبت به معلمین و متعلمین مدرسه دارند، برعکس قلمداد کرده است. اگرچه غرض ورزی او را^(۲) همه اهالی بجنورد پی برده‌اند. مخبر مهر منیر^(۳)

۱- مهر منیر - اول عقرب (آبان) ۱۳۰۲ شماره ۲۲ ص ۶

۲- هم مردم و هم سردار این مخبر که یکی از طلاب غیربومی بجنورد بود می‌شناختند که در جای خود به آن اشاره میشود.

۳- مهر منیر ص ۴ شماره ۲۲، ۱۵ عقرب ۱۳۰۲

نمایندگان خراسان در پنجمین دوره مجلس شورای ملی

بیشتر در این مورد اشاره‌ای به عمل آمد که در تمام شهرهای خراسان و بلکه همه کشور، هر گروهی چنانکه امروز نیز معمول است و از لوازم انتخابات، می‌کوشید فرد مورد نظر خود را به مجلس بفرستد و گروه متقابل، آنها را به باد انتقاد و سرزنش و اتهام قرار دهد.^(۱)

در مورد مسایل سیاسی آن روز بجنورد هم، چنانکه ملاحظه میشود، بخاطر وجود آزادی بیشتر در این شهر، تنوع انتخابات گرم‌تر و پرهیجان‌تر از سایر شهرهای شمال خراسان بوده است. بهر حال عده‌ای به مجلس رفتند. روزنامه مهر منیر در اخبار روز ۱۹ آذر ۱۳۰۲ برخی نمایندگان خراسان را که به مجلس راه یافته بودند نام برده و آورده است که:

«صولت السلطنه (فرزند شجاع الملک هزاره‌ای) از طرف مردم باخزر و مشهد به وکالت دوره پنجم مجلس شورای ملی انتخاب شده با ۱۲۷۵۹ رأی^(۲)

از قوچان و شیروان هم آقای سید مصطفی بهبهانی فرزند سید عبدالله بهبهانی از سران مشروطیت به نمایندگی برگزیده شد و التماسنامه آقای سلیمان میرزا مدیر جریده شمس به مظفرالسلطنه بخاطر مخالفت برخی خوانین همچون ضمیم الملک شیروانی و محمد حسین خان اوغازی و پسرش سعادتقلی خان بی‌نمر ماند.^(۳) روزنامه خورشید در این مورد نوشته است.^(۴)

۱- رضاشاه بسیار تلاش کرد تا در دوره پنجم نمایندگان طرفدار خود را وارد مجلس کند که سلسله تاجار را از ایران براندازد. به همین جهت به افراد قشون در سراسر مملکت دستور داده بود که به دلخواه او، رکیل به مجلس بفرستند که این دستور در بجنورد قابل اجرا نبود و سرکوب خراسی با لشکرکشی‌های خود به بجنورد، نتیجه‌ای به دست نیاورد.

خراسی به یکی از بخشداران خراسان نوشته بود: «اگر با نظر لشکر مخالفت کنید، خان و مان شما به باد فنا خواهد رفت» مجله خواندنیها - شماره ۹ ص ۱۳ مقاله آقای صدرائی شاملو

در دوره ششم هم امیرجان محمدخان فرمانده لشکر همین رویه را در پیش گرفت و آرای آقای طوسی نماینده بجنورد را سوخت و دیگری را به مجلس فرستاد. (همان مدرک) ۲- مهر منیر، شماره ۲۸ برابر ۱۹ قوس ۱۳۰۲

۳- در دوره‌های اول و دوم حاج میرزا آقا بابا نماینده قوچان بود. در دوره سوم عبدالحسین خان سردار معظم (تیمورتاش) و در دوره چهارم میرزا خلیل خان قهیمی (نهبی الملک) نماینده بودند.

از شهید حاج حسین آقا ملک، (مالک وکیل آباد معروف) با رأی ۱۳۹۳۱ رأی به مجلس رفت.

نظام التولیه با رأی ۱۳۵۵۱

دکتر امیر اعلم با رأی ۱۲۲۰۲

ملک الشعراى بهار از کاشمر انتخاب شد

سردار منتصر از بجنورد و اسفراين انتخاب شد (که کاش بجای او ملک الشعرا از بجنورد به مجلس میرفت که مانع اعدام سردار شود، نه این برادر بی خاصیتش که حتی حاضر نشد برای شفاعت برادرش یکبار هم شده نزد رضاخان رئیس الوزراء برود که در کتاب مختصر تاریخ احزاب ملک الشعراى بهار به آن اشاره شده است) اما منظور از مدرسه مذکور هم که قبلاً مطرح شد مدرسه همت بود که مرحوم خسروخان پسر بزرگ سردار معزز بیان داشت که پدر دکتر سامی راد از کردهای بجنورد به دستور پدرم معلمی از تهران استخدام کرد که یکی آقای سید عبدالله خان سیار بود که هنوز زنده‌اند (۱۳۶۰/۲/۱۸) و حبیب الله خان و میرزا احمدخان شیروانی اصفهانی الاصل و عبدالحسین خان نادری از جمله این معلمین بودند.

ضمناً آقای علی اکبر رضایی (اوغازی برادر میرزا علی اصغر رضایی) رئیس پست بجنورد و عزت الله فرح پور هم رئیس تلگراف بود که در قیام سالار جنگ دستگیر شد و بعداً آزاد گشت. (۱)
وکیل بجنورد: آقای سردار منتصر برادر آقای سردار معزز حکمران بجنورد به وکالت اهالی در پارلمان با اکثریت آراء انتخاب شده‌اند. مهر منیر ص ۲ شماره ۲۵، ۲۲ عقرب (آبان) ۱۳۰۲
روزنامه مهر منیر که دچار وصول اخبار گوناگون از سوی مخبرهای گوناگون بجنورد شده بود ناچار در مورد نتیجه انتخابات آنجا چنین نوشته:

«خبر عجیب ۵ ایر به انتخاب بجنورد: سابق اغلب جراید خیر انتخاب آقای سردار منتصر را از بجنورد نوشته و ما هم توشیم حال شنیدیم آقای حاج محمد حاجی طالب با اکثریت ۴۶۵۰ رأی از بجنورد انتخاب شده‌اند تا حقیقت معلوم شود. مهر منیر ص ۸ شماره ۲۵، ۲۲ عقرب

۲- خورشید شماره ۱۲ ص ۴ سال ۱۳۰۲

۱- خسروخان فرزاد بزرگتر سردار معزز متولد ۱۲۸۰ و متوفی ۱۳۷۰

اینک در مورد مدارس خراسان به مقاله مستندی اشاره میشود تا پاسخی نیز به عملکرد خبرنگاران ناصالح بجنورد در آن زمان باشد که هدفی جز کینه توزی و تخریب شخصیت سردار معزز و برادرش شجاع الممالک که بانیان این مدارس بودند، نداشتند.

مدارس بجنورد (مدرسه شجاع الممالک شادلو برادر سردار معزز)

«تا پیش از تاسیس مدارس جدید، مکتبخانه‌های متعدد و مدارس علمیه در این شهرستان وجود داشت که از آن جمله میتوان از مدرسه شیخ اندغان و مدرسه علمیه سلطانیه و... نام برد.

اما مدارس جدید: مدرسه شجاعیه در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش. افتتاح شد. بانی مدرسه شجاع الممالک بجنوردی از روسای بجنورد بود. این مدرسه برای آموزش اطفال یتیم و مسکینهای بجنورد بنا شد. خود وی تعهد نموده بود که مخارج پانزده نفر از اطفال یتیم مدرسه را تامین کند. سلطان العلمای خراسانی که از جمله شهدای پیشرو و تجدد خواه انقلاب مشروطیت بود، از این عمل شجاع الممالک قدردانی و آرزو کرده است که دیگر مردم و روسای خراسان به اقدامهای امثال شجاع الممالک تأسی کنند و در نشریه روح القدس در این باره نوشته است:

«این ایام - که خورشید وطن پرستی و معارف پروری از هر گوشه ظالع و درخشان گردیده، امید است که اطفال ایتم و مساکین ملت، از درجه گدائی و سائلی خارج شده، به مراتب منبعه علوم و صنایع نائل شوند. اگرچه (اهالی) خراسان برای خدمت به مشروطیت دیرتر از اهل آذربایجان از خواب جهالت بیدار شدند، ولی بحمدالله پس از رفع وجود آصف الدوله، (والی برده فروش خراسان) باکمال سرعت از خواب بیدار شده، درصدد تلافی و تدارک مافات برآمده، گوی سبقت از همسران ربودند و انجمن معدلت رضوی را، رشک تمام انجمنها نمودند و هر کدام از ارکان خراسان، از هر کنار مشغول نشر معارف گردیده، وطن پرستی خودشان را به منصفه شهود رسانیدند. مدارس جدید و قرائتخانه‌های ملی تاسیس نمودند. من جمله جناب شجاع الممالک بجنوردی، تازه مدرسه (ای) به اسم شجاعیه برای اطفال یتیم از لباس و سایر چیزها متحمل و متکفل شده‌اند. نهایت تشکر و امتنان را از طرف اداره و اهالی خراسان خصوصاً و از جانب باقی وطن پرستان اهل

وطن، عموماً تقدیم می‌نمائیم و تبریک مدرسه شجاعیه را می‌گوئیم. امید است این تشکر و تبریک باعث تشویق و ترغیب جناب شجاع‌الممالک شده، زیاده بر این درصدد نشر معارف و وطن پرستی برآمده و اینای وطن را دستگیری و تربیت نمایند. باقی شهرهای خراسان هم تأسی به ایشان نموده، افعال حمیده ایشان را سرمشق خود قرار داده در وطن پرستی و معارف پروری، گوی شرف و افتخار را از سایر اهالی وطن بریابند و نام نیک تا ابدالدهر برای خود و اعقابشان به ارث و یادگار بگذارند پس از مدرسه شجاعیه، مدرسه دیگری به نام مدرسه همت در سال ۱۲۹۲ ش. در بجنورد افتتاح شده و گویا از بدو تاسیس مدرسه، معلم یا معلمان آن از میان فارغ التحصیلان مدرسه دارالفنون استخدام می‌شدند، اما حقوق و غذای معلم مدرسه، از کیسه فتوت خاندان شادلو تامین می‌گردیده و در سند ذیل که به خط و مهر سردار معزز بجنوردی در خزانه اسناد علی موجود است، مطالب ذیقیمتی در این باره بیان گردیده که به طور کامل بازتویسی شده و در پی می‌آید.

متن سند

وزارت داخله، ایالت خراسان، حکومت بجنورد و مضافات، نمره ۲۸۵

تاریخ ۱۹ برج دلو (۱۲۹۷ ش)

مقام منبع وزارت جلیله معارفی - دامت شوکته. سال گذشته در همین ماه یک نفر معلم عالی استدعا شد از برای مدرسه همت بجنورد کتترات و اعزام فرمایند، میرزا سید عبدالله خان معین و اعزام گردید و اینک که سه ماه به انقضای مدت استخدام مشارالیه مانده، استعفانامه نوشته که چون داخل در اداره تلگراف شده‌ام، سه روز دیگر عازم مشهد خواهد شد. متعذر است به اینکه ابدأ باقی کتترات نبسته‌اند. چون بيمورد کاری واقع و باید از طهران تهیه معلم نمود، به هر نوع هست او را قانع کرده، تقریباً نگاه داشته‌ام. استدعا دارم زودتر یک نفر معلم در ماهی پنجاه تومان حقوق و نان سالیانه که دارای معلومات ذیل باشد یا یک نفر قرآنسه، جغرافیا، جبر و مقابله، هندسه، تاریخ عمومی، تاریخ طبیعی، علم الاشیا، فیزیک

معلم متوسط برای کلاس چهارم در ماهی بیست الی بیست و پنج تومان حقوق و نان سالیانه که از

هر قسم لایق، منزه و دارای اخلاقی پسندیده باشند مقرر فرمایند، کتبرات بسته اعزام فرمایند یک نسخه از نخستین کتبرات هر کدام تسلیم ایشان و یک نسخه از هر کدام برای بنده ارسال فرمایند. چنانچه مخارج راه لازم باشد، تلگرافاً مرقوم فرمایند تا حواله تلگرافی داده شود و اسباب تاخیر حرکت آنها نشود.

برای استحضار خاطر مبارک، عرض می نماید که در این مدت نه ماه توقف میرزا سید عبدالله خان بعلاوه ماهی پنجاه تومان به رسم انعام برای تشویق او به مشارالیه داده ام که به طور دلگرمی مشغول تدریس باشد. لیکن متأسفانه نتیجه برعکس و سه ماه به انقضای وعده مانده، به خیال عزیمت مشهد افتاد. عزیزانه (مهر) سردار معزز^(۱)


شماره پنجاه و یکم مهر ۱۳۲۵
(خوشیند) [۳۲۵] (شماره ۳۳)

ولایت که چندان تضییعی برای خریداری جرائد ندارد.

در آنجا روزی یکساعت مشغول مطالعه اخبارند. شبها چشم و شکمشان باز شده از این خواب جهل و غفلت بیدار شوند.

از ارباب و خواهرانش درستان روزنامه برای ایشان فرستاده میزنند تا آنجا که از سایر اخبارات جرائد دستنما کنیم هر کدام از جرائد خودشان یک نسخه برای آنها ارسال میزنند البته تمام اخبارات جرائد که که تربیت توغرا برده اند مستغربه اند این نمایی اهل بجنورد را پذیرفته میکنند بطول فراغت آنها روزنامه خواهد فرستاد.

و نیز در خیال تأسیس و افتتاح یکسکات مدرسه حسنه و حکومت هم در این کار خیر و عده مدراص شده و عنقریب ترتیبات او را فراهم آورده و افتتاح او را آماده عرض خواهد کرد.



بجنورد

بذایع فکر اطراف میبوسد این لام اوشاع این ولایت
سخت بیای فری سکل کرده موجب است و آماش
تراهر سیکار شجاع المسالك با خیالات خیر خواهان
شوق کم حکم اعال اینطرف بر بهوش آمده دورم
حیر شده صحت او اصلاح حال بود میکند بسیاری
چندین از محبتین عجات یکتاب گراشخانه داننیده اند
سکه مر آنجا از مرتب روزنامه بکلراد مردم می

دورود فراد دولتی
لوی دولتی و از به آورده شده
است و سردار میرزا کمال اطلعت
از لوی مشهور بطوری گرفته و از
طرف شاهزاده زین او کمان عرب
دوره رحمت واقع کرده است.

تکذیب خبر اعزام سردار به تهران

با تحکیم اساس قدرت رضاخان رئیس الوزراء، روز بروز بر دایره شایعات و اتهامات علیه سردار معزز افزوده میشد. این زمان که سرهنگ مهدی خان حاکم نظامی بجنورد علیه سردار گزارشات دروغین به مرکز لشکر و رضاخان فرمانده کل قوا میداد، سرانجام رضاخان، سردار را به تهران احضار نمود. کمونیست‌ها نیز که این زمان در خراسان سر و گوششان می‌جنبید^(۱) در این میان آتش بیار معرکه بودند، و در پخش شبنامه‌ها و هرگونه شایعه‌ای نقش اساسی داشتند که سر از آستین دموکرات‌ها بیاورد و ایفای نقش می‌کردند. خبر محرمانه اعزام سردار به تهران را هم آنها شنیدند و همه جا شایع کردند، که کار سردار تمام شد!

سردار معزز - از قرار اخبار سبزوار، آقای سردار معزز را در بین راه، عده نظامی مامور از مشهد تحت فرمان کلنل شاهزاده محمدحسین میرزا (سرلشکر جهانبانی بعدی) رئیس ارکان حرب دستگیر نموده و تحت الحفظ به تهران بردند تا حساب مالیات چندین ساله که نزد مومی الیه مانده است بدهد. مهر منیر صفحه ۲ شماره ۳۲

مدیر روزنامه که بعداً پس به کذب این خبر پرد که در واقع کذب هم نبود، در هجو گزارش دهندگان نوشت:

بدبختانه هدف تیر شیطنت و فساد اخلاق آنها (گزارش دهندگان) ما شده‌ایم و از صفای طینت خود فریب این بدطینتان را خوردیم و به نشر خبر گرفتاری آقای سردار معزز که هنوز رسمی نشده بود و به ملاحظاتی نشر این خبر مضر بود، در شماره سابق مبتلا شدیم. ولی بعد از نشر جریده، کذب این خبر واضح و از ناحیه لشکری بعلاوه تکذیب این خبر، شخص ما محل بازپرسی و مواخذة سخت واقع شده. ولی چون آقای امیر لشکر شرق (حسین خزاعی) خودشان بهتر ما را می‌شناسند،

۱- نگاه کنید به ص ۱ شماره ۳۲ مهر منیر ۱۳۰۲ تلمه‌ای که در گریبان چاک نمودن بعضی در مرگ لنین آمده است.

نمیدند فریب مفسدين در نشر اين خير عامل موثر بوده است.^(۱)

البته انتشار اين گونه اخبار از سوى عوامل رضاخاني بدون منظور نبود. بلکه طبق نقشه و سياست خاصى اجرا ميشد، تا عكس العمل مردم در مورد سردار معزز رئيس كردان خراسان را كه از مقتدرترين مردان شرق ايران بود مشاهده نمايند. اگر نتيجه وخيم به بار آمد سكوت و تكذيب كنند، تا بعداً زمينه آماده تر شود. اگر مردم عكس العمل نشان ندهند، اقدامات خود را ادامه دهند. اينها مقدماتى بود كه نتيجه اش در سال ۱۳۰۴ با دستگيرى و اعدام سردار بجنوردى مشاهده شد. البته خير اعزام سردار به تهران درست بود، ولى لشكر شرق آنرا تكذيب كرد و مدير مجله را بازخواست نمود كه اين خبر را از كجا و از چه شخصى دريافت داشته است؟

مدير روزنامه مهر منير به دنبال تكذيب نامه خود مى نويسد:

«لهذا با كمال تأسف و از اين تندروى قلمى و دقت نسنودن در صحت خير معذرت ميخواهيم و مخصوصاً از قرار تحقيقاتى كه شده است، دولت حاضر درباره آقاى سردار معزز نظريات خوبى دارد و انصافاً خدمات آقاى سردار معزز در موارد خيلى مهمى به منصفه ثبوت رسيده و امتحانات قابل تسجيدى داده اند و عملاً قريب^(۲) شايد زايد على ما سبق طرف توجه آقاى سردار سپه رئيس الوزراى محبوب واقع بشوند و در خاتمه از ايشان در عالم ارادت متمنى هستيم كه جداً كاري بكنند كه رفع بعضى سوء تفاهمات در خصوص حمله و هجوم تراكمه به الهاك^(۳) و غيره فراهم نموده و مراتب خير خواهى صميمى خود را ثابت بنمايند»

بديهى است آنچه كه به سوء تفاهمات در خصوص حمله تركمن ها به الهاك و ميامى بر سر راه سبزوار به شاهرود و وقايع تركمن صحرا تعبير شده يك خير معمولى نبوده كه روزنامه مهر منير بدان اشاره كرده است. بلكه اين حرفها را در لشكر شرق به وى تعليم داده اند كه كنايتاً به سردار معزز گوشزد كند كه چنانچه غائله تركمن صحرا را نخواهاند بايد كفاره آنرا پس بدهد و منتظر زنگ خطر باشد. علاوه بر آن هزينه جنگ با كلنل پسيان را از دولت و لشكر شرق مطالبه نكند و مانند روساى

۱- مهر منير، ش ۳۳، ص ۲، ۲ دلو ۱۳۰۲

۲- مشن: عملاً قريب

۳- الهاك و ميامى بر سر راه شاهرود به سبزوار و جاده تهران جزو حوزه حكومتى سردار نبود.

زعفرانلو از حق خود بگذرد.

بدنبال انتشار اخبار و شایعات فوق و عدم عکس العمل از سوی مردم بجنورد و سردار معزز، زمینه ورود قوای دولتی برای دومین بار^(۱) به شهر بجنورد فراهم شد که بر اثر توافق سردار معزز با رضاخان رئیس الوزراء در تهران انجام شد. زیرا در زمان سردار معزز و نیز نیاکانش بجنورد دارای حکومتی نیم مستقل بود و ورود قوای غیر بومی به آنجا مقدور نبود.

مهرمنیر ورود نیروهای مجدد لشکر شرق به بجنورد را چنین منتشر ساخت:

ورود قوای دولتی - قوای دولتی وارد بجنورد شده است و سردار معزز با کمال اطاعت از قوای منصوره پذیرائی کرده و از طرف شاهزاده رئیس ارکان حرب مورد محبت واقع گردیده است.^(۲)

بدیهی است که سردار معزز قدرتمندترین مرد خراسان، قصد طغیان و سرکشی نداشته است وگرنه لشکر شرق خراسان که یک نام توخالی بیش نبود، نمی توانست بدون اجازه وی وارد بجنورد شود و یا در خراسان استقرار یابد. در زندگی سردار و نیاکانش هیچگاه به نکته‌ای بر نمی خوریم که علیه دولت ایران اقدامی جزئی نموده باشند، منتها سردار در حوزه حکومتی خود به دیگران اجازه‌ی دخالت نمیداد. تمام کارکنان دوایر دولتی بجنورد نیز از خود بجنوردیها بوده‌اند. در واقع یکتای خودمختاری یا حکومت فدرال در بجنورد دایر بوده، که آنرا نمی توان به طغیان و خودسری و تجزیه‌طلبی سردار تعبیر نمود، چنانکه خود سردار در تلگراف زیر به این امر اشاره نموده است:

تلگراف آقای سردار معزز بجنوردی روز یکشنبه ۲۰ ماه رسیده

خدمت مدیر محترم جریده فریده مهر منیر دام اقباله - شرحی در شماره ۲۲ مورخه ۲۶ جدی

۱- بار اول به پیشهاد کلنل محمد تقی خان پسیان عده‌ای از افسران و ژاندارم‌ها برای دستگیری محمد سردار کرده از سردار معزز اجازه یافتند که وارد بجنورد شوند. ورود و خروج آنها یکروز بیشتر طول نکشید.

۲- مهر منیر - ش ۲۲، ص ۶ چهارم دلو (بهمن) ۱۳۰۲

راجع به این جانب نوشته بودند از آنجائیکه اینجانب و اجدادم پانصد سال متجاوز است بدولت متبوعه خود با نهایت صداقت خدمت کرده و هیچوقت خدای نخواستہ برخلاف امر و اراده دولت حرکتی نشده که مستوجب بی حرمتی اولیای دولت واقع شود، تصور میکنم این انتشارات، غیر از اسباب یأس و ناامیدی خدمتگزاران واقعی نتیجه نداشته باشد.

۵ دلو نمره ۴۲۷، عزیزالله، (۱)

مدیر روزنامه در ذیل اعتراضیه سردار نوشته است:

ما در شماره ۳۳ مفصلاً با اعتراف به خدمتگزاریهای خانواده آقای سردار تکذیب خیر متدرجه شماره ۳۲ را نوشته و این خبر را بعضی جرأید محلی هم اشتباهی قبل از ما نوشته بودند و امیدواریم جبران کامل با تکذیب در شماره ۳۳ در آتیه بشود. مهر منیر،

اشاره مهر منیر با احتیاط هر چه تمامتر، در رابطه با خبر اعزام سردار معزز به تهران:

دبجنورد ۴ حوت (اسفند ۱۳۰۲) سردار معزز با سلطان نوره میرزا (۲) و دسته نظامی عازم تهران شدند، (۳)

بیچاره مهر منیر از ترس اینکه مبادا این خبر دستگیری سردار باز هم دروغ از آب درآید، بسیار با احتیاط آن را درج نموده است. روزنامه خورشید هم گزارش مخبر خود ابراهیم خلیل از بجنورد را با تیر درشت چنین نوشت:

«رپرت بجنورد ۴ حوت: امروز قبل از ظهر آقای سردار معزز به اتفاق شاهزاده سلطان نوره میرزا (جهانبانی قاجار) و یک بهادران سوار نظام به طرف شاهرود و طهران عزیمت نمودند. ابراهیم خلیل، (۲)

البته حرکت دادن سردار به سوی تهران، روز نبود و بلکه شبانه بطور محرمانه این کار انجام شد که در جای خود خواهد آمد که چگونه حسینقلی خان قراچورلو روز بعد اطلاع یافت و با سوارانش به سرعت حرکت کرد و شب بعد در سنخاس نظامیان اسکورت سردار را محاصره نمود و...

۱- مهر منیر - ۱۴ دلو (بهمن) ۱۳۰۲ شماره ۳۴ ص ۷ - ۲- متن: نورالدین میرزا

۳- مهر منیر - ش ۷ ص ۷، ۲، ۷ حوت ۱۳۰۲ - ۲- خورشید - شماره ۲۶، ۴ حوت (اسفند) ۱۳۰۲ ص ۴

تاریخ تاسیس شیر و خورشید سرخ در قوچان (بهمن ۱۳۰۲)

مخبر قوچان - هیأت شیر و خورشید سرخ قوچان

در قوچان آقایان ذیل قبول کرده اند که سالی شش تومان اعانه برای موسسه شیر و خورشید سرخ بدهند.

۱ - شاهزاده حکمران نواب والامفاخر السلطنه ۲ - آقای مصدق دیوان کارگزار (۱) ۳ - آقای فخر المسالک رئیس مالیه ۴ - آقای سلطان قنبر آقاخان (حاکم نظامی) (۲) ۵ - رئیس پستخانه آقای اختیار همایون، رئیس تلگرافخانه، آقای رئیس معارف (و) اوقاف، آقای ملاذالانام آقای شیخ محمد مجتهد، آقای مؤید الحکماء، آقای شیخ ابراهیم، آقای شیخ محمد علی، آقای سطوت الملک (۳) آقای هژیر الملک، آقای ضرغام السلطان (۴) آقای حاج محمد حسین رستم آبادی، حاجی سید احمد آقا، غلامحسین، آقامیرزا عبدالوهاب محمد اغلی تاجر شیرازی، رفیع اف، کربلانی حسن، حاج علی اکبر، حاج محمد تقی اصفهانی، آقا محمد حسین اصفهانی، خلیل زاده، آقا سید محمد یزدی، میرزا ابوالقاسم لاری، قوام زاده، وکیل زاده، نصیر بگوف، معاون مالیه، کربلانی حسین دوستدار رئیس غیرمستقیم، آقای معظم السلطان رئیس عدلیه، رئیس دفتر مالیه حومه شهر حبیب آقا رئیس التجار، حسین خان صارمی، احمد آقا حتائی (ختائی؟)

به علاوه اینها بیست نفر هم از قرار سالی دو تومان و یک تومان و پنجهزار اعانه قبول کرده اند. اهالی از طرز عادلانه شاهزاده حکمران عمدتاً خوشنود می باشند. از رفتار آقای فخرالمسالک امین مالیه که شخص مومنی می باشد کلیه مالیات بدهها خیلی رضامندی دارند.

چند روز بعد هم خانم محترمه ی آقای کارگزار از خواتین محترمه (شهر) دعوتی کرده و یکی از

۱- احتمالاً مرحوم دکتر محمد مصدق نخست وزیر سال ۱۳۳۲

۲- همان الفری که به مافوق خود کلنل محمد تقی خان پسیان در جنگ قوچان خیانت کرد و به پاس این عمل از سوی

رضاخان رئیس الوزراء حاکم نظامی قوچان شد. ۳- تاج محمدخان بهادری

۴- ولیخان قهرمانلو و پدر زلفی حاج محمدحسین

محصله‌های مدرسه فروغ لایحه دایر بر اثرات خیریه یعنی شیر و خورشید سرخ برای عالم انسانیت حاصل می‌شود قرائت کرده و خواتین محترمه که حضور داشتند، چند نفرشان سالی شش تومان و چند نفر سالی سه تومان، دو تومان، پنجقران بقدر همتشان قبول نموده‌اند به موسسه خیریه شیر و خورشید اعانه بدهند و امیدواری حاصل است این بنای عالی سالیان دراز پایدار و اهالی قوچان خاصه فقرا و ضعفا را در پناه خود گرفته و آسوده حال نگاهداری از آنها بکنند. خداوند به آقای امیراعلم رئیس حفظ الصّحه بانی این بنای خیر توفیق و اجر جمیل بدهد^(۱)



تهران اردو به منظره
پشاهنگی ۱۳۴۶
هما کریمی قوچانی
دانش آموز

جمهوری رضاخانی و عواقب آن در ایران

رضاخان که گمان نمی‌کرد بتواند قاجارها را از سلطنت خلع کند و خود شاه بشود، این زمان همچون آنا ترک در ترکیه، در صدد ایجاد جمهوری در ایران برآمد و مردم را به یک حکومت جمهوری فراخواند. لذا ظرف چند روز پس از شایعه جمهوری صفحات تمام روزنامه‌های کشور پر از اعلامیه‌ها و تلگرافهای جمهوری خواهی گردید و به نظامیان مستقر در ولایات دستور داده شد مردم را وادار به نوشتن چنین مطالبی که از مرکز دیکته میشد، بنمایند. برای نمونه در اینجا تلگراف به اصطلاح مردم بجنورد درج میشود. در صورتی که این یک دستور و فرمان نظامی بود که با همکاری دموکراتها به تهران مخابره گردید:

دایره به نعت از قاجاریه - از بجنورد ۲۳ حوت

حضرات آقایان حجج اسلام - کپیه اتحادیه تجار - کپیه جراید

البته خاطر عموم آقایان بوسیله جراید داخله و خارجه از عیاشی‌های اعلیحضرت احمدشاه که تاج سلطنت را با شاپوی بیمقدار عوض کرده و (در اروپا) مشغول لهو و لعب است مستحضر شده که مانند پدرانش به فکر ملت بدبخت نبوده و جز بدنامی و تنگ برای مملکت فایده‌ی دیگری از وجودشان مترتب نشده است. ما اهالی بجنورد در این موقع افتتاح مجلس مقدس شورای ملی دو مطلب مهمی را که فقط با پذیرفته شدن آن کشتی شکسته ایران به ساحل نجات رسیده بر بدبختی خانمانسوز خاتمه داده خواهد شد تمناً نموده و از مقام حجج اسلام و تجار محترم و اهالی ولایات استمداد می‌طلبیم که با این ناله جان خراش ما هم آواز شده اولاً در مملکت اسلامی که فقط باید قانون مقدس اسلامی اجرا شود، قانون اساسی را که مضمحل کننده اساس اسلام است الغاء،^(۱) ثانیاً منتزع شدن مقام مقدس سلطنتی^(۲) را از خانواده‌ای که تنگ ملت ایران است درخواست می‌نمائیم.

آقا میرزا محمود - آقا میرزا عبدالحی (سادات خوراشا) جناب قاضل شیخ ذبیح الله - نظام

۱- در متن اشتباعاً الغاء نوشته‌اند.

۲- اگر به قول آن طلبه گزارشگر رضاخانی، مردم بجنورد وحشی بودند پس چرا خواستار انتقال سلطنت شدند و یا اینکه علیه دیکتاتوری نظامیان قیام کردند که منجر به اجرای حکومت نظامی در شهر گردید؟

الشریعه - امام جمعه - حاجی میرزا محمد - آقا میرزا حسن - حاجی سلطان - ملایاشی - حاجی میرزا هاشم - حاجی سید رضا - حاجی مرتضی - حاجی حبیب الله - حاجی زین العابدین - حاجی اسدالله - حاجی علیشاه - حاجی ملاعلی - محمد رضاخان فراشباشی - قزاق باشی عطاءالله - آقا حاجی باشی - آقا میرزا محمد حسن - حاجی امان الله - دکتر اسماعیل خان - حاجی غلامحسین تقی خان - حاجی وکیل - حاجی محمد حسین - حاجی علی اکبر - آقا حبیب نهرمان - آقا ملا جواد - آقا حسین قلی - حاجی مهدی - حاجی جعفر - میرزا غلامحسین - کربلانی عباس - حاجی محمد علی - شیخ حسین - حاجی ملاغلامحسین - کربلانی سید عباس - آقا عبدالله بان - فضل الله - آقا رجبعلی - ملا جواد - استاد عبدالعلی - میرزا محمود - استاد محمود - آقا سید رضا، حاجی محمد رضا - آقا محمد صادق - کربلانی زین العابدین - آقا غلامعلی - ملاغلامعلی - ملا مهدی - آقا حسینی (تکراری) - کربلانی علی - غلامحسن - استاد قدرت - حاجی ولی - میرزا تقی - شیخ حسن - میرزا ابراهیم^(۱)

این زمان رفته، رفته شهر بجنورد پس از ورود قشون رضاخانی متشنج شده و اکثریت مردم حرکات و حکومت تحریک آمیز نظامیان را تحمل نمی کردند. اینک اعلامیه حکومت نظامی:

مخبر ما از بجنورد - آقای سرهنگ مهدی خان به موجب حکم تلگرافی از آقای (رضاخان) رئیس الوزراء به حکومت نظامی بجنورد منصوب شده‌اند و اعلان ذیل را در شهر تشریح کرده‌اند.

- ۱ - حکومت نظامی در شهر برقرار اهالی باید در امورات به اینجانب رجوع نمایند.^(۲)
- ۲ - نواب گدخدایان سرکردگان کمافی السابق در خدمت خود باقی و مشغول هستند.
- ۳ - جرایم خدمتانه بهر اسم و رسمی که بر رعایا تحمیل می شده است اکیداً ممنوع
- ۲ - کارهای حقوقی، یا عدلیه تا استقرار عدلیه در این حدود باید رجوع به اینجانب نمایند.
- ۵ - از این تاریخ اجتماعات در دکانها و غیره اکیداً ممنوع است.^(۳)

۱ - مهر بنبر، شماره ۲۹ - ص ۳ - ۲۹ حوت (اسفند) ۱۳۱۲

۲ - اولین اعلام رسمی دیکتاتوری در بجنورد، چنانکه رضاخان پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در تهران اعلامیه معروف خود را پخش کرد و گفت: حکم میکنم!! در اینجا هم خودنمایی میکنند که مردم در هر کاری باید به نظامیان رجوع کنند.

۳ - اگر مردم بجنورد آنچنانکه در گزارش های کذب نظامی ها و اعلامیه دموکرات نماها آمده، مخالف سردار بودند، قشون

- ۶- کلیه احزاب سیاسی تعطیل^(۱) در صورت کشف مجازات خواهند شد.
- ۷- انتشار اخبار سیاسی به کلی ممنوع است. (مردم حرف هم نباید بزنند؟)
- ۸- حمل اسلحه اکیداً قدغن الا ۱۰ برج جاری باید تسلیم اداره قشونی بکنند.
- ۹- شرب مسکرات ممنوع است. پس از ساعت ۲ شب و کشیدن شیپور ایاب و ذهاب ممنوع، مگر در صورت اجازه مخصوص. مهر منیر - شماره ۳۹ - ص ۶



صاحبمنصبان تیپ اول پیاده تهران. صف جلو از راست: یاور محمد محتشمی، سلطان ایرج مطبوعی (حاکم نظامی بعدی بجنورد)، سرتیپ مرتضی خان، سرهنگ احمد نخجوان، یاور کریم بودرجمهری، سرهنگ حسن آقا آذر بوزین

ظفرنمون که چنین و چنان شکوهمند بود و مردم بجنورد را که به قول آن مخیرکاذب اشک شوق نثار چکمه پوشان میکردند و همه مردم دوستدار و هواخواهشان بودند، پس چرا اعلامیه‌های شداد و غلام این چنینی صادر میکنند که در دکان‌ها هم نباید چند نفر مشتری یکجا جمع شوند؟

۱- اگر سردار دیکتاتور بود چگونه در یک شهر کوچک مثل بجنورد به احزاب سیاسی مخالف خودش اجازه فعالیت داده بود که حاکم نظامی به اصطلاح مردم از آن بیساک است و آنها را تعطیل می‌کند؟

تلگرافی در جانبداری از امیرحسن خان آخرین شجاع الدوله قوچانی

«کپیہ تلگراف از قوچان - مقام منبع ایالت حلیله - ۳ کپیہ ریاست محترم ارکان حرب، فکر آزاد مهر شیر^(۱) از قرار مسموع اشخاصی برای جلب منافع شخصی شکایات جعلی به اسم اهالی بلوی مایوان، اترآباد، یوسف آباد به عرض رسانیده‌اند که باعث تعجب فندیان گردیده در صورتی که ما خودمان هنوز حیات داریم نمی‌دانیم این اشخاص که و چه، باشند که از ما وکالت و قیومیت می‌نمایند. برای رفع اشتباه و تکذیب مراتب فوق عموماً به شرح حاضر خدمات آقایان علماء و ریاست ساخلو (قوچان) رسیده رضایت خود را از سرپرستی و حکمرانی آقای (امیرحسنخان) شجاع‌الدوله و برائت از دیگران معروض و مستدعی است که پس از این اظهارات مفروضین و اشخاصی که تا حال مثل زالو به مکیدن خون ما عادت و تازه دست تعدی آنها از سر ما رفع شده وقتی نگذاشته و این نعمت آسایش و راحت را از دعاگویان سلب نفرمایند. عموم رعایای یوسف آباد، مایوان و اترآباد، امضای عده ۵۰ نفری»

برای اینکه این شکایات جنبه رسمی‌تری بگیرد به امضاء و تأیید علماء و روحانیون شهر نیز به گونه ذیل رسیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم - ليله ۲۶ صیام قریب یکصد و پنجاه نفر از معروضین اترآباد آمدند و اظهار رضایت از آقای شجاع‌الدوله امیرحسن خان نمودند فی تاریخ - حسن
بسم الله الرحمن الرحيم - آنچه جناب مستطاب آقای آقا شیخ حسن مرقوم فرموده‌اند صحیح است. در ليله ۲۶ شهر صیام ۱۳۴۲ (شیخ حبیب الله)

(مدیر روزنامه مهر شیر پس از چاپ مطلب بالا که از قوچان مخابره شده، افزوده است:)

سابق تلگراف از دسته آقای ضرغام السلطان (ولیعخان قرمانلو) دایر به شکایت از آقای

۱- این تلگراف از سوی تاج محمدخان که شجاع‌الدوله را مانند بره‌ای در اختیار داشت، علیه ولیخان و دیگران مخابره شد، طرفداران هر دسته‌ای، دسته دیگر را زالو و خونخوار و متجاوز معرفی می‌کنند و خودشان را به قول عبید زاکانی:

سپهسالار و حالا هم این تلگراف از دست آقای شجاع الدوله (ایلخانی ایل زعفرانلو) و آقای سپهسالار بر علیه ضرعام السلطان رسیده و هر دو درج شده، چون راجع به شخصیت است خوبست آقای ضرعام السلطان حق الطبع در تلگراف اول و آقای سپهسالار حق طبع این تلگراف را هر کدام ارسال دارند والا بعدها اعتنا به این تلگرافات نخواهد شد و ما فرصت و کاغذ مفت نداریم.

البته این شکایت‌های تفرقه‌آمیز و بی محتوا به سبب بی لیاقتی امیرحسن خان شجاع الدوله آن کودک نازپرورده، که قادر به کنترل خوانین زبردست خود نبود، بوده است.

«تلگراف از قوچان - دایر بر شرارت سواران سپهسالار و ناصرلشکر»

(که از سوی طرفداران ولیخان به سردار اسعد بختیاری والی خراسان مخابره شده و در واقع پاسخ تلگراف قبلی طرفداران تاج محمدخان است):

«مقام متبع ایالت کبری»

کیبه حضرت آیت الله زاده - امارت لشکر شرق، فکر آزاد، مهر منیر.

سی چهل نفر از سواران سپهسالار در میان رعیت مشغول غارت و جرمه و بی ناموسی، غده کشیری رعایا به شهر ریخته که دو نفر از آنها را گوش بریده‌اند، متظلم احکام ایالتی موثر نشده ناچار در مسجد جامع متحصن تا سواران را عودت ندهند و احقاق حق مظلومین نشود و نیز تا (فرج الله خان) ضیغم‌الملک و ناصرلشکر و سپهسالار شرارت خود را موقوف نمایند و دولت تأمین جانی و مالی به اهالی ندهند متفرق نخواهیم شد. به طهران هم شکایت نموده‌ایم. استدعای علاج فوری: حسین الموسوی، محمد تقی، محمد رحیم، محمد رضا، خلیل‌الحسینی، عبدالوهاب، شیخ ابراهیم، مهدی الموسوی، اقل‌الحاج علی اکبر، صادق و چهل نفر امضای دیگر؛^(۱)

تحولات نظامی در بجنورد

نوبتی هم که باشد نوبت سردار معزز ایلخانی کرد شادلو است

کلل پسیان رفت، شیخ حسن خیابانی رفت، میرزا کوچک خان جنگلی رفت، امیر عشایر کردخلخالی رفت، اقبال السلطنه ماکویی رفت، شیخ خزعل عرب رفت، حال نوبت سردار معزز است و بعد هم نوبت دوست محمد خان بلوچ که باید پیکرشان بر سردار برود که این خواسته رضا خان در اجرای طرح انگلیسی هاست.

این چیزست که اربابان انگلیسی بابت تکمیل جهیزیه رضاخان، برای رساندن به سلطنت از او خواسته بودند. زیرا «چنین کنند بزرگان، چو کرد باید کار!»

به قول سعدی علیه الرحمه: دو درویش در گلیمی بخیبند، دو سلطان در اقلیمی نکتچند!

پس اگر نوبتی هم باشد نوبت سردار است.

با اعزام سرهنگ مهدی خان دزد و طماع و قوای تحت فرماندهیش از مشهد به بجنورد، در اسفند ۱۳۰۲ می‌بایست لانه زنبور سیخ میشد. دولت رضاخانی از طریق لشکر شرق خراسان به بجنورد که منطقه فرمانروایی ایلخانان شادلو از صدها سال پیش بود و به عنوان حکومتی مردمی در شمال خراسان به کار خودش ادامه میداد و پای سلطه بیگانگان به آنجا نمی‌رسید، آنجا هم باید در مقابل قشون به قول خودشان ظفرنمون و فرماندهان طماع و آزمندش سر تسلیم فرود می‌آورد.

از این رو وقتی مهدی خان بدون اعتراض و یا مخالفت و کارشکنی سردار معزز وارد بجنورد شد، به فکر استقلال نظامیان و نقت و لیس و چپاولگری و قدرت نمایی افتاد که این خاصیت تازه به دوران رسیده‌ها و نوکیسه‌ها در هر دور و زمانی است. او باید در پناه قانون که آنرا سپر کرده بنام قانون، عقده‌های خود را خالی کند. او باید رئیس شود، بلکه به جای سردار معزز بنشیند.

سردار معزز که در صدر مشروطیت، دود مشروطه خواهان به چشمش رفته و صدمه بسیار دیده بود، نمی‌دانست این بار برای او چه خوابی دیده‌اند و عاقبت کار چه خواهد شد و کودتای قزاقان به رهبری انگلیس‌ها به کجاها خواهد انجامید؟ لذا با مذاکرات تلفنی که بین او و سردار اسعد والی

خراسان و نیز امیر لشکر شرق حسین خزاعی به عمل آمد، ته تنها به ورود نظامیان به بجنورد مخالفتی نکرد، بلکه کمبوده‌ها و مشکلات بر سر راه ورود و استقرار آنها را هم تا حد و توان برطرف نمود. سرهنگ مهدی خان پس از چند روز به سردار معزز پیشنهاد کرد که امورات مرزی و امنیت منطقه از این پس بنا به امر رضاخان فرمانده کل قوا و نخست وزیر وقت، بر عهده لشکر شرق می‌باشد. بنابراین باید افراد پاسگاههای منطقه‌ای خود را برجیده و آنجاها را به نظامیان واگذار کند. سردار هم موافقت خویش را اعلام داشت و به حسینی خان قراچورلو شوهر خواهر خود که فرماندهی قشون بجنورد و امنیت منطقه را بر عهده داشت، دستور داد پست‌های قراولی سرحدات و مناطق حفاظتی و امنیتی بجنورد را تحویل نظامیان بدهد و نیروهای محلی را به بجنورد و سلمقان برگرداند. به دنبال این دستور حسینی خان یا سواران خود و افسران و سربازانی که سرهنگ مهدی خان همراه کرده و رواته نموده بود، به منطقه رفته و تمام پستهای نظامی را از گیغان و غلامان و سرحدات بجنورد در شمال و غرب و جنوب گرفته تا پستهای غربی در بخش مراوه تپه تحویل نظامیان داد و افراد خود را به بجنورد برگردانید. این تحویل و تحول بی سابقه انعکاس و شایعات بیشتری در میان ترکمانان آن نواحی که با حیرت به این امر می‌نگریستند، پراکنیخت. آنها دریافتند که از این پس نه پاسواران محلی سردار معزز، بلکه بانظامیان دولتی سروکار دارند و باید خود را برای رویارویی تازه‌ای آماده کنند.

مهمترین این پاسگاهها پاسگاه مرزی مراوه تپه بود. مراوه تپه که در حاشیه جنوبی رود اترک در غرب شهرستان بجنورد قرار دارد، آن زمان خانه و مسکنی از ترکمانان یا کردها در آنجا نبود. فقط چند سواری از کردهای شادلو و ترکمانان گوگلان اینجا آمدند هم پیمان با شادلوها، به عنوان ساخلو چند سیاه چادر کردی و قانات ترکمنی برپا کرده و به حفظ و حراست منطقه مشغول بودند و اگر با حادثه غیر معمولی برخورد میکردند، به سرعت با اسبهای تیزگام ظرف دو روز موضوع را در بجنورد به اطلاع سردار رسانیده و دستورات لازم را می‌گرفتند و اقدام میکردند. در صورت لازم

نیروهای کمکی به یاری آنها می‌شتافت.^(۱)

با تخلیه پاسگاهها از سواران بومی، ترکمنان بموت منطقه چه در مراوه تپه و گلبداغ و چه آنانکه از مرز شوروی گذشته و برای قشلاق به آن نواحی می‌آمدند، و چه بموت‌های گنبد و کلالة و کریم ایشان که منتظر چنین فرصتی بودند، از جریان آگاهی یافته و آنرا مفت خود دانستند. تا بار دیگر به تاخت و تاز و قتل و غارت اشتغال ورزند. زیرا آنها از قدیم الایام از سطوت ایلخانان کرد شادلو همچون جمفرقلی خان سهام الدوله و برادرش حیدرقلی خان سهام الدوله و برادرزاده‌شان یارمحمد خان سردار مقیم پدر همین سردار معزز و خود سردار بیم داشتند و حساب می‌بردند.

اما اینک که سردار پستها را خالی کرده و به آنان نیز گوشزد نموده که از این پس باید از دولت مرکزی و قشون متحدالشکل ایران پیروی نمایند، آنها این موضوع را شوخی پنداشتند.

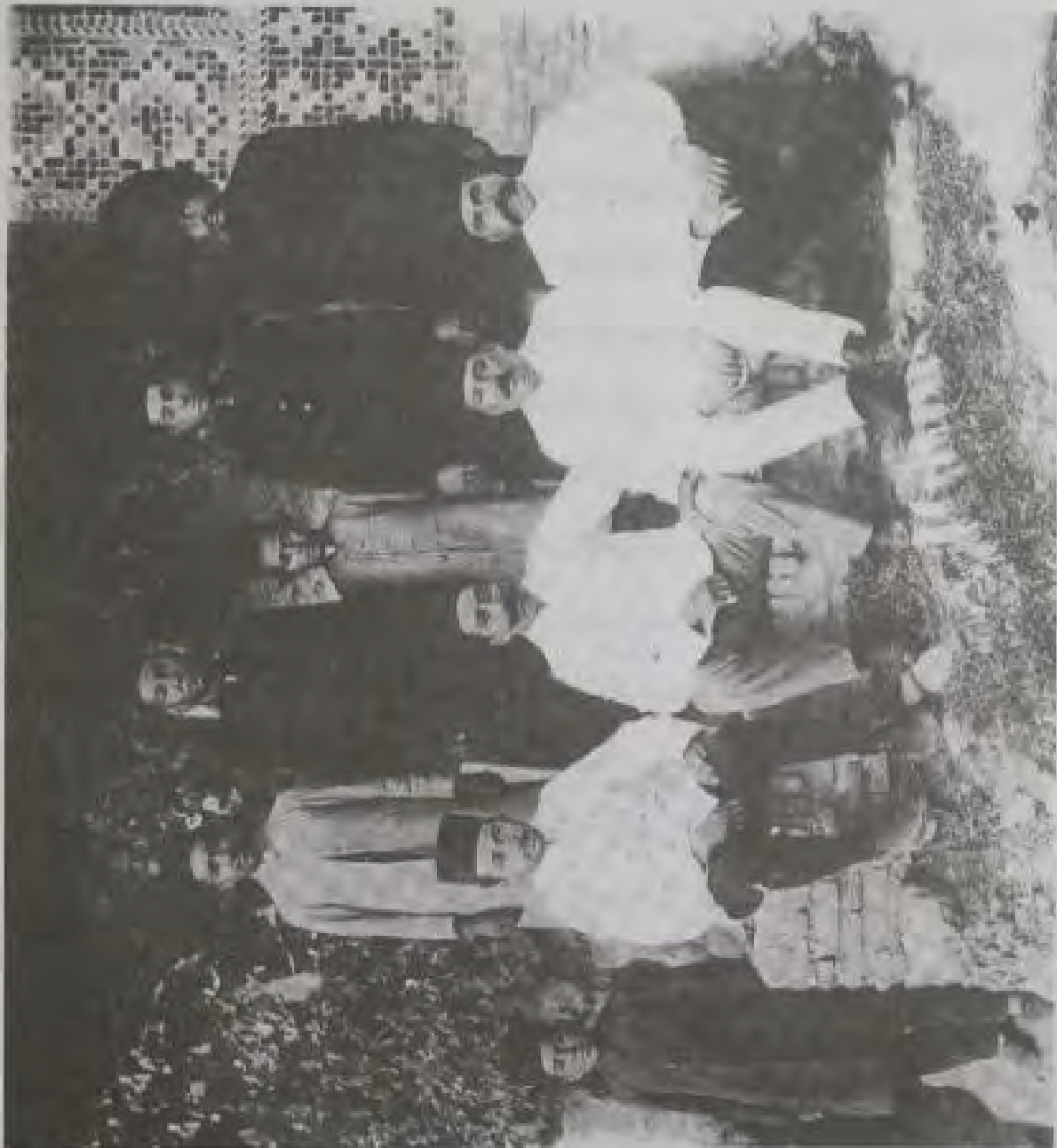
بنابراین به دنبال مستقر شدن پاسگاهی از نظامیان در مراوه تپه، سران ترکمن بتأیر تحریکات مامورین شوروی در آن سوی مرز در کریم ایشان گردهم آمده و جلسات مشورتی تشکیل دادند که نتیجه آن نامش‌های بعدی و شکست اقتضاح‌آمیز سرهنگ مهدی خان و نابودی پادگان مراوه بود.

حاج امیر نماینده نظامیان بخورد
در مجلس مؤسسات



بخورد ۱۳۶۱ دکتر قبال نخست وزیر

۱- فاصله مراوه تا بخورد، حدود ۱۵۰ کیلومتر می‌باشد. فاصله مرکز مراوه تا مرز شوروی نیز حدود ۵۰ کیلومتر است.



نشسته از چپ - شیروا خان، سردار معزز، سردار منتصر نماینده بجنورد در دوره پنجم
مجلس شورای ملی (عکس از آقای نصرالله شادلو)

احضار سردار معزز به تهران و برقراری حکومت نظامی در بجنورد

چنانکه گفته شد در اسفند ۱۳۰۲ عملاً پای قشون دولتی رضاخانی به بجنورد باز شد، و زمینه دسیسه‌کاری علیه سردار معزز بجنوردی مرد مقتدر خراسان آغاز گردید. مهر منیر در رابطه ورود سرهنگ به بجنورد آورده است: «بجنورد - در بجنورد از آقای سرهنگ مهدی خان از طرف آقای سردار معزز پذیرائی صمیمانه شده است و آقای سرهنگ مهدی خان کاملاً بر صمیمیت و وفاداری آقای سردار معزز معترف شده‌اند و مخصوصاً واضح شده است سألۀ شرارت تراکمه را که بعضی‌ها موقوف به اشاره‌ی آقای سردار بجنوردی میدانستند بی حقیقت بوده، حتی در این روزها بین سواران بجنوردی و سواره تراکمه جنگ سختی شده و بند محکمی^(۱) را سواره بجنورد از تراکمه گرفته چندین نفر هم طرفین تلفات داده‌اند»^(۲)

رضاخان که رفته رفته جای پای نظامیان خود را در بجنورد محکم کرده بود و اکنون درصدد دستگیری سردار و پایان دادن به قدرت ایلیاتی او بود، نظامی‌ها و دیگر عوامل وی دست به تبلیغات و شایعات دروغین علیه سردار میزدند و روزنامه‌های وقت، نقشه‌های حیلۀ گرانه قشون علیه سردار را هر روز به گونه‌ای رنگارنگ و پرطمطراق منتشر می‌کردند و انواع تهمت‌های ناروا را نسبت به او رواج میدادند که نقش دموکراتها و کمونیستهای آب زیرکاه به خوبی آشکار بود.

اینک بنگریم به اعلامیۀ نظامی‌ها در روزنامه مهر منیر:

«مخبر ما از بجنورد ۱۹ ماه رجب باعث گرفتاری سردار -

چند روز پس از ورود اردوی کیوان پوی شکوه نظامی تحت فرماندهی آقای سرهنگ مهدی خان امیرتوپخانه در بجنورد، به اشاره سردار معزز حکومت سابق موروثی شهرت دادند که عده کثیری از سواره ترکمان که کمتر از ششصد نفر نیستند و به روایتی هشتصد نفر می‌باشند، آمده‌اند و قلعه دشت را محاصره نموده‌اند. و غرض سردار از این شهرت دروغ، خارج نمودن توای چریک خودش به

۱- منظور از بند محکم احتمالاً تنگه یا گره‌نه می‌باشد که نیروهای مختلط سردار و نظامیان در این جنگ آنجا را تصرف

کرده‌اند. ۲- مهر منیر - شماره ۳۷ ص ۵ - ۷ حوت (اسفند) ۱۳۰۲

بهبانی جلوگیری از تراکمه از بجنورد بود که بعد آنها با قوای دیگری که در خارج حمله به شهر و اردوی دولتی بنمایند. اما این شهرت کذب سوار محلی را که در دور و بر خودش بودند، با عبدالله خان برادرش بعنوان جلوگیری از تراکمه از شهر حرکت دادند^(۱) آقای سرهنگ مهدی خان و نظامیان رشید اردوی دولتی مطلب را کشف نموده و از سوء قصد سردار اطلاع به هم رسانیدند. (۱۱) از شب ۱۲ ماه رجب (۱۳۲۲) نظامیان رشید به امر فرمانده شجاع خود سرهنگ مهدی خان^(۲) در نهایت انتظام و منتهای مراقبت شهر بجنورد و اطراف را به طرز جالب توجهی اداره نموده و در بعضی نقاط مهم توپها را نصب کرده و در بعضی نقاط هم قراول گذاردند. در کوچه‌ها و بازار و دور و بر و اطراف شهر دسته‌های سواره نظامی در حرکت بودند به قسمی که از صدای سم ستوران آنها گوشها کر و دل‌آنها می‌که آرزومند دیدن یک چنین قدرتی بعد از قرن‌ها از دولت متبوعه خود بودند فرحناک و متأثر می‌نمودند و بطوری شهر و اطراف و نواحی را ضبط نموده و ابهت و شوکتی از خود به عرصه بروز و ظهور دادند که طرف یعنی سردار بجنوردی نتوانست یک پول معامله بکند. لابد از این خیال خامی که در دیگ هوی و هوس خود پخته بود جز پشیمانی و ندامت بهره نبرده و تسلیم محض گردید و بجنورد را با مردمان وحشی چنان در تحت انقیاد و اطاعت اردوی مظفر با نظم و نسق قابل تمجیدی که مستغنی از وصف است درآوردند که هیچکس همچو یک قدرتی از دولت آنها در نقطه (ئی) مثل یورت شادانلو در مخیله‌اش خطور نمی‌کرد. حتی اینکه در ليله یکشنبه هفدهم (رجب) بعضی از سواران محلی بجنورد که از سملقان شبانه به قصد حمله و شیبخون به اردوی دولتی آمده بودند، قراولان قشون ظفرنمون آنان را گرفته و پس از خلع اسلحه مثل ربه گوسفندی جلو یکی از افراد نظامیان انداخته به مرکز فرماندهی اردو آقای سرهنگ بردند در نتیجه

۱- چون نظامیان از بیم جان خود جرأت رویارویی با ترکمانان نیافتند، نه تنها سردار را در جنگ با این ترکمانان یاری نکردند، بلکه از دادن لشکر و اسلحه نیز خودداری نمودند. چنانکه گفته شد، نیروهای سردار به تنها در جنگ با ترکمانان در سملقان موفق نشدند، بلکه تلفات سنگین هم دادند. با اینحال اگر این نیروهای سردار هم به جنگ دشمن نمی‌رفتند، آنها تمام منطقه را به ویرانه تبدیل می‌کردند و سرهنگ مهدی خان را هم هیچ ضروری نمی‌رسید.

۲- بزودی نتیجه شجاعت این سرهنگ و نظامیان رشید و این طلبه رضاخانی گزارشگر بجنورد که مردم قهرمان آنجا را وحشی خوانده، خواهیم دید که چگونه با حمله مشتکی ترکمن در سوارخ موشها فرو می‌روند و طبل فرار می‌کنند.

چهارم برج (اسفند) قریب به ظهر سردار معزز را با عده‌ای از سواره نظامی زیرفرماندهی شاهزاده سلطان نورالله میرزا برادر کهنر شاهزاده رئیس ارکان حرب قشون خراسان به تهران تحت الحفظ حرکت دادند.

روزنامه مهر منیر که یکبار دیگر اعلامیه دروغین اعزام سردار به تهران را منتشر کرده و شرمندۀ شده بود، که قبلاً گذشت، این بار این اعلامیه قشون را با اظهار تردید چاپ کرده و در زیر آن نوشته است: «ما خبر فوق را با نیت تردید درج کردیم ولی به عقیده خود سردار معزز را عاقلتر از این میدانیم که مصدر چنین حرکتی شده باشد. مهر منیر»^(۱)

همانطور که ملاحظه میشود در این اعلامیه نهایت بی حرمتی و توهین به مردم قهرمان بجنورد که سالها و قرن‌ها سینه خویش را سپریلای ایران نموده بودند روا داشته‌اند. زیرا اکنون نیازی به وجود آنان نبود و باید از صحنه پرت میشدند که شرایط زمان چنین ایجاب میکرد. ایجاد این شرایط به فرمان رضاخان وزیر جنگ بود که از قدرت مردم بجنورد تحت فرماندهی سردار معزز سخت بیمناک بود. به همین جهت به چکمه پوشانش دستور داده بود که با تبلیغات دروغین علیه بجنوردی‌ها گریه رقصانی کنند. اما سردار که گفته شد به نظامیان اجازه ورود به بجنورد داد تا به سرکوبی ترکمن‌های شورشی ترکمن صحرا بروند، نظامیان پس از استقرار در بجنورد طبق برنامه سیاسی گام به گام که از مرکز ابلاغ میشد، به سردار اعلام کردند که طبق دستور رئیس الوزراء خود را آماده رفتن به تهران نماید. سردار هم که از پیش آماده چنین روزی بود و در خود گناهی و جرمی به جز ایجاد امنیت منطقه و مردم‌داری و دولتخواهی و میهن پرستی نمی‌دید، شبانه با نورالله میرزا جهانبانی بسوی تهران عزیمت کرد. لشکر شرق خراسان که این سکوت سردار را برای خود نوعی قدرت نمائی میدانست، به تبلیغات وسیع پرداخت که با دستگیری مقتدرترین مرد خراسان زهرچشم دیگران را بگیرد و هل من مبارز بطلبید. آنها امیدوار بودند با روبرو شدن رضاخان با سردار معزز در تهران، فرمان نابودی سردار صادر شود و او دیگر بار روی بجنورد و بجنوردیان غیور را نبیند.

استخدام جوانان بجنورد در ارتش

قشون ظفریون در بجنورد، دریافت که بانظامی‌های صادر شده از مشهد نمیتواند اینجا را کنترل کند لذا در صدد برآمد به استخدام جوانان بجنورد پردازد، تا هم با دادن مختصر حقوقی دل آنها را به دست آورد و هم آنها را به نفع خود مغز شویی کرده و بوسیله آنان از اطلاعات منطقه بهره‌مند شود. سند زیر را آقای یساولباش بدرائلو فرزند حسینقلی بیگ یساولباشی در اختیارم گذاشت و افزود: لشکر شرق ناچار به استخدام نیروهای محلی شده بود تا بتواند با یاری آنها جای پای خود را باز کند. اما جوانان با که طرفدار سردار معزز بودند زیر بار نرفتند.

وزارت جنگ - لشکر شرق - نمره ۱۰۸ تاریخ ۱۱ برج حمل سیچقان ثیل ۱۳۰۳ (فروردین)

مقرب الحضرت حسینقلی بیگ و حسنعلی بیگ و گل محمد بیگ

چون از طرف اداره قشونی مقرر شده که یکصد و پنجاه نفر سوار محلی جهت امنیت سرحدات باید تعیین و معرفی شوند لهذا مقرب الحضرت یساولباشی را مأمور و اعزام نمودم که عده مزبور را از جوانان کاری و درستکار که اسب خوب داشته و حاضر برای خدمت دولت باشند معلوم نموده توسط یساولباشی معرفی نمایند که به رسمیت شناخته شوند. حکومت نظامی و فرمانده قوای اعزامی بجنورد - سرهنگ - امضای سرهنگ مهدی خان



تلگرافات بجنورد و قوچان به مجلس دایره تغییر رژیم قاجاریه به پهلوی

مخبره این گونه تلگرافات به دستور نظامیان از سراسر کشور بویژه بوسیله سرلشکر حسین خزاعی از خراسان و سرلشکر امیراحمدی چابکوس از لرستان و سرلشکر امیر تهماسبی از تبریز به نام مردم، همه روزه رواج داشت. روزنامه‌های دولتی هم موظف به انتشار آن بودند. مهرمنیر آورده است: «هر چند تلگرافات زیاد از اطراف دایره به تغییر رژیم سلطنت قاجاریه رسیده، در این شماره دو تلگراف بجنورد و قوچان را درج نمودیم.

از بجنورد - حضور حضرات حجج اسلام - کبیله هیأت محترم تجار - کبیله احزاب محترم سیاسی - کبیله هیأت اصناف - چهار کبیله (به روزنامه‌های مشهد) مهر منیر - بهار - فکر آزاد - خورشید

تلگرافات سابقه و استمداد نمودن از آن مقام محترم، عرض می‌کنیم تعدیات و تجاوزات سلسله مشومه قاجاریه و متک شتون ملی احمدشاه بقدری ملت و مملکت را دچار بدنامی و نتنگ نموده که بایستی تا آخرین نقطه امکان دربرچیده شدن این اساس شرم آور تمام علاقمندان به این آب و خاک از هیچگونه فداکاری دریغ ننمایند. نظر به این که تاکنون جوابی به درخواست ملت داده نشده، این است که ما اهالی بجنورد به پیشگاه مجلس مقدس و حضرت اشرف ریاست وزراء عظام (رضاخان) عرایض سابقه خود را تجدید و از عموم هموطنان محترم تمنا می‌کنیم که با ناله‌ی هشدار مزار نفوس خاک بجنورد هماهنگ شده انتزاع سلطنت نتنگ آور قاجاریه را جداً خواستار شوند هیأت علماء و نمایندگان متحصنین مسجد: آقا میرزا محمود، آقا میرزا داود - آقا میرزا عبیدی - جناب فاضل نظام الشریعه ملا باشی - حاجی میرزا محمد - ملا ابوالقاسم - حاجی صدر، هیأت اتحادیه تجار - حاجی مرتضی - حاجی علیشاه و حاجی (اصغر) گرمه و قریب صد امضای دیگر، باتوجه به اهمیت سیاسی مناطق کرد نشین خراسان و مانوری که در جنگ با کلنل نشان دادند تلگرافات آنها را چاپ کرده‌اند که منظور همه یکتواخت است و فرمایشی:

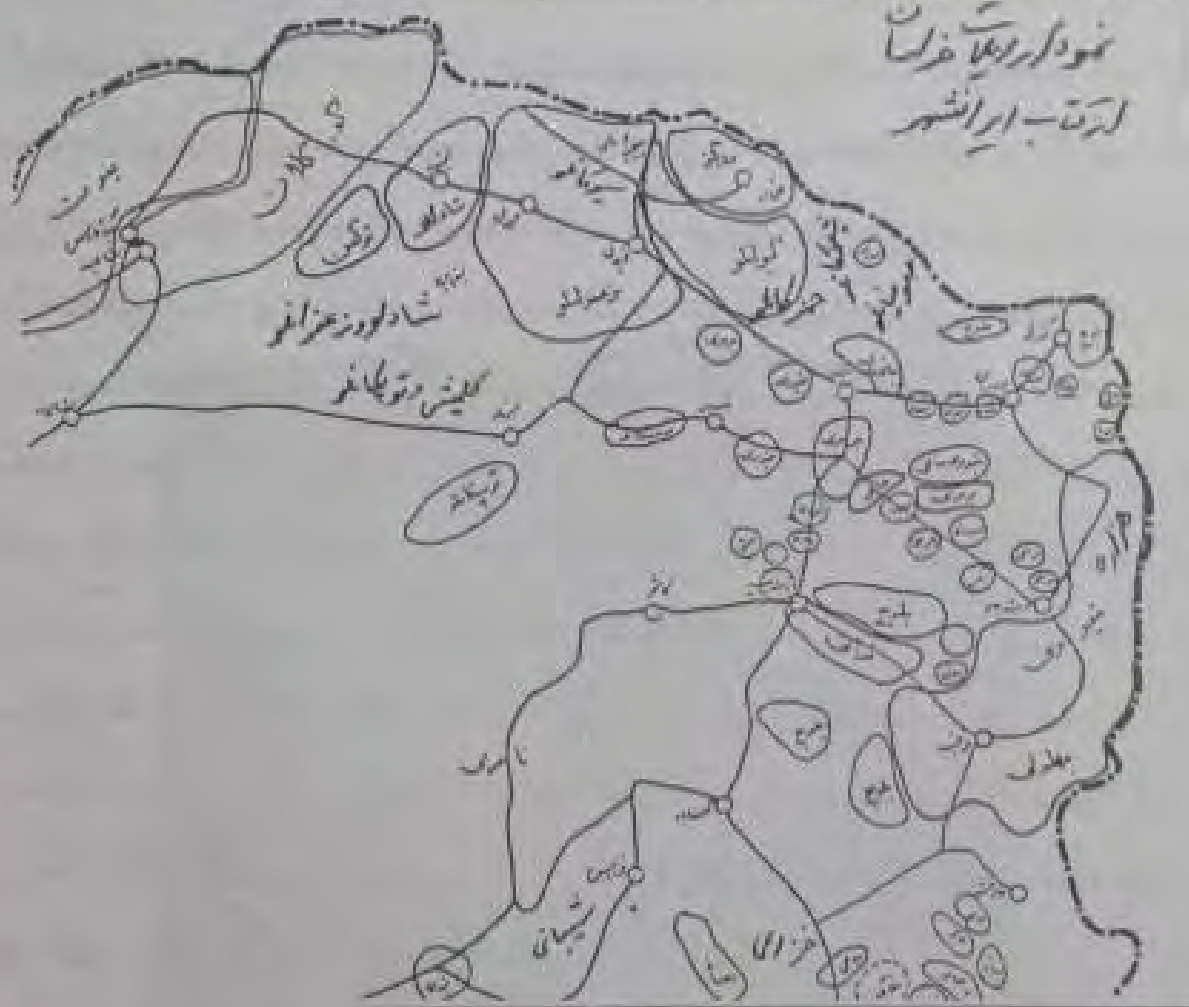
«از روسای ایل زعفرانلو قوچان - حضور مقدس حجة الاسلامان علماء اعلام و تجار محترم و

اهیان دامت برکاتهم. کبیه جراید نکر آزاد. خورشید، مهر منیر. بهار
 مدتی است از طرف عموم اهالی در موضوع لغو رژیم پوسیده سلطنت قاجار به پیشنهاداتی به
 تهران شده کبیه در جراید ملاحظه فرموده‌اید چه جدیت هائی از ایالات و ولایات نموده‌اند چون ما
 خراسانی‌ها بیش از سایر برادران ایرانی پیش قدم شده و بیشتر جدیت فرمایند که بزودی از قید
 اسارت خلاصی شویم. متأسفانه آن طوری که باید تاکنون جدیتی نگرفته و تعیین تکلیفی
 ننموده‌اند. این است عموم اهالی زعفرانلو در تلگرافخانه قوچان متحصن و تلگرافائی به تهران
 نموده‌ایم. از آن ذوات محترم نیز استدعا داریم بذل توجهی فرمایند که در اینموقع از کارهای خود
 بازمانده و مجبور به اقدامات دیگری نشویم.

نماینده و روسای ایل زعفرانلو: وکیل زاده - وکیل الرعایا - شجاع نظام ، غلامحسین، محمد

الموسوی - محمد کریم - علی - ضیفم الملک، سطوت الملک - هزیر الملک (۱)

نمودار ایل زعفرانلو
 لریق - ایرانشهر



اعزام سردار معزز ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد به تهران

چنانکه پیشتر آمد، نظامی‌های رضاخان، سردار معزز را طبق نقشه‌ای ماهرانه از بجنورد خارج نموده و شبانه به سوی تهران حرکت کردند. حسینقلی خان قراچورلو که موضوع را فهمید به تعقیب نظامیان پرداخت و آنها را ترسیده به شوخان محاصره کرد. اما سردار او را سرزنش نمود و بازگرداند و همراه نظامیان به تهران رفت که در مقالات ملک الشعراء بهار به آن اشاره شده و در پی می‌آید. در مورد حوادث بجنورد این روزها روزنامه مهر منیر نوشت:

«مخبر ما از بجنورد - آقای سرهنگ مهدی خان حکومت نظامی بجنورد، سلطان الذاکرین (از روحانیون بجنورد) را که بر علیه نظامیان تبلیغاتی می‌نمود امر به تبعید داده و حکم کرده در خانه‌ها چراغ روشن بنمایند. شهر در نهایت امنیت^(۱) (۱) و مردم در نهایت رفاهیت می‌باشند»^(۲)

عجب موهبتی نصیب بجنوردی‌ها شده بوده است!! نیز روزنامه مذکور خیر ملاقات سردار را بارضا خان رئیس الوزرا چنین منتشر نموده:

۱- سردار معزز بجنوردی - از قرار اخبار مرکز، سردار معزز پس از ورود به تهران و کسب حضور ریاست وزراء مورد تفقدات کامله معظم له واقع شده و قریباً مراجعت به بجنورد خواهد نمود و مقام سابق خود را به تمامه دارا خواهد بود»^(۳)

رضاخان رئیس الوزراء که از سردار بجنوردی بسمورد به سبب گزارش‌های دروغین سرهنگ مهدی خان مکدر شده بود، پس از ملاقات باری و به خلوص نیت او نسبت به خود و زحماتی که برای حفظ امنیت بجنورد کشیده بودند، آگاهی یافت، متوجه شد که سردار هیچ نیت سونی نسبت به او ندارد. از این رو پس از گرفتن شصت هزار تومان پول از سردار برای هزینه لشکرکشی به خوزستان برای سرکوب شیخ خزعل عرب، یک قبضه شمشیر قبضه طلا به سردار بجنوردی خلعت داد و او را با احترام به خراسان برگرداند که در جای خود بیان خواهد شد.

۱- م خردس را یاد کنیم یا قسم حضرت عباس را. اگر امنیت هست، تبعید چیست؟ روشن کردن چراغها برای کنترل داخل

خانه‌های مردم از خارج برای چیست؟

۲- مهر منیر شماره ۳۰ صفحه ۶ هشتم حمل ۱۳۰۳

۳- مهر منیر - ۱۷ حمل (فروردین) ۱۳۰۳ شماره ۴۱ ص ۴

تبلیغات فرصت طلبانه مهر منیر علیه ناصر لشکر قوچانی

«حبس ناصر لشکر قوچانی - از قوچان می‌نویسند که رئیس عدلیه جدید که شیخ حسن خان نام دارد، شخص باکفایتی است و نظر به اینکه حبیب الله خان ناصر لشکر با معصومه نام کلفت خود جبراً مرتکب عمل خلاف شرعی شده و بکارت او را زایل نموده بود، ناصر لشکر را به حبس سیاه در عدلیه محبوس نموده است...»

تصور میشود چون اسم او ناصر لشکر است، حبس او در نظر قوچانی‌ها اهمیت پیدا کرده است. خیر ندارند در مقابل قانون شاه و گدا و عالم و جاهل مساویست... (۱۱) ناصر لشکر که یکی از اشرار است کیت و چه محلی از اعراب دارد جاتی که شتر بود به یک قاز...^(۱) مهر منیر، ص ۳ شماره

۱۷، ۴۱ حمل ۱۳۰۳

۱- حال ببینید چگونه از مردان نامی هنک حرمت و آبروریزی می‌کنند. جریان از این قرار بود که ناصر لشکر با کلفت خود از هواج کرده و مخالفانش سرور صد راه انداختند و هوچیگری کردند. اما کلفت ناصر لشکر که با تحقیق قصد ازدواج با او داشته و چون با زن سازده، تهرانی خود این روزها سازگاری نداشت، این زن تهرانی و مخالفان او دست به شایعات زدند. حالا باید یک روزنامه معتبر تحقیق نکرده، چنین اتهامی را علیه اشخاص معروف و معتبر منتشر سازد و آبروریزی کند؟

اقامتین روزنامه‌ها که هر روز خدمات ناصر لشکر و از جان گذاشتگی او را برای حفظ آسایش و آرامش مشهد و زوار خراسان با تیر درشت می‌نوشتند و اگر ناصر لشکر نبود محمد زشکی قطاع الطریق معروف، زن و بچه اینها را هم برده و در بازارهای خیوه می‌فروخت، آن زمان که لقب ناصر لشکر به او دادند خوب بود، حالا بد شده است؟ حالا به راحتی به اشاره ارباب برای خراب کردن خوانین کرد و مرزداران این دیار هر چه می‌خواهند می‌نویسند: ناصر لشکر از اشرار است و چه محلی از اعراب دارد؟

در جواب باید گفت: خاک بر سر آن دولتی که به اشرار لقب ناصر لشکر بدهد. و ترجیحاً به این روزنامه نگاران صادق و مردمی که با یک اشاره ارباب چه‌ها که نمی‌نویسند و چها که نمی‌کنند. به راحتی شرارت شغل شریف روزنامه نگاری را که خونبهای ملک المتکلمین است، فدای جا و مقام میکنند. همین روزنامه در شماره بعدی خود باز برای اینکه کار ارباب خراب شده و کار جمهوری رضاخان به سبب مخالفت روحانیون بی نتیجه مانده و مجلس او را طرد کرده، به ناچار به ناصر لشکرها متوسل میشود که نامه‌ای به طرمداری رضاخان به تهران بفرستند و شاه و مجلسیان را تهدید کنند که چنانچه حضرت اشرف (رضاخان) را به سرکار برنگردانند، خاک تهران را به دریا میریزیم و چنین و چنان می‌کنیم. خوانین قوچان از جمله ناصر لشکر باید آن تلنگرات کذایی را امضاء کنند که در مجلس شورا اعتبار پیدا کند.

سندی در مورد ولیخان قهرمانلو

دآرم شیر و خورشید. ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان - نمره ۷۷ تاریخ ۱۹ حمل (فروردین) ۱۳۰۴

آقای ضرغام السلطان (ولیخان قهرمانلو)

در جواب مشروحہ شما راجع بہ تعرضات فرماندہ محترم ساخلو (پادگان نظامی) قوچان و (تاج محمدخان) سطوت الملک نسبت بہ شما و تلگرافی کہ از مقام امارت جلیله لشکر شرق صادر شدہ است، در این موضوع از فرماندہ محترم توضیحات خواستہ اینک جوابی دادہ اند کہ سواد آن را برای مزید اطلاع شما ارسال داشتیم.^(۱) (امضای حاکم قوچان)

با عرض معذرت کہ در ردیف پایانی نمودار خانوادگی رؤسای ایمل قهرمانلو از زمان نادرشاه تا عصر رضاشاه اشتباهی در کتاب «نادر صاحبقران - نادرشاه بر مبنای اسناد خطی» - کلیم الہ توحیدی - انستیتو فرهنگی کردستان - ۱۳۸۲، صفحہ ۹۶۷ پیش آمده بود، لذا در اینجا لازم بہ تصحیح آن گردید کہ بہ شرح زیر است:

ولی خان قهرمانلو کہ در شورای عالی در گزیرای دفاع از نادر حضور داشت

خاندا نقلی بگ معاصر فتحعلیشاه

ابراهیم بگ

عیسی خان میاشرمیانکوه ولیخان ضرغام السلطان، مقتول در زندان رضاشاه ۱۳۱۰

ابوالحسن خان

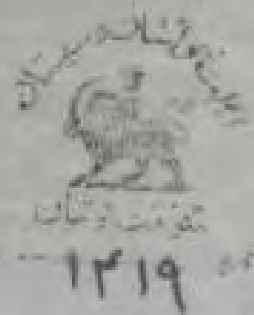
نصرت الہ خان

ابراهیم خان

ولیخان قهرمانلو، از دبیران برجستہ هنری خراسان

دکتر ایرج قهرمانلو، مقیم آمریکا

حکم ولیخان ضرغام السلطان



۱۶ مهر ۱۳۰۲

۱۳۱۹

چون بدر خند دولت هر یکه که بجز شریعت نبوی بود کردند

سجده مع خدمت ما در هر روز و در هر وقت با کتبه بایستد و در این

مورد حکم است که در هر روز یک مرتبه در هر وقت

سجده نماید و در هر وقت که در هر وقت و در هر وقت

۱۳۰۳ هجرت با شرف و در هر وقت که در هر وقت

انسان در هر وقت که در هر وقت و در هر وقت

و نیز در هر وقت که در هر وقت و در هر وقت

و در هر وقت که در هر وقت و در هر وقت

و در هر وقت که در هر وقت و در هر وقت



احضار خوانین کرد قوچان به مشهد

نامه متحدالمالی است که از سوی سرتیپ حسین خزاعی فرمانده لشکر شرق به خوانین قوچان نوشته شده تا در جلسه ۲۰ خرداد در مشهد حضور یابند.

«آرم شیر و خورشید

وزارت جنگ - لشکر شرق

دائرة دارالانشاء نمره ۸۹۱ به تاریخ ۷ برج جوزا (خرداد) ۱۳۰۳

نظر به لزوم یک سلسله مذاکرات حضوری و دستورانی که باید بر حسب امر بندگان حضرت اشرف به تمام صاحب منصبان و سرکردگان و بستگان اداره لشگری داده شود، لازم است روز ۲۰ جوزا که مطابق ۵ ذیقعده (۱۳۴۳) است حاضر مشهد شده پس از دریافت دستور فوراً مراجعت کنید.
امیر لشکر شرق - خزاعی^(۱) (امضاء)

قوچان - تلگراف تشکی از سطوت الملک

این تلگراف علیه تاج محمد خان به تحریک رقیبش ولیخان قهرمانلو نوشته شده که هر کدام طرفدارانی و مخالفانی داشتند و بدون درک واقعیت‌ها همدیگر را تضعیف و دشمن را شادکام می‌کردند. بنگرید دارودسته ولیخان چه می‌گویند:

«هفت کپیبه: حضرت آقای امیر لشکر، حضرت آیت الله زاده - جراید محترمه بهار - فکر آزاد -

شرق - مهر منیر - پیشکارم محترم

دعاگویان رعایای قلعه بیگلر و سلیم آباد و قره شاهویردی مدتی در ظل مباشرت آقای ولیخان ضرغام السلطان از حیث جرایم و تعدیاتی که مباشرین دیگر دارند، آسوده و محفوظ بوده‌ایم. این ایام آقای تاج محمد خان سطوت الملک بعضی مفسدین و مفتخوارانی که در دوره مباشرین دیگری

۱- احضار خوانین کرد به مشهد در مورد خلع سلاح آنان بود.

رعیت را غارت و با خود مباشرین میخوردند و ضرغام السلطان چون خودش نمی‌کرد و آنها را هم نمی‌گذارد، از رعیت بگیرند، وادار کرده که بگویند ما سطوت الملک را به مباشرت می‌خواهیم. حال آنکه ضرغام السلطان کمال مهربانی و سلوک را نسبت به رعایا داشته و از کسی پول نگرفته رفتار و تعدیات تاج محمدخان سطوت الملک بر همگی ماها معلوم است و اگر بخواهیم عرض کنیم، مثنی هفتاد من کاغذ می‌شود، چنانچه مباشرت ما را به آقای تاج محمدخان بدهند، مجبوریم که از تعدی مشارالیه و مظالم فرهاد خان و طایفه تویکانلو فراری و متفرق شویم. عاجزانه استدعا داریم امر فرمایند مباشرت ماها را بجز ضرغام السلطان به دیگری ندهند که جزایشان دیگری نمی‌تواند ماها را نگهداری کند (ولابد ماها را گرگ میخورد) رعایا وریش سفیدان قره شاهوردی، بیگلر، سلیم آباد، میانکوه، نصرالله، ابراهیم، محمدعلی، احمد، غلامعلی، ابراهیم، غلامحسین، محمدحسن، حیدر، محسن، حسین، علی، حیدر، غلامحسین، زین العابدین، ابراهیم، غلام، علی اصغر، غلامحسین، غلام خسرو، محمدرضا، غلام، علی، اسماعیل، برات، آقامحمد، محمود، حسین، حسن، حسین الحسینی، غلامحسین، رمضان، علی اکبر، غلامحسین، عبدالحسین، شیرخان، محمدعلی، محمدنسی، محسن، شعبان، علی، محمد، غلامعلی، میرزا صادق، برات، علی الحسین، غلامحسین، محمد قلی، حاجی مهدی، محمد علی، محمدحسن، اسماعیل، مهرنیر، ص ۳، شماره ۴۲ - ۲۷ حمل ۱۳۰۳

دومین تلگراف خوانین فوجان به پشتیبانی از جمهوری رضاخان

چنانکه میدانیم و تواریخ این دوره هم نشان میدهند، رضاخان سردار سپه از طریق فرماندهان لشکرهای خود به سران ایلات و عشایر کشور دستور می‌داد که باید تلگرافهایی به احمدشاه و مجلس شورای ملی مخابره کنند و تهدید نمایند که اگر خواسته‌های حضرت اشرف رضاخان را به کار نیندند و تابع او نشوند، با آنها چنین و چنان خواهند کرد. سرانجام همین تلگرافات تهدید آمیز بود که از سراسر کشور می‌رسید و مجلسیان بیچاره از جمله مرحوم مدرس را هم که این زمان قهر کرده و به خارج تهران رفته بود، به ترس و وحشت می‌انداخت که با این قلدر تاریخ چگونه رفتار کنند؟

از فوجان - حضور مبارکی حضرات حجج اسلامان و اعیان و تجار محترم خراسان

کبیه جراید فکر آزاد، خورشید، چمن، بهار، مهر منیر

بقرار اطلاعات واصله حضرت اشرف ریاست وزراء (رضاخان) بواسطه اشکال تراشی و دسیسه کاری منشی وطن فروش از کارکناره جوئی فرمودند. معلوم میشود هنوز بدبختی ما ایرانیان سپری نگشته که بواسطه هوسرانی چند نفر اجنبی پرست آسیاب دلسردی یک نفر سرپرست ایرانی و ایرانخواه فراهم شده. بخدا به حضرت ثامن الائمه قسم است این آخرین عرض است به شما آقایان که بزرگ و بیشوای ما خراسانیان باشید می‌نمائیم که به مرکز فساد (تهران) گوشزد فرمائید به فوریت رفع محذورات حضرت اشرف پدر واقعی ما ایرانیان را فراهم نمایند و خود قدویان هم در این موضوع مستقیماً تلگرافی نموده‌ایم. از آن ذوات محترم نیز استدعا داریم با یک جدیت و تصمیم فناناپذیر اقدامات مجدانه فرموده در فاصله ۴۸ ساعت جواب بخواهند. چنانکه اهالی مرکز در مدت معین رفع این بدبختی را نموده قبها و الا خود را در قید هیچ مسئولیتی ندانسته و برای حرکت به تهران و قطع ریشه فسادین اجنبی پرست بدون تحمل و هراس از هیچکس، حاضر باشید هرگاه نیز غفلت فرمائید قدویان ناچار به اقدام مستقیم خواهیم بود مورد گله واقع نشویم. جان نثاران رئیس ایل و خوانین زعفرانلو مظفرالسلطنه، فرج الله خان ضیغم الملک، حسین هژیر الملک، تاج محمد خان سطوت الملک، حبیب الله ناصر لشکر، شجاع نظام غلامحسین، فرهاد توپکانلو، رضا شجاع لشکر،

مدیر دیوان، محمدرضا جلال دیوان، حسن ابن حسین، رمضان نظام دیوان، محمد حسین سیوگانلو، علی بیچرانلو^(۱)

منظور از دو نفر آخر محمد حسین خان اوغازی و علیخان بگ بیچرانلو خوانین سرحدی می‌باشند. اما چنانکه بعد خواهد آمد، آن پدر مهربان هنگامی که بر مسند سلطنت نشست، پدر یکی یکی این فرزندان ناخلف را در آورد و همه را با تبعید کرد یا به دار آویخت و یا مسموم زندانی نمود. بطوریکه ولیخان را پس از سالها حبس با اعمال شاقه در زندان کشتند. محمد حسین خان را به زندان انداختند. سعادتقلی خان را مسموم کردند. خانه محمد حسین خان را به آتش کشیدند. علیخان بگ هم تا فرار رضاشاه از ایران در شهریور ۲۰ در زندان مشهد و سیاه چالهای رژیم بود که حشرات زندان تمام بدن او را سوراخ کرده بودند، فرج الله خان بیچرانلو به گلپایگان تبعید شد. فرهاد خان توپکانلو هم همواره مورد غضب و محکوم به مرگ شده بود که جان خود را خرید. اما تا پایان عمر تحت تعقیب بود و سرانجام کار همه را که تمام کردند، تاج محمدخان عزیز خودشان را هم در سال ۱۳۱۶ تبعید نمودند که تا شهریور ۲۰ در تبعید بود. ناصرلشکر را هم روزنامه ۱۰ روز پیش نوشته بود که از اشرار است و به کلفتش تجاوز کرده، اما حالا که باید تلگراف حضرت اشرف را امضاء کند که به سلطنت برسد، پاک و میزا شده و امضایش معتبر است!!

ضیغم الملک و ضرغام السلطان هم که قبلاً نوشته بودند درنده هستند، حالا تطهیر و مودب شده و بسیار مردمان نجیبی هستند!! البته حوادث سالهای بعد از حمله کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هم نشان داد که مردم ایران چگونه قبل از ظهر زنده باد مصدق و مرده باد شاه می‌گفتند و بعد از ظهر زنده باد شاه و مرده باد مصدق!!

وقتی کردار و حرکات از روی عقل و منطق و هدف صحیح نباشد، هوچیگری و الوات بازی

۱- مهر منیر، ش ۲۲، ص ۳، برابر ۲۷ حمل (فروردین) ۱۳۰۳ - میدانیم این تلگراف به تهدید نظامیان زمانی مخایره شد که رضاخان در موضوع پیشبرد حکومت جمهوری خود شکست خورده و تهران را ترک کرده و برای هوامفریبی به رودهن به شمال تهران رفت. او از آنجا به سران لشکرهای خود دستور داد از گوشه و کنار ایران تلگرافات این چنین تهدیدآمیز به مجلس مخایره کنند و آنها را بترسانند که باز آنها به او متوسل شوند، که چنین کردند و چنان شد.

حرف آخر را میزند و کار خود را پیش میبرد و این دور تسلسل تا روزی که خردمندان و قانونمداران بر بنای عقل و خرد عمل نکنند همچنان ادامه خواهد داشت و موجب عقب ماندگی و بدبختی ملت‌ها خواهد شد.

تلگراف برخی روحانیون و تجار بجنورد به پشتیبانی از رضاخان پهلوی

دموکراتهای آلت دست نظامیان هم، در این روزها به صورت ماشین امضای سرهنگ مهدی خان عمل میکردند و از هر چه دیکته میکرد، آنها می‌نوشتند و امضاء میکردند:

« از بجنورد - حضور محترم حضرات حجج الاسلام - دو کپیه هیأت اتحادیه تجار و اصناف چهار کپیه جراید... (۱)»

البته خاطر عموم از تصمیم کتاره جوئی حضرت اشرف آقای (رضاخان) سردار سپه مستحضر شده که بواسطه دسیسه کاری جمعی مفسدین^(۲) بی‌علاقه به مملکت که خدمت اجانب را به وطن پرستی ترجیح میدهند از کار دلسرد شده می‌خواهند مملکت ایران را که با آنها زحمات و مجاهدت از چنگال دشمنان خلاص نموده‌اند^(۳)، مجدداً دچار هرج و مرج و عموم ملت گرفتار بدبختی‌های سابق بشوند. لذا ما اهالی بجنورد عموماً استقرار معظم له را درخواست از عموم اهالی ایالات و ولایات استمداد می‌کنیم که با ما مشارکت کرده از کتاره‌گیری حضرت اشرف جداً ممانعت نموده استقرار زمامداریشان را در اسرع وقت خواستار شوند. آقایان علماء آقامیرزا محمود، آقامیرزا عبدالحی، جناب قاضی شیخ ذبیح الله نظام الشریعه، ملا ابوالقاسم، آقامیرزا حسین ملاباشی، حاجی میرزا محمد، حاجی صدر اتحادیه تجار، حاجی (علی اصغر) گرمه‌ئی، حاجی علیشاه با ۱۰

۱- گفته شد که سرهنگ مهدی خان در بجنورد و دیگر حکام نظامی رضاخان در شهرهای دیگر روحانیون و خوانین و دیگر مردم را مجبور میکردند، این تلگرافها را، امضاء کنند و به نام مردم به تهران بفرستند، تا رضاخان بر مسند دیکتاتوری بنشیند.

۲- البته سر دست مخالفان رضاخان مرحوم مدرس روحانی برجسته و مستوفی العمالک و دکتر مصدق در اقلیت مجلس بود، که به قول حضرات طومار امضاء کن، فلسف و اجنبی پرست بوده‌اند.

۳- از چنگال کدام دشمن نجات داده‌اند، باید می‌نوشتند که مردم به چنگال گرگان دیگری افتاده‌اند:

امضای دیگر،^(۱)

مراسله آقای عبدالله خان برادر آقای سردار معزز بجنوردی

«خدمت مدیر محترم جریده شریفه مهر منیر دام اقباله

در ضمن نطق جناب آقای شیخ محمد علی نماینده محترم آذربایجان (در مجلس شورای ملی) در جریده شریفه فکر آزاد شماره ۱۲۶ آقای سردار معزز را خدای کوچک خطاب نموده اظهار میدارند: اولاً نمی دانم از چه نقطه نظر و با کدام مدرک ایشان را خدای کوچک خطاب نموده، میفرمایند بدون خونریزی دستگیر شد، از اظهارات و عقیده آقای نماینده محترم همچو مفهوم میشود که تا حال آقای سردار معزز را در نزد خودشان یکنفر یاغی یا بقول آقای نماینده خدای کوچک تصور میفرموده‌اند و همچنین شایعات بی اصل مخبر بجنورد که در جریده شریفه شماره ۳۸ درج شده بود، اینک لازم دانستم که بوسیله آن جریده فریده برای رفع شبهه خاطر شریف آقای ناطق و مخبر بی خبر، بهمین مختصر اکتفا نموده عرض نمایم، دامن آقای سردار معزز از اینگونه مفتریات و لوٹ اتهامات پاک و منزه می باشد. سردار معزز در مدت خدمتگزاری خود با نهایت صداقت و نیت پاک استحضات خدمات و جانفشانی خودشان را در مواقع مهمه نسبت به دولت و وطن خود داده، ذره‌ای از اطاعت اوامر دولت علیه تخلف نورزیده‌اند. فقط این فرمایشات آقای نماینده محترم و شایعات بی مأخذ مخبر جز، باعث ناامیدی یک ایلی از هموطنان عزیز خود شمر دیگری ندارد. لهذا مستدعی است شرحی را که بعنوان بیان حقیقت در تکذیب خبری که مخبر داده و در شماره ۳۸

۱- مهر منیر شماره ۲۲ ص ۲ برابر ۲۷ حمل (فروردین) ۱۳۰۳ - در صفحه ۵ همین روزنامه در مورد رضاخان و احمدشاه آورده است: «عزل شاه ایران - جریده (راپوچی) - منطبقه در باکو (روسیه) می نویسد از پاریس به (احمد) شاه ایران در اینجا تلگراف رسیده است که شما معزول می باشید و حق مسافرت به ایران را ندارید»

رضاخان که احمدشاه را از ایران بیرون کرده، سپس به او تلگراف نمود که حق برگشتن به ایران را ندارد، او هیچگاه فکر نمی کرد که بر سر خود و پسرش نیز چنین حادثه‌ای پیش آید و این شتر دم خانه‌ی خودشان نیز بخوابد. عجیب است هیچیک از پادشاهان پس از مشروطیت در ایران نمرند و در ایران نیز دفن نشده‌اند. محمد علیشاه مخلوع در ترکیه، احمدشاه معزول در فرانسه، رضاشاه مخلوع در جزیره، مورس و محمدرضاشاه مخلوع در مصر جان سپردند.

ایسوان سدائین را آئینه عبرت دان

های ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان

جریده شریفه مهر منیر درج شده است در ذیل آن ورقه درج بفرمائید. اقل عبدالله شادانلو.

بیان حقیقت - عده‌ای از اشرار تراکمه که به تاخت و تاز شاهراه خراسان (تهران سبزوار) رفته بودند در مراجعت با قراولان سواره سرحدی دشت مصادف شده پس از مدتی جنگ چون عده اشرار بیش از عده قراولان (سردار معزز) بوده، در نتیجه چهار نفر از جوانان کاری آن محل مقتول و دو نفر هم از اشرار تراکمه تلف شده از چهار نفر فوق الذکر یک نفر سلیمان نام پسر بیست و پنجساله حسینی بگ^(۱) رئیس سواره دشت و سه نفر دیگر هم از بنی اعمام مشارالیه بودند، پس از آنکه خبر به حسینی بگ می‌رسد به سر جنازه مقتولین خود رفته، وقتی که پسر بیست و پنجساله خود در حالت احتضار می‌بیند از آنجا که علاقه فوق العاده (به این) پسر خود داشت، تمش مقتولین اشرار تراکمه را محض تسلی قلب خود در همانجا آتش زده و میسوزاند. وقتی که این خبر میان تراکمه منتشر میشود، از رفتار حسینی بگ طوایف تراکمه عصبانی شده عده‌ای بالغ بر سیصد نفر از قبیله مقتولین اشرار، در گرگان جمع شده برای خرابی دشت مصمم شده بودند. این خبر به حسینی بگ رئیس سواره دشت می‌رسد. مشارالیه هم فوراً به حسینی خان (قراچورلو داماد سردار معزز و) سرکرده سرحدات اطلاع میدهد چنانچه کمک از طرف حضرت سردار به سرکردگی یکی از اخوان (سردار) برای محافظت دشت نرسد، من مجبورم از اینجا کوچیده به بجنورد بیایم. سرکرده‌ی سرحدات هم عین کاغذ حسینی بگ را با نظریات خود برای حضرت سردار ارسال داشته. این بود که حضرت سردار معزز هم این بنده عبدالله را با چهار صد نفر سوار محلی برای محافظت دشت مامور فرمودند. بنده هم یکساعت به ظهر مانده به طرف دشت حرکت نمودم. پس از حرکت بنده، مغرضین موقع را مغتنم شمرده، بعضی راپورت‌های بیمورد به جناب سرهنگ مهدی خان دادند. ایشان هم به وظیفه نظامی خود رفتار نموده، شهر را بحالت نظامی قرار دادند. در صورتی که حضرت سردار هم قبل از ورود اردوی اعزامی (از مشهد) مرخصی خودشان را از مقام حضرت اشرف ریاست وزراء تقاضا نموده بودند (که پستهای مرزی را به نظامیان تحویل داده و از خود سلب

۱- در قسمت جنگهای کرده و ترکمن و مسؤولیت ساخلوها بیشتر اشاره شد که این واقعه در ساخلو دشت و تودین روی داد.

مسئولیت کرده بودند) و بعد از دو روز دیگر هم از این واقعه با یک اسکادران نظامی بطرف تهران حرکت نمودند. این بود بیان واقع که عرض شده (۱)

از این مطلب عبدالله خان شادلو برادر سردار معزز به خوبی برمی آید که چه شایعاتی هر روز در بجنورد علیه سردار انتشار میداده‌اند. البته عبدالله خان و برادر دیگرش اسدالله خان هم سال بعد بوسیله جان محمدخان در مشهد اعدام شدند.



حسینقلی خان قراچورلو حاکم سرحدات بجنورد

۱- مهر منیر - شماره ۲۳ - صفحه ۵ - برابر ۱۸ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۳ - خیر دروغ مخیر سرهنگ مهدی خان در این رابطه در صفحه (۲۵۱) بیان شد که مخیر مهملاتی توهین آمیز بهم بالنده و روزنامه هم درج کرده بود که سردار یا فرستادن این اردو به خارج شهر قصد کودتا علیه سرهنگ داشته و چه و چه...

تبعید علمای غیردولتی بجنورد و شکایت مردم از مفاسد نظامیان

نمیدانیم اگر سردار معزز خیانتکار و بد بوده، چرا علمای غیر دولتی را سرهنگ مهدی خان از شهر بجنورد اخراج و تبعید می‌کند؟ اگر حکومت او مردمی است چرا علماء و مردم مورد آزار قرار می‌گیرند؟

ایضاً از بجنورد می‌نویسند:

حضور مدیر محترم جریده مهر منیر دامت تاییداته.

اجمالاً خاطر شریف را از وقایعات و وضعیات^(۱) بجنورد قدیماً و جدیداً مستحضر میدارد. میتوان گفت اهالی بجنوره طبعاً مردمانی سالم و به عقیده اسلامیت قدیمی^(۲) هنوز باقی بوده و آرایش به منکرات و منہیات نداشته و اگر احیاناً یک نفر مرتکب پاره‌ای خلاف شرع میشد در نظر عموم موهون و متفور و حتی الامکان مجازات و جلوگیری میکردند. طوری بود که در مواقع بروز یلایا و حوادث با یک جدیت کاملی در مقام برجیدن اساس هر قسم از معاصی بوده و از این حسن عقیده و اقدامات همواره مشمول مراحم الهیه میشدند. بدبختانه در این دو سه سال اخیر بواسطه حشر با بعضی از واردین (نظامیان) رذل، و ذهاب و ایاب مامورین تانجیب^(۳) و بعضی روسای ادارات که ابدأ عناوین و حیثیات دولت را حلفظ نمی‌کرده و مثلاً به انواع فضایح و مرتکب اقسام شناع میشدند، کم کم مجاورت موثر افتاده، از اهالی هم کسانی که خبث ذاتی داشتند و در این مدتها از عقیده قدیمی مردم ملاحظه میکردند، متجری شده، معدالک بخوبی آزاد نبودند. زیرا مردمان متدین به همراهی و معاونت آقایان علماء ممانعت میکردند و مجازات آنها را از حکومت

۱- باید «وقایع» می‌آمد که خود جمع رانته می‌باشد.

۲- منظور از اسلامیت قدیمی، همان اسلام سنی و غیردولتی می‌باشد، که مردم پایند آن بودند، نه اسلام روحانی نمایان قدرت طلب رضا خانی.

۳- چنانکه در خاطرات فریدون در وقایع ورود به بجنورد و ارتباط با معشوقش مشاهده شد، نظامیان شبها به بالای بام مردم رفته و در تاریکی دزدانه منازل و ناموس مردم را دید میزدند.

میخواستند. مخصوصاً یک همچو مردمانی که اینطور اخلاق و عاداتی داشتند اگر نباشد حرکات وحشیانه و عربده‌های مستانه و شرب مسکرات را محترماً از حیاتی که حافظ حدود اسلامیت و نگهبان عرض و ناموس، مسلمانان بایستی باشند بیننده چه حالی خواهد داشت (۴). بعلاوه تعدیات به کسب و رفتن روی بام کاروانسرا و نگاه کردن به منازل مردم^(۱) و رفتن به باغهای مردم با مسکرات و منکرات و من العجب اینکه آقای سرهنگ مهدی خان که سر تا پا هیکل...^(۲) در لباس میش^(۳) برای فریب اهالی اعلانی مشتمل بر مرادی اشاعه دادند. من جمله از مراد آن اینکه شرب مسکرات اکیداً ممنوع است که مرتکبین مجازات سخت خواهند شد. بعداً معلوم شد برخلاف اعلامیه (نظامی) منع مسکرات برخلاف اعلامیه به نفع در کاروانسراها قزاقها خم شراب تازه برای خود تهیه کرده‌اند. از این ناملایمات و ناگواریها رفته رفته در میان مردم گفتگوی علاج و جلوگیری از این محذورات طاقت فرمای حرکات شرم آور علاج ناپذیر با یکدیگر داشتند و با بعضی آقایان (علماء) اظهار و شکایت میکردند، که با این اوضاع، راحت از عموم سلب شده، زنها و ناموس ما در مخاطره است، فکری بردارید.

منجمله آقای ثقه الاسلام امام جمعه و جنابان شریعتمداران آقای حاج سلطان الواعظین و آقای حاج میرزا ماشم برای ممنوع داشتن این ناگواریها و رفع مفاسد، مذاکراتی با سایر آقایان داشتند. (لذا) آقای سرهنگ مهدی خان وجود آقایان را مانع خیالات و آزادی خود و هم مشربانش دانسته، پس از نصف روز توقیف اشخاص محترم و فرمان حبس ایشان بدون سؤال و جواب امر به تبعید

۱- در اعلامیه نظامی به همین سبب آمده بود که در دکانها اجتماع نکنند و چراغهای منازل را در شب خاموش نمایند که نظامی‌ها بهتر بتوانند داخل حریم و منازل شخصی مردم را دید بزنند و این اعمال شنیع را از وظایف مقدس نظامی به حساب آورند.

۲- نقطه چین مربوط به سانسور روزنامه است که از بیم حکومت نظامی کلمات تند و زننده را حذف نموده است.

۳- پنجوردی‌ها در تاریخ صد ساله اخیر دربار اتحاد خود را از دست دادند و از خویش بریدند و به بیگانگان پیوستند که نتیجه نامطلوبی دیدند. یکبار در زمان جعفرقلی خان شادلو که گرفتار سربازان ترک ماکونی شدند که در جلدهای اول و دوم به آن اشاره شد که چه دلتی کشیدند، و یکبار نیز در اوایل بقدرت رسیدن رضاخان که تا چند سالی به ذلت و خواری و اختناق و استبداد مبتلا گشتند. چه خوب بود این ضرب المثل را فراموش نکنیم که: کس نخاره پشت من جز ناخن انگشت من

(آنها) به ارض اقدس و مشهد مقدس نموده. در خاتمه از مقام اسلامیت لزوماً حضرتعالی و قارئین محترم را از اوضاع کنونی اسف آور حزن‌انگیز این یک مشت مردمان مسلمان مستحضر میدارد و استدعی است بر حسب دیانت خودتان درج در جریده فرموده که شاید بتوسط جریده حضرتعالی میادی عالیه و عموم مسلمانان مسبوق، در مقام رفع این محذورات و جبران این توهینات وارده برآیند. امضاء محفوظ در اداره، مهر منیر - شماره ۴۳ ص ۶ - ۱۸ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۳

روزنامه مهر منیر نظر خود را در مورد شکوائیه علمای بجنورد که از رفتار زشت نظامیان به تنگ آمده بودند، چنین افزوده است: «ما نظر به آزادی مطبوعات در نشر افکار عامه لایحه فوق را درج نموده و امیدواریم آقای سرهنگ مهدی خان در بجنورد با رعایا و برابری و دیعه حضرت حق می‌باشند رفتارشان پدرا نه باشد و موجب سر بلندی حکومت‌های نظامی بشود نه اسباب وحشت و انزجار خاطرشان؛ اینکه نظامیان افسارگسیخته مهدی‌خانی در بجنورد دست به چه اعمالی ردیلا نه زده‌اند که مردم محترم و روحانیون واقعی دیندار را به ستوه آورده‌اند، جای تامل است.

واردات اداری

مخبر محترم ما از بجنورد
 آقای منیر شرحی را که در
 شماره ۱۹ از قول مخبر مرفوع شده
 بود مطالعه نمودم محض اطلاع و
 استحضار خاطر مبارک لازم شد
 عرض بنمایم که نویسنده مترش آن
 تماماً غلط نوشته بود و اعتراض باطنی
 و بی‌فطرت خود را ظاهر ساخته
 بود خواهشمندم اسم اینمخبر مترش
 را که جز ایجاد کاری ندارد
 بنویسید بنده با او مجادله کنیم اولاً
 امسال بدرجه آقای رس‌دار مرز
 حکمران محبوب اهل باغابای خود
 حسین سلوک در وقت بخرج داده که

در مورد حسینقلی خان قراچورلو حاکم سرحدات بجنورد

روزنامه مهر منیر نوشت: «حسینقلی خان سملقانی یکی از صاحب منصبان و سرحداتاران رشید است که اگر آقای امیرلشکر شرق از او تشویق و رفع دلشکستگی که به ملاحظه توقیف حاصل کرده، بنماید ممکن است خدمات مهم و جان نثارهای تاریخی بکند. ما از راه خیرخواهی آقای امیرلشکر شرق را که شخص محترم و عامل بزرگ رفاهیت و آسایش عامه به شمار است یادآور می‌شویم یا یک تلگراف مرحمت‌آمیزی از طرف معظم‌له به حسینقلی خان سملقانی بشود از او خدمات بزرگی صادر خواهد شد... و به درد دولت خواهد خورد»

البته این حسینقلی خان قراچورلو، پدر شادروان خانلرخان تمام عمر خود را صرف دفاع از مرزهای بجنورد و ناموس مردم آن دیار نمود. یکبار هم در صدر مشروطیت ترکمانان غارتگری را که از راه سبزوار و شاهرود با غنایشان باز می‌گشتند سرکوب نمود و اسیران را رها ساخت و سرهای ترکمن‌ها را به تهران برد و از سوی مظفرالدین شاه مورد تقدیر و خلعت قرار گرفت و یک جبهه ابریشم به او عنایت شد.^(۱)

علت اینکه روزنامه مذکور در این شرایط نوشته است که از حسینقلی خان دلجویی بشود، به این خاطر بود که باز هم پس از مدتها تاخت و تاز ترکمن‌ها در نواحی غرب بجنورد و جوین و جاجرم و مزینان سبزوار و چپاول فراوان از این مناطق، حسینقلی خان که نمی‌توانست این وضع را به غیرت کردی خود هموار کند، ناچار سواران خود را برداشت و بر سر راه ترکمانانی که از غارتگری بازمی‌گشتند و اسیر و مال فراوان با خود آورده بودند، کمین کرد و در حمله‌ای کارساز تعداد زیادی از ترکمانان را کشت و بقیه را فراری ساخت.

اسرا را هم آزاد کرده و اموالشان را بخودشان بازپس داد، و سرهای ترکمانان را به بجنورد فرستاد که از آنجا هم به عهده فرستاده شد و در بازار و کوچه‌ها سرها را به گردش و نمایش گذاشتند. اما از

۱- این جبهه که به آقای خانلرخان به ارث رسیده بود، پس از اینکه خانلرخان از زندان انقلاب اسلامی آزاد شد و نانی در بساط نداشت، آنرا به ناچار برای خرج روزانه‌اش به چهارصد تومان فروخت و چند روزی با آن زندگی کرد.

آنجا که این زمان سردار معزز را تحت الحفظ نظامیان بجنورد به تهران فرستاده و چندماه بود که آنجا تحت نظر بود، حسینقلی خان هم مسئولی برای جلوگیری از ترکمانان نداشت و قشون ظفرتمون هم مرد میدان ترکمن‌ها نبود. لذا روزنامه مذکور یادآوری کرده که از حسینقلی خان دلجویی شود تا بار دیگر این غارتگران را که قشون از عهدشان بر نمی‌آید، تأدیب کنند.

سردار معزز در تهران

سردار پس از احضار به تهران، مدتی در آنجا در منزل امیراقتدار وزیر کشور وقت و دیگر دوستانش متوقف بود. زیرا رضاخان از او شصت هزار تومان پول برای هزینه لشکری خود به خوزستان خواسته بود و چنین پولی در تهران برای سردار فراهم نمیشد. پس این خبر را شایع کردند که روزنامه مهر منیر به انتشار آن اقدام نموده، تا هر چه زودتر سردار به فکر پرداخت پول باشد.

۱ توقیف سردار بجنورد - پس از شیوع خبری که تراکمه در بین محاربه اظهار می‌نموده‌اند ما برای نجات سردار می‌جنگیم.^(۱) در تهران حسب الامر دولت سردار با چند نفر برادرانش توقیف شده است.

خواستن وجه - سردار بجنورد از بعضی مقامات تمنا کرده است که ملک جاجرم او را به کسی اجاره داده و سی هزار تومان وجه برای او برسانند تا قروض خود را به مالیه بپردازد. ولی هنوز کسی برای این کار حاضر نشده است.^(۲)

بدیهی است جمع آوری چنین پولی که بیش از چهارصد میلیون تومان این زمان میشد، نه تنها برای سردار آن هم در یک شهر غریب و دورافتاده به سادگی امکان نداشت، بلکه برای هیچکس مقدور نبود. از این رو سردار تلگرافی به حسینقلی خان قراچورلو و برادرانش خیر داد که این پول را با فروش املاک او در جوین و جاجرم و دیگر وسایل فراهم کرده و به تهران بفرستند. لذا مدتی طول

۱- این اخبار دروغ را سرهنگ مهدی خان طقاع و غارتگر بدان جهت علیه سردار پخش می‌کرد که او را بی اعتبار ساخته و از سر راه خود بردارد و بدون مانع به امیال شوم خود تایل گردد.

۲- مهر منیر - ش ۲۶ ص ۳ برابر ۲۰ جوزا (خرداد) ۱۳۰۳

کشید تا برخی املاک فروخته شد و پول تهیه گردید و برای رضاخان سردار سپه به تهران حمل شد. آنهم پول نقره که با چند شتر حمل می‌گردید. رضاخان پس از دریافت پول، با دادن شمشیری قبضه طلا به عنوان خلعت به سردار معزز، از او تقدیر کرد و سردار با اقتدار کامل به خراسان آمد و

سردار معزز

از آلبوم

آقای خانلر خان قراچورلو



لشکر شرق و خلع سلاح کردهای زعفرانلو

در بهار سال ۱۳۰۳ خورشیدی لشکر شرق که از حضور فعال خوانین کرد شمال خراسان در صحنه سیاسی و نظامی بیمناک شده بود، وجود این نیروهای همیشه مسلح را به نفع پیشبرد اهداف رضاخانسی دانست. لذا به فکر خلع سلاح آنان افتاد. اما میدانست در صورت اتحاد و استناع خوانین، کار به مشکل برخورد میکند. از این رو در صدد برآمد خوانین قوچان را به مرکز لشکر در مشهد دعوت نموده، طی جلسات مشورتی و اینکه با حضور قشون دولتی نیازی به همراه داشتن اسلحه وسیله حضرات نخواهد بود، آنان را به تحویل دادن اسلحه‌های خود و افراد تحت امرشان تشویق نماید و بدین گونه بتواند این مشکل را حل کند.

اینک متن دعوتنامه عمومی دوم به تاریخ ۲۷ خرداد که قرار بود ۲۰ خرداد تشکیل شود. این زمان بیشتر خوانین خراسان وارد مشهد شده و منتظر دستور لشکر شرق بودند، با یک هفته تاخیر روز و ساعت جلسه مشورتی را اعلام داشتند. لشکر شرق بدینگونه اطلاع رسانی نمود.

وزارت جنگ - لشکر شرق - دایره دارالانشاء نمره ۱۲۳۳ به تاریخ ۲۷ برج جوزا ۱۳۰۳
متحدالمآل

لازم است (خوانین) چهار ساعت بعد از ظهر یوم سه شنبه ۲۸ برج جاری برای مذاکراتی که در نظر است به اداره لشکر حاضر شوید. امیر لشکر شرق. حسین خزاعی امضاء

باز فیل لشکر شرق یاد هندوستان کرد و به یاد جمع آوری اسلحه از دست کردها افتاد. زیرا خود لشکر به اندازه کردها اسلحه نداشت و میخواست خود را با سلاح هایی که در دست کردهاست مجهز کند، تا اگر یک رویارویی مانند زمان کلنل به وجود آمد، بتواند بر کردها پیروز شود. نه اینکه شکست بخورد. لشکر شرق میدانست که علاوه بر اسلحه هایی که کردها در جنگ یا کلنل پسیان به دست آورده‌اند، سلاح‌های دیگری نیز در دست داشتند که توانستند نیروهای مسلح کلنل را با یک حرکت سریع از پا در آورند.

آنها در جنگ با خدو سردار کرد که به سلاح‌های روسی مسلح بود نیز اسلحه‌های زیادی را

بدست آورده بودند. اما خود لشکر علاوه بر چند دستگاه توپ و مسلسل و تعداد کمی تفنگهای پنج تیر و سه تیر چیز دیگری در اسلحه خانه نداشت. حتی رضاخان فرمانده کل قوا نیز در کودتای اسفند ۱۲۹۹ یعنی سه سال پیش، بیشتر از سیصد قبضه اسلحه نداشت. بهمین جهت از کلنل پسبان که حدود چهار هزار قبضه اسلحه داشت، خواسته بود که یکهزار تفنگ برای او بفرستد که کلنل نفرستاد و این عمل بیشتر موجب کینه توزی رضاخان از او شد.

در این مورد آقای قائم مقام الملک رفیع تنها روحانی همنشین و هم کلام با رضاشاه که در سفر و حضر همواره در کنار او بود، در خاطراتش آورده است: یکروز رضا خان سردار سپه به او گفته: «فلانی اگر هزار تفنگ داشتم، هیچ غصه نداشتم».

قائم مقام می‌گوید من با «کمال تعجب پرسیدم: هزار تفنگ ندارید؟

گفتند: نه

گفتم: پس چطور تهران را مسخر کرده و کودتا نمودید؟

گفتند: با تقریباً سیصد تفنگ» (۱)

اما کرده‌ها پیش از اینها اسلحه داشتند. اسلحه‌های روسی، آلمانی، انگلیسی، همه نوع. مخصوصاً که از سه تیرها خیلی راضی بودند و تقدیر میکردند.

اسلحه‌هایی که از زمان قیام ججو خان به دست آنها افتاده بود. یا بعداً اسلحه‌هایی که قدم یار پسر ججو با کشتن سالداتهای روس در مرز درگزر سلاح‌های آنها را می‌گرفت و می‌آورد در درگزر و نوچان می‌فروخت و به دست کرده‌ها میرسید.

بهرحال اسلحه در دست کرده‌ها فراوان بود و لشکر خراسان بی اسلحه. آنها میخواستند با اسلحه کرده‌ها خود را مسلح سازند. این بود که تا فرصتی پیش می‌آمد، ساز خلع سلاح هشایر را کوک میکردند و سران کرد را در فشار می‌گذاشتند که مکاتبات زیادی بین طرفین بوجود آمده و اسنادش موجود است. کرده‌ها هم حاضر بوده‌اند جان به عزرائیل بدهند، اما تفنگ به قشون ندهند. چون

۱- خاطرات قائم مقام الملک رفیع - خسرو معتضد - تهران - نشر قطره - ۱۳۸۳ ص ۱۱۹

میدانستند که اگر قشون صاحب اسلحه بشود بر آنها رحم نمی‌کند. چنانکه حوادث بعدی پس از تجهیز قشون به سلاح‌های جدید این امر را ثابت کرد.

اکنون نیز که تابستان ۱۳۰۳ بود، باز هم خلع سلاح کردها برنامه روز شد و خوانین را به مشهد احضار کرد که در روزنامه مهر منیر چنین درج شده است:

«احضار خوانین قوچان - حسب الامر دولت خوانین زعفرانلوی قوچان که از طرف آقای امیرلشکر شرق (حسین خزاعی) احضار شده بودند، وارد مشهد شده‌اند و از طرف امارت سپاه^(۱) حکم دولت دابر بر تسلیم اسلحه آقایان تبلیغ شده است و آقایان مهلت برای مشورت خواسته‌اند و یک مجلس مشاوره هم در منزل آقای سردار نصرت تیموری منعقد داشته‌اند ولی نتیجه قطعی معلوم نیست»^(۲) بلی، بدینگونه چنانکه می‌توان فهمید خوانین کرد با وضعی که در پیش رو داشته‌اند و همواره در مرزهای خود درگیر با تراکمه بوده‌اند، حاضر به خلع سلاح خود نشده‌اند و جلسه بدون نتیجه پایان یافته است.

تلگراف رضامندی روحانیون شیروان از ضیغم الملک

«تلگراف شیروان - مقام محترم ریاست لشکر شرق - دو کپیبه محضر مبارک آقای آیت الله زاده -

جریده مهر منیر

بعضی مطالب عاری از حقیقت نسبت به آقای ضیغم الملک (فرج الله خان) در جریده فکر آزاد منتشر. تمام آنها به دسیسه ابراهیم زاده‌های^(۳) معروف الحال است. دوسیه قتل و غارت و بریدن پستان زنان و متک ناموس رعایای فلک زده درانلو^(۴) که به تحریکات ابراهیم زاده‌ها، تزاوق‌های

۱- منظور از امارت سپاه، شخص سردار سپه رضاخان می‌باشد.

۲- مهر منیر - ش ۲۸ ص ۲ برابر ۹ سرطمان (تیر) ۱۳۰۳

۳- منظور مرحوم حاج رجب یزدی ابراهیم زاده بود که در گروه تاج محمدخان علیه دیگر خوانین مانند لمرج الله خان و ولیخان کارشکنی می‌کردند.

۴- احتمالاً ترانلو است که از روستاهای سرحدی قوچان در منطقه بیجرانلو است.

(روس) تزاری مرتکب شدند در دوایر دولتی مشهد و قوچان بهترین شاهد است. آقای ضیغم الملک که سالهاست در این سرحد خدمات عمده به دولت نموده‌اند، میخواهند به اغراض شخصی مراتب خدمتگزاری معزی الیه را در لباس دیگر جلوه دهند.

دعاگویان کمال رضایت از حسن سلوک ایشان داشته از آن یگانه امیر محبوب استدعا داریم به عرابض مفسدین اعتنا نقرموده عموم را به مزاحم کامله امیدوار فرمایند. عموم اهالی شیروان، شیخ غفور، امام جمعه - شیخ محمد علی - شیخ اسماعیل و قریب ۵۰ امضای دیگر^(۱)



میدان سابق شهرداری قوچان

تذکر و یادآوری به خوانین محترم زعفرانلوی قوچان و شیروان

مهر منیر نوشت: « هر چند در تلو همان تلگرافات مندرجه سابقه به آقایان امیرحسنخان شجاع الدوله و (ولیعخان) ضرغام السلطنه و (تاج محمدخان) سطوت الملک برای اینکه تلگرافات دو دسته طرفداران ایشان شخصی است، یادآوری برای ارسال حق الطبع شده است. اما تا امروز اثری نشد و باز تلگرافی از شیروان دایر به شخصیات راجع به طرفداری از آقای ضیغم الملک رسیده بود و در شماره ۲۷ مهر محض احترام ریش سفیدی و شیخوخیت آقای ضیغم الملک درج شد و در ضمن ما را مجبور ساخت به آقای ضرغام السلطنه مجدداً یادآور بشویم حق ابونه یکساله را که دو دفعه آقای سید مجتبی آمد به قول و بجز وعده خشک چیزی نیاورد، با حق طبع دو تلگراف ده تومان فوراً ارسال دارید و آقای شجاع الدوله هم حق الطبع دو تلگراف را با آقای سطوت الملک ارسال دارند. (۱)

و حق الطبع تلگراف شیروان دایر به آقای ضیغم الملک محض احترام و اقسالی (ریش سفیدی) مومی الیه ایندفعه مطالبه نمیشود ولی در آتیه باید بدانند جریده نگار حاضر نیست تلگرافاتی را که دایر به مدح و ذم اشخاص است بدون اخذ طبع درج بکنند و البته باید حق الطبع را ارسال دارند. دفتر اداره مهر منیر (۲)

حوادث بجنورد مانع خلع سلاح کردهای زعفرانلو

چنانکه گفته شد منطقه زعفرانلو یعنی قوچان و شیروان در این روزها امن بود. سردار معزز رادم

۱ - خانهای کرد عادت به دادن باج یا حق طبع نداشته‌اند. به همین جهت از این به بعد تلگرافات مطول و شکایت بازبهای گذاش علیه یکدیگر را کنار گذاشته‌اند. در زمانیکه بقول سخیر بجنورد در ص ۲ شماره ۲۴ مهر منیر ۲۶ نور ۱۳۰۲ در بجنورد «ان یک من یک قران به سنگ محل، گوشت اهلاء قره بسیار ممتاز یک من پنجهزار سنگ محل» بوده و با ده تومان میشد. بیست من گوشت بزه ی- ناب خرید و کیاب نمود و خورد. آیا میتوان تصور نمود که ضرغام السلطان یا سطوت الملک و امثالهم چنین پولی پردازند؟ بیست من گوشت به سنگ محل ۸۰ کیلو بوده که با پول امروز قران کیلویی پنجهزار تومان میشد. چهارصد هزار تومان که خوانین چنین و لخرچی نمیکردند.

۲ - مهر منیر - ش ۲۸ ص ۹ سرطان (تیر) ۱۳۰۳

که به تحریک لشکر شرق و سرهنگ مهدی خان، سردار سپه به تهران احضار کرده و سرهنگ مهدی خان با کر و فزی که در بجنورد بهم رسانده بود، خود را عامل امنیت خراسان شمالی میدانست. به همین جهت سرتیپ خزاعی فرمانده لشکر شرق خوانین زعفرانلو را به مشهد فراخواند، تا آنها را به تحویل دادن اسلحه‌های خود به لشکر ترغیب نماید. اما در این هنگام که بر اثر گزارش‌های دروغین سرهنگ مهدی خان طماع، در بجنورد سردار معزز را تحت الحفظ به تهران می‌فرستند و خطه بجنورد بر اثر شورش کردها و ترکمنها رو به ناامنی می‌گذارد در نتیجه لشکر شرق گوشش متوجه زنگ خطر می‌شود. بدین جهت احتیاطاً امر خلع سلاح برای مدتی به تاخیر می‌افتد، تا سرانجام زعفرانلو با نیروهای خود به ترکمانان قرب بجنورد حمله ور شوند.

«مرخصی خوانین زعفرانلو و غیره - نظر به وقوع یک حادثه که نگاشتن آن شاید خلاف مصلحت امروز باشد، مسأله خلع سلاح معوق مانده و خوانین زعفرانلو و غیره با دستورالعمل مخصوصی از طرف امارت لشکر شرق مرخص به اوطان خود گردیدند...» (۱)



ایات جهان پیمان

۲۸ مهر ۱۳۰۰

حکومت قزوین

بدانست ما در بار می آمدیم و در آنجا در قزوین حرام و بیایا تا رسیدیم که در آنجا
 این حالت نشانیست که در آنجا که کفر و شرک و فتنه میبلدد و در آنجا که در آنجا
 است و تر که خویش در قزوین از راه و ما را گرفته اند و به جهت تا کون
 کجایند و تر که نشانیست و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و کجایند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 از طرف دولت خود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 در صورتی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 این است که اگر این میسر بودیم در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 با هم قدر خود را می دانستیم که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 است و جامع آنرا در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 تا بهنگامی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

نظام سینه
 مهر
 (مهر)

وزارت مطبوعات
 تهران

الیه توپ و نشرهای نظام السلطه هم در صحت
 خلع سلاح کرده های خراسان مؤثر نیفتاد

ابلاغ تلگراف وزیر داخله به ولیخان قهرمانلو

در مورد حکومت عون السلطنه

در آذرماه ۱۳۰۲ شاهزاده مفاخرالسلطنه به حکومت قوچان منصوب شده بود. اکنون پس از هفت ماه برکنار گشته و شاهزاده عون السلطنه به جای او تعیین گردیده و وزیر کشور بوسیله رئیس تلگرافخانه قوچان، موضوع را به ولیخان شاید بدینگونه اطلاع داده بود:

«ایالت خراسان و سیستان - حکومت قوچان ۲۲ برج سرطان (تیر) ۱۳۰۳ نمره ۵۶۳

آقای ضرغام السلطان معاون محترم سوار اعزامی بجنورد

تلگرانی از مقام وزارت جلیله داخله رسیده، محض استحضار خاطر شریف ذیلاً درج می نماید: ریاست تلگراف، آقای عون السلطنه که از مامورین محترم و لایق دولت می باشند به سمت حکومت قوچان منصوب و قریباً عزیمت می نمایند. لازم است مراتب را به استحضار آقایان علماء و خوانین و سایر طبقات رسانیده و در غیاب ایشان کفالت امور حکومت (قوچان) را عهده نموده، راپرت وقایع آنجا را ارسال دارید - ۲۱ سرطان نمره ۱۵۸۶ وزارت داخله»

امضاء رئیس تلگرافی قوچان

یادآوری میشود که بخاطر وجود خوانین مقتدر و متعدد در قوچان، دولت قادر نبود نفوذ خود را در این دیار گسترش دهد. محمد ابراهیم خان هم از حکومت استعفاء داده بود. تاج محمدخان و ولیخان با هم سازگاری نداشتند. در مدت دو سال چند تن از شاهزادگان قاجار از جمله اعدال الدوله، ثقة السلطنه، مفاخر السلطنه در اداره این شهر ناکام مانده^(۱) و اکنون دولت عون السلطنه چهارمین شاهزاده را برای حکمرانی این شهر ماجرا آفرین وارد میدان کرده بود که تا رسیدن او به قوچان رئیس تلگرافخانه قوچان حکومت موقتی این شهر را بر عهده بگیرد و ولیخان قهرمانلو را در جریان

۱- علت ناکامی این شاهزادگان قاجار در اداره حکومت قوچان، ماجراجویی خوانین کرد از یکسو و گریه رقصانی ساخلو (پادگان نظامی) این شهر که مجری اوامر رضا خان بوده، از سوی دیگر بود. نظامیان مانع انجام وظایف حکام (فرمانداران) میگرددند که از سوی وزیر کشور فرستاده میشوند.

بگذارد. در این رابطه روزنامه مهر منیر هم نوشت:

«قوچان - عزل و نصب ورود چون عون السلطنه حاکم سابق تربت از تهران به حکومت قوچان مقرر شده شاهزاده مفاخر السلطنه چند روز قبل از قوچان (حرکت کرده و) وارد مشهد شده است»^(۱)

سرهنگ باقرخان حاکم نظامی بجنورد

بدتبال شکایت روحانیون غیردولتی و مردم بجنورد از اعمال غیراخلاقی و غیرانسانی سرهنگ مهدی خان حاکم نظامی قبلی و شکست افتضاح آمیز او از ترکمانان، سرهنگ باقرخان حاکم شهر بجنورد میشود.

حکومت بجنورد - آقای حاجی باقرخان فرمانده تیپ پیاده که از طرف آقای امیرلشکر به حکومت بجنورد منصوب شده بودند زمام حکومت را به کف درآورده و سرهنگ مهدی خان به میان ریاست قشون تنها باقیست»^(۲)

سرهنگ مهدی خان در زمان قدرت خود در بجنورد از هیچ رذالت و پستی خودداری نکرد، چه خانواده‌ها که بر باد نداد و تاراج نمود و چه ظلم‌ها و افسارگیختگی‌ها که از او سر نزد که سرانجام مجبور شدند حکومت بجنورد را از او گرفته و تنها پست فرماندهی پادگان را به او واگذار کنند. زیرا در برابر ترکمن‌ها به سختی شکست خورده و متواری شده و برای لشکر شوق موجبات سرشکستگی فراهم کرده بود. لذا مهر منیر نوشت:

«سرهنگ مهدی خان - رئیس قشون اعزامی به بجنورد را حسب الامر دولت وارد به بجنورد نموده‌اند و ریاست اردو و حکومت بجنورد فعلاً سپرده به آقای سرهنگ حاجی باقرخان می‌باشد و اهالی از طرز رفتار ایشان راضی و شاکر می‌باشند»^(۳)

اما این سرهنگ باقرخان که از سران کودتا و همراهان رضاخان قزاق در فتح تهران بود، بعدها از سوی سردار سپه رضاخان به فرماندهی ساخلو شوشتر منصوب و عازم خوزستان شد. لکن شیخ

۱- مهر منیر - ش ۳ ص ۲ - روز ۹ اسد (مرداد) ۱۳۰۳ - ۲- مهر منیر - ش ۲ ص ۳ برابر ۲ اسد (مرداد) ۱۳۰۳

۳- مهر منیر - ش ۵ ص ۲ - ۲۹ اسد ۱۳۰۳

خرزغل که خود را مالک خوزستان میدانست، چنان بر او سخت گرفت که او ناچار به ترک شوشتر و خوزستان شد.^(۱) او را اکنون به خراسان و سپس بجنورد پرتاب کرده بودند که از پایتخت و امور سیاسی به دور باشد. زیرا او شریک کودتای رضاخان از قزوین تا تهران بود و به امر رضاخان به کاخ احمدشاه رفت و مقاصد رئیس کودتا یعنی رضاخان را به شاه ابلاغ کرد. بنابراین ممکن بود، فضولی‌هایی از او در پایتخت سر بزنند که به نفع رضاخان سردار سپه نباشد. پس بهتر است که به دور از مرکز سیاست باشد و سرانجام هم به گلوله بلوچ‌ها در بلوچستان سر به نیست شود.



قتل و غارت مردم جاجرم بوسیله ترکمانان

پریشانی جاجرمیان - نظر به مقتول شدن چندین نفر از اهالی جاجرم گرمه به دست سواران تراکمه و به غارت رفتن چندین هزار گوسفند،^(۱) اهالی آنجا در نهایت پریشانی می‌باشند و اکثر آنها اغنام خود را به حاجی قربانعلی رئیس جوینی‌ها سپرده‌اند.^(۲)

این وقایع تاسف آور در غرب اسقراین و اطراف شاهرود و میامی و سبزوار و نودین و جوبین در سایه اقتدار حکومت نظامیان ظفرمند، در غیاب سردار بجنوردی اتفاق می‌افتد که همواره صفحات روزنامه‌های این زمان داد پیروزی لشکر شرق را بر اشرار و تراکمه به راه انداخته‌اند و گزارش‌های دروغین سرهنگ مهدی خان را هر روز می‌نویسند که قشون ظفرنمون چنین و چنان کرده و دموکراتها هم از قول مردم می‌نویسند که شهر امن و امان است و از وقتی که حکومت نظامی در شهر دایر شده، مردم در امنیت کامل و دعاگوی سردار سپه (رضاخان) و امیرلشکر شرق و سرهنگ مهدی خان می‌باشند و راه رفتن پرشکوه آنها در خیابانها دل هر میهن پرستی را شادمان می‌سازد!!

اعلامیه‌های کذب نظامیان که منافع و حفظ قدرت خود را در آشفته‌گی اوضاع می‌بینند، همه روزه بصورت خیر از بجنورد و اطراف دال بر امنیت کامل به روزنامه‌های وابسته می‌رسد. اما واقعیت چیز دیگری است. بنگرید به این خبرهای دروغ از اعلامیه قشون مندرج در روزنامه مهر منیر.

غلبه بر تراکمه - اردوی دولتی تحت فرمان سرهنگ مهدی خان بالاخره غلبه بر تراکمه نموده و بعد از جنگ طولانی تراکمه تسلیم شده‌اند. (معلوم نیست در کدام جنگ نکرده پیروز شده است؟)

۱- مهر منیر - شماره ۲۷ صفحه ۵ روز ۲۰ جوزا (خرداد) ۱۳۰۳ - نیز بنگرید به: اسفراین دیروز و امروز - کلیم الله توحیدی - چاپ ۱۳۷۴ ص ۱۶۲

۲- اما این ملاً قربانعلی از ماجراجویان جوبین بود که مردم را علیه سردار بجنوردی تحریک می‌کرد. زیرا سردار چنانکه گفتیم مخالف تریاک فروشی و معناده‌کردن مردم و کشت تریاک بود. چون کشتزارهای تریاک جوبین را هم تخریب کرد، حاج قربانعلی یا احوان و انصاری که در سبزوار و مشهد داشت و منع کشت تریاک به آنها ضرر زده بود، تمام اقدامات خود را با دادن پولهای گزاف به فرمانده لشکر شرق به کار بستند تا سردار را متهم به تحریک ترکمانان نمایند.

اعلان اداره لشکری - اداره قشونی اعلانی صادر کرده است که صاحبان اموال غارت شده (وسيله ترکمانان) در راه تهران نشانی اسباب خودشان را بدهند بگیرند.

افتتاح طریق تهران - بعد از فتوحات قشون دولتی در طرف بجنورد و در طرف شاهرود و شکست فاحش خوردن تراکمه راه تهران (سبزوار) مفتوح و مردم و زوار در ایاب ذهاب هستند،^(۱) بلی اینها بوق و کرنای قشون ظفرنمون و لشکرشوق بود. لکن حقیقت عکس این واقعه بود. قشون ظفرنمون جرأت نداشت، از چهار دیواری بجنورد خارج شود و با یک ترکمن مواجه گردد. بزودی نتیجه جنگ‌های ظفرنمون سرهنگ مهدی خان با ترکمانان را خواهیم دید.

غارتگری ترکمنها در اسقراين و اسارت خان زرین کفش

و کاظم بگ خوک سوار

این موضوع هم چون مربوط به غارتگری ترکمانان در این منطقه بود و هر چند مربوط به دوران ناصرالدین شاه است و در کتاب اسقراين هم چاپ کردم، در اینجا نیز لازم دانستم آنرا منعکس نمایم تا کسانی که به آن کتاب دسترسی نداشته‌اند نیز به این حادثه آشنا شوند.

در حدود سال ۱۲۸۵ قمری در سلطنت ناصرالدین شاه، فرج الله آقا^(۲) پسر بزرگ روشن خان دوم، و عموی مظفرالسلطنه حاکم قوچان در روستای پرتان عاشق و دلیاخته خواهر کربلانی محمد خرسکانلو (خراسکانی) شده سرانجام آن دو رسماً نامزد شدند.

یک شب فرج الله آقا (به همراه نوکرش کاظم بگ) به خانه نامزدش به نامزدبازی آمده بود. از بد حادثه همان شب ترکمن‌ها به پرتان حمله کردند.^(۳) تا پرتها (پارت‌ها) به خود آمدند، عده‌ای با

۱- مهر مشیر - ش ۲۸ ص ۲ سرطان ۱۳۰۳

۲- فرج الله آقا برادر حسن خان ثورده، صاحب نیزه دو شاخ در جنگ با فتحعلیشاه در قوچان، پسر او نیای محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه بود. اسقراين، کلیم الله توحیدی، ص ۱۳۲

۳- پرتان (پارت + ان) یا پارتان روستایی است در شرق شهر میان آباه مرکز شهرستان اسقراين، که مردمش کرماتج‌اند و طایفه خراسکانی هم آنجا می‌باشند. منزل اصلی محمد ابراهیم خان هم در پرتان بود.

گلوله کشته و عده زیادی مجروح گریه‌تند و تعدادی نیز اسیر ترکمنان مهاجم شدند.

فرج‌الله آقا که شب را برای نامزدبازی به آنجا آمده بود، برای اینکه در انتظار نامزد و خانواده‌اش کز و قری نشان دهد، با کاظم بگ سوار بر اسب، تفنگ ساچمه‌ای بر دست خود را به ترکمن‌ها رساند و یکی دو نفر از آنها را کشته و مجروح کرد که سرانجام به اسارت ترکمنان درآمد و همراه دیگر اسیران زن و مرد و اموال غارتی به ترکمن صحرا برده شد.

در بین راه با روشن شدن هوا، ترکمن‌ها دیدند که کفشهای فرج‌الله آقا همیز و نعل‌های زرسن دارد. بلافاصله زرین کفش را پابرنه کردند و دانستند شکار خوبی نصیبشان شده است. به همین علت وقتی خراسکانلوها، برای خریدن اسیرانشان به ترکمن صحرا رفتند، آنها قیمت خیلی بالایی برای آزادی اسیر زرین کفش و رفیقش کاظم بگ پیشنهاد کردند. لذا فرستادگان روشن‌خان و خراسکانلوها بدون نتیجه به استرآین بازگشتند، تا بار دیگر برای نجات آنان چاره‌ای بیندیشند و زر و سیم لازم را فراهم کنند. اما یک ماه بعد که برای خرید اسیران به ترکمن صحرا رفتند، اسیران را به خوارزم برده بودند که در بازارهای خیوه بفروشد.

سالها گذشت. دیگر کسی نمی‌دانست این اسیران کجا هستند و به چه سرنوشتی دچار شده و در کجا به فروش رفته‌اند. نه خیری. نه نامه‌ای، نه اثری.

سالها بعد، در یکی از روزها، کاظم بگ در حالی که زنجیر و بخار^(۱) به پاها داشت و شتران ترکمن‌ها را در اطراف خیوه برای چرا به بیابان برده بود، در پای بوته زرشکی متوجه یاتاغ^(۲) یکی گراز شد. وقتی با دقت به مدفوع گراز که در اطراف یاتاغ پراکنده بود، توجه کرد، دانه‌های کنجد^(۳) در آن دیده شد. کاظم بگ به اوضاع جغرافیائی شمال خراسان آشنایی داشت و می‌دانست گیاه کنجد تنها در سرزمینهای حدود کلات و ایبورد و درگز می‌روید. او دریافت که گراز در خراسان تغذیه می‌کند و برای استراحت به تپه و ماهورهای خیوه می‌آید که دهها فرسنگ به دور است.

۱- بخار: زنجیر ضخیم و کتلدار مخصوصی که پاهای اسب یا اسیر را با آن به هم می‌بستند که نتواند فرار کند.

۲- یاتاغ: واژه‌ای ترکی است و به محلی که گراز برای استراحت خود در زمین حفر می‌کند گفته می‌شود.

۳- کنجد نوعی گیاه بوته‌ای است و هنوز هم دانه روغنی آن یکی از محصولات مهم کلات، لائین و درگز است.

نور امید ی در دل کاظم بگ درخشید و لبخند رضایت بخشی، پس از سالها اسارت بر لبانش نقش بست و به طرح نقشه فرار خود پرداخت. شب هنگام که همراه با شتران به خیوه بازگشت، نقشه فرار خود را با فرج الله آقا بازگو کرد. فرج الله آقا با این که موافق نبود و خطر جانی رفیق از جان گذشته اش را تهدید می کرد، اما آرزو داشت کاظم بگ بتواند خود را به خراسان برساند و خبری از او به ایل و نامزدش برسد، تا برای خلاصی او چاره ای بیندیشند. آن شب آن دو اسیر درد کشیده دست در گردن هم گره بسیار گریستند. زیرا نمی دانستند عاقبت کار چه خواهد شد.^(۱۱)

کاظم بگ منتظر فرصت و آمدن گراز از راه کلات و درگز به خیوه بود. تا اینکه این روز فرار رسید. در یکی از روزها پیش از دمیدن آفتاب، فرج الله آقا زنجیر به پا برای گلکاری و بیگاری به سوی بُرده شد و کاظم بگ با چشمان اشک آلود از وی جدا گشته و با پای برهنه و به زنجیر کشیده شده، به دنبال شتران به بیابان رفت. اتفاقاً کاظم بگ هنگامی که به محل یاتاغ گراز رسید، گراز در خواب بود. کاظم بگ زنجیر پاهایش را با کمک دستها بالا گرفت تا سر و صدای حلقه های زنجیر، گراز را از خواب بیدار نکند.^(۱۲) سپس به آهستگی پیش رفت و چشمانش را بست و گفت: خدایا به امید تو، و یکبار خود را بر پشت گراز انداخت.

گراز وحشت زده از خواب پرید و با سرعتی عجیب و حیرت انگیز به سوی درگز برگشت. کاظم بگ توانست تمام روز را در حالی که بر پشت گراز بود، یال و گردن حیوان را در بغل گرفته و مقاومت کند و به درگز برسد. او پیش از چهل فرسنگ راه در کوه و دره و بیابان پشت سر گذاشته بود. کاظم بگ خوسکانلو خوی سوار در این فکر بود که چگونه از چنگ خوی خلاص شود. بهترین زمان هنگامی پیش آمد که گراز قصد جهش از صخره ای داشت. کاظم بگ خود را از پشت گراز به زمین

۱- این ترانه کرمانجی که از اسرای آن زمان در خیوه در ادبیات شفاهی ما مانده و سینه به سینه به ما رسیده بیانگر این حالات جانگداز است که می گوید:

خَبْرُو خَبْرُو رَا وَ مَه كَسَانِي مَرِيَن

خبر بگو، بگو، تا آنانی من
که من ناگری نیشانی من

۲- بیژن (قهرمان شاهنامه) از نوادگان کاور، نژد آهنگر نیز برای کشتن گرازها به این منطقه مرزی خراسان قدیم آمده بود که عاشق شیوه دختر افراسیاب شد.

انداخت و حیوان هم که انگار از بلایی رهایی یافته بود با سرعت بیشتر فرار کرد و از چنگ خرسکانلو نجات یافت.

کاظم بگ برای مدتی کوتاه بیهوش بر زمین افتاده ماند. بعد که به هوش آمد و آفتاب در حال غروب بود، با خود گفت: اگر اکنون که عضلاتم گرم هستند به راهپیمایی نپردازم، بعداً قادر به راه رفتن نخواهم بود و در این بیابان گرفتار لاشخوران و درندگان خواهم شد. پس با تمام نیرو دویدن آغاز کرد و هنگام غروب به یک آبادی مرزی درگزر رسید. کاظم بگ با کمک و پرستاری یکی از اهالی بهبود یافته و ماجرای فرارش را برای او بازگو نمود. روز دیگر کاظم بگ سوار بر اسب به درگزر رفت و ماجرای خود و فرج الله آقا را به آگاهی اللهیارخان حاکم درگزر رسانید.

اللهیارخان بی درنگ یکی به اسقراین فرستاد تا خیر فرار کاظم بگ را به فرزندان روشن خان برساند. سرانجام پس از چند روز با آواز دهل و سرنا کاظم بگ در میان شور و شادی مردم به اسقراین بازگشت و ماجرای خوک سواری وی نقل هر محفل و مجلس شد و در میان بچه‌ها به خان خوک سوار مشهور گشت. سال گذشته یکی از خانهای ترکمن در شیخونی که به سرزمین درگزر زده بودند، به اسارت اللهیارخان درآمده بود. وی اسیر شدن خان ترکمن را به اطلاع فرزندان روشن خان رسانید. ترکمن‌ها که برای نجات خان خود به درگزر آمده بودند، قرار شد فرج الله آقا را تحویل بدهند و خان خود را تحویل بگیرند. مقدمات مبادله اسرا در حال انجام بود که در یکی از روزها، ترکمنی هنگام ملاقات در زندان درگزر مخفیانه به خان ترکمن گفت: ما به خبوه خبر فرستاده‌ایم که در آوردن فرج الله تاخیر کنند. ما اسباب فرار تو را از زندان فراهم کرده و اسبهای تیزرو را در نیمه شب در کوچه پشت زندان آماده می‌کنیم. به محض اینکه خود را از پشت بام زندان پایین بپندازی، سوار بر اسبهای تیزرو از مهلکه فرار خواهیم کرد و فرج الله را به ایرانیان تحویل نخواهیم داد، مگر با گرفتن طلا و نقره زیاد، که او از خوانین گُرد پولدار است.

نیم شب موعود که نگهبانان زندان در حال چرت زدن بودند، خان ترکمن با نقشه و حيله‌ای خود را به پشت بام زندان رسانید و در تاریکی شب چند سوار را دید که از کوچه پشت زندان پیش می‌آیند. او که گمان کرد یاران او هستند، از بالای بام خود را به میان آنها انداخت و به ترکمنی گفت:

رفقا بتازید برویم و از دست این قزلباشهای پدرسوخته خلاص شویم.

اما از بد حادثه این سواران، شیگردان درگزی بودند که در کوچه‌ها گشت می‌زدند و گذرشان به آنجا افتاده بود، نه یاران ترکمن او.

شیگردان متحیر که خان چه می‌گوید. او را گرفته و نزد رئیس خود آوردند. معلوم شد خان ترکمن از زندان فرار کرده است. پس یال و کوبال او را محکم بسته و شبانه نزد اللهیارخان حاکم درگز بردند. او دستور داد، دلاک با انبر مخصوص خود حاضر شده و تمام دندانهای آن بدبخت را کشیده و وی را به سیاه‌چال اندازند.

ترکمن‌هایی که برای فراری دادن خان خود آمده بودند، چون خبری از آمدن خان نشد، قریباً متوجه گرفتاری او شده و به خوارزم فرار کردند. زیرا سواران درگزی به تعقیب آنان آمده بودند. سرانجام پس از ماهها آمد و رفت سران ترکمن به درگز، به موجب قرارداد مبادله اسیران، چندی بعد ترکمن‌ها، فرج‌الله آقا را دست و پا بسته بر روی یابویی نشانده و به درگز آوردند تا وی را با خان خود مبادله کنند. اما هنگامی که فرج‌الله را از دروازه شرقی وارد درگز کردند، جسد خان ترکمن را که از رنج و گرسنگی و بیماری جان سپرده بود، از دروازه غربی به گورستان می‌بردند. بدین گونه فرج‌الله آقا پس از چندین سال اسارت آزاد گشت و در میان استقبال مردم وارد اسفراین شد. اما نامزد وی نیز سالها پیش در فراق یار، بیمار شده و جان سپرده بود.^(۱)

۱- در اسفراین حدود چهل و سه ایل و طایفه کرد به حالت گله‌داری و کشاورزی و باغداری زندگی می‌کنند که مهمترینشان ایل حسانیلو و شادلو و قولانلو و میلانلو و توپکانلو و قهرمانلو و قراچورلو و قانیکانلو و خرسکانلو و قره‌قاشلو هستند، که در کتاب اسفراین به تفصیل شرح داده‌ام.

غارنگری ترکمانان در جاجرم و اسفراین

اکنون باز می‌گردیم به حوادث سال ۱۳۰۳ خورشیدی و حکومت نظامی و تاخت و تاز غارتگران ترکمن در نواحی غربی خراسان. پس از اعزام سردار معزز به تهران، ترکمانان از سراوه و گلیداغ حمله ور شدند و بسیاری از گله‌ها و احشام و اموال چادرنشینان و زنان و کودکان را به غارت بردند و خرابی بسیاری به بار آوردند. پس از این سیه‌روزی‌ها، مردم اسفراین در شکایتی که به محمد ابراهیم خان اسفراینی حاکم نوجان کرده‌اند، از اموال غارت شده به گونه زیر نام برده‌اند:

«صورت دواب و غیره که تراکمه از حاجی خان محمد میلانلو به غارت برده‌اند:

از ده خانه (سیاه چادر) متعلق به اوه حاجی خان محمد، گوسفند ۱۲۶۰ رأس، شتر ۶۶ نفر،

اناثیه ده باب منزل از جزئی و کلی.

از اوه ایمان وردی، گوسفند ۲۰۰۰، شتر ۳۵ نفر، اناثیه بیست باب منزل از جزئی و کلی.

اوه (اوبه) حاجی علی و رمضانعلی، گوسفند ۳۰۰۰، شتر ۱۵۰ نفر، اناثیه ۵۰ باب منزل، از گاو و

الاغ و اناثیه تماماً برده شده.

از کدخدا محمد مهدیقلی ملوانلو شتر ۶۰ نفر، الاغ ۵ رأس

از چهار اوه مذکور الاغ برده‌اند ۲۷ رأس، جمع گوسفند ۶۴۶۰ رأس شتر ۳۱۱ نفر، مادیان دو

رأس. شهرهای: خان محمد، ابراهیم و امضاها از طرف محمد جان، کدخدا مهدیقلی، عوض محمد،

حاجی علی، ایمان وردی. (ایمام وردی)

مرحوم شکرالله خان نرژند نوجوان محمد ابراهیم روشنی که پدرش این زمان حکومت نوجان را

بطور کجدار و مریز بر عهده داشت، از غارتگری ترکمن‌ها در اسفراین به پدر چنین نوشته و از او

کسب تکلیف نموده است. (۱)

«قربان حضور مبارکت گردد، به شرف عرض عالی می‌رساند: چون از آمدن سوار تراکمه

اراجیف زیادی شده بود، در عریضه پاکت قبل زیاده بر آنچه عرضی شده بود گیج (۲) علاوه بر آن جرأت عریضه‌نگاری نشد. حالیه خبر از همه جا رسید که سوار زیادی از تراکمه، از گربه و جاجرم (در غرب اسفراین) گذشته، به کلاتجات پایین جلگه آمده‌اند. یک سر آن به کرتای (گرتای) رسیده با میلانلوه‌های کلاته سنجر^(۱) تیر تفنگ کرده‌اند. ظاهراً که دستبردی به آنها نتوانسته‌اند بکنند.

احمد آقا پسر رئیس التجار از سیزوار به کرتای رسیده، در آنجا تیر و تفنگ شده، از کرتای هم تیر کرده جواب نداده‌اند و محمد رحیم که در اتیمز است یا احمد آقا (در این جنگ) بوده، اسب از گلوله برداشته مُرده، خود محمد رحیم دستگیر تراکمه شده، او را برهنه کرده‌اند و خودش را بُرده یا جماعتی که از راهگذرها زده‌اند (و اسیر کرده‌اند) حبس کرده‌اند. بعد محمد رحیم فرار کرده. الیوم پاکت عریضه رعایای علی آباد میلانلو رسید. عیناً عریضه آنها را فرستادم، از لحاظ مبارک خواهد گذشت، و کریلایی عباس، برادر مرحوم کریلایی رمضان، از کلاتجات آمده خبر آورده که سواره تراکمه، به قدر دو هزار تا چهل دختران آمده، جمعی در آنجا بیرق (پرچم) زده باقی سوار (ترکمن) را به جوین و کلاتجات (جنوب اسفراین) و باقی محال میلانلو و منگلی تا صفی آباد و به هر جا که برسند سوار (آنها) متصرف نموده، می‌روند ألجه (غارتی) می‌آورند به پای بسیدق. و تدریجاً رد می‌کنند ألجه را به طرف (مساکن) خودشان، کار به قدری سخت شده که اسفراین و فرطان^(۲) هیچ

۱- مردم کلاته سنجر و گرتای از کردهای تولانلو می‌باشند. بقیه تولانلو در روستایی بهمین نام در تکمران در شمال شهرستان شیروان اند.

۲- فرتان یا پرتان را برخی گمان براینست که همان جمع نسبی پارت (پارتان) یعنی قوم پارت باشد. پارت یا پرت یا پرتی (پارتی) در کرمانجی خراسان به معنای تنگ‌ای، پاره‌ای، گروهی می‌باشد. پارت دموکرات کردستان عراق هم از همین ریشه است که جناب مسعود بارزانی رهبری آنها برعهده دارد. طایفه پرتکانلو که هم در خراسان و هم در کردستان ترکیه‌اند، مشوب به همین پارت اند. پارتها که همان اشکالیان خراسان باستان باشند، به گمانم یک پارت (گروه) از کردها بودند که تحت رهبری گودرزکشوادگان فرزند کاوه کرده آهنگر (تهرمان برجسته شاهنامه) به فرمان کیخسرو حکومت خراسان بزرگ به او واگذار شد و در جنگ با ترکان در کاسه رود آن سوی کلات نادری ۸۰ فرزند نامدار گودرز کشته شدند و تنها هشت نفرشان زنده ماندند که فردوسی بزرگ فرموده‌اند:

راحت نیستند. هر کسی (توانست) از فرطان یا گوسفند به کوه رفتند، بقیه هم فکری (اگر) عاجلاً
برایشان کشیده نشود که راحت شوند، تمام زارعین می خواهند فرار نمایند.

به هزار وعده توید تا حالا نگاه داشته‌ایم، اما فعلاً که خیر آمد سوار ترکمانیه رسیده است، امروز
و فرداست که فرار نمایند. خانه زاد و بستگان که حال فرار هم نداریم، شب و روز گرفتار خوف و تا از
سرکار عالی خبری برسد، مشکل است که راحت باشیم. اگر به دست ترکمان گرفتار شدیم، خدا
می داند که کار به کجا انجامد. العجل. العجل. العجل.

باقی ظل عالی مستدام باد. خانه زاد شکرآه میلانلو در پشت کاغذ افزوده است:

« حال رعایای میلانلو بعد از همه یاغی ناخسته گئی، که فعلاً در قید گیرودار سوار تراکمه‌اند، در
وحشت و مذلت، آقامیرزا رضاخان رئیس مالیه میلانلو و اسفرا این هم هر روز آدم و قزاق می فرستند،
که ده خروار (گندم و جو) مالیه حاجکانلوی میلانلو را باید شما بدهید،^(۱) یا این کار را از سرکار
مطالبه نمائیم. جواب را خودتان هر چه صلاح بدانید، به او بدهید که همه روزه مورد صدقات او
باشیم. خانه زاد شکرآه میلانلو»

۱- بسیار عالی است. دولت قزاق‌های سرهنگ مهدی خان را با مامورین مالیه میفرستند، از مردمی که ترکمانان غارت کرده و
هر روز اسیران آنها را برای فروش به ترکمن صحرا می‌برند، مالیات هم بگیرند. قزاق‌ها وظیفه دارند مالیات بگیرند، اما کاری
به ترکمن‌ها نداشته باشند که اموال و ناموس مردم را به غارت می‌برند. این کارها در خیاب سردار معزز که سرهنگ مهدی خان
او را تحت الحفظ به تهران فرستاده بود، انجام می‌گرفت. فرمانده لشکر شرق نیز هر روز خوانین کرد را تحت فشار می‌گذاشت،
تا آنها را در برابر ترکمانان متجاوز و غارتگر خلع سلاح کند و بعد گناه این غارتگری‌ها را به سردار معزز نسبت دهد. در روزنامه
مهرنیر هم گزاف‌نویسی می‌شود و دموکرات‌های بجنورد هم هر روز از خدمات دلیرانه و شجاعت‌ها و ظفرنمون نظامیان اطلاعیه‌های
دروغین منتشر نمایند!!

عریضه رعایای علی آباد اسفراین

این عریضه را هم مردم اسفراین به محمدابراهیم خان روشنی اسفراینی که حکومت فوجان را داشت، نوشته‌اند که به فریاد آنها برسد. در حالیکه لشکر شوق هم در حال خلع سلاح او و دیگر خوانین بود.

«تصدق حضور مبارکت گردیم، اولاً (از) خداوند عزت (شما) را مسألت می‌نمائیم که سایه مبارک را مستدام بدارد. ثانیاً عرض این فدویان، رعایای میلانلو راجع به کلاتجات به حضور مبارک سرکار آنست که، مدت دو شیفته روز است که قریب پانصد نفر از سوار تراکمه می‌شود که دور ما را محاصره نموده، به نوعی که ابدأ قرار و آسایش نداریم. اگر چنانچه جزئی فشنگ هم داشتیم در این دو روز خرج نمودیم. چون که خود جان نثاران اطلاع داریم، سواران خصوصی سرکار نیستند، (و به جنگ بجنورد رفته‌اند) و الاً عرض می‌نمودیم که سوار بفرستید. لهذا واجب العرض شدیم که سرکار جان، هر چند عدد قبضه تفنگ فراهم می‌شود با قدری فشنگ به توسط قاصد به فوری ارسال نمایند. البته (یک کلمه ناخوانا) به خواهش این فدویان رسیدگی فرموده، به آورنده کاغذ، نفر بی فشنگ و تفنگ روانه نخواهید فرمود. (زیرا ما فقط به فشنگ و تفنگ نیازمندیم) خدا شاهد (و) گواهد است که ما فدویان به غیر از سرکارجان، امید به کسی نداریم. اول خدا، دوم هم سرکار جان، اگر بنا شد که رسیدگی نکنید، اولاً طمع از ماها نداشته باشید. (که همه کشته و اسیر خواهیم شد) ثانیاً هم حاضر باشید که فردا در قیامت، دامنگیر شما خواهیم شد. باقی را لازم تکرار ندانستیم (یک جمله ناخوانا) سایه مبارک مستدام باد. چاکران، رعایای میلانلو»

اثر مهرهای: عیده قربان (?)، جان محمد، (الزاجی فرج الله) علی مردان، کربلایی مهرباب، کربلایی محمد نبی، کربلایی بابا محمد، محمد باقر، کربلایی رمضان و دو شهر ناخوانای دیگر. چنانکه ملاحظه میشود، در نبودن سردار معزز ترکمن‌ها نواحی نردین و جوبین و جاجرم و سنخاس را غارت کرده و روستاهای غربی و جنوبی اسفراین را هم چاپیده و خود را به بام و صفی آباد و مزینان سبزواری رسانیده‌اند و زن و مرد را اسیر کرده یا کشته‌اند و اموالشان را هم به غارت

برده‌اند. اخبار این حوادث ناگوار که در تهران به گوش رضاخان پهلوی رسید، دانست که سرهنگ مهدی خان او مرد میدان ترکمن‌ها نیست، از این رو به تعجیل شصت هزار تومانش را از سردار گرفت و با دادن شمشیری خلعت، او را به خراسان برگرداند که بار دیگر نظم و امنیت را برقرار سازد. از غیبت سردار که ۹ ماه گذشته بود، ترکمن‌ها همه جا را غارت کردند و سرهنگ مهدی خان هم باقیمانده را با گرفتن مالیات و رشوه غارت می‌کرد. او در مختصر جنگی هم که با ترکمانان کرد، شکست خورد و به بجنورد فرار نمود. فروردین و اردیبهشت ۱۳۰۴ نیز چنانکه گذشت، ترکمانان با خیال راحت از نبودن سردار ممز در صحنه کارزار بر شدت حملات و غارتگری‌های خود افزودند و با برافراشتن پرچم خود، برای جمع آوری اسیران و غنایم در زیر پرچم، در مسیر خود هر چیز که یافتند غارت کرده و بُردند، آنگونه که دکتر غنی خود دیده و از سرگذرانده بود. سیاه چادر کرده‌های توپکائلو، رودکائلو، قهرمانلو، میلانلو و دیگر گله داران کرد که در مسیر میاندشت اسفراین و کمال شور برافراشته شده و هرکس مشغول کار و زندگی خود بود، که هزاران سوار مسلح ترکمن بر آنها تاختند. در حالیکه خود چادرنشینان مورد هجوم قرار گرفته بودند، شکرآه خان هم در اسفراین بی‌خبر مانده بود. از این رو بیکی نزد این گله دارها فرستاد و از آنان تقاضای کمک کرد که مردم پرتان، در محاصره ترکمن‌ها هستند و به یاری آنها بشتابید. نوکران اسفراینی محمد ابراهیم خان هم به دستور او به بجنورد رفته بودند. در این تهاجم ترکمن‌ها تمام هستی ایلات کرد به غارت رفت و زنانشان به اسیری برده شدند که در نامه شکرآه خان به پدرش و نیز عریضه علی آبادیها اشاره شد. آنچه در پی خواهد آمد حاصل گفتگوی سهراب فرهادی تواد فرهاد خان توپکائلو است با بانو

حجی خانم هسر فرهادخان که خود حاضر و ناظر بوده است. حجی خانم گفته بود:

چادرهای ما، بین صفی آباد و گرانی و تاکال شور و کلاته سنجر به ترتیب برافراشته شده بودند. همه سواران ما از جمله خود فرهادخان به کمک بجنوردیها رفته بودند. پدر فرهاد خان که پیر و سن بود، ریاست ایل را بر عهده داشت. دسته‌ها (تیره‌ها)ی توپکائلو از جمله: دسته زینل، دسته حاج نوروز، دسته حاج اصغر رودکائلو، که خواهرش به اسارت برده شده بود. همه در یک محور بودند. قهرمانلوها هم در کرانه کال شور چادر زده بودند.

شب بود و ما خوابیده بودیم که ترکمنها حمله کردند. مردها را اسیر کرده و دست و پاهايشان را بستند. اما گله‌ها از محل دور بودند. ترکمنها در مرحله اول گوسفندها را نمی‌بردند، زیرا بردن گوسفند آنها را معطل می‌کرد و کردها می‌توانستند آنها را تعقیب کنند و گوسفندها را پس بگیرند. آن شب چند نفر از دختران و زنان جوان ما را اسیر کرده و بر ترک اسبهای تیزرو خود نشاندند و از مرکه بیرون بردند. در داخل چادر ما گودالی بود که پولهای نقره و زیورات زنان را آنجا مخفی می‌کردیم و فرش رویش می‌انداختیم. در واقع یک چاه بود. تا سر و صدای ترکمنها شروع شده پدر فرهادخان اول ما را که دوسه نفر زن و دختر جوان بودیم، به داخل آن چاه انداخت و رویش را با فرش گهته پاره‌ای پوشاند. ما تجات یافتیم، اما رفیقان و دیگر عزیزان ما به اسارت رفتند که عبارت بودند از:

- ۱ - شکر دختر عموی من (حجی خانم) ۲ - خواهر حاج اصغر رودکانلو (حاجی اخذ) که تا چند سال پیش زنده بود و فرزندان او در نارلی و کوران در بخش مراره نپه یادگار این دوران اسارت هستند. (۱) ۳ - یک زن تازه عروس از دسته زینل بگ با یک بیچه چندماهه‌اش ۴ - یک دختر دیگری که نامزد حسینقلی بود. ۵ - نو عروسی از دسته حاج نوروز با بیچه‌اش. (۲)
- زنها را سوار اسبها کردند و بردند. اسباب گران قیمت را هم غارت کرده و بارشتران و یابوها و

۱- نگاه کنید به حرکت تاریخی کرد به خراسان، جلد ۲، ص ۱۰۸ که خواهر حاج اصغر رودکانلو پس از سالها اسارت و دوری، مادر و بستگانش را یافته بود. بهتر است زندگی او به صورت فیلمی از زندگی هم‌انگیز آن روزها تهیه شود که مردم ما چه خواندن را پشت سر گذاشته‌اند. متأسفانه نه ما کردهای خراسان قدرت مالی تهیه فیلم داریم و نه کسی از فرهنگ ما حمایت می‌کند.

۲- روزنامه مهر منیر، شماره ۲۷، خرداد ۱۳۰۳ ش. در این باره می‌نویسد:

در این تاخت و تاز تراکمه، چند نفر از جاجرمها کشته و چند هزار گوسفند به غارت رفته همین روزنامه تعداد زنان به اسارت گرفته شده این نواحی را حدود ۲۰ نفر نوشته و در ادامه آورده است: «میلانلوها را تراکمه به نوعی چاریده‌اند که دیگر فستی برای این بدبختها نمائند است» ش ۱۸، ص ۱۲. (آذر ۱۳۰۳ ش)

تیز از جمله دخترانی که در این پورش به اسارت ترکمنها درآمدند، خواهر حاج بابا محمد میلانلو بود که او را هم به نارلی داغ مراره بردند. آن زن در سالهای اخیر فوت کرد. اما پسرهای اکنون هستند که نام یکی از آنها خداوردی است و در محل چات به چادر قهرمانلوها رفت و آمد دارد.

قاطرها نموده، به تاخت بردند. بعداً فهمیدیم نردین و جوین و جاجرم و سبزوار را هم غارت کرده و اموال و اسرای زیادی را به سوی گنبد و ترکمن صحرا و علی آباد (کتول) برده‌اند.^(۱)

حماسه حسینی‌قلی توپکانلو و نامزد اسیرش توسط ترکمن‌ها

همسر فرهادخان گفت که یکی از زنهای کُرد اسیر شده توسط ترکمن‌ها، نامزد حسینی‌قلی توپکانلو بود. حسینی‌قلی برای یافتن ردی از نامزدش تلاش بسیار کرد. اما نتوانست نشانی از او بیابد. حسینی‌قلی و این دختر بسیار دلباخته هم بودند. غم اسارت او برای حسینی‌قلی بسیار سنگین بود. حسینی‌قلی در قراق او چندین شبانه روز سر بر زانوی غم نهاده و می‌گریست و می‌نالید. سرانجام یکی از شیبا، حسینی‌قلی بدون آنکه به دیگران چیزی بگوید، تصمیم گرفت برای یافتن نامزد اسیرش به گنبد برود. حسینی‌قلی وقتی به جاجرم رسید، لباسهای کُردی خود را عوض کرد و لباسهای ژنده‌تری

۱- غارتگران ترکمن از منطقه کُردنشین دور شدند و شب هنگام در کوه‌ها و جنگلهای بین نردین و گنبد اتراق کردند. به قول حاجی خانم دو زن کُرد اسیر، فرحت را هفت شمرده تصمیم فرار می‌گیرند. آنها به کوردگانشان شیر نمی‌دهند تا آنها در جای خود بمانند و بی‌تابی کرده و گریه کنند و با گریه بچه‌ها غارتگران گمان می‌کنند مادرهایشان هستند و فرار نکرده‌اند. با این تدبیر و نقشه، دو زن کُرد شبانه موق به فرار می‌گردند و به امید نجات و رهایی، در میان کوه و جنگل متواری می‌شوند. با سر زدن آفتاب، کُردنهای غارتگر، می‌بینند بچه‌ها هستند و مادران دو بچه نیستند. پس از جستجو می‌فهمند آنها فرار کرده‌اند. چند سوار به تعقیب آن دو زن می‌فرستند. نزدیک ظهر، زنها می‌بینند سواران ترکمن در تعقیب آنها هستند و به سوی آنها می‌آیند. زنها تا امید از فرار خود از خداوند درخواست نجات می‌کنند. در همین هنگام یکی از زنها متوجه سوراخ تخته سنگ بزرگی می‌شود، بی‌درنگ به آنجا پناه می‌برند و چند شاخه پُربُرق درختان را شکسته و در جلو پناهگاه قرار می‌دهند... هنگامی که سواران ترکمن به آنجا می‌رسند، مخفیگاه زنها را که با شاخ و برگ درختان پوشانیده شده بود، نمی‌بینند و می‌روند. دو زن جوان بقیه روز را در آن پناهگاه می‌مانند و با تاریک شدن هوا آنجا را ترک می‌کنند.

دو زن جوان پنج شبانه روز تنها با خوردن میوه درختان و برگ گیاهان شیبا راه می‌پیمایند و روزها در شکاف کوه‌ها و دره پنهان میشوند. تا بالاخره به جاجرم می‌رسند و به خانه‌ای پناه می‌آورند. در این زمان فرهادخان توپکانلو و سوارانش از جنگل به‌نور بازگشته و در تعقیب ترکمنها به جاجرم رفته بودند. وقتی از گریختن دو زن کُرد از چنگ ترکمن‌ها آگاه می‌شوند، آنها را با خود به سیاه چادرها باز می‌گردانند و به این ترتیب آن دو زن فرزانه و بی‌پای به خانه خود بازمی‌گردند. هر چند داغ جگرگوشه‌هایشان را تا پایان عمر به دل داشتند.

پوشید و به سوی ترکمن صحرا به راه افتاد. چند روزی که در گنبد ماند و پُرس و جو کرد، متوجه شد، برخی از اسیران را به طرف آق قلعه (پهلوی دژ) و برخی را به طرف کوه بالخان (خارج از مرزهای ایران) برده‌اند. او ناامید و سرگردان به سمت آق قلعه رفت. خود را از تات‌های سنگسر معرفی کرد، که برای پیدا کردن کار به آن دیار رفته است. او روزها در جستجو بود و شبها در گریه و اشک ریزی به یاد نامزدش گلچین.

سرانجام یکی از ترکمنها او را برای چوپانی شترهایش به خدمت گرفت. حسینقلی چند روزی که در آنجا ماند، با صداقت به کار پرداخت. علاوه بر کار چوپانی شترها، تمام کارهای خانوادگی آن ترکمن را نیز انجام می‌داد که مورد لطف و مرحمت کدبانوی خانه قرار گرفت. در یکی از روزها، زن ترکمن متوجه شد که حسینقلی شبها پشت جهاز شترها پنهانی گریه می‌کند. زن آهسته‌نزد او رفت، و دست روی شانه‌اش گذاشت که حق حق کنان بالا و پائین می‌رفت. حسینقلی که او را دید، اشکهایش را پاک کرد تا زن ترکمن متوجه گریه او نشود. اما زن ترکمن گفت: بیهوده تلاش نکن، من از روز اول فهمیدم تو برای چوپانی نیامده‌ای، من بارها متوجه شده‌ام تو پنهانی گریه می‌کنی. اما مردی مانند تو فقط برای غریبی و دوری از بستگانش اینچنین نباید گریه کند. علت چیست؟ به چه درد جانشوزی مبتلا شده‌ای که فقط به گریه رو آورده و تری خانمان کرده‌ای؟

گریه به حسینقلی امکان جوابی نداد و باز هم گریست. اما زن او را سوگند داد که اگر راست بگوید، تا پای جان به او کمک می‌کند. سپس گفت: گمان می‌کنم، نامزد یا خواهرت باید جزو اسیران چند ماه پیش باشند و تو به دنبال آنها اینجا آمده‌ای؟ مرا هم ترکمن‌ها از خراسان، اسیر کرده و به اینجا آورده‌اند. سالهاست که با این زندگی ننگین و خفت بار ساختم و دارای فرزندانی شده‌ام و دیگر نمی‌توانم از آنها دل بکنم. پدر و مادر و کسان من هم نمی‌دانند کجا هستم. شاید هم از غم دوری من، مرده باشند. زن ترکمن، حسینقلی را به خون امام حسین سوگند داد که راستش را بگوید، شاید او بتواند کمکی انجام دهد. حسینقلی که فهمید این زن شیعه است که به اسارت درآمده، خود را روی پاهای او انداخت و با گریه گفت: آن حسین که نام بُردی، دادرس من و تو در روز قیامت باشد، اگر راز مرا فاش کنی.

زن گفت: حسین ضامن من و تو است، اگر دروغ بگویم به تیغ حضرت عباس گرفتار شوم؛ هر چه در دل داری بگو.

حسینقلی تمام ماجرا را برای زن بازگو کرد و گفت اسم نامزدم گلچین است. زن ترکمن گفت: چند زن اسیر در اوبه‌های پایین تر هستند. من فردا به آنجا می‌روم و چشم و گوش می‌گردانم، تا چه پیش بیاید. خدا کند نامزد تو جزو اسیرانی نباشد که به خوارزم برده‌اند. سپس نشانیهای گلچین را از حسینقلی پرسید.

روز دیگر، زن به خانه دوست شوهرش به اوبه‌های پایین رفت. اما شب که برگشت، پنهانی به حسینقلی گفت: فعلاً چیزی نپرس، فردا که شوهرم به بیابان رفت، همه چیز را برایت تعریف می‌کنم. روز بعد، زن ترکمن ماجرا را برای حسینقلی تعریف کرد و گفت: اگر دیر بخود بیایی، نامزدت را همین روزها عروس می‌کنند. چرا که گلچین به اسارت یکی از سران ترکمن محله پایین درآمده. او می‌خواهد گلچین را به زنی بگیرد. اما من با زن قبلی او، صحبت کردم و از او خواستم تا کمک نماید، او را از شر هو و خلاص کنم و همه چیز را از آمدن تو به دنبال گلچین برایش تعریف کردم. آن زن قول داد، اگر بتواند، امشب هنگامی که ماه پشت کوهها پنهان می‌شود، گلچین را برای فرار با تو آماده کند. حالا از میان گله اسبها دو اسب خوب بگیر و بیاور و در جایی دور از چشم اوبه تشیتهای پنهان کن. شب که شد، دو تانمد و طنابی بردار و از این نمک بجای زین استفاده کن. اگر من زین اسبها را به تو بدهم، شوهرم در بازگشت متوجه می‌شود که من به تو کمک کرده‌ام. تو برو و گلچین را بردار و به خراسان برو. به امان خدا

حسینقلی از یافتن گلچین خیلی خوشحال شده بود، اما نمی‌دانست که آیا واقعاً آن زن نامزدش گلچین است یا نه؟ زن ترکمن مثل این که فکر حسینقلی را خوانده باشد گفت: میدانم چه می‌خواهی بگویی؟ بیا این هم نشانی از گلچین. سپس گره گوشه شال خود را گشوده و انگشتری نقره‌ای را به حسینقلی نشان داد. حسینقلی از دیدن انگشتری که به عنوان دلدادگی به گلچین داده بود، به گریه افتاد و آن را گرفت بوسید و بر چشم نهاد و به پای زن افتاد و گفت: خواهرم، هرگز صحبت تو را فراموش نمی‌کنم.

عوا که تاریک شد، حسینقلی از زن ترکمن تشکر و خداحافظی کرد و خاک زیرپای زن را به نشانه سپاسگزاری بوسید. سپس تمدها را بردوش گرفت و در تاریکی دور شد. به محض این که ماه پشت کوه پنهان گردید، به وعده گاه رفت و متوجه دو سیاهی شد. پیش رفت گلچین را شناخت. گلچین خود را به آغوش حسینقلی انداخت و هر دو دلدازه زار زار گریه کردند. زن ترکمن که قرار بود گلچین هموی او بشود، بقچه‌ای نان و یک تفنگ سه تیر روسی با یک قطار فشنگ به حسینقلی داد تا در صورت نیاز برای دفاع از خود و نامزدش از آن استفاده کند. گلچین پیشانی زن ترکمن را بوسید و با او خداحافظی کرد. سپس بر پشت اسبها سوار شدند و به طرف موطن خود تاختند. پس از یک هفته حسینقلی و نامزدش به سبزوار رسیدند و در کوههای سنگ کلیدر به سیاه چادرها بازگشتند. تمام مردان و زنان ایل که باور نمی‌کردند بعد از پنج ماه حسینقلی با نامزدش زنده برگردد، به استقبالشان رفتند و با دهل و سرنای و اشک شادی به دیدارشان شتافتند. به دستور قهرمانخان ایل بگی یک هفته جشن ملصل عروسی برای حسینقلی و نامزدش برگزار گردید که از تمام ایلات و عشایر در آن جشن بی مانند شرکت داشتند و آن دو در میان رقص و پایکوبی زنان و مردان ایل، نخستین روز زندگی خود را پس از آنهمه رنج و بدبختی و اسارت با لبخند طبیعت آغاز کردند.^(۱)

اما به دنبال تاخت و تاز و غارتگری ترکمانها در نواحی جوین و جاجرم و سبزوار و اسفراین و شکایت میلانلو و شکرالله خان پسر مظفرالسلطنه که در اسفراین به خطر افتاده بودند، محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه حاکم قوچان که خود نیز اسفراینی بود، چند تن از خوانین قوچان از جمله، سعادتقلی خان سیوکاتلو تاج محمدخان بادلانلو و ولیخان قهرمانلو را با عده‌ای به یاری اسفراینی‌ها فرستاد و آنها در چند جنگ خونین ترکمانان را تاز و مار کرده و اسرا و اموال را بازپس گرفتند.

۱- راوی داستان همسر مرحوم قهرمانخان توپکاتلو برای نوه‌اش سهراب قهرمانی



زنان کرمانج چادر نشین آمارلو در کال مانی بجنورد در حال ریسمان پانی - عکس از آقای صالحی بجنوردی



پیوت ترکمانان که زنان خراسان و اموال غارتی را به آنجا منتقل می‌کردند. عکس از کنیون ۱۹۱۱

شکست افتضاح آمیز سرهنگ مهدی خان

از ترکمانان در حمله به ترکمنصحرا

گفته شد که، سرهنگ مهدی خان که با آن تبلیغات شدید نظامی و کتز و قز آنجانی با قوای ظفرنمون خود وارد بجنورد شده و حکومت نظامی برقرار کرده و چون با بودن سردار معزز در بجنورد و عدم اعتنای مردم به او، در خود احساس حقارت میکرد، گزارشهای دروغین و خلاف واقع به مقامات لشکر و تهران داد و رضاخان سردار سپه را نگران ساخت که موجب احضار سردار به تهران شد.

در غیاب سردار، سرهنگ مهدی خان ۲۶ ساله با درجه سرهنگی و فرماندهی و غرور ناشی از آن مقام، تشون ظفرنمون خود را برداشت و با عده‌ای از سواران کُرد قوچانی از جمله فرج الله بگ بیچرانلو و علیخان بگ و غیره با خود همداستان کرد که به جنگ ترکمن می‌روند. رفتن همان و در گلیداغی به محاصره افتادن همان. قریب ۱۵ روز اینها کاملاً به محاصره افتاده بودند تا آنجا که اسبهای لاغر و گرسنه خود را می‌کشتند و میخوردند. آنچه از افراد تشون و سواران کُرد هم کشته یا اسیر شده بودند، هیچ نشانی از آنها به دست نیامد. نظامیان شکست خورده حتی نتوانستند مسلسل‌ها و توپهای خود را همراه ببرند. بلکه آنها را در چاهی انداخته و شبانه یکی یکی پیاده از میان درختان جنگل گلیداغ فرار کردند.

سرهنگ یا چند تن توانست شبانه از میان جنگل‌های گلیداغ پیاده فرار کرده و خود را به آشخانه برساند و آنجا اسبی بگیرد و سوار شود و به بجنورد برسد. کردهای قرمانلو و بیچرانلو نیز در این جنگ همراه سرهنگ بودند. اما سرهنگ به تذکرات و راهنمایی‌های آنان توجه نکرد و سرانجام هم شکست و فرار خود را به عدم همکاری کردها نسبت داد.

درباره لشکرکشی سرهنگ در تلگرافی که رئیس مخابرات استرآباد طی نمره ۲۴ ماه ژوئن ۱۹۲۲ (سوم تیرماه ۱۳۰۳) مخابره نموده آمده است که:

ایضاً خبر رسید یک عده اردوی نظامی که دارای هشتصد نفر بوده با مهمات جنگی از راه گوگلان

وارد گنبد قابوس گردیده. اردویی منعقد و ساکت می‌باشند و کسی را به خود راه نمی‌دهد.

قشونها (ی مذکور) منتشر کرده‌اند که نظامی‌های استرآباد (گرگان) و خراسان را برای اسلحه گرفتن از ترکمن‌ها (در اینجا آماده و) حاضر کرده‌اند. تا چه اقتضای کند^(۱) اما در تلگراف بعدی که طی نمره ۲۶ جولای (۴ مرداد ۱۳۰۳) از استرآباد به مرکز ارسال شده آمده است که قبلاً

به عرض رفته بود که سیصد نفر نظامی از خراسان به ریاست مهدی خان سرتیب وارد گوگلان چهار فرسخی کتول (علی آباد کنونی) می‌شوند. سیصد نفر از آنها اکراد (خراسان) و تراکمه فراری خیوق (خیوه) و غیره بودند که جزو قشون گردیده وارد در حقر^(۲) میشوند. قوری شیخی خان را که از اشخاص بزرگ طایفه گوگلان بوده جلب و سیورسات می‌خواهند. باز هم حکم می‌نمایند مدتی که اردو توقف دارد کاملاً سیورسات (آذوقه) را برسانید. شخص خان^(۳) پیغام به ایلات داده که نظامیان خیال بدی دارند و خودتان را حتی الامکان در چنگال نظامیان نیندازید. در ضمن هم تراکمه خیوق که قشون دولت بوده با تراکمه ساختگی می‌نمایند.

از ده فرسخی تراکمه یموت و چاروا دو هزار جمع شده شب به اردو هجوم می‌آورند. پیش فراول اردو خبردار شده مشغول جنگ میشوند. تقریباً چهل تیر توپ (وسیله نظامیان) خالی شده، سی چهل نفر از ترکمانان و اسب مجروح میشوند. عده (قشون مذکور عبارت بوده است از) مقتصد نفر نظامی، سیصد نفر اکراد و ترکمان بوده (از نظامیان) یکصد و پنجاه نفر سواره فرار اختیار کرده، اکراد و ترکمن (هایی) که از خیوق آمده بوده‌اند فرار کرده، دو هزار سوار ترکمن اعتنایی به توپ نکرده وارد اردو میشوند. یک نفر سلطان (سرگرد) را با دوپست و پنجاه نفر نظامی مقتول ساخته، شمشیر

۱- مخابرات استرآباد - ص ۹۲۰

۲- نام این شخص اشتباه چاپی شده و شیخی خان درست است. مرحوم خانلر خان در یادداشت‌های خود که به من داد و در جلد چهارم چاپ کرده از شیخی خان یموت در کنار دیگر سران ترکمن منطقه مرو و گلیداغ از جمله دولت گلندی خان پدر دردی خان گوگلانی و شادی خان توتمشی و علیمحمد خان جان قریانی و آرازمحمدخان و جانی خان از طایفه قارناس گلیداغ و سائق خان از طایفه دوم چی نام برده است. حرکت تاریخی کرد به خراسان - جلد ۲ - توحیدی ص ۳۱۰

و کارد و تفنگ (زیاد به غنیمت گرفته) به قرب هفتاد نفر را هم اسیر کرده، ضیح آنها را با لوازمات و مهمات جنگی یا توپ و تفنگهای ده تیر و اثنایه و قاطر و مال (و بنه) از چادر و غیره تاراج کرده، بردند. منجمه دو نفر نظامی را در گنبد قابوس آورده و نفری ده تومان فروخته^(۱) به رامپان آورده و از آنجا به استرآباد فرستاده از استرآباد هم به خراسان فرستادند. تراکمه آتابایی خیر میدهند که نمشهای نظامیان همین طور در گوگلان خوراک سگها شده است.

در باب قشون - نظامیان خط خراسان برگشته بودند که یک عده از گوگلان وارد به نزدیک اوبه جعفریایی، یکصد و هشتاد نفر نظامی که در حیدرآباد^(۲) بودند، چون در توی قریه منزل داشتند، والا طایقه‌ی جعفریایی ایشان را هم (مثل نظامیان قبلی) شیخون زده تاراج می‌کردند. نفس سردار (جعفریایی) قراردادی کرده بر حسب دعوی نفس سردار که ده هزار تومان از امیر سوید و سهم الممالک و رعایا طلب داشته، (با) نظامیان صلح کرده در هفت هزار تومان. سه هزار تومان وجه تسلیم نفس سردار کرده و چهار هزار تومان هم قبضی داده بدهند و قرار نمودند (که نظامیان محاصره شده در حیدرآباد را رها کنند. یعنی آنها را هم به امر مؤید و سهم الممالک فروخته‌اند به هفت هزار تومان) مقدم ماه جولای (۲۷ تیر ۱۳۰۳) عده نظامیان مراجعت نمودند.

در باب خیر (دیگر به هنگام مراجعت نظامیان به خراسان) در گوگلان نظامیان (بعنوان تلافی) چهار پنج نفر از پیرمردان را حسب الامر (فرمانده رشیدشان^(۳)) گرفته به مشهد فرستادند^(۴) و این بود نتیجه لشکرکشی و فتح ترکمن صحرا بوسیله سرهنگ مهدی خان طماع و حیلہ گر که نظامیان خراسان را به خرید و فروش گذاشت و سپس به عنوان فتح نمایان پنج نفر پیرمرد ترکمن را از بیابان گرفتن و به عنوان اسیران جنگی به مرکز لشکر شرق فرستادن و افتخار آفریدن^(۵)

اینک بنگرید به تلگراف ۲۶ جولای ۱۹۲۲ (چهارم مرداد ۱۳۰۲) که حسینقلی مقصودلو از استرآباد مخابره کرده و به این شکست خفت‌بار سرهنگ مهدی خان که لشکر خراسان و مخبر

۱- حقیقتاً نظامی‌های سرهنگ طماع را یکی ۱۰ تومان در بازار فروختن، خیلی هم گران بوده است.

۲- حیدرآباد از آبادیهایی منسوب به حیدرقلی خان سهام الدوله ایلخانی شادلو در سملقان

۳- مخابرات استرآباد - گزارشهای حسینقلی مقصودلو وکیل الدوله - به گوشش ایرج افشار - ص ۹۲۲

دروغگوی بجنورد آنها پیروزی بزرگ جلوه داده بود، اشاره نموده است. نیز در تلگراف ۲۴ ژوئن ۱۹۲۴ (برابر سوم تیر ۱۳۰۴) به چگونگی ورود سرهنگ مهدی خان به گنبد قابوس اشاره کرده و گفته است که این عده که هشتصد نفر بوده‌اند، اردوین را برافراشته و کسی را به میان خود راه نمی‌دهند. اینها پس از مراوه تپه و مستقر کردن یک پاسگاه در آنجا به سوی جنوب پیشروی کرده و به سوی دره کریم ایشان رفته و در آنجا اردو برافراشتند.

سرهنگ مهدی خان باقشونی مرکب از نظامیان نا آشنا به منطقه و کردها، راه طولانی در غرب بجنورد را که تا مراوه تپه نزدیک ۲۰۰ کیلومتر است و بیابانی برهوت، پیمود و چون با مانعی روبرو نشد، فتحنامه‌های خود را نوشت و به مرکز ارسال داشت که ترکمن صحرا را فتح کرده. ترکمن‌ها در این فصل به بیلاق به سوی کوه‌های بالخان در خاک شوروی عقب نشینی کرده بودند و منطقه خالی از وجود آنها بود، که او توانست از مراوه تپه هم بدون هیچ مانعی جدی به سوی گنبد، پیشروی کند و از این همه فتوحات در بیابانهای خالی از آدمیزاد مغرور و شادمان گردد. اما با آمدن ترکمانان در ماههای بعد به منطقه و به محاصره انداختن سرهنگ، او فهمید که چه دسته‌گلی به آب داده است. نه راه گریز داشت و نه توان مقابله. که سرانجام بسیاری از نیروهایش بوسیله ترکمن‌های یموت کشته و اسیر گشته و خود نیز با چند نفر توانستند شبانه از میان جنگل به راهنمائی یلدهای کرد به سوی بجنورد فراری شوند و جان به در برند. پس از رسیدن به بجنورد نیز مورد توبیخ لشکر قرار گرفت و به مشهد برده و به زندان افکنده شد. البته سرهنگ مهدی خان پیشتر هم یکبار با کردهای شادلو و قراچورلو و زعفرانلو در جنگه سملغان به جلوگیری از حمله ترکمانان رفته بود که چون گوش به حرف منطقی جنگجویان کرد نداده بود که آنها پیشنهاد کرده بودند، در این محل که ترکمانان در کال و کوه و دره سنگر گرفته‌اند، جنگیدن صلاح نیست و باید عقب نشینی کنیم و میدان جنگ را به نفع خود تغییر دهیم. اما مهدی خان آنها را ترسو نامیده و بی مهابا و مغرورانه حمله کرده بود که از چهار طرف به محاصره دشمن درآمده و با دادن تلفات سنگین فرار کرده و خود را به رودخانه انداخته بود که در گل فرو رفته بود و به سرهنگ پالچغ معروف شد. بسیاری از سپاهیان هم کشته شدند. او به بجنورد فرار کرد و گناه شکست خود را به گردن کردها انداخت. این جنگ در زمینهای کیشانک تا منطقه هزار چشمه روی داد.

نتیجه حکومت نظامیان در بجنورد

«ناله بجنوردی‌ها - در این روزها باز صدای استغاثه و ناله رعیت بدیخت بجنورد بلند شده است از بس که مراسلات... دایر بر اخبار اسیری ناموس و تسوان مسلمانها و مظالم فوق التحمل تازه تراکم از آنجا میرسد قلب ما را یکپارچه خون کرده است.»^(۱) ما فقط به نگارش همین دو سطر نظر به ایفای وظیفه و عمل به توصیه‌ئی که مولای متقیان یعنی همان امیرالمومنین و سلطان الموحدین که برای بردن یک دستبند زن یهودیه که در پناه آن غیرت الله بود با آن تجاوت و عظمت که دارا بود زار زار گریه میکرد و به ما دستورالعمل داده است که ایاک و اعانت المظلوم^(۲) برای این سی چهل نفر زن مظلوم مسلمان شیعه‌ای که تراکم به علاوه گوسفند و مال و منال دیگر از اطراف بجنورد و نردین و قلعهجات اسیر برده‌اند صدای استغاثه خود را به حامی و حارس این مملکت آقای امیر لشکر که با غیرت‌ترین فرماندهان امروزه قشون ایران می‌باشند میرسانیم که امیدواریم فکری به حال این بدبختها بکنند»^(۳)

ورود حشمت الدوله والی جدید خراسان

روزنامه مهر منیر این خبر را منتشر ساخت: «ورود ایالت جلیله خراسان - شب یکشنبه دوم ماه صفر حضرت اشرف آقای حشمت الدوله ایالت جلیله خراسان و سیستان بعد از نصف شب با اتومبیل شخصی از طهران وارد شده‌اند. به ملاحظه بزرگمنشی نخواستند کسی از ورودشان مطلع شده...»

۱- به قول معروف، اینقدر این آتش شور بود، که خان هم فهمیده است.

بلی مدیر روزنامه مهر منیر هم ناچار فهمیده و اقرار کرده که آن همه فتخنامه مابین که برای نظامیان بجنورد نوشت، چه نتیجه‌ای به بار داده است!!

۲- بر شعانت که ستم‌پدگان را یاری نماید و به حق آنها رسیدگی کنید.

۳- مهر منیر - ش ۷ ص ۶ برابر ۱۸ سنبله (شهریور) ۱۳۰۲

والی سابق آقای سردار اسعد بختیاری^(۱) بود از سوی ایل بختیاری فارس به نمایندگی مجلس انتخاب شد و به تهران رفت و در ترمیم کابینه سردار سپه به وزارت پست و تلگراف منصوب شده^(۲)

حمله ترکمن ها به شاهرود، سبزوار، جوین

بجنورد، اسفراین و قطع سیم تلگراف

پس از شکست و فرار سرهنگ مهدیخان که در واقع لانه زنبور را سیخ کرده و ترکمن های آرام را به شورش واداشته بود، مهر منیر چنین نوشت:

قطع شدن رشته تلگراف شاهرود - از قرار معلوم در این روزها تراکمه پرده شرارت را بالا زده و از چندین نقطه هجوم آورده اند و بقدر سی چهل هزار گوسفند از نقاط مختلفه نردین و جوین و غیره برده اند و سی چهل نفر زنی را که سابق به اسیری برده بودند به غیر از سه چهار دختر و جیه که راضی به فروش آنها نشده اند و برای خودشان نگهداشته اند، بقیه را مسلمانان گرمه و سرحد یکی به ده تومان و پنج تومان از تراکمه خریده اند و عودت داده اند و بدبختانه سواره زعفرانلو که بقدر چهارصد نفر برای محافظت سرحد بجنورد و جلوگیری از تراکمه مسلح شده اند، خودشان مرتکب ظلم و جنایتی می شوند که اهالی بجنورد به نوعی از شرارت این نامردها که گویا خدا رنگ غیرت در آنها خلق نکرده جانشان به لب رسیده است که راضی به ترکمان شده اند و واقعاً در ایران چطور بد اخلاقی عمومیت پیدا کرده است که این طایفه زعفرانلو که با شادانلو در حقیقت هم نژاد و قوم می باشند و در این مورد بایستی از روی غیرت فطری و حمیت جبلی از آنها نگاهداری بکنند، برخلاف خودشان بدتر از تراکمه رفتار می کنند. در صورتی که برای حفظ ناموس آنها رفته اند دست

۱ - همین سردار اسعد بختیاری از فاتحان تهران در برکندن محمد علی شاه قاجار از تخت شاهی بود که در جنگهای گیلان و کشتن امیرعسایر کرد خلخال هم به رضاخان خدمات برجسته ای نمود. سرانجام به امر رضاشاه در زندان قصر قاجار یونسبه پزشکی احمدی به قتل رسید.

۲ - روزنامه مهر منیر - شماره ۷ - ص ۱۸، ۱۵، ۱۴ (شهریور) ۱۳۰۳

درازی به مال و عیال و ناموس آنها می‌کنند. ای خاک بر سر این پست فطرتی و دناات. (۱)

گویا بالاخره آقای سرهنگ حاجی باقر خان امر داده‌اند، این زعفرانلوهای شریر از یجنورد خارج بشوند. رشته سیم شاهرود هم (وسیله ترکمانان) قطع شده است خبر صحیحی هنوز نرسیده است.

گویا جنگ بین نظامیان و دزدان تراکمه جاری است.

بیچاره مدیر روزنامه گویا تازه متوجه جنگ ترکمن‌ها شده است.

نیز در همین روزنامه خود به تاریخ ۲۶ سنبله (شهریور) ۱۳۰۲ خبر زیر را منتشر ساخته که ترکمن‌ها این بار آخوند دزدی هم کرده‌اند:

۱ یک خبر موحش دیگر - جناب حجة الاسلام آقامیرزا محمد رضا خلف مرحوم آیت الله حاجی میرزا ابراهیم شیرازی طاب که از شیراز به عزیمت خراسان حرکت نموده بودند... از قرار معلوم گویا در بین راه شاهرود سبزوار به دست ترکمن‌ها گرفتار شده‌اند و این مسأله یک وحشت و اضطراب عمومی را موجب شده است. خداوند خودش ترحمی بکند، آری، خدا رحم بکند، که از این بابت آسمان به زمین نیفتد.

۲ اخبار داخله - جناب شریعتمداری آقای میرزا ابوالفضل آیت الله زاده شیرازی که اخبار گرفتاریشان (بدست ترکمان‌ها) سابق مشهور شده بود (این یکی غیر از آقامیرزا محمد رضا آیت الله زاده شیرازی است که دستگیر شده بود) به سلامتی وارد ارض اقدس شده و از ایشان معلوم شد که عیال محترمه شریعتمداری آقامیرزا محمد تقی گرگانی (نیز) گرفتار تراکمه شده و خود آقا هم به جهت نجات عیال خود، با مبلغی پول عقب تراکمه رفته‌اند و یک طفلشان را هم با شمشیر ترکمن‌ها قطعه قطعه ساخته‌اند، ولی چیزی که مایه امیدواری می‌باشد ابلاغیه‌ایست که از طرف آقای

۱- حالاکاسه کوزه‌ها را باز بر سر زعفرانلوهای بدبخت که ماهها به دور از زن و بچه در جبهه جنگ در برابر دشمن سینه سپر کرده‌اند، می‌شکنند. نظامیان فراری و اسیر شده گناه تمام شکست‌ها و انزجار مردم یجنورد از خود را به گردن کرده‌های زعفرانلو انداخته و باز هم اعلامیه به روزنامه خودشان داده‌اند. اگر کرده‌های زعفرانلو حمله ترکمانان به اسفراین و جاجرم و جوین را دلع نمی‌کردند که زن و بچه‌ای برای آنها نمی‌گذاشتند. مگر چهارصد نفر سوار زعفرانلو قادر بود، تمام مرزهای غربی و شمالی و جنوبی منطقه گسترده یجنورد را محافظت کنند؟

امیر لشکر شرق نشر شده است و انشاء الله به توجهات کامله ایشان امورات اصلاح خواهد شده (۱)
نیز روزنامه مهر منیر انتشار داد:

۱ اموال به غارت رفته - از قرار بیانی که حضرت شریعتمدار آقای آقامیرزا ابوالفضل دامت برکاته
میفرمودند گویا تمام اموال آقا که همراه داشته‌اند به غارت تراکمه رفته و حضرت آقا فقط در سایه
شجاعت شخصی هر طور بوده با اسب کالسکه خود را مستخلص فرموده‌اند.

بیانات بجنوردی‌ها - چند نفر از محترمین بجنورد مثل آقای میرزا محمد و آقای حاجی
ملاباشی و حاجی علی اصغر گرمه که تازه وارد شده‌اند بیان می‌کرده‌اند که در ۲۲ محرم (۲) از
جاجرم ۲۲ هزار گوسفند، ۷۰۰ گاو و یکهزار شتر و ۲۵۰ الاغ و ۸۰ اسب و مادیان تراکمه به غارت
برده‌اند و در ۲۳ محرم از جوین ۱۶ هزار گوسفند و یکصد و هفتاد شتر، تراکمه به تاراج برده‌اند و
بقدر ۱۶ نفر از اهالی را هم کشته‌اند (۳)

سندی است در مورد سید حیدر داغیانی که فرمانده لشکر از محمد ابراهیم خان که این زمان از
حکومت قوچان استعفاء داده و به اسفراین رفته بود، خواسته است که به قوچان برگشته و موضوع
اختلاف او و دبیرالسلطان را رسیدگی و فیصله دهد.

۱ شیر و خورشید وزارت جنگ - لشکر شرق

نمره ۲۹۲۲ تاریخ ۲۶ سنبله (شهریور) ۱۳۰۳

آقای مظفرالسلطنه

نظر به اینکه وکالت تامه در تصفیه عمل میرحیدر داغیانی دارید، لازم است برای خاتمه دادن به
آن موقتاً (از اسفراین به) قوچان آمده دو هزار تومان (سه کلمه مفهوم نشد) ... را که در نزد میلانی

۱- به قول معروف الحمدالله به خیر گذشته، فقط بزها را بردند و قاطی را ... دند.

۲- تاریخ انتشار روزنامه اول ربیع الاول ۱۳۲۳ می باشد یعنی ۳۸ روز قبل از چاب خبر این حادثه روی داده است.

۳- مهر منیر - ش ۹ - ص ۲ - روز ۹ میزان (مهر) ۱۳۰۳

چشم حاج علی اصغر گرمه‌ای و یارانش روشن که با دادن گزارش‌های بی پایه موجبات گرفتاری سردار معزز و دوری او از
محل را فراهم ساختند و سرهنگ مهدی خان آنها هم آنچنان شاهکار کرد و در نتیجه مردم مطلقه به این روز افتادند.

می باشد، دریافت کرده، پنج زوج ملک داغیان آقای دبیرالسلطان را به تصرف نماینده ایشان بدهید و مراجعت کنید. منتظرم که این امر به اقدامات شما فوراً خاتمه یافته راپرت آن برسد. امیر لشکر شرق خراسانی (۱)



تاریخ ۱۳۰۶ هجری قمری

شماره

وزارت جنگ

لشکر شرق

آمر منطقه

دائرة

شماره

نظر بکنند و کما ید است و تصدیق هر میدور و غیره در بدو لایحه
برای خدمت دادن به آن طرف قوه استبداد هم در زمان معین
دزد میدوز است و نیز کرده بخارج ملک معین است
را به تصرف نمایند بر همه در همه کس معلوم که این امر
شما خود را که در این باره - این است

۱- امیر لشکر شرق خراسان حسین خراسانی که این نامه را از مشهد به محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه که این زمان از حکومت قوچان استعفاء داده و به اسفراین محل سکونت خود رفته و به کار کشاورزی اشتغال داشت و کارهای مهم منطقه بدون صلاح و صوابدید او و در قوچان و شیروان و اسفراین حل و فصل نمی شد.

ناخت و تاز و غازنگری ترکمن‌ها در ناحیه مرزی قوشخانه (شیروان)

قوشخانه منطقه‌ای کوهستانی در مرز ایران و ترکمنستان است و سابقه ناخت و تاز ترکمن‌ها در آنجا در جلد اول هم بیان شد. شیرزنان کُرد خیرآباد حماسه آفریدند. این حادثه هم باز در سال ۱۳۰۳ خورشیدی روی داده که روسیه درگیر جنگ جهانی اول بود و نمی‌توانست ترکمن‌های تابع خود را کنترل کند. لذا ترکمن‌های گرسنه از مرز گذشته و داخل خاک ایران شده و نواحی مرزی را غارت می‌کردند. اسب، شتر، گوسفند، گاو، زن و بچه هر چه گیرشان می‌آمد به غارت به شوروی می‌بردند و چون روسها به سبب کمبود مواد غذایی در جبهه‌های جنگ، به گوشت و مواد خوراکی نیاز شدیدی داشتند، با قیمت گران این غنایم را ترکمن‌ها به روسها می‌فروختند و هر دو طرف شادکام میشدند.

دهستان قوشخانه از مغرب به شهرستان بجنورد و از شمال به مرز روسیه محدود است. مامورین مرزی ایران هم قادر به کنترل مرز نبودند و حقوقی هم به آنها نمی‌رسید. اکنون گزارشی امین‌الله خان رشوانلو حاکم قوشخانه به مظفرالسلطنه را ملاحظه می‌فرمائید که نوشته:

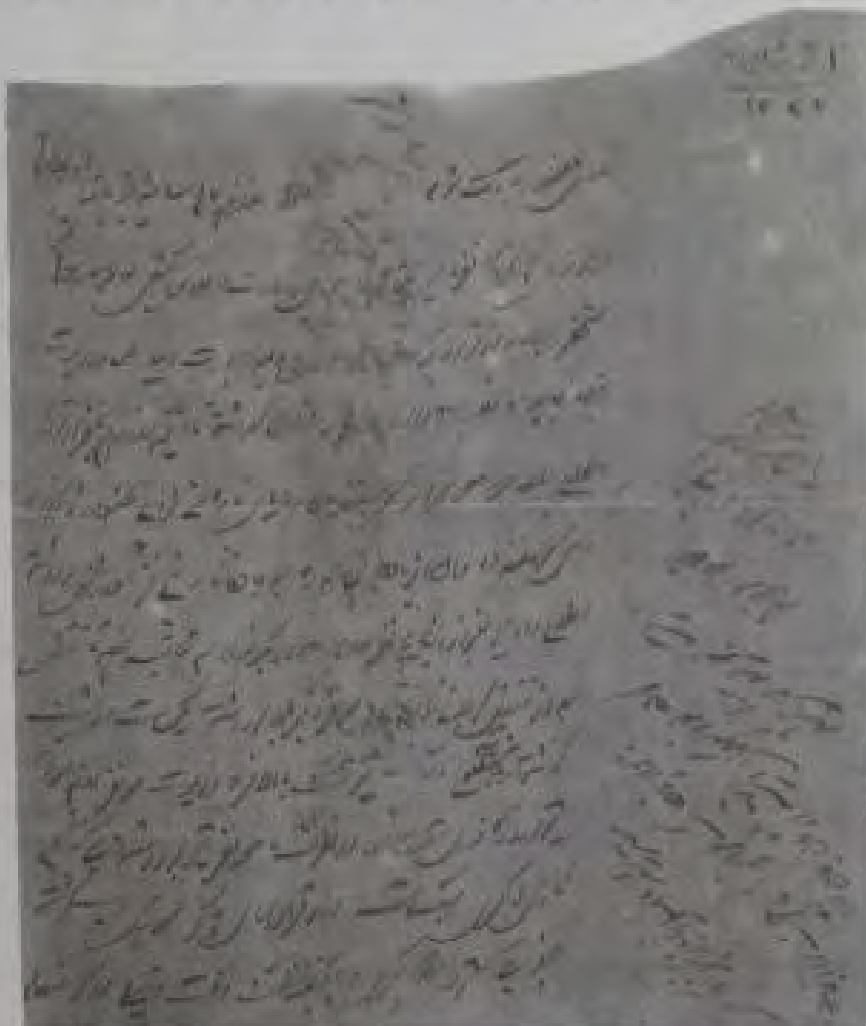
۱۰ شهر شوال المکرم ۱۳۲۳

فدای حضور مبارکت شوم. اولاً خداوند عالم سایه بلند پایه آن وجود محترم را از سرفدوی کم و کوتاه نفرماید به حق محمد و آله.

پس از ارادت و اخلاص خاطر مبارک را محترماً مستحضر میدارد، از قراری که روز ۷ شهر جاری بوم جمعه راهبورت رسید که عده‌ای سوار یموت به قصد چاپیدن این حدود روی آوردند، چاکر قراول گذاشته تا اینکه روز دهم یک نفر از قراول‌ها اطلاع داد که دو هزار گوسفند مال رعایای ناوه^(۱)

۱- ناوه از روستاهای شمال غربی بجنورد است. گوسفندانی که از آنجا چاپیده‌اند، باید از تنگه و رودخانه روستای قنلیش عبور میداده و از طریق قوشخانه و گیطان که آخرین روستاهای غربی فوجان هم مرز با بجنورد و روسیه هستند عبور دهند. لذا قوشخانه‌ای‌ها مسئول نگهداری این راه و ناحیه مرزی بوده‌اند. علیخان بگی بچرانلو هم پس از شنیدن این موضوع از ناحیه مرزی و دوره‌ست مرزی با سوارانلی به آنجا رسیده است. اما پیش از رسیدن او طارنگران ترکمن از مرز گذشته بودند.

من توابع بجنورد را هزار اسب^(۱) گوسفند و اموال پر زیاده به کلی برده بود.
جان نثار پنج نفر سوار شخصی برداشته اطلاع دارید به غیر از پنج نفر سوار، سوار دیگری ندارم.
تعاقب نموده تا قتلش. بعد از قتلش کربلایی نادر (احتمالاً) زیارتی با دو نفر دیگر بلد برداشته یک
ساعت از شب گذشته در باش تپه (احتمالاً) با طلوع آفتاب تیر تفنگ (کرده) بالاخره از بموت دو نفر
آدم‌ها ظوری تیر خورده فوری مقتول شده از طرف ما دو نفر تیر برداشته. یکی زخم کاری، دیگری
سیک است و از توار، اسبهای چاکر دو رأس اسب گرفته بردند. یکی مسترد شد. دیگری با یک قبضه
تفنگ رفت. و قلیلی از گوسفند هم مسترد شد. با همه اینها باز یک نفر نظامی با سوار علیخان بیگ
پیچرانلو آمده جهت سوار بردن (مذاکره) کردند. لذا استدعا اینست که از مال جان نثار و رعیت
سیوقید نکری بکشید. محض اطلاع عرض شد. باقی امر امر مبارک است. فدوی امین‌الله قوشخانه



برقراری امنیت خراسان به قول نظامی‌ها

چنانکه گذشت زن و کودک و اموال مردم هر روز به اسارت و غارت چپاولگران رفت، اما نظامیان بجنورد اعلامیه برقراری امنیت کامل میدادند و در روزنامه خودشان چاپ و منتشر می‌کردند. مردم نیز نمیدانستند دم خروس را باور کنند یا قسم حضرت عباس را.

«امنیت راه (۱۱) - بحمدالله در سایه تهور و شجاعت نظامیان رشید ما و اوامر موکده صادرة از ناحیه وزارت جلیله جنگ بالاخره بعد از ورود صدمات و لطمات شدید و غارت شدن اghنام و اموال کثیری و اسیری عده‌ای از هموطنان عزیز ما، راه تهران امنیت صحیحی حاصل کرده و از تراکمه شریب دزد فعلاً اثری موجود نمی‌باشد. (منظور راه بین شاهرود و سبزوار می‌باشد) از جدیت‌های آقای امیر لشکر و افسرانی که از استرآباد و تهران آمده این غائله را خاتمه دادند، بهر درجه اظهار تشکر بشود شایسته است» (۱)

بدیهی است امیر لشکر شرق و افسران اهزامی از استرآباد و تهران هیچ کاری در جهت رفع غائله انجام نداده‌اند و این اعلامیه‌های بی اساس را برای سرپوش گذاشتن به اقتضاحاتی که با آورده بودند منتشر می‌ساختند. اگر اینها توانسته بودند یک ترکمن را بکشند صفحات روزنامه‌ها را پر از میاهو و تبلیغ می‌کردند. حقیقت اینست که ترکمن طبق سنت باستانی و فطری خویش حمله می‌کند و هر چه را توانست به غارت می‌برد و بین ایلات و طوایف خود قسمت می‌کند و به خوردن آن می‌پردازد و تا مدتی که خوراکیها و غنایم تمام نشده، دست از حمله می‌کشد. یعنی ترکمن پس از گرفتن اسیر و غنیمت آنجا در بین راه شاهرود و سبزوار یا نردین و جوین نمی‌ایستد که حضرات تشریف ببرند و غائله را خاتمه بدهند و غنائم و اسرار را تحویل بگیرند!!

سرانجام انعکاس خیر واقعی شکست ننگین سرهنگ مهدی خان فاتح ترکمن صحرا در تهران و جبهه رضاخان رئیس الوزراء و وزیر جنگ را در انتظار عمومی به شدت پائین آورد. زیرا مردم،

پایتخت بخوبی دریافته بودند که این بلاها بر اثر احضار سردار معزز بجنوردی، بر ملت بیچاره وارد می‌آید و منطقه چنین بحرانی و ناامن شده است. لذا به انتقادهای پنهانی و آشکار از سردار سپه پرداختند. تا جائیکه او مجبور شد سردار معزز شادلو را برای برقراری مجدد امنیت منطقه آزاد و روانه خراسان نماید. البته بعد از گرفتن شصت هزار تومان و ضمانت امیراقتدار وزیر کابینه.

مراحم حضرت اشرف آقای سردار سپه نسبت به سردار معزز بجنوردی

روزنامه مهر منیر آورده است :

سردار معزز که مدتی بود در تهران مورد قهر و بی‌مرحمی دولت واقع شده بود، به موجب نگهانی که به آقای شجاع التولیه^(۱) مخابره کرده است گویا بالاخره مورد مراحم عالییه آقای رئیس الوزراء واقع شده و (به دریافت) یک قبضه شمشیر غلاف طلای ممتاز که از امتیازات بزرگ نظامی است، از طرف معظم له سربلند و سرافراز شده است.^(۲)

۱- شجاع التولیه در مشهد، شوهر خواهر عبدالرضا خان شجاع الدوله ایلخانی توجان بود. کجوجه‌ای در ایستگاه سراب مشهد و یکی هم در خیابان خسروی فرسیده به فلکه آب به نام اوست که منزلش آنجا بوده است.
۲- در این زمان رضاخان وزیر جنگ و رئیس الوزراء با شدت هر چه تمامتر به سرکوب نیروهای مخالف خویش می‌پرداخت و آنها را با زندان و تبعید و قتل، خفه خون می‌کرد. میرزاده عشقی بخاطر اشعار و مقالات آزادخواهانه در انتقاد از دیکتاتوری و استبداد او، به وسیله مأمورین شهرهای لرور و مقتول شد. بیشتر آزادخواهان از این پس حساب کار خود را کرده و عده‌ای هم فرو بستند و دیگران تبعید شدند. مهر منیر در مورد تبعیدیهای به کلات نادری می‌نویسد:

دورود مستخلصین از تبعید - چون در نتیجه پیش‌آمدهای سوزنی که در تهران در چندی قبل به وقوع آمد، دولت برای حفظ انتظامات عمومی مجبور به تبعید عده‌ای شده بود. گویا از آنجمله آقایان مدیر جریده اتحاد اسلام و مدیر جریده بدر و سید محمد تقی مرانی و سیرزا علیرضا قمی و رضا قلیخان و حیدر خان میرآخور و سردار صاعده و شیخ عبدالحسین خرازی که به کلات تبعید شده بودند، بالاخره مستخلص شده واره ارض اقدس شده‌اند. ما به ایشان تبریک می‌گوییم و امیدواریم آقایان یا اعتراف بر لزوم حفظ انتظامات و منافع عمومی، خدمات واره را تقریباً در ظل رأفت شامه حضرت زمامدار تعال فعلی آقای سردار سپه جبران شده بگیرند...

رضاخان در این زمان آقای شیخ محمد خالصی را نیز که از مخالفان سرسخت و مشتقدان پروپا قرصش بود، با عده‌ای دیگر به

خلاف تبعید کرده بود. مهر منیر شماره ۱۲ ص ۳

نظر به اینکه سردار معزز از روسای ایل شادانلو و آباء و اجدادش در هر موردی خدمات تاریخی به این دولت کرده بودند و سردار خودش هم در ایام ورود محمد علی میرزا به گمش تپه خدمات قابل تذکری به دولت مشروطه ایران نموده و فریفته مواعید شاه مخلوع^(۱) نشده و ممکن است در آتیه هم مصدر خدمات مهمی واقع بشود و کاملاً تابع قوانین مشروطیت ایران بوده باشد، لذا ما این توجه چاکر نوازانه حضرت آقای سردار سپه را شایسته و بجا میدانیم و به سردار معزز تبریک می‌گوئیم.^(۲)

اوضاع ناسامان بجنورد و ناخت و تاز ترکمن‌ها به شاهرود و سبزوار

روزنامه مهر منیر بدون اینکه بیشتر شرح بدهد، مختصر نوشته است:

از بجنورد می‌نویسند که آقای سرهنگ حاجی باقرخان که برای اصلاح به طرف سرحد رفته بودند مراجعت نموده‌اند و درست معلوم نشده که قضیه چه صورتی به خود گرفته ولی آنچه معلوم شده اصلاحی حاصل نشده است.

۱- مازور سایگی کنسول انگلیسی از مخالفان سرسخت سردار بجنورد در مشهد گزارش کرده بود که:

«حکومت بجنورد به همین زودی ما منتظر ورود محمد علی میرزا است» حدیقه الرضویه - ادیب هروی - ص ۱۹۶ به نقل از کتاب این ج ۴

اذا حقیقت این بود که سردار معزز را انگلیس قصد نابود کرده‌اش داشت. لذا این اتهامات وابستگی به روسها و برگرداندن محمدعلیشاه را به سردار نسبت دادند. در صورتی که سردار هرگز اجازه پیشروی به محمدعلیشاه را در این زمان به سوی بجنورد نداد، که او ترکمن‌ها را دور خود جمع کرده بود و قصد پیشروی به سوی تهران را داشت.

محمد قورش آبادی تیشابوری از طرفداران محمدعلیشاه نیز که از جنگ سالار الدوله شکست خورده و به بجنورد گریخته و به سردار معزز پناهنده شده بود، نه تنها سردار اجازه ورود به بجنورد را به او نداد، بلکه سوارانش را نیز به تعقیب او فرستاد و یک نفر به نام هدایت از یاران او را دستگیر نموده و به مشهد فرستاد که بدست مشروطه خواهان اعدام شد. چندی بعد خود محمد قورش آبادی رفیق یوسف خان هراتی نیز بدست نیروهای خراسان از جمله کردهای زعفرانلو به فرماندهی نصرالله خان قوجانی برادر حیدم الملک دستگیر و در مشهد اعدام شد. در مورد قورش آبادی و یوسف خان هراتی و سرکوبی آنها بوسیله ججوخان در جلد ۳ به تفصیل سخن گفتیم. حدیقه الرضویه - ص ۱۸۹

۲- مهر منیر - شماره ۱۰، ۲۱ میزان ۱۳۰۲

این روزنامه در شماره‌های گذشته بیان کرده بود که قشون ظفرنسون خراسان و افسرانی که از تهران مأمور شده‌اند، بکلی ترکمن‌ها را سرکوب کرده و غنائیم و اسرا را پس گرفته و امنیت کامل راه شاهرود به سبزوار را برقرار کرده‌اند. حال بنگرید به خبر زیر که عکس مطلب است به نوشته همان روزنامه:

باز هم ترکمانان - دو پست از تهران ترسیده بود. گویا یک عده پنجاه نفری ترکمن‌ها باز در راه دیده شده‌اند که دو گاری یک اسبه مال عابری را هم غارت کرده‌اند و باز ناپدید شده‌اند و دستبرد زیادی نزده‌اند.

دولت باید فکر اساسی بردارد و این طایفه تا تنبیه کامل نشوند، امنیت حاصل نخواهد شد و جرأت این اشرار بجائی رسیده است که با بودن آنهمه نظامی در حدود بجنورد و شاهرود، یکصد و پنجاه سواری (از ترکمانان) تا قلعه‌های^(۱) سبزوار آمده و چاییده رفته است...^(۲)

سردار بجنوردی از تهران به مشهد می‌آیند

روزنامه مهر منیر نوشت:

۱- سردار معزز - آقای سردار معزز بجنوردی گویا روز جمعه دوم ماه، از شاهرود به عزیمت مشهد رضوی حرکت نموده‌اند که اول وارد مشهد شده و زیارت روضه رضویه را به عمل آورده که بعد به بجنورد بروند. برادر و پسر سردار نیز از بجنورد به استقبال ایشان به مشهد آمده‌اند. در بجنورد از خبر مراجعت ایشان از تهران، اهالی چند روز عیش و عشرت داشته‌اند.^(۳)

۱- مناطق عباس آباد و زیدر و الهاک و میامی که قبلاً جزو سبزوار بودند، این زمان جزو شهرستان شاهرود و استان سمنان می‌باشند که همگی بر سر راه آفت زده تهران مشهد بودند و کنترل آن نواحی هم ربطی به حوزه حکومتی سردار بجنوردی نداشت. دولت برای حفظ این راه در دوره قاجار واقعاً مستأصل شده بوده و مأمورینش از عهد شاهنشاهی ترکمن‌ها بی‌ترسی آمدند.

۲- مهر منیر - ش ۱۳ ص ۳ برابر با ۱۲ عقرب ۱۳۰۳

۳- مهر منیر - ش ۱۳ ص ۳ برابر با ۱۲ عقرب (آبان) ۱۳۰۳

در مورد مسافرت محمد ابراهیم خان به مشهد

تلگرافی است از فرمانده لشکر شرق که گویا محمد ابراهیم خان تقاضا کرده بود که برای رفع مشکلات فیما بین خوانین کرد و لشکر شرق در مورد نپرداختن غرامت جنگی کردها در رابطه با هزینه جنگ با کتل پسیان در سال ۱۳۰۰ خورشیدی که او به مشهد برود و فرمانده لشکر، متن زیر را به او مخابره کرده است:

از مشهد به فوجان

نمره قبض ۹۶۲۹ - نمره تلگراف ۳۲ - عدد کلمات ۲۹ تاریخ اصل ۲۰ دولتی تاریخ وصول ۲۰
(احتمالاً فروردین)

آقای مظفرالسلطنه جواب نمره ۳۷ ممکن است موقتاً عزیمت نموده زودتر مراجعت کنید که وجود شما در فوجان لازم است. نمره ۷۲۹۸ - امیر لشکر شرق حسین خزاعی

غارت اهالی بجنورد و سبزوار بنام مالیات از سوی دولتیان

و تحصن زنان کرمانج

پس از اعزام سردار معزز به تهران، دولت بلافاصله از اولین اقداماتی که در جهت رفاه و آسایش مردم بجنورد انجام داد که اثرات بسیار بدی در آن شرایط داشت و موجب نارضایتی و شورش مردم در برخی جاها شد، اعزام مأمورین مالیاتی به آن خطه بود. مهر منیر نوشت:

«عزیمت به بجنورد - آقای میرزا عیسی خان که از طرف پیشکاری مالیه، برای ریاست مالیات ولایات ثلاث بجنورد، جوین، بام، صفی آباد منصوب شده بودند به محل مقصود عازم شده،^(۱) زنان قلعه عزیز در شرق بجنورد نیز چندی بعد در آبان ماه به خاطر مالیات بگیري دوباره مأمورین به تلگرفخانه رفته و از این بیدادگری شکایت نموده و متحصن شدند که در تلگراف زیر

اشاره شده است:

«تلگراف بجنورد - توسط حضرت آیت الله خراسانی^(۱)، حضرت اجل آقای ایالت جلیله - کبیبه حضرت آقای امارت شرق - کبیبه مهر منیر مالیات مأخوذ همه ساله ماسی خانوار (گندم و جو)، چهل گوسفند، بیست گاو، باغات (و) چهل و دو تومان بوده (که) داده ایم. یکصد و سی (و) هشت تومان زیادی، مالیه بجنورد از ما مطالبه دارد. مردها توقیف. زنها در تلگرافخانه محصن هستیم. اذن کوچ دهید قوه تحمل نداریم. اهالی قلعه عزیز: ملا بگمحمد، کربلائی رمضان، کربلائی علی اصغر، حسینعلی، کدخدا محمد ولی^(۲). شکایت‌های بی نتیجه مردم ستندیده از دولتیان و ترکمانان همچنان ادامه دارد. بتگرید به شکایت تلگرافی مردم جوین که آیت الله حاج میرزا حسین مجتهد معروف سبزواری نیز شکایت آنها را تأیید و مهر کرده است:

« تلگرافی از سبزواری - مشهد مقام محترم پیشکار گل مالیه ایالت خراسان - کبیبه آیت الله زاده دامت برکاته - کبیبه مهر منیر

با تحمل غارت تراکمه، اداره مالیه، شیره تریاک دعاگویان را توقیف و با نهایت سختی مطالبه کسر قراری جوین را می نماید.

به فریاد ما اهالی غارت شده برسید. از طرف عموم اهالی جوین: محمد یوسف، سیف الذاکرین، مهدی اف، محمد حسین، اسکندر، میرزا علی، ابراهیم و چند نفر معروف می باشند. داعی می شناسم حسین العلوی...»

روزنامه مهر منیر در پایان درج این تلگراف نوشته است:

نظر به اینکه تلگراف فوق را حضرت آیت الله آقای حاجی میرزا حسین سبزواری (علوی) دامه برکاته تصدیق فرموده اند، ما خیلی اهمیت میدهیم و امیدواریم آقای معین السلطنه رفع تعدی

۱- منظور آقای محمد خراسانی پسر آیت الله آخوند خراسانی که از مراجع بزرگ شیعه در نجف و رهبر انقلاب مشروطیت بود. آقا محمد معروف به آقا زاده مقتدرترین روحانی آن روزگار در خراسان بود، که بعداً او هم به امر رضا شاه کشته شد.

۲- مهر منیر - ش ۱۲ - ص ۴ برابر ۵ عقرب (آبان) ۱۳۰۴

مأمورین را از سر رعایا بتماید. مهر منیره (۱)

بدیهی است که آقای معین السلطنه بناچار برای یاری نمودن دستگاه تشکیلات نو پا و زویه گسترش قشون رضاخانی، در جهت گرفتن هر چه بیشتر مالیات و غارت کردن مردم، مأمورین شدید العمل بیشتری را به بجنورد و بام و صفی آباد و جوین فرستاده، تا همچون سایر نواحی خراسان، به چپاول اشتغال ورزند. بنابراین از معین السلطنه‌های مخرب المنه، انتظار رسیدگی نباید داشت. تلگراف فوق در روزهای مخابره شده که مردم جوین و اسفراین و نردین به کلی مورد غارت تراکم قرار گرفته و از زندگی ساقط شده بودند، این مأمورین شلاق به دست هم میخواستند مردم، باقیمانده زنان و دختران خود را به ترکمن‌ها بفروشتند که مالیات دولت را بدهند، تا اسباب قدرت روزافزون قشون سرکوبگر را فراهم کنند که هر چه بیشتر آنها را سرکوب کند. این موضوع در نامه شکرالله خان از اسفراین به پدرش مظفرالسلطنه هم بیان شده بود.



سواران همیشه آماده سردار معزز در کمین دشمنان مهاجم در سرزمینهای ناآرام

آقای سردار معزز و رعایای بجنورد

روزنامه مهر منیر در این شماره به عنوان جبران چاپ مطالب غرض آلود و آکنده از تهمت‌های مخبرین ذر و غگو و چند نفر دموکرات‌های بجنورد که اینک نتیجه معکوس به بار آورده بود، به ملاحظه روزگار، به مدح و ثنای سردار می‌پردازد. تا مگر دوباره فرصتی دگر به دستش بیفتد.

آقای سردار معزز ایلخانی ایل شادانلو و حکمران بجنورد که در نتیجه بعضی سوء تفاهم‌ها که عمده آنها تصفیه نشدن حساب مالیات چندین ساله گذشته بود، چندی قبل به طرزی که شاید در آن وقت از آن طرز اسرده خاطره و دلنگی داشتند، عازم تهران شده بودند و شاید هم در بدو ورودشان به تهران، به همان ملاحظات فوق قدری هم مورد بی‌مرحمی آقای سردار سپه رئیس الوزراء محبوب و زمامدار فعال دولت واقع شده‌اند.

ولی به مفاد و مصداق آیه شریفه قرآن کریم که حضرت پروردگار مهربان به بندگان خود خطاب می‌کند که «عی ان تکرموا شیئاً و هو خیر لکم» چه بسا پیشامدها و چیزها که انسان از آن کراهت دارد، در صورتیکه آن چیز مبتنی بر خیر اوست. و در واقع به همین قسم شاید هم آقای سردار معزز در بدو امر از این پیشامد خیلی هم کراهت داشته است. ولی بالاخره در این مسأله خیریت ایشان بوده است. چونکه بعد از حرکت ایشان از بجنورد به سمت مرکز و ورود به مرکز اتفاق‌های بدی و تالم آوری از سوء تدبیر سرهنگ مهدی خان فرمانده و صاحب منصب نظامیان مأمور بجنوردی روی داد و اسبابهای غیرمرضیه پیش آمد، که ذکر آن خارج از موضوع بحث ما میباشد (زیرا در تحت شرایط حکومت نظامی لشکرشرق در خراسان قادر به بیان حقایق و فلسفه شکست سرهنگ مذکور از ترکمن‌ها نیستیم و نمی‌توانیم بگوئیم که سرهنگ مهدی خان چه جنایاتی در بجنورد مرتکب شد) و در مذاکره آنهم به جز ازدیاد تالم و تأثر و تأسف چیزی دیگر حاصل نمی‌شود و فقط غرض ما اثبات مفاد و مصداق آیه شریفه مذکوره در فوق می‌باشد که آقای سردار معزز بدانند با وجود کراهتی که ایشان شاید قلیاً از این سفر داشته‌اند، ولی در نفس الامر این سفر و عزیمت تهران سراسر بر خیر ایشان واقع شد و در نتیجه این مسافرت کاملاً قدر و منزلت و کفایت درایت ایشان بر

دولت متبوعه و آقای رئیس الوزراء محبوب معلوم گردید و هم محبت و ارادت و خلوص و صمیمیت اهالی و رعایای بجنورد و اطراف و نواحی آنجا نسبت به ایشان هزار درجه افزوده گردید.

چنانچه ما حضوراً صریح در ملاقاتی که با ایشان نمودیم، بحضورشان اظهار کردیم که اگر شما ده میلیون صرف و بذل می‌کردید یا صرف و خرج آن، باز ممکن نبود دارای این محبوبیت در نزد اهالی بجنورد بخصوصاً، و اهالی خراسان عموماً بشوید و اعتراف و اذعان عمومی را به این درجه بر کفایت و لیاقت خود حاصل بنمائید و به علاوه قدر خدمات این چندین ساله را که شما در حفظ حدود و ثغور خراسان نسبت به دولت متبوعه خود (بدون هیچگونه کمک‌های دولتی، تحتل) نموده بودید، به این واضحی و روشنی بر دولت معلوم و محقق بشود.

بلی از این غیبت چندماهه شما از این سرحد و این حوادث غیرمنتظره که در غیاب شما در این حدود واقع شد و این خسارات مالی و جانی و عرضی و ناموسی که بر اهالی آن حدود و زوار بیچاره خراسان وارد آمد بر دولت بر ملت بر خراسانی بر شیرازی بر تبریزی بر اصفهانی به عبارت اخیری بر تمام اهالی ایران لیاقت و کفایت و درایت شما را ثابت نمود و شما باید متشکراً قدر این نعمت الهی را دانسته زاید علی ماسبق و پیش از پیش در خدمتگزاری و صداقت خودتان نسبت به دولت متبوعه و آقای سردار سپه که زمامدار این دولت میباشند کوشیده و به علاوه جلب توجه کامله دولت نسبت به خودتان به کسب دعای عمومی زایرین و عابریین این طریق و رعایای ستم دیده و مصیبت کشیده بجنورد و اسفراین و گرمه و سملقان و جوین و نودین و غیره که در نفس الامر بیچاره‌ها داغ همه چیزی دیده‌اند و ضرر مال و جان و آبرو و عرض را به تمامه کشیده‌اند.

بلی آقای سردار معزز از این بعد شخص محترم شما در نظر ایل شادانلو و رعایای بجنورد و تمامی قلمرو حکمرانی خود به منزله یک پدر مهربان و اب رحیمی محسوب می‌شوید و رعایا شما را مثل یک رب النوعی ستایش و پرستش خواهند نمود.

در عرب ضرب المثل است (عند الامتحان یكرم الرجل او بهان)^(۱). بر شماست که این سرحد

بهم خورده و این رعایای تاراج شده، این زنان اسیر شده مسلمین را در سایه لیاقت و کشفیات خدادادی که از ناحیه بلند و قریحه ارجمند شما واضح و آشکار است، امنیت به اعمار و اصلاح و استردادشان همت گماشته، نام نیک خود را به این وسیله حسته در سرلوحه دفتر نیک نامان و جوانمردان و غیرتمندان ایران ثبت و ضبط بفرمائید. در آن صورت همواره دست خدا معین و همراه شما خواهد بود و به جلب محبت عمومی چنانچه موفق شده‌اید، به کسب عنایت ایزدی نیز نایل خواهید شد.

همت بزرگ دار که سردان روزگار از همت بزرگ به جانی رسیده‌اند (۱)

آری، آنچه روزنامه مهر منیر در اینجا نوشته، عین واقعیت در مورد سردار معزز و اقتدار و مردم‌داری او در خراسان است که با همت و تلاش خود و ایلات جلیل شادلو و قراچورلو و... حدود و نفوذ گسترده ایالت بجنوره قدیم را که به تنهایی از چند کشور اروپایی وسیع تر بود، حفاظت و پاسداری می‌نمود و تا حدّ توان زنان و کودکان زوار امام رضا (ع) و دیگر مسافریں را از تاخت و تاز و غارت چپاولگری ترکمانان آن روز، چه در مرزهای بجنورد و چه در نواحی شاهرود و سبزوار زیر چتر حمایت خویش قرار میداد. اما حوادث روزگار و آینده‌ای که انگلیسی‌ها برای ایران طرح کرده بودند، شرایط گردش چرخ سیاست جهانی بگونه‌ای بود که امثال سردار معززها و سردار اسعدها و امیرعشایرها و اقبال السلطنه‌ها و هر کس که در جاده کالکته و انگلیسی قرار نمی‌گرفت و سرسپردگی خود را به اثبات نمی‌رسانید، باید نابود و از صفحه روزگار محو میشد. اما خاندان عرب تبار قوام الملک شیرازی در جنوب ایران که سرسپرده انگلیسی‌ها بودند، نیز خاندان عرب تبار علم در خراسان که در برنامه کلاس درس انگلیسی شاگردان خوبی بودند و درس و مشق خود را به خوبی امتحان میدادند، نمره بهتر می‌گرفتند و مدارج ترقی را می‌پیمودند. در عوض کردهای زعفرانلو و شادلو خاک بر سر میشدند که همواره با ورود و سیاست بیگانگان چه روسی و چه انگلیسی و چه هر کسی مخالفت می‌ورزیدند و پای سند کسی را برای فروش ایران مهر و امضاء نکردند. پنهان

بازیگران سیاسی روس و انگلیس از بازگشت موفقیت آمیز سردار یجنوردی، سخت به خشم آمده و به تکاپو و تلاش افتادند، تا او را هر چه زودتر نابود کنند. دسیسه‌ها چیدند، شب نامه‌ها نوشتند، گزارشهای دروغ دادند، تا از سردار چهره‌ای وحشتناک در برابر رضاخان سردار سپه پدیدار ساختند و مهر بیگانه پرستی بر چهره او زدند. اتهامی که بسیار ردیلاته طرح ریزی شده و هرگز رضاخان پس از مشاهده آن نامه دروغین سردار معزز به احمدشاه، تحمل آنرا نداشت. این نامه شوم به وسیله جان محمدخان فرمانده لشکر شرق و تیمورتاش دشمنان سردار و عده‌ای دیگر از دشمنان امیراقتدار حامی سردار معزز و وزیر داخله نوشته شده بود که در جای خود خواهد آمد.

غار نگری ترکمانان در شرق و غرب خراسان

«قافله را در راه سرخس زدند - چندی قبل قافله‌ای که دارای مال التجاره کلی بود در راه سرخس غارت شده است و قافله دیگری هم در عقب او بوده است و تجار بیچاره برای علاج اینکه او را هم نزنند و غارت نشمایند به هیأت جمع حضور ایالت جلیله رفته و از آنجا هم به اداره قشونی رفته بودند. نفهیدم چه نتیجه حاصل می‌شود»

ترکمانان تکه و سالور از شرق خراسان از ناحیه تجن و هریرود و زورآباد به سوی سرخس و تربت جام حمله کرده و زن و مرد و کودکی و گوسفند و همه چیز را به غارت می‌بردند و مشهد را هم مورد تهدید قرار میدادند. خوانین هزاره همچون شجاع الملک و پسرش صولت السلطنه و خوانین نیموری و جمشیدی نیز همواره در این نواحی سرگرم دفع حملات ترکمانان بودند.

«باز هم ترکمان - یک عده از تراکمه باز وارد علی آباد (اسفراین) شده‌اند و قلعه را چاییده‌اند و مردم بدبخت را لخت کرده‌اند و راه را از امنیت خارج ساخته‌اند»

در عریضه علی آبادها آمده است که دو شبانه‌روز تعداد ۵۰۰ سوار ترکمن آنجا را محاصره کرده و آنها چون فشنگ و اسلحه ندارند، قادر به دفاع از خود نمی‌باشند و از مظفرالسلطنه کمک

خواسته‌اند.^(۱)

اقوای بجنورد - آقای حاجی باقرخان رئیس قوای بجنورد احضار شده است و شاهزاده نوراقله میرزا (جهانبانی) با عده‌ای بجای مشارالیه به بجنورد خواهد رفت»
البته علت احضار سرهنگ حاجی باقرخان دیوانه به این جهت بود که افراد تحت فرماندهی خود را به گلوله بست و عده‌ای را به این خاطر که تقاضای حقوق به تعویق افتاده چندین ماهه خود کرده بودند به قتل رسانید.

ابلاغیه لشکر شرق - از قرار ابلاغیه‌شی که از طرف اداره جلیله لشکر شرق نشر شده است تراکمه که علی آباد را چابیده بودند از طرف آقای سید جلال خان مامور و صاحب منصب لشکر شرق و نصرت لشکر تعقیب شده‌اند و آنچه غنایم و اسیر برده بودند از آنها پس گرفته‌اند و تراکمه بعد از دادن تلفات فرار کرده‌اند.^(۲)

این سید جلال خان همان افسری است که در جلد پنجم صفحه ۳۰۳ در قیام کلنل پسیان از او نام بردیم که رئیس پاسگاه خاکستر در کلات بود و کردها او را اسیر کرده و با خواری از آنجا بیرون راندند. این شخص باز هم در این جلد مطرح است و همان است که بعدها منزل ولیخان قهرمانلو را غارت و چپاول می‌کند. او از ترکان قاجار ضد کرد بود. بهمین جهت هم مورد توجه جان محمد خان بود. گزارشی فوق در مورد نامه او و نصرت لشکر هم کاملاً دروغ بود.

از نصرت لشکر بیچاره هم در جلد پنجم نام بردیم که مسئول انتظامات بین راه شاهرود و سبزوار بود و ۵-۶ نفر سواره گرسنه بیشتر نداشت که آنها هم هر چند ماه یک مختصر حقوقی می‌گرفتند و حاضر نبودند جان خود را فدای ده تومان پول بکنند و جرأت رویارویی با ترکمن را هم نداشتند.

۱- منظور علی آباد و میلانلو اسفراین است. بنگرید به اسفراین دیروز و امروز، توحیدی ص ۱۶۶

۲- مهر مینر - شماره ۱۵ روز ۲۹ عترب ۱۳۰۳ صفحات ۸۷۲

استقبال بی نظیر مردم خراسان از سردار معزز در مشهد

حوادث بسیار ناگوار و خونبار که در نبودن سردار در خراسان روی داده و جان و مال و ناموس و عزت مردم بر باد رفته بود، باعث شد مردم بویژه سران ایلات و عشایر و مقامات ایالت استقبال بی نظیری در شاهرود و سبزوار و مشهد از او به عمل آورند. روزنامه مهر منیر نوشت:

اورود و پذیرائی آقای سردار معزز بجنوردی - روز سه شنبه پنجم ماه جاری (آبان ۱۳۰۳) با پذیرائی شایسته که از طرف آقای امیرلشکر شرق و سایرین از ایشان شده است، وارد ارض اقدس شده اند، و محض اظهار دوستی و صمیمیت، بعد از زیارت روضه مقدسه رضویه یکسر وارد بر آقای امیرلشکر (حسین خزاعی) شده اند و بعد از آنجا به منزل آقای شجاع التولیه که قبلاً برای ورودشان تهیه دیده بودند نزول ارزانی داشته اند و اهالی (مشهد) عموماً با یک شوق شعفی فوق العاده از معظم له دیدن می نمایند و از اطراف خراسان تلگرافات خیرمقدم و بشاشت از عودت ایشان بعنوان ایشان مخابره شده است. از قرار معلوم بعلاوه ولایاتی که سابق در تحت حکومت ایشان بوده، حکومت جوین و نردین را نیز ضمیمه حکومت ایشان نموده اند و در حکومت اختیارات کاملی از دولت به معظم له داده اند. ما هم تیریکات صمیمی به حضورشان تقدیم می داریم و به عموم اهالی بجنورد چشم روشنی می دهیم،^(۱)

دادن حکومت دوباره جوین و نردین به سردار بجنوردی چنانکه گفته شد، به این خاطر بود که رضاخان برای لشکرکشی به خوزستان علیه شیخ خزعل مبلغ ۶۰ هزار تومان از سردار باج گرفته بود.

چشم پوشی سردار معزز از اقدامات مغرضانه مخالفان

باز هم روزنامه مهم آنروز خراسان یعنی مهر منبر چنین نوشته است:

سردار معزز با استقبال شایانی که در بین راه خراسان از شاهرود تا سبزوار و مشهد از او شده بود و نیز استقبال شدید مردم دیندار مشهد چه از زن و مرد و کودک که از او به عمل آورده، اشک شوق را در چشمان او جاری ساخت و او تصمیم گرفت که این بذل توجه و عنایت مردم را به خوبی در آینده‌ای نزدیک با سرکوبی غارتگران پاسخ دهد. سردار پس از چند روز اقامت در مشهد و دید و بازدید از آیت الله آقا زاده و روحانیون برجسته و بزرگان و سران خراسان و مسئولین ایالتی، سوار بر تالک شده و عازم بجنورد گردید. اما استقبال عظیمی که از او در مشهد شده بود، از چشم حدودان و بدخواهان دور نماند. زیرا نظیر چنین استقبالی از ورود هیچیک از پادشاهان به مشهد به عمل نیامده بود.

این استقبال کینه دشمنان او بویژه فرمانده لشکر شرق را که مردم هیچگونه استقبالی در ورود از او نگرفته و برایش ارزش قائل نشده بودند سخت برانگیخت و او را به فکر نقشه‌ای شیطانی انداخت و قطعاً این قدرت و محبوبیت و موقعیت و احترام سردار در نزد خراسانیان را به رضاخان فرمانده کل قوا و رئیس الوزراء نیز که در این موارد بسیار حساس بود یا آب و تاب بیشتری منعکس ساخت و به او تفهیم نمود که: دو سلطان در اقلیمی ننگجد.

در اینجا بود که رضاخان سردار سپه به فکر کنترل سردار معزز افتاد و قضاب ویژه خود یعنی جان محمد خان قاجار را به فرماندهی لشکر شرق برگماشت و در این مورد بنا به گفته مرحوم ملک الشعراء بهار، اختیار تام به او داد که مراقب سردار باشد که او پس از ورود به خراسان شادمانه به نمایش نویسی دوام خویش و اجرای برنامه آتی پرداخت که بزودی با آن آشنا خواهیم شد.

اما پس از اینکه سردار با استقبال گرم و مهربانه قوچان وارد این شهر تاریخی و ماجرا آفرین شد، همه خوانین و سران ایلات و زنان و مردان تا جایی که مقدور بود، حضوراً به احوال پرسی او رفتند و باجان و دل پذیرائی نمودند. سردار پس از دو روز توقف در قوچان راهی شیروان شد. خوانین و

بزرگان زعفرانلو طبق سنت ایلیاتی احترام و مهمان نوازی، باید او را تا پایان خاک زعفرانلو و ابتدای خاک شادلو بدرقه میکردند. همه سران ایلات زعفرانلو در شیروان در منزل فرج الله خان شیخ الملک زعفرانلو گرد آمده بودند و لحظه‌ای بعد سردار راهی بجنورد میشد.

این بود که محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه ایلیخانی زعفرانلو قدم زنان او را به کناری کشید و گفت: من مصلحت تمیذاتم در چنین شرایطی به بجنورد بازگردید. یا در زعفرانلو بمان و همچون گذشته بجنورد را در اختیار نظامیان بگذار، یا به تهران برگرد و گوشه نشینی اختیار کن، یا از رئیس الوزراء اختیار تام بگیر و نظامیان را از بجنورد بیرون کن و شخصاً سوؤلیت امنیت کامل را بر عهده بگیر، وگرنه با این گریه رقصانی‌ها و کارشکنی‌های نظامیان شما در میانه ضایع خواهید شد. اما سردار سری تکان داد و گفت: ما را به بازی گرفته‌اند. مردم چیزی از ما میخواهند و دولت چیز دیگری. باید به بجنورد بروم و از آنجا اوضاع را بررسی کنم. ساعتی بعد سردار شیروان را به قصد بجنورد ترک کرد.

مهر منیر نوشت:

اعزیزت به بجنورد - آقای سردار معزز چند روز قبل عازم بجنورد شد و امیدواریم از سردار معزز در آتیه خدمات درخشنده به ملت و دولت سرزند. چند نفر از محترمین منجمله آقای حاجی میرزا محمد روضه‌خوان که از اشخاص صالح و درستکار است و از میرزین دموکراتهای بجنورد به شمار میرود،^(۱) نظر به بعضی سوء تفاهم‌ها، بخیال مهاجرت از بجنورد و اقامت سبزوار افتاده بودند. ولی سردار معزز که انصافاً آدم فهمیده عاقلی است آقا را از این صرافت منصرف نموده بهرسمتی بود، مراجعت به وطن خود دادند و ما امیدواریم آقای سردار معزز در آتیه برای رعایای بجنورد یک حاگمی رؤوف و پدرمهربانی محسوب بشود رعایا هم قدرایشان را بیش از پیش بدانند.^(۲)

۱- دموکراتهای بجنورد عبارت بودند از ادیب بجنوردی ملیم مشهد، حاج اسفندگرماه‌ای، حاج میرزا احمد روضه‌خوان، که همگی غیر کرده و از نواحی جاجرم و گرمه و سبزوار بودند که به بجنورد مهاجرت کرده بودند.

۲- مهر منیر - ش ۱۴ ص ۲ برابر ۶ قوس (آذر) ۱۳۰۳

اما این حاجی میرزا محمد یکی از طلاب سبزواری و از روضه خوان‌های بجنورد بود که عملاً
 الت دست دموکراتهای بجنورد و قشون رضاخانی شده و گزارشهای کذب علیه سردار به عنوان
 خبرنگار بجنورد به روزنامه‌ها میداد که سردار را هرچه زودتر و بیشتر لکه‌دار کند و بد مقصود خود
 برسد که با گزارش‌های او و حاج اصغر در روزنامه مهر منیر آشنا شدیم. اما با بازگشت سردار او از
 بیم جان از بجنورد فرار کرده و با زن و بچه‌اش عازم سبزوار شد. سردار که این موضوع را فهمید،
 بیدرتنگ چند تن از معتدین خویش را به دنبال او فرستاد و با احترام به شهر بازگردانید و او آرامش
 خاطر یافت و از کردار گذشته‌اش فعلاً نادام شد.

اکنون تریاک فروش های جوین و سبزوار را دوباره علیه سردار معزز قد علم کردند که ملا قربانعلی
 پرچمدار آن بود. روزنامه مهر منیر نوشت:

از جوین می‌نویسند - حاجی قربانعلی جوینی حکومتی را که آقای سردار معزز بجنوردی برای
 جوین معین نموده بود، نپذیرفته و او را راه به جوین نداده است. همه اهل دنیا آدم شدند، آیا حاجی
 قربان علی نباید آدمی بشود. او هم میخواهد سری تو سرها دریاورد؟...^(۱)

چنانکه بعد خواهیم دید یکی از عواملی که باعث ناپودی سردار بجنوردی شد، اقدامات
 مفرضانه همین ملا حاجی قربانعلی و ایادی او بود که از سردار سخت کینه دار بودند. زیرا او یکی از
 مهمترین کسانی بود که از کشت و تجارت تریاک در منطقه جوین و سبزوار با شرکای یزدی خود،
 سود سرشاری می‌برد و سردار مخالف کشت و رواج تریاک بود و کشتزارهای تریاک را ویران و
 معدوم میساخت، که قبلاً بیان شد.

سردار بر سر دوراهی تاخت و تاز غارتگران و کارشکنی لشکر شرق

هنوز سردار از گرد راه و رنج سفر چند ماهه خود در بجنورد نیا سوده بود که باز هم اخبار پیاپی تاخت و تاز غارتگران از هر گوشه و کناری میرسید و مهر منیر راست و دروغ آنرا منتشر می ساخت: از بجنورد می نویسند - میلان لوها را تراکمه به نوعی چاییده اند که دیگر هستی برای این بدبختها نمانده است با شرح مطولی دیگر ولی چون ما نویسنده خیر را نمی شناسیم کیست؟ نمی توانیم اخبار او را محل اطمینان خود قرار داده و آنرا درج و نشر بنمائیم،^(۱)

آری، این غارتگری ادامه داشت. سردار به فکر تصفیه کار ترکمانان و نابود کردن ریشه فساد آنان بر آمده و به حسینقلی خان قراچورلو و برادرش عبدالله خان و محمدیگ قراچورلو سلفقانی دستور داد، در کار تجهیز سپاه و حرکت به سوی توکن صحرا باشند. اما آنها گفتند هر چه اسلحه و فشنگ بوده به دست نظامی ها افتاده و ما اسلحه ای برای جنگیدن نداریم. حتی روستایی ها هم خلع سلاح شده اند. سردار با فرمانده لشکر باز مذاکره کرد. اما او موضوع را امروز و فردا نکند و از دادن اسلحه به سردار خودداری نمود. زیرا با ندادن فشنگ و اسلحه به سردار معزز، فرمانده لشکر شرق میخواست به مردم نشان دهد که با بودن سردار هم ترکمن ها به غارتگری خود ادامه میدهند و همچنانکه کاری از لشکر شرق ساخته نبوده از او هم ساخته نیست. اما اگر اسلحه به سردار میداد و سردار ترکمانان را سرکوب و منطقه را آرام میکرد، آنگاه بی لیاقتی لشکر شرق بر همگان آشکار میشد و لشکر بی آبرو می گردید. پس بهتر دانست که به سردار اسلحه داده نشود. روزنامه مهر منیر هم نوشت: سردار معزز - آقای سردار معزز که بنا بود عازم بجنورد شوند، گویا برای اسلحه که بایستی به ایشان داده شود، معطل می باشد. خوبست زودتر عازم بشوند.

شادی و تشکر مردم اسفراین از بازگشت سردار بجنوردی

«تلگراف از سبزوار - حضور حضرت ایالت کبری - کبیه امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکتها. کبیه (جراید) مهر منیر - ورود آقای سردار معزز به مقر حکمرانی خود مایه تشکر گردید. از مزاحم اولیای دولت نسبت به معزی‌الیه که در واقع به ملت بجنورد و اسفراین و غیره است، قدردانی و تشکر خود را تقدیم میداریم. از طرف عموم اهالی اسفراین یوسف علی فانکانلو - عبدالمجید خرازی - علیرضا بزاز - عبدالحسین بزاز - آخوندزاده بزاز - محمد رضا صدر - محمد جعفر علف - حسین ملاک - غلامعلی - براتعلی بزاز - محمد ابراهیم کلانتر - یوسف خراز - محمد صادق - رئیس‌التجار - محمد علی - حاجی بزاز - محمد خان طلبه - علیرضا ملاک - عبدالرسول عطاره. البته ارسال این تلگرافها برای امیر لشکر شرق نه تنها او را خوشحال نمیکرد، بلکه برکنیه و عداوتش هر چه بیشتر نسبت به سردار معزومی افزوده و نسبت به او کار شکنی میکرد. اما سردار معزز پس از رسیدن به بجنورد برای برقراری نظم منطقه، عوامل موثر خود را در پست‌های حساس گذاشت که یکی از آنها رحمانقلی قراچورلو معروف به خان نایب بود.

«حکومت جوین - رحمانقلی خان (قراچورلو) از طرف آقای سردار معزز به حکومت جوین منصوب شده است. نظر به این (جهت) ملاقربانعلی نام که یکی از منتقدین جوین است و چندین بار خود را در جزو اشخاصی فعال مایشاء میخواهد به شمار بیارد، عده‌ئی از اهل جوین را عقب سر خود انداخته و آلت نموده است آمده به مشهد تا با اشتباه کاری آب گل آلود نموده ماهی بگیرد (۱)

«فوجان - ۲۰ نفر سوار شب خانه کدخدا محمد حسین را محاصره کرده و به ضرب گلوله او را کشته‌اند. اهالی نمش او را به شهر آورده‌اند و نسبت قتل را به آدم‌های ولیخان ضرغام السلطنه میدهند. واقعاً فوجان وضع خیلی بدی بخود گرفته است و خوانین فوجان تابع هیچ قانونی خود را نمی‌دانند (۲)

۱- البته این تحریرات و گزیه رقصانی‌ها علیه سردار معزز بوسیله نظامیان منطقه و ایادی لشکر شرق انجام میگرفت و می‌کوشیدند مانع انجام کارهای سازنده سردار و ایجاد امنیت در محل گردند.

۲- مهر منیر - ش ۱۸ - ص ۳ - روز ۲۶ یوس (آذر) ۱۳۰۳

عکس العمل بازگشت سردار معزز در اسفراین

از اسفراین می‌نویسند:

۱- آقای سردار معزز که چند روز است به بجنورد ورود فرموده‌اند، مردم اسفراین از ورود معظم‌له احساساتی ظاهر و یکشب هم در بازار و اداره حکومتی و ادارات تجارتمی روسی چراغانی مفصلی شد و عموماً سرور و مشغوف‌اند که بعد از این آسودگی خواهند دید.

۲- از تاریخ ۱۸ حمل (فروردین) رضاخان شجاع لشکر قوچانی^(۱) به حکومت اسفراین آمد. تا چند روز قبل حکومت بوده تا اینکه از طرف آقای سرهنگ حاجی باقرخان فرمانده قوای نظامی بجنورد، اعلان‌الغای حکومت نظامی داده^(۲) شد و از طرف آقا سردار معزز هم غلامرضاخان سهرابی اسفراینی به کفالت حکومت (اسفراین) معلوم و در ۲۴ (ربیع الثانی) وارد شده، اعلانها را منتشر نموده به رضاخان هم احکامش را اخطار نمود. رضاخان هم بیست نفر سواری را که قبلاً از قوچان از برادر بی‌عاطقه‌اش تاج محمدخان (سپه‌سالار) خواسته بود، بازار فرستاده اعلانهای فرمانده قوا را کنده و سر تفنگ نموده در بازار و کوچه‌ها نمایش میدادند و عده‌اش (سوارانش) را در دکانها گذاشته. غلامرضا خان (سهرابی) که از اداره مالیه به منزل شخصی خودش مراجعت میکرد، در میان بازار جلوس را گرفته، یوسفعلی بیگ را که از بستگان غلامرضاخان است دستگیر کرده و عقب خود مشارالیه هم شلیک کرده چون تا آنوقت به منزلش رسیده بود، منزلش را به تیر بسته تا

۱- رضاخان با دلّو به دستور برادرش تاج محمدخان نایب‌الحکومه قوچان و نیز از سوی حاکم نظامی قوچان از ۱۸ فروردین تا ۲۵ آذر ۱۳۰۳ حاکم اسفراین شده بود. زیرا تاج محمدخان با نظامی‌های ساخلو قوچان بند و بست سیاسی داشت و بواسطه نفوذ بر آنها برادرش را به حکومت اسفراین فرستاده بود.

۲- تا سردار معزز ایلخانی شادلو به بجنورد بازگشته بود، مردم علیه حکومت نظامی‌ها دست به شورش و مقاومت میزدند که به همین جهت حکومت نظامی شدیدی برقرار و به ضرب گلوله سرب و سرتیژه جانستان مردم را وادار به سکوت و خفگیان می‌کردند. لکن با بازگشت سردار معزز مردم به خواسته خود رسیدند و دست از شورش برداشتند. با حکومت مجدد سردار، حکومت نظامی هم لغو شد. نیز به امر سردار حکومت اسفراین را از قوچانیها گرفته و به شادلوها دادند. اسفراین دیروز و

اینکه غلامعلی نام از همراهان غلامرضا خان به بازویش تیر خورد و یوسفعلی بگ را هم گرفتند کتک زنان به ارک حکومتی برده، تمام قوانین مشروطیت را در حقی اجرا کردند. و بالاخره بعد از ۲۲ ساعت زجر کردن ۵۳۰ تومان گرفته مرخص کردند و رضاخان هم روز دیگر حرکت کرد.

آقای مدیر، اعمال قوچانیها در این هشت ماه (حکومت برادر تاج محمدخان بادلانلو) تاریخچه مفصلی دارد. ولی چون در این مملکت دادرسی نیست و هر کس چیزی هم می نویسد فقط کاغذ پاکت خرج کرده است، به این جهت صرفنظر می کنیم. همین قدر جنابعالی که در خراسان هستید و حال قوچانیها را میدانید، پس است که عرض کنم. ولایتی که ۸ ماه در چنگال رضاخان قوچانی و برات بیگ برادر زتش، و سی نفر سوارهای دزد خداویردی باشد، و یکدفعه هم مورد غارت چهارصد نفر سوار قوچانی به ریاست سطوت الملک یعنی تاج محمد خان برادر بزرگ و بی وجدان رضاخان واقع شود، بدیهی است بر آن مردم و ملک باید گریست.^(۱) همین اندازه که نوشتم ببخود میدانم. زیرا اسفرائینی های بدبخت چهارماه تمام در سیزوار و مشهد خوابیدند و شکایت کردند از رضاخان، یک نفر باهت و انسان دوست پیدا نشد به اینها ترحمی کرده به عرایضشان رسیدگی کنند. حالا یاز هم لازم است بنویسم؟ اسفرائین بیست پارچه ده ندارد، امسال رضاخان بیش از پنج هزار تومان مأخوذ کرد. یاز هم از آزادی و مشروطیت و جمهوری دم میزنید؟ پس است ببندید جرایدتان را و دیگر اسمی از آزادی نبرید. تا مردم هم این اسم مبارک از گوششان خارج شود. تا خیال نکنند در مملکت مشروطیت است و به عرض مظلوم رسیدگی میشود.

۳ - (در حال حاضر) کفالت حکومت باغلامرضاخان سهرابی است (که از طرف سردار معزز منصوب شده است) که در فوق عرض شد. چون غلامحسین خان پدر مشارالیه مدتی به خوبی و

۱ - حکومت اسفرائین از زمان آغامحمدخان قاجار، بین زعفرانلوهای قوچان و شاهلوهای بجنورد با شرایط زمانه دست به دست میشد. زیرا نیمه شرق اسفرائین را کردهای زعفرانلو که وابسته به ایلخان قوچان بودند، تشکیل میدادند و نیمه غربی آنرا کردهای شاهلو و قراچورلو که زیر نظر ایل شاهلو بودند. بنابراین شاهلوهایی توانستند، زعفرانلوهایی را تحمل کنند بهمین جهت اعوان و انصار غلامرضاخان سهرابی از کردهای قانگانلو هم همه بدبختی های مردم را به قوچانیها نسبت داده و گاهه و گورده را بر سر رضاخان بادلانلو شگسته اند. در صورتی که هر دو هم از یک قماش بودند و از نادانی و حسادت در تخریب هم می گوشتیدند.

حسن سلوک در اسقراین حکومت کرده و خود غلامرضا خان هم در آنموقع داخل کار بوده مردم خیلی راضی و آسوده‌اند.

۴ - اداره‌ی مالیه در تحت ریاست آقای میرزا رضاخان اداره میشود و مردم نهایت رضایت را دارند. و مدیر روزنامه افزوده است:

«ما تعجب داریم از این شجاع لشکرهایی که اینهمه شجاعت را نسبت به چهار نفر ایرانی مطیع به خرج میدهند. خوبست این شجاعتها را اگر حقیقتاً دارا هستند در مقابل تراکمه که زنبای اکراد و ما را به اسیری می‌برند به خرج بدهند» (۱)



برادران سردار معزز و خوانین شادلو ۱ - سوجهو شادلو ۲ - فیروز شادلو ۳ - امیرمظفر انشار ۴ - اصلان خان شادلو ۵ - سردار منتصر ۶ - یارمحمدخان شادلو ۷ - اسداللهخان شادلو (اعدام) ۸ - اردشیرخان شادلو ۹ - عبداللهخان شادلو (اعدام) ۱۰ - تصواله خان شادلو ۱۱ - اسکندر خان شادلو

مکرم و توضیح از آقای ناصر البزاز شادلو

پاسخ تبریک خوانین فوجان از رضاخان فاتح خوزستان

۱ به فوجان - نمره قبض ۳۹۳۶ نمره تلگراف ۲ عدد کلمات ۴۰ تاریخ اصل ۱۷ تاریخ وصول ۱۷

جدی (دیماه) ۱۳۰۳

جواب نمره ۱۲ آقایان خوانین اهل زعفرانلو

تلگرافی که منبئ بر تبریکات صمیمانه در موقع فتح و ختم غائله خوزستان مخابره نموده بودید

واصل، موجب مسرت خاطر گردید. نمره ۱۵۹۲۶ وزیر جنگ و فرمانده کل قوا رضا.

تلگراف فوق در پاسخ تهنیت خوانین زعفرانلو به رضاخان فرمانده کل قوا و تخت وزیر وقت به

مناسبت دستگیری شیخ خزعل و بازگرداندن خوزستان به آغوش ایران است. زیرا شیخ خزعل بنا به

استناد اسناد تاریخی، خوزستان را به دستور انگلیسی‌ها، عربستان نامیده و از ایران جدا کرده

بود. اما با توافقی که بعداً انگلیسی‌ها با رضاخان کرده بودند، این عامل انگلیس خوزستان باید

مقهور رضاخان میشد و از صفحه حذف میگردید.

روزنامه خورشید در مورد تسلیم شیخ خزعل به رضاخان سردار سپه، مطلب مفصلی درج کرده و

این شعر هم چاشنی نموده که:

به ملک ما عربی ز اقتدار دم میزد به رستمایی اغیار کج قدم میزد

بکونینم سراو چنانکه تا دانت گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم میزد^(۱)

باز هم ناخت و تاز ترکمن‌ها و اقدامات قشون ظفرنمون

۱ باز هم ترکمنان - به موجب خبری که از بجنورد رسیده در ۱۵ ماه جمادی الاول (۱۳۴۳) - تقریباً

اوایل آذر، یکمده ترکمن‌ها تا شش فرسخی بجنورد آمده و از شوغان گوسفند زیادی برده‌اند و چند

نفر از جوانانها را هم به قتل رسانده‌اند.

گویا بعد از بردن غارت و قتل چوپانها آقای سردار معزز، حسینقلی خان (قراچورلو) را با سرهنگ حاجی باقرخان برای اینکه دوباره برنگردند تا سملقان حرکتی نموده‌اند و مراجعت فرموده^(۱)

آزادی سرهنگ مهدی خان از زندان

به دنبال شکست و فرار سرهنگ مهدی خان فاتح ترکمن صحراء از عده‌ای از ترکمانان یموت در کوههای گولیداغ و پکمر و افتضاحاتی که بار آورده، لشکر شرق ناچار او را به مشهد احضار و زندانی نمود. مهر منیر نوشت:

استخلاص - سرهنگ مهدی خان که چند ماه بود برای وارد آوردن تلفات پرقتون نظامی ایران که تحت فرمان او به مبارزه تراکمه رفته بودند و از دست دادن چند عراده توپ و سایر مهمات حرب، به امر آقای امیر لشکر شرق محبوس بود، از قرار معلوم چند روز قبل مستخلص شده است. و از قراری که اشخاص موثق می‌گویند سرهنگ مهدی خان هر حرکتی کرده است سرخود نبوده به امر رئیس و آمر خود عمل کرده است و چندان تقصیری بر او وارد نبوده. چون برخلاف دسیپلین نظامی عمل ننموده است. در صورتیکه چنین باشد به ایشان تبریک می‌دهیم که نجات یافتند.^(۲)

سرهنگ باقرخان در پادگان بجنورد نظامیان را به مسلسل بست

روزنامه مهر منیر نوشت:

حاجی باقرخان - از قراری که از بجنورد می‌نویسند در موقعی که سرهنگ حاجی باقرخان

۱- مهر منیر - شماره ۲۰ ص ۲ روز ۱۰ جدی (دیماه) ۱۳۰۳

۲- استقامت و پایداری در برابر ازبکان و ترکمن‌ها هر چند هم با توپ و تفنگ، اگر از عهده‌ی سرهنگ مهدی خان ساخته بود، لازم نبوده عباس کردها را از غرب کشور برای مرزبازی ایران به شرق انتقال دهد، که از آن تاریخ تاکنون پانصد سال است که سینه‌ی خویش را سپرده‌فاح ایران نموده و همچون سد سنگندر یا قلعه سرقراز دماوند، در برابر سیل حوادث زمان پابدار و سربلند و با افتخار پابرجا مانده‌اند.

مهر منیر - ش ۲۱ ص ۲ برابر ۲۵ جدی (دیماه) ۱۳۰۳

رئیس قشون در بجنورد برای بازدید خطه تراکمه که شوغان را چاییده بودند با حسینی خان سلفقانی (نماینده سردار معزز) از بجنورد به سرحد رفته بود یک عده از نظامیان که مواجبهشان نرسیده بود و در عسرت بودند در تلگرافخانه متحصن شده‌اند^(۱) و بعد که سرهنگ آمده به بجنورد و از مطلب آگاه شده است، بیچاره نظامیان را احضار نمود^(۲) و مترالیوز^(۳) را بطرف این بدبخت‌ها گشوده است تقریباً سی چهل نفر از اینها مجروح و چند نفر مقتول شده‌اند.

و بالاخره پس از رسیدن خبر به سمع آقای امیرلشکر، سلطان (سروان) داودخان مامور شده، حاجی باقرخان را تحت الحفظ بیاورد^(۴) به مشهد. تا واری به عملیات مجنونانه او بشود. یکی از اخلاق بدی که در این اواخر بین ما ایرانیان بروز کرده است، شجاعت در خانه خود و ظلم در حق تبعه و زیردستان است. اگر آقای حاجی باقرخان این ترالیوز را به روی تراکمه می‌گشاد، بهتر از این نبود که یکعده افراد بدبخت تابع خود را مقتول و مجروح بکند^(۵).

برکناری خزاعی فرمانده لشکر شرق به علت وقایع بجنورد

انتضاحاتی که لشکر شرق در زمان سرتیپ حسین خزاعی در خطه‌ی بلازده بجنورد به بار آورد و شکست‌های مکرر که از برابر مثنی ترکمن بدون سلاح پیشرفته خورد و مسلسل‌ها و توپهای سنگین صحرائی خود را تسلیم ترکمن‌ها نمود، رضاخان را که اینموقع با دستگیری شیخ خزعل در جنوب به پیروزی رسید بود، سخت خشمگین ساخت. در نتیجه سرتیپ خزاعی را پس از سه سال از

۱- آیا ژرمن‌های خراسان که پانصد سال جنگیدند و از این سرزمین دفاع نمودند، از دولت حقوق و مواجب می‌گرفته‌اند که این نظامیان غیر پنج روز حقوقشان دیررسیده احتصاب کرده و بست نشسته‌اند. آیا زمان جنگ در مقابل دشمن جای متحصن شدن در تلگرافخانه است؟ دفاع از میهن را که نمی‌شود با حقوق معاوضه کرد. اگرچه فرماندهان رده بالای قشون دزد بودند و حقوق آنها را به جیب سرازیر می‌کردند، ولی این موضوع هم، متحصن شدن یک سرباز در زمان جنگ را توجیه نمی‌کند.

۲- مترالیوز مسلسل

۳- سرهنگ حاجی باقرخان رت بجنورد و سرهنگ مهدی خان را تحت الحفظ به مشهد فرستاد و سروان داودخان کلهر رت تا سرهنگ باقرخان را تحت الحفظ بیاورد. لابد یکی دیگر هم بین راه بوده که برود سلطان داودخان را تحت الحفظ به

۴- مهر منیر - ش ۲۱ ص ۵ برابر ۲۵ جدی (دیماه) ۱۳۰۳

مشهد بیاورد.

آن مقام، برکنار و سرتیپ جان محمدخان جلاد معروف را به امارت لشکر شرق منصوب و اعزام داشت مهر منیر آورده است:

امیر لشکر جدید - آقای جان محمدخان سرتیپ دوم فرزند پرومند مرحوم علاءالدوله که اباً عن جد در این دولت از اسرا و سرداران بزرگ محسوب می‌شود و مقام و منزلت مرحوم علاءالدوله^(۱) امیرزا احمدخان بخصوصه در موقع ایالت فارس و ورود لرد کردن^(۲) فرمانفرمای آن روز هندوستان به خلیج فارس و آن تضایبی که اتفاق افتاد که در اینجا مقام ذکر آن نمی‌باشد، بر دانایان و صاحبان خیر معلوم است و مرحوم علاءالدوله جدشان که در آذربایجان بود تماماً از رجال نامی و بزرگ و لشکرگشان درجه اول بشماره به امارت لشکر خراسان منصوب شده و روز پنجشنبه ۱۱ به سلامتی با منتهای احترام به مقر ماموریت خود وارد خواهد شد.

ما تیریکات صمیمی را به ایشان تقدیم داشته و امیدواریم در زمان ماموریت ایشان قشون شرقی خدمات بزرگ را مصدر بشود.^(۳)

روزنامه خورشید هم در شماره ۱۵ روز دوم دلو (دوم بهمن ۱۳۰۳) برابر ۲۲ ژانویه ۱۹۲۴ خیر برکناری حسین آقاخزاعی را منتشر ساخته و مخالفان او را که اظهار خوشحالی کرده و گفته بودند: یارب میاد کس که دهد دل به لشکری...

سخت مورد تهدید و حمله قرار داده بود.

۱- به سبب خون آشامی این خانواده در تهران معروف شده بود که خنجر شمر در منزل جان محمدخان پدر علاءالدوله بطور موروثی باقی مانده. لذا او و پسرش به شمرثانی و ثالث معروف شدند. سپس این خنجر به جان محمدخان پسر علاءالدوله به ارث رسیده که او نیز در خراسان به القاب «شمر چهارم» و «ابن زیاده» معروف گشت.

۲- نماینده امپراطوری استعمارگر انگلیس و نویسنده کتاب کتاب ایران و قضیه ایرانی

۳- جان محمدخان روز بعد یعنی جمعه ۱۲ رجب (۱۸ بهمن ۱۳۰۳) وارد مشهد شد. مهر منیر ص ۳ شماره ۲۲

نقش شوروی در قتل عام سربازان بادگان

مراوه تپه در شبیخون ترکمن ها

سرهنگ مهدی خان حاکم نظامی بجنورد پس از اینکه با دادن گزارشهای دروغ اقدامات دستگیری سردار بجنوردی را فراهم نمود و او را تحت الحفظ به تهران فرستاد، هیچ گمان نمی کرد که از حکومت بجنورد برکنار شود و یا سردار زنده از تهران بازگردد. او برای خودش نقشه ها چیده بود که چگونه مردم بجنورد را غارت و چپاول کند و در نبودن سردار به آمال و آرزوهای دیرینه خود دست یابد. به همین سبب در پائیز ۱۳۰۳ تا روستاهای غربی بجنورد در نواحی مرزی ترکمن صحرا پیشروی کرد و سران طوایفی را که در منطقه بودند با وعده و وعید و دلجویی با خود همراه ساخت، که قشون خود را وارد ترکمن صحرا کنند و به تهران گزارش دهد که منطقه را فتح کرده ام.

اما اوضاع مراوه تپه آخرین پایگاه مرزی غرب بجنورد، به گونه ای بود که در این سالها به علت ضعف مرکزی حکومت قاجار، به صورت چراگاه زمستانی عشایر ترکمن شوروی درآمد بود. آنها تابستانها را در داخل خاک شوروی در کوههای بالخان زندگی می کردند و اوائل مهرماه هر سال به مراوه تپه بازمی گشتند. یعنی از آخر فروردین تا آخر مهرماه هیچ چانداری به سبب گرمی و خشکی هوا در مراوه تپه دیده نمی شد. ترکمن ها هم که سرهنگ مهدی خان با آنها مذاکره و در واقع اجازه پیشروی از آنها را گرفته بود، همان ترکمن های گوگلان تابع بجنورد بر سر راه مراوه تپه در نواحی اینچه و اسند و دامنه کوه گلیداغی بودند، نه آن ترکمن های کوچ نشین ایل یموت در آن سوی مرز که برای قشلاق در آبان ماه وارد مراوه تپه میشدند.

پس حالا که در تابستان ترکمن صحرا خالی از جنگجویان ترکمن بود و بجنورد هم خالی از وجود سردار معزز و دخالت کردها، چه بهتر که سرهنگ کز و فزی نشان دهد و گزارشات درخشان از پیروزیهای خود را به تهران و مشهد مخابره کند و زمینه لغت و لیس خویش را فراهم نماید.

بدین گونه سرهنگ مهدی خان در اواخر تابستان ۱۳۰۳ وارد مراوه تپه در آن سوی کوه شلمی شد، که آن زمان این منطقه جزو حکمرانی ایلخان بجنورد بود. برای آنکه ترکمن های مهاجر آینده

را غافلگیر کرده باشد، دستور داد پادگانی کوچک در محل فعلی قصبه مراوه تپه مستقر شود که افراد آن اهم از درجه دار و سرباز و افسر به حدود ۳۰ نفر می‌رسید.

سرهنگ مهدی خان مغرور از این پیروزی که بدون مقاومت وارد مراوه تپه خالی از سکنه شده و پادگانی و یا به قول آن زمان ساخلویی در آنجا برقرار کرده بود، در بازگشت با دهبده خاص وارد دامنه‌های گلیداغ و دره کریم ایشان شد و فتحنامه‌های پیاپی هر روز به مشهد میفرستاد و روزنامه‌ها هم آنرا چاپ می‌کردند و فتوحات قشون ظفرنمون را تبلیغ می‌نمودند، که عمه گمان کردند، دیگر مشکل ترکمن را سرهنگ فاتح برای همیشه حل کرده است. اما چشمتان روز بد نبیند. چند روزی نگذشت که گله داران ترکمن از مرزهای شمالی مراوه تپه از مرز روسیه گذشته و به سوی این جلگه و تپه ماهورهای سرازیر شدند. حالا که مرزداران شوروی هم فهمیده بودند که ارتش ایران پادگانی در ۳۰ کیلومتری جنوبی مرز آنان در داخل خاک ایران مستقر کرده که این خود نوعی موی دماغ بودن برای آنها بود. زیرا آنها بدون رعایت مقررات مرزی در این خطه بی‌صاحب، هر وقت میخواستند تا گنبد قابوس و گرگان و هر جایی دیگر هم بیایند و بروند و کسی مانع آنها نمی‌شد. اما با این پیشامد استقرار پاسگاه، ممکن بود در آینده مشکلات و گرفتاری و محدودیت‌هایی برایشان فراهم گردد. خصوصاً که بیشتر نظامیان شوروی در این منطقه مرزی از خود ترکمن‌ها بودند و در این گله‌داری و کوچ و رفت و آمد مشارکت داشتند که منافعتشان به خطر می‌افتاد.

شوروی‌ها هم که برای رضاخان عامل انگلیس همواره گریه‌رقصانی می‌کردند و قلدری‌های او را در مقابل تجاوزات و قلدریهای خود بر نمی‌تابیدند و او را مهره‌ای انگلیسی و رقیب خود می‌پنداشتند و نمی‌توانستند این اعمال لشکر شرق را تحمل کنند. لذا به ترکمن‌ها کوچ رو فهماندند که پادگان، بی‌پادگان. در مراوه تپه نباید ساخلویی ایرانی وجود داشته باشد. پس باید کار را یکسره کنند و گردند و هیچ اثری از آن هم در تاریخ ایران بجای نماند که چه بیچارگانی در آنجا دور از خانه و کاشانه و زندگیشان به خاک و خون غلطیدند و جنازهایشان را درندگان خوردند. اینجا دیگر گزارش‌های مشعشعانه سرهنگ مهدی خان و سرهنگ باقرخان فاتحان بجنورد به روزنامه نرسید. بلکه خود سرهنگ مهدی خان به محاصره ترکمانان گلیداغ افتاد و بیشتر نیروهایش کشته و اسیر شدند و خود

با هزار بدبختی توانست پیاده فرار کرده و به وسیله شده خود را به بجنورد برساند. شاید اصلاً متوجه هم نشد که بر سر مامورین مستقر شده در پاسگاه مراوه چه آمد. این افتضاحات همزمان با بازگشت رضاخان از فتح خوزستان بود. البته این زمان سرلشکر حسین آقا خزاعی در حال رفتن و سرتیپ جان محمدخان در حال آمدن بود. به گوش او رسانده بودند که اوضاع لشکر شرق افتضاح‌آمیزتر از آن بوده که به عرض رسانده‌اند، این امر موجب برکناری سرلشکر خزاعی شد.

اما در مراوه تپه چه گذشت که صدایش را درنیاوردند. منم آنچه را که از پیرمردان کرد قوچان و بجنورد شنیده بودم، ناقص می‌نمود. جریان واقعه را بعدها یعنی در زمستان ۱۳۳۹ که به امور گله‌داری به تشلاق مراوه تپه رفته بودم، دقیقاً از مهدی ملای ترکمن در دادقزوین شنیدم که خود در جریان کار بود و برای من و آقای ملک محمد محمد دوست اوغازی سرگله ما در یک شب نشینی خاطره‌انگیز چنین گفت:

ایلات و طوایف ترکمن از آن سوی مرز پس از اینکه وارد مراوه تپه شدند و به آنها گفته بودند که این پادگان مراوه مزاحم است و باید از بین برود، دست به کار شدند. تا مسئولیت این طرح سنگین بر عهده‌ی یک ایل یا یک طایفه به تنهایی قرار نگیرد، بنابراین سران ترکمن در گورلنگی^(۱) که داشتند قرار بر این گذاشتند، از هر طایفه و قوم و قبیله و خانواری، باید یک یا چند نفر در جنگ مراوه تپه شرکت نمایند. هر خانواری باید یک نفر سوار جنگجو بدهد. اگر مرد جنگجو نداشت، یک اسب به شورشیان بدهد. اگر اسب هم نداشت، تفنگ و فشنگ بدهد. اگر آنرا هم نداشت، تفنگ پولی بپردازد که این همیاری کامل گردد. چه ترکمنهای مهاجر و چه ترکمنهای ایرانی حدود گنبد کاووس و مراوه تپه باید این دستورالعمل را اجرا می‌کردند و راه‌گریزی هم نداشتند. زیرا برنامه‌ریزی روسها حساب شده بود.

باران‌های سیل آسای پائیزی ۱۳۰۳ شروع شد. رودخانه اترک بنای خروش و غرش و عصیان را گذاشت و هوا رو به سردی نهاد. شبی قیرگون و نشسته به خون، با توفانی وحشتناک پیش آمد. شبی

۱- گورلنگ: مجلس شورای ترکمن‌ها که در منطقه کریم ایشان تشکیل شده بود.

که آپسن حادثه‌ای خوببار بود.

شب موعده فرا رسید. از تمام قبایل و از هر سوی جنگجویان و سواران ترکمن خود را به نزدیکی پادگان رساندند و آنرا چون نگین انگشتری محاصره کردند. زیرا بیم از کسی نداشتند و سرهنگ مهدی خان هم شکست خورده و فراری شده بود.

نظامیان این پادگان چندی بود که از زن و فرزند و پدر و مادر و اقوام خود دور افتاده و خبری نداشتند و بدون حقوق و خورد و خوراک کافی و وسایل رفاهی، زندگی طاقت فرمایی را می‌گذراندند و راه نجاتی نیز نمی‌یافتند. نه راه فرار داشتند نه تاب قرار. آنها مثل هر شب پس از اینکه هوا تیره و تار و بارانی و سرد شد، رفتند تا در چادرهای محقر خود بخوابند. این پادگان در محل قصبه کنونی مراوه نبود، بلکه اندکی بالاتر در کنار خود تپه مراوه تپه در ضلع شرقی قصبه کنونی قرار داشت که حفاظ شمالی آن رودخانه خروشان اترک بود. چادرهای فرماندهی و افسران هم بر بالای تپه نصب شده بود.

این منطقه مراوه تپه بخاطر وجود این تپه مخروطی، در این ناحیه به این نام نامیده شده است. شب تاریک و بارانی بود. ابرها می‌خروشدند و از آسمان بجای باران، انگار که خون می‌بارید. نگهبانان هم که خیس و گرسنه و خسته بودند، در کنار بوته‌ای یا پناهگاه مختصری کز کرده و از سرما به خود می‌لرزیدند. زیرا لباس گرم و امکانات لازم را نداشتند. شب به نیمه رسیده بود که فریاد و مباحثی مهاجمان و خروش و شیهه اسبان بلند شد.

دشمن شیخون زده بود. افراد قشون که بیسناک خواب از چشمشان پریده بود، چنان هراسناک شدند که دست و پای خود را گم کردند. فرصت برداشتن اسلحه را نداشتند. زیرا دشمن به فرماندهی افسران برجسته شوروی در لباس ترکمن‌ها، به سرعت آنها را به زیر بار گلوله گرفته بود. همه جا مرگ بود و نابودی. کشتار شروع شد. حلقه محاصره تنگ و تنگتر و پیشروی آغاز گردید. هر نظامی که سر از چادر خود بیرون میکرد، یا با گلوله یا با خنجر جگرشکاف دشمن در خون خویش شناور میگشت. فریاد و فغان و ناله بود و شیهه اسبان و مباحثی و چهره کریه مرگ. افسرانی که در بالای تپه بودند، از بیم جان بسوی رودخانه اترک دویدند و خود را به رودخانه انداختند، شاید راه نجاتی به

ساحل شمالی باشد. اما چنین راهی نبود، هر کس خود را به رودخانه انداخت غرق شد و از بین رفت و هر کس که از روبرو با دشمن مواجه گشت، قلبش شکافته شد.

با روشن شدن هوا و پراکنده گشتن ابرها، باران نیز قطع شد. فرماندهان شوروی و سواران یسوت شادمانه به این منظره تگریستند و باده پیروزی را سر کشیدند و قهقهه‌ای زده و غارت و چپاول را آغاز کردند. حتی لباس زیرین نظامیان را هم از تنشان بیرون آوردند. هر چه تفتگ و فشنگ و لوازم زندگی بود، به غارت رفت. ساعتی بعد انگار ته انگار که اینجا پادگانی بوده است. تنها چیزی که گواهی میداد، شب هنگام آدمیانی در اینجا بوده‌اند، پیکرهای غرقه به خون نظامیان ایران بود که در خون شناور گشته و در دشت و بیابان افتاده بود. اینک لاشخورانی بال زنان گروه گروه در آسمان مراوه تپه حاضر شده و بر جنازه‌ها فرود می‌آمدند و با منقار خود چشم و گوش و دل و جگر آن به خود خفتگان را فرو می‌بلعیدند. چه چشمانی که در انتظار دیدار این چشمان و این عزیزان و گلگون کفنان دور از خانه و کاشانه بودند؟ خدا میداند.^(۱)

سردار معزز این زمان به مشهد رسیده و عازم بجنورد بود که در شیروان خیر این واقعه را شنید و بسیار متأثر شد و اشکی هم ریخت، اما چاره‌ای نداشت. در اینجا بود که مظفرالسلطنه و دیگر خوانین فوجان به او پیشنهاد کردند که در چنین شرایطی از رفتن به بجنورد صرف‌نظر کند. زیرا دشمن توطئه‌ای بزرگ در سر دارد. اما این زمان همه چیز سردار را نظامیان از او گرفته بودند. نه تفتگ داشت و نه مسلسل. نه فشنگ و نه توپخانه. با همه اینها چند روز پس از ورود به بجنورد، عده‌ای از سواران خود را برداشت و تا سملقان و مراوه هم پیش رفت. لیکن در جنگی که بین کرد و ترکمن روی داد، سردار مشاهده نمود که این ترکمن‌ها، آن ترکمن‌های همیشگی نیستند. سلاحهای مدرن،

۱- قشون مظفرنمون خراسان هرگز به این موضوع اشاره نکرد و نام این عزیزان به خون خفته را منتشر نداشت. معلوم نشد که از چه قوم و قبیله‌ای بوده‌اند. نگارنده که با معرفی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، در سال ۱۳۵۹ برای تحقیقات در این امور به لشکر خراسان مراجعه کردم، با تهدید و عدم پاسخ مواجه شده و پشت گوشم را خاراندیم و نسامید برگشتم. امیدوارم روزی فراهم آید و محققان آینده ما به پرونده‌های لشکر شرق در این رابطه دسترسی یابند و گوشه‌ای تاریک از تاریخ سرزمین خون آلود ما را روشن سازند. شاید تاریخ دقیق آن شب خونین را هم مشخص نمایند.

تعلیمات رزمی با روحیه‌ای دیگر که نشان از همکاری ارتش شوروی با شورشیان داشت که او را متخیر نمود.

در جنگی مختصر که روی داد، سردار به سبب نداشتن اسلحه کافی، عده‌ای تلفات به جا گذاشت و ناچار به عقب نشینی شد و به این اندیشه فرو رفت که در نبودن او چه توفانی در منطقه آشکار شده است؟ او با رزمندگانش بر بالای اجساد و استخوانهای از هم پاشیده سربازان ایران رفت و گودالی کند و استخوانهای پراکنده در بیابان را جمع کرد و در آن ریخت و روی آنرا با خاک پوشانید و فاتحه‌ای بر روح آنان نثار کرد و اشکی افشاند و چیلی به عنوان یاد و خاطره آنان از سنگریزه ساخت و به سوی بجنورد بازگشت. سردار در این لشکرکشی خود به مراوه تپه دریافت که در این مدت نه ماه غیبتش از خراسان، دشمن اینگونه جری تر شده است. سردار شاید نتوانست دریابد که کمونیست‌ها حریف نیرومند و پرزور و تشنه به خون او، در آن سوی مرز نقشه‌ای ماهرانه چیده و سرخ جریان را در دست دارند و افسران ارتش سرخ در لباس ترکمن، خود را آراسته و به داخل خاک ایران، در قالب ترکمن گریه رقصانی می‌کنند.

احتمالاً سردار تا چند ماه بعد هم که زنده بود، پس به این راز شگفت نبرد. اما بعدها اختیاری از گوشه و کنار درز کرد. چنانکه آقابکوف مأمور برجسته سازمان جاسوسی شوروی که به غرب پناهنده شد و خاطرات خود را در رابطه با جنایات شوروی‌ها بویژه استالین منتشر ساخت، در اینمورد آورده است که:

پس از پیروزی انقلاب کمونیستی شوروی (در سال ۱۹۱۷ میلادی = ۱۲۹۸ خورشیدی) روسها درصدد برآمدند که ترکمنهای یموت (منطقه گنبد) را علیه ایران شورانیده، آن نواحی را از ایران جدا سازند (و سیاست تجاوزگرانه و توسعه طلبانه تزار روس را دنبال کنند). رهبری این عملیات زیر نظر کاروتسکی از مقامات عالی سازمان جاسوسی شوروی (گ. پ. ئو) بود. لکن این بار هم عملیات آنها به وسیله کردهای زعفرانلو خشی شد.^(۱)

۱- خاطرات آقابکوف - ص ۱۰۴ - اشاره به قیام کمونیستی خدو سردار که در جلد چهارم بیان کردم.

نیز او می‌فزاید که گروگلف یکی از نمایندگان روس فعالیت ترکمن‌ها در غرب بجنورد را رهبری میکرد.^(۱) بهرحال سردار با سرافکندگی از این شکست (که آقای یوسف سداقت قراچورلو هم در نامه خود به آن اشاره کرده) ناچار به بجنورد بازگشت و سرتیب جان محمدخان قاجار را پای سیم تلگراف خواست و مراتب را اطلاع داد و گفت:

دستور بدهید، اسلحه توقیف شده ایل شادلو را نظامیان بجنورد به من تحویل دهند، تا تدارک جنگ با شورشیان ترکمن را ببینم و به سوی مراوه بازگردم و انتقام این عزیزان را بگیرم. اقا جان محمدخان که هدفی جز لکه دار کردن و تضعیف سردار بجنوردی نداشت، از درخواست سردار ظفره رفت و آنرا به آینده موکول کرد تا با همدیگر ملاقاتی داشته باشند و در این مورد گفتگو کنند. جان محمدخان بخوبی میدانست که اگر سلاح به ایلخانی شادلو داده شود، نه تنها خلع سلاح کردن او ممکن نخواهد بود، بلکه اگر سردار در جنگ با ترکمن‌ها موفق شود، بار دیگر اهمیت و اعتبار او بالا رفته و اعتبار قشون ظفرنمون که خود فرماندهی آنرا به عهده داشت، زیرسؤال میرود و مورد بازخواست سردار سپه در تهران قرار می‌گیرد.

بنابراین باید با سردار به گونه‌ای دیگر معامله کند و او را با تدبیر و تیرنگ از سر راه خویش بردارد و حادثه شوم مراوه تپه را به اشاره او نسبت دهد. لذا به فکر توطئه افتاد و با گزارشی مفصل که بر ضد سردار سپه به تهران ارسال داشت، کشتار سربازان پادگان مراوه تپه را به گردن سردار انداخت و وانمود کرد که این جنایت با تحریک ترکمانان از سوی سردار معزز انجام گرفته است تا لشکر شرق را بدنام کند. پیدا بود که سردار سپه از مطالعه چنین گزارش دلخراشی آنهم پس از در یافت نامه

۱- کمونیست‌های روس هرگز از تجاوزات و توسعه‌طلبی‌های خود دست برنداشتند چنانکه حسینقلی مقصود لو نیز به این سیاست تجاوزگراانه کمونیستها اشاره کرده و گفته است:

«شانزدهم ماه مذکور (آوریل ۱۹۲۲-۱۳۰۱ خورشیدی) خیر رسید از تراکمه آخال و عشق آباد برای روسای گوگلان (شرق گنبدقاپوس) نوشته‌اند، کلیتاً باید ایل و طوایف پموت یک نقطه نظر را تصور نموده خود را از ایران خارج نمایند و منتشر است که هزار سوار از طرف (ارتش سرخ) بلشویک‌ها ماموریت دارند به گنبدقاپوس آمده تراکمه رعیت ایران را ضمیمه رعایای روس بشمایند تا چه اقتضا کند»

مخایرات استرآباد - حسینقلی مقصودلو - جلد ۲ ص ۸۱۱

دروغین دشمنان سردار معزز و امیراقتدار به احمدشاه تا چه اندازه نسبت به سردار خشمناک شده و دستور دستگیری و توقیف و مجازات او را صادر نموده و جان محمد خان به آرزوی خود رسیده است. نامه جعلی امیرجان محمدخان و تیمورتاش و دیگر مخالفان سردار و شخص امیراقتدار وزیر داخله هم، به قول معروف این زمان نوشته شد و قوزبالا قوزگشت و رضاخان را بیش از پیش خشمگین تر ساخت و کار سردار را به دشمن خونی او جان محمدخان سپرد و شد آنچه که نباید میشد. سردار نیز که از همکاری لشکر شرق ناامید شد، به منزلش برگشت و بدون اسلحه و بلا تکلیف در انتظار حوادث آینده نشست، تا دست روزگار چه فتنه‌ای را ترسیم کند؟ بی اطلاع از اینکه جان محمد خان و دشمنانش چه آشی برای او پخته‌اند؟



کوره دسته جمعی سربازان مراوه

موقعیت اجتماعی و سیاسی قوچان و شیروان در سال ۱۳۰۳

در مصاحبه‌ای که در چهارراه میدان بار سابق مشهد، در کافه درویش با آقای عظیم بلوریان کرد هودانلو که حدود ۹۰ سال داشت و در جنگ بجنورد و مراوه تپه نیز به عنوان درجه‌دار لشکر شرق شرکت نموده و از بستگان و قایل آقای فریدون ناصری بود، به عمل آوردم بیان داشت:

وضع قوچان در این ایام، با آمدن نیروهای لشکر بهم خورده بود. نه آن اقتدار ایلخانان گذشته بود و نه نیروهای نظامی مستقر در ساخلو قوچان می‌توانستند در مقابل قدرت خان‌های گردنکش از خود اظهار وجودی بکنند. هر کی به هر کی بود و آرامش قبل از توفان.

پاور فرج‌الله خان آق‌ایولی حاکم ساخلو قوچان، حاکم نظامی این شهر بود. منشی و همه‌کاره او نیز مرحوم مدیر دیوان افشار از مشیان سابق مرحوم عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو بود. مرحوم مظفرالسلطنه هم که رئیس وریش سفید ایل زعفرانلو بود، گاهی با حکومت قهر میکرد و قوچان را ترک می‌گفت و گاهی هم به خواهش و تمنای فرمانده لشکر شرق به قوچان بازمی‌گشت و به کارهای برانگیز می‌پرداخت. فرج‌الله خان ضعیف‌الملک، ولیخان قهرمانلو، تاج محمدخان یادانلو، ناصرلشکر هودانلو، فرهادخان توپکانلو، محمدحسین خان سیوکانلو و... هر کدام به سازی می‌رقصیدند. حقوق نظامی‌ها هم هر چند ماه، یکبار به آنها میرسید. پدرم نیز بیشتر در قوچان بود و گاهی به کلاته خود میرفت. (۱)

۱- کلاته بلوریان بر سر راه قوچان به مشهد که در جاده آسیایی قرار دارد، از میراث پدری همین غلامحسین بلوریان پدر مرحوم عظیم بلوریان می‌باشد. مرحوم عظیم نکته‌ای در این رابطه گفت که لازم آمد آنرا بازگو کنم که مردم ما در گذشته تا چه اندازه نسبت به کارگران و زیورستان خود مهربان بوده و احترام قایل می‌شده‌اند.

او گفت: محمد آقا برادر بزرگتر ما به کلاته میرفت (منظور همان کلاته بلوریان مذکور است) سوار اسب شده بود که پدرم او را لرا خواند. او از اسب پائین پرید و به حضور پدرم رسید. پدرم در حضور ما که زن جوان محمدآقا و پسر دو سه ساله‌اش مرحوم قاسم بلوریان هم بود، گوش او را محکم کشید و گفت:

یادت باشد، حالا که به کلاته میروی با مردم با ادب و متانت رفتار کن. تصور نکن که تالنه جدا یافته‌ای هستی. هر چه برایت آوردند، همان را میخوری. ناز و افتاده به خرج ندهی. زیرا ما ریزه خوار آنها هستیم. آنها هستند که شب و روز کار می‌کنند و

دستگیری سردار بجنوردی و اثرات آن در منطقه

بهرحال امیر جان محمدخان قاجار فرمانده لشکر شرق کتیه شدیدی از سردار بجنوردی در دل داشت و مایل بود بهر ترتیب شده، او را از سر راه خویش بردارد و به نفوذ و اعتبار او در میان مردم خراسان پایان دهد. زیرا با بودن سردار، هیچکس امیر لشکری او را جدی نمی‌گرفت و به حساب نمی‌آورد. اتفاقاً قضایای شوم علیه سردار دست بهم دادند، علاوه بر گزارش دروغین امیر لشکر آن نامه جعلی و دروغین را که دشمنان امیراقتدار هم به نام سردار معزز جعل کرده و رابطه سردار با احمدشاه را در پاریس برملا می‌کرد، به دست رضاخان افتاد و او را سخت نسبت به سردار معزز و قول و قرار ایلیاتی و صادقانه‌ای که در تهران به او داده و شمشیر غلاف طلا را خلعت گرفته بود، بدبین تر ساخت و فرمان توقیف سردار را به امیرجان محمدخان صادر کرد و در مورد پرونده سردار، اختیار تام به او داد.

جان محمدخان از دریافت چنین فرمانی از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید. زیرا گزارش کذب او را رضاخان سردار سپه باور کرده بود، که حمله ترکمانان به پاسگاه مرزی مراوه تپه یا تپانی سردار معزز بوده است. ولی جان محمدخان از مکافات عمل و چوب خدا بی‌خبر بود و همان نقش ابن‌زیاد را بازی می‌کرد. چنانکه در گزارش مرحوم فریدون فوجانی آورده شد، سردار و یارانش را به حيله و نیرنگ به مشهد فراخواند و آنها را به زندان انداخت.

حسینقلی خان قراچورلو داماد سردار و اردشیرخان شادلو برادر سردار بسیار کوشیدند تا مانع رفتن سردار او به مشهد و افتادن در دام حيله‌گری و کینه‌توزی جان محمدخان شوند. اما سردار آنها

رحمت می‌کنند تا نان و روغن و احتیاجات ما را فراهم کنند. پس آنان اربابان واقعی ما هستند و نه ما ارباب آنها. می‌آید به زن و بچه و دختران آنها به چشم خیانت‌نگری، آنها را عواهران و برادران خود بدان و این نکته را هیچگاه فراموش نکن که اگر به مردم خیانت کنی، آنها نیز روزی به تو خیانت خواهند کرد. بعد باز محکم گوش محمدآقا را کشید و گفت فهمیدی؟ او هم که از شدت فشار گوشهایش سرخ شده بود، گفت: بلی آقا فهمیدم.

بعد پدرم گوش او را رها کرد و گفت: حالا برو به سلامت

را از این کار منع کرده و گفت: «من که گناه و تقصیری ندارم، لابد سوءتفاهمی پیش آمده که پاسخ خواهم داد و به زودی برمیگردم» اما رفتن همان و برنگشتن همان.

حسینقلی خان که چنین دید، گفت: حال که اجازه نمی‌فرمائید اقدامی بکنیم، پس منم با تو می‌آیم و از تو جدا نمی‌شوم. بگذار هر بلایی بر سر تو آوردند منم شریک درد تو و درکنار تو باشم. دلم گواهی می‌دهد که این سفر، سفر شومی است.

بر اثر اصرار و پافشاری حسینقلی خان، سردار اجازه داد او و برادرانش عبدالله خان و دیگران از جمله محمد بهادر سلقانی و محمدرضا خان میرآخور که چهلگی ۱۲ نفر بودند، به همراه او به سوی مشهد حرکت کنند. ورود به مشهد همان و در زندان مشهد محبوس شدن و شکنجه شدن همان. بگونه‌ای که خود جان محمدخان هنگام شکنجه‌های سخت بر بدن سردار، بر بالای سرش می‌ایستاد و قهقهه مستانه و پیروزمندانه سر میداد و سردار را به تمسخر و استهزاء می‌گرفت. سرانجام پس از ماهها زجر و شکنجه، از رابطین سردار خواست مبلغ ۶۰ هزار تومان به او بدهند تا سردار را آزاد کند که سردار سخت مانع شده و گفته بود من به این شغالان باج بده نیستم.

حال بنگریم رسانه‌های تحت سلطه‌ی نظامیان در آن زمان چگونه موضوع دستگیری سردار را در معرض دید افکار عمومی قرار داده‌اند؟

در مخابرات استرآباد به تهران آمده است:

«تلگراف نمره ۸ روز ۲۷ فوریه ۱۹۲۴ (برابر هشتم اسفند ۱۳۰۳)

چهل روز متجاوز بود که خط خراسان و دهات به سبب تاخت و تاز تراکمه مسدود بوده...

در باب بجنورد - اداره قشونی استرآباد اظهار میدارد هزار نفر عده (نظامی) از مشهد وارد بجنورد میشوند. سردار معزز را با سه چهار نفر از خوانین مغلولاً به مشهد برده و اسلحه‌ی افراد را جمع می‌نمایند و برای ناامنی خط خراسان یک عده از قشون از سبزوار و اطراف وارد شده، عجالتاً امینی حاصل وجهی که برای بانک مشهد حمل شده مدتی در شاهرود بوده برای ناامنی راه شاهرود

توقف داشته. حرکت نموده و نوشتجات پشی هم وارد شده است. تا چه اقتضا کند»^(۱)

پس از دستگیری سردار معزز و سران کرد بجنورد به ویژه حسینی خان قراچورلو حاکم سرحدات ترکمن‌ها با خیال راحت به تاخت و تاز نواحی خراسان پرداختند. زیرا هیچ مانعی در پیش روی خود نمی‌دیدند و از توپ و تفنگ نظامیان هم باکی نداشتند. موضوع در گزارش مخابرات استرآباد (۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۴) چنین انعکاس یافته است: «۲۳ ماه می خبر رسید تراکمه گوگلان خط خراسان را اشغال کرده چند قریه را چاییده، رعیت متواری و ضمناً صد نفر شتر مال التجاره (که از خط شاهرود) حمل به خراسان میشد، تماماً چپاول شده بردند»^(۲)

یوچم سرخ شوروی در ترکمن صحرا

روسها از کردهای خراسان به رهبری ایلخانان کرد زعفرانلو قوچان و کردان شادلو به رهبری سردار معزز سخت تاراشی و عصبانی بودند. اینها دوبار خواستند بوسیله خانزادگان زعفرانلو یعنی ابوالحسن خان پسر دلیر و رشید امیرحسین خان شجاع الدوله ایلخانی قوچان و نیز بوسیله سلیمان خان پسر یارمحمد خان سردار مقخم ایلخانی بجنورد دست به تحریکات و تجزیه مناطق کردنشین زدند که در هر دو مورد با کشته شدن اولی در تهران در سال ۱۳۱۱ قمری و دومی در بجنورد که بوسیله پدرش یارمحمد خان کشته شد، ناکام ماند.

قیام کمونیستی خدو سردار کرد زعفرانلو در شیروان و شمال خراسان نیز در سال ۱۳۰۰ بوسیله قوام السلطنه والی خراسان و سردار معزز و دیگر خوانین کرد سرکوب و نابود شد و باز هم بر خشم روسها افزود. بنابراین با توجه به اینکه سرکوب قیام میرزا کوچک خان جنگلی هم که آلوده به کمونیستها شده بود بوسیله رضاخان سردار سپه از وی نیز دلخور بوده و او را دست نشانده انگلیس میدانستند و همواره درصدد توطئه و ایجاد شورش و آشوب در نواحی مرزی شمالی از تبریز گرفته تا مشهد بودند.

۲- همان مدرک ص ۹۱۲

۱- مخابرات استرآباد - مقصودلو - ج ۲ ص ۹۰۰

در اوایل خرداد ۱۳۰۲ شمسی پس از دستگیری سردار معزز ایلخانی شادلو آنها از موقعیت استفاده کردند، پرچم کمونیستی خود را در نبودن سردار معزز در ترکمن صحرا برافرازند. زیرا قشون ایران را فاقد قدرت میدانستند که قادر به سرکوب شورش کمونیستی ترکمن‌ها باشد. افسران خود را در لباس ترکمنی و با تجهیزات کامل به میان ترکمنان شورشی فرستادند و پرچم کمونیستی را در کریم ایشان و گلیداغی برافراشتند که این عمل خشم رضاخان رئیس الوزراء را سخت برانگیخت که گمان کرد سردار معزز هم بنا به گزارشهای دروغ جان محمدخان در ایجاد این شورش‌ها دست دارد. از این رو آن تلگرافهای شدید را به کردهای زعفرانلو توجان و شیروان مخابره نمود و آنها را به مقابله با این تجاوزات علنی روسها تشجیع و بسیج نمود و بهرامی لشکر شرق به سروقت شورش بجنورد و ترکمن صحرا فرستاد.

روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف در خبر ۲۳ مه ۱۹۲۵ برابر ۲ خرداد ۱۳۰۲ چنین آورده است:

«آخرین خبرهای رسیده از تهران باعث نگرانی گردیده. زیرا حکایت از این می‌کند که پرچم سرخ (کمونیستها) بالاخره در ترکمنستان ایران افراشته شده و دامنه شورش علیه حکومت مرکزی توسعه یافته است. ترکمنها به تحریک مامورین مسکو و تعلیمات اداره‌ای که زیر نظر استالین قرار دارد همچنین با کمک و تقویت برادران ترکمن خود در شوروی حق تشکیل یک جمهور شوروی از مسکو بدست آورده‌اند تا به نوبه خود به آن قسمت مرزی ترکمن ملحق و با آن متحد گردند.

در این سیاست جدید دست اداره شرقی وزارت خارجه بلشویکها علناً در کار است.^(۱)

اشکال در این است که ترکمن نژادی جنگجو و سلحشورند و با آنکه سردار سپه (رضاخان) نخست وزیر ایران یک فرمانده نظامی شایسته است، ولی ارتش ایران چه از حیث شماره و چه از نظر مهمات جنگی کاملاً قوی و نیرومند نیست. ممکن است شورش ترکمنستان ایران خطر دیگر یعنی قیام احتمالی آذربایجان ایران را به دنبال داشته باشد.»^(۲)

۱- سازمان که.گ.ب یعنی دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی شوروی زیر نظر مستقیم استالین شورش ترکمن صحرا در ایران را، راه انداخته‌اند و با تجهیز و اعزام نیروهای خود در شکل و لباس ترکمنان، منطقه را به ناامنی کشانده‌اند.

۲- رستاخیر ایران - ص ۱۵۵

قیام ترکمن‌ها در ایران

انتشار خبر اغتشاش بجنورد و ترکمنصحرادر مطبوعات خارج از کشور:

ومنازع و مصالح شوروی

۱۸ مه ۱۹۲۵ (۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۴) تایمز (انگلستان)

الله‌آباد - ۱۷ مه - اعزام قوای امدادی به کمک سربازان روسیه در ترکستان، نشانه وخامت اوضاع شمال خاوری ایران است. گزارش رسیده حاکی است که در این نقطه ترکمن‌ها بجنورد را سخت زیر فشار قرار داده‌اند. خبرنگار پایونی پر از مشهد اطلاع می‌دهد که ترکمنها مردمی یا عزم و جدی هستند و سربازان ایرانی با مردانگی با آنها رفتار می‌کنند... توضیح آنکه ترکمنهای مقیم مرز شمال خاوری ایران از چندی پیش شوریده و در منطقه بجنورد جنگهای زیاد بوقوع پیوسته است. (این شهر در شمال غربی مشهد و در فاصله چهل کیلومتری مرز روسیه است) اخیراً از تهران نیروی امدادی برای نظامیان آنجا فرستاده شده^(۱) و تصور می‌رود که قوای مزبور هنوز به صحنه کارزار نرسیده است.^(۲)

البته بدنبال این تحریکات و گریه رقصانی کمونیستها انقلاب لاهوتی در تبریز و سالار جنگ در سال بعد در مراوه تپه روی داد. روسها در تهران هم اقداماتی به عمل می‌آوردند که مأمورین پایتخت به دستور رضاخان وارد عمل شدند و یکی از عوامل روسی در تهران را دستگیر کردند و به دنبال آن به سفارت روسیه حمله نموده و اسناد و مدارک زیادی از تحریکات روسها علیه ایران در آنجا بدست آوردند و روسها را سخت بی‌آبرو کردند که آنها مجبور به تعویض سفیر خود در ایران گردیدند و یونیسف را بجای شومیاتسکی به سفارت خود فرستادند تا این بی‌آبرویی را ترمیم نمایند.^(۳)

اما تحریکات و تجهیز ترکمنان شورش به رهبری عثمان آخوند ترکمن و قلیچ ایشان که از

۱- اشاره به آمدن فوج بهلوی با تجهیزات پیشرفته، از تهران به بجنورد که در گزارش فریدون منعکس است.

۲- رستاخیز ایران - مدارک مقالات و نگارشات خارجی - فتح‌الله نوری اسفندیاری ص ۱۵۵.

۳- رستاخیز ایران - ص ۱۵۹.

آخوندهای ماجراجو و سرسپرده شوروی بودند در جهت تجزیه ترکمن صحرا همچنان شورش‌ها به شدت گسترش می‌یافت. آقای امین الله گلی نویسنده ترکمن در کتاب خود تحت عنوان قیامهای استقلال طلبانه و به حق ترکمانان شورشی آورده است:

اقدام حکومت ایران در به اطاعت درآوردن ترکمن‌های یموت و گوگلان در سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) شدت یافت. سران ترکمن به مقابله برخاسته در روستای (اچلی) در شمال گرگان جلسه‌ای تشکیل دادند که عثمان آخوند از ایل جعفریای و جان محمدبیگ و گوکی ملا از ایل آتابای و قیرامین از سوی ایل گوگلان در آن شرکت داشتند که به استقلال دست یابند. در این کنگره عثمان آخوند به رهبری قیام ترکمانان برگزیده شد و قرار شد در جلسه فراگیر بعدی که نمایندگان تمام طوایف ترکمن شرکت خواهند داشت، مسأله مرزهای جمهوری ترکمن مورد بررسی و مشخص گردد.

حکومت ایران که از این وحدت قبایل ترکمن نگران شده بود، در آغاز ماه ژوئن ۱۳۲۳ (دیماه ۱۳۰۳ یک ماه پیش از رفتن خزاعی فرمانده لشکر شرق و آمدن سرتیپ جان محمدخان) نیروهای تقویتی خود (کردها و نظامیان) را روانه ترکمن صحرا کرد. درباره تصرف مراوه تپه سنگر مقاومت ترکمنهای یموت و گوگلان و همچنین مذاکره در روستای کریم ایشان مقر حکمرانی قلیچ ایشان از رهبران برجسته یموت و گوگلان، سران ترکمن برای اتحاد و مقابله کامل علیه دولت ایران بیانیه‌ای منتشر کردند و عثمان آخوند مکلف شد که چون تنها رشادت و دلاوری و فداکاری ترکمانان در جنگ با ارتش ایران کافی نیست و می‌بایست قشون ترکمن به سلاحهای جدید مسلح و آموزش کامل ببیند و به فنون جنگی مورد نیاز دست یابد، باید یک مدرسه نظامی تشکیل گردد.

بدتبال این اقدامات مدرسه‌ای نظامی تشکیل شد و با دولت ترکیه (به رهبری آتاتورک) تماس برقرار شد و تقاضای کمک گردید. در نتیجه چندتن از افسران ترک از ترکیه به ترکمن صحرا آمدند که عبارت بودند از قادر افندی، جمال بیگ، مهدی افندی، مصطفی بیگ و خدایار افندی و غیره. این افسران ترک موظف به آموزش نظامی در این مدرسه شدند و به تعلیم چنگجویان ترکمن با سلاحهای جدید و پیشرفته پرداختند. لالی خان پسرخان یموت و نوه قیات خان نیز در میان این

افسران ترک بود که از ترکیه آمده بودند. رهبران ترکمن از طریق این افسران ترک، با دولت آنا‌ترک در ارتباط و اخذ پشتیبانی بودند. در نیمه دوم سال ۱۳۲۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) ترکمن‌ها عملیات نظامی خود را شروع (و به سوی بجنورد پیشروی) کردند.

در سال ۱۳۲۳ قمری پس از درگیری‌های شدید در منطقه بجنورد و گنبد و گرگان با نیروهای دولت ایران، حاکم استرآباد (گرگان) عثمان آخوند را برای مذاکره به گرگان فراخواند، اما عثمان آخوند که گمان کرد ممکن است دامی برای او نهاده باشند، خود نرفت و چهارنفر از ریش سفیدان ترکمن را برای مذاکره با حاکم استرآباد به گرگان فرستاد. اما این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید. در اینموقع بجنورد هم با هواپیماهای ارتش بمباران گردید.

شورش ترکمن‌ها از چنان قدرتی برخوردار بود که خواستار بیرون رفتن سپاهیان دولتی و استقلال مناطق ترکمن نشین و خان نشین بجنورد گردیدند^۱

در سال ۱۳۲۴ قمری (۱۳۰۴ خورشیدی) سران ترکمن جلسه‌ای تشکیل دادند تا تاکتیک جنگ در برابر قشون ایران را مورد بررسی قرار دهند. در این گردهمایی برخی از سران ترکمن معتقد بودند که بدون پشتیبانی ترکمن‌های شوروی در این جنگ، از خود آنها کاری ساخته نیست. برخی معتقد به مستقل بودن مبارزه بودند. سرانجام قرار شد از هر گونه امکاناتی بهره‌گیری کنند و تا رسیدن به استقلال (جمهوری) مناطق ترکمن نشین به مبارزه خود ادامه دهند.

در این سال حکومت ایران در مشهد معززخان (سردار معزز) و دو برادرش و ۲۸ ترکمن (که جان محمدخان در گلیداغ دستگیر کرده بود) و ۴۸ کرد را که از فعالان قیام بودند، اعدام کردند.^(۱)

در همین اوضاع و احوال باز وحدت قومی ترکمن (بخاطر مذاکرات جان محمدخان با ترکمانان گوگلان) در خطر بود. از طرف دیگر ولیخان (تهرمانلو) و دردی خان (گوگلان) و پش علی خان (سناخته نیست) حکومت ایران ترکمانان را به برقراری صلح فراخواند. در این گیرودار عثمان آخوند (با اغفال ایرانیان) از سیاست دوگانه (دو دوزه بازی) پیروی میکرد. از یکطرف در ظاهر با مبارزه

۱- البته چنانکه گذشت سردار معزز یا محمد‌ها هیچ دخالتی در این حرکت و اهداف ترکمان نداشتند.

مسلحانه بر ضد قوای ایران مخالفت میکرد، اما در پنهان ترکمن‌ها را تشویق به مبارزه شدید با قشون ایران می‌نمود. سرانجام در سال ۱۳۲۴ (۱۳۰۲ خورشیدی) ارتش ایران از دو سوی گرگان و خراسان حملات خود به ترکمنان را آغاز کرد و مقاومت آنها را درهم شکست، و بدینگونه عثمان آخوند که به امید کمک روسها بود، به‌مراه اللهیارخان و لالی خان به شوروی فرار کردند. در این سرکوب شورش ترکمنان که تا سال ۱۳۰۵ ادامه داشت ۵۸۶۷ تنگ ۸۰ رولور، یک سلسل و ۱۹۲۸۲ عدد نشتنگ به تصرف ارتش ایران درآمد،^(۱)

اما در کتاب مخابرات استرآباد مسائل زیادی در مورد عثمان آخوند که درصدد بود مرکز جمهوری خود را در گنبد قابوس تشکیل دهد و پرچم سرخ را به اهتزاز درآورد، آمده است که:
هفتم ماه سپتامبر ۱۹۱۹ (۱۸ شهریور) خیر رسید شش نفر (افسر) عثمانی (ترکیه پیش از آتاتورک) با لباس بلشویکی وارد گمش تپه شده با عثمان آخوند و سایر تراکنه مذاکراتی نمودند که هر یک از تراکنه صاحب اسب و تنگ باشند، روزی هزار منات به او (از سوی دولت شوروی) حقوق داده میشود.^(۲)



دورتر ترکمن، جلینکه اسیران در آنجا خرید و فروش می‌شود. از کتاب کنیون ۱۹۱۱ میلادی
در سمت راست با کلاه ترکمنی احتمالاً زن کنیون بوده که در چند عکس مشاهده می‌شود

۱- سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی ترکمن - امین الله گلی - تهران - نشر علم ۱۳۶۶ ص ۱۸۱ و ۱۸۸

۲- مخابرات استرآباد

بی‌سیاستی و درگیری خوانین زعفرانلو با همدیگر

روزنامه مهر منیر هم در گزارش خود از موقعیت خوانین قوچان چنین خبر می‌دهد:
(مخبر ما از قوچان

- ۱- در این ایام هوا به درجه‌ای سرد است که حتی نوشتن اخبار هم امکان نداشت.
- ۲- رئیس عدلیه تازه وارد هنوز از عملیات او نمی‌توان مایوس یا مطمئن شد البته هر چه دیدیم می‌تویسیم.
- ۳- چند روز قبل در خانه شخص تاج محمدخان صولت السلطنه، فرج‌الله خان ضعیف‌الملک^(۱) در بین مذاکرات حرفشان شده و فرج‌الله خان خوی ضعیفی شان به حرکت آمده و ربولور را بطرف تاج محمدخان کشیده است که بزند. پسر فرهادخان^(۲) که در مجلس بود دست‌های فرج‌الله خان را گرفته و مانع از خالی نمودن گلوله شده است. ولی صولت‌الملک^(۳) چون در خانه خودش بوده حرکتی که شایسته به جواب حرکت فرج‌الله خان باشد نکرده و متهای حوصله و سنگینی به خرج داده^(۴) و حادثه توی روی نداده و فرج‌الله خان را از آنجا سایرین حرکت داده‌اند... بالاخره شاید بهمین طور خود آقایان شر خودشان را از سر رعایای بدبخت و بیچاره قوچان کوتاه بنمایند و با همین خانه جنگهای فیما بین خودشان، خودشان را تمام بکنند.^(۵) نیابت حکومت با آقای مزیرالملک می‌باشد و حکومت با آقای یاور^(۶) می‌باشد و به حسب ظاهر امنیت موجود است.^(۷)

۱- فرج‌الله خان ضعیف‌الملک زعفرانلو شیروانی، شوهر خواهر تاج محمدخان، نردی میور و بی‌باک بود.

۲- علی محمدخان پسر فرهادخان توریکانلو بوده است.

۳- منظور از صولت السلطنه و صولت‌الملک همان سطوت‌الملک است که تاج محمدخان بادلانلو باشد که خوانین قوچان همواره از کردار و رفتار سیاسی او رنجیده خاطر بودند.

۴- تاج محمدخان جرأت اینکه نه تنها با فرج‌الله خان رویرو شود نداشت، بلکه او با سیاست تفرقه اندازانه بین خوانین، می‌کوشید برتری خود را ثابت کند که معمولاً نتیجه معکوس می‌گرفت. او همواره نقشه می‌کشید و بعد آنرا پیاده می‌کرد تا حریف را از پا درآورد.

۵- این همان چیزی است که همواره دشمن طالب آن بوده و سران‌کرد از حسادت مجری آن بوده‌اند.

۶- یاور (سرگود) فرج‌الله آن ابولی

ابلاغ فرمان حکومت قوچان به مظفر السلطنه

در چنین شرایطی که خوانین در رابطه با جو سیاسی قوچان و دخالت‌های نظامیان در آن شهر با هم اختلاف نظر شدیدی داشتند، ابلاغ زیر از سوی جان محمد خان فرمانده لشکر شرق برای محمد ابراهیم خان زعفرانلو که مورد احترام همه خوانین بود، صادر شد که او را بجای عون السلطنه به حکومت قوچان منصوب نموده تا دلگرم شود و میادا با دستگیری سردار بجنوردی مخالفت کند.

وزارت جنگ - لشکر شرق

نمره ۳۸۱۶ تاریخ ۱۷ برج حوت (اسفند) ۱۳۰۳

(نمره ۱۲ مورخه ۲۱ ثور - اردیبهشت ۱۳۰۴ که در گوشه چپ سند مشاهده میشود نمره دفتر حاکم قوچان است که حکم مذکور در آن ثبت شده است.)

آقای مظفر السلطنه

در اینموقع که به مناسبت وصول مجلدهای عدیده از علماء و خوانین و اهالی قوچان، متحداً شما را به بزرگتری خودشان قبول و تقاضا نموده‌اند، اینجانب هم برای وحدت تمرکز ایل، این خواهش اهالی را استقبال و قبول می‌کنم. یقین است با حسن نیتی که در سرپرستی ایل از شما مشهود است، وسایل آسایش فرد فرد آنان فراهم و آنها را به طریق وحدت کامل سوق خواهید داد.

راجع به ترتیبات سوار شرح لازم به (حبیب الله خان) ناصر لشکر حضوراً دستور داده شده. البته ابلاغ خواهد نمود. شما هم در تنظیم سوار نهایت کوشش به عمل آورید. اینجانب شخصاً نیز بعد از حمل (فروردین ۱۳۰۴) برای سان سوار به آن صفحات خواهم آمد. فرمانده لشکر شرق جان محمد،

اما مظفر السلطنه در چنین موقعیتی که خوانین قوچان علیه هم، جبهه‌گیری نموده و مسأله تجهیز سواران آنها و اعزام به جنگ بجنورد هم مشکلاتی را پیش آورده بود که عون السلطنه ناچار به کناره‌گیری از حکومت قوچان شده بود و اینک باید بار تمام این مسؤولیتها را مظفر السلطنه بر دوش

مس کشید، بهمین جهت حاضر به مسؤلیت اداره ایل زعفرانلو نشده و پاسخ منفی به امیر لشکر داده بود، که او نیز متقابلاً پاسخ زیر را به توجان برای مظفر السلطنه فرستاده بود که باید ایالت ایل را بپذیرد و شانه خالی نکند.



وزارت جنگ

لشکر شرق

دائرة

نمبر ۳۸۱۶

تاریخ ۱۷ رجب ۱۳۰۴ قیل ۱۴۰۴

۱۲
کتابخانه اداری

بازرسی شد

بابت در دست حضور محابه عدیه رسوا و فوجین در ایل و قبا تنه نماند که در
قبر و قضا نمودند انبیا و پسر رحمت که بر این پسران استقامت
صیحت پسران پسر رحمت از آنجا که در دست عدیه پسران فوجین
دانش را بطریق عدت کاسر بق خواسته
واج بود که در دست عدیه پسران پسر رحمت و پسران عدیه
و پسران عدیه که در دست عدیه پسران پسر رحمت و پسران عدیه
و پسران عدیه که در دست عدیه پسران پسر رحمت و پسران عدیه

باسخ جان محمدخان فرمانده لشکر شرق به رئیس ایل زعفرانلو قوچان

نمبر، ۲۰۵۱ به تاریخ ۲۹ برج حوت ۱۳۰۳

آقای مظفرالسلطنه رئیس ایل زعفرانلو

راپورت جوابیه ۲۲ حوت (اسفند ۱۳۰۳) واصل در مفاد آن اطلاع حاصل نمودم. بدیهی است
خوانین زعفرانلو نظر به یک حقانیتی قبول ریاست شما را نموده‌اند و باید شما هم در مقابل نوعی در
صدد پیشرفت خدمات باشید که بیشتر سبب جلب توجه بشود.

اما در مورد دلتنگی از اقدامات حکومت نظامی (قوچان) فرضاً چنانچه قبلاً ترتیبات و
ملاحظاتی در بین بوده است، ربطی به امروز (و فرمادمی من) ندارد. مطابق دستوری که دادم در
کلیه امورات بیطرف صرف خواهد بود و جز پیشرفت خدمات منظوری نخواهد داشت. مطمئناً
مشغول خدمات محوله باشید

فرمانده لشکر شرق جان محمد



وزارت جنگ

لشکر شرق

دائرة

نمبر ۵۹

تاریخ ۲۹ برج حوت ۱۳۰۳
مظفرالسلطنه
رئیس ایل زعفرانلو
قوچان

بابت جوابیه به حوت و بعد آن اطلاع حاصل نمودم بجزرت وزیر محترم
نظریه حضرت قلمبر ریاست نامحکم که در این نامه در مقام وزیر محترم
خدمات بیش در تبریک محبت تبریک نامحکم و در مقام وزیر محترم
نظمی فرض جایزه قلمبر ریاست در خدمات در این نامه در مقام
دستور صادره نام در این نامه در مقام ریاست در خدمات در این نامه
سفرد نخواهد شد سلفی شکر خدمات محترم

وزیر لشکر جنگ

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید محمد ابراهیم خان علی‌رغم ناسازگاری خوانین قوچان با همدیگر، به دخالت‌های بیجای حاکم نظامی قوچان در امور حکومتی این شهر، اشاره کرده است. لکن جان محمدخان بپذیرفته و دوباره او را به ادامه کار تشویق نموده تا از موقعیت اجتماعی او در رابطه با حوادث بجنورد، سوءاستفاده کرده و کردهای زعفرانلو را علیه شادلو وارد جنگ کند که البته در کار خود موفق شد. زیرا جان محمدخان با فریب دادن و تحریک خوانین زعفرانلو علیه شادلو اهدافش را گام به گام پیش برد و آنها را در مقابل عمل انجام شده فرار داد.

این هم نامه ایست از حاکم نظامی قوچان در اجرای اوامر جان محمدخان به محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه و دیگر خوانین زعفرانلو که از آنها خواسته تا سوازان محلی خود را جمع آوری نموده، جهت تعلیمات نظامی جدید در اختیار وی بگذارند که تا آمدن امیرلشکر جان محمدخان آنها را آماده و برای سان معرفی نماید.

حکومت قوچان

نمره ۲۰۵۲ - ۲۹ حوت (اسفند) ۱۳۰۳

آقایان خوانین قوچان

جناب آقای مه‌ر الملک، جناب آقای مظفرالسلطنه، جناب آقای ضیغم الملک، آقای ضرغام السلطان، آقای ناصرلشکر بر حسب امر به مقام رفیع حضرت اجل امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکته، برای تجهیز سوار چه اقدامی کرده و چه عملیات در نظر گرفته‌اید چون باید مسبق شوم و پاره‌ای تعلیمات لازمه بدهم. لازم است از نتیجه اقدامات خودتان اینجانب را مستحضر بدارید تا نواقص آنرا ترتیب داده و کمال مساعدت را هم خواهم نمود. حکومت و فرمانده قوای نظامی قوچان و سرحدات

(امضاء) فرج الله آق اولی

آمادگی سواران کرد زعفرانلو برای سان ورژه

در تلگراف زیر جان محمدخان از حاکم قوچان خواسته است که سواران مقرر را برای سان دیدن او یا سرهنگ محمد حسین خان آماده نماید، که به سوی بجنورد حرکت کنند. (فروردین ۱۳۰۲)

۱ از مشهد به قوچان - نمره قبض ۹۹ نمره تلگراف ۲ عدد کلمات ۳۷ تاریخ اصل ۱۰، دولتی تاریخ وصول ۱۰ حمل ۱۳۰۲

آقای مظفرالسلطنه از عده سواری که دستور داده شده بود حاضر شوند، چند نفر تاکنون حاضر شده که برای سان آنها فرستاده شود.

۱۰ حمل (فروردین) نمره ۲۲۱ فرمانده لشکر شرق جان محمد^(۱)

مهر وصول تلگراخانه مبارکه قوچان

استخدام سواران قوچان برای جنگ بجنورد

اینهم تلگرافی است از امیر جان محمدخان فرمانده لشکر شرق، به محمدابراهیم خان روشنی مظفرالسلطنه در مورد استخدام سواران زعفرانلو در لشکر شرق و پرداخت قوری حقوق آنها، چون جنگ بجنورد در پیش است، باید از وجود قوچانیها استفاده شود.

از مشهد به قوچان

نمره قبض ۱۷۰ نمره تلگراف ۸ عدد کلمات ۸۶ تاریخ اصل ۱۶ دولتی تاریخ وصول ۱۶ حمل (فروردین ۱۳۰۲)

آقای مظفرالسلطنه

نایب سرهنگ محمد حسین خان^(۲) از طرف من برای سان یکصد و پنجاه نفر سوار اعزام. لدی الورود به محل، سوارها را سان دیده غده‌ای که با شرایط قوانین خدمتی که به مشارالیه داده شده

۱- متأسفانه بیشتر تلگرافات را در قوچان با مدام نوشته‌اند که قابل گزارش نیست و کم رنگ است.

۲- این همان سرهنگ محمد حسین خان است که در بجنورد کشته شد. در حالیکه ۲۶ سال داشت، معلوم نیست به چه مناسبتی درجه سرهنگی داشته است؟

قبول میگردد، از بیستم برج حمل آنان را از قرار تقری ده تومان^(۱) حقوق استخدام و حقوق ده روزه آخر برج حمل و یک سوم ثور (اردیبهشت) را به آنها پرداخت نموده حرکت بدهد.

۱۶ حمل لمره ۳۱۰ فرمانده لشکر شرق جان محمد،

دستور حرکت خوانین کرد قوچان برای جلوگیری

از تاخت و تاز ترکمن ها به اسفراین

در این مدت که حملات بی در پی ترکمن ها از سوی گنبد قابوس به حدود شاهرود و میامی و مزینان سبزوار و اسفراین انجام میگرفت، لشکر شرق خراسان هیچ گونه نیروی رزمی برای جلوگیری از این غارتگریها در اختیار نداشت و به کردها متوسل میشد که تلگراف زیر نمونه ای از آنست:

«از مشهد به قوچان:

نمره تلگراف ۹ نمره قبض ۱۷۷ عدد کلمات ۷۰ تاریخ اصل ۱۷ حمل (فروردین) تاریخ وصول

۱۷ حمل ۱۳۰۴

آقای مظفرالسلطنه

یکصد نفر از عده سوارانی که فعلاً برای سان حاضر کرده اید، با یک نفر از سرکردگان محلی برای

۱- ماضی ده تومان برای هر سوار حقوق خوبی بوده است. برابر بهای ۷ گوسفند که با پول امروز می شود پانصد هزار تومان. یا با توجه به نامه لرح الله خان ضیفم الملک به مظفرالسلطنه در سال ۱۲۰۰ که در جلد پنجم آوردم که گفته بود برای هر سواری به مدت ۱۰ شبانه روز جهت اعزام به جبهه چناران، چهارقران داده شود. نیز سند دیگری از هزیت سه سال مظفرالسلطنه بگونه ذیل است که نمایانگر وضع زندگی مردم آن روز می باشد. این صورت خرج گویا برای اداره مالیه خراسان تهیه شده که حقوق عقب افتاده سه ساله سواران زعفرانلو را بپردازد.

«حقوق نقد و جنس سیصد نفر سوار محلی که عقب افتاده از قرار ذیل است:

سنه است لیل ۱۳۰۱ هر سالی سه هزار و دویست سی تومان نقد و ششصد و هجده خروار جنس

سنه تنگوز لیل ۱۳۰۲ هر سالی سه هزار و دویست سی تومان نقد و ششصد و هجده خروار جنس

سنه سیحقان لیل ۱۳۰۳ هر سالی سه هزار و دویست سی تومان نقد و ششصد و هجده خروار جنس

اگر کتابچه لازم است مرقوم فرمائید فوراً تهیه شده ارسال گردد»

جلوگیری به حدود میلانلو اعزام دارید. مأموریت آنها فقط به منظور جلوگیری از تجاوزات تراکمه بوده و نباید اسباب زحمت رعایا را فراهم بیاورند. به بجنورد هم امر شده فوراً یک قسمت (از قوای نظامی) به آن حدود اعزام دارند.

۱۶ حمل (نمره) ۶۴ فرمانده لشکر شرق جان محمد

مهر تلگرافخانه قوچان

آموزش و تجهیز سواران جنگ بجنورد و احکام یساولباشی

حکم زیر نیز از سوی سلطان ایرج مطبوعی به محمد حسن خان بدرانلوئی صادر شده که روسای طوایف بلوک مانه را به بجنورد اعزام دارد تا دستورات لازم جهت شرکت در جنگ با تراکمه به آنها داده شود. حکم نایب الحکومگی برای ریش سفیدان مانه را به شماره ۵۰۲ مورخه ۱۴ جوزا (خرداد) سبحقان تیل ۱۳۰۳ فرستاده است. نیز در حکم نمره ۲۰۲ مورخه ۸ اسد (مرداد) ۱۳۰۳ خطاب به محمد حسن خان یساولباشی چنین آمده است:

مقرب الخاقان محمد حسن خان یساولباشی

کلید امور ابوابجمعی خود را از محلی و جرگلان که شامل جوانهای خوب و قابل خدمت که اسب و تفنگ پنج تیر داشته باشند، جمع آوری نموده که صورتی از آنها کلاً و کاملاً تهیه نموده و برای اینجانب ارسال نمائید. وصول حرکت آنها (را اعلام) نموده به اردو ملحق شوند.

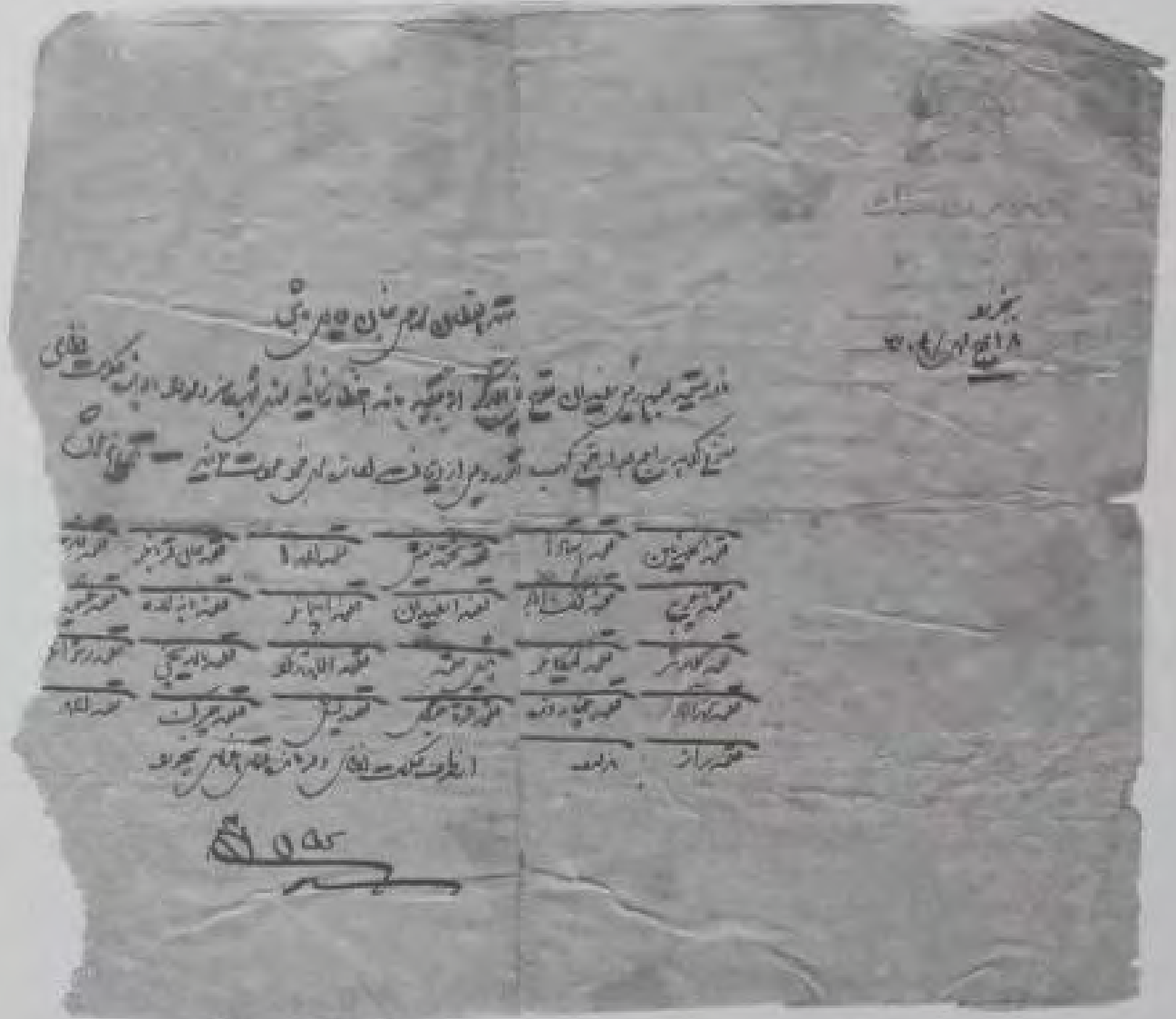
فرمانده قوای دولتی اعزامی - سرهنگ مهدی خان

وزارت جنگ - لشکر شرق - ساخلو بجنورد - تاریخ ۱۸ برج حمل (فروردین) ۱۳۰۲

معمدالسلطان محمد حسن خان یساولباشی

مأمور هستید به عموم ریش سفیدان قلاع ذیل الذکر از جلگه مانه اخطار نمائید به فوری به شهر حاضر و خود را به اداره حکومت نظامی معرفی کرده راجع به سوار محلی کسب دستور و پس از دریافت اجازه به محل خود عودت نمایند. به تاریخ فوق

قلعه کلاشین - قلعه استادها - قلعه تخته میش - قلعه احمد آقا - قلعه جان قربانلو - قلعه...
 قلعه چوبلی - قلعه کشک آباد - قلعه اسفیدان - قلعه ایشچانلو - قلعه بازاره - قلعه...
 قلعه کلاتر - قلعه کیکانلو - پیش قلعه - قلعه الله داد - قلعه بالانچی - قلعه رشوانلو
 قلعه محمد آباد - قلعه چنارو... قلعه تره جنگل - قلعه... قلعه چرک - قلعه احمد
 قلعه راز - ندارد - طرف حکومت نظامی و فرمانده قوای اعزامی بخورد - سلطان ایرج (امضاء)



استخدام سواران قوچانی در لشکر شرق

به دنبال دستور استخدام سوار از سوی جان محمد خان، مجدداً او به مظفرالسلطنه می‌نویسد که حقوق سوارها را به ۱۲ تومان افزایش دهد. زیرا سواران قوچانی با حقوق ده تومان حاضر به رفتن به جبهه جنگ نبوده‌اند.

وزارت جنگ

لشکر شرق

نمره ۶۱۴ تاریخ ۲۰ برج حمل ۱۳۰۴

آقای مظفرالسلطنه رئیس ایل زعفرانلو

به نایب سرهنگ محمد حسین خان که برای سان و تحویل گرفتن سواران قوچانی ماموریت دارد دستور و اجازه دادم محض حصول آسایش سواران و مزید استحضار آنان به خدمت دولت نقرات را به ماهی دوازده تومان استخدام نماید.

فرمانده لشکر شرق جان محمد

بدنبال دستور فرمانده لشکر شرق، سرهنگ محمد حسین خان از مشهد عازم قوچان شده و از خوانین زعفرانلو خواسته است که ۳۰۰ نفر سواره و پیاده را برای آماده نمودن در مراسم سان و رژه و اعزام به جبهه جنگ به او معرفی نمایند، که در نامه زیر آمده است:

ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان

نمره ۸۶ به تاریخ ۲۳ حمل (فرودین) ۱۳۰۴

آقایان مقصله ذیل را زحمت اینک

جناب آقای هزبر الملک، جناب آقای ضیغم الملک، جناب آقای مظفرالسلطنه، آقای ضرغام

السلطان، آقای ناصرلشکر

برحسب امر حضرت اجل امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکت و بر طبق قولی که نمایند خود

شما به مقام رفیع حضرت معظم له داده، یکصد و پنجاه نفر سوار و یکصد و پنجاه نفر پیاده در ظرف پنج روز باید به اینجانب معرفی نمائید و در این مدت هر قسم مساعدت در جمع آوری سواره و پیاده لازم باشد. اطلاع دهید نهایت همراهی خواهد شد.^(۱)

نایب سرهنگ محمد حسین خان رئیس جمع آوری سواره و پیاده زعفرانلو

۱ - آرم: شیر و خورشید

وزارت جنگ - حکومت نظامی بجنورد و مضافات - تاریخ ۱۰ مهر ماه ۱۳۰۲

قلعه جات کیسه بایر ابوابجمعی محمد حسن خان یساولیاشی

قراچای - قلعه شعبان - قلعه سمو - قراچنگل - فخرالدین - بوربورعلیا و سفلی - ذراغانلو - قزقانلو، چری - ینگلی قلعه - کلانه... (۲) قراجه - تانار - کلاب - خندقلو - پسرکانلو - ترکسلو، کلانه... (۳) مهمله - (تملجه) عرب شیخ تیموری - قلعه... (۴) قلعه توت - دیگانه - قلعه استاد - ژئین - بدرانلو - حسن سو - کریک - چخماقلو - زنگانه - قلعه... - سراپوان - سلاخ - نوده. از طرف حکومت نظامی بجنورد و مضافات

این امر به نیز از سوی سرهنگ مهدی خان روسموند حاکم نظامی بجنورد به سران طوایف بجنورد صادره شده که با نیروهای تحت فرمان خود هر چه زودتر به اردوی سملقان ملحق شوند که به فتح ترکمن صحرا بروند.

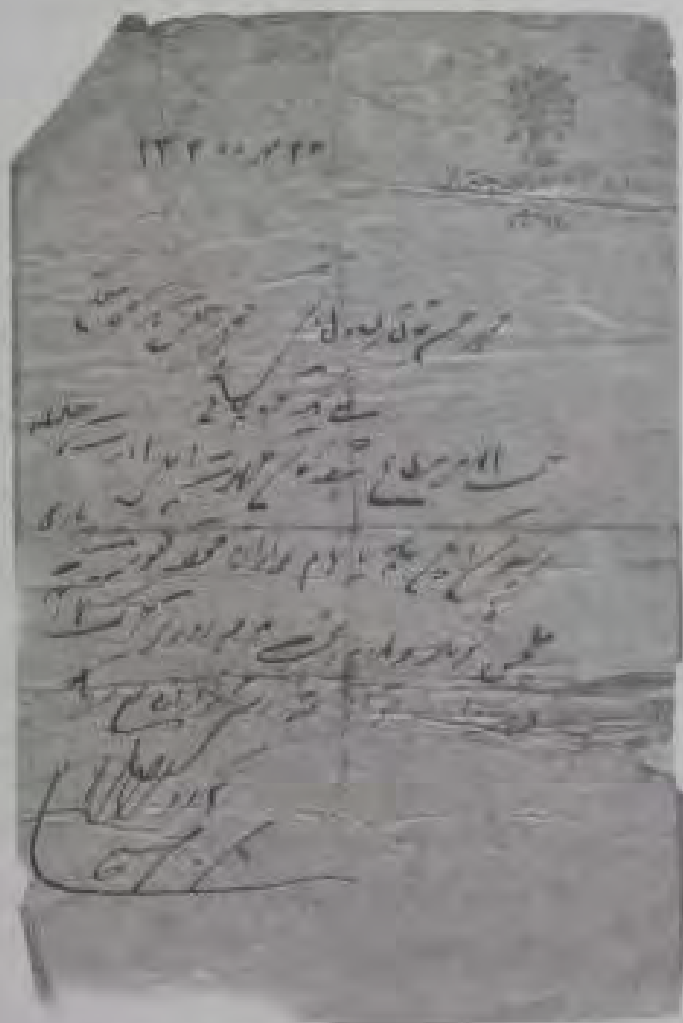
۲ - امهدی روسموند چیران - سرهنگ... (آرم نامه ویژه‌ای این آهنگ جاه طلب بریا خود

ترسیم نموده)

۱- البته خوانین تمام سواران خود را معرفی نکرده‌اند که به استخدام لشکر شرق درآیند و بعداً علیه خود آنان به دستور لشکر شرق، وارد جنگ شوند. زیرا اطمینان به لشکر نداشته‌اند. سرهنگ محمد حسین خان در یادداشت مورخه ۲ برج تور ۱۳۰۲ (اردیبهشت) موكداً از مظفرالسلطنه میخواهد که به قول خود وفا نموده، بقیه سواران را نیز به او معرفی نمایند. درباره لشکر شرق فشار وارد نموده و مظفرالسلطنه را به اجرای قرارداد نیمابین دعوت می‌نماید که به تاریخ ۱۶ تور به جای خود خواهد آمد.

۲۶ مهرماه ۱۳۰۴

محمد حسن خان یساولباشی - محمد حسین بگ قره چگی - علی بیگ قره چانی
حسب الامر مطاع بندگان حضرت اجل امارت جلیله (ی لشکر شرق - امیرجان محمدخان) به
رسیدن این حکم با تمام سواران خود به فوریت به اردو محلق شوید و لازم است هر چه زودتر
حرکت نمائید. تفنگ داده خواهد شد. رئیس سواران محلی چریک (امضاء سرهنگ مهدی خان)



دایره حکومت نظامی بجنورد و توابع - نمره ۱۰ تاریخ ابرج ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۴

به عموم اهالی کسبه بایر و توابع آن اخطار می نماید:

چون جهت انجام خدمات و آسایش اهالی وجود یکنفر شخص کافی و درستکاری لازم است،

۱- حسبقلی بیگ یوزباشی از سرکردگان سوار سردار معزز و ساکن دشت گلستان بود. حسبقلی بیگ از طایفه تبری
تیمورتاش بود و گل محمد بیگ از کردهای روستای باغچغ

گزارش روزنامه مهر منبر از خوانین قوچان

ورود تاج محمدخان قوچانی - که در نتیجه غرض رانس بین دسته او و ولیخان ضرغام

(السلطان) قوچان خراب شده است وارد ارض اقدس شده، مهر منبر - ۲۱ ص ۳ - اول اردیبهشت ۱۳۰۴



بدنیال دستور فرمانده لشکر شرق، سرهنگ محمد حسین خان از مشهد عازم قوچان شده و از خوانین زعفرانلو خواسته که ۳۰۰ نفر سواره و پیاده را برای آماده نمودن در مراسم سان و رزه و اعزام به جبهه جنگ به او معرفی نمایند:

ایالت خراسان و سیستان - حکومت قوچان - نمره ۸۶ به تاریخ ۲۳ حمل (فروردین) ۱۳۰۴

آقایان مفصله ذیل را زحمت اینکه

جناب آقای مژبر الملک، جناب آقای ضیفم الملک، جناب آقای مظفرالسلطنه، آقای ضرغام السلطان، آقای ناصر لشکر

برحسب امر حضرت اجل امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکت و بر طبق قولی که نماینده خود شما به مقام رفیع حضرت معظم له داده، یکصد و پنجاه نفر سوار و یکصد و پنجاه نفر پیاده در ظرف پنج روز باید به اینجانب معرفی نمائید و در این مدت هر قسم مساعدت در جمع آوری سواره و پیاده لازم باشد. اطلاع دهید نهایت همراهی خواهد شد.^(۱)

نایب سرهنگ محمد حسین خان رئیس جمع آوری سواره و پیاده زعفرانلو انتشار خیر دستگیری سردار معزز بدنیال اقدام مزورانه لشکر شرق در بجنورد، عموم کردها و تراکمه منطقه بجنورد را بیمتاک ساخت و آنها بدنیال وقایع محمد آباد مانه به سوی بجنورد برای استخلاص سردار از زندان لشکر، حمله ور شدند و شهر را در محاصره گرفتند.

این خیر پیروزی بر ترکمانان که از سوی رئیس تلگرافخانه بجنورد به وزیر کشور زمان مخایره شده که با تردید وزیر کشور روبرو گشته است. زیرا وزیر کشور موضوعی را برای سرکوب ترکمانان از سوی رضاخان رئیس الوزراء مخایره کرده بود که مخایرات بجنورد بهر وسیله و هر جا که شده به سران نظامی وارد در جنگ ابلاغ کند. حال رئیس مخایرات در پاسخ اعلام می کنند که محاصره

۱- البته خوانین تمام سواران خود را معرفی نکرده اند که به استخدام لشکر شرق درآیند و بعداً علیه خود آنان به دستور لشکر شرق، وارد جنگ شوند. زیرا اطمینان به لشکر نداشته اند. سرهنگ محمد حسین خان در یادداشت مورخه ۶ برج ثور ۱۳۰۴ (اردیبهشت) مرکداً از مظفرالسلطنه می خواهد که به قول خود وفا نموده، بقیه سواران را نیز به او معرفی نمایند. دوباره لشکر شرق شار وارد نموده و مظفرالسلطنه را به اجرای قرارداد نیمابین دعوت می نماید.

کنندگان بجنورد شکست خورده و متواری شده‌اند و وزیر دچار حیرت میشود:

از بجنورد به طهران - نمره ۲۷ تاریخ ۲۵ حمل (فروردین) ایت ایل ۱۳۰۲

مقام منبع وزارت جلیله داخله روحی فداه

دستخط مبارکی تلگرافی را برای حکومت بوسیله سوار مخصوص انفاذ نمود در هر منطقه است برسانند. لزوماً خاطر مبارکی را مستحضر میدارد و بحمدالله به اقبال حضرت اشرف روحی فداه، اشرار شکست فاحش خورده، منگوباً به مرکز خود مراجعت نموده‌اند. محض آنکه زودتر رفع نگرانی از خاطر مهر مظاهر شده باشد، به عرض این بشارت نامه متجاسر و مزدگانی این خبر و مراجع حضرت اشرف روحی فداه را منتظر است. چاکر موسی بشیرالسلطان، خادم تلگرافخانه بجنوردها وزیر کشور زیر این تلگراف نوشته است:

«اگر چه خبر رسمی رسیده است ولی نتیجه خوب سریعاً اطلاعات نمائید» (!!)



۲۷

از بجنورد به طهران - اداره تلگرافی دولت علیه ایران - صفحه

| نمبره | عدد کلمات | تاریخ اصل مکتوب | اطلاعات |
|-------|-----------|-----------------|---------|
| | | دقیقه | |

مقام منبع وزارت جلیله داخله روحی فداه، اشرار شکست فاحش خورده، منگوباً به مرکز خود مراجعت نموده‌اند. محض آنکه زودتر رفع نگرانی از خاطر مهر مظاهر شده باشد، به عرض این بشارت نامه متجاسر و مزدگانی این خبر و مراجع حضرت اشرف روحی فداه را منتظر است. چاکر موسی بشیرالسلطان، خادم تلگرافخانه بجنوردها وزیر کشور زیر این تلگراف نوشته است:



دستخط و مهرهای اضافی در پایین صفحه، شامل امضای «موسی بشیرالسلطان» و مهرهای اداری.

تلگراف تشجیع کننده رضاخان پهلوی به خوانین زعفرانلو قوچان

سندی است از رضاخان پهلوی از طریق لشکر شرق خطاب به کردان زعفرانلو، برای سرگویی ایل کرد شادلو و ختم شورش ترکمانان منطقه

تلگراف نمره ۴۳ - اداره تلگرافی دولت علیه، عدد کلمات ۴۰۰ - توسط فرمانده لشکر شرق آقایان ضیغم الملک، سلطوت الملک، عزیر الملک، مظفر السلطنه، ناصر لشکر و سایر خوانین زعفرانلو. این نکته را من کاملاً واقف هستم از سالیان دراز اباعن جد خادم صدیق مسلکتی بوده خدماتی را که در سرحدات خراسان بمنصه بروز و ظهور رسانده اید پیوسته مورد تمجید کارگزاران امور بوده، مخصوصاً تماشائی که در واقعه انقلابات سه سال قبل خراسان (سال ۱۳۰۰ راجع به کشتن کتل پسیان) ابراز داشتید، یکی از مفاخر تاریخی بوده که در دفتر افتخارات شماها یادداشت شده. اما فوق العاده حیرت آور است در این موقع که جمعی دزد بی حیثیت ترا که همیشه مقلوب شما بوده و در آن حدود بنای طفیان گذارده اند، شما برخلاف همیشه ساکت نشسته تماشا می کنید و عجب اینست که انتظار دارید که من به شماها امری بدهم و درصدد اجرای آن برآئید.

حقیقت اگر اینست که یا خون ایرانیست در عروق شماها خشک شده و یا آن احساسات پاکتی که همیشه افتخارات شما را در آن حدود تشکیل میداده تغییر (یک کلمه خواننده نشد) رویه بخود داده است. تعجب است که با اختصاص شماها به دولت و اختصاصاتی که مخصوصاً به خود من دارید^(۱) تا این درجه حاضر این ماجراجوئیها بوده، اظهار امر سریع مرا در حالیکه وظیفه بستگان من در هر جا باشند کاملاً معلوم و تکلیف آنهاست که دماغ متمردین را کوبیده و نتیجه آنرا فقط به من اطلاع بدهند. چگونه احساسات غیرتیی شما این اندازه اجازه مستمر به شما داده است که در مقابل دزدان ترا که صامت نشسته و یکدیگر را تماشا می کنید. به شما به صراحت امر قطعی میدهم که فوراً دور هم جمع آمده اگر تمردی^(۲) در بین خود شماها باشند، بدو او را معدوم و مهدور کرده و با تمام قوا رفع

۱- رضاشاه در این تلگراف تلویحاً به کرد بودن خود اشاره دارد و من گوید اختصاصاتی که به خود من دارید. در تلگراف دیگری در همین رابطه خطاب به خوانین کرد گفته بود شما پیران من من هستید، آیا شما هم منتظر هستید که من به شما دستور بدهم تا دشمن را سرکوب کنید، چرا رسماً اقدام نکرده اید؟ متأسفانه در حادثه سال ۱۳۷۵ همین سند و بسیاری از اسناد دیگر آوشیو من از بین رفت.

۲- منظور از تمرد سرهارد بجنوردی است که فرمان ناپودی او را داده است.

شرایط استخدام سواران قوچان در لشکر شرق

محمد ابراهیم خان زعفرانلو در پاسخ پیشنهاد لشکر شرق برای استخدام سواران قوچانی و اعزام آنها به جنگ بجنورد که پیشتر آورده شد، اعتراضاتی به شرح زیر داشته که ملاحظه می‌فرمائید.

نمره ۷ مورخه ۱۱ برج ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۴

مقام رفیع امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکته

محترماً به استحضار خاطر مبارک میرساند: که سابقاً وضعیت و پیشآمدهای کتونی قوچان را تحت نمره ۱ بدون شایبه و نظریات خصوصی و فقط بواسطه دولتخواهی به عرض رسانده و خاطر مبارک را از کم و کیف مستحضر داشته و اگر چنانچه این حقایق را در پرده اختفا مستور و برخلاف حقیقت جلوه داده باشند، طولی نخواهد کشید که پس از شش ماه حقیقت امر بر خاطر مبارک مکشوف و مستحضر خواهد گردید که عرایض قدوی میرا و منزله از تصورات و مقاصد شخصی بوده.

اینک هم که با شرایط مخصوص و معین امر به گرفتن یک عده سوار و پیاده فرموده‌اند، به عرض میرساند بطوریکه آقای ناصر لشکر حضور مبارک عرضه داشته بود و امر فرموده بودید که بکصد و پنجاه نفر سوار برای جلوگیری از تجاوزات تراکمه اعزام گردد، چون این عده سوار از کسان و بستگان شخص خوانین هستند، همان موقع که امر به اعزام فرمودید تمام حاضر بوده و علت اینکه تا بحال (حرکت آنها به سوی بجنورد) به طول انجامیده، بواسطه اینست که بر طبق دستورات مقرر و معاینه قبول می‌نمایند، در تهیه اسب و تکمیل نواقصات آنها بوده و در این موقع لازم دانست خاطر محترم را مستحضر دارد، این عده سواری که موقتاً تهیه می‌شوند به کلی عاری از شرایط مقرر و مواد معینه در دستور (استخدامی بوده) و فقط برای ساخلو موقتی می‌باشند. چنانچه بایستی این عده جزو رفورم و دائماً حاضر به خدمت باشند، برای رفع اتهام و برای اینکه واقعاً مطابق یک اسلوب و پروگرام صحیح بر طبق دستورات این امر انجام یابد، خو بست به حکومت نظامی قوچان امر و مقرر فرمائید کمیونی مرکب از مطلعین تشکیل داده، مطابق یک اساس صحیح با هر طبقه پنجه یا موافق دارائی اشخاص، سواره و پیاده تعیین نموده، مشغول جمع آوری بشوند.

بدیهی است که با این ترتیب می‌توان طایفه موافق معمول به مباشر یا مراکز خود ضمانت نموده، فدوی نیز حاضر که همه قسم ضمانت آنان را در پیشگاه مبارک نموده و اسباب خجالت و سرشکستگی هم فراهم نشود. و چنانچه غیر این ترتیب باشد، چاکر تصور نمی‌کنم خود خواندین بتوانند (چنانکه حاکم نظامی قوچان می‌خواهد) ضمانت عده ابوابجمعی خود را بنمایند. زیرا مطابق موادی که در شرایط قانون استخدام لشکر شرق مقرر گردیده اگر دو قسمت از نوکرهای شخص ایشان با شرایط مقرر تطابق نماید، پنج قسمت آنها برخلاف دستور واقع خواهد شد.

به دنبال این پیشنهاد مظفرالسلطنه، جان محمدخان به او مخایره نموده:

از مشهد به قوچان

نمره قبضه ۷۸۳ نمره تلگراف ۱۹ عده کلمات ۲۰ تاریخ اصل ۱۶ تاریخ وصول ۱۶ ثور
(اردیبهشت ۱۳۰۴)

آقای مظفرالسلطنه

لازم است بقیه عده سوار قوچان را تهیه نموده به قوچان حاضر، نتیجه را اطلاع دهید که برای مخارج آنها وجه ارسال و برای مأموریت آماده گردند. نمره ۲۸۵ فرمانده کل لشکر شرق جان محمد، مظفرالسلطنه پاسخ تلگراف را به جان محمدخان ذیل همان ورقه چنین داده:

مشهد - مقام رفیع امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکت

تلگراف ۲۸۵ زیارت سواره مقرر اعزام با مراجعه (به) نمره ۷، چاکر مستدعی تعیین تکلیف قطعی است. نمره ۹ تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۴ مظفرالسلطنه.

محاصره بجنورد به وسیله کردان شادلو و ترکمانان هم پیمان

گفته شد که پس از دستگیری و توقیف سردار بجنوردی و برادران و بستگانش در پادگان مشهد، کردان بجنورد علناً علیه این اقدام ناجوانمردانه فرمانده لشکر شرق، دست به شورش زدند و شهر را از چهار طرف محاصره کردند. گله‌های گوسفندان کردان زعفرانلو را هم در حدود روستای سیسب و گرمخان در شمال شرقی بجنورد و حدود شیروان به غارت بردند. اغتشاش بجنورد از فروردین ۱۳۰۴ شروع شده، روز ۱۷ اردیبهشت کردهای شادلو و ترکمانان نواحی غرب بجنورد به هم پیوسته شهر را محاصره می‌کنند و روز ۱۸ عملیات خود را ادامه می‌دهند. سرهنگ ایرج خان مطبوعی فرمانده پادگان و سرهنگ باقر آقاخان حاکم نظامی بجنورد به محاصره افتاده و در چنین شرایطی امید تجاتی ندارند. مهاجمین سیم تلگراف را قطع و رابطه مخابراتی یا مشهد را از کار می‌اندازند.

عده کردان شادلو و ترکمانان را در حدود چهارهزار نفر سوار تفتگذار قید کرده‌اند، که این رقم مبالغه‌آمیز است و شاید به یکهزار نفر می‌رسیده‌اند. شهر به مدت ۹ روز کاملاً در محاصره و زیر رگبار گلوله‌ها مقاومت می‌کرد. روز پنجم محاصره، هواپیمای حامل امیرخان محمدخان فرمانده لشکر شرق بر فضای بجنورد ظاهر شد و به پخش اعلامیه و امیدواری محصورین پرداخت که بزودی برایشان کمک خواهد فرستاد. بدنبال این جریان بود که جان محمدخان و رضاخان سردار سپه از امرای گرد فوجان تقاضا نمودند که هر چه زودتر غائله بجنورد را بخوابانند. سرهنگ محمد حسین خان هم که با سواران فوجانی از جمله محمدحسین خان و ولیخان به بجنورد آمده بود، در این درگیری کشته شد. لذا کردهای زعفرانلو وارد عمل گشته و سعادتقلی خان اوغازی از شیروان با خوانین بیجرانلو عازم بجنورد شدند.^(۱)

آنها در روز دهم محاصره، گنندگان را به محاصره در آوردند. جنگ شدیدی درگرفت و به پیروزی کردهای زعفرانلو انجامید و نظامیان شهر از محاصره نجات یافتند. از سواران کرد زعفرانلو

دو نفر کشته شدند و از کردهای شادلو و تراکمه نیز چند تن به قتل رسیدند. در این جنگ کردهای گرمه‌خان و برخی کردهای سملغان هم به یاری کردهای زعفرانلو آمدند. به گزارش روزنامه خورشید، مردم جوین (غیر از تریاک فروش‌ها) نیز به حمایت از سردار بجنوردی دست به شورش و اغتشاش زدند که به وسیله حکومت نظامی آنجا سرکوب شدند.^(۱)

شجاع الممالک بجنوردی و سرهای ترکمانان

طبق گزارش ژنرال سایکس فنسول مشهد به لندن، در آذرماه ۱۲۸۶ و شوال ۱۳۲۵ قمری یعنی یکسال پس از پیروزی مشروطیت، خراسان همچنان از هر طرف مورد تاخت و تاز غارتگران ترکمن بود. به گونه‌ای که یکصد نفر از سربازهایی که تحت ریاست مظفرنظام (قاجار) از مشهد به تهران برسی گشتند، در حمله ترکمانان به جاده سبزوار به نیشابور به قتل رسیدند و دویست نفر سرباز و افسر دیگر از آنها به اسارت درآمدند.

در جوین ۸۳ نفر مرد را به قتل رساندند، در حالیکه خود نیز چهل نفر کشته و مجروح برجای گذاشته بودند. در میانداشت اسقراین هفت مرد را کشته و پنجاه نفر زن را با اموال زیاد به غارت بردند. علاوه بر میانداشت، عباس آباد و مزینان و میامی و نردین در مسیر جاده شاهرود و سبزوار تمام مورد غارت و تجاوز قرار دادند.

آنها به روستاهای غربی بجنورد نیز حمله کردند که بوسیله شجاع الممالک برادر سردار معزز که خیردار شده بود، به سختی شکست خورده و سی نفر کشته بجای گذاشتند.

شجاع الممالک به مشهد اطلاع داده است که سرهای بریده آنان را به مشهد خواهد فرستاد. در شرق خراسان در نواحی سرخس و زورآباد و تربت جام و نواحی شرقی مشهد نیز تاخت و تاز و غارتگری ترکمانان تنگ و سالور همچنان ادامه داشت و زنان و کودکان و مردان به اسارت برده

میشدند و هیچ نیرویی وجود نداشت که از آنها جلوگیری کند. (۱)

سایکس قنصل انگلیس در مشهد در گزارش اردیبهشت ۱۲۸۸ نیز آورده است که برخی از زوار که وارد مشهد شده‌اند. اطلاع دادند که در نزدیکی میامی شاهرود ترکمنها بر زوار حمله برده و ۴۰ نفر را به قتل رسانده و بیش از ۴۰۰ لیره اموال آنها را به غارت برده‌اند. نیز چند روز پیشتر از آن هم ۳۰۰ نفر ترکمن به میامی حمله نموده و هر چه اسب و گوسفند و شتر در آن نواحی بود به غارت بردند. در اواخر اردیبهشت نیز غلامعلی لر دزد معروف منطقه اسفراین و سبزوار و نیشابور مشغول دزدی و راهزنی است. (۲)



سواران سردار معز شادلو با پیروی از جنگ برگشته و سرهای قاتلگران را بر سر نیزه دارند.
ترکمن، اکتوبر، ۱۹۱۱ میلادی - ۱۲۹۰ خورشیدی

۱- کتاب آبی - جلد اول - گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس... به کوشش احمد بشیری - تهران - نشر نی

۲- همان مدرک ج ۲ - ص ۶۰۰

چاپ دوم ۱۳۶۳ صفحه ۱۲۴

فرمان رضاخان فرمانده کل قوا و نخست وزیر به کوردهای فوجان برای جنگ بجنورد

دیروز سران کرد را لشکر شرق به مشهد احضار کرده بود که آنها را خلع سلاح کند، اما حالا که ترکمن حمله کرده دوباره دست به دامن کردها میشوند!!

تلگراف دیگری است از سوی رضاخان فرمانده کل قوا و نخست وزیر وقت که بوسیله لشکر شرق به خوانین کرد زعفرانلو مخابره شده که در رفع غائله بجنورد و آزادسازی پادگان آن شهر از محاصره ترکمنان اقدام نمایند. تاریخ تلگراف قید نشده، لکن میرساند که در اوایل خرداد ۱۳۰۴ بوده که با تهاجم ترکمنان همقرین است. زیرا ترکمنان از حمله سرهنگ مهدی خان به لانه و کاشانه‌شان بیمناک شده و ناچار به دفاع از خود برخاسته و پس از شکست دادن سرهنگ مهدی خان او را تا بجنورد تعقیب کرده و پادگان و شهر بجنورد را به محاصره گرفتند. لذا خلع سلاح خوانین زعفرانلو به تعویق افتاد و فرمانده لشکر شرق دست به دامن آنها شد و اوامر اکید رضاخان سردار سپه را به آنان ابلاغ کرد، تا مانع اسارت نظامیان و سقوط پادگان بجنورد و آبروریزی لشکر شرق شوند.

«امر پادگان حضرت اشرف را که تلگرافی است، دامت عظمته را موکداً ابلاغ می‌دارم که فرموده است: فرمانده لشکر شرق، به خوانین فوجان امر اکید میدهم که کلیه قوای خود را جمع نموده و برای سرکوبی اشرار تراکمه با قوای نظامی کمک نمایند. ریاست کل قوا رضا»

اینهم صفحه دوم از یک تلگراف که مربوط به واقعه مذکور است و از سوی فرمانده لشکر شرق به خوانین زعفرانلو مخابره شده. صفحه اول آن بدست نیامده که مربوط به همان فرمان رضاخان است: «... در تعقیب امر مبارک لازم است به فوریت هر آنچه را که ممکن است سوار تهیه و فوراً به شیروان حرکت کنید. فشنگ برای شما بوسیله اتومبیل ارسال می‌گردد. فشنگ هم هر چه مقدور است ارسال میشود. عده خود را در شیروان حاضر نمایید که جمعی سواران فوجانی با محیت قوای نظامی از آنجا به طرف بجنورد حرکت کنند. فرمانده لشکر شرق»

در تلگرافات بعدی که بین فرمانده لشکر شرق و محمد ابراهیم خان رئیس ایل زعفرانلوی فوجان

رد و بدل شده، فرمانده لشکر میخواید هر چه زودتر جنگجویان زعفرانلو بسوی بجنورد حرکت کنند. اما محمد ابراهیم خان می‌گوید، باید مخارج اردوکنشی کرده‌ها در واقعہ کتبل در سه سال قبل را که دولت تعهد کرده، بردازند و هزینه اردوی کنونی نیز باید قبلاً پرداخت گردد.

جان محمدخان فرمانده لشکر که خود را در بن بست می‌بیند، دوباره تلگراف می‌کند که موقع گفتن این حرفها نیست، وطن در خطر است. پس از رفع این عائله که قوچان آمدم به حقوق شما رسیدگی می‌کنم. دستور دهید ناصرلشکر یا سواران کرد حرکت کند و خودتان (مظفرالسلطنه) در قوچان برای تهیه لوازم اردوکنشی بمالید تا من بینیم. بدین‌گونه باز هم مظفرالسلطنه نمی‌تواند پولی از لشکر و دولت گرسنه بگیرد و ناچار تسلیم به امر فرمانده لشکر میشود و نیروهای قوچان را به جبهه گسیل میدارد.

ورود نخستین هواپیماهای اجاره شده جنگی آلمان به خراسان

رضاخان تخت وزیر و سپهسالار کل، این هواپیماهای جنگی را که از نوع یونکرس و متعلق به آلمان بودند اجاره کرد و برای بیماران بجنورد فرستاد.

ایرپلان نظامی - فردا ایرپلانهای لشکر شوق وارد خواهد شد (۱)

برای سرکوبی شورش بجنورد به سلاحهای جدیدی نیاز بود. لذا از اولین هواپیماهای جنگی که برای ارتش ایران اجاره شده بود، چند فروند ماموریت خراسان یافتند که در بمبارانهای بجنورد بسیار موثر واقع شد و روحیه بجنوردی‌ها را متزلزل و روحیه ارتش را بهبود بخشید. یکی از آنها بوسیله اکثراد شورش در بلندی‌های لنگر هدف قرار گرفت و ناچار به فرود شد. دیگر هیچ طیاره‌ای جرأت پرواز در فضای بجنورد را نکرد. زیرا گلوله تفنگ‌های سه تیر برد و کارایی بیشتری داشت که اگر در فضای پائین تری پرواز میکردند، بوسیله گلوله‌های شادلو هدف قرار گرفته و سرنگون میشدند.

تغییر حکومت در قوچان و رادکان

روزنامه مهر منیر، حکومت عون السلطنه را بر قوچان، بدینگونه اعلام کرد:

«عون السلطنه - عون السلطنه نامزد حکومت قوچان هم از تهران آمده و در مشهد می باشد» چون عون السلطنه قاجار از تهران دیرتر آمده بود، جان محمدخان در شرایط جنگی کنونی محمد ابراهیم خان را که ضروری تر و کارسازتر از او بود به حکومت قوچان منصوب نمود. علاوه بر آن او از سوی وزارت داخله تعیین شده بود، در صورتی که وزارت جنگ به وزارت داخله اهمیت و تمییداد، که در استانداری نظام السلطنه مافی و کارشکنی های لشکر علیه او نیز، این حقیقت آشکار بود که نتوانست وظیفه خود را انجام دهد و از مقام خود استعفاء داد و رفت. اکنون هم لشکر شرق بود که حکام و فرمانداری ها را به میل خود انتخاب میکرد، نه وزارت کشور

رادکان - در یکسال در رادکان چهار حکومت عوض شد (که عبارت بودند از) ادیب السلطان، حاجی ناصر خلوت، ابراهیم خان، امیرحسین خان. هر کدام لااقل ۵۰۰ تومان تقدیمی (به دولت) داده اند و همه این پولها را پنج برابر باید همین پنج طایفه رعیت رادکانی بدهند^(۱) این شکایت کردهای رادکان بود، که برای روزنامه مهر منیر فرستاده بودند، که باید تمام در آمد خود را بابت مالیات به دولت بپردازند. البته این نامه ها به تحریک و برنامه ریزی لشکر برای پیشبرد اهداف خود، نوشته و در روزنامه منتشر میشد.

نیز همین روزنامه به اوضاع و احوال بجنورد، در این روزها پرداخته و گفته است:

«مخبر ما از بجنورد»

۱ - امنیت در سرتاسر سرحدود بجنورد حاصل. باران کامل آمده غله قراوان خرواری که هر خروار معادل ۱۱۶ من^(۲) مشهد باشد، گندم شش تومان نرخ دارد.

۱ - ایلات کرد رادکان عبارتند از کیوانلو، شیخوانلو، ورائلو، زرافکانلو، زنگلانلو و توروسانلو و غیره

۲ - احتمالاً جو نیز خرواری ۴۵ قران تا پنج تومان بوده است. هر خروار ۱۰۰ من و هر من ۲ کیلو سنگ پوت بود. یعنی هر من

۱۶ کیلو. بنابراین یک خروار ۱۶۰۰ کیلو بوده. اکنون قیمت گندم در ایران کیلویی حدود ۱۸۰۰ ریال است، که خرواری ۲۸۸۰

تومان می باشد (سال ۱۳۸۲)

از هنگامیکه تراکمه آمده بودند و مال زیادی میخواستند ببرند و نظامیان آنها را شکست دادند و مال و اموال را تماماً از آنها گرفته‌اند دگر جرأت تعدی از طرف تراکمه بعمل نیامده است. (مربوط به شکست محاصره بجنورد به وسیله کردهای قوچان)

۲ - نظامیهای ساخلو جاجرم که بعضی تعدیات نسبت به رعایای چهارده نموده بودند و بعد از این که حضور مبارک امیرلشکر اظهار تظلم از طرف رعایا شد و به حکم حضرت فرمانده لشکر که بعنوان آقای ابرج خان رئیس ارکان حرب هم سلطان سید عبدالله خان را مامور و ارسی آن کار کرده بود مومی الیه وارد جاجرم شد و تمام حقوق رعایا را حتی ولو قیمت یک جوجه مرغی هم اگر بعهده نظامی بوده مسترد به رعایا داشته و عموم اهالی را از عدالت پژوهی آقای امیرلشکر خرسند و شاکر نمود... (۱) اهالی شهر بجنورد از حکومت نظامی فعلی که نامشان نایب سرهنگ باقرآقاست خیلی راضی می‌باشند. جوان خوبیست و قدغن کرده است که پس از ساعت سه شب (۲) حتی نظامیها هم بدون بلیت نباید از منازل خود خارج یثوند (۳) و در معارف هم کوشش دارد و میخواهد مدرسه دولتی دایر کند (۴)

تا این زمان حدود دو سال است که در شهر بجنورد حکومت نظامی شدید برقرار است و صدای پای اسبها و چکمه‌پوشان شب و روز حال مردم را گرفته باز هم به قول نظامیها مردم هم خیلی راضی هستند!!

۱- اینها تبلیغات بوده‌اند. انا جان محمدخان تا حدودی بی‌نظمی را از قشون برطرف کرد. هر چند که پرداخت پول جوجه مرغیها به صاحبانشان واقعیت ندارد و ریخت و پاش نظامی‌های گرسنه حال مردم را گرفته بود.

۲- یعنی سه ساعت پس از غروب آفتاب، چون ساعتها غروب کوچک بودند.

۳- یعنی خوب بودن را هم فهمیدیم، خوشی به حال بجنوردیها با حکومت دموکراتها و نظامیشان!!

۴- مهر منیر، ش ۲۲ ص ۲ برابر ۱۹ آریبهشت ۱۳۰۴

گزارش فریدون قوچانی از دستگیری سردار معزز

۹ جنگ بجنورد و توکمن صحرا

حوادث و مسائل سیاسی و نظامی ایران روز به روز و گام به گام بر مبنای فرصت‌های لازم پیش آمد می‌کردند. قدرت رضاخان روز به روز مستحکم‌تر می‌گردید. حالا دیگر همه مخالفان باید سر به نیست می‌شدند و همه باید در زیر چرخ دیکتاتوری خرد و نابود گشته و جان و مالشان در این توفان خانمان برانداز به تاراج میرفت. اکنون نوبت مقتدرترین مرد شمال شرق کشور یعنی سردار معزز شادلو ایلخانی و حکمران بجنورد و کردهای خراسان بود.

اما دستگیری او اگر با جنگ آغاز شود، امکان موفقیت وجود ندارد، و لشکر شرق خراسان یک روز هم قادر به مقابله با او نیست. پس با این ایلخانی مقتدر چه باید کرد؟

برنامه‌ریزان و طراحان و سیاستمداران در تهران آن لانه حيله گران، دست بکار شدند و به بهترین حربه همیشه دست یافتند. آری از ساده‌دلی اکراد و حسادت فطری آنها نسبت به یکدیگر و زنده کردن کینه‌ها و نفرت‌های گذشته در دل طرفین، میتوان سود جست و آنها را به جان هم انداخت که انگلیسی‌ها گفته‌اند: تفرقه بنداز و حکومت کن

بهرتر از این نمی‌شود. کردهای زعفرانلو قوچان را علیه کردهای شادلو بجنورد تحریک می‌کنیم و ساله ریاست کردهای زعفرانلو را پیش می‌کشیم و احساسات زعفرانلوها و شادلوها را علیه هم برمی‌انگیزیم. دیگر کار تمام است. گرفتن سردار و به دار آویختن او مشکلی را پیش نخواهد آورد. مگر در جنگ قوچان که کردهای زعفرانلو علیه عباس میرزا نایب السلطنه قاجار دست نشانده انگلیسی‌ها می‌جنگیدند، نجفعلی خان شادلو را از رضاقلی خان ایلخانی قوچان جدا نکردیم و رضاقلی خان را از سر راه برنداشتیم. پس حالا هم همین بازی تاریخی را تکرار می‌کنیم.

بازی آغاز شد. اما سرتیپ حسین خزاعی فرمانده لشکر شرق که پس از کشته شدن کلنل پسیان به دست کردها، توانست وارد خراسان شود و چندسالی لغت و لیس کند، مرد اجرای این کار نبود. مهره دیگری باید که این طرح را اجرا کند. مردی قسی القلب‌تر، خون آشام‌تر، بیرحم‌تر و ظمآن‌تر و خانه

ویران کن تر از پسر علاءالدوله قاجار که معروف است خنجر شمر در خانه آنهاست، پیدا نمی‌شود. هم اوست که باید خون جاری کند. او سرتیپ جان محمد خان، معروف به قصاب خراسان و شمر ثالث است که باید به خراسان رود و کار سردار معزز را بسازد. بنابراین در بهمن ۱۳۰۳ حسین خزاغی می‌رود^(۱) و جان محمد خان می‌آید، و وضع لشکر شرق به کلی تغییر می‌کند.

فریدون پسر ناصر لشکر قوچانی هم این روزها وارد نظام می‌شود. در اول فروردین ۱۳۰۴ به درجه گروهبانی یا به قول آنروز وکیل سومی (گروهیان سومی) مفتخر می‌شود، که برخی از خاطرات او را در مورد کلنل محمد تقی خان پسیان در جلد ۵ همین کتاب (ص ۲۸۸) آورده‌یم. او از جمله افرادی است که برای اجرای دسیسه‌های جان محمد خان عازم بجنورد می‌گردد و از حقوق مامی ۱۲ تومان استفاده می‌کند. یعنی برای این کار داوطلب می‌شود. چون آدمی ماجراجو و ترس و جنگجو و کاسه داغ‌تر از آتش بود و طبق نوشته‌های خودش رشادتهای فراوانی در جنگهای بجنورد و ترکمن صحرا بروز داده و مورد توجه جانمحمد خان قرار گرفته است. زیرا با اینکه خود یک خائزاده کرده است، اما به شدت ضد خوانین است. چون از رفتار بد پدرش ناصر لشکر قوچانی نسبت به مادرش نفرت دارد. از این رو به همه خوانین به دیده نفرت می‌نگرد. نسبت به سردار بجنوردی و تمام خوانین دلی پرکنه دارد و چون معبودی امیرجان محمد خان قاجار را از جان و دل می‌ستاید. او جوان است و جویای نام، و از پدرکنه شدید در دل دارد که با مادر و خواهر او فرخ لقا (خانم بیگی) بدرفتاری کرده و از زن شازده تهرانی خود حمایت می‌کند و او را سیوگلی خویش قرار داده و بقیه را از خود رانده است.

فریدون پس از اینکه جزو افراد لشکر شرق وارد بجنورد می‌شود، مأموریت می‌یابد که قاتلین رئیس مالیه‌ی محمدآباد در منطقه مانده را دستگیر نماید. محمدآبادی‌ها از تات‌های شمال غربی بجنورد اند. اما پیش از پرداختن به موضوع دستگیری قاتلین مذکور، به واقعه‌ی دستگیری سردار معزز بجنوردی می‌پردازد.

۱- امیر لشکر نمره ۹ حسین آقاخان خزاغی به موجب حکم قشونی ۵۲۲ - ۵ از اول فروردین ۱۳۰۷ به سمت آجودانی

رضاشاه منصوب می‌شود. مجله پهلوی - نمره ۸۶ ص ۴۰

این روزها اوضاع سیاسی اجتماعی بجنورد را عوامل رژیم رضاخان کاملاً ناامن کرده و زمینه را برای ورود نظامیان هر چه بیشتر به منطقه خودمختار سردار معزز فراهم نموده و منتظر بهانه‌ای هستند. فریدون در گزارش گینه توزانه خود علیه سردار معزز در این رابطه می‌گوید:

«ما عده‌ی نظامیان پس از اینکه وارد شهرستان بجنورد (شدیم) قریب سه چهار ساعت در میان شهر و اطراف به عنوان گردانیدن اسبها معطل و سرگردان بودیم. زیرا محلی برای قسمت تعیین نشده بود و اهالی بجنورد به ما نظامیان جا نمی‌دادند و تمام کاروانسراهای شهر مملو از سوارهای ترکمن بود. تا اینکه افسران ارشد نزد سردار بجنوردی رفته، قضیه را به او گوشزد نمودند. در صورتی که از این قسمت کاملاً مطلع بود. بلکه خودش دستور داده بود که به نظامیان جا ندهند. پس از خواهش بسیار افسران ارشد، سردار دستور داده بود که نیمی از یک کاروانسرا را خالی کنند، تا نظامیان در آنجا ساکن شوند.

یکی از کاروانسراهایی که در بازار شهر قدیم واقع بود و نیمه‌ای از آن را که مملو از ترکمن بود خالی نموده و ما یک عده سوار که عبارت از یک اسواران بودیم در آنجا پایین شده، چند روز بواسطه تنگ بودن جا به سختی می‌گذرانیدیم. تا اینکه عده‌ای از ترکمن‌ها قالی و قالیچه‌های خود را فروخته و حرکت کردند، و تمام کاروانسرا متعلق به اسواران شد.^(۱) پس از اینکه کاملاً وضعیت اسواران مرتب شد، یعنی اسلحه خانه و انبار و اصطبل اسبها تعیین شد. حالا می‌خواهیم مرتباً ساعتها، سرویس را به مشق بریم. جایی در اطراف شهر برای میدان مشق فراهم نیست. جز سمت جلو عمارت سردار که آن هم میدان وسیع و چمن زار خیلی قشنگی است. روز اول همین که وارد میدان شدیم که مشغول مشق گردیدیم، از طرف سردار آمده مانع شدند که نباید در اینجا مشق نمایم. زیرا در اثر قدم و مشق نظامیان چمنزار خشکیده و منظره عمارت که منحصر به همین چمنزار است محو خواهد شد. مجدداً افسران نزد سردار رفته و از او خواهش نمودند که اجازه بدهند

۱- اینها ترکمانان منطقه بجنورد در آنچه و آمدند و خرتوت بودند که از ایل گوگلان اند. از قدیم متحد بجنورد می‌باشند و مجاورت و رفت و آمدشان با بجنورد بوده و هنوز هم هست. ترکمن‌های جرگلان که از سال ۱۳۱۰ خورشیدی یعنی ده سال بعد از انقلاب کمونیستی از شوروی فرار کرده و به آنجا آمدند این زمان در منطقه نبودند.

در همین میدان چمنزار مشق نمایند. زیرا محلی دیگر برای میدان مشق نبود.

سردار بجنوردی خواهی نخواهی اجازه داد به شرطی که اولاً قدری دورتر از عمارت مشق نمایند، دوماً قدری آهسته‌تر پا بزنند. افسران قبول نموده و ما چند روز اول را خیلی کم مشق می‌کردیم. سردار بجنوردی سال قبل هم دستگیر شده و به طهران اعزام شده بود (گه با تقدیر رضاخان مواجه گشته بود) سپس ترکمن‌ها به دستور وی و برادرانش شرارتهای قوق العاده می‌کردند. به قسمی که راه زیارت حضرت رضا (ع) را مسدود نموده بودند و در هر روزی اقلأ در حدود ۲۰ نفر ۲۵ نفر زوار را هم می‌کشتند.^(۱)

به این لحاظ اولیای امور مملکت شمشیری گرانبها هم بدو مرحمت فرموده و مرخصش کردند. این مرتبه که شخصاً وضعیت تهران را دیده بود، دیگر ابدأ اعتنایی نداشت. ولی اکنون مصادف با وضعیتی گردیده که ناجی ایران مشغول انجام کارهای عمده مملکت است و در شرق ایران، این اولین ماموریتی است که از طرف اعلیحضرت فعلی برای پیشرفت و سرکوبی سردار بجنوردی که مشغول یک اغتشاش بزرگی بود، تعیین شده است^(۲) و کربلایی اسان الله آشپز سردار که نسبتی نزدیک هم با من دارد، می‌گفت در چندی قبل در حدود پنجاه هزار ترکمن^(۳) آمد و چند روز در اطراف بجنورد اطراق^(۴) نمودند. این شخص قسم یاد نمود که در میان این ترکمن‌ها اشخاصی

۱- اینها از شیاعی بود که نظامی‌ها علیه سردار بر سر زبانها انداخته بودند و فریدون جوان هم باورش شده بود. زیرا مسؤلیت نگهداری راه سبزوار به تهران مربوط به سردار معزز نبود و خود دولت قاجار در آنجا ساخلوها یا عده‌ای تلنگدار و توپخانه برقرار کرده بود که در خاطرات دکتر طنی هم اشاره شده بجه دولت انتظامات و اداره آن راه و کاروانسراها را به اجاره داده بود و ربطی به سردار نداشت.

۲- این حرفهای مفت و بی‌مآخذ، ساخته و پرداخته نظامیان قدرت طلب رضاخانی بود.

۳- کلمات یاره و اغراق‌آمیز، اینها سران ترکمانان گولگان بجنورد بودند که برای دیدن سردار پس از بازگشت از تهران آمده بودند. تمام جمعیت ترکمن از زن و مرد و کودک در آن زمان $\frac{1}{2}$ این آمار هم نمی‌شد. یعنی به پنج هزار نفر هم نمی‌رسید، چه رسد به اینکه پنجاه هزار نفر سوار مسلح آنها وارد بجنورد شوند!!

۴- در متن، اتراق آورده. توضیح اینکه از این به بعد تشبیهات املائی فریدون را که معمولاً کلمات عربی هستند، شخصاً رفع نموده و از فاکر آن در زیرنویس‌ها خوانداری می‌شود.

بودند که ابدأ چیزی ندیده و چیزی هم نمی فهمیدند. حتی در زیر درختهای بید که پائین شده بودند، از پشه‌های درختهای بید که مقداری کم (شکرک) می‌ریزد به روی پوست درخت و برگهای درخت که ریخته بود، بواسطه همان جزئی شیرینی اغلب پوستهای درختهای بید را خورده بودند. پس از چند روز اقامت آنها در بجنورد سردار آنها را مرخص می‌کند. یکی دو سه روز آخر را با سینه‌های بزرگ، نقل به آنها قسمت می‌کردند. یعنی به اینطور که یک سینه بزرگ را پر از نقل در دست بکنفر در پهلوی سردار وارد چادر ترکمن‌ها می‌شده و به هر کدام از افراد ترکمن‌ها یک مشت نقل میداده و قسمت عمده آنها بدون چادر در زیر درختهای بید پسر می‌برده‌اند. از تمام آنها سرکشی کرده و بهر کدام یک مشت نقل می‌داده که اغلب آنها ابدأ نمی‌دانستند که نقل چیست؟ فقط شیرین بودن آن را تشخیص می‌داده‌اند. حالا سردار بجنوردی چه ملاحظه نموده بود که ترکمن‌ها را مرخص می‌کند، چون کربلایی امان^(۱) می‌گفت تمام این ترکمن‌ها را احضار نموده بود که سوارهای اکراد را نیز جمع آوری نموده و به سمت طهران حرکت کنند. (و رضاخان پهلوی را سرنگون سازند!!)

مدت ۲۰ الی ۲۵ روز در جلو عمارت سردار مشق می‌کردیم. تا یک روز محرمانه بما و کلاء (گروه‌بانان) سپرده بودند که امروز تفنگهای خودتان را فشنگ بگذارید، و فوق العاده مواظب باشید. باید سردار را دستگیر نماییم. ما و کلاء تفنگ و فشنگهای افراد را بازدید نموده، بدون اینکه چیزی به آنها بگوییم آنها را برای یک آزمایش بزرگی حاضر نمودیم. هر چند تمام این افراد از قشون داوطلب هستند که ابدأ از گلوله روگردان نیستند. با این همه آنها را آماده مشق صحرائی نمودیم، و تمام تفنگها هم دارای فشنگهای اصلی می‌باشند. قبلاً هم عرض شد که این عده که تاکنون در لشکر شرق نظیر آن دیده نشده، تماماً با تفنگهای کوتاه انگلیسی و هر کدام دارای ۲۰۰ تیر

۱- آشپز سردار ماری بوده در آستین او، که اکنون برای عوه شیرینی نظامیان، پاره سرایی می‌کرده که چرا سردار به ترکمن‌ها یک مشت نقل داده که به دیدن او آمده بودند. در حالی که این یک رسم ایلیاتی بین تمام مردم ایلات بود که مردم و قش به مناسبتها به دیدن رئیس ایل می‌رفتند، بزه و گوسفند و قوچ و هر چه که برایشان امکان داشته باشد به عنوان تعارف می‌بردند، رئیس ایل هم متقابلاً نسبت به آنها مهربانی و پذیرائی میکرد و در بازگشت بهر کدام خلعتی مناسب اهداء می‌نمود. این چه ربطی دارد به موضوع قیام لرزی سردار معزز و حرکت او به سوی تهران؟

فشنگ. قدری از همه روزه زودتر به میدان مشق رفتیم و امروز قدری به عمارت نزدیکتر رفته ایم. پس از چند دقیقه مشق، پشت به عمارت نموده و مشغول مشق های صحرائی هستیم. به این قسم یک عده از نظامیان به حالت زنجیر و عده دیگر به حالت احتیاط، نفری سه قدم فاصله از پشت آنها می رویم. گاهی فرمان به زانو و گاهی فرمان درازکش داده می شود. گاهی فرمان عقب گرد داده، از سمت راست و چپ نفری ده قدم یا پنج قدم به جلو می رویم. باز فرمان عقب گرد داده پشت به عمارت می رویم. گاهی رو به عمارت، گاهی پشت به عمارت تا مرتبه آخرین فرمانها، تماماً به سمت عمارت سردار می باشد. تا رسیدیم به شاه چوب که اطراف این چوب آب تماماً بادرختهای بید کهنسال آراسته شده و کناره های این چوب به اندازه ای بلند است که اگر تیراندازی و شلیکی از طرف دشمن بشود ممکن است شخص خودش را محفوظ نگه دارد. وقتی که نزدیک این چوب رسیدیم، تمام افراد به حالت درازکش در پشت چوب ماندند.

افسران ارشد به اتفاق چند نفر از وکیل ها به سمت عمارت سردار رفتیم. در درب عمارت آئینه خانه، قراولان جلوگیری نمودند. ولی موثر نشد وارد شدیم. در حالتی که سردار به اتفاق یک دو نفر از برادرانش در زیر درخت (ناربند) ایستاده و مشغول صحبت بود. کربلایی امان بعداً برای بنده صحبت داشت به این قسم که پس از اینکه نظامیان عقب گرد نموده و با حالت خط زنجیر به سمت عمارت می آمدند، اردشیرخان برادر سردار آمد و گفت: برادر جان نظامیان در صدد گرفتن شما می باشند، و این عملیات امروزه نظامیان کاملاً خیال آنها را واضح می نماید. اجازه بدهید که فوری دستور دهیم تمام عده و سواران بوسیله شیپور حاضر بشوند و از عملیات نظامیان جلوگیری بنماییم، و چنانچه بر علیه شما اقدامی نمودند، جمع آوری سواران و تفنگدارها چندان اهمیتی نخواهد داشت. سردار در جواب برادر خود اظهار داشت:

من یک نفر از بسین بروم، بهتر از آنست که

دو ایل و طایفه بزرگ زعفرانلو و شادلو از بین بزنند.^(۱)

۱- این نکته بر سردار کاملاً روشن شده بود که گناه او کرده بودن او و محبوبیت او در میان کردهان خراسان است، که دشمنانش کردهای زعفرانلو قریب خورده را به جنگ و براندازی او تحریک کرده اند. پس بگذار به دست کردهای زعفرانلو کشته شود، اما باعث کشته شدن آنها نگردد.

سپس بطوریکه قبلاً گفته شد، وارد داخله عمارت شدیم و دو نفر از افسران ارشد نزد سردار رفته اظهار داشتند که: حسب الامر فرمانده لشکر باید شما را به مشهد اعزام نماییم. سردار اطاعت نموده از عمارت خارج شد. در این بین مامور اعزامی که جهت حاضر نمودن اتومبیل سردار رفته بود، به اتفاق اتومبیل شخصی و شوفرش حاضر شد. سردار به اتومبیل نشست و به اتفاق او دو نفر افسر و دو نفر وکیل اعزام داشتند. چون اتومبیل به سمت مشهد حرکت کرد، مجدداً باتفاق افسران بداخل عمارت رفته و تمام اموال او را صورت برداری نمودیم. در این موقع نظامیان بوسیله فرمان شیپور به جلوتر آمده و قراولان مبدل به کشیک نظامیان گردیدند و بسیاری از اتاقهای عمارت را مقل نموده دسته دسته از نظامیان به اتفاق وکلاء و افسران جز، مامور جمع آوری کسان و بستگان سردار و نفراتی که تحت اسلحه بودند شدیم. محمد رضاخان میرآخور^(۱) و حبیب الله خان پیشکار او نیز به اتفاق تفتگذارباشی سردار دستگیر گردیدند. ولی برادر ارشد او اردبیرخان آزاد بود. مطابق سال گذشته چون افراد جزئی اغتشاش نموده بودند و ترکمن‌ها به سر راه زرار بیچاره فرستاده و آنها را اسیر و می‌کشند، سردار را از تهران آزاد نموده و شمشیری هم به او اعطاء نموده بودند که آمده اغتشاش را بخواباند. این مرتبه باز برادر و کانش همین فکر را می‌کنند که مشغول راه زنی و اغتشاش بشویم که فوراً سردار را مرخص نمایند.

متاسفانه از اقتدار و توانایی دولت بی‌خبر بودند. چون تا این درجه هم حق داشتند. در سال قبل که سردار را تحت المراقبه به تهران بردند، زمام مملکت در دست کسی دیگر بود. بعداً زمام مملکت منحصر به شخصی مقتدر گردیده بود، و در همین اندک زمان اقتدار دولت فوق‌العاده تغییر فاحشی نموده بود و آنان به تصور سابق می‌رفتند، چندی از گرفتن و اسیری سردار نگذشت که در محمد آباد مانه که یکی از بلوک عمده و قصبه بزرگ شهرستان بجنورد محسوب است، اغتشاش جزئی بروز نموده و رئیس مالیه آنجا را به قتل رسانیده بودند.^(۲)

۱- محمد رضاخان نیکانلو میرآخور سردار که او هم به همراه سردار در مشهد بر سردار رفت.

۲- جریان شورش کردهای دیرانلو این بود که مامور مالیات رضاخان که قبلاً مالیات آنجا را وصول کرده بود، هنوز سال به پایان نرسیده مامور دیگر به نام میرزا سید حسن با سوءاستفاده از نبودن سردار در منطقه، برای گرفتن مالیات دوباره به آنجا

نعمت الله خان ستوان سوم مامور سرکوبی و دستگیری قاتلین شده و سی نفر از نظامیان برجسته را به همراه خود برداشته، عازم محمدآباد شدیم. وکیل این قسمت بنده بودم. به غیر از بنده گروهیان دیگری هم بود. ولی نظر به اطمینانی که نعمت الله خان افسر به بنده داشت، گروهبانی قسمت به عهده بنده، حتی نویسنده هم به عهده اینجانب بود. پس از اینکه حرکت نمودیم، اول وارد دهکده (بدراتلو) شده خواستیم در آنجا از نظامیان خودمان پست بگذاریم، دیدیم که قبلاً پست گذاشته شده. یعنی از طرف ستوان دوم احدالله خان که مامور جمع آوری نظامیان محلی بود، و ایشان مامور حوزه سملقان بودند. و اهالی قبلاً وارد اغتشاش شده بودند. بعنوان اینکه چرا از ماها نظامی جوان می خواهید.

میرود. مردم هم به این ظلم و اجحاف دوباره مالیاتگیری اعتراض می کنند. مامور مالیات هم به آنها توهین می کند. آنها هم به تحریک عزیزی^۴ خانی، یعنی عزیز پسر خالمحمد ساکن قلعه ی سموا، و برادرش ابراهیم خان و پسرعمویش اسلان خان و حاج قدرت قادری و مرادخان که همگی از کردهای بدراتلو بودند، به مامورین مالیات حمله می کنند. رئیس مالیه کشته میشود و بقیه المودش فرار می کنند.

با این پیشامد کردها تحریک میشوند و درصدد حمله به بجنورد برمی آیند. خدا میداند شاید اردشیرخان شادلو غم در این تحریکات نقش داشته است. ترکمانان گورگلان هم که با شادلوها هم پیمان بودند، به یاری بدراتلوها می آیند و به سوی بجنورد حمله می کنند. عزیز فرماندهی کردها و ترکمنها را در محاصره بجنورد بر عهده داشته است. اما پس از اینکه پادگان بجنورد به وسیله کردهای زعفراتلو از محاصره و سقوط نجات می یابد و جنگ به روستای لشگر و تپه های غربی بجنورد کشیده می شود، عزیز کردهای زعفراتلو را به گلوله می بندد و سه نفر از آنها را کشته و بقیه را متوازی می سازد. کردهای بدراتلو به یاری عزیز و بدراتلوها می آیند و با نیروهای جانمحمدخان می جنگند و هواپیمای نظامی را با گلوله می زنند.

سرانجام شورشیان شکست خورده به سوی راز عقب نشینی می کنند. رازی ها و محمدآبادی ها که تات هستند از موقعیت استفاده کرده، برخی به جنگ کردها می آیند. تا آنها را که با زن و بچه هایشان به سوی کوههای مرزی چرگلان فراری شده بودند، دستگیر و اسیر نمایند. انا مولق نمی شوند. مرحوم کدخدای ولی بدراتلو گفت ما تمیخواستیم تات ها را بکشیم و برادر کشی راه بیندازیم، ناچار راه خود را کج کرده و به کوهستان تلو فراری شدیم. بدراتلو بمباران کردید و کردهای قوچان و نظامیان پیشروی کردند و وارد بدراتلو شدند و به قتل و غارت و چپاول پرداختند و فجایع زیادی به بار آوردند.



در دهکده آشخانه^(۱) عده‌ای از هوچی‌ها جمع شده و نظامیان را کتک زده و سر یک نفر از نظامیان را بوسیله تبر مجروح می‌کنند، و تفنگ یکی دو نفر از نظامیان را هم می‌گیرند. احدالله خان^(۲) فوراً از مرکز قوا کمک خواسته و گزارش را بوسیله ۵ نفر نظامی به شهر می‌فرستد. به این قسم که دو نفر از نظامیان گزارش او را به شهر رسانیده و دو نفر نظامی دیگر به اتفاق یک سرجوخه در دهکده بدرانلو، بعنوان پست جای گیر بشوند که راه ارتباط فرستادن گزارش آسان‌تر باشد. چون دیدیم که در آنجا پست گذاری شده، حرکت نموده به سمت محمدآباد رفتیم. چون قریب یک فرسخ مانده بود که به محمدآباد برسیم، سوارانی در میان دشت و میان زراعتها معلوم می‌شدند. قبلاً اطلاع داشتیم که قاتلین رئیس مالیه برای کمک داشت خود سواره شده و به تمام دهکده‌ها رفت و آمد دارند. در دهکده هر کس اسب دارد از شخص دیگری اسلحه گرفته به او می‌دهند. چنانچه صاحب اسب حاضر به رفتن نمی‌شود، اسب او را گرفته به شخصی می‌دادند که اسلحه دارد. یا اینکه در یکی از قراء شخصی بود که فقط مقداری فشنگ داشته، فشنگ او را گرفته، به کسی دیگر که حاضر بوده می‌داده‌اند. حتی از اشخاصی که در دهکده‌ها متمول بودند، مقداری

۱- مرکز شهرستان کنونی مانه و سملقان

۲- احدالله خان که قبلاً مامور خلع سلاح در تویجان بود.

پول گرفته و از بعضی اشخاصی که لیاقت سواری را نداشته و نیز بی بضاعت هم بودند، ولی فقط دارای یک رأس اسب بودند، اسب را از آنها خریداری کرده به شخص دیگری می‌دادند و این سوارهاییکه در اطراف معلوم می‌شدند، واضح بود که آنان اشخاصی هستند که در پی اسب و اسلحه و فشنگ یا آدم در گردش هستند. بنده عین واقعیت را به نعمت الله خان عرض کردم، و در ضمن تقاضا نمودم که ما سی نفر هستیم و هر نفر ما مطابق ده نفر از اکراد است. زیرا چند نفر از نظامیان از اهالی اطراف تربت بودند که تسنن هم بودند و در چند سال قبل به اتفاق سردار که حکومت قوچان بود^(۱) به قوچان آمده بودند و رشادت از چهره آنان هویدا بود. چند نفر دیگر هم از اهالی و جوانان رشید ترک بودند. چند نفر دیگر هم از اهالی قوچان بودند. بنده اطمینان کامل به آنها داشتم. اجازه خواستم که به بنده اجازه بدهند که تمام اکرادی که بدور هم جمع شده‌اند، دستگیر نموده و در محمدآباد حاضر نمایم. این خدمت را تا مدت ۲۲ ساعت الی ۲۴ ساعت انجام دهم. به این قسم که هنوز تمامی این سواره‌ها در یکجا جمع نیستند، و هر چند نفر آنها در یک ده می‌باشند. به اضافه، هنوز اسلحه و فشنگ آنها تکمیل نگردیده و نیز بعضی از آنها در بیابانها دنبال اسب و غیره می‌گردند. تا بپایند و خبر بشوند ما نظامیان تمامی این ۶۰ نفر را دستگیر خواهیم نمود.

سرکار نعمت الله خان اجازه فرمود. بلکه فرمودند که ما اجازه جنگ را نداریم و به سمت محمدآباد رهسپار شدیم. چون به نزدیکی محمدآباد رسیدیم، از داخله قصبه محمدآباد ماها را به شلیک تفنگ گرفته، در حدود ۱۰ الی ۱۲ تیر به سمت ما انداختند. ولی ماها ابدلاً متفرق نشده و اقدامی هم ننمودیم. فقط تفنگ‌ها را از حمایل بیرون کرده و به سمت قلعه رفتیم. از طرف محمدآباد دیگر اقدامی نشد. دانستیم که ماها را دشمن تصور نموده و شلیک نمودند. چون دیدند متفرق نشدیم و به اضافه از وضعیت حرکت و ستون چهار به چهار رفتن ماها دانستند که نظامی هستیم. وقتی که وارد خیابان باغهای محمدآباد شدیم، از روی برج و باروی محمدآباد کاملاً ماها را شناخته، رسیدیم به پشت درب قلعه. درب قلعه را از داخل خاک ریز نموده بودند. خاکهای پشت درب قلعه را

۱- منظور از سردار، سردار نصرت العمالک تیموری تربت جامی است که زمانی حاکم قوچان بود

برداشته و یکطرف در رانیم کش کرده داخل قصبه محمد آباد گردیدیم. تمام اهالی از پشت بام‌ها تماشا کرده و خوشحالی می‌کردند. و این دهکده دارای دیواری خیلی محکم و چندین برج بلند می‌باشد. وقتی که اشرار رئیس مالیه را به قتل می‌رسانند، بعداً در صدد غارت خانه و زندگانی او برمی‌آیند و قاتلین از محل دیگر بودند. (از کردهای دیرالو بودند).

اهالی محمد آباد خون‌گرمی نموده، از این عملیات آنها جلوگیری نموده، چون مامورین مالیه آنجا دارای دو قبضه اسلحه پنج تیر بودند، و یکی دو قبضه تفنگهای ورندل و برزتکه و یکی دو سه قبضه از اسلحه‌های نادری هم اغلب از شکارچها دارند، در محل بوده فوراً درب قلعه را بسته و بعداً جوابی به اکراد نمی‌دهند. تا این ساعت که ما عده نظامیان وارد شدیم و در حدود ۵ روز تمام این قلعه بسته و خاکریز بود و یکی دو مرتبه اکراد حمله می‌کنند، ولی فائق نشده با ناامیدی مراجعت می‌کنند. ولی در نظر می‌گیرند که حمله ناگهانی به محمد آباد ببرند و یک مرتبه هم با مامورین مالیه زد و خوردی هم می‌کنند. خلاصه پس از وارد شدن، اسبها را راحت نموده و مشغول استراحت خودمان شدیم. اندکی نگذشت که نعمت الله خان بنده را احضار نمود و فرمودند:

گزارش بنویسید که وارد محمد آباد شدیم، و عده دشمن بسیار است. فوری کمک بفرستند و فرمان فرماندهی را به من دادند که پیرو به همان شماره فرمان گزارش را بنویسم. من فرمان را قرائت نمودم که دستور کافی برای دستگیری قاتلین و متهمین صادر گردیده. گفتم سرکار شما چند ساعت قبل به بنده فرمودید که ما دستور جنگ را نداریم. اینک چنین فرمانی در دست شما می‌باشد.

فرمودند: فرزند شما قوانین جنگ را نمی‌دانید. این دستور دستگیری قاتلین یا چند نفر متهم است. ولی اینک سر تکبیین قوه کافی پیدا نموده و عده زیادی هوچی و اشرار اطراف آنها را فرا گرفته، ممکن است در اثر اقدام و دستگیری آنان مصادف با پیش آمدی بشویم که جبران‌پذیر نباشد. یا اینکه در اثر این اقدام کوچکترین صدمه به ما یا نفرات برسد که پیش از همه باعث سرشکستگی خواهد شد. اشرار نیز خیره و جری تر شده، دیگر جلوگیری آنان میسر نخواهد شد. بهتر آنست که عده مکفی از شهر از بالا سر اشرار آمده و ما از جلو مشغول جنگ بشویم. اگر فائق به دستگیری تمامی آنها نشویم، تلفات بسیاری خواهیم گرفت. بعداً اجازه مرخصی مرا دادند. بنده به سمت

منزل دهمدار رفتم. منزل بنده آنجا بود. قبلاً به اهالی اینجا اختطار شده بود که ده نفر نظامی محل حاضر کنند. حکومت و معتمدین محل از موقع استفاده نموده، در محلی که وصل به یکی از خیابانها بود، جمع شده و مشغول تعیین نفرات بودند. بنده رسیدم به نزدیک و قسمتی از جوانان در کنار دیوار همین منزل جمع بودند. بنده تماشای اشخاص را می‌کردم، ناگهان مادیانی که باربرنج داشت و به حالت یورتمه می‌رفت، باربرنج به شانه‌ی راست بنده اصابت نموده و مرا از زمین کنده و به میان جوب آب که مملو از لجن و کثافت بود انداخت. بنده از میان لجن‌ها برخاسته، در حالتی که تمام بدنم پر از کثافت و لجن بود. تا آنموقع صاحب مال و برنج از عقب مال خود رسید. من با شلاقی که در دست داشتم، شروع به زدن (صاحب مادیان) کردم. در اثر افتادن بنده و شلاق زدن، بعضی از اهالی هم با صدای بلند نهی میکردند. من ابدأ ملتفت نبودم که آنان چه می‌گویند. در ضمن از اثر صدا معتمدین و نایب الحکومه‌ای که در اتاق بالا نشسته بودند، بیرون شده و نایب الحکومه صدا کرد: هوی نزن، هوی نزن. بنده صاحب مال را ول کرده، چونکه دانستم که سید است^(۱) و نیز ملتفت شدم که اسب او رم نموده و از پیش او فرار می‌کند. (به همین ملاحظه او را رها کردم) و رو کردم به سمت نایب الحکومه و خانه. زیرا خیلی پست بود و از جلو بالاخانه او را پائین کشیدم که شما بزرگتر این محل می‌باشید و تمام اهالی باید از شما سرمشق بگیرند. شما در عوض آقا یا سرکار و یا نظامی گفتن (اوهوی) می‌گوئید؟ دیگر از کسان غیر چه توقع؟

شلاق را به سر او کشیده و چند شلاق به عمامه و سر او زدم که اهالی هم جمع شده گفتند:

آقا، ایشان نایب الحکومه هستند. ولی بنده نمی‌دانستم که ایشان چه کاره هستند. به تصور بنده که عالم این محل می‌باشد.^(۲) چون شغل آنها را دانستم، دیگر چیزی نگفتم و به سمت منزلی که

۱ - خدا به داد آن بنده‌اش رسیده که حضرت سرکار مامور دولت پس از اینهمه کتک کاری بیجهت، فهمیده است که هم صاحب مادیان سید است و هم اینکه مادیان از پیش صاحبش رم کرده است! وگرنه هم مادیان را می‌کشت و هم صاحب مادیان را. حال شنونده عزیز میتواند بفهمد که مامورین این چنینی جانشینان جلاو با مردم بجنورد و ترکمن صحرا چه معاملهای کرده‌اند؟

۲ - باز خدا رحم کرده که سرکار فهمیده این بنده‌ی خدا ملا نیست اگر ملأ و آخوند بود زیر شلاق جان به عزرائیل میداد.

آنجا پائین شده بودم (یعنی آنجا اطراق کرده بودم) رفته، لباسهای خود را عوض نمودم و دستور چایی داده مشغول استراحت شدم. هنوز کاملاً چایی صرف نشده بود که صدای سوت افسرمان بلند شد. برخاسته از درجه نگاه کردم. ایشان اشاره نموده و مرا احضار فرمودند. فوری کمر و قطار (فشنگ) را محکم بسته و روانه شدم. منزل افسرمان در ارک حکومتی بود. وقتی که رفتم خدمتشان فرمودند: فوری تمام نفرات را سواره حاضر نمائید. تمام اثاثیه ی خودتان را در منزل هائیکه هستید بگذارید. فقط فشنگهای اضافی را بردارید. رفته و مراجعت خواهیم کرد.

بنده عرض کردم باید به کجا رفت و چه اتفاقی افتاده؟

فرمودند: همین یک نفر را که برهنه در بیرون ایستاده ملاحظه می‌کنید؟ این شخص درویشی می‌باشد که از سمت شهر (بجنورد) به اینجا می‌آمده. اشرار در بین راه او را برهنه کرده و رفته‌اند که جلو دو نفر نظامی هایی که مامور بردن گزارش و ارتباط بوده‌اند، بگیرند.

بنده عرض کردم ممکن است شب را در بیابان بمانیم. خوبست که جل و نمد اسبها را برداریم. چنانچه در بیرون بمانیم اسبها سرما خواهند خورد. فرمودند عیبی ندارد. جل اسبها را بردارید. برگشته افراد را حاضر نموده سوار شده رفتیم. وقتی رسیدیم به سر راهی که باید به سمت بدرانلو برویم، افسر ما، ما را از راه دیگر برده، رفتیم به سمت بلوک آشخانه و از سمت آشخانه به سمت بدرانلو رفتیم. چون به یک فرسنگی بدرانلو رسیدیم، در سمت راست راه سنگ‌هایی مشاهده نمودیم که در هر سنگ مقداری فشنگ یازده تیر خالی ریخته شده. دانستیم که اینجا جنگ اتفاق افتاده. ولی در فکر بودیم که آیا کدام سمت بوده؟ و نظامیان چه قسمتی هستند؟ و بسیاری تصور ما به نظامیانی که قبلاً به بلوک سملقان و آشخانه رفته بودند، میرفت که آنان به سمت شهر عازم بوده و در اینجا با اشرار مصادف شده و زرد و خورده‌ی کرده‌اند. چون تیم فرسنگ دیگر راه پیمودیم پیشقراولان عده از جلو ما بیرون شدند. معلوم شد که سنگ‌ها متعلق به عده (نظامیان) بوده، که به کمک احدالله خان ستانلوم می‌رفته‌اند. در همان محلی که سنگ‌های موقتی ساخته شده بود، مصادف با اشرار شده قریب یک ساعت زرد خورد نموده و دشمن تاب مقاومت نیاورد به سمت کوه قره جقه یعنی کوهی که از یکطرف مقابل بدرانلو واقع شده و از یکطرف هم مقابل محمدآباد است.

دو نفر نظامی ما که هر دو نفر آنها هم از تیموری‌ها^(۱) هستند، در بین راه مصادف با اشرار میشوند و این تصادف وقتی بوده که دو نفر نظامی ما گزارش را به پست بدرانلو داده و عازم محمدآباد میشوند، بی خبر در بین راه دستور ایست به آنها میدهند. این دو نفر یکی پیرمرد و در حدود ۴۵ سال و دیگری در حدود ۲۲ سال. نظامی پیرمرد همین که ملاحظه می‌کند که جلو راه را گرفته‌اند، فوری از اسب پیاده شده، اسب خود را به نفر جوان داده و به زانو کرده^(۲) یا تیر اول یک نفر را از روی اسب می‌افکند. اسب اشرار از صدای تیرهای تفنگ رم کرده به سمت نظامیان میدوند. نظامیان نگاه میکنند که عده‌ی کل از بالای کوه به سمت و جلو آنها عازم شده‌اند. دیگر صلاح در جنگیدن و ایستادن نیست. نظامی پیرمرد پس از چند تیر شلیک دیگر، برخاسته سوار بر اسب اشراری که با گلوله‌ی اول مقتول شده بود، شده و مجدداً به سمت بدرانلو مراجعت می‌کنند. وقتی وارد بدرانلو میشوند که عده‌ی مهمی به معیت سروان داوود خان برای کمک به ستواندوم احدالله خان وارد شده‌اند. ما پس از رد شدن از هایل‌های عده، به عده‌ی سروان داوود خان ملحق شدیم. دو نفر نظامی ما (که مامور بردن گزارش از محمدآباد به بجنورد شده بودند) در جزء آنها بودند و این عده پس از اینکه عازم سملقان بوده‌اند و اشرار (اکراد دیرانلو و قراچورلو و کیکانلو و...) جلو آنها را گرفته و بی خبر شلیک می‌کنند، چون جای آنها قدری در گودی بود. سپس حرکت کرده به عقب میروند. وقتی که ما به عده ملحق شدیم، عده در خارج بدرانلو در پشت و بالای تپه‌ای که در جنوب دهکده بدرانلو واقع است،^(۳) پائین شده و مشغول سنگرکشی و تیراندازی به دشمن بودند. دهکده‌ی

۱- طایفه‌ی تیمور در شرق خراسان و حدود تربت جام و نزدیک مرز افغانستان سکونت دارند.

۲- حالت تیراندازی به روی زانو تکیه دادن

۳- بدرانلو از روستاهای بزرگ و زیبا در ۲۰ کیلومتری غرب بجنورد بر سر راه آشخانه و مازندران است و مسکن طایفه‌ی کوه بدرانلو، که مهم‌ترین محصول آن انگور دیسی دانه دراز زیباست که به انگور بدرانلو در سراسر شمال معروف است. سرمای بدرانلو و بسته شدن راههای آن در زمستان همواره از مشکلات جاده‌ی شهرهای شمالی ایران با خراسان بود. خوشبختانه در سالهای اخیر، جاده مناسبتری از شمال جاده قدیم کشیده شده که در شرق آشخانه وارد جاده قدیم میگردد و مردم به ویژه راننده‌ها از تلفات و صدمات، اندکی ایمن شده‌اند.

قره جقه^(۱) نیز روبروی این تپه واقع است. ولی قره جقه در بلندی بسیاری و در قله‌ی کوه واقع است. قریب یک ساعت در نزد این عده ماندیم. ولی نظر به دوری دشمن آتش شلیک کم شده بود. نظر به اینکه نزدیک ساعت ۱۲ ظهر بود و دشمن در دهکده قره جقه مشغول صرف ناهار بود، ولی عرض نشد که سروان داودخان با اینکه در روی تپه با عده‌ی خود واقع شده بود، ونیز عده‌ی ایشان دارای یک عده (یعنی تعدادی) مسلسل سبک هم بودند، که افسر آنها ستوان سوم نورالله خان بوده با همه‌ی این (مسلسل و مسلسل چی)ها دو سه نفر تلفات (در حمله کردها) داده بودند. دشمن در پائین این تپه در میان رودخانه واقع شده، نفراتی که کشته شده بودند از ترکها بودند. (ترکهای که از افراد لشکر خراسان بودند) بی مبالائی نموده از تپه پائین شده و به سمت رودخانه میروند. خوشبختی اینجا بود که یک نفر از نظامیان جوان و کم جرأت، اکبرنام که در بالای تپه بوده و قبلاً این سه چهار نفر در یک جا جمع بوده‌اند و اکبر هنوز در بالای تپه نشسته بوده، می بیند که رفقای او را زدند، (او هم از سنگر خود میزند) قاتل رفقای خود را با دو گلوله به قتل میرساند.

برادر یکی از اشرار می آید روی تمش برادر خود که یا او را یا اینکه اسلحه او را ببرد. وقتی که وارد سنگر پائین تپه شده، ملاحظه می کند که برادرش فقط زخمی از پشانی برداشته، او را بلند می کند که ببرد، اکبرنام گلوله‌ی دیگر به برادرش میزند که او نیز با همان گلوله تمام میشود. اشرار غافل از این بوده‌اند که در روی تپه کسی باشد. بعداً می فهمند در روی تپه نظامی هست، از رودخانه خارج شده و به سمت قره جقه برای صرف ناهار میروند. ماها چون دیدیم از جنگ خبری نیست و مانند کسی که از دنبال جنگ و جدال میگذرد، تشنه شده بودیم. بنده به اتفاق یکی دو نفر از سرچوخه‌ها و یکی دو نفر از نفرات رقتیم خدمت سروان. در حالی که افسر ما نعمت الله خان هم در نزد سروان ایستاده بود و مشغول صحبت و نقشه کشیدن جنگ بودند.

بنده عرض کردم: جناب سروان اجازه بفرمائید ما به اتفاق سی نفر عده‌ی خودمان برویم قره جقه را بگیریم. سروان داودخان به محض شنیدن این کلمه، مفت خود دانسته یا مثل اینکه دنبال

۱- قره جقه روستایی است در شمال بدرانلو و دست راست جاده کنونی بجنورد به مازندران که بر روی تپه‌ها واقع شده و مردمش کرمانج اند.

چنین کاری را تعقیب داشتند فرمودند مائمی ندارد. زیرا نفرات آنها چون بواسطه تلف شدن دو سه نفر ترسیده شده بودند^(۱) و قره جقه هم محلی محکم بود. تا قره جقه گرفته نمی شد غلبه بر دشمن میسر نمی گردید. بعداً بدون اینکه به ما دستوری بدهند و یا اینکه افسر ما باشد یا نباشد سواره شده از کنار بدرانلو و از کنار همین تپه پائین شده از رودخانه گذشته، بدون اینکه ملاحظه ای نکنیم که در چه محلی هستیم و دشمن در کدام نقطه است، به سمت قره جقه سواره عازم شدیم ولی پیشقراول داشتیم. دشمن ایداً شلیکی و اقدامی ننمودند. تا اینکه پیشقراولان تا به زیر باغهای قره جقه رسیدند و ما هم نزدیک تر شدیم. عفتناً به پیشقراولان به ماها شلیک نمودند. خوشبختانه پیشقراولان تا به زیر باغهای قره جقه رسیده بودند. در همانجا مخفی شدند و ماها در اول دره ی کوه واقع شده بودیم. همین که دشمن شلیک کرد، خودمان را به دره ی دست راست رسانیده با اینکه باید به قلعه ی کوه میرفتیم و اسبها فوق العاده به زحمت بودند، با حالت تاخت و تاز فوری دشمن خیر نشده خودمان را به قلعه ی کوه رساندیم. این دره یس از اینکه به انتها میرسد، بالاتر از قلعه (و مسلط بر آنجا) است و دشمن به تصور اینکه ما در همان پائین دره مخفی شده ایم و به اضافه سرگرم شلیک نمودن همان دو سه نفر پیشقراولان ما بودند. یک مرتبه خبر شدند که ما از بالا سر قلعه و بالاسر آنها بیرون شده ایم. دیگر چاره ای جز فرار ندیده هر کس دارای اسب خوب بود، از سمت پائین قلعه فرار کرد. ماها بدون اینکه از اسبها پائین بشویم در روی اسب یک شلیک نموده و به حالت حمله رو به قلعه رفتیم. هشت نفر از دشمن را دستگیر نمودیم و چند نفر هم از اشخاصی که فرار میکردند زخمی شدند. قلعه به آن واحد بدون مکث به تصرف ما درآمد. این عمل خیلی با اهمیت بود. زیرا دشمن در بلندی و ماها از

۱- از قدیم گفته اند: کرم درخت از خود درخت است. حال اگر این فریادگر هیوه داندلو در کشتن کوه ان همتو خود اینقدر مصمم و به قول خودش به خون آنها تشنه نبود، بسیاری از وقایع از جمله حوادث قره جقه به وقوع نمی پیوست. اما تاریخ کرد-سواره چنین بوده است، کرده کرد را می کشد. چون شعور و درک سیاسی ندارد و نس داند. یعنی مغزش کار نمی کند که بداند که به دستور دشمن تشنه به ریشه ی خود میزند و وسیله بردگی و ذلت و نابودی خود و هم نژادانش را در مسیر تاریخ فراهم می سازد. از همواره قربانی ندانم کاری خود و عدم بهره برداری از موقعیت ها و امتیازات پیش آمده، شده است. بلکه شاید در تمام طول تاریخ یکبار هم به این گفتار زرتشت پیغمبر عمل نکرده که فرموده است: نخست بیندیش، بعد عمل کن. او اندیشیدن را کنار گذاشته است.

پائین بالا میرفتیم. از دهکده‌ی قره جقه تا محل عده‌ی سروان داوودخان، تقریباً سه هزار متر بیشتر نبود. نوری گزارش دادیم. هر چند سروان داوودخان و ستوان سوم نعمت الله خان عیناً مشاهده میکردند. ولی از دستگیری نفرات مطلع نبودند که چند نفر میباشند و از عده‌ی اسیرها چند نفر را در خارج قلعه دستگیر کردیم که آنان را نیز مشاهده میکردند. چند نفر دیگر را در داخل دهکده دستگیر نموده بودیم. به آن لحاظ گزارش دادیم، دستور فرموده بودند که شب را محافظت کاملی بنمائید تا فردا با تمام عده به آنجا خواهیم آمد.

بنده عده را شش قسمت کرده، یک عده برای حفاظت اسباب و اسبها، و چهار عده در چهار طرف دهکده و یک قسمت قلعه هم به عده‌ی خودم و دو سه نفر از رفقا که روی پشت بام را سنگر قرار داده و اطراف آنرا با سنگ و کلوخ دیوار کشیده و فرش انداخته بودیم مشغول استراحت و حفاظت گردیدیم. نیمه شب نشده سستی که بنده بودم (یک) سیاهی نمودار شد. از پشت بام پائین آمده نزدیکتر رفتم. غفلتاً از نزدیک او بیرون آمده، فرمان ایست به او دادیم و او را دستگیر نمودیم که یک نفر از اشرار می‌باشد که او را صبح روز گذشته برای آوردن آذوقه فرستاده بودند. این شخص یک بار برنج ۲۵ متی^(۱) بار اسب نموده و یک تخته قالی بر روی آن انداخته و از روی آن سوار شده بود، دستگیر نموده به داخل دهکده آوردیم.

برنج را همان شبانه به نفرات قسمت کردیم، چون آذوقه در محل کمیاب بود. نظر به اینکه اهالی دهکده قرار نموده بودند، فقط ۱۵ خانوار باقی مانده بودند که آنها از اهالی و توابع قوچان بودند و در سال تحطی^(۲) اوختر^(۳) به آن حدود رفته بودند. همین که بنده را شناختند نزد بنده آمده و اظهار خصوصیت نموده و می‌گفتند که ماها از ایل و طایفه‌ی شما هستیم. بنده هم به تمام نظامیان قدغن کرده بودم کسی حق اینکه مزاحم حال آنان بشود، ندارد. و بقیه اهالی فرار نموده و با اشرار هم‌دست

۱- این اسب خیلی قوی بوده که چنین باری را میتواند در نواحی کوهستانی حمل کند زیرا مقدار ۲۵ تن که به من بوط هم معروف است هر تن ۴ کیلو و در مجموع ۱۰۰ کیلو برنج می‌باشد. قالیچه را هم ۱۰ کیلو و وزن سوار را هم ۷۰ کیلو به حساب آوریم میشود ۱۸۰ کیلو بار که برای یک اسب یا یابو بسیار سنگین است.

۲- ستور تحطی شدید و کشنده ۱۳۲۶ قمری بود که در جلد ۲ بیان شد که آن سال گندم دانه‌ای یک تیران شده بود.

شده بودند. دیگر کسی در محل نبود که بتوان آذوقه‌ای تهیه کرد. همچنان اهالی دهکده‌های مجاور هم از قبیل بدرانلو فرار کرده بودند. در بدرانلو هم چند خانواری مانده بودند که آنان نیز مزاحم نظامیان میشدند، به این قسم که چون صبح نشده، مجدداً در نزدیکی سنگر بنده و رفقا سواری که دارای مرکوب سفید بود نمودار گردید. از همان پشت بام به اتفاق به شخص را کب شلیک نمودیم. صدای (آخ) بلند شد. چون صبح گردید به محلی که به سوار شلیک نموده بودم رفتیم. مقداری خون ریخته، تفنگ پنج تیر روسی در حالتی که پنج عدد فشنگ در لول و خزانه‌اش بود، از دست سوار گلوله خورده و تفنگ به روی زمین پرتاب شده است. تفنگ را برداشته و گزارش شب را بدون کم و کسر برای سروان داوود خان نوشتیم. در زیر گزارش به عنوان شوخی امضایی به عنوان (نجبای فوج بهرامی) گذاشتیم.^(۱)

چون گزارش ما به سروان رسید فوری حرکت کرده از میان دهکده‌ی بدرانلو عازم دهکده‌ی قره‌حفه میشوند. در حالتیکه به ستون چهارم از خیابان وسط دهکده عبور می‌کنند، صدای شلیک یک گلوله بلند میشود. گلوله اصابت میکند به ران اسب موسی نامی که بنده به اتفاق در زمان دخول به خدمت به همراه خود برده بودم. اسب فوری می‌افتد و نظامیان عده به فرمان سروان پیاده شده، تمام بالاخانه‌ها و خانه‌های اطراف را گردش نموده کسی را پیدا نمی‌کنند. همین اشخاص از پناهگاهی غفلتاً یک گلوله به سمت نظامیان انداخته، فوراً چند دانه تان را به میان سفره‌ای بسته بایک کوزه آب می‌آوردند به جلو عده، به عنوان اینکه ما از خیرخواهان نظامیان می‌باشیم و به همین وسیله تقاضای نامین جانی خودشان را می‌کردند. بعداً معلوم نمودیم که همان اشخاص قاتلین زبردست و از همدستان اشرا بودند. پس از این پیشامد به سوی دهکده‌ی قره حفه تشریف آورده، در اول دهکده بنده گزارش شفاهی را دادم. سروان به عنوان شوخی فرمودند:

نجبای فوج بهرامی از عملیات شبانه شما خرسندم. ولی سهمیه‌ی من کجاست؟ البته از برنج‌ها سهمیه‌ی مرا نگاه داشته‌اید، عرض کردم خیر، به سلامتی شما همان شبانه مصرف شد. پس از اینکه

آمده در محلی که بنده برای ایشان تعیین کرده بودم، استراحت فرموده به بنده فرمودند: بقیه‌ی اموال که از سارقین به دست آورده‌اید کجاست؟

عرض کردم: حاضر است. فوری نفرات دستگیر شده را از نظر افسران گذرانیدم.

بعداً فرمودند: برنج را که صرف نموده‌اید، قالیچه هم مال شما دو نفر و کیل و دو سرجوخه و اسب هم مال من و دو قبضه اسلحه و اسلحه‌های روز قبل هم مال دولت.

بنده تمام ۱۰ - ۱۲ قبضه اسلحه را تحویل اسلحه دار سروان داده و اسب را هم به نصرالله مصدر سروان تحویل دادم. وقتی که به منزل برگشتم، دیدم علی اصغر گردهیان سوم قرشلی (۴) عده به منزل بنده آمده. این شخص یا بنده مثل برادر و به اضافه برادر خوانده هم بود. یعنی نظامیان داوطلب سابق، تماماً با هم مثل برادر بودند که کسی فرق نمی‌توانست گزارد. این شخص همین که بنده را ملاقات نمود، حالت خرسندی از صورتش هویدا بود. گفت برادر جان قریب بیست دقیقه است که دنبال شما و منزل می‌گردم که قابل سکونت موقت هم باشد. تا اینکه از نظامیان عده‌ی شما منزل شما را جستجو کرده و به اینجا آمدم. پس از صرف چایی و ناهار اظهار داشت:

برادر، بدون مشغولیات سخت می‌گذرد. بنده عرض کردم برادر مشروب داشتیم تمام شد، و چیز دیگر هم در اینجا یافت نمی‌شود. ایشان فرمودند: راستی، من آمپولی دارم که نشئه دارد. فوری دستگاه خود را درآورده پس از جوشانیدن سوزن، فرمودند: آستین خودتان را بالا بزنید.

بنده ترسیدم، چون تا آن زمان هیچگونه آمپولی نزده بودم. گفتم شما نیمه‌ی آن را به خودتان بزنید و نیمه‌ی آنرا به بنده. ایشان آستین را بالا زده با دست راست به دست چپ خودش با مهارت و آسانی هرچه تمامتر نیمه‌ی آنرا به بازوی خودش زد. بنده گفتم کافی است، نصفه شد. سوزن را از گوشت کشیده نیمه‌ی آنرا به بنده زدن. قریب نیم ساعت نگذشت، سرم دوران کرده فوقی العاده گرم گردیدم. در ضمن چایی هم حاضر گردیده مشغول صرف چایی شدیم. علی اصغر برخاسته در میان اطاقها و خانه‌های پستو و زیرزمین مشغول گردش و تفتیش شد. ساعتی نگذشت از پستوی همان بالاخانه‌ای که در آنجا سکونت داشتیم، بیرون آمده، گفت داداش من که پیدا کردم. دانستیم که صاحبخانه یکبار تخم مرغ را تهیه کرده بوده ببرد روسیه، چون آن زمان تخم مرغ را بار نموده به

سرحد روسیه می بردند و با جنس دیگر معاوضه نموده مراجعت میکردند. ولی صاحب این خانه با پیش آمدن جنگ فرصت نکرده آنها را به روسیه حمل کند. خودش دهدار محل بود. فرار کرده و تخم مرغها بجامانده بود که قسمت ما گردید. در هر مرتبه قریب سیصدالی چهارصد تخم مرغ را در میان دیگری کرده آبجوش نموده فقط زردهی آن را میخوردیم و سفیدی آنرا دور می انداختیم.^(۱)

ولی اندک اندک کیف آن نیم آپول به درجهای رسید، که بنده را از حرکت بازگذاشت. بطوریکه قوهی حرکت را نداشتم. حتی قوهی اینکه تخم مرغ را شکافته زردهی آنرا بیرون نمایم نداشتم. رفقا زرده تخم مرغ را بیرون نموده به من میدادند تا شب گردید. بنده تمام آن شب را بیدار بودم. ابدأ خواب به چشمم نرفت تا روز دیگر آمد. بلکه آنروز و آن شب دیگر هم به همان حالت بودم. حسن کار این بود که ستوان سوم نعمت الله خان هم با سروان مشغول خوشی بودند. به اضافه در این یکی دو روز هم جنگی اتفاق نیفتاد. در غیراینصورت بنده در اولین برخورد یا کشته یا اسیر میشدم. در این دو سه روز تمام مخارج بنده و رفقا را همان چند خانوار میدادند. بدون اینکه به آنها دستوری و یا اجحافی بنمائیم. از روی رضا و رغبت هر وعده شام و ناهار را تهیه کرده به منزل ما میفرستادند.^(۲) یعنی روز اول بنده را به اتفاق رفقا دعوت کردند. چون بنده به آن حالت بودم که سر از پانمی شناختم و نیز آنان از وضع بنده دانستند و تصور نمودند که مریض می باشم.



تاریخ عکس ۱۳۱۸



دو عکس از فریدون ناصری سالها پس از جنگ بجنورد - متوفی اردیبهشت ۱۳۲۲

۱- چون مال رعیت بر دولتیان حلال بوده است!!

۲- اگر از روی رضا و رغبت هم نمی دادند به سرتوشت دیگران مبتلا میشدند.

اعزام خوانین زعفرانلو به جنگ بجنورد و شادلوها

گفته شد پس از اینکه شورش کردهای شادلو در بجنورد به اوج رسید و مامورین و نظامیان شهر را بخاطر دستگیری سردار معزز به محاصره درآوردند، به دستور جان محمدخان فرمانده لشکر شرق، خوانین زعفرانلو و جنگجویان آنها در قوچان حاضر شدند و بوسیله امیرحسن خان شجاع الدوله نوجوان و مظفرالسلطنه سان دیده شدند و اعزام بجنورد گشتند که به یاری محصورین بروند.

نخستین گروه اینها که به فرماندهی محمد حسین خان اوغازی و ولیخان قرامانلو بدون بررسی خطرات راه وارد بجنورد شدند، به وسیله کردهای شادلو که کمین کرده و منتظر آمدن آنها بودند، محاصره شدند. بدون اینکه توانسته باشند کمک موثری به نظامیان بکنند، خود نیز به دام افتادند. اما جنگی بین طرفین روی نداد. لذا ولیخان ضرغام السلطان و محمد حسین خان اوغازی تلگراف رپو را به شیروان مخابره کردند که هنوز سیم تلگراف را شادلوها قطع نکرده بودند.

با رسیدن این تلگراف به شیروان قرج الله خان ضیغم الملک و سعادتقلی خان و علی خان بگ بیچرانلو موضوع را به قوچان مخابره و از مظفرالسلطنه درخواست کردند هر چه زودتر نیروی کمکی برای نجات آنها بفرستد. به دنبال این تلگراف و سپس انتشار قتل سرهنگ محمد حسین خان بود که سعادتقلی خان به یاری محصورین رفت. اینک متن تلگراف کمک خواهی محمد حسین خان و ولیخان از ضیغم الملک و سعادتقلی خان:

«از بجنورد به شیروان

آقای ضیغم الملک و خوانین قوچان و سرحدی، امروز روز غیرت است و مردانگی.

ما در محاصره می‌باشیم. هر چه زودتر ممکن است خودتان را به بندگان برسانید. ضرغام

السلطنه - محمد حسین خان^(۱)

۱- به گفته مرحوم نادرقلی خان سیوکانلو فرزند محمد حسین خان عین عین تلگراف از شیروان وسیله ضیغم الملک و سعادتقلی خان به امیرجان محمدخان فرمانده لشکر شرق نیز مخابره شده و تقاضای اسلحه گردیده، که با رسیدن مسلسل و فشنگ به سوی بجنورد حرکت کردند.

در نتیجه ضیغم الملک و سعادتقلی خان، تلگراف محصورین بجنورد را به قوچان و مشهد
مخابره و درخواست کمک نمودند:

«از شیروان به قوچان - فوری ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۲

آقای مظفرالسلطنه، آقای هژیرالملک، آقای ناصرلشکر

آقای ضرغام السلطان و آقای محمد حسین خان محاصره و امداد خواسته‌اند. روز غیرت است
فوری خودتان را برسانید که فردا شب بتوانیم به بجنورد حرکت نمائیم که سواران زعفرانلو ما از بین
نروند. الحمدلله فتح با اردوی دولتی است. قوچان نیز هر جا فشنگ مقدور و گمان دارید بردارید.
عین تلگراف مخابره شد. ضیغم الملک - سعادتقلی خان، علی خان (بیچرانلو)»

بدینگونه پس از رسیدن خبر به محاصره افتادن ولیخان و محمد حسین خان به شیروان، فرج الله
خان ضیغم الملک و سعادتقلی خان موضوع را به قوچان و نیز مشهد مخابره کردند و با رسیدن نیرو
و مسلسل نصرانه خان زعفرانلو برادر ضیغم الملک و سعادتقلی خان سیوکانلو و فرج الله خان
بیچرانلو رهسپار بجنورد گشتند و محصورین را نجات دادند و آنجا فهمیدند که آنکه کشته شده
سرهنگ محمد حسین خان بوده نه محمد حسین خان اوغازی پدر سعادتقلی خان



نفر وسط: علیخان بگ، شاملورنسی ایل بیچرانلو کوهی عظیم درمقابل حوادث ناگوار روزگار پس از آزادی از زندان
ده ساله رضاشاه در شهریور ۲۰ - سمت راست پسررشیدش کریم خان که در جنگ بالیروهای پلیس درتهران
کشته شد. سمت چپ - یحیی شاملو تاریخ عکس ۱۳۲۱. عکس از آلبوم آقای حسین بابازاده شیروان

تاخت و تاز ترکمانان در جبهه‌های میلانلو اسفراین و قوشخانه شیروان

ترکمانان طبق فتوایی که از سوی ایشان هایشان صادر شده و به آنها برای حمله به مناطق شیعه نشین قوشخانه شیروان و گرمه و جاجرم و شوغان و اسفراین دستور داده شده بود، پس از تاخت و تاز در مناطق مذکور، وارد اسفراین گشته، به منطقه میلانلو در جنوب اسفراین که جزو قوچان و ایل زعفرانلو بود، حمله کردند که محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه اسفراینی حاکم قوچان بدینگونه در ۲۲ اردیبهست از لشکر شرق تقاضای اسلحه برای دفاع روستائیان خود کرده است:

دنبره ۱۸ مورخه ۲۲ برج ثور ۱۳۰۲

مقام رفیع بندگان امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکه

دو طرفرا راهورت از کلاته جات میلانلو (اسفراین) و طایفه (مرزی) قوشخانه رسیده بود، محض استحضار خاطر مبارک سواد آنها لفاً ایفاد داشت. تلگرافی هم از بجنورد (ولی خان) ضرغام السلطان و محمد حسین خان (سیوکانلو) به توسط ضیعم الملک (از شیروان) به چاکر نموده‌اند، سواد او را هم تقدیم نمود. ملاحظه می‌فرمائید که چقدر رعایا بواسطه هجوم سوار تراکمه در مضیقه هستند. مستدعی است امر دهید صد قبضه تفنگ و قدری فشنگ مرحمت شود که برای آنها فرستاده در این موقع اقلأ بتوانند از خودشان دفاع نمایند.

اموال و مواشی و اغنام میلانلو (اسفراین) که به غارت اشرار تراکمه رفته، امروزه آن کلاتجات در هجوم تراکمه واقع گردیده‌اند و در کلاته جات محاصره می‌باشند. اگر امر دهند مقداری فشنگ به ایشان مرحمت شود، از آنها سند گرفته شود اگر به اسارت تراکمه نرفتند بعداً با (یک کلمه ناخوانا) فشنگ و اسلحه یا قیمت... دادنی باشد. اگر عطف توجهی نشود، پس از تصرف کلاتجات میلانلو (وسیله ترکمانان مهاجم) تمام اسفراین در خطر می‌باشد.

قوچان - محمد ابراهیم -
بدنیال گزارش محمد ابراهیم خان حاکم قوچان، فرمانده لشکر شرق با تقاضای او برای ارسال اسلحه و فشنگ موافقت کرده که هنوز شورش بجنورد آغاز نشده بود. از این رو ولیخان قهرمانلو یادلانلو و سعادتقلی خان سیوکانلو مأمور جنگ با ترکمانان در اسفراین شدند، که توانستند ترکمن‌ها

را شکست داده و از منطقه اسفراین متواری سازند. این اقدامات در اردیبهشت ۱۳۰۴ در اسفراین انجام شد که عکس خوانین را نشان میدهد در صورتی که قربان سائلو و قار و قمر قاسم با هم نشسته اند.



از سمت راست ردیف جلو: ۱ - مراد نام از قلعه پوستین دوز (نفر اول)، ۲ - آنکه پالتو سیاه شش دگمه دارد (دومی) کنگلی فرزند قلیچ خان از قلعه دولو بیچرالو است. ۳ - نفر اول شیورمه دار (با کلاه ترکمنی) از سمت راست قربانعلی دور بادامی است. ۴ - تاج محمد خان با کلاه سفید و کمر بند روی بلوز دست روی شاه شکر افه خان روشنی فرزند مظفر السلطنه گذاشته. ۵ - سری که از روی شانه راست تاج محمد خان پیدا است قلیچ خان قازمندی با چپانلو نوکر اوست که احتمالاً او سر کنگل را بریده است. ۶ - سری که از روی شانه چپ سعادتقلی خان پیدا (روی دماغش سفید شده) حسن فرزند صحبت خان بوانلونی ۷ - سعادتقلی خان با پالتو سیاه شش دگمه‌ای. ۸ - دست راست سعادتقلی خان، قربان کوچک اولاشلونی. ردیف پشت سر، از سمت راست شناخته نشد: نفر دوم شیورمه دار براتعلی حمزه کاتلونی (حمزه کاتلو پاتین) فرزند عزیزخان. تاریخ عکس اردیبهشت ۱۳۰۴ در اسفراین. عکس از آقای سیاوش خان پسر سعادتقلی خان اورغازی

ارسال فشنگ و نیرو برای نجات محصورین بجنورد

در نامه ۲۹۳ جان محمدخان خطاب به مظفرالسلطنه نوشته است:

«آقای مظفرالسلطنه - در جواب مراسله نمره ۱۸ و ضمائم آن اشعار میدارد به مسئولیت و ضمانت شما فشنگ و فشنگ سربی ممکن است به آنها داده شود. تعداد لازمه را به فوریت اطلاع دهید. فرمانده لشکر شرق جان محمد»

نامه است از مظفرالسلطنه به تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۴ در پاسخ تلگراف فرمانده لشکر شرق که گفته بود فشنگ سربی می فرستم، محمد ابراهیم خان گفته است فشنگ سربی کارساز نیست. باید فشنگ جنگی بفرستید.

نمره ۲۳

مورخه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۴

مقام رفیع بندگان فرمانده محترم لشکر شرق دامت شوکت

تعمیقی مرقومه نمره ۲۹۳ مورخه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۴ پس از تقدیم صورت کلانه جات که جوفاً از لحاظ مبارک میگذرد، خاطر محترم را مستحضر میدارد همانطور که در معروضه نمره ۱۸ به عرض رسانده چنانچه به هر کلاته‌ای مقداری فشنگ داده شود میتوانند در مقام محافظت خود برآمده، حفظ جان و مال خود را بنمایند. لیکن البته تصدیق میفرمائید که فشنگ سربی (که در اختیار خوانین بوده) در مقابل پنج تیر و ده تیر (ترکمانان که از سوی ارتش شوروی تجهیز شده‌اند و منطقه غرب بجنورد و اسفراین را دچار آفتشاش کرده‌اند) حکم صفر را دارد، و به علاوه باعث تسجری طرف (متجاوز) خواهد گردید. این است که در مقام تصدیق خاطر مبارک برمی آید چنانچه ممکن است مقرر فرمائید صد قبضه فشنگ و ده هزار فشنگ فلزی یا اقلأ نصف این مرحمت شود. چاکر حاضر است هر قسم امر فرمایند در اداره قشونی قوچان برای تقدیم ضمانت مسئولیت آرا عهده‌دار گردم. قوچان - محمد ابراهیم

بدنبال در خواست محمد ابراهیم خان، جان محمد خان موافقت خود را بطور رمز به از ابلاغ

کرده است که: اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از مشهد به قوچان

نمره قبض ۱۱۲۸ نمره تلگراف ۲۸ عدد کلمات ۲۵ تاریخ اصل ۳۱ دولتی تاریخ وصول (قوچان)

یک خرداد (۱۳۰۴) قوچان - آقای مظفرالسلطنه

در جواب مراسله شما مبلغ یکهزار تومان حواله توسط تاجر ارسال گردید. نمره ۵۹۴ فرمانده

لشکر شرق جان محمد.

منظور از یکهزار تومان تعداد یکهزار فشنگ است که برای مظفرالسلطنه فرستاده شده است.

خاطرات نعمت الله بگ سیوکانلو از جنگ بجنورد و ترکمن صحرا

آقای نعمت الله بگ^(۱) اوغازی از سواران محمد حسین خان که در جنگ‌های بجنورد و ترکمن

صحرا شرکت داشت نیز خاطرات جالبی از آن روزهای ناآرام داشت.

هر کدام از این خاطرات و مصاحبه‌ها با افراد صاحب اطلاع جریانهای تاریک و مبهم تاریخ‌های

محلی میهنان را برایمان روشن می‌سازد، که قبلاً نه در جایی گفته شده و نه نوشته شده است.

برخلاف بسیاری از تاریخ نویسان ایران که در گوشه‌ی اتاق خود می‌نشینند و چند کتاب تاریخی

آنهم با اشتباهات و غرض آلودی‌ها و چاپلوسی‌ها از سوی پیشینیان، جلوی خویش باز می‌کنند و

شانسی یکی چند صفحه از هر کدام را برداشته و کنار هم می‌گذارند و نامی پرطمطراق هم بر آن

می‌نهند و به چاپخانه می‌برند و وارد بازار می‌کنند. بعد هم در رسانه‌های گروهی با ایادی خویش

میاهوراه می‌اندازند و مقام این اثر آنچنانی را به عرش می‌رسانند که نگو و نپرس. اما به قول معروف:

آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی!! جالب است که برخی از اینها همچون آقای معتضد کار

مستند حقیر را هم تخطئه می‌کنند.^(۲)

۱- نعمت الله بگ نصرتی ۹۰ ساله که در سال ۱۳۶۵ با او مصاحبه کردم، چندی بعد در مشهد درگذشت.

۲- بنگرید به روزنامه خراسان - ۲۸ مرداد ۷۹ که ایشان در مصاحبه‌ای که در مورد جنگ خدو سردار با کردها به یاد انتقاد

گرفته‌اند که چرا نوشته‌ام زاندارم‌ها مرد میدان خدو نبوده و نوار کرده‌اند؟

بنده بدون هیچگونه هیاهویی، توبره پستی و دوربین عکاسی و ضبط صوت کوچکم را برمیدارم و در کوهها و بیابانها و شهرها و روستاها به دنبال افراد خیره و آگاه در مسایل اجتماعی صد ساله اخیر میگردم و از داخل مرصندوقی و بقچه‌ی از روستائیان و چادرنشینان اسناد و عکس‌هایی را در می‌آورم و به مطالب تازه‌ای دست می‌یابم که افسوس میخورم چرا کسی حداقل پنجاه سال پیش تراز من این کار را شروع نکرده است. حال که تمامی آن مردان نامی و دست‌اندرکاران حوادث از میان رفته‌اند، و آخرین افراد در حال آخرین نفس کشیدن‌ها هستند، من به بالین آنها میرسم. اما چه رسیدتی؟ قطعاً هزاران برگ اسناد ارزنده، در طول این سالیان به علل مختلف نابود گشته و از بین رفته‌اند و برخی مانند علیخان بگ بیچرانلو سکنه کرده و قادر به گفتن نیستند.^(۱) یا مانند مرحوم حاج غلامرضا شیخ امیرانلو زیارتی در حال آخرین لحظات زندگی هستند، یا مانند مرحوم نعمت‌الله بگ آنچنان گوششان سنگین شده که باید سرم در گوششان بگذارم و فریاد بکشم، تا یک کلمه به او بگویم و پاسخ آنرا بشنوم. یا با افرادی مانند مرحوم قادرقلی خان برادر مرحوم سعادتقلی خان صحبت کنم و هفته‌ای دیگر که برای رفع مشکلات و یا سئوالات تازه مراجعه می‌نمایم، می‌فهمم که در زیر خاک پنهان شده است.

ایست وضع و حال تحقیق و پژوهش حقیر که با هر کس صحبت می‌کنم، چند روز بعد، از زندگی خداحافظی می‌کند... با توجه به این مشکلات چاره‌ای ندارم، جز اینکه باز هم کوله پستی ام را برگیرم و راهی بیابانها شوم شاید سندی، عکسی، مطلبی گیرم بیآورم.

نعمت‌الله بگ از ایل سیوکانلو اوغاز بود. زمانی هم که عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ایلخان

۱- وقتی به بالین علیخان بگ بیچرانلو آن مرد غیور و بی‌پاک و ماجرا آفرین خراسان که تهران از نام او به خود می‌لرزید رسیدم، به علت سکنه در روی تختخوابش به احترام من و همراهم آقای قادرقلی خان نیم خیز شد و لبخندی زد و با اشاره دست گفت: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟

علیخان بگ از زبان افتاده و قادر به سخن گفتن نبود. این تاریخ متحرک صد ساله اخیر خراسان و کسی که ۱۲ سال تمام در زندان رضا شاه در مشهد بهترین روزهای عمرش تباه شد و بعدها هم در دوره محمدرضا شاه فرزند رشیدی چون کریم خان را در راه مبارزه با رژیم پهلوی قدا کرده بود، اکنون این مرد ماجراجو و ناآرام خراسان، به جبر زمان سکوت اختیار کرده و خطوط گذشته‌ها محو و نابود شده بود و سرانجام در اسفند ۱۳۶۲ در شیروان درگذشت. روایتش شاد باد.

قوچان، محمد حسین خان ایلبگی اوغاز را از حکومت سیوکانلو برکنار کرده و در قوچان زندانی نموده بود، حکومت اوغاز را به نعمت الله بگ واگذار کرد که از بد حادثه واقعه‌ای خونین روی داد و به عزل او و بازگشت محمد حسین خان انجامید.

بنابراین نعمت الله در بسیاری از حوادث زمان نقش داشت. اما زمانی که من در اوغاز بودم او بیشتر در باجگیران بود. سپس به مشهد آمد. بعداً دوسه بار او را در مشهد و اوغاز دیدم و سئوالاتی پرسیدم. لکن در سال ۱۳۶۵ که در اوغاز دیدمش سخت پیر شده و گوشه‌هایش نمی‌شنید و با مکافات زیادی مسائل و حوادث جنگ بجنورد را پرسیدم.

او گفت: از قوچان دستور رسید که هر چه زودتر محمد حسین خان، سواران سرحدی را برای سان و رژه و حرکت به سوی ترکمن صحرا در قوچان حاضر نماید. حدود ۱۲۰ نفر بودیم که از ایلات سیوکانلو و بیچرانلو و سرحد عازم قوچان شدیم. آن موقع فرج الله بگ بیچرانلو و علیخان بگ روسای بیچرانلو هم از محمد حسین خان اطاعت می‌کردند و با هم متحد بودند، و سوارانشان هم همراه علیخان بگ با ما به بجنورد آمدند. آنها جوان بودند و محمد حسین خان ریش سفید ایل کیکانلو (سیوکانلو - بیچرانلو) بود.

به قوچان که رسیدیم، از ما و اسبها و اسلحه و فشنگهای ما بازدید کردند و کم و کسرها را جبران نمودند و سرکار شجاع الدوله سان دید و ما را روانه بجنورد کردند که بخاطر دستگیری سردار بجنوردی، مردم بجنورد علیه نظامیان آنجا شورش کرده بودند. پس از دو روز اسب ناختن به بجنورد رسیدیم. تا جایی که یادم هست این اشخاص همراه ما بودند. محمود خان و حسین قلی بیواره لو و عیسی خان و گل محمد بگ و ابوطالب بگ شاملو از کلاته بالی، قربان کوچک اولاشلو، حسن میتخان (پسر محبت خان) و آغامحمدخان شرفخان و مراد کوچک و فرج الله از بوانلو.

از اوغاز خدوقمر (خداوردی فرزند قنبر) اسماعیل اسدالله، رمضان نجفعلی پدر حسنتخان حاتمی، کدخدا صادق، محمد سردار (موره‌ش) که شب اول به شیروان رسیدیم و روز بعد به هنگام عصر وارد بجنورد شدیم و در کاروانسرای فرود آمدیم. صبح زود کردهای شادلو و ترکمانان که به یاری آنها آمده بودند، ما را در کاروانسرا محاصره کردند. ولیخان قهرمانلو گفت:

محمد حسین خان، جوانان را به کشتن مده بیا برگردیم. باکی بچنگیم؟
 محمد حسین خان گفت: اگر برگردیم اینها جری تر شده و تمام سربازان پادگان را خواهند کشت
 و این تنگی برای ما خواهد بود. پس باید بمانیم یا همراه سربازها کشته شویم یا کاری بکنیم.
 ولیخان قبول کرد و ماندیم و رفتیم در باغ کنار کاروانسرا سنگرگیری کنیم که در میان باغ با
 سواران شادلو و ترکمان قاطی شدیم. حاجی محمدرضاخان قراچورلو که اصلاً از آشخانه بود و
 کردها را از مانه و سملقان جمع کرده و بجنورد را محاصره نموده بود، پیش آمد و گفت:

محمد حسین خان، حضرت عباس میان ما و شما بیاید برگردید. ما کاری به کار شما نداریم.
 شما هم کاری به کار ما نداشته باشید. این نظامیان به نامردی سردار را گرفته‌اند. ما نیز آنها را گروگان
 گرفته‌ایم و به شما قول می‌دهیم که آنها را نخواهیم کشت. تا اینکه سردار را از زندان لشکر آزاد کنیم.
 چه ضرورت دارد که ما دو ایل شادلو و زعفرانلو جوانان خود را بخاطر نظامی‌های رذل به کشتن
 بدهیم و روی هم اسلحه بکشیم؟

محمد حسین خان و ولیخان خیلی با او صحبت کردند و رویهم داد کشیدند. سرانجام قانع شده و
 ما از باغ خارج گشته و به داخل شهر برگشتیم. اما دیری نپائید که سرهنگ محمد حسین خان
 انصاری به وسیله شادلوها به قتل رسید. ما هم بدون اینکه بچنگیم به محاصره افتاده بودیم. بعداً
 جنازه او را با هواپیما به مشهد فرستادند. بعد یک طیاره آمد و بمب و اعلامیه‌هایی بر زمین ریخت و
 رفت. وضعیت از آنچه بود، بدتر شد.

۱۲ شبانه روز همچنان در محاصره بودیم. جنگ متوقف بود. مگر کسی که خودسری میکرد و
 تیری میزد یا تیری می‌خورد. خیر محاصره شدن خود را به شیروان فرستادیم که بعداً سعادتنقلی
 خان و فرج‌الله بگ با دیگر سواران سرحدی و شیروان به یاری ما آمدند. آنها از امیرجان محمد خان
 تفنگ پنج تیر و تیچی (نوعی اسلحه که فشنگ پنج تیر روسی می‌خورد) گرفته بودند. سرگرد
 صفرعلیخان و تعدادی سرباز هم چند روز بعد از مشهد به یاری آمده بودند.

فرماندهی نیروهای محلی را سعادتنقلی خان بر عهده داشت. ساعت حدود ۸ صبح بود که یکباره
 صدای شلیک مسلسل و پنج تیر از خارج شهر بلند شد و ما دیدیم که ترکمانان سوار بر اسب‌های

خود شده به سرعت فرار می‌کنند. فهمیدیم که سعادتقلی خان آمده است. بعد ما هم از محاصره خارج شده و به نیروهای کمکی پیوستیم و دشمن را تا روستای لنگر دنیال کردیم. پس از این پیروزی که برگشتیم و سرهنگ ابرج خان مطبوعی فرمانده نظامی بجنورد هم از محاصره نجات یافت، سعادتقلی خان را در آغوش کشید و بوسید و گفت تو قوچ جنگی هستی، تو ما را از مرگ حتمی نجات دادی. اگر امروز نیز نمی‌رسیدی کار ما تمام شده بود و ناچار به تسلیم بودیم.

ابرج خان گفت: اینک جان و مال مردم بجنورد در اختیار شماست. هرکاری که می‌خواهید با آنها بکنید. سعادتقلی خان گفت: ما برای تجاوز و غارت اینجا نیامده‌ایم. ما وظیفه داشتیم شما را از محاصره نجات دهیم که دادیم و با مردم شهر هم اگر با دشمن همکاری نکنند کاری نداریم.

آقای نعمت الله بگ افزود: سعادتقلی خان از لشکر شرق خواسته بود که با دریافت دو قبضه مسلسل سنگین و پنجاه قبضه تفنگ پنج تیر حاضر است بجنورد را از محاصره سواران شادلو و ترکمانان آزاد سازد. با خواسته وی موافقت شد. در این هنگام که ترکمانان از بجنورد گذشته و تا چند کیلومتر غرب شیروان پیشروی کرده و روستای سیاب را غارت نموده بودند، فرج الله خان بیجرانلو و سعادتقلی خان به تعقیب آنان پرداخته، پس از کشتن عده زیادی از ترکمانان، اسرا را آزاد و ۶ گله گوسفند به پشما پرده شده را پس گرفته به سیاب بازگشته و با رسیدن مسلسل و عده‌ای سرباز خواسته شده از مشهد، عازم بجنورد گشته و شهر را در محاصره گرفته بودند که با رگبار مسلسل شورشیان را متواری ساختند.

برای امنیت خراسان بلکه ایران سرکوبی ترکمن لازم و ضروری بود. به همین جهت فرمانده لشکر از خوانین قوچان خواستار شد که در اجرای اوامر رضاشاه، وی را یاری دهند. خوانین موافقت خویش را اعلام داشتند و امیرجان محمدخان یک نیروی اطلاعاتی کافی با لباس مبدل به ترکمن صحرا اعزام داشت که اسامی قبایل و ترکمانانی را که در کشتار سربازان مراوه تپه و محاصره بجنورد شرکت داشته بودند، به نظر وی برسانند و این کار به خوبی انجام شد.^(۱)

۱- در سال ۱۳۳۹ شمسی که به مراوه تپه رفته بودم، یکی از روسای ایلات ترکمن بنام متی فلا Mati- Molla که در محل داد قزوین سکونت داشت، از اطلاعات دقیقی که به فرمانده لشکر داده شده بود، در شگفت بود. وی اضافه کرد که حتی افرادی

پیشروی امیر لشکر جان محمد خان به همراهی خوانین زعفرانلو از جمله سعادتقلی خان و یارانش ابوطالب بگ و گل محمد کلانه بالی و قربانقلی دور بادامی و علیخان بگ و فرج الله بگ بیچرانلو و از جمله سردار اوغازی و محمودخان بیوارهلو و فرهادخان توپکانلو و ولیخان قهرمانلو و میرزا محمود درگری و عیسی خان کلانه بالی و شاه حسین بگ بیچرانلو، وکیل بگ اوغازی، نصرالله خان برادر فرج الله خان شیروانی و نصرالله خان برادر فرج الله خان بیچرانلو و دُردی خان ترکمن و شیرالله خان نردینی و دیگران بسوی ترکمن صحرا در اوایل پائیز (۱۳۰۴) انجام شد.

خیلی ها از مردم جیرستان و قوشخانه و شیروان و اسفراین در این جنگ شرکت کرده بودند که اکنون نامشان را فراموش کرده‌ام. دولت نامانلویی هم بود.^(۱) خیلی ها بودند، که از سملقان و اینچه مند و گلیداغی و مراوه تپه به سوی ترکمن صحرای سرازیر شدیم. بسیاری از ترکمن ها کشته شدند. خانه هایشان به آتش کشیده شد. اموالشان غارت گردید.^(۲)

چنانکه گفته شد، پس از فتح بجنورد و آمدن امیر جان محمدخان و حوادث بعدی، محمد حسین خان اوغازی پسرش سعادتقلی خان را با نوکران سرحدی در بجنورد گذاشت که او همراه امیر لشکر شرق در جنگ با ترکمانان شرکت کند و خود محمد حسین خان به اوغاز بازگشت. اما قبلاً به هنگام شدت جنگ در بجنورد، یک روز محمد حسین خان با محمدرضا خان سرکرده شورشیان آسخانه و سملقان روبرو شد و بر سر او داد کشید و گفت: محمد رضاخان از این کارها دست بردارید که نه تنها این اعمال شما به نفع سردار نیست که گرفتار شده، بلکه بسیاری از کردها را هم بی جهت به کشتن میدهید. اما محمد رضا خان هم بر سر او داد کشید و کردهای قوچان را خائن به کردها نامید. اما به هنگام عزیمت به ترکمن صحرا، ما تواحی بین راه را پاکسازی کرده و از سملقان (آسخانه)

که با دادن اسب یا اسلحه به ترکمانان مهاجم کمک کرده بودند، از خشم امیر جان محمدخان در امان نماندند که از کشتن سگ و گربه و دریدن شکم زنان باردار آنان خودداری نموده و جوی خون روان ساخت. در عوض قبایلی که در جنگ شرکت نکرد، بودند مورد تشویق قرار گرفتند که از جمله پدرم و قبیله‌ام بود.

۱- مصاحبه با مرحوم دولت نامانلو را در جلد ۲ آورده‌ام.

۲- پایان گفتار روانشاد نعمت بگ سیرکانلو

گذشتیم و به اینجه و امند منطقه تحت حفاظت دُردی خان ترکمن گوگلانی رسیدیم. دردی خان با زرنگی خاص، خود را حامی لشکر شرق و دولت به امیرجان محمدخان معرفی کرد. چون گزارشهایی هم علیه او نرسیده بود که به عنوان مدرکی در دست جان محمد خان باشد. لذا امیرجان محمدخان او را مورد محبت قرار داد و او نیز با سواران خود به راه افتاد. زیرا اختلافات قبلی او با سران طوایف ترکمن بموت ایجاب میکرد، چنین اقدامی انجام دهد.

دو سه ماه در گلیداغی و بیشکمر و کریم ایشان با ترکمن ها جنگیدیم. در بیشکمر ترکمانان فشار آورده، جنگ مردانه کرده و با حملات متهورانه، خود را به چادر فرماندهی جان محمدخان رساندند. جنگ مغلوبه شدیدی بین دو طرف درگرفت. اما چون ما از سلاحهای پیشرفته برخوردار بودیم، سعادتقلی خان مسلسل را به آنها بسته و بیست نفری را بر خاک انداخت. توپ و مسلسل نظامی ها هم بیشتر کار را بر آنها تنگ کرد، که بقیه برگشته و فرار کردند و جان محمدخان از خطر قطعی مرگ نجات یافت.^(۱) ده روز پس از این جریان جان محمدخان مرا مامور کرد به همراهی گروهی از سواران سرحدی،^(۲) به یاری سربازان قره تپه بروم. من هم بیست نفر از سواران سرحدی را برداشته و به آنجا رفتم. در آنجا چون باگرسنگی و کمی آذوقه مواجه بودیم، عده ای از سواران را به اطراف فرستادیم که بروند و از اوبه های ترکمن چپاول کرده و مقداری خوراکی بیاورند. آنها رفتند، اما یکنفر را از بین راه فرستاده بودند که خبر آورد، عده ای از ترکمن های روسیه از مرز گذشته و نزدیک شده اند که به کمک ترکمانان منطقه بیایند.

من عده ای را برداشته و رفته از کمین گاه به همراه سواران قبلی راه را بر آنها بستیم و در نزدیکی حاجیلر (مینودشت کنونی) آنها را محاصره کردیم. آنها ناچار تسلیم و خلع سلاح شدند. تعداد ۲۵ قبضه تفنگ پنج تیر و یازده تیر که در جنگ مراوه تپه از سربازان پادگان که نابود شده گرفته بودند از آنها گرفتیم.

۱- این همان محاصره ایست که فریدون هم اشاره کرده که آتشبارهای فوج پهلوی به سوی ترکمانان آتش بارید و آنها نتوانستند به چادر جان محمدخان برسند.

۲- منظور از سرحدی ها، سرحدنشینان شمال قوچان و شیروان اند که تحت فرماندهی سعادتقلی خان و فرج الله خان عمل میکردند.

دو نفر پسر نوجوان را هم اسیر کرده بودند که یکی نیشابوری بود و دیگری از آرموتلو دشت، در غرب بجنورد و نزدیک نردین، که آنها را هم پس گرفتیم. اسیران ترکمن و همه غنائیم را به جان محمدخان تحویل دادیم. رئیس این ترکمانان که دردی مراد نام داشت، در هنگام جنگهای پیشین در استرآباد، تامین خطی جانی از علاءالدوله پدر جان محمدخان برای خود گرفته بود، که آنرا درآورد و به جان محمدخان نشان داد که از خون او درگذرد، وگرنه جان محمدخان همه آنها را قتل عام میکرد. جان محمد دستخط پدر را گرفت و بوسید و بر چشم نهاد و او را آزاد کرد و به او گفت: اگر دفعه دیگر در جنگ با اردوی دولتی دستگیرت کنم، بدون درنگ تیربارانت می‌کنم. آنهم قول داد که هرگز اقدامی علیه دولت نکند و آزاد شد و رفت. اما اسب و اسلحه آنان را به ایشان ندادیم.

یادم رفت از سید مجید گیفانی بگویم که در نزدیکی بدرانلو آمده به وکیل اوغازی که گروهبان بود، دست به دامن شد که به حضور جان محمدخان برسد و اظهار یکرنگی کند. اما گزارشهای او را به جان محمدخان داده بودند که اعمالی از او سرزده بود. از این رو او را با رفیقش جلو چشمان وکیل اوغازی تیرباران کرد. در حاجیلر بودیم که فرج الله خان بیچرانلو هم با صد سوار سرحدی به یاری ما آمد و ما به سوی گنبد قابوس پیشروی کردیم. پس از فتح ترکمن صحرا بود که بار دیگر جان محمدخان یک گردان سرباز و افسر و درجه‌دار در مراوه تپه به عنوان نگهبانی از منطقه مستقر کرد که چون بعداً حقوق به آنها نرسید به تحریک سالار جنگ فرمانده خود دست به شورش زد، و به سوی بجنورد و قوچان آمدند که در تاریخ به قیام لهاک معروف است. در آن جنگ با سالار هم محمد حسین خان، سعادتقلی خان، علیخان بگ، فرج الله بگ، وکیل اوغازی، ناصرلشکر، فرهادخان و ولیخان قهرمانلو حاجی قربان شاملو و بیواره لوها و قوشخانه‌ای‌ها و جیرستانی‌ها و همه سرحدی‌ها بودند؛^(۱)

۱- پایار گفتار نعمت الله بگ در اوغاز - تابستان ۱۳۶۵ در سن ۹۰ سالگی

فتوحات قشون ظفر نمون ما

روزنامه مهر منیر با این عنوان چنین ادامه داد:

«از قراری که بطور غیرمستقیم و مستقیم به ما خبر رسیده است، در این اواخر قشون ساخلوی (پادگان) بجنورد در نتیجه اقدامات مجدانه صاحب منصبانی که آقای امیرلشکر شرق سرتیپ جان محمدخان آنها را با تعلیمات صحیح و دستورالعمل‌های متین مامور بجنورد نموده بودند، لشکر منصور ایران ساخلوی آنجا دو سه کورت شکست‌های فاحش قابل تسجیدی به این اشرار تراکمه که در سال گذشته از شدت غرور و کثرت مال و مواشی که به تاراج برده بودند، منتهای جسارت را بهم رسانیده و از تیره‌روزی، خیره سری را به حد کمال حاصل کرده بودند، داده شتر و گوسفند و اسب و اسیر زیادی هم ازین نمک حرامان دزد غنیمت گرفته‌اند. حتی شنیدیم امر شده اسرای این اشرار را بیاورند مشهد. بلی این هنوز از ظلیعه عملیات این امیر دلیر و فرمانده غیور یعنی آقای جان محمدخان امیرلشکر شرق به حساب می‌آید و ما با کمال خاطر جمعی به حول و قوه الهی به برادران ایرانی بجنوردی و جویسی و سبزواری و غیره این بشارت را مطمئناً میدهیم که جبران مصائب و صدمات پارساله شما انشاءالله امسال در سایه شهادت و رشادت این سردار و فرمانده شهیم و رشید مدبر کائناتاً ما کمان به عمل خواهد آمد.»

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو خاک بر سر کن که آب رفته باز آید به جو

زنده و پاینده باد قدرت قشون ایران و امیرلشکر محبوب شرق ایران.^(۱)

البته چنانکه گفته شد، جنگ و پیروزی با کردها زعفرانلو بوده، حالا لشکر شرق شرمسار شده، این پیروزیها را به حساب خود در بوق و کرنای روزنامه‌های وابسته به خود میدهند و از آنها کوچکترین نامی به میان نمی‌آورد.

آمدن جان محمدخان به قوچان

با مکاتباتی که بین مظفرالسلطنه رئیس ایل زعفرانلو و حاکم قوچان با امیرجان محمدخان فرمانده لشکر شرق برای استخدام سواران زعفرانلو و تهیه اردوی نظامی و لشکرکشی به بجنورد و ترکمن صحرا جریان داشت و مشکلاتی بر سر راه بود، جان محمدخان در پاسخ مظفرالسلطنه در نامه زیر گفته است که: همین دو سه روز شخصاً برای رفع موانع به قوچان می آید.

تاریخ ۲۷ آبرج ۱۳۰۴ میل

ضمیمه
۵۷
۳۴ اردو

اقای محراب بر این مظهر سلطنه



وزارت جنگ

لشکر شرق

دائرة دله ران

نمبر ۲۵۸۸

با مختار زعفرانلو (۷) که با این مظهر سلطنه
همین در سه روز خود اینجاب با سنده و حرکت در راه
بدر خرد تحقیقات مقرر کرده اند و در راه خواهند بود -

وزیر لشکر شرق

حمله سعادتقلی خان و نیروهای سرحدی به بجنورد و شکستن خط محاصره

چنانکه گفته شد خبر شکسته شدن سرهنگ دوم محمد حسین خان، در شیروان و قوچان و اوغاز به نام محمد حسین خان اوغازی انتشار یافت و مردم سرحد و ایلات بیچرانلو و سیوکانلو آشفته شده و جوانان و مردان میانسال به دور سعادتقلی خان پسرش جمع شده و راهی شیروان گشتند، که برای گرفتن انتقام قتل محمد حسین خان اوغازی رهسپار بجنورد شوند. قبلاً خوانین بیچرانلو و سرحد تحت فرماندهی محمد حسین خان اوغازی به جنگ بجنورد رفته بودند. سعادتقلی خان از شیروان تلفنی با امیرجان محمد صحبت کرد و از او چند قبضه مسلسل خواست که برایش فرستاده شد. با رسیدن تفنگ و فشنگ و مسلسل، سعادتقلی خان با حدود یکصد نفر از جوانان سیوکانلو و بیچرانلو و اسفجیر و اسفراین که تحت فرمان او بنا به صوابدید محمد ابراهیم خان روشنی حاکم قوچان صورت گرفت، به سوی بجنورد حرکت کرد. چون به حدود سیاب آخرین روستای زعفرانلو هم مرز با خاک شادلو رسید، متوجه شد که ترکمانان هم پیمان شادلوها که برخی از آنها محاصره بجنورد را رها کرده و برای چابیدن و غارت روستاهای زعفرانلو به آن ناحیه تاخته و چند گله گاو و گوسفند و عده‌ای زن و کودکی را اسیر کرده و به سوی ترکمن صحرا پیش می‌برند، دستور حمله را صادر کرد. در یک ساعت همه ترکمانان را مقتول و اسیر نمود. اسرا را نیز با احشام و اغنام خود آزاد ساخت و به سیاب و دیگر روستاهای آن حدود برگرداندند. آنها خدا را شکرگزاری کردند که سعادتقلی خان به موع برای نجات آنان سررسیده بود.

سیس سعادتقلی خان و نیروهایش روز دوم خرداد رهسپار بجنورد شده و پیش از ظهر روز سوم خرداد ۱۳۰۴ از سوی شرق محاصره کنندگان را زیر آتش گلوله تفنگ و مسلسل قرار دادند که دشمن با دادن تلفاتی چند، ناچار به ترک محاصره و سنگرهای خود بر روی کوهها و تپه‌ها شده و روبه فرار نهادند، که مرحوم سیاسی در خاطرات خود به فرار آنها اشاره کرده است. بدینگونه با حمله سعادتقلی خان خط محاصره بجنورد شکست و سرهنگ ایرج خان مطبوعی به استقبال سعادتقلی خان آمد و او را در آغوش کشید و رویش را بوسید و او را «قوچ جنگی» خطاب کرد که این

عنوان برای او سالها وردزیان بود. در اینجا بود که سعادتقلی خان نهید آنکه گشته شده سرهنگ محمد حسین خان بوده نه پدرش محمد حسین خان اوغازی.

با شکسته شدن خط محاصره و آزاد شدن نظامیان و ولیخان و محمد حسین خان که این زمان در داخل شهر به نظامیان پیوسته بودند، آرامشی نسبی به شهر حکمفرما شد و خط تلگراف را که به وسیله شورشیان قطع شده بود دوباره وصل کردند و مزده آزادی بجنوردی را رئیس تلگرافخانه بجنورد به مشهد برای جان محمدخان مخابره کرد. (۴ خرداد ۱۳۰۴)

البته کردهای زعفرانلو خراسان که آنروزها بر اثر تحریک عوامل روس و انگلیس فریب خورده و کمر به قتل هم نژادان شادلو خود بسته بودند، نمی دانستند که استعمارگران شرق و غرب دشمن قسم خورده‌ی کردها هستند. زیرا کردها هیچگاه حاضر به خیانت به میهن و وطن فروشی نبوده‌اند. گناه نابخشودنی سردار بجنوردی و کردهای شادلو هم همین بود که جواب منفی به روسها و قنصل انگلیس داده و دست رد بر سینه شان زده بودند.

حال که قلم و اسلحه و تمام امکانات مملکت به دست عوامل استعمار اقتاده، ببینید چگونه کردها را علیه همدیگر تحریک میکرده‌اند. آنها میدانستند که فقط باید کردها را به وسیله خودشان از بین برد. این سیاست همواره از سوی دولتمردان گذشته در مورد کردها اجرا شده و آن‌ها را به عنوان سپر بلا وسیله‌ای در جهت پیشرفت مقاصد خود و قرار دادن در جلوی گلوله توپ و تفنگ مورد استفاده قرار میداده‌اند. اما پس از اینکه به مقصود خویش میرسیدند، همان خدمتکاران ساده لوح و فریب خورده را یکی بعد از دیگری با ناجوانمردانه‌ترین و رذیله‌ترین نیرنگ‌ها از میان می بردند و روز به روز در تضعیف و نابودی آنها اعم از شادلو و زعفرانلو و غیره می کوشیده‌اند.

آنها پس از اینکه سردار بجنوردی را که ستون فقرات کردهای خراسان بود، بدست زعفرانلوها درهم شکستند، آنگاه همانطور که روزنامه‌ی مذکور نوشته است. در موقع پاداش و پاداشه حق اینان، یعنی زعفرانلوها را هم کف دستشان گذاشتند و یکی یکی آنها را بر بالای چوب دار پناهِ زندان و یا به تبعید فرستادند. فرهادخان و ولیخان و محمد حسین خان و سعادتقلی خان و علیخان بگ و فرج الله بگ و دولت نامانلو و همه یکی بعد از دیگری به مکافات رسیدند.



سرتیپ جان محمدخان امیرعلانی و سرتیپ مرتضی خان
بزدان پناه

تبلیغات روزنامه مهر منیر در حوادث بجنورد

دراپورت تلگرافی عملیات مشعش نظامیان رشید در بجنورد - (۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۴).

در اوایل اردیبهشت بعد از قتل رئیس مالیه محمدآباد از گوشه و کنار زمزمه های نهضت و هیجان انفراد شنیده می شد و افق صفحات بجنورد رو به تاریکی و تیرگی گذاشته، آقای سرهنگ ایرج خان اقدامات مقتضیه برای اطفای تیره اغتشاش نموده، من جمله قسمتی برای جلوگیری از خودسری اشرار روانه داشته. ولی متأسفانه به تبلیغات و تحریکات قانددین فساد به سرعت برق رعایای جاهل را اغوا نموده، بعضی را به حيله و برخی را به فشار و تهدید یا نیت مشحوم خود همراه کردند و به همین علت در ظرف چند روز عده قلیل آنان به جمعیت کثیری مبدل، به علاوه از تراکمه سرحدی هم استعانت جست، در حدود حمله به شهر برآمده قواء نظامی بواسطه قلت نفرات و لزوم حراست به

بجنورد احضار گشته، در لیل ۱۷ وارد شدند. لیل ۱۸ (اردیبهشت ۱۳۰۴) اکراد متجاوز و تراکمه سرحدی کوعهای اطراف را قرارگاه خویش ساخته شهر را تهدید نمودند.

صبح ۱۸ غفلتاً از چهار جانب مانند سیل حمله ور گردیده، تصرف بجنورد را در نظر گرفته قوای نظامی در ظرف چند دقیقه بطور محیرالعقلی در تحت نظر فرماندهان و صاحب منصبان فعال و رشید آقای سرهنگ ایرج خان خود را جمع و مهیای دفاع نمودند. نه شبانه روز بدون دقیقه‌ای آرامش و سکوت حملات متواتره آن سیل بنیان کن را رفع، خواب و خوراک را به خود حرام نمودند.

الحق فداکاری و رشادت و ثبات عزم نظامیان و خوانین رشید قوچانی که به سرپرستی صاحب منصبان لایق و رشید ایران آقایان نایب سرهنگ (۲) و نایب سرهنگ باقرخان مشغول جانبازی بودند فراموش شدنی نیست. قدری تعمق، اهمیت امر را مبرهن ساخته و شتونده را مبهوت و متحیر سازد که یک عده دویست نفری بتواند ۹ روز در محاصره قریب چهار هزار نفر قطاع الطریق خونخوار که تمامی عمر خود را به خونریزی گذرانده‌اند، تحمل مشقات گرسنگی بی خوابی خستگی نموده با قدمی ثابت و عزمی راسخ پافشاری و استقامت نمایند. چهار روزه اول از ۱۸ الی ۲۱ اردیبهشت لیل و نهاراً بدون دقیقه‌ای آرامش، گلوله مانند تگرگ به جانب طرفین می بارید. چون دو روز بود سیم بریده و رابطه با مشهد مقطوع شده بود^(۱)، در صبح پنجم یک فروند طیاره جنگی که گویا حامل بندگان اجل (امیرجان محمدخان) امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکتی بود، در آسمان بجنورد نمودار و روح تازه در کالبد اهالی عموماً و مامورین دوایر دولتی خصوصاً رسیده مشغول گفتگو گردید. پس از چند دقیقه طیران و تحصیل اطلاعات لازمه یک عده اورتی که متضمن اظهار قدردانی از ثبات قدم نظامیان رشید و فداکاری و ترغیب و تحریص آنان در پافشاری و استقامت از طرف معظم له انشاء شده بود، منتشر ساخته بطرف مشهد حرکت نمود. در همان روز پنجم یک عده از معاریف شهر به معیت رئیس تلگراف منتخب، و برای انصراف اصرار به وسیله اندرزه‌های لازمه به معصوم زاده که در هزار قدمی شهر واقع است رفته و با روسا و ریش سفیدان

۱- روز بیستم اردیبهشت شورشیان سیم تلگراف را قطع کردند.

مشغول مذاکره گردید و تا اندازه‌ی وخامت قضیه در نظر آنان جلوه‌گر ساخته متقاعدشان نمودند که به اماکن خودشان مراجعت نمایند. هرگاه خواهش و استدعائی از اولیاء دولت دارند یا تعدی نسبت به آنها شده، عریضه بنویسند تلگرافاً به عرض اولیای امور میرسانند. چنانچه امدادی به جهت متهاجمین نمی‌رسید و بعضی مقصرین تحریکاتی نمی‌کردند، امید بود به یک ترتیبی دفع غائله بشود. ولی بدبختانه به علت فوق متجاسرین تازه (وارد) به تجزی سایرین افزوده و عملیات سفاکانه خود را ادامه دادند. روز ششم هفتم هشتم نسبتاً قدری از جدیت اشرار کاسته شده بود. آنهم به این ترتیب که در شبانه روز چند ساعت تعطیل و بقیه (اوقات) مشغول جنگ بودند. در این مدت هم به علت اینکه طاحونه (آسیاب)های اطراف شهر در تصرف دشمن بود، اهالی از حیث آرد و آذوقه در عسرت و مضیقه مانده بیم هیجان و انقلاب داخلی میرفت. ولی بحمدالله در اثر جدیت و تدابیر آقای نایب سرهنگ باقر آقاخان حکمران نظامی که آنی از نصایح لازمه و ترغیب تاکید اهالی بر بردباری و تحمل متفک نمی‌شدند حادثه‌ای رخ نداد.

روز دهم از نظامیان و سواران قوچانی که از شیروان تحت ریاست آقای یاور صفر علیخان^(۱)، حرکت نموده بودند نزدیک چناران رسیده اشرار برای جلوگیری از ورود به شهر در آنجا مشغول زد و خورد و جنگ گشته. تا اینکه بحمدالله نسیم فتح و ظفر به پرچم قوای نیرومند دولتی و زبده، اشرار را عقب نشانیده مناصراً به بجنورد وارد و از خیابان سپه با ترنم به سرود مهیج نظامی در میان فریادهای زنده یاد حضرت اشرف سردار سپه، پاینده یاد امیر محترم لشکر شرق، موبد و منصور یاد نظامیان رشید و فداکار ابران که از طرف اهالی به آسمان میرسید، وارد سر بازخانه امیریه گشته و پس از عرض راپرت بلافاصله، با سایر برادران نظامی خود به تعاقب اشرار حرکت کرده، قریب یک ساعت از شب گذشته باغات و قراء اطراف شهر را از لوث وجود خائنین سرور منصفاً ساخته از

۱- یاور صفر علی خان که مهارت مخصوصی در فرار از برابر دشمن داشت، پس از آرزای سازی بجنوره بواسیله سعادتقلی خان وارد بجنوره شد. او افسری بسیار ترسو بود که در هر جنگی فرار میکرد. بعداً بیشتر با او آشنا میشویم. اعلامیه فوق را لشکر شرق به وسیله رئیس تلگرافخانه بجنورد به روزنامه داده و تمام فتوحات را به خود نسبت داده، در صورتی که هیچ نقشی جز دادن اسلحه در پیروزی نداشت و فتح بجنورد بواسیله کرده‌های زعفرانلو انجام گرفت.

اطراف بجنورد متواری و پراکنده شان نمودند. در روز بیست و پنجم اردیبهشت مأمورین و عموم اهالی با قیافه‌های بشاش و چهره‌های گشاده، از این حیات مجددی که خلاق عالم بوسیله فداکاری نظامیان عبور به آنان عنایت فرموده به یکدیگر تبریک و تهنیت گفته، موفقیت پندگان حضرت اشرف اعظم دامه عظمت و امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکت و صاحب منصبان فعال و فداکار و نظامیان رشید را به استقرار امنیت از پیشگاه اقدس الهی جل شانہ مسالت نمودند. عده مجروحین از نظامیان رشید قریب ده نفر بوده که اغلب آنها بحمدالله خوب شده‌اند و فعلاً تفنگ دوش می‌گیرند. سه نفر هم شهید شده‌اند. از سوارهای قوچانی دو نفر مقتول گردید.^(۱) به قراری که امروز جمفرخان زاهدی رئیس دفتر مالیه محمدآباد که فراراً خود را به گیفان رسانیده بود و از آنجا به بجنورد آمده، اظهار عیدداشت قریب سیصد نفر از اشرار و متجاسرین در این نه روزه مقتول و مجروح شده‌اند از هر دو قریه که به کمک آمده بودند یک دو نفر مقتول شده و چند نفر هم مجروح گردیده‌اند عده‌ای را هم اسیر نموده‌اند که فرمانده محترم قوا مشغول تحقیقات هستند»^(۲)

ابراہیم خلیل (رئیس تلگرافخانه بجنورد)

چنانکه ملاحظه میشود، این ارقام مقتولین شورشیان سخت مبالغه آمیز است، تعداد مقتولین شورشیان از ۱۰ نفر تجاوز نمی‌کرده است. اما بعداً آنچه دستگیر یا تسلیم شدند به امر جان محمدخان در میدان مرکزی بجنورد به دار آویخته شدند.

«تلگراف بشارت فتوحات اردوی منصوره

خدمت ریاست جلیله ایالت خراسان دام اجلاله

بعد از ۹ شبانه روز که شهر در محاصره و عموماً در مخاطره عظیمی بودند، الحمدالله عصر شنبه بیست و ششم قوای منصوره^(۳) از طرف شیروان مثل آب رحمت الهی وارد. اشرار بعد از دادن

۱- مقتولین خود را شهید و مقتولین قوچانی را «مقتول» ذکر کرده‌اند که نهایت خودخواهی نظامیان است.

۲- مهر منیر - ش ۲۶ - ص ۴ برابر ۱۳ خرداد ۱۳۰۲

۳- منظور از قوای منصوره، کردهای زعفرانلو به فرماندهی سعادتقلی خان می‌باشد که نظامیان را از محاصره نجات داد و در

تلفات و اسراء به کوهها متواری گردیدند. تشویش و اضطراب فوق العاده عامه میدل به امیدواری و اطمینان شد. با خوشبختی و مسرت بی قیاس فریادهای زنده پاد حضرت اشرف پاینده پاد امارت جلیله، بلند و منصور پاد صاحب منصبان رشید و حاقظین مسلمین، به عرش اعلاء رسیده و اردوی سنخاس و گرمه هم ظهر یکشنبه به حمدالله به سلامتی وارد شدند. در نتیجه بمباردمانی که به توسط اروپلان^(۱) از طرف شخص امارت جلیله لشکر شرق به عمل آمد و در نتیجه جنگهای متوالی نه روزه نظامیان رشید، شصت نفر از دشمن مقتول و عده زیادی مجروح و ۱۸ نفر اسیر بدست آمد. مقتولینی را که دشمن از میدان برد، سوای این عده است. راپورت مفصل بعد عرض خواهد شد.

ابراهم خلیل میرزا رئیس تلگرافخانه بجنورد،^(۲) ۴ خرداد ۱۳۰۴

اما واقعیت جنگ بجنورد به گونه‌ای دیگر بود که در گزارش فریدون به تفصیل شرح داده شد و این گزارش تلگرافی صرفاً یک بلوف نظامی است. حال بنگریم به تلگراف شادپاش برخی بجنوردی‌ها به جان محمدخان:

«سواد تلگراف واصله از طرف علماء عظام و تجار و معاریف بجنورد

حضور امارت جلیله لشکر شرق مقام محترم بندگان امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکت^(۳) از حصول نعمت و امنیت و فرج بعد از شدت و تفرقه اشرار و تراکمه به مراحم حیات بخش شخص حضرت اجل عالی و صمیمت آقای رئیس ارکان حرب و حکمران مهربان هیأت نظامیان رشید عموم طبقات و اهالی تشکرات قلبی خود را تقدیم و بدعوات صمیمانه موفقیت یگانه ناجی ایران حضرت اشرف و آن امیر محترم و قشون را از خداوند متعال مسألت می‌نمائیم. هیأت علماء و تجار و اصناف احقر محمود الحسین، احقر عبدالحی الحسینی الموسوی. احقر داود الموسوی نظام

اینجا به آب رحمت الهی توصیف شده‌اند.

۱- جان محمدخان روز سوم خرداد در بجنورد اعلامیه پخش نموده و مواضع شورشیان را بمباران کرده به مشهد برگشت.

۲- روزنامه مهر منیر - ص ۶ شماره ۲۵ چهارم خرداد ۱۳۰۴

۳- چنانکه مشاهده میشود هر دو عنوان هم یکی است که حضرات از هول و شتاب تکرار کرده‌اند.

الشریعه - اقل عاصی شیخ ذبیح الله سلطان الذاکرین - محمد حسن امام جمعه، محمد موسوی، محمد باقر الحاج مرتضی، حاج اسدالله، حاجی حبیب الله جاجرمی، الحاج نصرت علی اکبر،

بیانیه فرقه دموکرات بجنورد برای جمع کردن اعانه جهت نظامیان

و بیانیه دایر به تحف و هدایا برای نظامیان رشید و محبوب ما در بجنورد

خراسانیان، برادران نظامی رشید خود را به تقدیم هدایا یاد آوری و تشجیع کنید. سربازانی را که برای حفظ نفوس و اموال و نوامیس شما فداکاری می نمایند، با ارسال هدایای برادرانه با ارسال تحفه های دوستانه یاد و موجبات دلگرمی آنان را فراهم سازید.

فدائیان را که قلوب مجروح شما را بواسطه ی تنبیه و تشکیل غارتگران مرحوم می نهند و برای استرداد زنان و دختران اسیر و اموال و احشام غارت شده جان نثاری می کنند اخلاقاً تقویت نمائید و روح فداکاری آنان را به اظهار احساسات برادرانه بزرگ و مشقت جنگ را بر آنها سهل و کوچک نمائید بشکرانه امنیت و استراحتی که در سایه مجاهدت آنها دارید از بذل مختصر مالی برای تقدیم هدیه ی دریغ نفرمائید.

بدین وسیله از افراد آنها که در کوهستان و ریگستان یا پشت سنگر با تحمل گرما و سرما شب و روز مقابل دشمن جانفشانی می کنند دلجوئی نمائید. زیرا که به مفاد فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه تقدیر مجاهدت مجاهدین وظیفه ی اسلامیت و انسانیت است» (مهر منیر از طرف افراد فرقه محترم دیموکرات) (۱)

نیز روزنامه مهر منیر افزود:

«مخبر ما از بجنورد - به حمدالله پشت سر هم لشکر مظفر ایران از تهران و استرآباد و مشهد وارد و اشرار را با شکست های فاحش تقریباً سی فرسخ عقب دوانده و امنیت از هر جهت حکفرماست و مردم همه مرغه الحال و آسوده و منتظرند اموال متهبوشان مسترد بشود».

پاسخ کینه توزانه روزنامه دولتی مهر منیر به مردم معترض بجنورد

«جواب محمد بجنوردی - شرحی در جریده صدای شرق شماره ۱۳ به امضای (م.ب) ملاحظه و معلوم شد نویسنده مزبور با درست نگارشات ما را نخوانده یا از بیسوادی نفهمیده است. ضمناً با اظهار غرض بنای هجوم بر ما گذاشته و بالاخره می نویسد مدیر جریده مهر منیر:

(شادانلوها را دزد و غارتگر نوشته و مخنث قلمداد نموده و تر و خشک را با هم در تاریخ آتیه لکه دار کرده است و یک تعریف بلند و بالائی از سطوت الملک و سوارهاشان. در صورتی که ایشان به بجنورد نیامده و فقط چهل سوار فرستاده است^(۱) و زحماتی که سایر خوانین زعفرانلو قوچان متحمل شده اند، از آنها اسمی نبرده. وانگهی در شادانلو هم بعضی اشخاص طرفدار قشون و عظمت ایران یافت میشوند که اسامی چند نفری ذکر میشود از طبقه علما آقای میرزا محمد آقا از تاجر حاجی علیشاه و از آزاد یخواهان حاجی میرزا محمود واعظ الا آخر...)^(۲)

لازم شد برای رفع مغلطه و اشتباه کاری و سفسطه با فی این (م.ب) مختصر جوابی بنویسم تا موجب سوء تفاهم بر رقعا و هم مسلمان عزیز بجنوردی ما که از بدو ورود قشون ظفرنمون به آن دولت متبوعه وفادار و همراه بوده اند، حتی بعضی از آنها پس از عودت سردار معزز از بجنورد مهاجرت به سبزوار و مشهد مثل آقای حاجی میرزا محمد واعظ^(۳) و حاجی علی اصغر تاجر گرمه ای^(۴) نموده بودند بشود.

۱- سطوت الملک مرد میدان و کارزار نبوده که خودش به بجنورد بیاید.

۲- نقطه چین مربوط به خود روزنامه مهر منیر است.

۳- نامبرده از روضه خوانان بجنورد بود که با نام مستعار، علیه سردار بجنوردی و کردها مطلب مفرضانه به دستور قشون برای روزنامه مهر منیر می نوشت. پس از اینکه سردار با شوکت تمام از تهران بازگشت او از ترس، زن و بچه اش را سوار الاغ کرده و به سوی سبزوار متواری شد. گویا اصلاً هم سبزواری بود نه بجنوردی. بعد سردار که متوجه این موضوع شد، فرستاد رفتند او را از بین راه به احترام به بجنورد برگرداندند و به او گفتند باز هم دلت هر چه میخواهد بنویس.

گورنده مرحوم خسروخان شادلو

۴- حاج اصغر گرمه ای از طرفداران قشون و مخالفان سردار از اعضای دمکرات بود.

اولاً اینکه ما صریح نوشته‌ایم و طرف خطاب ما از شادانلوها فقط آنهایی هستند و بودند که با تراکمه و اشرار همراه شده‌اند و رئیس مالیه را به خیانت و نامردی کشته‌اند و به همدستی و معاونت عده چهارهزار نفری دزدان شریر تراکمه شهر را محاصره نموده‌اند...

و اما اینکه اسم آقامیرزا محمد مجتهد و حاجی میرزا محمد واعظ را که از جهالت و بیسوادی جزو کرده‌های شادانلو ذکر کرده‌اید، مگر خود بهترین سند دلیلی بر جهل مرکب بودن شما و بر اغراضی که با ماداری نمی‌باشد، آیا هیچ منتضت هستی چقدر بیسواد و نادانی (۱)؟

آخرای جناب م و ب دو نفر سید هاشمی و ذریه زمرای اطهر و اولاد پیغمبر مدتی را چه نسبتی به شادانلوهاست که تو آنها را جزو شادانلو اسم می‌بری و سند جهل خود را بر عالم نشان میدهی... (۱)... و اما دایر به خوانین زعفرانلو معلوم شد به علاوه (که) بیسوادی فاقد بصیرت هم هستی. (۱) ما تعریف از همه خوانین زعفرانلو و اولاد سام خان ایلخانی مرحوم نموده‌ایم آیا به یک سطوت‌الملک تنها لفظ خوانین زعفرانلو و اولاد سام خان کسی اطلاق میتواند بکند (۲) منتهی اسم یکی او را بدون سایرین به ملاحظه ایجاز برده‌ایم ولی تعریف از همه شده است... (۲)... منیر مازندرانی (۳)

مجلس ختم سرهنگ محمد حسین خان انصاری

روزنامه مهر منیر در مورد جنازه افسران کشته شده در بجنورد به تاریخ ۳ خرداد ۱۳۰۴ که روز ۱۱ تیرماه پس از ۳۵ روز در مشهد تشییع شده‌اند، خبری منتشر ساخته است. در حالیکه آن زمان سردخانه‌ای وجود نداشته و اوج گرمای تابستان هم بوده و چگونه این جنازه‌ها از هم پاشیده نشده‌اند بر ما روشن نیست.

مجلس ترحیم - روز جمعه و شنبه ۱۲ - ۱۳ تیرماه از طرف اداره جلیله لشکر شرق در

۱- اینست نمونه ادب و متانت و رعایت حقوق متفقدین از سوی مدیر یک روزنامه رسمی کشور که چنین ترکتازی نموده !!

۲- چون حدود یک صفحه سفسطه و هناکی و لفاظی بهبود مهر منیر بود، حذف شد.

۳- مهر منیر - شماره ۳۹ - ص ۶ - ۷ تیرماه ۱۳۰۴

دارالضیافه آستانه متبرکه عصرها مجلس ترحیم بسیار باشکوهی برای مرحوم نایب سرهنگ محمد حسین خان انصاری و نایب دوم مرحوم اسماعیل خان که در زد و خوردهای بین نظامیان دولت و اشرار در چندی قبل در بجنورد شهید شده بودند و با نهایت ابهت (هکذا) خاتمه یافت و روز آخر ختم از طرف آقای فرمانده لشکر شرق، موید الممالک حضور داشتند^(۱)

در تشییع جنازه افسران فوق الذکر در مشهد، کنسول‌های روس و انگلیس و تمام مقامات و سرشناسان مشهد دعوت شده بودند. پس از جار و جنجال و تبلیغات زیاد در مورد پیروزیهای لشکر شرق و بدگوئی و اهانت به کردها و تراکمه، هدفی جز برانگیختن احساسات مردم علیه سردار معزز نداشتند و چیزی جز توجیه کردن جنایات امیرجان محمدخان در اعدام‌های دسته جمعی بدون محاکمه روستائیان بی گناه مانده و سملقان نبود.

شرح چگونگی این مراسم را روزنامه مهر منیر شماره ۲۴ روز ۲۷ مرداد ۱۳۰۴ هم در صفحه اول خود درج نموده است که سرهنگ محمد حسین خان ۲۶ سال داشت.^(۲) قطعاً ستوان اسماعیل خان از آنها جوانتر بوده است. معلوم نیست چگونه افسری در ۲۶ سالگی سرهنگ میشده است و سرنوشت مردمان منطقه‌ای به دست او سپرده میشده است؟

البته باید به خاطر داشت که آقای انصاری وزیر امور خارجه محمد رضا شاه پسر رضاشاه پسر همین سرهنگ انصاری بود که به خاطر کشته شدن پدرش نردبان ترقی را پیمود.

۱- مهر منیر - شماره ۲۰ - ص ۲ برابر ۱۸ تیر ۱۳۰۴ ۲- قشون متحدالشکل - دکتر عاقلی - ص ۶۸۷

اتحاد کرد و ترکمن و فرار نظامیان

فریدون سپس به گزارش تاریخی خود ادامه داد و می‌گوید:

روزانه‌ی سوم عیالی خیر می‌آورد که قریب هشت هزار نفر ترکمن وارد بلوک سنگان (سملقان) شده و قریباً ملحق به اشرار اکراد خواهند شد. پس از شنیدن این خبر، سروان ملاحظه می‌کند که عده‌ی تراکمه با اشرار در حدود ده هزار نفر خواهند شد. زیرا در این چند روزه اکراد (غرب بجنورد) قریب دو هزار نفر دور هم جمع شده بودند.^(۱) سروان طرح حمله را میدید که با اندک نفقات نظامی یعنی در حدود صد و هشتاد الی دویست نفر، هیچ صلاح نیست که در مقابل این همه اشرار و دور از شهر (بجنورد) و پادگان آنجا ایستادگی نمود و یا جنگ کرد. لذا روزانه‌ی سوم می‌که در قره جقه بودیم شیپور جمع صدا کرده، تمام عده سوار شده و حرکت نمودیم. تمام عده باخبر شدند که ترکمنها وارد سنگان شده‌اند، چون قره جقه در سرکوه واقع بود و تمام جلگه‌ی سملقان را گرد فرا گرفته، مثل اینکه تمام هوا صاف فقط روی جلگه‌ی سنگان را می‌گرفته. از این قسمت واضح بود که عده‌ی زیادی وارد شده‌اند که گرد و غبار مانند مه جلگه و بلوک سنگان را فرا گرفته بود به سمت شهر عازم گردیدیم. بنده از ترس یا هر چه که آقایان تصور بکنند، قدری حالم بهتر شده بود که سوار اسب از دنبال عده میرفتم. قدری که از دهکده قره جقه دور شدیم، سروان داوودخان ایستاده تا بنده رسیدم.

فرمودند: در دنباله‌ی عده چه شخص به جز شما حفاظت را عهده‌دار است؟

رفقا گفتند: به غیر از گروهبان سوم فریدون (که خود من باشم و از مستی آمپول به جا مانده‌ام)

۱- یکی دیگر از فرماندهان سلحشور کرد در محاصره بجنورد اصغر برادر محمد بهادر معروف بود، که مردم به او اصغر جز می‌گفتند. جز در کردی به معنای احوال می‌باشد. کسیکه یک چشمش کج باشد. اصغر حر پس از اینکه در مقابل لشکر شوق و کوه‌های قوچانی شکست خورد و به سوی کوه‌های موزی بجنورد متواری گشت و سپس تحت تعقیب فرار گرفت، به آن سوی مرز به داخل خاک شوروی رفت. بعدها که رضاشاه فرمان حمله عمومی داد، اصغر هم به ایران بازگشت. اما نظامیان او را به نامردی در آشخانه دستگیر کرده و اعدام نمودند. برادرش محمد بهادر هم به‌مراه سردار بجنوردی این زمان در زندان لشکر در کنار سردار معزز زندانی بود که او نیز اعدام شد.

کس دیگری نمانده است. سروان فرمودند: فقط فلانی (یعنی فریدون) تنها هم کافی است و رو به پنده نموده، فرمودند ما به اطمینان شما که پشت سر ما هستید به سوی بجنورد و پشت به دشمن پیش میرویم در حالی که من یارای اسب زانندن نداشتم و همان رقتن را هم اسب بهوای اسبهای دیگر میرفت و چنانکه قبلاً عرض شد، تا اندازه‌ای از هوای ترس هوشیارتر شده بودم^(۱).

به دنبال تقاضای لشکر شرق خراسان که امیرجان محمدخان قاجار فرماندهی آنرا بر عهده داشت و هدف آن تنها نابودی سردار معزز بجنوردی، این مرزبان غیور سرزمینهای شمالی و شرقی ایران بود. جانمحمد خان که نمی‌توانست قدرت و احترام او را در بین مردم خراسان و استرآباد تحمل کند، در صدد توطئه چینی و مقدمات جنگ علیه او افتاد. چون لشکر او قادر به انجام چنین ماموریتی نبود و عملاً دیدیم که همه جا با شکست و مقاومت مردم روبرو می‌شدند. پس در صدد برآمد از اختلافات گذشته‌ی بین دو ایل عظیم زعفرانلو و شادلو استفاده کرده و خوانین و مردم زعفرانلو را از قوچان و شیروان و درگز و چناران، علیه سردار معزز بجنوردی ایلخانی شادلو تحریک نموده وارد جنگ کند. همین کار را هم کرد. زیرا خوانین زعفرانلو هنوز اسارت دختران کرد قوچانی به دست ترکمانان را که قبلاً بازگو کردیم^(۲) فراموش نکرده بودند و در پی فرصت و انتقام بودند. اینک که فرصت پیش آمده بود، سیرفتند انتقام ماجرای ۲۰ سال پیش را از ترکمانان بگیرند.

اما چنانکه گذشت گروهبان فریدون در حال فرار و عقب نشینی قوای نظامی به سوی بجنورد، در حالیکه خود نیز مست و مدهوش از قراربان عقب مانده بود، می‌گوید: در صورتیکه قبلاً هم عرض شد، تا اندازه‌ای از هول و ترس جان هوشیارتر شده بودم. هر چند هول و هراسی از جنگ نداشتم، ولی همان نشئه، ترس فوق العاده‌ای به من رسانیده بود و مرا گمان چنان میرفت که اگر جنگی واقع شود، به اولین وسیله دستگیر خواهم شد. بلکه به خطا هم نرفته بودم. زیرا مرا یارای تیراندازی و دفاع از خود نبود.^(۳)

۱- یادداشت‌های گروهبان سوم فریدون قوچانی پسر حبیب الله خان ناصر لشکر هیوه دانلو

۲- نگاه کنید به کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی - جلد سوم و چهارم

۳- عجب برادر عزیزش علی اصغر حق برادری را در حق این برادر خود و دیگر دوستانش انجام داده است. چه خوب

قریب یک فرسنگ دیگر که راه رفتیم، در بین راه دهکده‌ای دیگر در جناح چپ ما واقع بود عده‌ی سوار محلی قوچان که سرکرده‌ی آنها ولیخان قرمانلو بود، نمودار گشته و از دهکده خارج شده به سمت ما آمدند.

سروان اسپ خود را نگاهداشته، قریب یکساعت با ولیخان صحبت کرد. در اینموقع قدری بر اثر هوای خوب حالم بهتر شده به جلو آمدم... با اینکه کاملاً گوش فراداده بودم که تمام حرفهای سروان و ولیخان را بشنوم، باز خوب نفهمیدم. همین قدر دانستم که سروان میفرمودند: صلاح نیست در خارج مانده و از عده‌ی شهر دور بمانیم. ولیخان هم می‌گفت:

خوب نیست برویم شهر. فردا بیوه زنان خواهند گفت که شما از مقابل دشمن فرار کرده‌اید. به اضافه این عملیات فرار و رفتن به شهر، دشمن را خیره و جری‌تر خواهد کرد. خلاصه بهرزبانی بود سروان، ولیخان را قانع کرده به اتفاق رو به شهر نهادیم. تیم فرسنگ که رفتیم، ولیخان به غیرت خود راه نداده، در اولین قلعه‌ی بین راه که بر فراز کوه بود، باقی ماند. و گفت: من به شهر نخواهم آمد. زیرا ننگ قرار تا آخر عمر با ما خواهد بود.

ولیخان در همان دهکده‌ی معروف به... (۱) ماند و ما نظامیان به شهر وارد شدیم که ساعت ۷ بعدازظهر بود. سرهنگ ایرج خان مطبوعی و سرهنگ باقر آقابهرامی از آمدن عده باخبر گردیده و در اول شهر بجنورد، دم دروازه گرگان با ما روبرو شدند. سروان داودخان گزارش نظامی داد.

سرهنگ مطبوعی فرمانده هنگ بجنورد، فوراً یک نفر سرجوخه و دو نفر نظامی را برگرداند، نوشته‌ای هم برای ولیخان نوشت که به رسیدن این نامه فوراً به شهر بیایید. زیرا دشمن در حدود ده هزار نفر می‌باشد. تمام عده‌ی شما پنجاه نفر است. البته به آنی تمام شماها را از بین خواهند برد. برای بقیه‌ی عده هم دستوراتی به سروان داودخان دادند. سپس به محل اسواران رفتیم. عده‌ی سوار را دو قسمت نمودند، بدون اینکه استراحتی بنمائیم. فقط به هر یک از اسبها نیم (من) جو داده و

گفته‌اند.

بهر از آن دوست که ندادن بود

دشمن دانا که غم جان بود

۱- فریدون نام روستا را فراموش کرده و در داخل پرانتز چیزی نوشته است.

سوار شدیم. تا نیش آفتاب مشغول گردش در اطراف شهر و اکتشاف بودیم. تا کاملاً آفتاب بیرون شده به محل اسواران برگشتیم. بلکه تمام عده‌ی پیاده نظام هم در آن شب مشغول کشیک بودند. تنها در اطراف هنگ و اطراف گروهان و در کنار دیوارهای باغ امیریه^(۱) که محل هنگ همانجا بود، حتی تمام دیوار سمت خارج را سوراخ و (مزقل) ساخته بودند. ولیخان قرامانلو هم چهارساعت از شب گذشته (به موجب دستور سرهنگ ایرج مطبوعی) با عده‌ی خودش وارد شد. آن روز گذشته قریب یک ساعت به غروب مانده بود که سروان داودخان بنده را به منزل احضار فرموده، فرمودند:

فوری به سرگروهان ذبیح‌الله بگوشید تمام عده را سوار کرده به عنوان آب بردن اسبها از درب پشت حیاط اسواران بیرون شده و به سمت دروازه قوچان بروید. از سمت قوچان عده‌ی خیلی کمی نظامی و عده‌ی کمی هم سوار محلی می‌آید. تا یک کیلومتری هم شده بروید و در نزدیکی ینگی قلعه به آن عده ملحق شده از دروازه‌ی دیگر یعنی دروازه‌ی برج^(۲) یا از دروازه‌ی شهر قدیم^(۳) وارد شهر بشوید که مردم گمان نکنند که عده‌ی زیادی رسیده است و خود شما هم باید با عده باشید. این نکته را هم عرض میکنم که در محل شبهه‌ای نمانده باشد. چون در بودن سرگروهان دلیلی ندارد که فرمانده گردان وکیل دیگری را خواسته^(۴) و بوسیله‌ی او برای سرگروهان دستور بفرستد این بود که:

اولاً در آن زمان که ما داخل در خدمت بودیم، میدان ترقی خیلی تنگ بود و نظام چندان افسرو گروهان به اندازه‌ی احتیاج هم نداشت.

ثانیاً از این گذشته ذبیح‌الله سرگروهان هم ترک بود و فارسی را خوب نمی‌دانست. نیز میتوانم بگویم که محرم راز هم نبود.

۱- از آن زمان باغ امیریه تبدیل به پادگان شده که آن زمان اطرافش تنگ و چمن زار بود.

۲- برج معروف به برج حیدرقلی خان که تا پیش از انقلاب اسلامی ایران هم در ضلع شمال شرقی میدان شهرداری کنونی بر سر راه آرامگاه شهدای بجنورد موجود و میدان ساربان محله هم در کنار آن بود.

۳- همان خیابانی که امروز به طرف روستای باغجغ می‌رود و از کنار تالار آینه‌ی سردار مخم می‌گذرد.

۴- منظور از وکیل دیگر خود فریدون است که دو درجه پائین‌تر از ذبیح‌الله بگ بود و گروهان سوم.

به این لحاظ (سروان داودخان) بنده را احضار فرموده و بوسیله بنده دستور میدادند و من به زبان ترکی به سرگروهیان می فهمانیدم. خلاصه سوار شده از شهر خارج گشتیم. هنوز قدری از شهر دورتر نشده بودیم که عده‌ای نمودار گردیدند وقتی که بهم رسیدیم، پسر عمه‌ام امیراصلان^(۱) با آن عده بود و در حدود بیست نفر هم از سوارهای محلی و سوارهای قره‌سورانه‌های پدرم به اتفاق مامور بجنورد شده بودند. (و همه کردهای هژداتلو بودند).

بنده به محض دیدن پسر عمه‌ام فوق العاده خوشوقت و مسرور گردیدم. به گونه‌ای که ملتفت به نظامیان و کسان دیگر نشدم، و با هم وارد شهر شدیم. تا آنوقت آفتاب به چاهسار مغرب سرفرو برده و تمام اطراف بجنورد کوه است. در عوض آفتاب از قله‌ی تمام کوههای اطراف بجنورد آتش شعله‌ور گردیده بود. قریب دو سه ساعت از شب گذشته، تمام اطراف بجنورد روشن بود، که گویا روز است. این آتش را اشرار کرد و تراکمه در تمام قله‌ی کوهها و اطراف بجنورد روشن نموده بودند که یعنی ماها رسیدیم.^(۲) حاضر و آماده برای جنگ و دستگیری خودتان باشید و...



خانه ایلی متحرک ترکمن معروف به خانک

پورت: تارک، دگر، ا، حلقه، اعدا، ایله افان خانلر خان قواغه له

- ۱- امیراصلان پسر امیرقلی خان سرهنگ معروف به قوزی خان در دستگاه امیرحسین خان سنجع اردولنه از اسپران ترکمن بوده که در جلدهای دوم و سوم حرکت تاریخی کرد نام برده‌ام.
- ۲- این موضوع در گزارش مرحوم سیاسی هم آمده است.

محاصره بجنورد و عشق‌بازی فریدون رئیس نظمیه

فریدون در ادامه گزارش خود از اوضاع و احوال بجنورد چنین آورده است که:

آن شب را تمام عده‌ی پادگان اعم از سواره و پیاده مشغول گشت و کشیک بودند. ولی من آن شب را مثل اینکه ابدأ دشمنی در اطراف شهر وجود ندارد، می‌پنداشتم. از اینها گذشته رقیقه‌ای داشتم که قبلاً ذکر آن گفته شد و لازم است که شمه‌ای بگویم، چون تا اندازه‌ای پیدا کردن این رقیقه شیرین است. پس از وارد شدن به بجنورد رفقا تمام عازم حمام شدیم. مطابق پریشی که نمودیم گفتند. حمام نمره‌ی سردار (معزز) بهتر از تمام حمامها می‌باشد. ما پنج نفر رفقای هم درجه به سمت حمام نمره رفتیم. وقتی رسیدیم به درب حمام، دیدم حمام را مفلک کرده‌اند. کسی هم آنجا نبود که سوالی بنمائیم. برگشتیم ولی یک نفر زن در جلو حمام در کنار آب‌کاریز نشسته و چند تکه لباس را آب می‌کشید.

چون رفقا برگشتند، بنده از همه عقب‌تر بودم. این زن سرش پائین بود و چادر را هم قدری پائین کشیده که صورتش ابدأ معلوم نشود. همینکه از صدای پا دانست که همه برگشتند، سر را بالا نمود که از پشت سر تماشائی بکند، بنده صورت و چشمهای دلربای او را دیدم. به محض این دیدن پا و زانوهایم سستی کرده، در مقابل درب حمام دکانی بود که دکان نیز بسته بود. در جلو درب دکان سکویی از گل ساخته بودند. خودداری نتوانستم بکنم. در روی همان سکو نشتم. رفقا وقتی که به سرکوچه رسیدند، خواستند بیج بخورند دیدند بنده نیستم.

احمد آقا برادر خوانده‌ام صدا کرد: نری جان چرا نشسته‌ای؟

بنده جواب دادم که داداش، نشستن من اختیاری نبود و بی اختیار در اینجا نشسته‌ام و حال آمدن ندارم. زن چون این قسمت را شنید مقصود مرا دانسته، لباسهای خود را نیم‌کاره آب کشیده و به یکی از خاندهای نزدیک حمام رفت. من چون منزل او را دانستم که در کجاست، تسکین قلبی شده و به اضافه رفتن او هم یک ناامیدی برآیم شد که ماندن در آنجا دیگر فایده‌ای ندارد. ناچار برخاسته و رفقا همچنان در سرکوچه منتظر بنده بودند، تا رسیدم.

احمد آقا پرسید چه بود؟

گفتم: بعداً خواهم گفت. رفتیم به حمام دیگری. شب را آرام و خواب نداشتم. تا قضیه را به احمد آقا و آقا رضا سبزواری اظهار نمودم. آقا رضا گفت:

داداش منزل او را میدانی؟

گفتم: بلی. گفت: برخیز تا برویم. و به احمد آقا اطلاع رفتن خود را دادیم. رفتیم و منزل را نشان دادم. آقا رضا رفت دست به درب منزل نموده، معلوم شد که از داخل بسته است. بعداً دست گرفته و مرا از دیوار بالا داد. نگاه کردم که یک نفر مردی در جلو اتاقی که فرش انداخته‌اند نشسته و دو سه نفر زن هم در اطراف او می‌باشند. آقا رضا مرا مجبور به پائین شدن داخل منزل نمود. دیوار این منزل نهایت کوتاه بود.^(۱) وقتی که پائین شدم صدای پای مرا شنیده متوحش گردیدند.^(۲) من فوری درب منزل را باز نموده و با آقا رضا فرار کردیم و امشب را به همین قانع شده خوابیدیم.

تا فردای آنشب مرا از طرف هنگ، مامور نظمیه‌ی بجنورد نمودند. پاسبانهای شهربانی هیچ شبیه پاسبان نبودند. بلکه تصور نمی‌رفت که مستخدم یا نوکر هم باشند. هر کدام دارای لباسهای متعدد و بوسیله‌ی چوبدستی شبها کشیک می‌کشیدند. نظمیه هم رئیس و مرئوس نداشت. نه میز و نه تبحکت. فقط دارای زندانی بود که در وسط زندان یک اصله چوب که دارای جای چند پای آدمی را داشت، دارا بود. یعنی (خر) که دارای آهنی بود که از آخر دوپای زندانیان را به سوراخهای آن چوب میکردند. بعداً آهن را از سوراخهای زلفی‌ها رد کرده و یک قفل بزرگی هم به انتهای آهن میزدند.

بنده را از یادگان مامور نمودند که تمام لوازم شهربانی را درخواست نموده، لباس هم جهت پاسبانها دستور بدهم بدوزند، و از جزء و کل، اداره شهربانی را مرتب نموده و چند روزه ساعات سرویس را هم به افراد مشق بدهم. تا پس از تکمیل شدن مشق، اسلحه هم برای پاسبانها بفرستند. بنده رفته نظمیه‌ی قدیم را تحویل گرفتم. چون قبلاً این نظمیه تحت نظر سردار بجنوردی بود. هر

۱- دیواری کوتاه‌تر از آن دیوار نبود؟ از دیوار مردم بالا رفتن در فرهنگ ایران، یا دین اسلام وجود دارد؟

۲- مردم با غیرت و دیندار بجنورد و آن گروه از روحانیون با وجدان چنانکه پیشتر آورده شد، به این انجام گسختگی مامورین دولت اعتراض کرده بودند.

کسی که او به زندان میفرستاد نگاهداری میکردند. (که این زمان، هیچ زندانی نداشت) زمانیکه حکم آزادی زندانی از سوی سردار، آنهم به صورت شفاهی صادر میگردد، مامورین پس از گرفتن زنجیر پولی زندانی را مرخص میکردند.

نظمیه یک نفر شیپورچی هم داشت، که در شبهای ماه مبارک رمضان بوسیله‌ی شیپور مردم را برای خوردن سحری بیدار میکردند و در شیپور هم آواز دشتی را میزد. بنده شروع کردم به مرتب کردن منزل و نظافت^(۱). سپس درخواست همی لوازم تحریر و میز کردم و همه روزه در موقع سرویس، با زبان خیلی خوش و رفتار نیک آنها را مشق میدادم. تا پس از هشت روز احمدآقا آمده وضعیت بنده را دید. وقتی که شب را به منزل آمدم، گفت: داداش شما چه تصور می‌کنید؟ گفتم: برای چه؟

اتقار داشت: به این قسم که شما با پاسبانها رفتار می‌کنید، کاری از پیش نخواهید برد. از فردا با جزئی ابرادی که از هر یک از آنها دیدید، تحت شکنجه و بازخواست درآورید، تا راه استفاده و درآمد و حق حساب و راههای دیگر را به شما نشان بدهند. بلکه تمام دزد و اوباشهای شهر را به شما بشناسانند. فعلاً شما رئیس شهربانی هستید. هر اتفاقی بیفتد شما مسئول خواهید بود.

بنده دانستم که این نکته را از روی حقیقت می‌گوید و نیز به صرفه‌ی بنده است.^(۲) فردای آن روز که وقت سرویس شده و پاسبانها را برای مشق حاضر نمودم، پس از قدری مشق، فرمان آزاد دادم. یک نفر از آنها مانند همه روزه فوری چیق را از جیب خود درآورد. تا خواست روشن نماید، جلوتر رفته بهمان پاسبان گفتم: چه فرمانی پس از تمام شدن مشق به شما دادم؟

ساکت ایستاد. گفتم: غیر از ایست که پس از فرمان مشق، فرمان آزاد دادم. گفت: بلی. گفتم: پس چرا میخواهید چیق یا سیگار بکشید؟ در صورتیکه این عمل در زمان فرمان راحت باش است نه در زمان فرمان آزاد.

۱- بنابراین اولین رئیس شهربانی بجنورد، به سبک جدید گروهان سوم فریدون هیومدانیلو قوچانی بوده است که از دیوار مردم بالا میرفته!

۲- هدف قدرت‌طلبی و ثروت اندوزی است و خدمت به مردم بهانه. سردار را برداشتند، سرکار را گذاشتند!

یک کشیده‌ی قایم به او زدم. گفتم چپ را خالی کرده به جیب بگذارید. از همه روزه هم بیشتر مشق و قدم آهسته دادم. سپس فرمان راحت باش دادم.

یک نفر از آنها آمد و مرا دعوت به منزل خود نمود. دعوت او را رد نمودم. چند دقیقه بعد نفر دیگری مرا دعوت کرد و دعوت او را نیز رد نمودم. این زمان وضعیت شهربانی را فوق العاده مرتب نموده بودم که در حدود ۱۲ الی ۱۴ روز قسمت عمده‌ی اسباب و اثاثیه و لوازمات دیگر را تهیه کردم. خلاصه شب را به منزلی که تمام رفقا در آنجا بودیم رفتم.

نیم ساعت از شب گذشته بود، قراول اداره مرا صدا زد. وقتی رفتم گفتم: یک نفر شما را می‌خواهد. از درب اداره خارج شدم، دیدم که یک نفر ایستاده است. سلام داد، جواب گفتم: سپس مرا دعوت به منزل خود که جنب اسواران واقع بود، کرد. عذر خواسته مراجعت به خانه نمودم. چند دقیقه نگذشت، شخص دیگر از نظامیان مرا صدا زده گفت: شما را در بیرون یک نفر می‌خواهد.

وقتی که رفتم دیدم همان شخص است که نیم ساعت قبل آمده و مرا دعوت میکرد. برگشته قضیه را به احمد آقا بختیاری برادر خوانده‌ام گفتم. او اجازه‌ی رفتن به من داد. ولی قبلاً دستور داد که منزل را کاملاً بپرسید و به من نشانی بدهید که من از منزل و مکانی که در آنجا هستید مطلع باشم.

من نشانی و آدرس خانه را پرسیده و به احمد آقا گفتم و بعداً عازم شدم که منزل همان شخص می‌باشد که اولین دفعه مرا دعوت کرد و من دعوت او را رد نمودم. چایی و غذا میل کرده به منزل برگشتم و در وقت خدا حافظی همسایه ایشان برای شب دیگر مرا دعوت نمود. به این شرط که شب را هم باید در آنجا بمانم. وقتی که از خانه خارج شدم دیدم احمد آقا برادر خوانده‌ام به اتفاق یک نفر از نظامیان مشغول کشیک هستند، که خدا نخواستہ اگر پیشامدی میشد، مرا کمک و یاری بکنند. رفقای سابق این قسم بودند. پس از ملاقات آنان به اتفاق به منزل رفته استراحت کرده و صبح در اول سرویس به سر خدمت مرجوعه‌ی خود به اداره شهربانی رفتم.

امروز لباس و اسلحه برای پاسبانان تحویل گرفته و به آنها پوشانیدم. از این ساعت نظمیه‌ی سابق بجنورد صورت شهربانی را به خود گرفته. مقصود از این تصدیع خاطر این بود که آقایان بدانند که در حقیقت تاسیس شهربانی بجنورد از ناحیه‌ی این بنده کمترین بوده که بعداً افسر و سرپاسبان از

مشهد جهت آنجا اعزام شده و به راحتی هر چه تمامتر مشغول خدمت گردیدند.

شب دیگر را اهمیتی نداده در منزل خود با رفقا مشغول صحبت بودیم که صاحب منزل یک نفر از دنبال بنده فرستاده و اظهار نموده بود که صاحب خانه بی اندازه در انتظار شماست. قضیه را شب قبل به احمد آقا گفته بودم، مجدداً اطلاع داده و به اتفاق قاصد به منزل شب قبل رفتم. ولی این خانه متعلق به کسی دیگر بود و اتاقهای آنها از هم مجزا بود. وارد اتاق شدم که جز بنده کسی در آنجا نبود. اول چایی آورده سرپا چایی میل نمودم. اندکی نگذشت که صاحب خانه‌ی شب گذشته آمد، چینی ساخته و به من داد. در ضمن تکلیف نشستن هم نمود. من در آن زمان دارای هیچگونه اعتیادی نبودم. ولی گاهی از اوقات اگر کسی سیگار یا چیتی تکلیف میکرد یک پک می‌کشیدم.

پس از خوردن چایی به تمام اتاق نگریستم. دیدم خانمی خود را محکم به چادر پیچیده و در گوشه‌ی تاریک اتاق نشسته. چون چراغ را در طاق خانه گذارده بودند، در گوشوار خانه کاملاً معلوم نبود و قبلاً هم چیزی به نظر من رسید، ولی تصور نمودم که پشتی یا لحاف‌ی است که در کنار اتاق انداخته شده. ولی اینک در اثر تکان و صدای سرفه کوچکی که از دهان خانم برآمد، یقین کردم که شخصی در گوشه‌ی اتاق نشسته. در حالتی که خجالت و ترس از هیکل و سکنت او معلوم بود. این هنگام برده‌ی در انداخته شد و من مشغول قدم زدن در میان اتاق شدم و چراغ را برداشته در وسط اتاق گذاشتم و تمام هوش و گوشم به سمت خانم است. مثل جوانهای این زمان یا مثل حالیه‌ی خودم، دریده نبودم که اقللاً جلو رفته پس از نشستن اظهار خصوصیت نموده، یا اینکه اقللاً احوالپرسی نمایم. تمام در فکر این هستم که آیا این چه کسی می‌باشد؟

دیدن خانم جلو حمام را هم کاملاً فراموش کرده بودم. هر چند تا چند روز و چند شب خیال او ابداً از خاطر و نظرم محو نمیشد. ولی پس از مشغول شدن به کار شهربانی و کثرت کار، از نظرم محو شده بود. در این بین چادر خانم کمی پس رفته من چشم خانم را دیده فوری آشنا به نظرم آمد. قریب یک ساعت دیگر در میان خانه قدم زده و فکر میکردم. جلوی حمام آب کشیدن لباس و... دیگر تاب نیاورده جلو رفته چادر او را از صورتش پس کشیدم.

پس از احوالپرسی و خصوصیت، چگونگی را پرسیدم.

اظهار نمود که چون در کنار چوب آب شما را دیدم دل از دست داده و قریب یکماه بیشتر است که تمام کار و مدار من گریه است. از هر کسی جستجوی شما را میکردم کسی شما را نشناخته و شناسائی نمیداد. تمام این مدت را هر روز به منزل یک نفر از اقوام و شناسهای خود رفته و به وسایل و بهانه‌های مقتضی سراغ شما را می‌گرفتم. ولی طاقتم طاق شده دو روز قبل به این منزل آمده و با خانم صاحبخانه دوستی کامل داشتم. پس از اینکه وارد خانه‌ی او شدم، با او نشسته و دل را به دریا زده و درددل خود را به او گفتم و می‌گریستم. ناگهان شوهرش از درب اتاق وارد شد. فوراً اشکهای خود را از صورتم پاک کردم که سزم فاش نگردد و خانم شروع نمود به تسلیت خاطریم که غم مخورید. زیرا بد روزگار اندک است و شادیش بیشتر.

امید است که به مقصود خود نائل شوی. شوهرش کاملاً مرا می‌شناخت. ^(۱) میدانست برای من پیشامد فوت یکی از بستگان نشده که من چنان متأثر و متالم باشم. فوق العاده کنجکاو می‌گردد جوای حالتی شد. من بهانه‌ای در پیش گرفته هر چه کردم قانع نشده گفتم تا موضوع گریه‌ی خود را به من نگوئی دست بردار تیرم. من از گریه کردن خود انکار نمودم. در صورتی که از صورت و چشمهای گریان من معلوم و هویدا بود.

کار رسید به جایی که مرا قسم داد، ناچار مانده سزدل را بدو اقیاء نمودم. گفتم غم مخور که من مطلوب تو را شناخته و میدانم که چه کسی است. در ضمن اسم و نام و نشان شما را به من داد، و من دختر بودم که سال قبل سلطان اسماعیل خان مرا به عقد و ازدواج خود درآورد. ^(۲) پس از شکست خوردن سرهنگ مهدی خان از این موقع و مدت چهارماه است که بین من و او تفریق گردید. پس از دانستن اسم و نشان شما همین خانه را فوری اجاره نموده، آنآ الایه و اسباب خود را به این خانه کشیده و شما را دعوت کردم. چنانچه مفارقت شما پیش از این به طول می‌انجامید، خطر مرگ را داشتم. اینک به دیدن شما خرسند بوده و دیگر چیزی را از خدا نمی‌خواهم.

۱- چون از درمالدگان این شهر بودم، بوسیله سلطان اسماعیل خان از انصران سرهنگ مهدی خان شکست خورده، به این روز افتادم.

۲- نایب اسماعیل خان که پس از کشته شدن درجه سلطانی گرفت و جنازه‌اش در مشهد تشییع شد. ص ۳۴۹

من شب را در آنجا بودم و با این خانم دست رفاقت و یگانگی را به همدیگر داده بودم و شبی که از مسافرت محمدآباد مانه به بجنورد مراجعت نمودیم از دنبال من فرستاد. اما چون سواره‌ی مامور اکتشاف بودم، نتوانستم خود را به او برسانم. ولی امشب در حالتی که دشمن اطلاع داده که اینک رسیدیم و در کوه‌های اطراف آتش روشن کرده‌اند، کسی از دنبال من فرستاده و من در حالتی که مسلح بودم به خانه‌ی او رفتم. ولی حال بواسطه‌ی وجود من منزلی در بست اجاره کرده و وضعیت خانه‌ی خود را کاملتر نموده و یک نفر مستخدمه هم گرفته است. من آن شب را بدون اینکه اندیشه‌ای از بودن یا آمدن دشمن در دل داشته باشم، در خانه‌ی محبوبه خوش بوده، در سر زدن آفتاب عالمتاب از خواب ناز برخاسته مشغول صرف چای شدیم.

کاملاً چایی را خورده و لقمه‌الصباح میل کرده، قطار و فتنگ به خود بسته و ده تیر را حمایل نموده و فتنگ خود را به درگاهی (خانه) تکیه داده، خود نیز به رختخواب تکیه نموده بودم، که ناگهان صدای شلیک مسلسل سنگین بلند شد و مستخدمه از بیرون دوید و گفت: «ترکمن‌ها ریختند به شهر» بنده بدون اینکه اهمیتی از این حرف به خود بدهم، قوری برخاسته اسلحه برداشته از منزل خارج شده بسوی اسواران عازم شدم. این بی اهمیتی بنده هنر جوانی است. خدا شاهد است که ابدأ تصور نمی‌کردم که به جنگ باید رفت. حیف جوانی که ندانسته از دست رفت و باعث انهدام عمده‌ی جوانی من، پدر تبه‌کارم شد.^(۱)

وقتی که رسیدم به درب اسواران، دیدم مهتر بنده^(۲) که اسب بنده و اسب احمدآقا را خدمت می‌کرد، منتظر است. گفت: شما کجا بودید که تمام رفقا رفتند و اسب شما را زمین برگ نموده، چون

۱- منظور از پدر تبه‌کار فریدون مرحوم حبیب‌الله خان ناصر لشکر هیوه‌دانلو رئیس امشیه و فراسواران قوچان بود که چون چند زن گرفته و به مادر فریدون و خواهران و برادرش فریدون و خود وی بی‌مهری و بی‌عدالتی می‌نمود و اصلاً مرحوم فریدون این خاطرات را تحت عنوان «نامه پدر تبه‌کار» نوشته و چند صفحه‌ی اول را به رفتار ناپسند پدرش نسبت به خانواده‌ی خود اختصاص داده، که چون مسائل و گرفتاری‌های خانوادگی بود، از ذکر آن صرف‌نظر شد. زیرا شکافتن و بازگو کردن مسائل خانوادگی پسندیده به نظر نمی‌رسد و پیداست مردی که چند زن داشته باشد، سرنوشت بچه‌ها و خانواده متزلزل می‌گردد.

۲- مهتر کسی بود که اسب رئیس خود را پرورش و تیمار و آماده‌ی سواری می‌نمود.

شما را ندیدم، بردم و بستم. گفتم: فوری اسب را بیاورید. بدون اینکه بیرسم احمد آقا با عده‌ی سواران ما به کدام سمت رفته‌اند، سوار شده، دیدم یکی دو نفر از اسواران محلی به سمت دروازه‌ی قبله می‌روند. بنده هم به همان سمت رهسپار شدم. چون از دروازه بیرون گشتم، عده‌ی کمی از رفقا را دیدم که به معیت احدالله خان ایستاده‌اند. یک عده هم از سواران محلی در آنجا ایستاده‌اند که سرکرده‌ی آنها محمد حسین خان اوغازی و ولیخان قره‌ماتلو هستند.

دیدم تمام این عده مات و مبهوت ایستاده‌اند. گویا اینکه نمی‌دانند چه بکنند.

بنده به احدالله خان گفتم: سرکار نایب چرا ایستاده‌اید؟

جوابی نداد. دو مرتبه گفتم: سرکار ایستادن ما بی مورد است.

در این بین ولیخان قره‌ماتلو که سواره بود به جلو آمده و به زبان کردی به من گفت:

شما بیائید و با ما باشید. بنده گفتم چگونه میشود که بنده نظامی بوده و از رفقای خود دست کشیده و به همراه شما باشم؟ ولیخان در جواب مرتبه دوم فرمودند:

پس کلاه نظامی خود را از سر برداشته کلاه غیرنظامی به سر بگذارید (که در میان نظامیان مشخص باشید که ک‌ها شما را بشناسند و گلوله به شما نزنند که پسر ناصر لشکر هستید) و قبلاً می‌گفتند که: محمد حسین خان اوغازی و ولیخان با اکراد و تراکمه راه دارند. حتی قسم و قراردادی هم گذاشته‌اند که در صورت روبرو شدن همدیگر را نزنند. هر کار و هر ظرفیتی دارند با نظامیان خواهند داشت.^(۱)

بنده از این حرف ولیخان دانستم که این نکته صحیح است و این آقایان با اشرار همدست می‌باشند. دو شب قبل هم حاضر به آمدن شهر نبودند. برای همین نکته بود. اینان در خارج و در اولین مرتبه‌ی افشاش بوسیله‌ی قاصدهای مخصوص قراردادهای خودشانرا بسته بودند.

مرتبه‌ی سوم به احدالله خان عرض کردم. سرکار بفرمائید یک سمتی برویم. خلاصه به سمت

۱- البته این گمان فریدون بیمورد و شایعه‌ای پیش نبوده است. ما در شرح حال این جنگ از زبان نعمت‌الله یگ اوغازی از سواران محمد حسین خان و دیگران توضیح دادیم که این دو خان تَرْد گوش به حرف نماینده کردهای بجنورد ندادند.

خیابانی که به سمت باغ قواره^(۱) میرفت، رهسپار گشتیم. چون اندکی راه رفتیم، دیدیم نظامیان در اول خیابان و داخل خندق^(۲) سنگربندی نموده و مشغول جنگ با اشراری که میان باغ قواره هستند می‌باشند. پس برگشته آمدیم به جای اول یعنی جلو دروازه‌ی قبله (سمت کمربندی غربی شهر بطرف باغ ایلخی)

وقتی که رسیدیم کسی در آنجا نبود. معلوم بود که سوارهای محلی ولیخان و محمد حسین خان اوغازی به سمت امامزاده رفته‌اند.^(۳) ما عده نظامیان که قریب سی چهل نفر بودیم، داخل خیابانی که واقع در روبروی دروازه قبله است شده، رفتیم تا از خیابان وسط باغها خارج شدیم. این خیابان تقریباً شصت متر می‌شود. وقتی که این شصت متر را طی کردیم، باغ و دیوارهای سمت چپ تمام شد، ولی دیوار باغ سمت راست تقریباً هفتاد الی هشتاد متر دیگر طول دارد که باغهای شهر تمام بشود. همین که به آخر دیوار باغ جناح راست رسیدیم، از اسب‌ها پائین شدیم و همین هشتاد متر دارای درختهای بید جوان می‌باشد. اسبها را به درختها بسته دشمن هم تا آن ساعت بی‌خبر بود. سپس دیدند که یک عده نظامی معلوم میشود. جلو ما هم زمین مسطحی می‌باشد که گندم کاشته و

۱- باغ قواره معروف به منطقه، در دامنه تپه‌های جنوب غربی شهر بجنورد قرار دارد که در اختیار ارتش می‌باشد. قبلاً دو باغ در این محل در کنار هم بودند. یکی باغ قواره دیگری باغ لوح افزا که متأسفانه همه این باغها تخریب شده و جای درختان سرسبز و خرم و دل‌انگیز تبدیل به ساختمانهای جورواجور گردیده است.

۲- آن زمان گروه‌آگره بجنورد هنوز برج و بارو و خندق‌های قدیمی وجود داشت. آخرین برج بجنورد را پسر اثر شاه‌آسی و کینه‌جویی زمامداران احمد رژیم پهلوی خراب کردند، که از آثار حیدرقلی خان ایلخانی در دروازه شمالی بود. در حالیکه این برج یکی از آثار باستانی و تاریخی بجنورد سرفراز بود که سر به آسمان افراشته و در کنار میدان شهرداری کنونی حدوداً سال تاریخ را همه روزه به بیست‌گانه یادآوری می‌نمود و ورقه بزرگی از تاریخ پرمجا‌جرای بجنورد را نشان میداد. کینه‌توزی زمامداران نادان در تخریب آثار باستانی ملی ایران خسارات زیادی به فرهنگ و تاریخ و هنر ملی ما وارد نموده است. هر سلسله‌ای کینه‌توز که روی کار می‌آید که به شهادت تاریخ هر کدام از دیگری بدتر بودند، شروع می‌کنند به محو آثار فرهنگی و تاریخی سلسله‌های قبلی. چنانکه ناصرالدین شاه تمام آثار تاریخی دوره صفوی در اصفهان را از بین برد و رضاشاه آثار دوره قاجار در تهران و دیگر جاها و...

۳- به سمت نمودستان کنونی بجنورد و نزدیکی ترمینال رفته‌اند.

دور و بردمکده‌ی کوچکی معروف به حصار است^(۱) و دشمن هم در دهکده‌ی حصار بود. شروع به شلیک نمودیم. ولی شلیک با ماها بود. بعداً دشمن دانست که ما نظامی هستیم و در اولین شلیک چند نفر از آنها را از روی اسب به زمین افکندیم. چون شلیک دشمن شروع شد، عده‌ی زیادی از نظامیان عقب گرد کرده با حالت فرار به سوی شهر رفتند.

بنده مشغول تیراندازی بودم. دیدم صدای احدالله‌خان می‌آید و می‌گوید فلان گروهیان، اسب من کجاست؟ بنده برگشتم دیدم عده‌ای از نظامیان رفته و وارد اول دروازه شده‌اند. عده دیگر از تیموری‌ها در وسط همان خیابانی که از آنجا آمده‌ایم ایستاده‌اند و از اسبها نیز پائین شده‌اند و معلوم است که خجالت می‌کشند، ماها را گذاشته و بروند و اسب احدالله‌خان فرمانده ما همچنان که بسته به درخت بود، در آنجاست. عرض کردم سرکار اسب را چه می‌کنید؟ اظهار داشت می‌خواهم بروم. مبادا دروازه‌ی شهر را بسته باشند و ماها در خارج دروازه بمانیم.

بنده عرض کردم اسب شما به درخت بسته است و خود شما به درخت بسته‌اید. شما هم تشریف ببرید. رفتن هشت نفر نظامی تیموری‌ها هم بواسطه‌ی این بود که از تمام عده فقط دو نفر در پهلوی بنده مانده بودند که هر دو نفر آنها هم موسوم به محمدخان بودند. یکی محمد آقاخان و دیگری محمد شهریور و تیموری هم بودند.^(۲)

این دو نفر جوان رشید که سن هر دوی آنها در حدود ۳۵ الی ۳۶ سال بود. یکی در جناح راست من و دیگری در جناح چپم نشسته و مشغول تیراندازی بودند. حُسن خوبی اینجا بود که یک رشته قنات^(۳) به سمت شهر می‌آمد و ما سه نفر در میان یکی از قناتها نشسته و تا حد سینه از تیررس گلوله محفوظ بودیم. چون عرض شد حداکثر مسافت تا دشمن قریب هزار و چهارصد (متر بیشتر)

۱- منظور روستای حصار شیرعلی خان است. اکنون آن باغها را که از آثار جعفرقلی خان سهام الدوله ایلخانی شادلو و برادرش حیدرقلی خان ایلخانی بود، خراب کرده و ساختمان سازی نموده‌اند و شهر به آنجا کشیده شده است.

۲- بدینگونه نوشته شده منظورش این است که محمد پسر آقاخان و محمد پسر شهریور که هر دو از ایل تیموری بوده‌اند.

۳- این رشته قنات‌ها که سه رشته بودند از سوی تپه‌های حصار شیرعلی خان به سوی شمال غربی بجنورد جریان می‌یافتند. یک رشته آن به باغ امیریه (پادگان فعلی) میرفت و یک رشته به داخل منزل سردار معزز و یکی به داخل شهر جریان می‌یافت.

نمود و به خوبی هدفگیری میکردیم. چون بنده وضعیت را ملاحظه نمودم، رو به دو نفر رفیق خود گفتم ایستادن ما در اینجا صلاح نیست. اگر قدری دیگر طول بکشد وقتی که دشمن دید جای ما محکم است، اول اسبهای ما را که در میدان صاف و هموار بسته‌ایم خواهند زد، به اضافه هنوز اول کارزار است و با دشمن خیلی نزدیک هستیم. بعد هم دشمن در روبروی ما بسیار شده و صدمه به ما خواهند رسانید. همین طور هم بود. دشمن از وسط دهکده ما را به شلیک بسته بودند و قدری دورتر بودند. ولی باغ دهکده که به سمت ما واقع بود نزدیک بود. حسن اتفاق دیوار باغ بلند بود و از روی دیوار تیراندازی ممکن نبود و از محلی که دشمن به ما شلیک میکرد سنگر و محل محکمی نبود.

رفقا موافقت نموده چون دیدند همه رفقا فرار کرده‌اند، فقط ۸ نفر از تیموریهای همدین^(۱) و همولایتی آنها در بین راه، مانده‌اند سرگردان که آیا چه بکنند. خودمان را پس کشیده از میان چوب به اسبها رسانیده وارد خیابان شدیم. بنده به تیموری‌ها گفتم شما چهار یاری‌ها را هم به تنگ زدید. کجا میخواستید بروید؟

ابدأ جوابی ندادند. به اتفاق قدری دیگر مراجعت نموده، درب باغی را که مقل بود، بوسیله‌ی گلوله درهم شکسته اسبها را به میان آن باغ کشانیده و یکی از تیموری‌ها هم که جوان بود و هم فهمیده و موسوم به الله داد، در نزد اسبها گذاشتم. خودمان از باغ خارج شده، مجدداً به سمت دشمن رفته و درب باغ آخر از جناح چپ را باز کرده داخل باغ شده و از دیوار کنار مشغول تیراندازی به دشمن شدیم. فقط حبیب الله نام که از بچه‌های سبزوار بود و بنده که قدمان کوتاهتر از همه بود، از روی دیوار نمی‌توانستیم تیراندازی بنمائیم. فوراً محمدخان فرزند شهرپور با سر شمشیر دو جای دیوار را سوراخ کرد و برای ما مزقل^(۲) ساخت. خوشبختانه وقتی که ما عقب نشینی می‌کنیم، دشمن هم از شلیک خود کاسته، عده‌ی زیادی را به همان باغ دهکده که عرض کردم اعزام میدارند. در وقت عقب نشینی و باز نمودن درب باغها چون اول بهار بود و میوه‌ها خورده میشد، تمام درب باغها را مقل نموده بودند. دشمن از میان باغ مشغول سوراخ نمودن دیوارها بودند. ولی غیرممکن بود که

۱- چون تیموری‌ها اهل تشن هستند.

۲- مزقل: سنگر، پناهگاه.

بتوانیم جان سالم به دربریم. یک ساعت بیشتر از ظهر گذشت و خبری از فرمانده دسته‌ی ما و رفقا نشده گرسنگی زور آور گشت. رفقا هم گفتند ماها گرسنه هستیم و تکلیف چیست؟
 قرار بر آن نهادیم که یکی دو نفر را بفرستیم شهر ناهار بیاورد. کسی جرأت نکرد. ولی این تکلیف را بنده به هر دو محمدخان نگردم. معلوم بود که جوانهای رشید و پردلی هستند که ابدأ از گلوله روگردان نیستند. حتی یکی از آنها حاضر شد که برود، من نگذاشتم. چون اتکای ما به همان دو نفر بود. بعداً خودم حرکت نموده گفتم. محمدخان من میروم و آنا برای شما ناهار تهیه نموده و می آورم. قبول کردند. از باغ خارج شدم که دشمن مرا به باد گلوله بست. برگشته داخل باغ شده به محمدخان گفتم شما ابدأ از شلیک بی در پی دست برنندارید، تا من بتوانم به شهر بروم، والا خیابان راسته است و ابدأ هیچ پیچ و خمی هم ندارد که بتوان به وسایلی رفت و آمد نمود. حتی از درب باغ پس از نیم ساعت سری بکشید. چون از خارج دروازه نمودار شدم، مجدداً به دشمن شلیک پتمائید تا من خودم را به باغ رسانیده و ناهار شما را بیاورم»



فریدون

کشته شدن سرهنگ محمد حسین خان انصاری

فریدون در مورد کشته شدن سرهنگ محمد حسین انصاری می‌افزاید:

« آنها بدین گونه شروع به شلیک نمودند. من پشت خم، پشت خم خود را به داخل دروازه رسانیدم که رفقا همه در داخل شهر دستها را تا آرنج بالا داده، مخصوصاً رضاخان لُر سرجوخه دستها را بالا داده، ده تیر خود را برهنه کرده و ده تیر لخت را (که نوعی کسری بود) به جلو قطار فشنگ خود جا داده و سر را بالا گرفته در پشت دروازه مشغول می‌باشند. احداً الله خان نیز (که از جای ما فرار کرده بود) تشریف دارد و چند نفر از نظامیان را به بالای برجهای دروازه فرستاده‌اند و گاهی شلیکی می‌کنند. در صورتی که تیراندازی آنها ابداً موضوع نداشت. زیرا در بودن آنها یک نفر از اشرار از میان باغها گذشته و از خندق هم رد شده از دریچه‌ی کوچکی وارد خیابان کنار شهر میشود. همین که می‌خواهد وارد شود، سرهنگ محمد حسین خان هم از آن کوچه عبور می‌کرده، این اشرار ناجوانمرد تصور میکنند که اشرار وارد شهر شده‌اند و این شخص یکی از نظامیان و یا یکی از افسران می‌باشد که اسلحه‌ی او را گرفته‌اند. پس گلوله‌ای که در لول تفنگ حاضر و آماده بوده به سینه‌ی سرهنگ می‌زند. سرهنگ فوری جان تسلیم می‌کند. این شخص قاتل نگاه می‌کند که داخل دروازه و شهر بر از نظامی است برمیگردد. وقتی که از خندق خارج میشود، نظامیان برج و سردرب دروازه او را دیده و می‌شناسند که از اشرار می‌باشد. در حدود ۲۰ الی ۳۰ تیر فشنگ را به او شلیک می‌کنند و هیچکدام از گلوله‌ها به او اصابت نکرده و فرار میکنند.

خلاصه بنده رفتم به مهمانخانه‌ی کربلایی امان الله که قبلاً عرض شد آشپز مخصوص سردار بجنوردی بود. پس از گرفتار شدن سردار، در وسط چهارسو مهمانخانه‌ی خوبی باز کرده و مشغول آشپزی و پذیرایی بود. این شخص نسبت خیلی نزدیکی با بنده داشت و من او را نمی‌شناختم. او قبل از اتفاق جنگ، مرا به منزلش دعوت نمود و نسبت خود را به بنده وانمود کرد که یکی از دانی زاده‌های مادرم می‌باشد.

مستقیماً رفتم درب مهمانخانه‌ی کربلایی امان الله، احوالپرسی کرده گفتم: چه فرمایشی دارید؟

من قضیه را بدو گفتم که برای تهیه ناهار برای خود و رفقا آمده‌ام. ایشان در جواب فرمودند که برای شخص شما در خانه آتش مخصوصی تدارک دیده‌اند. برای رفقا هم مردستوری می‌دهید، فوری تهیه می‌کنم و به اضافه همه نوع غذا موجود و فراهم است.^(۱) من گفتم غذا(ی آبکی و جور و اجور برای) بردن به سنگر قدری اشکال دارد. باید غذایی باشد که بتوان به آسانی برد. خواهشمند است فوری به اندازه خوراک ۱۱ نفر نان و کباب تهیه کنید که من بتوانم ببرم.

ایشان فرمودند شما هر چه می‌خواهید دستور بدهید. من کسی را به همراه شما می‌فرستم که ابدأ از گلوله ترس و واهمه نداشته باشد. فوری کباب را تهیه نموده در سفره‌ای بسته به دست من داده و دیگ آتش را به دست یک نفر جوان داده به همراه من فرستاد. من کوزه‌ی کوچکی هم آب خواسته به دست دیگر گرفته از شهر خارج شده چند دقیقه‌ای در درب دروازه ایستادیم. شلیک از میان باغها بیشتر شد. دانستم که رفقا مطلع شده‌اند. با زحمتی زیاد از کنار دیوار گاهی راست و گاهی پشت خم خودمان را به باغ رسانیده با استراحت کاملی ناهار را صرف نمودیم. فقط گاهی از اوقات برخاسته و یکی و دو تیر به سمت دشمن پرتاب نموده، باز نشسته مشغول صرف ناهار میشدیم. تا نیمی از شب گذشته برخاسته اسبها را از باغ دیگر بیرون نموده و به سمت شهر رفتیم.

در وقت ورود به شهر محمد علی گروهبان سوم را که در داخل دروازه ایستاده بود ملاقات نمودم. دست داده و مرا تکلیف به خانه‌ای که تهیه نموده بود، نمود و به من نشان داد که همین بالاخانه را جهت خود و شما تهیه کرده‌ام. اسبها را داخل منزل کشیده و به بالاخانه رفتیم که یک تخته گلیم انداخته و دیگر چیزی موجود نیست.

اسبها را راحت کرده سپس همان جوانی که به اتفاق من ناهار را به سنگر برد و حاضر بود گفتم میتوانی یک تکه گلیم یا قالی یا مقداری اثاثیه‌ی لازم از قبیل ساور و استکان و یک کماجدان برای

۱- در هر جنگی اینگونه کاسبها به بهترین وجه سود و منفعت می‌برند و کالای خود را به گرانترین قیمت به مردم می‌فروشند و با احتکار می‌کنند. در واقع اینها ستون پنجم در هر دور و زمانه‌ای هستند که دوست و دشمن برایشان ترف نمی‌کنند. تنها پول برایشان مطرح است. کسی که سالها آشپز سردار بوده و از خان نعمت او بهره جسته و با دزدی گزگنی‌هایی که کرده اکنون صاحب همه چیز شده است. اینکه که سردار گرفتار و محبوس گشته همه نوع کمک به دشمن او میکند و اسرارش را افشاء می‌نماید.

غذا پختن بیاوری؟ آن جوان دست بردیده نهاده و از منزل خارج شد، چند دقیقه نگذشت، یک تخته قالی و یک عدد سماور با چند عدد استکان و کماجدان و چند تکه مسی را بی در پی حاضر ساخت. علیمحمد مهتری داشت بربر که در آشپزی مهارت تامی داشت. مهتر بنده هم در خدمت اسبها مهارت داشت. قرار بر این نهادیم که مهتر علیمحمد مشغول آشپزی باشد و خدمت اسبها هم به عهده مهتر بنده.

اهالی شهر منزل‌های خودشان را تخلیه کرده و هر پنج یا هشت خانوار به یک خانه جمع شده بودند. چون این عمل جنگ بی خبر و آنا عملی شد. اهالی کنار شهر و کولی‌ها فقط مقداری از اموال خودشان را حمل نموده و مقداری اشیاء کم بهاء و مرغ و خروس خودشان را جا گذاشته بودند. مهتر علیمحمد در هر روزی چند دانه از جوجه خروسها را گرفته و غذا می‌ساخت^(۱) و شبها بنده در همان بالاخانه می‌خوابیدم.

صبح زود احدافه خان مرا صدا زده جواب میدادم. ایشان می‌گفتند فلانی زودتر بیائید و بروید به سنگر خودتان، بنده صبح عازم سنگر خودم میشدم که می‌دیدم اشرار آمده سنگر ما را اشغال کرده‌اند. به ضرب شلیک آنها را خارج نموده و تا غروب در آنجا مشغول زد و خورد میشدیم. روزانه‌ی سوم که برگشتیم یک ساعت از شب گذشته غذایی در میان سینی برنجی آورده و در جلو ما گذاشتند. این غذا را علیمحمد آورده بود. بنده هر چه نگاه کردم و فکر کردم ندانستم چه چیز است. به علیمحمد گفتم داداش این چه غذایی است که شبیه به خمیر مایه است؟

گفت: داداش در شهر امروز نان و روغن یافت نشد، فقط قدری گوشت و برنج را ملحق نموده و پخته‌ام. گفتم چگونه میشود که در مدت دو روز محاصره نان و روغن یافت نشود. چنین قسمی ممکن نیست. گفت: حالا که ممکن شده است. من گفتم: این ممکن است که اهالی ترسیده‌اند که مبدا این محاصره به طول انجامد، آذوقه‌ی موجود را مخفی نموده‌اند. حرف مرا تصدیق نمود. چون اهالی با اشرار هم همدست بودند و از نظامیان بدشان می‌آمد.^(۲) زیرا بعضی از اهالی دارای

۱- سنگ بفت و گنجشک هم بفت!!

۲- مردم بجنورد به جز چند نفر کمونیست و دموکراتها طرفدار سردار بودند.

اسلحه بودند. بعضی از اوقات محرمانه از پشت سر نظامیان را با تفنگ میزدند (و این اتحاد و یکپارچگی و غیرت بجنوردیها را میسراند) بنده گفتم آقاعلیمحمد از فردا باید دو کارکرد. یا شما کار مرا عهده دار بشوید وقتی که احدالله خان صدا زد بروید به محلی که من میروم و من تمام وضعیت خانه و اسبها را فراهم می‌کنم. یا اینکه من به کار خود میروم شما باید وضعیت ناهار و شام را کاملاً مرتب نمائید.

علی محمد در جواب گفت: داداش کار شما از من ساخته نمی‌شود. ولی راجع به کار خانه هر دستوری میدهید حاضرم. گفتم: همین که صبح شد بوسیله‌ی همین جوان که آنهم از حسن اتفاق با منزل ما همسایه بود و مقداری از اسبابها متعلق به خودش بود، میروید درب منزل یکی از اعیان یا تجار شهر و خبر میدهید که باید برای فلان سنگر ناهار تهیه کنید. وقتیکه ناهار خورده شد، برای شام خانهای تاجر دیگری را خبر میدهید.^(۱) چون غیر از این وسایل زندگی مشکل خواهد بود. زیرا به گفته‌ی شما در بازار چیزی یافت نمی‌شود. آن جوان که اسم او را از خاطر کرده‌ام با این رأی موافق شد. روزها بوسیله‌ی همان جوان برای ما ناهار را میفرستاد و شبها هم خود بنده می‌آمدم و رفقای دیگر هر یک به محل دیگری میرفتند. ناهار و شامی که از خارج تهیه شده و بوسیله‌ی همان جوان آورده میشد، دارای دو ظرف چلو، یک رقم خورش و یک ظرف آبگوشت و شش نان خیلی سفید دیمه.^(۲) سماور هم تمام مدت روز و شب میجوشید. چون دولت هم به اقتضای وقت قند و چای و نبات و حتی توتون سیگار و توتون چپق و سیگار هم به نظامیان میداد. ولی بنده بیش از همه، از این قسمت استفاده میکردم. چون هر چه برمیداشتم کسی چلو مرا نمی‌گرفت. به اضافه در اول غروب و وقت اذان که از سنگر برمی‌گشتم ۲۰ الی ۳۰ نفر دموکراتیها^(۳) در منزل غذا را پخته کرده و

۱- فریدون دقیقاً این خوی و خصالت را از پدرش ناصرلشگر به ارث برده بوده است. مرحوم رحیمیان تعابیر سابق نوجوان در مجلس شورای ملی، ناصرلشگر را این چنین برآیم توصیف نمود که او یک سیاستمدار بود. حلال و حرام سرش نمیشد. بهر وسیله بود کار خودش را پیش می‌برد.

۲- گندم دیمه همان گندم بهاره است که نان آن سفید و مرغوب میشود. نان باره در میان نژادهای خراسان معروف است. گندم کاشته شده در تپه‌ها و مافوردهای غیرآبی را دیمه و گندم کاشته شده پائیزی در زمینهای آبیگر را زینه می‌نامند.

۳- دموکرات‌ها که حزب روشنفکران آن زمان بود، علیه نظام رژیم قاجار وارد مبارزه شده و در همه شهرهای مهم دلمتر و

می آوردند درب دروازه و منتظر می ایستادند تا وقتی که بنده بیایم. چون وارد شهر میشدم تمام دموکراتی‌ها اطراف بنده را گرفته آفرین و تحسین گفته و دستمالهای پر از اجناس خیلی خوب را به من میدادند. مانند توتون سیگار و کاغذ سیگار و سیگارهای پیچیده و غیره و من شبها از عهده‌ی گرفتن آن همه اجناس بر نمی آمدم. علی محمد و مهترم و رفقای دیگر به من کمک کرده دستمال‌ها را تحویل می گرفتیم. بدون اینکه دستمال‌های ابریشمی را پس بگیرند و اغلب روزها آمده و از درب دروازه عملیات بنده را تماشا میکردند. من عقل کاملی نداشتم. چنانچه یک قسمت از همان اجناس را با دستمال‌های ابریشمی جمع کرده نگاه میداشتم، سرمایه‌ای تجارتمی برایم بود. همانطور که آقایان به من اعطاء و مرحمت میکردند، من نیز به همان ۱۰ - ۱۲ نفر قسمت میکردم. غالب اوقات از دو یا سه ساعت از ظهر گذشته منتظر می شدند تا مراجعت بنده. و این اجناس الثقاتی را به جز بنده به کسی دیگر نمیدادند، مخصوصاً از روز چهارم به بعد چون دانستم که آرد در شهر فراهم نیست و هر کسی هم که دارد مخفی کرده است، در روبروی سنگر ما آسیابی واقع بود. روز چهارم دیدم اشرار از آسیاب آرد را بار نموده و می برند. به محض مشاهده بارهای آرد، فوراً شلیک نموده و پیشروی کرده آن روز چند نفر از نظامیان دیگر هم به کمک بنده آمدند. جنگ شیرینی نموده و چندین نفر هم تلفات از دشمن گرفتیم. همان سه چهار بار آرد که از آسیاب بار کرده بودند به تصرف ما افتاد و بارهای آرد را به دکان کربلایی امان الله فرستادیم. یک رأس اسب قزل هم به دست آورده تحویل اسواران دادم. همان روز سروان داودخان جهت سرکشی به تمام سنگرها آمده عملیات بنده را به فرماندهی قوا گزارش داد که فلان گروه‌ها همه روزه به خارج شهر رفته و با دشمن زد و خوردی کامل می کنند.

روز پنجم فرمانی به فرمانده دسته ما صادر فرموده بودند که از قرار بازرسی، فریدون گروه‌ها سوم به خارج شهر رفته و با دشمن زد و خورد می نماید. قدغن نمائید که نظامیان حق خارج شدن از شهر و خندق شهر را ندارند. بنده به این قسمت گوش نداده روزهای دیگر مطابق معمول به محل

سنگر خود رفته و مشغول جنگ میشدم تا روز دهم محاصره، دو مراسله و فرمان راجع به پیشرفت بنده از مرکز قوا صادر گردید که از پیشرفت فلان گروهیان جلوگیری نمائید. زیرا فقط نگاهداری شهر به عهده نظامیان می باشد. تا زمانی که کمک برسد. ولی یکی از روزها قسمت عمده‌ی دشمن به سمت سنگر بنده حمله نمود. حتی از سه طرف مرا و عده رفقای همراه مرا دشمن در میان همان باغ کوچکی که عرض شد محاصره نمود. اندک فرصتی دیگر میخواست که بنده و دو نفر محمدخان را که از باغ در خارج بودیم کشته یا دستگیر نمایند. رفقای ما که در داخل دروازه‌ی قبله بودند، قضیه را دانسته فوراً گزارش را به احداثه خان میدهند. احداثه خان ستوان دوم به مرکز هنگ و قوا گزارش میدهد که قریباً فلان و کبیل دستگیر خواهد شد. فوراً ستوان سوم نورهان خان که فرمانده مسلسل سنگین و سبک بود، مامور کمک میشود. قریب دو ساعت بالغ این جنگ و بزن و بزن ادامه داشت. ما از عمر خود دست برداشته و متوسل به خدا شده بودیم، که ناگهان شلیک مسلسل نورهان خان بلند شد و دشمن در مقابل رگبار گلوله‌های پی در پی تاب نیاورده، قدری متواری شدند که ما توانستیم عقب نشینی نموده خودمان را به باغی که رفقا در آنجا هستند برسانیم.

وقتی که وسیله‌ی دهنه‌ی چاههای قنات عقب نشینی کرده وارد باغ شدیم، نفسی تازه و جانی تازه گرفته، نورهان خان فرمودند فری جان امروز جان تو را خریدم و یک گلوله دشمن هم به دست من اصابت کرد. چون نگاه کردم دیدم دست چپ ایشان که حامل و نگهدارنده‌ی مسلسل بود از جناح راست دشمن گلوله به یک انگشت ایشان اصابت و صدمه فوق العاده رسانیده است. چون وضعیت را چنان دیدم، عرض کردم دیگر مانندن حضرتعالی موضوعی ندارد و همراهی و کمک خودتان را نسبت به فدوی فرمودید. اینک تشریف برده و انگشت دستتان را در مریضخانه پانسمان نمائید.

در مدت این چند روز محاصره قسمت عمده شهر و مردمان دموکراتی‌ها به تماشای ما آمده و تمام عملیات بنده را میدیدند. شمه‌ای هم از سر جناح دیگر شهر بنویسم که قارئین محترم مطلع باشند: در مغرب شهر بجنورد دیواری امتداد دارد که معروف به باغ امیریه محل مرکز قوا می باشد. از دیوار کسی از نظامیان خارج نشده و از همان سوراخ‌هاییکه قبلاً عرض شد، ایجاد کرده بودند

نظامیان به دشمن شلیک میکردند و از دروازه برج هم که ضلع شمالی^(۱) می باشد کسی از نظامیان یارای بیرون شدن را نداشتند. یک مسلسل سنگین هم در روی برج حیدرقلی خان که از آثار قدیمه است گذارده شده بود که دشمن هم نمی توانست نزدیک شود. فقط در اولین وهله ی آمدن دشمن گوسفندهای یک نفر قصاب یا چوبدار در خارج دروازه بود. صاحب گوسفند عزم رفتن بیرون را می کند که رفته و گوسفندهای خود را به داخل شهر بیاورد نظامیان از رفتن او جلوگیری می کنند. اعتنایی نکرده به خارج شهر میرود و در برگشتن گلوله دشمن به ران او میخورد که در همان جا می افتد. شبانه یکی دو نفر از نظامیان داوطلب شده و رفته او را به شهر می آورند. دشمن از شلیک خود دست برنداشته و نظامیان از شلیک خودداری می کنند. گوسفندان از اثر صدای شلیک خارج آهسته آهسته رو به شهر آمده و وارد شهر میشوند.

در قسمت دروازه قبله هم بطوریکه عرض شد، ابدأ اتفافی تیفتاد. جز سیر خوردن دست نورالله خان. ولی در جناح شرقی یعنی دروازه قوچان^(۲) نظامیان در اولین وهله از شهر خارج میشوند و دیوارهای باغهای آن سمت بعضی خیلی کوتاه و برخی قدری بلند و از دهکده ی ینگی قلعه تا شهر مقداری تپه و مامور در بین بود. بقیه ی زمین از زراعت گندم پوشیده شده بود. عده ی زیادی از دشمن هم در میان دهکده و باغهای دهکده بودند. به محض اینکه نظامیان را مشاهده می کنند غفلتاً شلیک می نمایند. قریب هشت نفر از نظامیان مرده و زخمی می شوند. بقیه ی نظامیان فوری در میان باغها و در میان زراعتهای گندم مخفی شده، آهسته آهسته عقب نشینی کرده تا خود را به نزدیکی دروازه میرسانند.

سوارهای محلی پدرم (حبیب الله خان ناصرلشکر) هم در سمت دروازه قوچان تلفاتی به آنها وارد نشده بود. عظیم آقای گروهیان سوم^(۳) یا علی اصغر خان استوار در میان گندم ها مانده بودند

۱- احتمالاً نورالله میرزا جهانبانی قاجار است که در شورش مسجد گوهرشاد در خرداد ۱۳۱۴ هم دست داشت.

۲- سمت بلوار و روستای ینگی قلعه بطرف شیروان، جای مهمانسرای گنونی بجنورد.

۳- منظور عظیم آقای بلوریان هیوهدانلو است و ما در جلدهای قبلی نیز از نظرات ایشان استفاده کردیم و رفتن او به سرحد نزد لرج الله خان بیجرانلو و رساندن حلقه به مامورین دولت را هم در این جلد آوردم. ایشان در این مورد به بنده گفتند:

که ابداً یارای عقب نشینی و یا جلو رفتن را نداشته‌اند. جان بقیه‌ی نظامیان را مهرعلی نامی ترک که در بین هر چند دقیقه شانه فشنگی از رفقا می‌گرفته و به دشمن می‌زده است باز فشنگ می‌خواست، نجات داده بود.

عظیم آقا ۵ دانه از فشنگهای خود را به طرف او پرتاب می‌کرده (هر شانه ۵ عدد فشنگ داشت). تا اینکه مهر علی شخصی را که در بالای تپه‌ها واقع بوده و هر کدام از نظامیان را در میان گندمزار ملاحظه می‌کرده نوری با یک گلوله کارش را می‌ساخته است، همان شخص را میزند. چون معلوم می‌شود که آن شخص دشمن که تیرانداز قابلی بوده مقتول شد، نظامیان خود را به دیوار نزدیک رسانیده و جانی به سلامت درمی‌برند. در صورتی که چند نفر از نظامیان بعداً سخت زخمی می‌شوند. یکی از زخمی‌ها هم ابراهیم فرزند محمد ترک بود که گلوله به شکم او اصابت نموده بود. تمام روده‌های او بیرون ریخته بود که رفقایش بوسیله پیچ پیچ‌ها روده‌های او را به داخل داده و شکم او را محکم می‌پیچند. این شخص روز دوازدهم خوب شده در حالی که دکتر اجازه نمیداد از مریشخانه خارج شود که بنده بوسیله احمد بختیاری به احوالپرسی او رفته و شخصاً مشاهده نمودم و دانستم که نمردن این قبیل اشخاص از پردلی می‌باشد. زیرا در جنگ ژاندارمری در قوچان شخصی را دیدم که یک گلوله به پوست زیرگلوئی او اصابت کرده بود در صورتی که ابداً به گوشت و حنجره او هم صدمه نرسانده بود، گاهی از اوقات دست خود را به زیر گلوئی خود برده و انگشتهای دست او خونین شده و می‌نگریست، وقتی که خون انگشتهای خود را میدید حالت رعشه در او نمودار میشد. شب را زنده بود روز دیگر جان تسلیم نمود. پس این به جز ترس چیز دیگری نیست.

خلاصه نظامیان در آن واحد در جناح شرقی شهر قریب ۱۲ نفر بلکه بیشتر تلفات میدهند. دیگر دشمن نتوانست کاری از پیش ببرد. ولی همین قدر دانستم که اگر اولین وهله دشمن مستقیماً یا به حالت حمله وارد شهر میشد، شهر را تصرف نموده و تمام نظامیان را از بین می‌بردند.

خداسازی بود که بدو اطراف شهر را احاطه نموده بعداً مشغول جنگ شدند. تا آن وقت نظامیان

نریدون خیلی مبالغه کرده است. متأسفانه آقای عظیم بلوریان در مشهد وفات کردند. عکس و مصاحبه ایشان هم بجای خود خواهد آمد.

هم در اطراف داخله شهر سنگربندی نموده و از جنگ و حمله‌ی آنها جلوگیری نمودند^(۱) و احمد آقا یختیاری که به تمام عده سوار آذوقه میداد، برایم صحبت داشت و به اضافه قسم یاد نمود که قسمت عده از گروهانها از قبیل دو نفر سید محمودها که یکی سرگروهیان و دیگری گروهیان دوم بودند، لباس زنانه تهیه کرده‌اند که چنانچه دشمن حمله نمود وارد شهر بشود، اینان اسبهای خود را دائماً زین کرده نگاه میداشتند، که قوری سوار شده، بوسیله‌ی لباس زنانه فرار کنند. سید محمود گروهیان دوم در سال قبل در جنگ سرهنگ مهدی خان عم اسیر شده بود که سروان میرزا علی خان او را به مبلغ هیجده ریال از ترکمن‌ها خریده بود.^(۲) چون در آن زمان ترسیده شده بود در اینجا هم می‌ترسید. به گمان بنده از قشون شکست خورده هیچ وقت نباید داخل در اردوی تازه‌ای نمود. چون او ترسیده شده، همیشه در فکر فرار می‌باشد و فرار یک نفر باعث شکست یک عده مهمی میگردد. نفرات شکست خورده قبل را همیشه برای حفاظت اسلحه خانه و ارتباط و حمل و نقل و آذوقه بگمارند.^(۳) این نکته را هم عرض میکنم که محاصره حالت یاس و ناامیدی را دارد. بنده و علیمحمد بطوریکه عرض شد از قسمت آذوقه و استراحت شب فوق العاده در رفاه بودیم. شبها را در عمان بالاخانه استراحت میکردیم. بعضی اوقات که از خواب برمی‌خاستیم، میدیدیم صدای شلیک

۱- علت اصلی شکست مردم بجنورد، همان روش جنگ ایلیاتی بود که آنها به اطلاعات و اخبار نظامی کمتر اهمیت میدادند و از فرماندهی واحد نیز محروم بودند و هر گروه به سلیقه خودش می‌جنگید. نیروی جاسوسی آنها ضعیف بود و از موقعیت دشمن بی‌اطلاع بودند که در صورت لزوم ضربه نهایی را بزنند. علت دوم وجود اسلحه‌های پیشرفته نظامی از قبیل مسلسل‌های سنگین و سبک بود که بجنوردیان نماند آن بودند و با ابتدائی‌ترین سلاح‌ها به جنگ مسلل آمده بودند. علاوه بر آن سنگربندی نظامیان در بناه مردم شهر، یکی دیگر از موقعیت‌های آنها بود که شورشیان نمی‌توانستند آزادانه آنها را به گلوله بزنند. چه بسا که زن و بچه‌های مردم بیگناه در این درگیری‌ها کشته میشدند. وجوه دموکراتها در داخل شهر که در حکم ستون پنجم بودند و به نفع نظامیان اقدام میکردند، از دیگر عوامل مقاومت نظامیان تا رسیدن سعادتقلی خان اوغازی و دیگر نیروهای چریکی نوجوان بود که توانستند محاصره‌ی بجنوردیان را درهم بشکنند.

۲- جالب است، گویا به ۱۸ فران هم نمی‌ارزیده است، خیلی هم گران خریده‌اند.

۳- نظر فریدون درست است، زیرا کلیل بسیار هم در حمله به نوجوان از همان نیروی شکست خورده، دوباره در جنگ بنا کردها استفاده کرد، که به محض شروع جنگ آنها جبهه را خالی کرده و فرار کردند و موجب شکست کلیل شدند که در جلد پنجم آوردیم.

خوابید. گویا ابداً صحنه جنگ در بین نیست از دو طرف غرق استراحت می‌باشند.

علی محمد می‌گفت: داداش اندکی دیگر باقی مانده که دشمن وارد شده و از گلوی ما بگیرند. شب اول وقتی که این صحبت را نمود. من گفتم پس باید چه کرد؟ گفت حالا خواهی دید که چه میکنم. فوراً برخاسته ده تیر خود را بیرون نموده و سه چهار تیر با ده تیر به سمت دشمن شلیک نمود. به محض اینکه صدای گلوله بیرون شد، یکمرتبه از دو طرف دشمن و دوست صدای شلیک تفنگ و مسلسل‌ها بلند گردید. آنگاه به من گفتم حالا راحت بخوابید. شبها یکی دو مرتبه کارش این بود که در نیمه شب برخاسته از دروغ سه چهار تیر شلیک میکرد و به استراحت تمام تا سپیده دم می‌خوابیدیم. گاهی از شبها دلخوشی هم داشتیم و چندین مرتبه طاووس خانم رفیقهام از دنبال من فرستاد، فرصت رفتن را نکردم. تا اینکه علی محمد مرا جبراً از خانه بیرون نمود. دو شب را هم در منزل جانانه بودم. مقصود از این هرزه در آبی آنست که حالت محاصره را کاملاً بفهمانم. با دارا بودن این همه راحتی و خوشی، خدا شاهد است که از روز هفتم مثل شخصی شده بودم که اقلاب دو ماه مریضی کشیده است. مثل کسی که ابداً قوه و ذوق در بدنش وجود ندارد. در صورتیکه بنده ترس نمی‌دانستم چیست؟ و علاقه‌ای هم از قبیل زن و بچه نداشتم، به این حال افتاده بودم. پس خدا به داد دل کسالی که دارای عاقله بوده و ترسو هم باشند، برسد که ببینید به آنها چه می‌گذشته است.

هر روز برای آنها سالی بود. بلکه اغلب شبها در عوض استراحت مانند بنده و علی محمد کار آنها تمام گریه و زاری بود. زیرا جنگ حالتی دیگر را در بردارد. امید فتح و فیروزی نیز در او بود. همچنان در مقابل دشمن محل فراری در مقابل می‌باشد!! به اضافه در وقت مقتدر بودن دولت و ارتش، همیشه جنگ بانبروهای محلی توأم با فتح و فیروزی است. ولی در حالت محاصره افتادن هر چند انسان از طرف ارتش هم مطمئن باشد، ولی چه فایده‌ای دارد. مگر اینکه تسلیم و دستگیر بشود. آنهم این قسم محاصره!!

باز اگر در صحنه‌ی جنگ عده‌ی نظامیان محاصره بشوند به غیر از این محاصره است. زیرا بقیه عده‌ی باقیمانده در صدد نجات و تلافی هستند. ولی این محاصره در محلی است که سیم‌های

تلگراف را دشمن قطع نموده. تلگراف بی سیم و رادیو وجود ندارد.^(۱) از مرکز ارتش در مشهد هم تا محل محاصره (بجنورد) ۴۵ فرسنگ راه است. چه میتوان کرد؟»

اما بنگریم حال و هوای قوچان و شیروان و راه اندازی سواران نجات چگونه بوده، که فریدون به علت عدم اطلاع اشاره‌ای به آن نکرده است. اقدامات لشکر شرق در مشهد و مظفرالسلطنه در قوچان و ضیغم‌الملک در شیروان بطور هماهنگ در جریان بود، که اینک ملاحظه می‌فرمائید:

مذاکره صلح کردهای بجنورد

گفتیم که کردها میل به جنگیدن با همدیگر را نداشته‌اند. چنانکه محمد حسین خان اوغازی و ولیخان قهرمانلو هم با نیروهایشان در داخل شهر، مانند نظامیان به محاصره افتاده بودند. هر چند که عده‌ای این واقعیت را نادیده می‌انگاشته‌اند. اما واقعیت عرق ملی چیز دیگریست. تعصبات ملی و نژادی در میان تمام اقوام و ملل وجود دارد. اگر غیر از این هم باشد، آنها می‌باید در تمام حوادث ادوار تاریخی نابود می‌گشته و از بین میرفته‌اند. اینکه کردها در تمام طول جنگهای ایران و روم یا ایران و عثمانی، بیشتر اوقات در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفته‌اند و از سوی پادشاهان و امپراطوران غیرکرد علیه همدیگر دست به کشتار می‌زده‌اند، باز هم در لحظه آخر آن حسن ناسیونالیستی و تعصبات ملی آنان گل می‌کرده و دست از کشتار هم برمیداشته‌اند. این نکته رمز بقای کرد در طول تاریخ است.

در جنگ بجنورد هم هر چند دولتمردان غیرکرد، بار دیگر از ساده لوحی اینها استفاده کرده و آنها را در برابر یکدیگر قرار داده و اختلافهای کوچک بین آنها را بزرگ کرده و تبلیغ می‌نمودند که به جان هم بیندازند و با تضعیف نیروی رزمی آنها، موجبات از هم پاشیدگی این نیروی عظیم ملی را فراهم آوردند، باز هم شعله‌هایی از عرق و نیروی ملی در بین آنها روشن میشد و آنها را وادار به

۱- تا رسیدن سعادقلی خان به بجنورد و شکستن خط محاصره دشمن، بجنوردیان خارج شهر سیم‌های تلفن را قطع کرده بودند و تا شیروان هیچ ارتباطی وجود نداشت. بلکه پیکهای پنهانی خود را به شیروان می‌رسانیدند و از آنجا فرماندهی لشکر یعنی جان محمد خان در مشهد یا محمد ابراهیم خان در قوچان را در جریان رفایع می‌گذاشتند.

محاشات با عهدیگر می نمود.

قربدون در خاطرات خود از صلحی سخن به میان می آورد که نوعی سرگرمی و وقت کشی برای طرفین بوده است. او می گوید: پس از روزهای پنجم و ششم محاصره شهر، همه روزه قریب چهل الی پنجاه نفر کسبه و علمای شهر میرفتند به امامزاده^(۱) و صحبت صلح را مطرح میکردند. اشرار می گفتند که ما با سرهنگ باقر آقا که در حکومت نظامی است، کاری نداریم، اما باید عده سواره های کردهای قوچان به محل خود برگردند.

سرهنگ باقر آقا با عده ی خودش در کار حکومتی بماند. زیرا سرهنگ باقر آقا در مدت حکومت خود فوق العاده با مردم و اهالی خوش رفتاری میکرد، اغلب اوقات هزار تومان و هشتصد تومان وجه را به عنوان رشوه یا پس از تمام شدن کار تعارف برای سرهنگ می آوردند. او نیز پولها را برمی گردانید. فقط ده تومان الی دوازده تومان به مصدر خود احمد آقا میداد. به سرگروهیان چهل ریال و به قراولان شصت الی هشتاد ریال انعام میداد و بقیه ی پول را جبراً پس میداد. از این لحاظ به شخص حکومت نظامی خوش بین بودند و می گفتند: بقیه ی نظامیان پیاده با سرهنگ ایرج خان فرمانده پادگان هم باید تسلیم بشوند. باز روز دیگر اشخاصی از شهر را میفرستادند که به شورشیان می گفتند اجازه بدهید سرهنگ ایرج خان هم با عده ی خودش از شهر خارج شده و پس کار خود برود. اشرار به این هم حاضر میشدند. باز به بهانه ی دیگر بلکه یک روز دیگر فاصله پیدا کند. همان اشخاص را میفرستادند که چنانچه شما مایل باشید سرهنگ باقر آقا هم مایل به ماندن و حکومت نیست. او نیز میخواهد با عده ی خودش به سمت مشهد برود.^(۲)

اهالی شهر همه روز رفته در محل امامزاده قریب سه چهار ساعت با اشرار صحبت و تفریح نموده

۱- منظور مقصوم زاده ی بخنورد در جنوب این شهر است که گورستان عمومی هم آنجاست.

۲- مقصود از این گفتگوهای بی مورد شهری ها یا بهتر بگوییم عوامل تشوین و دموکراته، این بوده که در اجرای دستورات نظامی ها، میرفتند با کردهای شادلو مذاکره میکردند که وقت آنها بیهوده تلف شود، تا از مشهد و قوچان و شیروان نیروی کمکی برای محصورین برسد. شادلوهای مهاجم هم این را درک نمی کردند و فرصت سوزی می نمودند که به شکست آنها انجامید.

و چاشنی دشمن را خورده و برمی گشتند. تا روز موعود رسید و در یکی از روزها بنده حاضر شدم که با لباس طلبگی ملحق به آنها شده، رفته از صحبت های آنها کاملاً باخبر شده و گزارش بدهم و فقط اسلحه ای کمتری از زیرلباس با خود داشته باشم.

احدالله خان مانع شد. چونکه از اهالی شهر هم مطمئن نبودیم. تا یکی از روزها جنازه ای آورده با عده ی زیادی برای تشییع جنازه از شهر خارج بکنند و جنازه را به سمت امامزاده برده دفن نمایند. با چند نفر از رفقاً به جنازه مظنون شده، جنازه را خواهی نخواهی با اینکه احدالله خان فرمانده ما هم همراه نبود، به زمین گذاشته چون تابوت را یاز کردیم در عوض مرده پر از فشنگ بود. حاملین جنازه را مرخص نموده جرأت اینکه بعضی از آنها را دستگیر و تعقیب بنمایند نکردند. ولی قضیه ی مذاکرات صلح تا حدودی برای ما روشن شد که این حضرات شهری با بیرونی ها چگونه روابطی دارند. مرده را یکی از برادرهای سردار بجنوردی یعنی اردشیرخان به حاملین داده و راه انداخته بود که به امامزاده ببرند و به سرکرده های اشرار شادلو بدهند. پس از اینکه اشرار از اطراف شهر رانده شدند، نظامیان اول فرودگاه طیاره را در نزدیکی شهر وصل به اولنگ ساختند.^(۱)

امیرجانمحمدخان فرمانده لشکر شرق از مشهد با طیاره وارد بجنورد شد. فوراً اردشیرخان را که فرماندهی و هدایت اشرار را بر عهده داشت و مرده راه انداخته بود، دستگیر نموده فریب هزار شلاق به او زدند و به زندان فرستادند. بعداً عده را حرکت دادند در تعقیب اشرار رفتیم به دهکده ی لنگره^(۲)

۱- فرودگاه مذکور در النگه های ضلع شمالی پادگان بجنورد به سوی علی آباد بود که به دستور جان محمدخان برای در هواپیمای یونکرس که رضاخان از دولت آلمان اجاره کرده بود، آماده بشود. شاهرمان خانفرخان فرموده که یکروز با هواپیما از تهران عازم مشهد بودم. در صندلی کنار دستم یکتفر خازجی نشسته بود. تا هواپیما به مشهد برسد، با هم به گفتگو پرداختیم. او می توانست دست و پا شکسته فارسی صحبت کند. وقتی از من پرسید کجایی هستید و چه می کنید؟ گفتم نماینده مردم بجنورد در مجلس شورای ملی هستم. وقتی نام بجنورد را شنید از خوشحالی فریاد برداشت و گفت من خلیان هواپیمایی بودم که رضاشاه ما را مأمور بسیاری بجنورد کرد و کرها زدند و هواپیمایم را دچار نقص کردند که مجبور به فرود اضطراری شدم. این دو هواپیمای یونکرس را رضاشاه از آلمان اجاره کرده که برای سرکوب شورشیان به بجنورد آمدیم.

۲- روستای لنگر که امامزاده ای هم در بیرون دهکده دارد و گورستان برخی از سرداران شادلو و مردم آنجا است، بر روی

نخستین هواپیمای جنگی که بجنورد را بمباران کرد

فریدون در خاطرات خود حالات محاصره‌ی شهر بجنورد را در بهار سال ۱۳۰۴ خورشیدی به خوبی ترسیم کرده که ارتش در بجنورد به چه وضع افتضاحی افتاده بود؟ اما از آنجا که نیروهای رزمنده‌ی محلی همانطور که گفته شد به اطلاعات و تجسس نظامی کمترین اهمیت نمی‌دادند و از وضع درونی دشمن بی‌اطلاع می‌بودند، نمی‌دانستند ضربه‌ی نهایی را چگونه وارد کنند. فرمانده واحدی هم نداشتند. تنها به محاصره کردن شهر اکتفا کرده بودند که نگذارند نظامی‌ها از شهر خارج شوند تا از گرسنگی مجبور به تسلیم گردند. آنها قصد کشتن نظامی‌ها را نداشتند، بلکه می‌گفتند باید آنها بجنورد را ترک کنند. گویا موضوع از سوی آنها یک شوخی بوده تا یک جنگ کامل العیار. فریدون می‌گوید که چگونه نظامیان لباس زنانه فراهم کرده بودند که در اولین مرحله‌ی حمله‌ی نیروهای شورشی از شهر فرار کنند و جان سالم به در ببرند. اما روز نهم محاصره (سوم خرداد) هواپیمای جان محمد خان در بجنورد اعلامیه پخش می‌کند و چند نقطه‌ی تجمع نیروهای شورشی را بمباران می‌نماید. بجنوردیان که تا آن روز هواپیما ندیده بودند، سخت از جنگیدن با آن ترسیدند. زیرا هواپیما اوج می‌گرفت و گلوله‌ی آنها با اسلحه‌های آن روز به او نمی‌رسید. منتها او از بالا اینها را بمباران میکرد. بنابراین می‌بیشیم که بمباران هوایی بجنورد بر روحیه‌ی دو طرف درگیر جنگ سخت موثر بوده است. روحیه‌ی ارتشیان را قوی و روحیه‌ی بجنوردیان را تضعیف نموده است. تا جایی که اطلاع دارم، شهرها و روستاهای کردنشین خراسان نخستین هدفهای بمباران شده به وسیله‌ی هواپیما در ایران هستند که به امر رضاخان پهلوی رئیس الوزرا انجام گرفت.

ته‌ای در شمال قریب بجنوره قرار دارد. در نیمه‌ام ۱۳۶۸ به همراه آقای حاج قنبر و پسرشان آقای علی رحمتی برای آمارگیری به این روستا رفتم. از مردم پرسیدم شما کرد هستید یا ترک؟ آنها به تندی و کردی دست و پا شکسته گفتند ما ترکی شاهلو هستیم. بعد گفتم چند خانوار هستید؟ گفتند ۲۸۰ خانوار. گفتم نام تیره‌های خود را بگوئید: گفتند از همه بیشتر پسر کاللو است. سپس هیژولانلو و قره باشلو و صوفیاللو و زمانی‌ها و سیدها و چند خانوار مهاجرین بجنوره. بعد معلوم شد که این بیچارگان کرد هستند نه ترک. بلکه سوراخ دها را گم کرده‌اند.

نخست بجنورد، سپس بدرانلو، سپس قوچان در غائله سالار جنگ و سرانجام روستاهای اوغاز و ایل سیوکانلو هنگام قیام سعادتقلی خان اوغازی که هر کدام از این‌ها در جای خود ذکر خواهند شد بمباران گردیدند. باز برگردیم به گزارش فریدون که می‌گوید:

فاصله‌ی مشهد تا بجنورد چهل و پنج فرسنگ (یعنی ۲۷۰ کیلومتر) است. تازه ارتش از این سمت (دور) مطلع بشود چه کار می‌تواند بکند؟ دولت آن روز دارای راه آهن نبود که به موقع نیرو و مهمات برساند. اتومبیل هم در مملکت یافت نمیشد تا به کمک برسد. تا سوار نظام با اسب به کمک برسد کار از کار گذشته و آن عده سوازی که ۲۵ فرسنگ راه را پیموده باشد، چون به محل برسد، هم اسبها و هم سوار از پا می‌افتند و در آن حالت خستگی و فرسودگی چه خواهند کرد؟ ولی این موقع مصادف با وقتی گردیده که بندگان اعلیحضرت، فرماندهی کل قوا را دارا بود^(۱) و جدیداً برای لشکر شرق یک طیاره فرستاده بودند. پس از اینکه ادارجات شهر شیروان از محاصره و چپاول روستاهای اطراف، (بین راه بجنورد و شیروان) پی به قضیه‌ی محاصره‌ی بجنورد برده بودند فوراً تلگراف به مشهد می‌کنند.^(۲)

ده روز محاصره‌ی ما در بجنورد به طول می‌کشد تا مرکز لشکر در مشهد از این جریان آگاه میشود. یعنی به این قسم که ترکمن‌ها در حال محاصره داشتن شهر بجنورد دست اندازی کرده تا دهکده‌های نزدیک شیروان را غارت می‌کنند.^(۳) مامور سیم تلگراف هم به سمت بجنورد اعزام شده

۱- یعنی آن زمان رضاشاه منصب ریاست الوزرای و فرماندهی کل قوا را داشت.

۲- فرج الله خان شیروانی ملقب به ضیغم الملک و حاکم شیروان موضوع را پس از رسیدن نامه محمد حسین خان اوغازی و ولیخان قرمانلو درک کرده و به جان محمد خان تلفنی اطلاع داده و تقاضای کمک فراوانی کرده بود. این اندازه کمک رسانی برای جان محمدخان مقدور نبود و معطل مانده بود. اما پس از اینکه سعادتقلی خان از سرحد به شیروان رسید که به انتقامگیری خون پدرش محمد حسین خان برود، از شیروان با جان محمدخان تلفنی صحبت کرد و فقط تقاضای دو سه تیغه مسلسل و مقداری فشنگ را نمود که این امر برای فرمانده لشکر کار دشواری نبود و به سرعت در روزی آنها را به سعادتقلی خان که در شیروان متوقف بود رسانید. سعادتقلی خان با آن مسلسل‌ها و فشنگ‌ها به جنگ بجنورد رفت و خط محاصره را شکست و شادلوها را متواری ساخت.

۳- تمام نیروهای محاصره کننده‌ی بجنورد برخلاف تصور فریدون و دیگران ترکمن نبودند. بلکه کردهای شادلو متقیم

بود که دستگیر و توقیف می‌شود. اداره جات شیروان روزانه نهم محاصره‌ی بجنورد مطلع شده به مشهد تلگراف می‌کنند. فرمانده غیور لشکر شرق (امیرجانمحمدخان قاجار) آناً تلگرافی سخاברה شیروان و قوچان و درجز نموده بود که سواران محلی به اسرع وقت خودشان را برای کمک به نظامیان در محاصره برسانند.

از شیروان تا بجنورد قریب نه فرسنگ راه است.^(۱) دستور تلگرافی به آنها داده بود که روزانه‌ی بعد باید خودتان را به بجنورد برسانید و شبانه دستور چاپ بخشنامه‌ی داده بود که تمام آنها در کاغذهای قرمز و سبز رنگی چاپ و درج شده بود. روزدهم یک دستگاه طیاره در حالیکه تمام عده نظامیان محاصره شده به حالت افسردگی بودیم در بالای شهر بجنورد نمایان شد. آن روز را هم از بیرون رفتن بنده از حصار شهر جلوگیری نمودند که دیگر حق بیرون شدن از شهر و جنگیدن با دشمن را نذارید. ناگاه صدای طیاره و بعد خود طیاره نمودار شده بدو کاغذهای خود را به زمین و روی شهر بجنورد پائین ریخته که عنوانشان چنین بود:

نظامیان رشید از استقامت و خودداری شما ممنون بوده و اینان یک عده اشرار بی سرو پائی هستند. خودداری نمائید که قریباً ستونهای قوی به شما پیوسته خواهند شد.

گویا شنیدن این حرفها و دیدن طیاره کمک روحی و معنوی بود که به ما نظامیان نومید شده رسید. یعنی دانستیم که مرکز آرتش (در مشهد) از محاصره‌ی ما مطلع گردیده. بلکه تصور نمودیم که

روستاهای بدرانلو و باهچ و دیرانلو و آشخانه و غیره بودند. اینها اکثرأ کلاه سپهره‌ای ترکمانان را بر سر داشتند. آن سالها این کلاه بین کردها مد شده بود. عده‌ای هم از ترکمانان گولگان و برخی ناچیز هم ترکمانان سموت به کمک شاه‌لویها آمده بودند. به همین جهت همه گمان کرده‌اند که محاصره کنندگان ترکمن بوده‌اند. اما اینکه ترکمن‌ها روستاها را غارت می‌کردند، کردهای شاه‌لوی بجنورد به آنها اجازه داده بودند که روستاهای کردهای زعفرانلو بین شیروان و بجنورد را برای مخارج و هزینه‌های خود غارت کنند. ترکمن‌ها هم این فرصت را مفتاح دانسته و تا حدود سیاب همه جا را چابیدند، که سعادت‌قلی خان اولغازی و فرج‌الله خان بیجرانلو از شیروان رسیده و آنها را تعقیب کرده و درهم شکسته و اموال غارتی را که گله‌های گاو و گوسفند و غیره بود از آنها پس گرفتند و سپس به سوی بجنورد تاختند و...

۱- فاصله این دو شهر که هر دو گسترش یافته و بهم نزدیکتر شده‌اند، اکنون ۶۰ کیلومتر می‌باشد. آن زمان حدود ۷۵ کیلومتر

بود.

عده‌ی کمکی در نیم فرسنگی شهر می‌باشد. قوت قلبی پیدا نمودیم. سپس دستگاه طیاره شروع به شلیک با مسلسل به سوی شورشیان نموده و دو بمب انفجاری به محلی که از مرکز قوا نشان داده شد پرتاب نموده و صدای انفجار آن کاملاً شنیده شد که دشمن از میان باغ فواره به طیاره شلیک کردند ولی موثر نشد و پس از چند دقیقه، طیاره بازگشت نموده و عده سوارهای محلی شیروان (بنده فرماندهی سعادتقلی خان اوغازی) معلوم است که در بین راه و یا در شهر شیروان طیاره را مشاهده کرده بودند.^(۱) برای آنان هم باعث دلگرمی و دلیری بسیاری شده چون تا آن زمان طیاره ندیده (بودند. ما هم) از آن ساعت دانستیم که عده نظامیان دارای یک چنین قوه جنگی هم می‌باشند که شورشیان از داشتن آن محرومند.

بنده در همان ساعت در جلو اطاق فوقانی ایستاده بودم. گویا مثل شخصی که یک بطری مشروب خورده باشد. از خوشحالی سرمست شده بودم و سر از پانمی شناختم. گمانم اگر دو بطری مشروب هم می‌خوردم، به آن حالت مست نمی‌شدم. نیز دانستم که تمام عده از من بیشتر خوشحال و سرمست‌تر گردیده‌اند. چون از بنده ترسوتر، بسیار بودند. آنها به اندازه همان ترس خودشان بیشتر از من خوشحال‌تر بوده‌اند. این ترسیدن بنده هم عرض بکنم بیشترش از ندانستن و جوانی بود. زیرا عقل امروزی را نداشتم که بداتم گلوله با گوشت مناسبتی ندارد و جوانهای زبردست و مقتدر را به اندک ضربتی از پا درمی‌آورد.^(۲)

بالاخره پس از بیماران و بازگشت هواپیما به مشهد، شب یازدهم را استراحت نموده از همه زودتر بلکه سپیده دم نشده از خواب برخاسته چایی را مصرف نمودیم و تجهیزات جنگی را آراسته‌تر از همه روزه نموده مثل اینکه انتظار حمله‌ای را داشتیم، تا نزدیک ظهر شد. ناگه صدای شلیک تفنگ و مسلسل‌ها بلند شد و شدت پیدا نمود. بنده به اتفاق چند نفر از رفقا در بیرون شهر در میان همان باغ کنار دروازه‌ی قبله مشغول جنگ تفریحی بودیم. در همین اثنا فرماندهی دسته احدالله خان با بقیه

۱- البته سعادتقلی خان و نیروهای سرحدی در بین سیاب و بجنوره در حال پیشروی بودند که روز سوم خرداد جان محمدخان با هواپیما اعلامیه پخش کرد و روز چهارم خرداد سعادتقلی خان محصورین را نجات داد.

۲- چنانکه قبلاً نیز گفته شد، هر بدون چند سال پس از خاتمه‌ی جنگ بجنوره این خاطرات را نوشته

رفقا سواره از شهر خارج شده و به نزدیک ما آمدند. در همین وقت دیدیم اشرار دسته دسته از روبروی ما به سمت مغرب قرار می‌گرفتند. مثل اینکه واضح است که کسی آنها را تعقیب می‌کند و ما از همه جا بی‌خبر. تمام عده‌ی دسته سوار در جلو خیابان باغهای قبله سوار شده و تماشا می‌کردیم و دشمن در حالت فرار بود. (زیرا سواران کرد زعفرانلو از شیروان و قوچان سررسیده و از سوی شرق شادلوها را به گلوله بسته و که تحت فرماندهی سعادتقلی خان اوغازی و فرج‌الله بگ بیچرانلو و نصرالله خان شیروانی به یاری محصورین آمده و از پشت سر، دشمن را به گلوله بسته بودند.) شورشیان بدون اینکه گلوله‌ای به سمت ما پرتاب نمایند با سرعت هر چه تمامتر سواره فرار می‌کردند. بنده به احدالله خان گفتم: سرکار چرا ایستاده‌اید؟

جوابی ندادند. بنده به رفقا رو کرده گفتم من که رفتم. هر کس می‌آید خوش باشد. دیوار باغ روبرو را در نظر گرفته سر به پهلوئی اسب کهر گذاشته رفتم. بهمان سرعتی که میرفتم به پشت سر نگاه کردم، دیدم اولین کسی که از دنبال بنده اسب را پس از دو دقیقه به حرکت انداخت، عزت‌الله نام سرجوخه بود که این شخص را بواسطه‌ی جنگی که با بلوچ‌ها کرده و کاری از پیش نبرده بود عزت‌الله حیف‌نان می‌نامیدند.^(۱)

همین که بنده در پشت باغ دشمن پیاده شدم و از سوراخ میان باغ نگاه کردم، دیدم کسی از دشمن در باغ وجود ندارد. عزت‌الله هم رسید تا خواستم سوار شوم، فوری تیموری‌ها هم رسیدند. بعداً رفقای دیگر دیدند که خبری از دشمن نیست و مطمئن شدند، همه به حالت حمله به سوی دهکده آمدند. ما پیش از رسیدن آنها وارد دهکده حصار شدیم و دشمن هنوز کاملاً از هم جدا نشده و دنبالشان باقی بود که در میان دهکده به هم‌دیگر ملحق شدیم. بنده و رفقایم ۳۴ نفر از اشرار را با اسلحه و اسب دستگیر نمودیم. یکی از آنها همان شخصی از کردها بود که قاتل سرهنگ محمد حسین خان

۱- یعنی حیف‌آن‌نالی که تو خوردی. این ضرب‌المثل در میان کردهای ما هم رایج است. زیرا ارزش انسان در آن سالهای نحطی بیش از طلا و جواهر بود. چه بسا مردهائی که پول و جواهرات زیاد داشتند، اما نمی‌توانستند نان به دست بیاورند و از گرسنگی خود وزن و بیچه‌هایشان می‌موردند. مردها شب و روز برای قوت‌مندان کارگری می‌کردند که روزی یک وعده نان خشک و خالی به آنها بدهند که به این کار (نانه زکه می‌گفتند)

بود. سپس خود را به اتفاق همان دو نفر محمدخان تیموری به منزل دهدار رسانیده، دیدم سماور که در حال جوشیدن بود، انداخته و فرار کرده‌اند. فوراً سماور را چپه کرده و آتش را خالی کرده به یک دست خود گرفتم و رفقا که هوشیارتر و کارآمدتر در امور غارتگری بودند، اول به سر صندوقها رفته مشغول تفتیش و غارت شدند. بنده دیدم صندوق دیگری هم در گوشه‌ی خانه می‌باشد. به سر صندوق رفته، چون درب صندوق را برداشتم مشکی پر دیده از صندوق بیرون کشیده و از خارج پوست دانستم که کره است. فوری پوست کره را که در آن زمان قحطی از همه چیز باارزش تر بود، به ترک اسب خود بسته اشرار را به سمت شهر حرکت دادیم. بعداً معلوم شد که فوج هنگ سرحدی^(۱) به اتفاق سوارهای محلی خودش از سمت قوچان به فرمان تلگرافی سرلشگر جانمحمدخان حرکت کرده از حدود نوده و چناران خود را به سپاه دشمن زده در همان حمله‌ی اول تلفات کلی گرفته سپس دشمن را مجال و فرصت نداده همچنان تعقیب کرده از بابامان تا کنار دروازه بجنورد اشراری که در اطراف شهر مانند حلقه‌ی انگشتر شهر را در محاصره گرفته بودند و پخش شده بودند، غفلتاً رفقای خود را می‌بینند که مانند گوسفندانی که از چنگال گرگ فرار کنند، متواری شده‌اند. دیگر مجال تحقیق نمی‌شود. همین قدر در روی اسب به رفقای خود فریاد کرده می‌گویند.

قاج غیزلی سبکن قزل باش گلدی^(۲)

۱- فوج سرحدی از ایلات سیوکانلو و بیجرانلو و میلانلو جیرستان و رشوانلو قوشخانه در شمال قوچان و شیروان، تشکیل میشد که گفته شد به فرماندهی سعادتقلی خان غوه را به بجنورد رساندند.

۲- ترکمن‌ها به کرده‌ها تزلیاش می‌گفتند که این عنوان از دوره صفویه به ارتش صفوی اطلاق میشد. کرده‌ها هم که مهجرتین هستی ارتش صفوی را تشکیل میدادند، تزلیاش نامیده میشدند. نکته ظریفی که در این آرایش سپاه از سوی بجنوردیان یا به قول فریدون از سوی اشرار به کار رفته، ایست که کرده‌های شادلو ترکمانان را در اول دره‌ی بابامان قرار داده بوده‌اند که اگر کرده‌های زعفرانلو برای نجات بجنوره آمدند با آنها بجنگند. خود کرده‌های شادلو نمی‌خواسته‌اند با زعفرانلو بجنگند. گفتگوی محمد حسین خان اوغازی در داخل بجنوره و نیز سخن‌های ولیخان تهرمانلو با فریدون، اشاره به این دارد که کرده‌های زعفرانلو و شادلو علیه‌هم تمام تبلیغات زهرآگین دولتیان، یازهم تعابلی به کشتن هم نداشته‌اند. از این رو ترکمن‌ها وقتی می‌بینند زعفرانلوها آمدند، چون یارای جنگیدن با آنها را نداشته‌اند، به همدیگر بانگ برداشته که تزلیاش فلان فلان شده، آمد. فرار کرده و موجبات شکست شادلوها را فراهم ساخته‌اند.

چون از قدیم بویژه از زمان نادرشاه، ترکمن‌ها از سوی قزلباش‌ها به شدت سرکوب شده بودند، این ترس و دلهره نسل به نسل به آنها منتقل شده بود. فریدون در خاطرات خود می‌افزاید:

«روز قبل هم بمباران طیاره را دیدند و راپورتچی هم داشتند که به آنها خبر داده بودند که فرج‌الله بگ بیچرانلو و سعادتقلی خان اوغازی با بیش از پنجاه هزار سوار به کمک محصورین آمده‌اند در حالی که سواران این دو نفر از سی‌الی چهل نفر بیشتر نبوده و این خبر پوچ راپورتچی‌ها، آنها را بیش از پیش ترسانیده و وادار به فرارشان ساخته بود. ترکمن‌ها چون قریب یک فرسنگ از شهر دور شده و روی تپه‌های امام لشگر رفته بودند و با دوربین نگاه کرده دریافتند که قریب خورده‌اند و کلاه سرشان رفته است که فراری شده‌اند. این قسمت را عرض نکردم که در مدت این ده‌الی یازده روز سرهنگ ایرج خان فرمانده قوای بجنورد و سرهنگ باقرخان^(۱) مرحوم عده‌ی نظامیان و اشرار را به سیاست نگاهداری نمودند و عملاً وارد جنگ نشدند در غیر اینصورت تمام نظامیان دستگیر و قتل عام بشوند. در همین گیرودار و ناخت و ناز ترکمانان و جنگهای بجنورد گویا از نظر تاکتیک جنگی بین کردها و نظامیان اختلافاتی بروز کرده بود که آنها گله‌گزاریهائی به فرمانده لشکر شرق کرده بودند که جان محمدخان تلگراف‌زیر را برای دلجوئی خوانین کرد بدین گونه به آنها مخابره و استمداد نموده و افزوده است اکنون موقع این حرفها نیست، شما باید به جنگ با دشمن ادامه دهید:

«شیر و خورشید. اداره تلگرافی دولت علیه ایران - ۱۳ تیرماه (۱۳۰۴)

از مشهد به قوچان

آقایان ولیخان، فرج‌الله خان، نصرالله خان، تلگراف‌حضوری شما ملاحظه شد. چنانچه وعده

۱- باقرخان درجه‌ی سرهنگ دومی داشت. سه سال بعد به درجه‌ی سرهنگ تمامی رسید و در جنگ بلوچستان کشته شد. او به موجب حکم هموی قشونی نمره ۵۳۲ - م از اول فروردین ۱۳۰۷ نایب سرهنگ باقرآقاخان داورپناه از قوچ سوار بهرامی به خاطر کشته شدنش پس از مرگ، به درجه‌ی سرهنگ تمامی نایل آمد. او در لشکرکشی آبان ۱۳۰۷ به بلوچستان در پناهی قلعه‌ی دزک با گلوله‌ی شورشیان به فرماندهی دوست محمدخان بلوچ کشته شد. از آن زمان نام قلعه‌ی دزک را در بلوچستان به داورپناه تغییر دادند. جنازه‌ی این سرهنگ را هم به مشهد فرستاده و با تشییع جنازه رسمی از سوی لشکر شرق در ایوان طلای صحن عتیق به خاک سپردند.

سریع به شما داده‌ام، تا یازده روز دیگر که تقاضای شما انجام خواهد شد، با قوای ما پیشروی نمائید. جهت انتظامات قوچان اقدامات محلی لازم بود. در هر صورت بدانید خدمات و صمیمیت شما بر طبق وعده‌ای که داده‌ام انجام خواهد گرفت. ولی فعلاً این اظهار از طرف شما غیرانتظار و بسمورد بود. البته بدون هیچ بهانه و دلسردی با مافوق خدمت مشغول انجام خدمات باشید. و در این مواقع اینگونه معاذیر را نمی‌پذیرم؛ ۱۳ تیرماه نمره ۹۲۳ فرمانده لشکر شرق جان محمد (امضاء)



۱۶۰۲

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمبره آتاب.....

سند ۱۳۰

| | | | | | | |
|---------|--------------|-----------|-----------|---------|------------|------------|
| از جمله | نمبره قبض | عدد کلمات | لاریخ اصل | توضیحات | تاریخ وصول | اسم گیرنده |
| به | نمبره تلگراف | | | ۱۳ | ۱۳۰ | مباران |

بازاری که منان وجه بر منان لغوی خواهد بود که در این روزها در این
 صبح به شما داده‌ام تا یازده روز دیگر که تقاضای شما انجام خواهد شد
 در هر صورت بدانید خدمات و صمیمیت شما بر طبق وعده‌ای که داده‌ام
 انجام خواهد گرفت. ولی فعلاً این اظهار از طرف شما غیرانتظار و بسمورد بود
 البته بدون هیچ بهانه و دلسردی با مافوق خدمت مشغول انجام خدمات
 باشید. و در این مواقع اینگونه معاذیر را نمی‌پذیرم؛ ۱۳ تیرماه نمره ۹۲۳
 فرمانده لشکر شرق جان محمد

پیشروی جان محمدخان به غرب بجنورد و کشتار کرد و ترکمن

مهر منیر با آب و تاب در این مورد چنین نوشت که جان محمدخان پس از بازگشت از سفر بجنورد در اوایل خرداد و مراسم تشییع جنازه افسران مذکور دوباره برای یکسره کردن کار شورشیان راهی بجنورد گردید:

«مژده فتوحات لشکر مظفر ایران یا نمونه‌ای از خدمات ایران احیاء کن پندگان آقای رضاخان

پهلوی ریاست کل قوای منصوره ایران دامه عظمه

بدرقه لشکر منصور ما عون و عنایت خداست.

تلگراف از بجنورد. راپرت ۱۷ تیرماه ۱۳۰۴

چهار روز است حضرت فرمانده محترم لشکر شرق وارد^(۱) و فوراً مشغول عملیات نظامی شده‌اند. در تحت فرماندهی حضرت معظم الیه عده (قشون) دو سه روز اول با طیاره مواضع سخت اشرار و کوههای غربی بجنورد (راکه) سنگرهای سخت اشرار بود، از بالا با مسلسل و بمب طیاره و نظامی غیور از پائین بمباران نمودند.^(۲) در نتیجه‌ی ۴۸ ساعت جنگ به علاوه کوههای غربی و بدرانلو^(۳) قصر قجر^(۴)، درقانلو^(۵) قرجه، پسرکانلو،^(۶) خندقلو که در مغرب بجنورد و به مسافت سه الی پنج فرسنگ به بجنورد واقع میشوند، اشرار را رانده و به تصرف نظامیان غیور درآمده. تلفات سنگین به اشرار وارد آورد. ولی فقط از نظامیان شش نفر به درجه‌ی رفیعی‌ی شهادت نایل گردیده‌اند. خود حضرت امیر لشکر دیشپ را با نصرت و اقبال به بجنورد مراجعت نموده‌اند. از قرار معلوم بعد

۱- بنابراین جان محمدخان قاجار روز ۱۳ تیرماه ۱۳۰۴ وارد بجنورد شده است.

۲- بجنوره تنها شهری است که وسیله‌ی بمبارانهای هوایی و بیرحمی‌های شدید جان محمدخان وادار به تسلیم شد.

۳- بدرانلو بر سر راه تهران بجنورد که با آن گروه‌های بزرگ و نیز انگور لطیف و زیبای خود معروف و مشهور المثل است.

۴- قصر قجر روستایی در تپه‌های شمالی روبروی بدرانلو، که سعادقلی خان و ولیخان آنجا را گشودند.

۵- درقانلو یا دیره‌قانلو، یعنی «ره خونین»، بخاطر جنگ خونینی که بین کردها و ترکمن‌ها قبلاً آنجا روی داده بود.

۶- در متن سه کانلو آمده.

از دو روز دیگر خیال دارند تحت فرماندهی شخص شخیص خودشان به سمت...^(۱) پیش بروند. به یاری حضرت باری پیش بینی می‌شود که به همین زودی قلع و قمع شدن اشرار را مزده و بشارت بدهم. به حول قوه الهی و شهامت و حسن تدبیر حضرت امیر لشکر و شجاعت و فداکاری نظامیان رشید، اهالی ستم‌دیده و بدبخت این سامان هم از زیر شکنجه و فشار سالها خلاص شده و مزه امنیت و آزادی را بچشند^(۲) عموم نظامیان غیور در تحت فرماندهی امارت جلیله خود با یک جوش و خروش و نشاط روح نظامی ایشان قلب عاشقین تمرکز قواء و امنیت از خوشحالی و مسرت سرشار میشود.^(۳) (عزت الله خبرنگار بجنورد)

باز هم روزنامه مهرنیر در مورد حوادث بجنورد، چنین آورده است:

«تلگراف تدمیر و تنکیل اشرار و مظفریت نظامیان ما و اعدام یاغیان

راپورت بجنورد - شب ۲۱ تیرماه عده نظامی در تحت فرماندهی امارت جلیله لشکر شرق به دیرانلو مرکز اشرار حمله و اشرار به سمت یموت و سرحد ترکمان فراری و ۲۷ نفر از اشرار در میدان (مبارزه) دستگیر و فوراً اعدام شدند. امروز ۹ نفر در خود بجنورد به سزای اعمال قبیحه خود رسیده و مصلوب شدند. از این ۹ نفر یکی حسین سلطان نام که سردسته‌ی اشرار، دو نفر دولت و اغلی خان می‌باشند که قاتل میرزا حسن خان رئیس مالیه جلگه مانه و سملقان به امر مرادخان دیرانلو بوده‌اند.

۱- نقطه چین از خود روزنامه است که به ملاحظات نظامی، نام محل حمله را خالی گذاشته که قطعاً ترکمن صحرا بوده است.

۲- آنهم چه آزادی و امنیت چشیدنی؟ معنای آزادی هم بعداً فهمیده میشود. اگر آنها زیر شکنجه بودند که لزوم نداشت یا عوامل و حاملان پیام آزادی تا آخرین لحظه‌ی حیات خود مبارزه کنند. اعدام‌های دستجمعی و گورستانهای آنچنانی بجنورد نمونه‌هایی از این آزادی و امنیت هستند که هنوز گواه بر تاریخ سرافراز بجنورد می‌باشند. در طول تاریخ چه جلادها و خونخوارهایی که به نام آزادی و امنیت، مردم بیگناه و دردمند را به خاک و خون نکشیده و برای بسط و گسترش سلطه و قدرت خون آشام خویش چه جنایتها که بر مردم بدبخت و محروم و سازمان نیافته، روا نداشته و روی چنگیز و تیمور را سفید نکرده‌اند که، آزادی دادن و امنیت رضاخانی و جان محمدخانی نیز از آن نمونه‌ها بوده است و همواره در تاریخ بشریت ادامه داشته و خواهد داشت.

۳- مهرنیر - ش ۴۰ - ص ۸ - روز ۱۸ تیر ۱۳۰۴

تازه اهالی این سامان حس می‌کنند که بی صاحب نیستند و در واقع اولین دفعه است در بجنورد اشرار جزای عمل خود را می‌بینند^(۱)

البته اولین دفعه در تاریخ بجنورد است که جلادان تاریخ در میادین و خیابانهای این شهر خون مردم بیگناه این دیار را بر زمین می‌ریزند.

باز هم روزنامه دولتی مهر منیر چنین نوشت:

« اخبار میدان جنگ »

نظامیان رشید تحت فرمان آقای فرمانده لشکر شرق در اطراف مانه و سملقان با منتهی رشادت و فداکاری به تدمیر کامل اشرار پرداخته ۲۷ نفر از روسای اشرار که گرفتار شده بودند، در میدان جنگ تیرباران و ۹ نفر معروف آنها را در بجنورد به دار زده‌اند و بقیه به طرف یموت فراری شده‌اند^(۲) چنانچه عین تلگراف واصله را در همین شماره درج کرده‌ایم^(۳)

در صفحه اول روزنامه مهر منیر شماره ۴۲ دوم مرداد ۱۳۰۴ تلگراف تبریک و شادباش تجار مشهد به جان محمد خان قصاب فرمانده لشکر شرق که در منطقه بجنورد در حال آدمکشی بود، درج شده که چون اینگونه تلگرافات اجباری و فرمایشی همیشه در صفحات روزنامه‌ها در شرایط خاصی مندرج میشود و فلسفه‌ی مخصوص به خود را دارد، بنابراین از ذکر آن خودداری میشود. زیرا یک صفحه پر از اسم است و نوعی خودنمایی و بادنجان دورقاب چینی، که فایده‌ای از نقل آن مترتب نیست. اما پاسخ تلگرافی آن از سوی لشکر شرق بدین گونه است:

۱- این کشتارها و بیماریانها در منطقه‌ی بجنورد همزمان با بازگشت رضاخان بهلوی از آذربایجان و ترسیدن از سیخو و کردهای ارومیه بود که همین روزنامه ورود وی به تهران را منعکس ساخته است.

۲- به قول مرحوم کدخدای بدرانلویی از شورشیان بدرانلو، مردم روستاهای منطقه دست زن و فرزندانشان را گرفته و به کوههای منطقه راز و جرگلان و تلو فراری شدند و مدتها از میوه‌های خشک درختان جنگلی تغذیه می‌نمودند. روستای بدرانلو و مسجد آنجا بیماران و با خاک یکسان گشت و درختان تنومند بدرانلو را با مواد منفجره زیشه کین کردند و هر کس از پیر و جوان زن و کودک که به دستشان افتاد به رگیار مسلسل بستند.

۳- مهر منیر - ش ۴۱ - ص ۱ و ۶ برابر ۲۵ تیر ۱۳۰۴

«جواب از طرف امارت جلیله لشکر شرق، بعنوان تجار محترم از بجنورد.

به تاریخ ۲۸ تیرماه در تحت نمره ۱۲۸

توسط ارکان حرب لشکر شرق خدمت آقایان تجار محترم

تلگراف ملاطفت آمیز آن هیأت محترم را قبول و تذکراً عرض میکنم که این تشویقات موثرترین وسیله برای ازدیاد روح فداکاری و جانبازی افراد قشون در هر موقع سخت می‌باشد. در عوض این احساسات ملاطفت آمیز سربازان با کمال اشتیاق خون خود را فدای انتظامات و امنیت این حدود نموده و می‌نمایند و به حمدالله امنیت کامل تا آخرین نواحی بجنورد در نتیجه عملیات فوری نظامی حکمفرما و به کلی این ناحیه از وجود اشرار بومی و تراکمه مصفا گردیده است. خود من هم فردا عازم مرکز لشکر، و تشکرات خودم را از احساسات صمیمانه آقایان حضوراً عرض خواهم نمود.

نمره ۱۳۸ - ۲۶ تیرماه فرمانده لشکر شرق جان محمد. نمره اعلان ۱۶۰

حکومت نظامی در خراسان و سیستان

به دنبال بگیر و ببندهای امیرجان محمدخان در خراسان و وجود چنین فردی که رضاخان پهلوی فعلاً به آن نیازمند بود، فرمانفرمایی استانیهای خراسان و سیستان نیز به وی تفویض شد تا بتواند به بلوچستان هم لشکرکشی کرده و دوستان محمد خان بلوچ را سرکوب کند.

«بشارت تفویض فرمانفرمایی خراسان به آقای فرمانده لشکر

یکی از بشارتهای بزرگی که چند روز قبل از طرف دولت برای خراسانیان وارد شد، مژده سپرده شدن فرمانفرمایی خراسان و سیستان به ید موبد حضرت فرمانده لشکر شرق بود و موجبات تشکر عمومی را از این تفویض شایسته به شخص لایق و سزاوای فراهم آورد»^(۱)

بنابراین جان محمدخان علاوه بر پست فرماندهی لشکر شرق، پست استانداری خراسان و سیستان را نیز عهده‌دار و همه‌کاره بوده است. جان محمد خان پس از سرکوب و کشتار کردهای

شورش شادلو و مردم مانه و سملغان (آشخانه) برای اعدام سردار معزز و دیگر سران کرد شادلو به مشهد بازگشت. روزنامه مهر منیر نوشت:

«ورود با فتح ظفرمندی آقای فرمانده محبوب لشکر شرق»

آقای فرمانده محبوب لشکر شرق که محقق فرماندهی و قلع و قمع اشراز و تراکمه دزد، مدتی در اردوی بجنورد تشریف داشتند و پس از چندین محاربه سخت خونین و تکییل^(۱) و تدمیر اشراز، و تطهیر و تصفیه تمام حوالی بجنورد از وجود آنها، روز یکشنبه ۲۷ ذی حجه^(۲) به سلامتی مع الفتح و الظفر با طیاره وارد ارض اقدس^(۳) شده‌اند...

روزنامه خورشید هم در مورد قتل و کشتار ترکمانان بجنورد، داد سخنی داده و امیرجان محمدخان را ستوده و عملیات آدمکشانه او را تقدیر و کردها را که قرنهای مرزبان از جان گذشته خراسان بوده‌اند، وحشی توصیف کرده است. در حالیکه جان محمدخان هنوز وارد ترکمن صحرا شده و این همه جلادی و کشتارهای او در مورد کردهای غرب بجنورد بوده. این روزنامه افزوده:

«این امیر لشکر، خود به شکار رفته و کردهای وحشی و ترکمانهای بی باک را اسیر و به چوبه دار می‌آویخت»^(۴)

اکنون دیگر بار برمی‌گردیم به گزارش فریدون قوچانی که علت بازگشت جان محمدخان از آشخانه و بجنورد به مشهد را برای اعدام سردار بجنورد و بستگانش اعلام می‌کند. فریدون جنگهای پراکنده بجنورد و روستاهای اطراف را که تا اواخر شهریور ۱۳۰۲ ادامه داشته، به دقت تعریف می‌نماید.

۱- تکییل و تدمیر = تکوول و دمرگردن، سرنگون و نابود کردن

۲- ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۳ - ۲۹ تیر ۱۳۰۲

۳- سابق به مشهد «ارض اقدس» می‌گفتند.

۴- روزنامه خورشید - شماره ۳۵ - اول مرداد ۱۳۰۴

جنگ در کوههای لنگر و سقوط طیاره با گلوله‌ی کردها

فریدون گزارش خود را چنین ادامه می‌دهد که پس از شکسته شدن خط محاصره کردهای شادلو بوسیله کردهای زعفرانلو، نظامیان جرأت یافته و به سوی دشمن تاخند و جنگ طرفین به شدت هر چه تمامتر در اواخر خرداد و اوایل تیرماه ۱۳۰۴ در کوههای لنگر ادامه یافت:

«دشمن در بالای کوه در سنگرهای محکم جا دارند و تمام عده نظامیان به دهکده‌ی لنگر جمع شدیم. گرفتن سنگرهای دشمن بسیار دشوار می‌باشد. خداوند یاری نمود به آسان‌ترین نیرنگی به سر کوه رفته، دشمن از مشاهده‌ی ما تاب مقاومت نیاورده، سنگرهای بالای کوه را خالی نمودند. فقط یک نفر در سنگر بنده از اشخاصی که در وقت دخول به خدمت همراه برده بودم و نام او موسی بود مجروح شد. آنهم از ندانستن بنده. تمام رفقا در سر کوه ماندند. بنده به اتفاق چند نفر قریب یک فرسنگ به آنسوی کوه در تعقیب اشرار سرازیر شده و به سمت یکی از دهکده‌ها^(۱) میرفتیم. دشمن ملاحظه می‌کند که اگر از دره دیگری بالا بروند ممکن است هر چند نفر ما را بکشند یا مجروح نمایند. ما به سمت پائین می‌رویم و دشمن از دماغه‌ی کوه قدری پائین‌تر از پناهگاه بالا می‌روند. چون قدری بالادست ما می‌شوند آماده به شلیک می‌گردند. خداسازی در همین وقت رفقای بالای سر ما و بالا سر اشرار آنها را دیده و فهمیده بودند که دشمن به قصد تلف کردن ما به آن حدود آمده.

اشرار ابتدا به سوی ما شلیک نمودند که اولین گلوله در پهلوی بنده به موسی نام نظامی اهل آبشور^(۲) قوچان اصابت کرده از رگ شانه راست او خورده و از پشت کتف او بیرون شده در همین اثنا رفقای نظامی از بالای کوه آنها را به نثار گلوله گرفته و چند نفر از آنها را هلاک کردند که ناچار به سوی ما سرازیر شدند. ماها وقت را غنیمت دانسته فرصتی نداده، فوری تلافی نموده سپس با میچ پیچهای خود موسی، محکم شانه‌ی او را بستیم و او را ترک اسب خود گرفته نزد رفقا برده در

۱- نام این دهکده گونه سلاخ است.

۲- آبشوری از روستاهای دهستان جعفرآباد بالا - تعداد خانوار ۱۲۳ جمعیت ۵۶۶ نفر - سرزمین و مردم قوچان

نزدیکی غروب از سرکوه سرازیر شده مجدداً به دهکده‌ی لنگر مراجعت کردیم. در صورتی که ماها راضی نبودیم از سرکوه پائین بشویم. چون میدانستیم دوبرتبه گرفتن این سنگرها از دشمن کاملاً دشوار و سخت‌تر میشود. ولی ناچار بودیم و باید فرمان نظامی را اطاعت و اجرا میکردیم.

شب را استراحت نموده چون صبح زود از خواب برخاسته دیدیم، دشمن آمده به جای اولیه‌ی خود و تمام سنگرها را مرتب‌تر از سابق تسخیر کرده‌اند. چند روز مشغول جنگ در تپه‌های لنگر بودیم و نتوانستیم به دشمن حمله برده یا اینکه آنها را از سنگرهای خودشان برخیزانیم. بالاخره صلاح به آن دیدند که طیاره حرکت کرده و شخص یلد از وکلا (گروه‌بان‌ها) در میان طیاره بگذازند. هر سنگری را که او نشان داد بمباران نمایند.

احداثه خان را در طیاره نشاندند. طیاره اوج گرفت و در اولین بلندی کوه هنوز بمب خود را نینداخته بود که ناگهان گلوله‌ای به طیاره اصابت کرده و از همان بلندی سرازیر شد که به زحمت توانست بر زمین بنشیند.^(۱) این گلوله فقط از زیر اطاق خورده و از سقف آن بیرون شده بود. خلبان آن اهل خارجه بود.^(۲) بطور مقیاس اوج گرفته بود. ولی ناشی از اینکه ارتفاع کوه چقدر می‌باشد. به اضافه شناسائی به تفنگهای سه تیر کوتاه نداشت و نمی‌دانست که گلوله‌ی بعضی از تفنگهای سه تیر قریب چهارهزار متر راه را طی کرده آنها به هدف می‌خورد. قریب بیست روز در دهکده‌ی لنگر بودیم و همه روزه با اشرار می‌جنگیدیم. یکی از روزها دشمن سرجمع شده تصمیم به یکسره نمودن جنگ را گرفتند. در سمت قبله‌ی دهکده‌ی لنگر تا راه بدرانلو نسبتاً مسطح است.^(۳) قدری تپه و ماهور دارد. آنهم برای قسمت جنگ بسیار مفید است. دشمن در همان تپه‌ها جمع شده و عده‌ی سوار

۱- همانطور که اولین طیاره‌ی جنگی ایران، شهرها و روستاهای کردنشین خراسان را بمباران کرده‌اند، اولین سرنگونی آنها هم به دست کرده‌ها بوده است. چنانکه در جلد سوم هم گفتیم، اولین دهکده رسمی و اولین وکیل و... نیز برای کرده‌های خراسان در ایران بوده است.

۲- نظر فریدون کاملاً درست است که روانشاد خانلرخان هم آنرا بیان کرده.

۳- البته فاصله‌ی لنگر تا بدرانلو مسطح نیست بلکه تپه و ماهورها هم هستند، خالی از جنگل که از نظر عملیات نظامی دید کافی دارند، منظور فریدون قسمتهای غربی تپه‌های روستای یدک و پلیس راه کنونی تا لنگر می‌باشد.

محلی مخصوصاً فرج الله^(۱) آن روزها از همه بیشتر رشادت به خرج داده و با نظامیان همکاری نمود و به آنها روحیه‌ی جنگجویی داد. آن روز هم بنده با یک عده‌ی کمی از نظامیان باباخان ستوان سوم در همان جنگ شرکت داشتیم. ولی جنگ چندان طول نکشید. پس از دو سه ساعت جنگ یکمرتبه مه غلیظی تمام دنیا را گرفته، نظامیان به جلو افتاده و بقیه هم از محل خارج شده به کمک آمدند. از همه جلوتر فرج بگ باسوارهای محلی خودش بود.

چون نظامیان و بقیه‌ی سوارهای محلی و سوارهای فرهاد خان توپکالو^(۲) هم در آن روز بودند، رسیدند و هوا را مه فرا گرفت. فرصت را غنیمت دانسته از جناح راست یعنی از طرفی که کوه واقع می‌باشد حمله کردیم. زیرا تا هوا باز بود از ترس تفنگهای سه تیرکسی جرأت نمی‌کرد که نزدیک به کوه رفته بلکه اغلب اوقات راه رفتن در میان قلعه‌ی لنگر هم خطرناک بود. هر موقع تفنگ سه تیر صدا میکرد گلوله‌اش آمده از روی قلعه هم می‌گذشت. چون هوا مه شد قسمتی از رفقای نظامی از جلو دامنه‌ی کوه به دشمن شلیک نموده و ماها هم از طرف روبرو مشغول کار شدیم، اندکی نشد که دشمن از مقابل ما فراری شده، بلکه با دشمن ملحق شدیم و جنگ تن به تن آغاز گردید. چند نفر را در بلندی کوه در کنار راه دستگیر نمودیم که محمد نام نظامی که قدی کوتاه داشت و او را به نام محمد خوک می‌نامیدند در کنار راه سر یک نفر از ترکمن‌ها را بریده و سر را تا دهکده‌ی لنگر هم آورد.^(۳) پس از این فتح کوچک به شهر برگشته مدتی کم به استراحت مشغول بودیم. تا مامور شده به

۱- منظور فرج بگ بیجرانلو از تعلیم یافتگان مدرسه نظامی کلل محمد تقی خان پسیان و از نوایع جنگی بود که بعداً به خاطر شایستگی‌های رزمی و لیاقت خود، از سوی مردم لقب خان به او داده شد و به فرج الله خان مشهور گشت که در حوادث بعدی منطقه نقش اصلی را داشت و قیام آذر ۱۳۲۰ را آغاز نمود که در جلد‌های بعد به شرح حال این مرد بزرگ و بیباک می‌پردازیم که عمر گرانباهش در زندان و تبعید رضاشاه ضایع شد.

۲- معروف است که در هنگام محاصره شهر بجنورد زیر رگبارهای گلوله، مرحوم اسدالله بدوشاره، مانلو پدر نصرت الله شاعر به دستور فرهاد خان توپکالو آهنگ گرمانچی (شال به له‌ک) را با صدای زیبایی میخوانده که تمام اسبها بی‌لیس شده و گوشها را تیز کرده بودند و به محض اینکه ساکت میشد باز اسبها سم به زمین می‌کوبیدند و او را وادار به سوارشدن می‌کردند او از طایفه شاره مالی و جز و تیزوهای فرهادخان بود.

۳- قبلاً گفته شد برخی از ترکمنان هم بنا به دعوت اردشیرخان به یاری کردهای شادلو آمده بودند.

اتفاق نعمت الله خان با سی نفر نظامی به سمت گرمه و جاجرم عازم شدیم. شب اول را در دهکده‌ی فیروزه^(۱) مانده تدارک ناهار فردا را هم دیدیم. صبح حرکت نموده در بین راه قریب یک فرسنگ و نیم به دهکده تبر مانده در سرکوه چشمه‌ی خیلی باصفا واقع بود که در آنجا برای آب دادن اسبها پائین شدیم. علی آقا را صدا زدم که سفره‌ی ناهار را بیاورد. بنده در یکطرف چشمه نشستم و علی آقا در یکطرف. در این بین سرکار نعمت الله خان رسید. عرض کردم بسم الله، تشریف بیاورید. ما سه نفر مشغول نهار و به سلامتی مشروب هم داشتیم که در میان چشمه گذاشته بودیم و نفرات بعضی نشسته بعضی دست و پای اسبهای خود را می‌شستند. برخی سیگار در دست، اسبهای خود را میگرداندند که عرق بدنشان سرد شود.

نیم ساعت قبل از این جلوداران اردوی سرهنگ فولادی^(۲) فوج پهلوی در همین جا با ۱۲ یا ۱۴ نفر از اشرار مصادف شده و با هم قریب یکساعت زد و خورد نموده، سپس اشرار فائق آمده یکبار ناظر پول سفید^(۳) و قسمت پائین بیرق ایشان را که دو فقره بود با ۵ قبضه اسلحه متعلق به ۵ نفر تنگاسی مریض که همراه بار و جلوداران بوده‌اند، برده بودند و دو نفر از نظامیان را هم به قتل رسانیده بودند. در این ساعت که ما با بهترین حالتی مشغول خوردن ناهار هستیم، قسمت غربی ما کوهی است که قریب دویست متر بلندتر است، هر چند تمام این قسمت و همین چشمه در سرکوه واقع می‌باشد^(۴) ولی قسمت غربی باز قدری بلندتر است و اشرار در بالا سرنشسته و مشغول استراحت هستند. فوج پهلوی که ملاحظه می‌کنند دشمن بلندی را در اختیار دارد، دوباره به دهکده‌ی تبر در پنج فرسنگی غرب بجنورد مراجعت می‌کنند. ما ناهار را به اتفاق افسر عزیز خودمان که او مخصوصاً نسبت به من سمت پدری را دارا بود، خوردیم و سوار شدیم و با راحتی و آرامش کامل به

۱- دهکده فیروزه که بیشتر مردمش از طایفه قلقلی می‌باشند.

۲- سرهنگ محمودخان فولادی فرمانده فوج پهلوی که پیشرفته‌ترین آتشبارهای آنروز را در اختیار داشت، از تهران مأمور کمک به جنگ بجنورد شده بود. این سرهنگ هم در سال ۱۳۰۶ به اتهام راه اندازی کودتا علیه رضاشاه، دستگیر و به حکم دادگاه نظامی تبریزان شد.

۳- پول سفید عبارت بود از پول نقره‌ی سکه‌ی احمدشاهی که برخلاف پول سیاه ارزش و اعتبار بیشتری داشت.

۴- اینها بلندی‌های وابسته به رشته کوه آلاذغ در جنوب غربی بجنورد می‌باشند.

دهکده‌ی تبر وارد شدیم. به اتفاق نعمت‌الله خان نزد سرهنگ فولادی رفته گزارش دادیم. ابدأ قبول نکرد که ما از همان راه که یکساعت قبل جنگ واقع شده و او فرار کرده بود آمده باشیم. وقتی که ما نزد سرهنگ رسیدیم نورافکن‌ها را مرتب گذاشته و دو دستگاه توپهای جدید نیز رو به سمت کوه آماده گذاشته بودند. خلاصه شب شد. چون پاسی از شب گذشت، اول صدای نورافکن‌ها، سپس سه چهارگلوله با توپهای بزرگ به سمت کوه انداخته شد. با این همه دستگاههای پیشرفته‌ی نظامی باز جرأت اینکه از همان راه دیروز بروند ندارند، و ماها را برای راهنمایی این فوج که به کمک قوای بجنورد می‌آمدند فرستاده بودند. امروز آنها را از راه دیگری راهنمایی کرده وارد بجنورد شدیم.



دولت ایران
۱۳۲۲

۱۳۲۲
۲۲

امیر عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

مقام عالیجناب سردار محمد باقر خان

ورود فوج بهلوی با سلاح سنگین و مدرن

جهت سرکوبی شورش بجنورد

فوج بهلوی از مدرنترین و پیشرفتهترین سلاحهای نظامی آنروز برخوردار بود که دیگر لشکرها و تیپها فاقد آن بودند. گفته شد که شورش بجنورد بسیار عمیقتر از آن بود که توصیف شود، مردم محل به استثنای عدهی معدودی به نام دموکراتها که آنها هم فاقد ارزش نظامی بودند، طرفدار حکومت سردار بجنوردی بودند. چه کردها و چه ترکمنها که جمعیت منطقه را تشکیل میدادند و غیرت و حمیت خود را در برابر دشمنی که به سرزمین آنها تاخته بود، تا حدّ اعلا به کار می بردند. زیرا تا آنموقع بجنورد یک منطقه خودمختار و از ویژگی خاصی برخوردار بود و مردم در آرامش و رفاه و امنیت زندگی میکردند. هنوز سطوت جعفرقلی خان ایلخانی و برادرش حیدرقلی خان سهام الدوله و یارمحمد خان سردار مخم پدر همین سردار معزز بر منطقه بجنورد و استرآباد یعنی استان کنونی گلستان حکمفرما بود، و مردم بجنورد احساس نوعی غرور و استقلال می کردند و پای نظامی های غیر محلی هرگز به آنجا نرسیده بود.

آنچه باعث عدم پیشرفت یا به ثمر رسیدن شورش بجنورد شد، بی کفایتی باقیمانده خوانین شادلو بود که پس از دستگیری سردار نتوانستند از نیروهای بالقوه و بالفعل مردم استفاده و سازماندهی نمایند. خود سردار بجنوردی نیز همان اشتباهی را مرتکب شد که رضاقلی خان ایلخانی کرد خراسان در فوجان یکصد سال پیش مرتکب گردید. باید اعتراف بکنیم که کردها جنگجو هستند، ولی قدرت سیاسی و مدیریت ندارند. نگاهی به زندگی و روش حکومتی سردار بجنوردی و عبدالرضا خان شجاع الدوله و دیگران دقیقاً این ضعف مدیریت را نشان میدهند. سردار یا میخواست بجنگد یا نمیخواست؟ گیج و متنگ بدون هیچگونه تصمیم گیری نه با دولت نظامی، نه علیه آن. بدون تصمیم، بدون اراده. همان رفتار و وضعیت بی ارادگی عبدالرضاخان شجاع الدوله در برابر قوام السلطنه والی خراسان!!

بنابراین می بینیم رفتار سردار مانند رفتار شاه سلطان حسین در برابر محمود افغان است، مانند

رفتار احمدشاه در برابر رضاخان است. اگر او میخواست جنگ کند، پس چرا مردانه شروع نکرد و اجازه داد نظامیان وارد بجنورد یا خراسان شوند؟ آنها نظامیانی که از ترس شورشیان بنا به گفته فریدون چادر زنانه فراهم کرده بودند که به موقع فرار کنند. اگر قصد جنگیدن نداشت چرا اصلاً از تهران به خراسان آمد و اگر به خراسان آمد چرا گوش به حرف محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه حاکم قوچان و فرج الله خان ضیغم الملک حاکم شیروان نداد که به او گفتند: در چنین فضایی زهرآگین مصلحت نیست به بجنورد بروی. بهتر است در قوچان بمانی تا وضع روشن شود. چرا که نظامیان برایت گربه رقصانی می کنند.

اگر سردار جنگ را شروع میکرد، چگونه جان محمدخان قاجار میتوانست در مشهد جاخوش کند و بعد هم بیاید او را با کسان و اقوامش به نامردی بردار بکشد؟ مگر این همان سردار نبود که با یک اشاره ای او در یک ساعت بساط قدرت کلنل محمد تقی خان پسیان با آن همه قدرتی که در خراسان داشت فراهم آمد. پس چگونه جانمحمد خان قاجار منفور عامه میتوانست در خراسان در مقابل این نیروی عظیم رزمنده شمال خراسان که همگی گوش به فرمان سردار بودند مقاومت نماید؟ مردم بی سلاح شهر و روستایی و ایلات بجنورد، رزم و مردانگی و دلیری خود را در جنگ با نیروهای مجهز جان محمدخان به خوبی نشان دادند. اما یک رهبر و فرماندهی لایق آنها را فرماندهی نمی کرد.

اردشیر خان اگر از شهر خارج میشد و مردم را رهبری میکرد و در یک روز بجنورد را می گرفت، چرا یکهزار شلاق از نظامیان بخورد؟

با گروگان گرفتن افسران پادگان جان محمدخان قاجار میشد سردار و یارانش را آزاد کند، نه اینکه آنها را مامها شکنجه و سپس اعدام کند. بهر حال در این جنگ بجنورد که به برافزادن سردار معزز ایلخانی شادلو و خاندانش انجامید، چیزی جز بی کفایتی خود سردار عامل آن نبوده است. او باید از موضع قدرت برخوردار میگردد، تا راه نامردی ها مسدود میشد. او شخصاً باید با رضاخان سردار سپه وارد گفتگو میشد و می گفت: گناه و تقصیر من چیست؟ لایق رضاخان می گفت: تو به احمدشاه نامه نوشته ای و قصد نایبویی مرا طرح ریزی کرده ای، که سردار هم در جواب قسم حضرت عباس

میخورد که از این موضوع که ساخته و پرداخته دشمنان اوست، هیچ اطلاعی و ارتباطی ندارد و پاپ گفتگو و روشن شدن قضیه گشوده میشد و این فجایع به بار نمی آمد.

برخی می گویند شرایط جهانی آن روز ایجاب میکرد که تمام خاندان قدرتمند محلی از پسین بروند و این خواسته ی انگلیس بود. این حرف تا حدودی درست است. ولی باید بدون هیچ گناهی در خانهات بنشین و بیایند تو و ایل و تبارت را نابود کنند؟

سردار این قدرت را داشت که حتی به تهران بتازد و با مخالفان رضاخان متحد شود و کار او را بسازد و موضع خود را در قبال ملت که قطعاً اکثریت طرفدار او بودند، روشن نماید و به جان محمدخانها اجازه لغت و لیس ندهد. کردی که با تفنگ سه تیر هواپیمای جنگی را سرنگون می کند، یا به فوج مجهز پهلوی می تازد و پرچم او را میستاند، چرا نباید از این نیروی خدادادی استفاده نکرد؟ این جنگجوی بیباک اگر فرماندهی شایسته داشته باشد، هرگز تسلیم نمی شود و پا پس نمی گذارد، که فرمانده اش دست بسته بالای دار برود. زیرا او معتقد است که با ثبات قدم و ابراز رشادت ذاتی، دفتر میدانهای جنگ را به گونه ای دیگر ورق می زند. اما رضاخان و اربابان انگلیسی او گمان میکردند سردار طبق همان نام دهن پرکنش چیزی در چنته دارد. هرگز آنها فکر نمی کردند سردار بجنوردی پرآوازه، آنچنان راحت و بی حرکت از پا درآید. همین ترس بیجای انگلیس ها از سردار، آنچنان بود که مجهزترین و قدرتمندترین نیروی مرکزی خود یعنی فوج پهلوی را به بجنورد اعزام داشتند. زیرا می ترسیدند شورش کردها در خراسان همان کاری را سر رضاخان بیاورد که بر سر کلنل محمد تقی خان آورد. با توجه به این واقعیت که به قول فریدون چند نفر از چریکان محلی آنها تلفات به این فوج پرزرق و برق وارد آوردند و پرچم آنها هم ربودند و سرهنگ را در روستای تیر پناهنده ساختند. شما فکر کنید که اگر این نیروی رزمنده ی عظیم ملی که به خوبی فرماندهی و سازماندهی می شدند، چگونه امثال سرهنگ مهدی خان و سرهنگ فولادی و سرهنگ مطبوعی و جان محمدخان میتوانند مقاومت کنند. آنهايي که دو سال بعد در برابر یک شورش بسیار کوچک لهاک نتوانستند نیم ساعت مقاومت نمایند و پا به فرار نهادند و تسلیم شدند. در این حادثه هم آنچه که لشکر شرق را سرپا نگهداشت و اعتبار بخشید، وجود خوانین زعفرانلو قوچان و شیروان و

سوارانشان بود که سردار می توانست با یک پیام آنها را از گرد لشکر پراکنده کند. پس می بینیم که فرماندهی مناسب چه عواقب مفتضحانه‌ای به بار می آورد. سردار اگر میخواست، با تفوذ خانوادگی که در پایتخت داشت، با مرحوم مدرس و دکتر مصدق و دیگر مخالفین رضاخان ارتباط برقرار میکرد، علیرغم تمام تلاشهای انگلیسی‌ها، می توانست نیروهای جلادگونه او را نابود کند و مانع استبداد بیست ساله نظامیان در کشور و آن همه خونریزی و خانه خرابی مردم شود.

بهر حال با اگرهای اتفاق افتاده در تاریخ نمیشود کاری کرد، که گویا حکم قضا و قدر است. اما در برابر قضا و قدر هم خداوند به انسان عقل و شعور مدیریت و انتخاب داده است. پس بازگردیم به گزارش فریدون که او فوج پهلوی را از سر چریکان کرد نجات داده و با آن تجهیزات آنچنانی وارد بجنورد کرده است. همین فریدون هم چون خودش کرد قوچانی بود، اگر در این جنگها نمی شد چه بسا که تیپ محصور در بجنورد هم صدمه کلی میدید. او می گوید که فوج پهلوی از ترس چند نفر شورشی جرأت نمی کرد از یناهگاه خود در روستای تبر خارج شود و امروز آنها را از راه دیگری وارد بجنورد کردیم. سپس می افزاید:

«دیدن این دستگاههای نظامی با اینکه خودمان هم نظامی بودیم، سخت ما را به حیرت انداخته بود. زیرا ما نظامیان لشکر شرق فقط دارای یک اسب و یک تفنگ و قریب صد تیر فشنگ بودیم. فقط عده اسواران، ما هر کدام دارای دو بست تیر فشنگ بودیم. وقتی که این فوج را مشاهده کردیم، اولاً تمام دارای تجهیزات کامل مسلح، دارای چادرهای مخصوص، دستگاه نورافکن، دستگاههای عظیم توپهای صحرائی و کوهستانی جدید، دارای مسلسل های سبک و سنگین. به اضافه این فوج دارای مهندس، دارای رابط و دارای بمب اندازه های مخصوص نیز بود.

ما نظامیان لشکر شرق به خود می گفتیم اگر این قوه و دستگاه را عده‌ی ما دارا بود فلک نمی توانست با ما مقابله کند مخصوصاً وقتی که مسلسل های سبک و سنگین و توپهای بزرگ را به آن قاطرهای درشت و قوی هیکل بار کرده و در حالت حرکت بودند نمایش مخصوص را دارا بود»

ورود تیپ جمازه سواران بلوچستان به بجنورد و حمله به ترکمن صحرا

فریدون می‌افزاید: «چون این عده (فوج پهلوی) وارد بجنورد شدند، در همین بین عده‌ی تیپ بلوچستان نیز به یاری ما رسیده بود. تمام این عده از جوانهای رشید بلوچستان یک قسمت سوار با شترهای یادی که خدا شاهد است آنطور جوانهای رشید کم یافت می‌شود.^(۱) دلیل آنهم اینست که از قدیم مردن در میدان جنگ را خوب میدانند. این عده بلوچها وقتی که جنگ را مشاهده می‌کنند، مثل اینکه برای آنها عروسی می‌باشد. وقتی که ملاحظه می‌کند که رقیبش در جلو او افتاده او نیز از او گذشته به جلو تر میرود. هر چند نمی‌شود حمل بر بعضی چیزها نمود. باز بحمدالله که هنوز ایران قدیم دارای این قسم جوانان می‌باشد. سوار درجز (درگز) یعنی سوارهای محلی نیز رسیدند. دیگر وقت حرکت می‌باشد. اول بنده را به میان آباد (اسفراین کنونی) فرستادند.^(۲) رفته مقداری جو برای آذوقه حمل نمودم وقتی که آمدم به بجنورد عده تماماً حاضر و آماده‌ی حرکت (به سوی نواحی غربی بجنورد جهت سرکوبی کامل شورشیان و رفتن به ترکمن صحرا) می‌باشد و فرمانده تازه‌ای برای ما از تهران آمده بود که اسمش سروان حسن خان فرزند مهدی موش بود.

وکیل باشی بهادران یا کس دیگری که در اسواران فضول بود، ولی حالا به خاطر می‌رسد که علی پنجاه تیر، سرجوخه‌ی فضولباشی بود و این قسمت در ترکمن صحرا کشف شد. این شخص سابقاً گروهبان سوم بود. درجه‌اش را گرفته بودند. میخواست بوسیله‌ی سروان حسن خان ترقی کند (که همیشه فضولی و چاپلوسی میکرد). بنده رفته‌ام میان آباد با فراهم نبودن مال (باربر) در آن وقت قریب هشتصد خروار جو را در مدت ۲۰ الی ۲۵ روز حمل کرده‌ام چون وارد اسواران شدم، سروان حسن خان به جلو آمده و یکی کشیده سخت به من زد و مرا به زندان فرستاد. پس از نیم ساعت پسر

۱- این همان تیپ جمازه سوار سیستان و بلوچستان بود که سال بعد به فرماندهی لهای خان سالار جنگ سر به شورش برداشت که در جلد هفتم به آن پراخته میشود.

۲- اسفراین در جنوب شرقی بجنورد به فاصله‌ی حدود ۶۰ کیلومتر می‌باشد و مرکز کردهای زعفرانلو و شادلو است. بنگرید

به: اسفراین دیروز و امروز - کلیم الله توحیدی - چاپ مشهد - ۱۳۷۲

عمام (اصلان خان) آمده مرا در زندان دیده نزد فرمانده قوا رفته و مرخصی مرا گرفت. خدا شاهد است همان مدارک را هنوز دارم که جیره و علیق نظامیان را از جیب خودم داده‌ام. ولی دولت هنوز جیره و علیق مرا نداده است، حتی محاسب (حسابدار) در زیر تصدیق من نوشته است که وجه موجود نبوده محاسب فعلی پردازد و بعداً هم رفتم ترکمن صحرا و قبوض جیره و علیق به حال خود باقیست. صاحب منصبی که تازه آمده می‌خواهد بوسیله بنده زهرچشم یک اسواران را بگیرد (و نوی گوش من میزند) ولی این طوری نیست که بعضی‌ها دانسته‌اند به حرف یک سرجوخه (ی فضول) بگویند اگر فلانی را تشبیه نمودی مثل اینکه یک اسواران را تشبیه کرده‌ای. این قسمت بماند برای ترکمن صحرا. (که چگونه آنها را ادب می‌کنم)

بالاخره حرکت نموده رفتم. اول به دهکده‌ی بدرانلو رسیدیم. ولی از خاطر شد عرض کنم که حضرت سرلشکر (جان محمدخان) هم تشریف آوردند. طیاره حرکت نمود. ^(۱) رضاشاه برای سرکوبی ترکمن‌ها رفت، فقط گرگان را امن نمود، ولی به طایفه‌ی یموت نتوانست که خونخوارترین ترکمن صحرائی‌ها فقط همان یموت‌ها هستند. (زیرا گوگلانها طرفدار ایران‌اند) ^(۲) سپهدار ^(۳) با اردوی مکفی آمد به او آذوقه ندادند.

۱- در اینجا فریدون خیلی چیزها را نوشته است، طیاره جنگی جان محمدخان بدرانلو را بمباران نمود و تبدیل به خاکستر کرد. حتی مسجد روستا را نیز ویران نمود. بدرانلویی‌ها چنانکه مرحوم کدخدای ولی گفت، به کوههای شمال غربی بجنورد تا جیرگلان و کوه تلوه که مرز شوروی است فرار کردند و... کرده‌ها در این جنگ‌ها طایفه‌های سختی به درختیان زدند و تلفات زیادی وارد کردند. منتها فریدون به علت رعایت برتری نظامی‌ها و ترس از رژیم پهلوی به این ضایعات اشاره نکرده است. جان محمدخان نرسیده به بدرانلو چند نفر از کشاورزان و باغداران را در میان زارعتشان گرفت و اعدام کرد. بدون اینکه بیرسد شما می‌ستید و اینجا چه می‌کنید؟

۲- گوگلان که طایفه‌ی ملایم‌تر ترکمن است، با بجنوردی‌ها و اصولاً ایرانی‌ها از زمان صفویه همکاری داشته و با نادرشاه نیز همکاری نموده‌اند. گوگلان‌ها در قسمت شرقی ترکمن صحرا می‌باشند که بین کلاله کتونی تا اینکه برون و امتد بجنورد اسکان دارند. بنگرید به: نادر صاحبقران... (استاد نادرشاه) کلیم الله توحیدی، تهران ۱۳۸۴

۳- جنگ سپهدار در زمان ناصردین شاه در ترکمن صحرا را در جلد‌های دوم و سوم به طور خلاصه آوردم که کسری‌های خراسان هم به فرماندهی حیدرقلی خان ایلخانی شادلو و امیرحسین خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو قوچان در آن شرکت داشتند که برای مدتی به شرارت‌های ترکمنان پایان داد، اما کافی نبود. رضاشاه هیچگاه شخصاً به سرکوبی ترکمن‌ها نرفت.

شب چهاردهم جنگ از جلو حاجیلر^(۱) فرار نمود. اما مرحوم علاءالدوله پدر جان محمدخان که آمد ترکمن‌های یموت به خیال آن افتادند که به او هم آذوقه ندهند تا فرار کند به گفته‌ی اشیرملا^(۲) که جایگاه او در پیشکمر^(۳) می‌باشد و برایم صحبت کرد که در آن زمان هوا ابری شده و بارندگی آغاز گشت. پس از هفت روز آفتاب نمود. به قدرت خداوند از زمین و آسمان علف روئید. چون مال و اسبهای اردوی علاءالدوله سیر شد حمله نموده و هر کس را دستگیر می‌نمود به اسبی سوار کرده و یک کیسه پر از خالی^(۴) را به بیضه آن مرد بسته دستور میداد اسب را بپورتمه^(۵) برانند تا کیسه‌ی خاک سنگینی نموده و اسیر را از پادر آورد. به همان قسم ترکمن صحرا را فتح نمود. ولی باز مشغول شرارت شدند.

روسها تمام خاک صحرا را امن و امان نموده^(۶) راهسازی می‌کرده در کنار حاجیلر باغ انداخته و خیابان بندی گنبد (قاپوس) از زمان روسها شد. باز ترکمن‌ها همدیگر را دیده و هم قسم شده در یک شب و در یک ساعت مخصوص به پستهای مستحفظی روسها ریخته تمام روسها را کشته و اسلحه‌ی آنها را به دست آورده باز جوابی نه به ایران دادند و نه به دولت شوروی^(۷) ولی سردار بجنوردی به تنهایی خودش آنها را تا این زمان به اختیار خودش درآورده بود. هر وهله هم که ترکمن‌ها راه می‌زدند به دستور و گزارشهای کسان سردار بجنوردی بود. بعداً تمام اینها را شنیده و با چشم دیدم^(۸).

۱- مینوشت کتونی بر سر راه گنبد قاپوس و شاه پسند سابق

۲- آشور ملا با هاشورملا که ترکمن‌ها اشیرملا می‌گویند.

۳- Pish Kamar منطقه کوهستانی بین مراوه تپه و کلاله در شمال دره معروف و پرچنگل گلستان، در منطقه گلیداغ

۴- خالی: یک واژه‌ی کردی است به معنای خاک نرم

۵- yortma چهار نعل تاخت نمودن که سریع‌ترین نوع دوندگی اسب است.

۶- آن زمان ترکمن‌های یموت از سوی سلسله جبال بالخان که مرکز آنها بود به وسیله‌ی سپاهیان روسیه تزاری سرکوب و قتل و غارت و رانده شدند و به داخل ایران فرار کردند. اما روسها دست از تعقیب و کشتار آنها برنداشته وارد خاک ایران شدند و تا گنبد قاپوس و گرگان را اشغال کردند. بهانه‌شان هم این بود که میخواهند ترکمن‌های یاقی را سرکوب نمایند. بلکه هدف آنها اشغال سرزمین‌های سبز و خرم مازندران و گیلان بود که همچون سرزمین سرسبز و زیبای فیروزه بیفتند.

۷- آن موقع هنوز دولت کمونیستی شوروی در روسیه تشکیل نشده و روسیه‌ی تزاری نامیده میشد.

۸- یعنی در این زمان فریدون زرنانی که از کردهای قوچان و شیروان ترکمن‌ها به اسارت برده بودند و در جلد سوم و چهارم

یعنی اهالی بجنورد از زمان خود نادرشاه با اهالی ترکمن صحرا سازش نمودند. به این قسم که می‌گفتند: نادر قوچانی را در یک محل امنی گذاشت که شبها راحت در بغل زنهای خودشان بخوابند. ولی ما بجنوردی‌ها را در جلو سوراخ گرگ گذاشت که آنی راحت نباشیم.^(۱) و تقاضت قوچانیها و بجنوردی‌ها برای همین یک نکته حرف است.^(۲) ولی اینطور نبود آدینه قلی بیگ شخص مشهور و کارکن و کاربین بود و نادرشاه خاطر او را دوست داشته و او را در محلی گذاشت که خود نیز به او دسترسی داشته باشد.^(۳) در این چند مرتبه از نو آغاز شرارت و راهزنی را میکردند خانه و زندگانی او را غارت و آتش زدند.

بجنورد ۱۳۳۷
۲۱ آذر



دردی خان

خداوردی بانی قارلقابه

نصرت‌الله خان آمارلو شیا قلعه

حانتر خان

برادر خان شاه

جریان دادگاه آنها را به تفصیل آوردیم. در ترکمن صحرا به چشم دیده بود که هنوز زنده بودند. این اسارت زنان قوچان که به اشاره سردار انجام گرفت برای قوچانیها درد بزرگی شده بود که نمی‌توانستند تحمل کنند و به همین جهت گفتیم که خوانین قوچان در این جنگ برای گرفتن انتقام از ترکمانان، با جان محمدخان همکاری کردند.

۱- دیدی است که این نظر درست نیست. کردها از زمان صفویه در بجنورد و قوچان مستقر شدند و ربطی به نادر نداشت. مشکلات تاخت و تاز ترکمانان به نواحی نوردشتین شمال خراسان را در کتاب نادر صاحبقران آورده‌ام. در آنجا رابطه نادر با ترکمانان گوگلان و سموت مشخص شده است.

۲- تقاضت بجنوردی‌ها با قوچانیها بر اثر اختلاف سران شاه‌لو و زعفرانلو در جنگ قوچان با عباس میرزا قاجار به سال ۱۲۲۸ قمری برمیگردد، نه دوره نادرشاه.

۳- آدینه قلی بیگ نام جد ناصرالدین قاجار بود که گمان کرده فقط از در زمان نادرشاه سرگش و همه‌کاره بوده که نادر او را در قوچان پیش چشم خود نگهداشته بود که کنترل کند. در صورتیکه او در مقابل ایلخانان بزرگ کرده رعیتی بیش نبود.

بمباران و تخریب و خونریزی جان محمدخان در بدرانلو

خلاصه قریب هشت روز در دهکده‌ی بدرانلو (مشغول تخریب و غارت و به رگبار بستن مردم بیگناه) بودیم. تمام خانه‌ها را ویران نموده، بلکه جان محمدخان قسم یاد نموده بود که تمام دهکده را ویران نماید. پس از روز هشتم چند دینامیت گذاشته درختها را از ریشه کنند که قسم سرلشکر درست گردد.^(۱)

بعد از تخریب بدرانلو، تصمیم به حرکت گرفتند. در غروب روز هشتم صدای شلیک را هایل های اردو شنیده بودند. سرلشکر سرگرد داودخان را احضار نموده دستور داده بود یک نفر وکیل (گروه‌بان) فهمیده بفرستد رفته تحقیقات کامل نموده گزارش دهد. این قسمت را عرض نکردم در مدتی که در بجنورد بودیم یک مرتبه مامور شدیم تا دهکده‌ی گرمه و جاجرم^(۲) رفتیم، ترکمن‌ها رفته بودند، پل ابریشم^(۳) را گرفته و مقداری غارت و اسیر کرده بودند. برای جلوگیری آنان رفته و به

۱- بی جهت نبود که حضرات تومار امضاء کن بجنورد به او تبریک و شادباش می‌گفتند. در حالیکه او مسجد بدرانلو را هم بمباران و تخریب کرد. حالا کجاست آن سرلشکر خونخوار که مانند پدر بزرگش چنگیزخان مغول به هر جا می‌رسید می‌کشت و می‌برد و می‌سوخت. جز ننگ و نفرین و بدنامی که شایسته‌ی اوست، چیزی نصیب آن سرلشکر و ستمگران تاریخ نشده است. امروز مردم بدرانلو از گذشته سر حال‌تر و سرفراز‌ترند. بدرانلو به مراتب از گذشته آبادتر و درختان سرسبز و تنومند گردو و انگور خویش همه جا در زبان است. کرده‌های بدرانلو از خجورترین مردمان شمال خراسان‌اند. همه ساله در مراسم عاشورا و ۲۸ صفر پرچم‌های عزاداری خود را بر میدارند و همگی عازم زیارت امام رضا (ع) می‌شوند و سینه زنان فرهنگ تشیع خود را جاودان نگه میدارند، تا در برابر خون آسمان ستمگر حسین وار و علی وار مقاومت کنند و نه تنها مسجد بدرانلو را که جان محمدخان بسیاران کرده بود، بهتر از اول ساختند، بلکه در مشهد هم با دیگر بجنوردی‌ها یک حسینیه در روبروی باغ نادرشاه ساخته‌اند که مراسم مذهبی عاشورای خود را در آنجا انجام میدهند.

رضاشاه هم مردم بدرانلو را بخاطر مقاومتی که در برابر کشف حجاب مزخرف او پایداری کرده بودند، باز دیگر به گلوله بست. اما سرانجام مردم دیندار و امین بدرانلو پیروز شدند، یا رضاشاه؟ البته همیشه حق پیروز است و حق همراه عامه مردم است نه حاکمان وقت.

۲- گرمه و جاجرم در جنوب غربی شهرستان بجنورد.

۳- پل ابریشم بر روی رودخانه‌ی ابریشم بر سر راه ابریشم چین و هندوستان در سی‌وزار قرار داشت. رود ابریشم که از کوه‌های شمالی اسفراین و سی‌وزار جاری میشود، پس از گذشتن از این پل از غرب سی‌وزار به داخل کویر می‌ریزد.

خوبی انجام ماموریت نمودیم. یعنی جلو ترکمن‌ها را بریده و مقداری اثاثیه غارتی از آنها گرفته و چند نفر از ترکمن‌ها نیز به قتل رسیدند. در وقت مراجعت فرمان سرگردی سروان داودخان در همین راه رسید و حالیه داودخان درجه سرگردی را دارا هستند. خلاصه سرگرد داودخان (کرد کلهر) بنده را معرفی نموده بود. سرلشکر فرموده بودند بسیار خوب. سوارهای محلی پدرش در اردوگاه هستند. فقط با سوارهای شخصی پدرش برای انجام این ماموریت بفرستید. (سواران پدرش ناصر لشکر قوچانی از کردهای هودانلو) سرگرد به من دستور داد که هایل جناح چپ اردو گزارش داده‌اند که از نزدیکی آنها صدای شلیک تفنگ می‌آید رفته و قضیه را پرسیده گزارش بدهید.

بنده سوار شده نزد مامورین هایل اردو رفته، قضیه را پرسیدم. گفتند از این دهکده‌ی روبرو صدا می‌آید. بنده برگشته به سرگرد گزارش دادم. ایشان دیگر نگفتند که باید به غیر از این تحقیق می‌کردید. چون بهمان طور به من دستور داده بود. مرا به همراه خود نزد سرلشکر برده و گزارش داد. در این موقع سرلشکر در بالاخانه در جلو پیش طرّه ایستاده، سرگرد دست بلند نموده گزارش داد. سرلشکر پس از شنیدن گزارش دانست که سرگرد دستور کافی به من نداده. اظهار فرمودند که همین گروه‌بان را فرستاده بودید؟ سرگرد عرض کرد: بلی

سرلشکر به من اشاره نمود. بیا بالا.

بنده از پلکان بالا رفتم. در روی تخته‌ای که پلکان و پیش طرّه را بهم متصل میکرد ایستاده بود. دست بلند نمودم. سرلشکر با انگشت و دست اشاره نمود فرمودند: بیا اینطرف
من دانستم که میخواهد مرا بزند. دانست و یا تصور نمود اگر در روی تخته پاره یک سیلی به من بزند، از همان بالا به پائین خواهم افتاد. به این نظر فرمودند: بیا اینطرف.

من قدم را جلو گذاشته، در جلو پیشطره پشت به در پنجره در حالت خیزدار ایستاده و دست بالا نمودم. سرلشکر یک سیلی به صورتم زده فرمودند: من اینطور دستور نداده‌ام. رفته و عین قضیه را کاملاً تحقیق نمائید که صدای گلوله در اثر چه اقدامی بوده و برای چه تیراندازی شده است.

سوارهای محلی قوچان و شیروان و درجز تماماً در دهکده‌ی حسن سو^(۱) بودند. چون در بدرانلو تمام عده جا نمی‌شدند، سرلشکر اجازه داده بود که سوارهای محلی بروند به دهکده‌ی حسن سو تا موعد حرکت. بنده مجدداً سوارهای محلی پدرم را برداشته از میان دره‌ی بدرانلو رفتم. اول به دهکده‌ی سورکانلو^(۲).

آن شب چنان مه بود که به زحمت زیاد راه را پیدا کرده و میرفتیم. کلاه یکی از سواران در بین راه افتاد که نتوانستیم پیدا کنیم. از آن دهکده تحقیق نمودم معلوم شد که صدای شلیک از محلی است که سوارهای محلی در آنجا هستند. شبانه رفتم به همان دهکده‌ی حسن سو. این نکته را از خاطر نمودم که سرلشکر پس از دستور، فرمودند: باید نیم ساعت از ۱۲ شب گذشته ماموریت خود را انجام داده و گزارش بدهید که نیم ساعت از ۱۲ گذشته اردو حرکت می‌کند. در دهکده‌ی حسن سو دریافتم که چون سوارهای محلی وارد این دهکده می‌شوند، چند نفر از اهالی دهکده از دهکده خارج شده و به سمت کوه فرار می‌کنند. سوارهای محلی آنها را تعقیب کرده و دستگیر نموده و خانه‌های آنها را نفتیش نموده و یکی دو قبضه تفنگ شکسته‌ی و رندل ظل السلطانی^(۳) و برزنگه^(۴) هم پیدا می‌کنند. همین را دلیل بر شرارت آنها قرار داده و در وقت تعاقب نمودن آنها چند گلوله شلیک می‌کنند که فوراً گزارش به فرمانده قوا میدهند و تقاضای فشنگ می‌کنند.

پس از تحقیق این قضیه برگشته خود را به اردوگاه رسانیدم. چون وارد بدرانلو شدم، دهکده را خالی دیدم. تمام عده حرکت نموده و رفته بودند. مستقیم رفتم به میان دهکده به جلو پالاخانه‌ای که سرلشکر در آنجا منزل داشت. چون وارد به میان دهکده شدم، دیدم تخت خواب سرلشکر در جلو پیشطره گذاشته شده و سرلشکر در خواب می‌باشند. در آن طور محل مخوفی بدون اینکه مستحفظ

۱ - Hasan su روستایی است در غرب بجنورد بین بدرانلو و آشخانه

۲ - surekanlo

۳ - مشوب به ظل السلطان پسر خونخوار ناصرالدین شاه که حاکم اصفهان بود و گاردی مخصوصی با سلاحهای ویژه‌ای از جمله این نوع و رندل تزیین داده بود.

۴ - برزنگه نوعی اسلحه کتبی که با باروت و سرب مسلح میشد.

و با پاسداری باشد در خواب هستند. بنده از اسب پائین شده و قدم‌های بزرگ برداشته و قایم به زمین زدم که از خواب برخیزند. چون مقداری از پلکان را طی کرده بودم، یک نفر سروان از نزدیکی همان منزل آمده و این سروان آجودان سرلشکر بود، مرا آهسته صدا زد. ایستادم تا رسیدند. فرمودند: چه کار دارید؟ قضیه را گزارش ندادم، فقط عرض کردم مرا برای انجام ماموریتی محرمانه فرستاده‌اند...

در این بین دو نفری از پلکان بالا رفتیم. چون پلکان را تمام کردیم، سرلشکر از خواب بیدار شد. من فوری گزارش دادم که سوارهای محلی قوچان بدون جهت ریخته و چند خانه را غارت نموده‌اند و برای اینکه تقاضای آنها راجع به درخواست فشنگ پذیرفته شود، چند گلوله هم شلیک نموده‌اند. در صورتیکه ابدأ اشرار در آنجا نبوده‌اند. سرلشکر فرمودند: فوری خود را به عده برسانید تا آمدن من. بنده برگشته سوار شده قریب نیم فرسنگ پیش‌تر نرفته بودم که به دنباله‌ی عده رسیدم و دو فرسنگ دیگر راه رفتیم، رسیدیم به اول حدود جلگه و دشت سملقان و آشخانه. چون تاریک بود و هنوز تا روشنی صبح قریب یکی دو ساعت دیگر مانده بود که همانجا پائین شدیم. ولی قدغن اکید بود که کسی حق سیگار کشیدن را نداشت. چند ساعتی در آنجا ایستادیم تا طلوع فجر صادق نمودار گردید. آهسته آهسته تمام عده آماده حرکت شد و پس از چند دقیقه سرلشکر هم تشریف آوردند و سوارهای محلی هم از سمت بالا رسیدند.^(۱) هوا قدری روشن گردیده فرمان حرکت را دادند. چون قدری دیگر راه رفتیم سنگرهای دشمن نمودار شد.

۱- این جا همان گورستان شرقی روستای کریک بود. کریک مرکز ایل کرد قراچورلو بود که حسینقلی خان قراچورلو پدر روانشاه خانلرخان و شوهرخواهر یارمحمدخان سهام الدوله ریاست آنجا را داشت، که جان محمدخان او را هم در کنار سردار بجنوده‌ی اعدام کرده.

کشتار و قتل و غارت جان محمد خان در آشخانه و دیوانلو و قلعه شرف

همین که دیدیم سنگرهای دشمن دارای عده می‌باشد، بدون فرمان و دستوری حمله نموده و با اولین شلیک، دشمن سنگرها را تخلیه نموده و ما سواره آنها را تعقیب نمودیم. تیم ساعت نکشید که دشمن را از حدود سلقان و آشخانه بیرون نمودیم. در این موقع برادر سرگرد داودخان موسوم به حسنخان به اتفاق ابوالحسن خان نامی نظامی تهریزی به اتفاق یک نفر دیگر با هم بودیم سواره در هیچ جا نایستادیم تا رفتیم به دهکده‌ی شرف.^(۱) و حسن خان در سال قبل در جنگ سرهنگ مهدی‌خان در این حدود بود^(۲) و تمام جاها را میدانست و اغلب اشخاص را هم می‌شناخت.^(۳) مستقیم رفتیم به منزل کدخدا علی اکبر اهل آشخانه^(۴). این همان شخص است که قبلاً عرض شد سوار جمع میکرد. آنها هم به ضرب شلاق. این دهمدار در قلعه‌ی شرف هم یک عیال داشت و اغلب اوقات در دهکده‌ی شرف بود. در میان دهکده علی اکبر دهمدار غفلتاً یا ما مصادف شد. دستگیر نموده به دستور حسن خان سرگروه‌بان او را از درختی که در میان دهکده بود با کمر بندش از درخت سرازیر نموده و تمامی ما بوسیله شناسائی حسنخان رفتیم به سمت منزل علی اکبر. چون وارد منزل شدیم دو سه تخته قالیچه داشت که حسن خان برداشته و مقداری از اسباب دیگر را هم برداشته چون به سر وقت علی اکبر آمدیم، دیدیم که او را از درخت باز کرده و رها نموده‌اند. افسوس فرار او را خورده و حسن خان گفت این چه بی‌عقلی بود که نمودیم و یک نفر در نزد او نگذاشتیم.^(۵) حالا

۱- Sharaf روستائیت در شمال غربی آشخانه که پاتی آن شرفخان قراچورلو از سرداران نادرشاه بود.

۲- جنگ توأم با شکست و فرار سرهنگ مهدی‌خان در هزار چشمه که سرهنگ در گل فرورفت و به سرهنگ پالچق معروف شد که در جای خود خواهد آمد.

۳- به گفته آقای حاج سهراب محمدی آشخانه از آگاهان آن دیار، یک نفر به نام کربلایی میرزا حسن جلالی فرزند کربلایی میرزا محمد اصلهانی در آشخانه مستقر شده و به کار تجارت می‌پرداخت. تمام گزارش‌های جاسوسی از آشخانه و سلقان را او به امیرجان محمدخان میداد. تمام کشتارهای جوانان سلقان به موجب گزارشهای این جاسوس بود.

۴- کدخدا علی اکبر که امروز اولادش در روستای قاضی هستند، آمدن جاسوس بود.

۵- شوق و ذوق غارتگران در زردیدن اموال مردم، همه چیز را از یادشان برده است.

هم دیگر ماندن ما در اینجا صلاح نیست. چنانچه سرلشکر از این قضیه مطلع بشود که ما او را گرفته و نتوانستیم نگاهداری نمائیم، همه‌ی ما را اعدام خواهد نمود. این قسمت را در هیچ محفلی صحبت نکنید تا از خدا چه برسد. برگشتیم به دهکده‌ی آشخانه. محل آسایشگاه اردو در آشخانه بود. دستور غارت آشخانه را هم داده بودند. بنده وقتی که وارد شدم فقط یک کوزه روغن پنچ منی به دست آوردم که در آن چند روز خوراک مان بود. خمیر را هم با روغن می‌ساختیم و در میان چدن^(۱) سرخ کرده می‌خوردیم.

سرلشکر پس از حمله به سنگرهای امروز، به اردو رسید. در دهکده دیران^(۲) قریب صد نفر از اهالی دهکده را حاضر نمودیم و تمام این عده را به خط نگاهداشتیم. سرلشکر عده‌ی رعایا را سان دیده قریب ۳۷ نفر را از میان عده جدا نموده و به عده‌ی مسلسل دستور داد که اینها را راحت کنید. فوری مسلسل را به آنها بستند.^(۳) از این ساعت او را به نام سرلشکر جلاد نامیدند. قبل از این اقدام نظامی هم، محمد خوک ترک سر آن ترکمن را که قبلاً عرض شد (در جنگ لنگر) بوسیله علف بُر سرش را برید و به نظر سرلشکر رسانید. سرلشکر دست به جیب خود برده مبلغ پنجاه تومان انعام به او داد. (چون در خون آشامی همتا و همذات خودش بود و نشان از چنگیز داشت)

امشب را در دهکده‌ی آشخانه استراحت کرده، ساعت ۱۰ خیر رسید که علی اکبر دهدار را دستگیر نموده‌اند. در این دهکده، سرلشکر مثل دهکده‌ی بدرانلو در یک اطاق فوقانی منزل داشت و میان این ده میدان کوچکی داشت که اطراف آن بیشتر دکان و یک طرف آنهم مسجد بود و در جلو مسجد دو درخت کهنسال توت کاشته بودند. چون علی اکبر دهدار را به نظر سرلشکر رسانیدند بدون اینکه جزئی سؤالی بنماید فرمودند. او را به اتفاق رفیقش راحت کنید. فوراً ریسمانی به گلوی رفیق

۱- به تلفظ کردی آثرا چودان نوشته است. منظور همان دیگ نیم کرده‌ای چدنی است که در آن گوشت را نقت داده قورمه می‌کروند. اما غارت آشخانه مرکز سلفقان که از ثروت و نعمت بیگانه‌ی برخوردار بود و مرکز ثروتهای کیکانلو، بی‌گمان ثروت زیادی نصیب قارتگران و جلادان جان محمدخانی نموده است. آشخانه این زمان مرکز شهرستان مانه و سلفقان است و در غرب بجنورد بر سر راه مازندران.

۲- دیرانلو که از طوایف اصلی و مرکزی شادلو است، در این شورش و کشتن رئیس مالیه نقش اصلی را داشت.

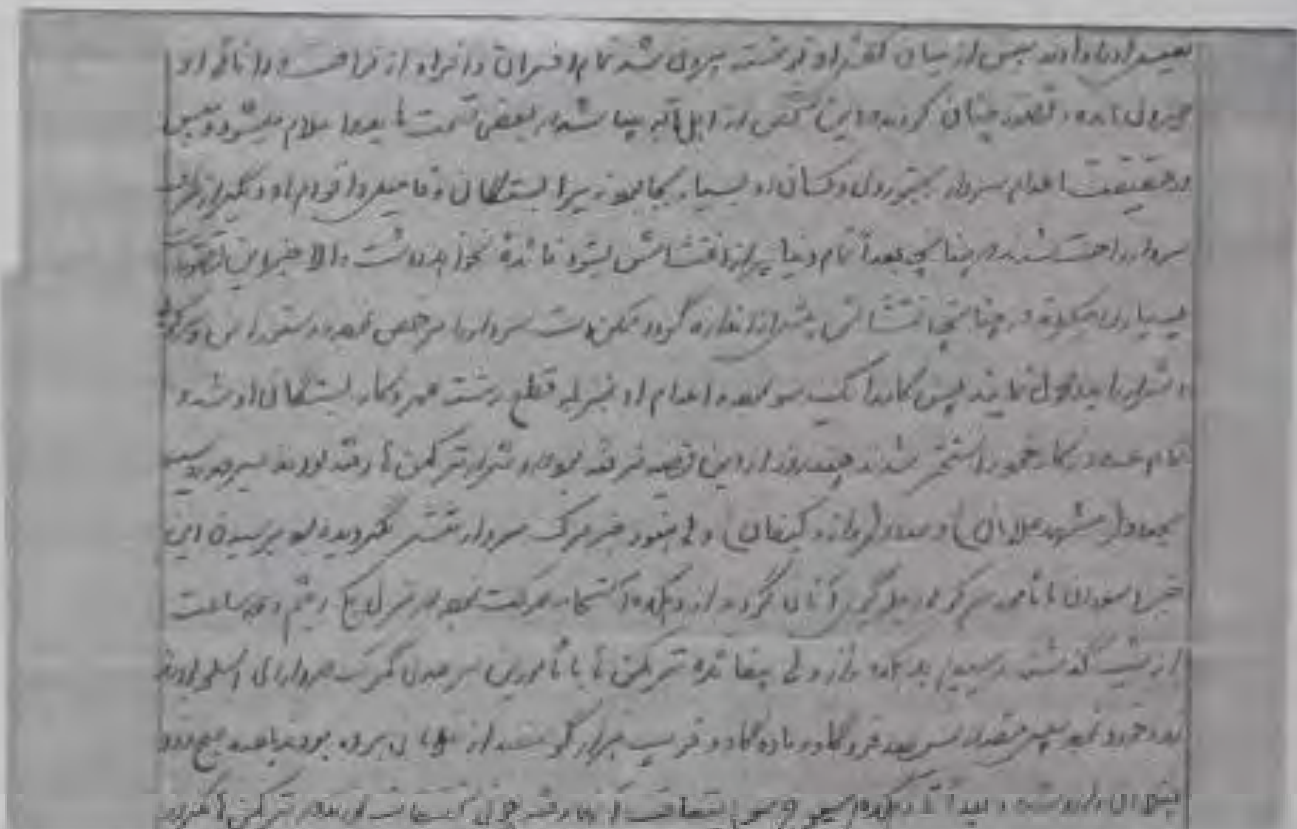
۳- در روستای قمر قهر نیز ۱۱ نفر از کرده‌های دورقانلو و در فخرالدین ۹ نفر را تیرباران کرده‌اند.

او انداخته و او را از شاخه‌ی درخت توت آویزان ساختند.^(۱) هنوز تمام نشده بود که ریسمان دومی را حلقه نموده و به حلقوم علی اکبر دهدار انداخته و او را از شاخه‌ی درخت دیگر بالا کشیدند. البته تفصیر این دهدار کاملاً محرز بود، دیگر لازم به تحقیقات نبود.

در موقعی که اردشیرخان (شادلو) را در بجنورد به جرم فشنگ و اسلحه فرستادن جهت دشمن شلاق زده و داغ بر او نهادند،^(۲) سپس او را مرخص نمودند. در این موقع که مشغول جنگ و غارت بودیم و در موقع حمله به آشخانه شخصی از کنار جاده میرفت، سرلشکر او را به وسیله نظامیان احضار فرموده دستور دادند که او را تفتیش نمایند. چون تفتیش کردند چیزی کشف نشد. مجدداً سرلشکر فرمودند: چاروخ او را از پا در آورید. میان چاروخ و جوراب او را هم تفتیش نمایید. چون چاروخ از پای او بیرون نمودند، ورقه و کاغذی که به خط و امضای اردشیرخان بود از میان چاروخ او بیرون کردند. اردو در آشخانه به استراحت باقی ماند و سرلشکر به بجنورد عزیمت کرده و از آنجا بوسیله‌ی طیاره به مشهد حرکت نموده فوراً دستور اعدام ۷ نفر سردار و اخوان و کسان او را داده بود. اولاً وقتی که آن شخص دهاتی و دهقان را دستگیر نموده و دستور تفتیش را دادند و آن نوشته پیدا شد، تمام افسران و افراد از فراست و دانایی او حیران مانده و تصور چنین کردند که این شخص از اهل الله می باشد.^(۳) که بعضی قسمت‌ها به او اعلام میشود. سپس در حقیقت اعدام سردار بجنوردی

- ۱- این درخت توت در گوشه میدان قدیمی (بر سر راه قلعه شرف و قری میدان) در جلو مسجد بود. آقای حاج سهراب محمدی موسیقیدان و بخشی کرمانج به همراه آقای حسخانی بیری قراچورلو جای آن را به نگارنده نشان دادند. مسجد در گوشه شمال غربی میدان اکنون تعمیر و بازسازی شده است. (۱۳۶۵ خورشیدی)
- ۲- داغ کردن مردم مانند حیوانات نیز از دیگر اقدامات خان محمدخان جلاد و عوامل او بوده است.
- ۳- این را هم کم داشتیم که قاجارها و اولاد مغول هم از اهل الله باشند، آنهم پیدا شد. البته این نقشه و حيله جان محمدخان در جهت مقدس شمرن او از سوی نظامیان بسیار موثر بود. او این حيله را بکار برده و نامه‌ای از قول اردشیرخان نوشته و به یک روستایی داده بود که در آنجا بر سر راه او ظاهر شود و سپس او را تفتیش کنند و نامه را در بیاورند که به قول فریدون از معجزات این مغولزاده بوده است و مدرک خوبی برای نابود کردن رقیب قدرتمند خود سردار معزز و همراهانش. اینها همه حيله نظامیانی بود که برای نابودی سردار و قدرت شادلوها به کار رفته بود. سرلشکر غرب امیر تهماسبی هم در آذربایجان دو سال پیشتر یعنی در سال ۱۳۰۲ این معجزه‌نمایی را با امیر عشایر کرد خلخالی کرد، او هم با این بهانه که کاغذی نوشته‌ی امیر عشایر را از یک روستایی کشف کرده، آن خاندان بزرگ را نابود کرد. در مصاحبه‌ای که با مرحوم خسروخان فرزند بزرگ سردار

و کسان او بسیاری بجا بود. زیرا بستگان و قاعیل و اقوام او دیگر از طرف سردار راحت شدند که چنانچه بعداً تمام دنیا پر از اغتشاش بشود، فایده‌ای نخواهد داشت و الا جز این تصورات بسیاری میکردند که چنانچه اغتشاش بیش از اندازه گردد، ممکن است سردار را مرخص نموده و دستور امنیت منطقه و سرکوبی اشرار را بدو محول نمایند.^(۱) پس کار را یکسره نموده، اعدام او به منزله‌ی قطع رشته‌ی عمر و کار بستگان او شد و تمام عده در کار خود راسخ تر شدند.^(۲)



انجام دادم، موضوع تابوت نشنگ و هم وجود این نامه جعلی را تکذیب کرد و اینها را از حیلہ نظامیان دالست.

- ۱- البته اصل قطیبه سردار همین ترس جان محمدخان از او بوده که می‌توسید می‌دادا رضاشاه بی به بیگناهی سردار برده و او را آزار سازد و حکومت بجنوره و امنیت منطقه را به او بدهد و جان محمدخان شرمندہ گردد.
- ۲- این تنها کرد خراسانی است که از مرگ سردار اظهار غشتمندی نموده است. در هیچ جا و از هیچکس از مردم منطقه نشنیده‌ام که خون کردی در بدنش باشد و از مرگ سردار و کسان بیگناه او و مردم غمگین نباشد. حتی زعفرانلوها هم که به جنگ او رفته بودند از خیر اعداسی چنین نامردانه سخت متاثر و متالم شدند. زیرا سردار در این جریانات اخیر هیچ گناهی نداشت. مگر اینکه جان محمدخان شمر سوم به سبب کینه توزی و سیله‌ی نابودی او را فراهم آورد.

انتقام کشیدن از سردار معزز و کردهای شادلو بزرگترین مرزداران خدمتگزار ایران

در صفحات پیش آوردیم هنگامی که قرار شد سردار معزز از مشهد به بجنورد رفته و شورش آن دیار را بخواباند، ولی به عللی از جمله نبودن اسلحه کافی و عدم همراهی لشکر شرق چنین انتظاری برآورده نشد. لذا مدیر روزنامه مهر منیر خشمگین شد و نوشت که ما در جای خود با نیش و شمشیر قلم از شادانلوها انتقام خواهیم گرفت و اینک لحظه گرفتن انتقام از سردار معزز و ایل شادلو فرا رسیده و با اعدام سردار، فرصت به دست وی افتاده که بتازد و جولان دهد، که وابسته به حمایت قشون رضاخانی در خراسان بود.

روزنامه هائی که روزی مداح و روزی خوار سردار بودند، امروز مداح جان محمدخان و روزی خوار، و روزهای بعد مداح رضاخان و دشمن جان محمدخان میشوند. در کمتر از یک سال بعد، برای خود امیرجان محمد خان هم همین چیزها و بلکه بدتر از آن را می‌نویسند و نیز وقتی انگلیسی‌ها رضاشاه را از ایران اخراج کردند بدتر از آنها را برای رضاشاه نوشتند. (۱۱)

اینست معنی حرفه روزنامه نگاری در ایران که خود را در جایگاه رکن چهارم مشروطیت میدانند و بسیاری از این روزنامه‌ها در فرصت اند که مردان شریف و خدمتگزاران صدیق کشور را به اشاره زمامداران، لکه دار نموده و بر بالای چوبه دار ببرند. امیدواریم در آینده چنین نباشد. روزنامه نگاران زمان ما با اندیشه و تفکر والای انسانی باید رسالت خویش را انجام دهند و از این پلیدی‌ها و خیانتها به دور باشند و از گذشته‌ها عبرت بگیرند و اندیشه و قلم شان در خدمت آزادی و حقیقت باشد، نه مزدوری و مزوری.

بنابراین می‌بینیم آن زمان این روزنامه‌ها که مدیرانشان عوامل انگلیس و جیره خوار و مزدور بیگانه بودند، هر وقت و هر زمان که امپریالیست انگلیس مطالب خود را به آنها دیکته می‌کرد، از نوکری و دم جنباندن در مقابل ارباب خودداری نمی‌کردند. حال بنگرید به روزنامه مهر منیر!

« سردار مذلت شد، تن سردار بجنوردی، که با ناموس و خون خلق بازی کردی از خردی ^(۱) هواه
شدید الانتقام

آه دل مظلوم به سوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند

سردار معزز عزیزالله خان شادانلوی بجنوردی که تقریباً یک قرن تمام در سایه ضعف مرکز ایران و جبن و رشوه خواری مرکزبان خاصه زمامداران سلف و اجزای دربار سلطنتی ریشه تمرد و طغیان و استبداد بی حد و پایانش با شجره وجود خود و خانواده اش فقط و فقط با خونهای بیگناه و ناحق ناروای زایرین و واقدین مظلوم این امام معصوم ^(۲) رثوف الذی هیچ ^(۳) احزان یوم الطفوف آبیاری و شاداب گردیده و همواره آلت بازی و اسباب ملعبه او از دوره صباوت و عهد خورد (خرد) سالی تا چند ماه قبل ریختن خون علماء و زوار و به یاد دادن اعراض توامیس دوستان محمد و آل محمد علیهم اسلام که با یک عشق سرشار و محبت بسیاری از اقصی ^(۴) بلاد ایران و سایر جهان با دلپائینی مصلو و مشحون از حسن نیت و خلوص عقیدت به زیارت عتبه علیه عالیه این آستان قدس و سرکار فیض آثار رهسپر بودند، بود. الله... الله... این بیمروت سفاک و سردار قسی القلب بیرحم و باک هر وقت کمتر خللی و مختصر تزلزلی را از طرف دولت متوجه مرتبه مالک الرقابی و مقام ملوک الطوائفی و فیود الیزمی و دژخیمی خود میدید فوراً با یک عجله و شتابی که هیچ عامل خیری به عمل توایی بیش از آن نداشته باشد به مناسبت رابطه خویشاوندی و صمدیت که برای اقدام به همین

۱- در متن خورده آمده است.

۲- سوء استفاده از نام امام معصوم در جهت شستشوی مغزی مردم و تحریف حقایق برای تطبییر المنکار عموسوس بوسبله صاحبان سطوت و تشنگان قدرت امری عادی و موجه بوده است.

۳- پیداست که مردم کم اطلاع خراسان هم از این یاره سرایی های مهرنیر متاثر میشدند و برخی آنها را باور میکردند. در حالیکه سردار و نیاکانش حافظان دین اسلام و مذهب تشیع در این دیار، قوتها جان و مال و فرزند فدا کرده و رجال برجسته ای چون یارمحمدخان سردار مخم داشتند که نه تنها در ایران بلکه در روسیه و اروپا هم هر جا میرفت، همچون پادشاهی از او استقبال میشد. در سال ۱۳۱۹ که عازم سفر منگه مکرمه بود، چون شنید ترکمانان به منطقه شاهرود و سبزوار حمله کرده و زن و کودکان مردم را به اسارت می برند، از سفر خود بازگشت و به سرکوبی آشوار ترکمن رفت و آنها را در هم کوبید و اموال و اسرا را آزاد کرد و سپس عازم مکه شد. بنگرید به سفرنامه های سهام الدوله بجنوردی - تهران ۱۳۷۲ ص ۱۵۲

«سردار مذلت شد، تن سردار بجنوردی، که با ناموس و خون خلق بازی کردی از خردی^(۱) هواش
شدید الانتقام

آه دل مظلوم به سوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند

سردار معزز عزیرالله خان شادانلوی بجنوردی که تقریباً یک قرن تمام در سایه ضعف مرکز ایران و جبن و رشوه خواری مرکزبان خاصه زمامداران سلف و اجزای دربار سلطنتی ریشه ترمرد و طغیان و استبداد بی حد و پایدانش با شجره وجود خود و خانواده اش فقط و فقط با خونهای بیگناه و ناحق ناروای زایرین و وافدین مظلوم این امام معصوم^(۲) رؤف الذی هیچ^(۳) احزان یوم الطوف آبیاری و شاداب گردیده و همواره آلت بازی و اسباب ملعبه او از دوره صباوت و عهد خورد (خرد) سالی تا چند ماه قبل ریختن خون علماء و زوار و به باد دادن اعراض نوامیس دوستان محمد و آل محمد علیهم اسلام که با یک عشق سرشار و محبت بسیاری از اقصی^(۴) بلاد ایران و سایر جهان با دلهایی مملو و مشحون از حسن نیت و خلوص عقیدت به زیارت عتبه علیه عالیه این آستان قدس و سرکار فیض آثار رهسپر بودند، بود. الله... الله... این بیمروت سفاک و سردار قسی القلب بیرحم و باک هر وقت کمتر خللی و مختصر تزلزلی را از طرف دولت متوجه مرتبه مالک الرقاب و مقام ملوک الطوائفی و فیود الیزمی و دژخیمی خود میدید فوراً با یک عجله و شتابی که هیچ عامل خیری به عمل ثوابی بیش از آن نداشته باشد به مناسبت رابطه خویشاوندی و صمدیت که برای اقدام به همین

۱- در متن خورده آمده است.

۲- سوء استفاده از نام امام معصوم در جهت شنشوی مغزی مردم و تحریف حقایق برای تغییر افکار عمومی بوسیله صاحبان سلطوت و تشنگان قدرت امری عادی و موجه بوده است.

۳- پیداست که مردم کم اطلاع خراسان هم از این یاره سرایی های مهرنیر متاثر میشدند و برخی آنها باور میکردند. در حالیکه سرهار و تیاکانش حافظان دین اسلام و مذهب تشیع در این دیار، فرلها جان و مال و فرزند فدا کرده و رجال برجسته ای چون یارمحمدخان سردار منظم داشتند که نه تنها در ایران بلکه در روسیه و اروپا هم هر جا سیرفت، همچون پادشاهی از او استقبال میشد. در سال ۱۳۱۹ که عازم سفر مکه مکرمه بود، چون شنید ترکمانان به منطقه شاهرود و سبزوار حمله کرده و زن و کوهکان مردم را به اسارت می برند، از سفر خود بازگشت و به سرکوبی اشرار ترکمن رفت و آنها را در هم کوبید و اموال و اسرا را آزاد کرد و سپس عازم مکه شد. بنگرید به سفرنامه های سهام الدوله بجنوردی - تهران ۱۳۷۲ ص ۱۵۳

کارها با تراکمه دزد بی رحم شریو یموت و گوگلان تبعه دولت ایران که به شهادت تاریخ و دنیا و مورخین مغرب و مشرق از ابوالمورخین هیریدوت یونانی گرفته تا مورخین بعد از اسلام چون ابن خلدون، ابن اثیر، ابوالفدا و طبری و غیره همه متحدالرأی و متفق الکلمه بر این هستند که طایفه‌ئی در نژاد بشر دزدتر و شریرتر محیل‌تر و بدعهد و خلاف قول‌تری اعتنا تر به قوانین و یا سای سابقه و لاحق‌ه حتی به قانون مقدس اسلام با وجود دعوی دروغ مسلمانی از این طایفه شیطانی تراکمه نیست و نبوده (۱) آنان را از اغوا به حمله و هجوم و غارت و تاراج نمودن نوامیس محترمه و قتل نفوس مقدسه زائرین و وافدین و آیندگان و روندگان از ارض اقدس رضوی علیه آلاف تحیات و الشاء می‌نمود و این را سیاست بزرگ ادامه حکمرانی خود دانسته بود. بلکه غالباً به اسم ترکمانها و اسم و شعار آنان سواران کرد خاص خود را که موجب آنها را از حساب دولت کسر می‌کرده یا منتهای

۱- اتفاقاً هر کسی که با خواهران و برادران ترکمن مدتی مراوده و نشست و برخاست کند می‌بیند که آنچه را از اتهاماتی که روزنامه مهر منیر به آنان نسبت داده دروغ و نارواست. غارت و چپاول ترکمان‌ها که ریختن خون شیعیان را واجب می‌شمرند و شیعیان نیز چنین طرز تفکری نسبت به ترکمانان و دیگر برادران اهل سنت داشته‌اند، معلول علتی بود که سلسله‌ی صفوی در ایران روی کار آورد و فحش و سب خلفای سه گانه را یکی از ارکان مذهب شیعه شمرده که ترکان عثمانی نیز عکس العمل شدیدتر از آن روا داشتند و شیعیان را هر جا گیر آوردند قتل عام کردند. بنابراین می‌بینیم ترکمانان ساده دل که فریب آخوندهای درباری خود و شیعیان کرد هم به فتوای آخوندهای درباری همچون مهرمنیر ریاست طلب می‌خورند و بیشترین سهم را هر کدام از این موال غارتی به همان آخوندهای درباری میدادند و دست به این جنایات می‌زدند که بنا به فتوای آخوندهایشان با کشتن هفت سنی یا هفت شیعه به بهشت می‌روند و در آغوش حوران آنچنانی غوطه ور می‌شوند. تاریخ شاهد است که چه کسی این بدبختهای ساده دل را فریب میداده و آنها را به جنایت می‌کشانده است. آنها فریب سیاستمداران و آخوندهای درباری قدرتمندان را می‌خورده و بنام دفاع از دین اسلام، زن و فرزندانشان دیگری را به غارت و اسیری می‌بردند. هر صورتیکه روح اسلام مقدس از این فریبکاریها و جنایات بیزار است.

اذا امروز که ناهیت مسموم این گونه تبلیغات شوم بر همه‌ی مسلمانان از شیعه و سنی آشکار شده، عملاً می‌بینیم که مردمی شریف‌تر و مهربان‌تر و مسلمان‌تر و مطیع‌تر به قانون از برادران ترکمن کمتر پیدا خواهد شد. امیدواریم همیشه این اخلاقی و عادات نیک را زنده نگهدارند. حضرت امام خمینی رحمت الله علیه نیز صریحاً اعلام فرمودند که:

شیعه و سنی برادر هستند و باید با همدیگر متحد باشند و گول حرفهای سیاستمداران تفرقه انداز گذشته را نخورند. چنانکه گذشت، توده مردم شیعه و سنی گناهی نداشته‌اند و این رهبران مذهبی سیاسی آنها بودند که فتوای غلط و مفرصانه به نام دین میدادند و مردم بیچاره را به جان هم می‌انداختند تا خود به عیاشی و شادکامی بپردازند.

بیحیایی با دعوی مسلمانی و تشیع به دست درازی به خون و نوامیس سادات و علماء و تجار و کسبه مسلمانان ایرانی و غیرایرانی که به زیارت آستان مقدس رضویه می آمده‌اند و امیداشت و مرتکب فجایع و شنایمی میشد که آن فجایع و شتایع را کفار و وحشی‌ها و دشستان دین مبین اسلام درباره نسوان محترمه عقیقه و مردمان محترم مجلل و اطفال صغیر شیرخوار اسلامیان هرگز روانداشته و تدارند. باری این حجاج بن یوسف خراسان و ابن زیاد زمان در امتداد سی چهل سال در تعقیب فقدان لیاقت اولیاء امور ماضی و جبن زمامداران جمهور سابق و حرص و شره‌ی آنان هر مصیبت و مظالمی را که در حق رعایای بدبخت بختورد و نواحی آن و هر شتایع و فجایعی را که درباره زوار و مسافرین خط راه شاهرود و مشهد رضوی که چه آنها و چه اینها همه ودایع حضرت ایزدستان و بندگان حضرت قادر سبحان بودند روا میدانست حاضر بودند در مقابل اخذ دراهم معدود ازین قدوه اشرار به او خط جواز بدهند چنانچه مکرر امتحان و تجربه شده و با وجود اینکه چندین کورت دست قدرت موجبات جلب او را به تهران فراهم نمود و سزاوار همان بود که همان در کورت نخستین دنیای ایران از لوٹ ذات شریر او پاک و مطهر شود، بدبختانه در نتیجه مسمومی محیط تهران و وسوسه مزدوران اطرافی او و وسایل رشوه و ارتشاء و وساطت متنفذین خدانشناس و بالاخره بی عرضگی دربار و جبن زمامداران عهد این شریرترین ناس با تجدید فرائض و التقاء و ازدواج با یک لعیت طنازی اعم از خانواده‌های امرای عظام یا سلطنتی^(۱) و در آغوش وصال در آوردن یک پریچهره با غنچ دلالی طیل عودت کوفته با صعود بر رتبه و مقام بالاتری بوق لمن الملکی را بیش از پیش برپا کرده چنانچه مظالم و ستمکاری های نمرود شداد را از یاد می برد چون بر نبض محیط و مزاج متنفذین کاملاً علم داشت عده معدودی از رؤس آنان را بطریقه و سلیقه خاص خودش در دام

۱ - اشاره به ازدواج سردار معزز با دختر سیف‌الشار از افسران و امرای ارتش آن زمان در تهران و ارتباط سردار با امیراقتدار از سر لشکران رضاشاه می باشد.

سختی در آورده و آنها را به منزله مندوب و مدافعین خود در هر محل و مکانی قرار داده آتش ظلم و ناپره بیرحمی چنان می افروخت که نسبت به هر کس از رعایا و کسان خود کمتر سوءظنی بهم میرسانید خرمین هستی او را طرفه العینی میسخت تا اینکه روزگار سیاسی ایران و ایرانی پایان آمد و بعد از قرنهای یک ناور و قدرتی به نام رضاخان ستاره وجودش تابان گردیده و این مرد بزرگوار به مرور و به تدریج یکی یکی از این بت‌های موهوم را که مدت‌های مدیدی ما ایرانی‌ها به پرستش آنها عادی شده بودیم و به عقیده سخیفه خودمان این ذلت و بدبختی‌ها را مقدر محتوم به شمار می آوردیم با یک شجاعت حیدرانه^(۱) از کعبه وطن عزیز فروریخته و لات عزیزی بعلم با عور را از بیت

۱- سینه چاکان منتظر ریاسته رضاشاهی او را حیدر کرار میخواندند که صفت ویژه مولای متقیان حضرت علی علیه السلام است نه غیر. به همین منظور هم عده‌ای روحانی نمایان از کربلا شمشیری برای رضاشاه آوردند که به کمر او بستند و چه تبلیغاتی راه انداختند که این شمشیر حضرت عباس است که برای رضاشاه فرستاده تا کفزار و بدخواهان خود را سرنگون کند! این عوامفریبی‌های رضاشاه و اعوان و انصار و گاوهای شیرده انگلیسی اش همچون مدیر بی دین و وجدان روزنامه مهرنیر که چندی پیش لقمه خوارخوان سردار و مداح سخن گستر او بود و بر کسی که امروزه تاریخ را میخواند پوشیده نیست. اما همین روزنامه‌های این چنینی هنگامی که رضاشاه را اربابان انگلیسی اش از ایران بیرون کردند، باز همین شاه صاحب «شجاعت حیدر» خودشان را تا آنجا که هر توان قلم داشتند به لجن کشیدند و بدتر از شمر و یزیدش خواندند. این گونه قلم بدستان در هر روز و شرایطی، بوقلمون صفت و مزدورگونه عمل می‌کنند و از دین و ایمان یک مسلمان واقعی و حتی از ادبیت بری هستند. هر تهمت و ناروایی و زشتخویی را به مخالفان خود وارد میکنند، تا با تحریک زمامداران و قدرتمندان وقت، اسباب نابودی آنها را فراهم سازند.

این قلم بدستان مزدور با نوشتن این یاوه‌ها که پدیده زر و زور و تزویر می‌باشد و به دستور امیرحاج محمدخان جلاد آن شهر ثالث انجام می‌گرفت، گناه همه تاخت و تازهای ترکمن‌ها که حتی شاهان قاجار هم با تمام تشکیلات نظامی خویش از عهده آن برنمی آمدند و دخترخانم‌های شاهان قاجار نیز به اسارت و چپاول آنها درمی آمدند، به سردار بجنوردی نسبت میدهند، در صورتی که مسئولیت جاده تهران - شاهرود و سبزوار هرگز به عهده سردار نبوده است و ترکمانان بعموت از آن راه مردم و زوار مشهد را گرفته و به اسارت می‌برند، نه از منطقه بجنورد.

این بی وجدان اگر به خدمات و جانبازی‌های ایلخانان کرد شادلو جمع‌وقلی خان، حیدرقلی خان و یارمحمدخان پندر و عموهای همین سردار معزز کوچکترین توجهی نمیکرد که جان و مال و زندگی خود و ایل و تبارشان را در راه حفظ استقلال کشور و دفاع از حریم مقدس تشیع نثار کردند تا امنیت را در منطقه حکمفرما کنند و کوچکترین اطلاعی این مازندرانان بی حیا از تاریخ منطقه داشت، چنین بی حیاگری به خرج نمیداد. و سنگ دین مبین اسلام را به سینه نمی‌زد و از کیسه دین شریف اسلام هزینه نمی‌کرد.

القدس معنوی محو معدوم دور نمود و پارسال هم این بقیه السیف خدایان خود ساخته، خراسان را جلب به تهران کرده این در وقتی و موقعی بود که جمیع فکر و حواس حضرت ناجی ملک و ملت ایران مصروف خوزستان بود.^(۱) نظر به آن تدبیر سیاسی عمل فرموده به تصور اینکه شاید سردار بجنورد به خود آمده و راه خطا را ترک و طریق صواب را ببیماید او را به اعطاء و احسان قبضه شمشیر طلا و ملاطفت هائی که بالمره استحقاق آنها را نداشت یا برای اتمام آخرین حجت و قطع زبان و حرف آنها، یک عقیده شان این بود که اگر سردار بجنوردی مستخلص شود قضایا به شکل خوبی در خواهد آمد از تهران با فرمان حکومت بجنورد مرخص فرمود چنانچه سردار چند روزی

این مردک بی حیا در حالی که خود از تعالیم عالیه اسلام کوچکترین بویی نبرده، تهمت زدن به مسلمانان را که بنا به فرموده رسول اکرم (ص) بزرگترین گناه است بر مسلمانی وارد نمیکرد و اسلام را وسیله ترقی و لردبان خویش قرار نمی داد. چنانکه معاویه و عمر و عاص و این زیاده‌ها میکردند. چه خوب فرموده است بزرگمرد حکیم توس فردوسی بزرگ در مورد این بی وجدانان روزگار که:

زبان گسان از پی سود خویش بچویند و دین اندر آرند پیش

این ابلخانان کرد خراسان بودند که به دستور آنها قرآن‌های خطی نوشته میشد و در مساجد پخش میگردد. املاک و موقوفات آنها در دربار ملکوتی امام هشتم بود که هر ساله بسیاری از نیازمندان و گرسنگان و یابروهنگان از آن بهره‌مند می‌گشتند. اینها بودند که قرن‌ها حافظ جان و مال و ناموس مردم خراسان و مازندران در برابر تجاوزات دشمن بودند. این سردار بجنورد بود که به قول مرحوم آیت الله کفایی فرزند مرحوم آقا محمد پسر مرحوم آخوند خراسانی، بزرگترین رهبر شیعه، هر ساله کلی مبالغ پول و خواروبار و امکانات به طلاب علوم دینی که در ماه محرم که از مشهد به بجنورد میرفتند اهداء می‌نمود که بتوانند به زندگی و تحصیلات خود ادامه دهند. حال که روزگار برگشته، مهر منیر عربده جوئی می‌کند. در حالیکه هیچ یک از اتهاماتش علیه سره‌دار واقعیت ندارد. بلکه فقط هدفش کوبیدن کرده‌هاست. که باید سران آنها را کوبید تا بیکرشان خود به خود نابود شود. این است نتیجه خدمات و از جان گذشتگی‌های کرده‌ها در خراسان!

۱- این ناجی ملت ایران پول نداشت که به خوزستان لشکرکشی کند. لذا سردار را احضار و مبلغ شصت هزار تومان از او گرفت و خرج راه کرد و به سرکوبی شیخ خزعل رفت و نوبت سردار را بعد از او قرار داد. چون آسباب به نوبت بود و برنامه نابودی مردان بزرگ و سران ایلات خدمتگزار کشور را از سالها پیش انگلیسی‌ها طرح نموده و اجرای آنها به رشاشاه دادند، که یکی از علل مخالفت مرحوم مدرس آن روحانی شجاع و جلیل‌القدر که بوسیله همین ناجی دین و ملت تبعید و آواره و غریب و مسموم گشت، همین جنایتکارها و خونریزیهای بیموره او بود که مورد تقدیر مهر منیر است که چندی بعد همین که برنامه‌های اربابانشان در نابودی مردان بزرگ و خدمتگزار ایران را اجرا کرده، او را نیز از کشور بیرون کردند.

هم برای اخذ دستاویز آمد به مشهد و در خانه آقای شجاع التولیه اقامت داشت و دیگر عقیده همه این شده بود که بعد از دیدن چنین بعث بعدالموتی راستی راستی سردار معزز خوب خواهد شد. اظهار حسن ظنی در آتیه به سردار می نمودند و این پند حکیمانه خداوند سخن فردوسی طوس رحمت الله علیه را آن روز به نظر نمی آوردند که فرموده:

ز بد اصل چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن

با فرج الله خان ضیغم الملک که دو بدو بودند اظهار کرده بود تقریباً و شاید هم سیخواست تهدیدی مخفیانه برای جلب او کرده باشد که من بعد نباید دولت از من و شما توقع صداقت و تمناى خدمت داشته باشد^(۱) و رفت و کرد آنچه کرد تا بحمدالله اردوی اعزامی ایران در خوزستان فاتح مظفر شد و قائد بزرگوار به سلامتی وارد تهران گشت و به فکر اصلاح این سامان افتاد. یک امیرلشکر صائب التدیبر و لشکرکش و دشمن کش مثل آقای سرتیپ جان محمدخان را که ورودش جان تازه و نشاط بی اندازه در کالبد افسرده لشکر شرق دمید به امارت لشکر شرق فرستاد. (که دیدیم عاقبت خونخواربهایش به کجا انجامید).

فحمدالله ثم حمدالله که در سایه فداکاری و شجاعت افراد نظامیان ایران و صاحب منصبان رشید و فرماندهی و بسالت حضرت فرمانده با شهامت و فکر به درجه خرابیهای چندین ساله سرحدات اصلاح و تعمیر شد فقط چیزی که باقی و بجای مانده بود همان قطع ریشه فساد دایمی و رشتهی عناد ابدی این خانواده خیانت و خیانت بود که لازم ترا از همه بشمار می آمد علی الخصوص پس از کشف آن سوء قصد عظیمی که در این آخر بدستگیری سردار عذار و تراکمه و اجانب طرح ریزی شده

۱- جاسوسی که این خبر را به تو داده طبق نظرت خودش آنرا قلب کرده است. زیرا محمدابراهیم خان و فرج الله خان در شیروان او را از رفتن به بجنوره بازداشتند. اما سردار گفت: من که گناهی ندارم، چرا نباید به خانه و میان ایل و طایفه ام بروم؟ اگر قرار است مرا بکشند بگذار در بجنوره بکشند. نه اینکه تهمت فرار و ترک ایل و طایفه را در چنین روز و روزگاری به من بدهند. من و ایل و طایفه ام یک پیرامن هستیم، بگذار هر چه مقدر شده بر ما بیاید. بیاید که ما در کنار هم باشیم. چه در شادی و چه در غم. و دیدیم که مردم غیور و شیعه مذهب بجنوره با دست خالی چگونه از ایلخانی محبوب و مسلمان خود، از آن مروجان مذهب تشیع در مقابل توپ و تفنگ و مسلسل مستمگران دفاع کردند و جان نثاری نمودند، تا آنجا که ناچار شدند مهمترین فوج ارتش سرکوبگر زمان را برای نابودی آنان به بجنوره بفرستند یعنی فوج پهلوی را که فریدون شرح داد.

فرب بود به وقوع بیاید و در نتیجه خدمات و جذیت‌های آقای سرتیپ جان محمدخان امیرلشکر شرق کشف گردید^(۱). لهذا برای حفظ منافع عمومی ملت اسلام و استقلال دولت قوی شوکت ایران و اخذ ثار و انتقام ناموس‌های بر باد رفته صلی و صالحات از زوار حضرت اقدس سلطان السلاطین ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و بالاخره برای ارتقای به رتبه‌ی واقعی سرداری تنهای این خانواده و خیانت و خیانت را که قایل به هیچ حق حقیقتی نبوده‌اند نصب جویبه دار نموده و صفحه خراسان را از لوث وجود این مسلمان‌کشان و ایرانی‌کشان این علما و سادات و صلحا کشان این زوار غریب امام غریب کشان این عرض و ناموس نسوان شریفه و عقیقه ایرانیه و اسلامیة بدست اجانب و اشرار خبیث تراکمه به باد دهان مطهر و پاک نموده بالاخره این حکم عالی هم که در نفس الامر و معنا حکم محکم حضرت سلطان خراسان علی بن موسی الرضا علیه السلام^(۲) و در ظاهر حکم دولت قوی شوکت و ریاست عالیه کل قوای ایران آقای رضاخان بود و در نهایت آسانی به سهولت به موقع اجرا گذارده شد و روح مطهر حضرت رضا ارواحنا له القداء را که از ناله و زاری زوار زنان مظلومه زایده اسیره دست تراکمه شربریزی افسرده و مهموم بود با این اقدام و اخذ انتقام زوار

۱- منظور از این کشف مهم همان کاغذ دروغین بود که جان محمد خان آنرا نوشته و به یکی از یادی خود داده بوده و در بیابان آسخانه از میان چاروخش در آورده‌اند!

۲- ملاحظه می‌فرمایید که دشمن فرصت بدست آورده، چه اندازه کثرتی میخواند و خدمات و جانبازهای کرده‌های خراسان در طول پانصد سال را پایمال و لکه دار میکند و حکم رضاخان آن دست نشانده و عامل انگلیس و جان محمدخان آن شمر ثالث و نواده‌ی چنگیزخان مغول را، حکم امام رضا (ع) می‌نامد و افکار عمومی را علیه این خاندان غیرتمند و سلحشور و سرداران واقعی ایران و پاسداران جان و مال و ناموس مردم برمی‌انگیزد، تا اقدامهای دستجمعی این مردان احمیل و سپهن دوست را توجیه کند. آنها را قیاس به نفس می‌کنند و این زیاد و شمر و حجاج بن یوسف میخواند تا به پول و مقام هر چه بیشتر نایل گردد. مردانی چون حسینقلی خان قراچورلو را که ناموس بر باد رفته جوین و نردین و سیزوار و زوار مشهد را از آغوش توکمن‌ها بازگرداند و به صاحبانشان تسلیم داشت و سر متجاوزین را برای تسکین قلوب غم‌دیده‌ی مردم مشهد به این دیار فرستاد. حالا که دست قلم و استعمار این شیر مرد را به تیر اندام سپرده، دشمن خونخوار چنین رجزخوانی میکند. البته چنانکه گفته شد اینها همه از بی‌سیاستی کرده‌های خراسان بود که صحنه را بدست این شغالان و اربابش و ارادیل بی حیا داده و خود کنار رفته بودند و تیشه به ریشه‌ی همدیگر زدند. کرده‌های زعفرانلو فرب عوامل انگلیس را خورده و وسیله نابودی سردار را فراهم ساختند. تا بعد نوبت خودشان رسید.

شاد و سرور نمودند و با قطع ریشه این شجره شرارت به اسیری نسوان شیعه ایرانی و غیر ایرانی و قتل شوهران و برادران و اطفال شیرخوار آنها خاتمه دادند و مصداق قفطع دایرالقوم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون را به موقع اجرا گذارده و دل و دیده عموم مسلمانان عالم بخصوصه ایرانیان را روشن نمودند که خدای عالم و عالمیان پناهشان باد.

سردار تنش چه بر سر دار آمد روشن بر خلق معنی سردار آمد
یک عمر به خون خلق بازی بنمود تا لایق ارتقای بر سر دار آمد

مویذ و منصور باد فرمانده غیور لشکر شرق و نظامیان رشید و موسس و منجی نظام ایران آقای رئیس الوزراء محو و معدوم باد دشمنان ایران آمین^(۱)

این بود یاوه‌سرایی‌های مهر منیر مدیر روزنامه قشونی در خراسان و بی‌حیاگری‌ها و دریدگی‌ها و خباثت‌های فطری و ذاتیش. اما ادیب مروی در تاریخ اعدام سردار آورده است: سلخ ذیحجه ۱۳۴۳ قمری^(۲) یک ساعت و نیم به غروب، سردار معظم بجنوردی یا سه برادرش و سه نفر از بستگان او را رئیس قوای خراسان «جان محمد خان» به امر سردار سپه «رئیس وزراء» مقابل نظمیه به دار کشید.^(۳)

۱- روزنامه مهر منیر - شماره ۴۳ روز ۲۰ مرداد ۱۳۰۴ - ۲- برابر با ۳۱ تیرماه ۱۳۰۴

۳- البته میدایم بهترین دادرس و فریادرس برای مظلومین، خداوند کریم است که چوب او جدا ندارد. جان محمدخان مددوح مدیر روزنامه مهر منیر هم که همچون این زیاد دستش به خون بیگناهان آغشته بود، یک سال بعد به مکافات این عمل شنیع خود گرفتار آمد. رضاشاه که در اوایل مرداد ۱۳۰۵ عازم خراسان شد، او را به عنوان تنگ قشون از ارتش اخراج و بی‌آبرو نمود و هر چه دزدیده بود از او بازپس گرفت. مرگ تجیع و ذلتبار جان محمدخان در میان جوی آبهای کثیف و پرلجن خیابانهای تهران عبرتی بود برای یاران و مشوقان او و کسانی که برایش کف میزدند. او که برای تسکین دردهای درونی خود چارهای جز پناه بردن به مشروب و عرق نجس نداشت، در پایان عمر با فقر و فلاکت زندگی می‌کرد و مردم به علت تنفر و انزجاری که از این جانور داشتند، از او دوری می‌جستند. سرانجام نیز از غم پسر جوانمرگش سکه‌کند و بمرد و او را به گور سپردند. شب به خواب دخترش آمد و گفت من نمرده‌ام، چرا رفتن کرده‌اید. فردا رفتند نیش قبر کردند، دیدند پس از اینکه بخود آمده و خیلی تلاش کرده و کفن خود را پاره و سر و صورتش را به دیواره قبر زده و خونین نموده، دوباره «دی کرده» و مرده است. والله شدیدالانتقام. این بود معنی آن قدرت‌ستگرانه که در روستاهای بجنوره پسران را مقابل چشم پدران به سلف می‌کرد و به مسلسل می‌بست و روستاها را و مساجد شیعیان آل علی را بمباران و تخریب می‌کرد و درختان تنومند روستاها را از ریشه درمی‌آورد و منفجر می‌کرد و مددوح روزنامه مذکور بود. تاریخ بیست ساله ایران - حسین مکی - ج ۴ ص ۱۲۸

حال که رقص و پایکوبی دشمن غدار از مرگ جوانان و نامداران کرد خراسان، این حافظان اصلی جان و مال و ناموس خراسانیان و استقلال این کشور، و مروّجان مذهب شیعه در این سرزمین آفت زده، به اوج و شادکامی رسیده و در آسمان بجنوره و روستاهای این دیار شیون و فریاد و ناله زنان و کودکان شوهر و پدر و برادر از دست داده، طنین افکن است و تمام مردم اصیل و بومی بجنوره و منطقه اعم از روستائی‌ها و ایلات و عشایر سیاهپوش گشته‌اند و هیچ فریادرسی جز خداوند دادگر ندارند و در این کشت و کشتار و لفت و لیس و دزدی و غارتگری جان محمدخان قصاب، صدها خانوار یتیم و بی سرپرست و داغدار شده و اموال و زندگی خود را از دست داده و برخاک سیاه نشسته‌اند، در طرف دیگر استعمارگران انگلیس و روس و عواملشان بر صندلی‌های قدرت خود تکیه زده‌اند و به ریش مردم ستم‌دیده و اغفال شده می‌خندند. در این راستا پنگرید، عوامل قشون و دموکرات بجنوره، بدون توجه به بدبختی‌های گریبانگیر شده همشهری‌ها و هم ولایتی خود، تحت تأثیر چکمه پوشان جلاد، چه تیریکاتی برای جان محمدخان قصاب آن شمر ثالث فرزند شمر ثانی مخابره می‌کنند، تا او گوشه چسی به آنان معطوف داشته و آنها را مورد عنایت خویش قرار دهد. اما یک انسان واقعی باید عنایت الهی را در نظر بدارد. نه عنایت بندگان ستمگر خداوند را، که همچون ضحاک و فرعون و ابن‌زیاد چند روزی بر مستد قدرت کذایی این دنیا تکیه زده‌اند و از خداوند و مکافات روز محشر غافل گشته‌اند.

اینک تلگراف تبریک برخی شهرنشینان بجنوره به جان محمدخان شمر ثالث که در روزنامه مهر منیر منعکس گردیده و از کشتار هم شهریان خود ابراز شادمانی لذت کرده‌اند. که مهر منیر آنرا برای خوش آیند جان محمدخان و عنایتی به آنها چاپ کرده است:

«تلگراف از بجنوره - مقام رفیع بندگان حضرت امارت لشکر شرق دامت شوکته.

از اعدام سردار معزز خائن و بستگانش و خاتمه دادن ملوک الطوائفی یکصد و پنجاه ساله این خانواده ننگین در این حدود و همدست بودن مشارالیه سالهای متمادی با اشرار طایفه تراکمه در قتل و غارت و نهب اموال مسلمین خصوصاً زوار قبر امام هشتم اکنون در ازاء اعمال خائنانه‌اش به دار

مجازات تسلیم شده است. اهالی بجنورده با یک دنیا مسرت و قلبی سرشار تیریکات صمیمانه خود را به یگانه سرباز وطن و سرپرست حقیقی خراسانیان تقدیم میدارند. آزادی خواهان هیأت علمیه حاجی میرزا محمد مجتهد، ملاباشی، عبدالحی موسی مجتهد، خادم اهل علم علی یا آزادیشوهران یا مهدی بهروز، رئیس زاده، حاجی ملامهدی، سبحان خان، میرزا محمد حسن، حاجی جعفر جوادزاده، طالب زاده، گرمه فرج الله، محمد حسن خان، تقی دوافروش، حسین زاده رشتی، حاجی خان کفاش، حسین سامی، حاجی رمضان، حاجوبابا، محمدقلی، فرج الله، میرزا احمد، محمد بزاز، قاسم بجنوردی، رمضان صوفی، علی خان نادری، عباسعلی، علی اصغر، محمد اسماعیل بزاز، ابوطالب، شرقخان قصاب، صفر، عبدالحسین طوری، شیخ محسن، حاجی علی اصغر گرمه^(۱)، حاجی علیشاه، حاجی امان الله، حاجی عباسعلی مهاجر، حاجی نصرت، حاجی مهدی، حاجی علی ملاک، الزاجی اسدالله، حبیب الله گرایلی، حاجی محمد، غلامحسین، حاجی محمد حسن، حسین رضازاده، عباسقلی تاجر، علی اکبر ابن حسین، حاجی شیرالله، حاجی محمد حسین اصناف، محمد حسین عطار، حسین بزاز، ابراهیم حبیبی، محمد آقا جان، اسدالله، حاجی بابا، علی اصغر، حسین خیاطه^(۲) نمره اعلان ۱۶۲

۱- حاج علی اصغر تات گرمه‌ای از دشمنان سردار معزز همواره علیه وی مقالات تند و زننده و شایعات و اتهامات بیمورد در روزنامه‌ها و مجامع عمومی پخش میکرد و عنوان «مخبر روزنامه مهر منیره» را داشت، در مقاله دیگری در ص ۷ همین شماره شرحی از مظالم افراد شاداللو و بستگان سردار نوشته و یک صفحه روزنامه را بر کرده است که چون بی اساس بود و چیزی زائد بر دیگر باوه‌سرای‌های مهر منیره نداشت و تماماً کمالی السابق بدگویی از کرده‌ها و تعریف و تمجید از سرهنگ ابرج خان مطبوعی و نایب سرهنگ باقرآقاخان و سرهنگ محمود خان فولادی فرمانده فوج پهلوی و امیر لشکر شوق که او را ثانی هیدنورگ نامیده و نیز در توصیف آنجتنای رضاخان پهلوی است که چون تکرار مکررات بود درج نگردید، نامبرده به پاس این خدمات مورد عنایت و لطف جان محمد خان قرار گرفت که او را بعنوان نماینده مجلس موسسان بنام مردم بی خیر بجنورده به تهران فرستاد که این مجلس خاندان قاجار را عزل و رضا خان پهلوی زایه سلطنت رسانید، عکس او را در سال ۱۳۲۱ دست به سینه در حال تعظیم در برابر دکتر اقبال نخست وزیر محمدرضا شاه پهلوی که به بجنورده آمده بود، نشان میدهد.

۲- روزنامه مهر منیره - شماره ۲۳ - ص ۵ سال ۱۳۰۴

خبر اعدام سردار معزز شادلو ایلخانی به قول علامه محمد قزوینی

مرحوم قزوینی نوشته است:

«بجنورد، مسکن ایلات کرد شادلو است و رئیس آنها عزیزالله خان سردار معزز و دو برادرش عبدالله خان و اسدالله خان و دامادش یعنی حسینقلی خان (قراچورلو) را با سه نفر از اتباع ایشان به حکم رضاخان پهلوی در روز آخر ذی الحجه ۱۳۴۴ هجری در مشهد در میدان ارک به دست جان محمدخان فرمانده لشکر شرق اعدام نمودند، یعنی مصلوب نمودند به جرم طغیان و عصیان سردار معزز نسبت به پرداخت مالیات و عصیان بر دولت»

و سپس از قول دکتر غنی نوشته است:

«این سردار معزز در بجنورد بسیار متمول است و قریب دو هزار اسب دارد. او و برادرانش قریب اقلاً دوست هزار تومان فرش و قالی در منزلش دارد و مبلغ بسیار عظیمی انتیکه جات و نسخ (کتاب خطی) و قلمدان و سایر چیزهای نفیس»^(۱)

و همین چیزهای نفیس بود که سرشان را بریاد داد. زیرا جاسوسان رضاشاهی گزارشات اغراق آمیزتری از این ثروت‌ها را به او داده بودند و او به طمع آنها سردار و کسانش را اعدام کرد. تمام این وسایل به وسیله جان محمدخان فرمانده لشکر شرق و افسران غارتگر او در بجنورد به یغما رفت و بعدها چنانکه در جلد سوم این کتاب آورده شد از موزه‌های پاریس و لندن سردرآورد.^(۲)

علیرغم تلگراف تبریک نامبردگان فوق، عموم مردم شهر بزرگ بجنورد در مرگ این نامداران خود گریستند و برخی هم در مرگ سردار و یارانش اشعار و مرثی سوزناکی سرودند و خاطره این به خون خفتگان را گرامی داشتند. در حدود سال ۱۳۳۵ یعنی آن زمان که هنوز نوجوانی بیش نبودم، وسیله یکی از بخشی‌های سرحدی کتابچه‌ای جلد چرمی بدستم افتاد که با خط نستعلیق زیبا و جوهر مشکی نوشته شده بود. تمام آن اشعار به زبان ترکی بود. در این اشعار از یکایک کسانی که بدست جلاد خون آشام و جنگیززادی چون امیرجان محمدخان شمر زمان، بخون خویش شناور شده بودند، تجلیل و نام برده و از خدمات و جانبازیهای آنان در مقابل ستمگران، حماسه‌ها آورده شده بود که قلب هر شنونده و خواننده‌ای را جریحه‌دار میکرد.

تمام اشعار این کتابچه را بخشی‌های محلی در مراسم عروسی و عزا با همراهی نوای دوتار میخوانده و می‌نواخته‌اند و توجه مردم را به عمق این جنایت معطوف میداشته‌اند. نیز اشعار و ترانه‌های سوزناکی به زبان کردی در سرتاسر خراسان شمالی از خبر دستگیری و اعدام سردار

۱- یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار - ج ۲ ص ۱۶

۲- حرکت تاریخی کره به خراسان - توحیدی. جلد ۳ ص ۷۲۲

بجنوردی، از زبان مردم کوچه و بازار و روستایی و ایلپاتی که استخوان بندی هر جامعه‌ای هستند، سروده و منتشر شد که تاسف و تاجر آنان را از این جنایت هول‌انگیز بیان میدارد که چند نمونه آن که در خاطرمان مانده درج میشود.

کوشین کوشین، سردار کوشین داغ له دلی خه لکن هشتن
 خان ومالی وان را مشتن
 قه زاخ هاتن بژنوورت گرتن کویندئی سته م وان قه گرتن
 په زومالی مه هیلگرتن
 خانگی سه ردیر، بی حه د پرن هه رییک گولیه ک خا پرن
 خویینی سه ردیر، نه و پکرن
 خه لکوچما، هوون را ناون له هه سپی خاسییار ناون
 چمادوشمه ن له وه شاون؟
 مه پتی سه ردیر هوون هلین وه لات، وه لات بگه ریسن
 گاشه، خویینی و بی بستین

برگردان:

کشتند کشتند، سردار را کشتند

داغ بر دل مردم گذاشتند
 خانه و زندگی آنان را به غارت بردند
 قزاق‌ها آمدند و بجنورد را گرفتند
 خیمه‌گاه مسم برانراشتند
 گوسفند و اموال ما را تاراج کردند
 خواهران سردار، بی حد زیاداند
 هر کدام یک گیوی خود را قیچی کنند
 و انتقام خون سردار را بگیرند
 ای مردم چرا شما بر نمی‌خیزید

بر اسپانتان سوار نمی‌شوید و دشمنان را نمی‌آورید و اسیر نمی‌کنید
 چرا باید که دشمن به خواری شما شادمان شود؟
 جنازه سردار را از زمین بردارید
 دیوار به دیوار بگردانید
 گاه باشد که خون او را بازستانید

پاسخ فرمانده لشکر شرق به تبریک مظفرالسلطنه حاکم قوچان

در مورد فتح توکمن صحرا

جان محمد خان پس از بازگشت از استرآباد و عزیمت از بجنورد به سوی مشهد، در روستای چناران کرده بجنورد، تلگراف تبریک مظفرالسلطنه را در رابطه با فتح توکمن صحرا دریافت نمود و چنین پاسخ داد.

از بجنورد به قوچان

نمره قبض ۱۵۳۳ نمره تلگراف ۲۷۱۳ تاریخ اصل ۱۶ - دولتی تاریخ وصول ۱۷ آذر ۱۳۰۴

آقای محمد ابراهیم خان

تلگراف شما ملاحظه شد. از ابراز احساس قلبی شما ممنونم. چناران (بجنورد)

شانزدهم آذر - ۹۲۹ فرمانده لشکر شرق جان محمد،

رضا
خلو

تاریخ ۱۳۰۴



وزارت داخله

ایالت خراسان و سیستان

تبریک

ایراندولت مظفرالسلطنه

سرور من و همسر و ذریه و اقربان در عرض عرض مبارک و شادمانی
اطلاع میسر شد از درایت و در وجه کفایت اظهارت مبارک
و تائید کرده بود بجهت ذوق شما است. بار تبریک در قوچان
بناچار شما و همکاران در آنجا در زمانه همیشه نسبت به
نزد و نگهداری به یکسانیت آنها فراهم نمود ایلت همیشه از راه
قیمت خریدن و کمال محبت را شما داریم

در مورد کتب و اسناد
مورد نیاز است



توطئه دشمنان پلید امیر اقتدار و سردار معزز

مرحوم حسین مکی مورخ معروف معاصر در رابطه با علل دستگیری و اعدام سردار یجنوردی مطالبی آورده که عیناً با گفتار مرحوم خسرو خان فرزند ارشد سردار معزز که بناوی مصاحبه‌ای داشتم، مطابقت دارد و میرساند که دشمنان درنده خوی آنان چگونه برای از بین بردن این بزرگان دست به حيله گری و جنایت زده‌اند.

او نوشته است: (محمود آقاخان انصاری (امیر لشکر - امیر اقتدار) وزیر کشور بود. در دوره وزارت خود (همچون میرزا تقی خان امیرکبیر) دست به اقدامات اساسی و تغییر و تبدیل بعضی از اعضا وزارت کشور زد. عده‌ای که از این تغییر و تبدیل ناراضی بودند، (و دستشان از حیث و میل خزانه کشور کوتاه شده بود) بر علیه وزیر کشور شروع به اقدامات کردند و چون بین محمود آقاخان و سردار معزز یجنوردی روابط دوستی برقرار بود، از آن استفاده کرده کاغذی به امضای سردار معزز به



امیر اقتدار

امیر انصاری

از کتاب رضا شاه - هوشتنگ انصاری

ساختند که روابط دربار (قاجار) و سردار معزز را میرساند (که اقدامی علیه براندازی رضاخان از قدرت به شمار می‌آمد و رضاخان نسبت به آن بسیار حساسیت داشت) و بوسیله جواسیس موضوع را به سردار سپه رساندند. (که بین سردار معزز و احمدشاه در پاریس طرح براندازی تو در دست اقدام است. به دستور رضاشاه قرار شد کاغذهایی که بین این دو نفر از پاریس به بجنورد رد و بدل می‌شود به نظر او برسانند. از این رو) در پستخانه کاغذ سانسور شد (و آن کاغذ جعلی دشمنان که به نام احمدشاه از پاریس برای سردار پست شده بود به دست آمد. کاغذی که نه سردار معزز و نه احمدشاه از آن خبر داشتند)

سردار سپه از امیراقتدار که واسطه سردار معزز بود عصبانی شده روز ۲۸ دلو (بهمن) ۱۳۰۳ دستور داد از وزارت کشور استعفا نماید. امیراقتدار (از همه جا بی خبر) نیز ناچار به اطاعت بوده بلافاصله پس از استعفا مدتی در زندان دژبانی توقیف و چندی هم حبس نظر بود. تا اینکه نظر به سوابق (خوب) که با سردار سپه داشت آزاد گردید. (توقیف امیراقتدار فرستادن جان محمدخان به خراسان و دستگیری سردار همزمان بوده است) آقای مکی سپس افزوده‌اند:

اما خانواده سردار معزز بجنوردی یکی از خانواده‌های معروف خراسان و از مدتها پیش اسلاف وی خدمتگزار دولت ایران و از طرف دولت هم مصدر مشاغلی در آن خطه بودند. سردار معزز بجنوردی مدتها حاکم بجنورد بوده و بواسطه شخصیت خانوادگی که داشت مورد توجه اهالی خراسان قرار گرفته بود. هنگامیکه جان محمدخان فرمانده لشکر شرق و امیراقتدار (سرلشکر محمودخان انصاری) وزیر داخله کابینه سردار سپه (رضاخان) بود، سردار معزز بجنوردی به تهران آمده در خانه امیراقتدار منزل می‌کند.^(۱) سردار معزز بوسیله امیراقتدار به سردار سپه معرفی می‌شود. سردار سپه نیز نسبت به او ابراز تفقد و مهربانی نموده و یک قبضه شمشیر مرصع به وی اهداء می‌نماید. امیراقتدار نیز فرمان فرمانداری بجنورد را به وی می‌دهد. با این ترتیب سردار معزز عازم حوزه حکومتی و محلی خویش می‌شود. مدتی براین متوال گذشت. گویا عده‌ای از مخالفین

۱- این همان مرحله اول احضار سردار معزز بود که رضاخان برای لشکرکشی به خوزستان و دستگیری شیخ خزعل مبلغ ۶۰۰۰۰ تومان از سردار معزز گرفت و یک شمشیر قبضه طلا به او انعام داد.

امیراقتدار و سردار معزز بجنوردی که میخواستند با یک تیر دو نشان را زده باشند، نقشه‌ای طرح می‌نمایند که نامه‌ای به خط و امضای سلطان احمدشاه قاجار جعل نموده در پاکتی بگذارند و آن پاکت را در پاکت دیگری قرار داده به پاریس بفرستند تا از پاریس کاغذ مزبور را که عنوانش «ایران - بجنورد - جناب اجل سردار معزز بجنوردی، ملاحظه فرمایند» بوده به ایران برگردانند.

در ضمن ارسال این مراسم نیز شرحی بدون امضاء به رئیس شهربانی و سردار سپه نوشته می‌شود که:

سردار معزز بجنوردی بر علیه حضرت اشرف سردار سپه، کمیته سزای تشکیل داده و با احمدشاه مکاتبه محرمانه دارد و چون در این کاغذ جداً تاکید شده بود که کاغذهای پستخانه را سانسور نمایند تا صدق و کذب ادعای نویسنده ثابت گردد، دستور داده میشود کاغذهای پستخانه را سانسور نمایند. در اثر سانسور کاغذ مزبور کشف می‌شود و تلگرافاً به جان محمدخان (فرمانده لشکر شرق) دستور داده میشود سردار معزز را به مشهد فراخوانده توقیف نماید و پس از چندی هم سردار معزز بجنوردی و دو نفر از برادران او به اتهام اینکه در موقع شرارت تراکمه دستگیر شده‌اند در روز چهارشنبه سی و یکم تیرماه ۱۳۰۴ بدون انجام مراسم محاکمه صحیحی با چهار نفر دیگر از روسای طوایف در بجنورد اعدام و امیر اقتدار هم پس از چندی مفضوب شده خانه تشین می‌گردد.^(۱)

۱- سر لشکر امیر اقتدار که در نزد رضاخان نخست وزیر و فرمانده کل قوا از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، مخالفتش طرح ناپودی او را فراعهم ساختند که برخی دوستان و بستگانش نیز به این آتش حسادت دشمنان او، نابود شدند، که یکی هم سردار معزز ایلخانی شادلو بود. امیر اقتدار در دولت رضاخان که در ۲۶ فروردین ۱۳۰۳ به مجلس شورای ملی معرفی شد به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و نه ماه بعد در ۲۹ دی ماه ۱۳۰۳ به اتهام همکاری با سردار بجنوردی به اتهام برگرداندن احمدشاه به ایران به همراه سردار معزز توقیف و زندانی شد. البته با چنین اتهام سنگینی که رضاخان در حال رسیدن به سلطنت بود، میتوان حدس زد که رضاخان تا چه حد خشمناک و غضبناک شده است.

روزنامه ناترجورنال در خیر ۱۹ ژانویه (۲۹ دی ۱۳۰۳) خود به نقل از خبرگزاری شیکاگو تریبون این حادثه را چنین منتشر ساخت: «تهران - یکشنبه - دستور توقیف سرلشکر امیر اقتدار وزیر کشور از سوی نخست وزیر (رضاخان) امروز صبح مانند بمب در محافل سیاسی تهران منفجر گشت. همچنین اظهار اطلاع می‌شود که نخست وزیر (رضاخان) دستور داده تا سی نفر از رجال با نفوذ و یکی از وزیران برجسته دولت را دستگیر نمایند...

طبق اطلاعات بسیار موق، این اشخاص مورد سوءظن نخست وزیر واقع شده، و مدارکی که از فعالیت و همکاری آنها به نفع

در اطراف قتل سردار معزز بجنوردی روایات مختلفی نقل کرده‌اند که از جمله اینست. می‌گویند سردار معزز بواسطه تمولی که داشته و بواسطه اظهار محبتی که سردار سپه به او نموده بود، پس از بازگشت به خراسان نسبت به فرمانده لشکر شرق جان محمدخان بی‌اعتنائی میکند و جان محمدخان هم کینه او را به دل گرفته در صدد تحریک و دسیسه بر علیه او برمی‌آید و در این زمینه گزارشهایی به سردار سپه داده که سردار معزز در میان طوایف تراکمه تحریکاتی داشته و آنها را به طغیان و سرکشی تشویق می‌نموده است.... (البته عامل اصلی همان نامه جعلی سردار به احمدشاه بود)

می‌گویند هنگامیکه سردار معزز در مشهد توقیف بوده جان محمدخان چهل هزار تومان برای استخلاص وی پول خواسته است و چون نداده فرمانده لشکر شرق نیز مراتب بالا را به سردار سپه گزارش داده و او هم اختیار اعدام و توقیف سردار معزز را به فرمانده لشکر شرق داده است. پس از اعدام سردار معزز، جان محمدخان در خراسان دست بکار سفاکی شد و در بجنورد و اطراف آن عده زیادی از مردم را بعنوان اینکه با سردار معزز همکاری داشته‌اند یا ننگین‌ترین وضعی بدون هیچگونه محاکمه‌ای اعدام نمود. در صورتیکه هیچیک از آن بیچارگان کمترین گناهی نداشته و نمی‌دانستند برای چه اعدام می‌شوند. و چون شرح این فجایع رقت‌انگیز را دیگران نوشته‌اند بنابراین از ذکر جزئیات آن خودداری میشود. منظور این است که قتل سردار معزز و عده‌ای بیگناه و هزاران فجایع دیگر همه بواسطه سوء نیت و سفاکی فرمانده لشکر شرق و عده‌ای مغرض بوده^(۱) است.

روسیه حکایت می‌کند، نیز به دست آمده است، پیش آمده‌های مهمتری را باید انتظار داشت. رستاخیر ایران - ص ۱۰۵
 اما اینکه رضا شاه همواره مخالفان خود را به اتهام جاسوسی با بیگانگان متهم می‌ساخت که آنها را به این اتهام سنگین نابود کند، حتی مورد تعجب پسرش محمدرضا شاه هم قرار گرفته که می‌گوید:
 «پدرم (دکتر) مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه ایران، توقیف کرده بود، و امیداتم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها، مخصوصاً انگلیسی‌ها متهم میکرد.»

مأموریت برای وطنم، به قلم محمدرضا شاه پهلوی - انتشارات نگاه، ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۲۹ ص ۱۱۰

۱- تاریخ بیست ساله ایران - ج ۲ - ص ۲۲۳ - حسین مکی و جلد ۲ - ص ۱۲۸

روزنامه انگلیسی شیگاگو تریبون نیز از قول جان محمدخان و ارکان حرب این چنین خبر اعدام

سردار و یارانش را منتشر ساخت:

هفت نفر از دسیسه کاران ایرانی به دار آویخته شدند.

دیلی تلگراف - ۳۰ ژوئیه ۱۹۲۵ (۸ مرداد ماه ۱۳۰۴)

تلگراف خبرنگار شیگاگو تریبون: تهران - چهارشنبه - سردار معزز یکی از مقتدرترین سران

عشایر در شمال شرقی ایران در نزدیکی مرزهای روسیه با شش نفر از هواخواهان او در میدان

عمومی مشهد که محل اقامت فرماندار نظامی استان خراسان است به دار آویخته شدند.

او سالها به دسیسه کاری علیه متصدیان حکومت مرکزی ایران مشغول بود و چندی پیش به

فرمانداری شهرستان بجنورد منصوب گردید تا شاید صلح و آرامش را در آن حدود مستقر سازد

ولی چیزی نگذشت که به عنوان یکی از محرکین اصلی شورش ترکمن‌ها مورد سوءظن قرار گرفت.

سردار معزز و دو برادر و چهار نفر از کسان نزدیکش پس از یک محاکمه دقیق^(۱) و طولانی در دادگاه

نظامی به گناه شرکت در شورش تراکمه محکوم به اعدام شدند...^(۲) محکومیت این سرکرده مقتدر و

معروف بواسطه نفوذ زیادی که به نفع او اعمال میشد موجب تعجب بسیاری از مردم گردید. به قرار

اطلاع مبلغ هنگفتی در حدود بیست تا بیست و پنج هزار لیره به رئیس دادگاه تقدیم می‌شد تا سردار

معزز را محکوم به اعدام نمایند ولی این کوشش هم بی نتیجه ماند...^(۳)

در جریان محاکمه نظامی معلوم شد که سردار نامبرده در موقع فرمانداری بجنورد در مقابل

دریافت رشوه زیاد اطلاعات رسمی مهم که افشای آن ممنوع بود به روسها و یک دولت خارجی

۱- معنی دادگاه و محاکمه دقیق را هم دانستیم چیست؟ گناه آنها چه بوده که هیچگاه آرا منتشر نساختند، در حالیکه هفت

روزه فحش و بدو بیراه کنار سردار و ایل و تبارش می‌کردند، چرا اسناد جاسوسی او را منتشر نساختند؟

۲- جاهای نقطه چین گویا حذف کلمه یا جملاتی در اصل کتاب است.

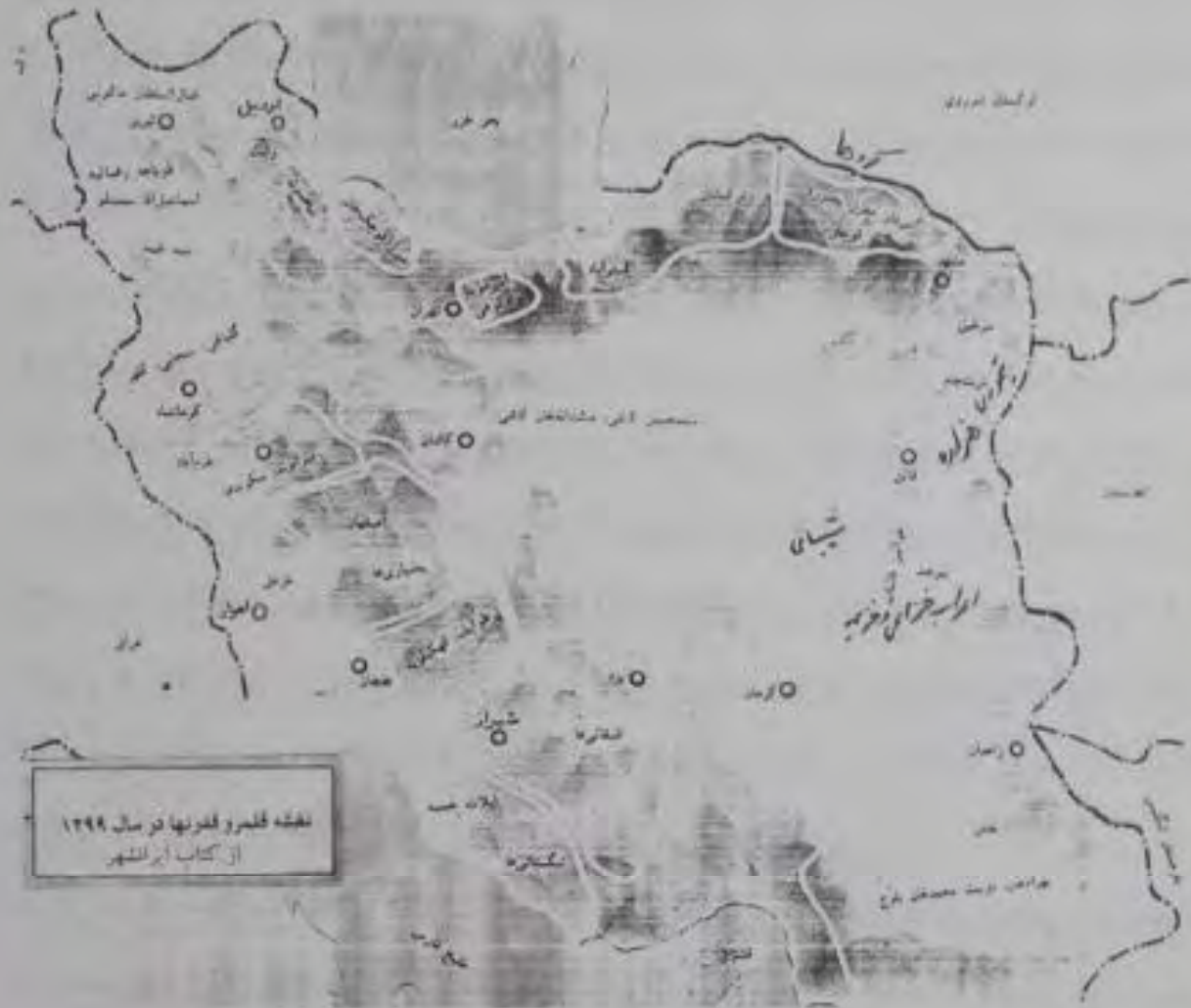
۳- منظور همان شصت هزار تومان پولی بود که امیرجان محمدخان یکشنبه از کسان سردار و شخص شجاع التولیه شوهر

خواهر عبدالرضا خان شجاع الدوله زعفرانلو در مشهد از او خواست و چون در یک شب فراهم نشد و آبت الله محمد آقازاده

خراسانی بی به جریان برد، برای اینکه موضوع رشوه‌گیری به گوش رضاخان سردار سپه نرسد، بلافاصله سرگاهان بدون

هیچ محاکمه‌ای آنها را در جای بانک ملی کنونی مشهد به دار کشید.

دیگر داده است. (II)، (۱) آری برادر، حتی به سردار معزز اتهام جاسوسی هم میزنند. چه باید کرد؟
اما چرا این اسناد جاسوسی را رو نکردند، عاقلان دانند. (۲)



نقشه قلمرو قاجارها در سال ۱۲۹۹
از کتاب ایران‌شهر

۱- رستاخیز ایران - مدارک، مقالات، نگارشات خارجی - فتح الله نوری اسفندیاری ص ۱۶۲
۲- رضاشاه کبیر - یکصدمین زادروز - هوشنگ انصاری - وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۷ ص ۵۸

شکست ترکمانان غارتگر از امین الله خان رشوانلو حاکم قوشخانه

قوشخانه که گفته شد، از دهستانهای مرزی شهرستان کنونی شیروان است، در سال ۱۳۰۴ ترکمانان به قلعه علی محمد حمله برده و خساراتی به بار آوردند که در گزارش امین الله خان به مظفرالسلطنه آورده شده، اینک نامه مظفرالسلطنه به فرمانده لشکر شرق:

نمره ۶۲۴ خرداد ۱۳۰۴

مقام رفیع فرمانده معظم لشکر شرق دامت شوکت

سابقاً راپرت امین الله خان (رشوانلو حاکم) قوشخانه را طی نمره ۱۸ تقدیم داشته و خاطر مبارک از کیفیات آن حدود تا اندازه‌ای مستحضر گردیده. اینک هم پس از تقدیم عین راپرت امین الله خان، به عرض میرساند که چند روز قبل یکصد نفر ترکمان به سرکردگی آراز سردار نامی به قلعه علی محمد از توابع قوشخانه آمده و چون بواسطه عدم اسلحه سروصدایی از قلعه بلند نشده، تمام احشام و اغنام قلعه را جمع نموده با ده نفر اسیر حرکت می‌دهند. پس از اجرای مقصود، آراز سردار برای اینکه زنی را برای غنیمت خود تخصیص بدهد، به قلعه آمده یک نفر زن سیده تازه عروس را که قدری وجیهه بوده برای خود تعیین نموده، می‌خواهد ببرد. ضعیفه (برای اغفال کردن او) اظهار میدارد چون من یقین دارم دیگر مراجعت نخواهم کرد، خوبست اجازه دهید طلا و نقره‌ای که دارم بردارم. آراز تطمیع شده اجازه میدهد. ضعیفه خود را به خانه همجوار خود انداخته از صاحبخانه استمداد میجوید. اتفاقاً در این منزل یک قبضه تفنگ بردانکه (برزنکه؟) بوده، صاحبخانه درصدد گلوله کردن آراز سردار می‌افتد. در این بین امین الله خان^(۱) که در موقع جمع‌آوری اغنام و احشام تراکمه به توسط قاصد (ی که به حلوا چشمه رفته بود) اطلاع یافته بود، با شش هفت نفر سوار میرسد و شخصی که ضعیفه به او متوسل شده بود با محمد صادق آدم امین الله خان، آراز سردار را

۱ - استاد خانوادگی امین الله خان رشوانلو که اکنون اولادشان فامیل کریم زاده دارند، در جلد هفتم آورده میشود، که اینها مرزبانان قوشخانه سرحد شمالی شیروان تا فیروزه بودند.

گلوله نموده مقتول می نمایند.

پس از اتتادن آراز (از روی اسب) کشیکچیان (را که ترکمانان) در قلعه گذارده بودند، فریاد می کنند که آراز کشته شد و امین الله خان هم با سواران خود ترکمانان را تعقیب می کند. اغشام و احشام را ریخته فرار می کنند. در ضمن فرار ده نفری را که اسیر کرده بودند، مورد شلیک قرار داده شش نفر از آنها را مقتول و یک نفر را همراه می برند.

امین الله خان سر آراز سردار را به توسط آقای شیخ حسین که از قلعه علیمحمد است، به قوچان اعزام داشته بودند. اینک خود شیخ حسین را حامل عریضه قرار داده، برای عرض تفصیل (واقعه) شرفیاب حضور مبارک گردانید. در اینموقع ولواینکه تفنگ های فشنگ سُرپی هم باشد، مقرر فرمایند سی قبضه تفنگ، مقدار کافی فشنگ به خود آنها یا به توسط فدوی مرحمت شود که لااقل بتوانند جان و مال خودشان را محافظت نمایند. منوط به رأی مبارک است. محمد ابراهیم

تعمیر انعام داشته بفرستد اینک خود شیخ حسین را
 قرار داده برار عرض تعمیر شرفیاب حضور مبارک گردانید
 در اینموقع ولواینکه تفنگ های فشنگ سُرپی هم باشد
 مقرر فرمایند سی قبضه تفنگ، مقدار کافی فشنگ به خود آنها یا به توسط فدوی
 مرحمت شود که لااقل بتوانند جان و مال خودشان را محافظت نمایند
 منوط به رأی مبارک است
 محمد ابراهیم

سردار معزز شادلو از دیدگاه ملک الشعراء بهار

مرحوم ملک الشعراء بهار فرزند صبوری ملک الشعراء آستان قدس رضوی، از روحانیون روشن فکر و آزادبخواهان خراسان و بلکه ایران بود که روزنامه‌های بهار را در آن روزهای استبداد و اختناق به تحریر درسی آورد و همواره در توقیف و تعقیب و تبعید بود. بهار زمانی که در اوایل روی کار آمدن رضاخان به بجنورد تبعید گردید، با سردار معزز از نزدیک آشنا شد. بعدها که به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید، با سوابق و اطلاعاتی که داشت در مورد اعدام سردار بجنوردی و بستگانش مطالبی پس از اخراج رضا شاه از ایران در شهریور ۱۳۲۰ نوشت و توانست بر بیگناهی این دودمان غیور و سلحشور که گناهی جز مخالفت با خواسته‌ها و اهداف امپریالیست‌های شرق و غرب نداشتند، شهادت دهد. او در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» چند صفحه‌ای به این موضوع اختصاص داده که ملاحظه میفرمائید:

قتل سردار معزز بجنوردی: یکی از قضایای مهم این سال یعنی تابستان ۱۳۰۴ قتل سردار معزز بجنوردی و برادر و داماد او بود، در خراسان به دست جان محمدخان سرتیپ. مآکه این واقعه را از جمله وقایع تجیع آن عصر انتخاب کردیم، برای این بود که یک نمونه‌ی کوچکی از صدها فاجعه‌ی نظیر آن که منجر به برانداختن خاندانهای قدیم و اصیل کشور ایران گردید و علل اصلی و حقیقی و چگونگی واقعه و مسبب اصلی آنها را که همه مربوط به سیاست شخصی مأمورین خدانشناس نظام آن روز می‌بود، به خوانندگان این تاریخ نشان داده و برای روسای آینده‌ی این مملکت درس عبرتی و مایه‌ی تنبیه و تجربتی فراهم آورده باشیم.

در عهد پیشین و زمان استبداد نیز نظیر این وقایع روی میداد. اما نه به این جرأت و جسارت و سرعت و وفور که در ربع قرن هم‌ی خانواده‌های قدیمی و بزرگ کشور (مخالفان سیاست استعماری شوروی و انگلستان در ایران) که غالب آنان وجودشان مفید بوده است برانداخته شوند. (که گفته‌اند مر که با انگلیس در افتاد بر افتاد).

سردار معزز پسر (پارمحمدخان) سهام الدوله‌ی بجنوردی قریب هفتاد سال بود که پدرش و

خودش و خانواده‌اش در ولایت بجنورد حکومت داشتند. دو عشیره بزرگ و شجاع از اکراد یکی زعفرانلو در قوچان و دیگری شادلو در بجنورد و اسفراین و جوین و نردین از قدیم سکونت داشتند و سالها بود که ده نشین شده و در این حدود به زراعت و تجارت و سرحداری مشغول بودند. در عهد نادرشاه اکراد مزبور قوت گرفته و مصدر خدمات و گاهی شرارتهای عمده شده بودند که در تواریخ مضبوط است.

در عهد قاجاریه این طوایف نظر به عنادی که با خاندان نادر داشتند، با خانواده قاجار دم از صفا و وفا میزدند^(۱) معیناً نظر به قدرتی که پیدا کرده بودند و ثروتی که داشتند با فتحعلیشاه درست کنار نیامدند. عاقبت فتحعلیشاه و پسرش عباس میرزا بر سر آنان تاخته آنها را مطیع ساختند^(۲) و چون عده شان زیاد و مردمی شجاع بودند از آنها نگاهداری کردند و با تغییر روسا آنها را در قوچان و بجنورد و درجز (درگز) به سرحداری گماشتند، و حکومتی از خود آنها تعیین و او را به لقب شجاع الدوله ملقب ساخته مامور جلوگیری از ترکمانان و خوانین خیوه و خوارزم که هر سال به خراسان می‌تاختند ساختند. در عصر ناصرالدین‌شاه قدرت (سام خان و برادرش امیرحسین خان) شجاع الدوله بقدری زیاد شد که شاه نگران شده تدبیری اندیشید که آنها را به سه دسته قسمت کند. بنابراین درگز را به خانواده‌ای از اکراد استاجلو سپرد^(۳) که تا زمان ما در آن محل باقی بودند و

۱- البته ایل شادلو به رهبری نجفعلی خان ازلین ایلخان بجنورد قریب عباس میرزا نایب السلطنه را خورد و با قاجارها در جهت برانداختن قدرت رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو هم جهت شد و گزنه کرده‌های زعفرانلو همواره قاجارها را غاصب سلطنت و مردمی شوم برای ایران می‌پنداشتند و هیچگاه با آنان همکاری نکردند، مگر زمانی که دیدند اگر نجیبند استقلال ایران از بین خواهد رفت و به همین جهت بود که سام خان ایلخانی زعفرانلو فرزند رضاقلی خان پس از سالها اسارت و زندانی قاجار بودن، خود را به قوچان رسانید و پیروزی سپاهیان ایران در فتنه‌ی سالار در خراسان و نیز در تسخیر هرات را مواهم ساخت و دلاوریهای جعفر قلی خان ایلخانی شادلو برای حفظ استقلال کشور و سرکوب ترکمانان غارتگر در تمام کتب تاریخی دوره قاجار مضبوط است که در جلدهای اول و دوم و سوم همین کتاب مختصراً آورده‌ام.

۲- نگاه کنید به جلد اول حرکت تاریخی کرده به خراسان در مورد جنگ قوچان.

۳- مرحوم ملک الشعرای بهار به سبب اینکه سالها شاگردی مرحوم صیدعلیخان حاکم درگز را داشته، از خود وی شنیده که گفته است: ما کره استاجلو هستیم. انا مورخین اخیر به خاطر اینکه آنها ترکی صحبت می‌کرده‌اند آنان را ترک دانسته‌اند. در مورد این خانواده‌ی بزرگ که سالها حکومت درگز را داشتند به جلدهای قبلی حرکت تاریخی کرد به خراسان مراجعه فرمایید.

مرحوم صیدعلیخان استاد من که از ادبا و فارسی دانان مشهور عصر خود بود، آخرین مرد بزرگ آن خاندان به دست کسان خود به تحریک عبدالحمید خان نامی با پسرش به قتل رسید. این بیت از تصیده ایست که آن مرحوم در افتخار خانوادگی گفته است.

چارصد سال فزون شد کز تیغ کج ما خواب در چشم یکی از یک و افغان نبود...
و بجنورد و گرگان و اسفراین و نردین را تا نزدیک استرآباد و شاهرود به مرحوم یارمحمدخان سهام الدوله، بزرگ عشیره شادلو سپرد.

توچان هم کماکان سپرده به شجاع الدوله رئیس عشیره‌ی زعفرانلو و عشایر مختلف اکراد بود. سردار معزز عزیزآقاخان بعد از پدرش (یارمحمدخان) حاکم بجنورد بود، و آن صفحه را که سرحدی بزرگ بین ایران و روسیه است،^(۱) منظم نگاه میداشت و مدت یک قرن تمام سرحدات ایران و روسیه از حدود کلات و چهچه تا استرآباد در دست این سه خانواده بدون خرج نگاهداری ساخلو (دولتی) اداره میشد. سواران محلی طبق اصول قدیم مختصر مقرری از خان (محل) گرفته ولدی‌الضروبه به جلوگیری از مهاجمین ترکمان برمی‌خاستند.

بعد از آمدن روسها به ماورایحرخزر باز امنیت طرق تجارتمی بدین وسیله (به همت ایلخانان کرد) محفوظ بود. سردار معزز در این اواخر بواسطه لیاقتی که داشت و انصافش هم بیشتر از دیگر خوانین بود، محل خود را کاملاً و بخوبی اداره کرده بود و طوری خوشرفتاری کرد که در حکومت ثانی آقای وثوق الدوله، استرآباد (گرگان) را هم ضمیمه‌ی حکومت بجنورد کرده به سردار معزز سپردند و در واقعه‌ی طفیان خداوردی و مداخله‌ی اجانب در این طغیان، سردار معزز با قوای خود به شیروان آمد و به اتفاق قوام السلطنه والی خراسان و قوای ژاندارمری و تیموری و بربری در قلع و قمع خداوردی^(۲) خدمتی انجام داد.

نیز در اول این کتاب از قول لطفعلی خان سرهنگ برادرزاده صیدعلی خان مطالبی در اینمورد آورده شد.

۱- طول سرحد بجنورد با روسیه در زمان یارمحمدخان و عمویش جعفرقلی خان سهام الدوله از بهشهر سازندران تا روستای مرزی گیغان در شمال بجنورد منتهی میشد و بیش از ۶۰۰ کیلومتر بود.

۲- برای اطلاع از قیام کمونیشی خداوردی سردار کُره بنگرید به جلد چهارم همین کتاب صفحات ۲۳۵ به بعد

دو رئیس در خطه‌ی خراسان به درستی و وطنخواهی و عقل و کفایت معروف شدند یکی در جنوب امیرشوکت الملک علم و دیگری در شمال سردار معزز بجنوردی. مخصوصاً در مورد سردار معزز ما جوان‌ها (ی آن روز) که در خراسان دست اندرکار هدایت افکار عمومی و دارای روزنامه بودیم غلو داشتیم. میدانستیم که این شخص سرکاری جز با داخله و ایرانی ندارد و ولایت خود را از نفوذ همسایه‌ی متنفذی چون روسهای تزاری و مداخلات تجار روس و قلدریهای اتباع آنها حفظ کرده است، به حدی که نماینده روس و انگلیس در آن ولایت مامورینی نداشتند. وی با تدبیر و استادی این سیاست را طوری بازی میکرد که موجب گفتگو نیز هیچوقت فراهم نیامد.^(۱)

من (ملک الشعرای بهار) در ۱۳۳۵ (قمری) از تهران به امر مرحوم محمد علیخان سپهدار اعظم و فشار اجانب، به خراسان تبعید شدم و در مشهد از مامورین (روسیه‌ی) تزاری ایمن نبودم.^(۲) از وزیر خارجه آقای دکتر سعود، بوسیله دوستان خواهش کردم که مرا از مشهد به بجنورد تبعید کنند. تا مگر از خطر تزاریان که سابقه‌ی خوبی با من از قدیم نداشتند ایمن باشم و شش ماه در بجنورد با این مرد (سردار معزز) و برادران او محصور بودم و دیدم که چه مرد دانا و سالم و وطندوستی است. ولی او یک گناه بزرگ در همان اوقات جنگ بین الملل (اول) مرتکب شده بود (که ناشی از خوی ایلپاتی و آزادگی و مهمان نوازی او بود) و آن گناه بزرگ این بود که بموجب اشاره‌ی مرحوم مستوفی

۱- سردار هرگز به روس و انگلیس دو دشمن قسم خورده علیه ایران اجازه مداخله در امور حکمرانی خود را نداد. چنانکه یکبار در قلعه ترکمن نشین اینچه بالا قراولخانه‌ای برای محافظت از نواحی شمال غربی بجنورد در برابر تجاوز روسها درست کرد، فرمانده ماوراءنهر روسیه و قنصل انگلیس (ماموران طراحان قراردادهای شوم گلستان و ترکمانچای و آخال) به سردار اعتراض کردند که او را از این کار بازدارند. اما سردار به آنها پاسخ سر بالا داد و گفت این اقدام من هیچگونه مخالفتی با متن قرارداد تحمیلی آخال ندارد و من تابع دولت ایران هستم نه شما. هر اعتراض دارید باید به دولت مرکزی ایران بکنید، تا آنها به من دستورات لازم را بدهند. ضمناً من این قراولخانه را برای نگهبانی و جلوگیری از تاخت و تاز ترکمانان بی‌موت آن سوی سرز به داخل خراسان ایجاد کرده‌ام. تا به ما تجاوز نشود، ما اقدامی نمی‌کنیم. بدیهی است این حرفها برای اشغالگران سرزمین ایران خوشایند نبود و باید طرح نابودی او را به اجرا درمی‌آوردند، چنانکه رضاقلی خان ایلخانی بزرگ کرد خراسان را از بین بردند تا به اهداف شومشان رسیدند و سرزمین‌های شمالی خراسان را یکجا بلعیدند.

۲- مشهد در این زمان عملاً زیر نفوذ و اشغال روسیه تزاری بود که در جلد سوم بویژه شرح داده شد.

الممالک و سایر وطنخواهان، فراریان اتریش و آلمان را که از سرحدات به ایران پناه می آوردند، با کمال سخاوت و دانایی نگاهداری کرده بسوی مرکز رهنمون می نمود. دست انتقام واقعه سردار معزز بعد از ورود فزاقها به ریاست حسین آقای خزاعی (که پس از کشته شدن کلنل محمد تقی خان پسبان انجام گرفت) و بسط قدرت (رضاخان) رئیس الوزراء، فرمانده قوای خراسان (یعنی خزاعی) مشاهده کرد که در سرحدات و بعضی شهرهای (شمال خراسان) حوزه‌ی او آنطور که باید و شاید مانند سایر ایالات مثل گیلان و آذربایجان و غرب سرزندگانشان از بین نرفته اند و بسط قوای نظامی او کامل نیست. درصدد برآمد که در ولایات سرحدی (خراسان) قوای کافی بگمارد و ساخلو عمده بگذارد. بنابراین به مرکز پیشنهاد کرد و قبول شد و در سرخس و کلات و درجز و سرحدات قوچان و گیغان قوه فرستاد. به بجنورد هم عده‌ای به ریاست مرحوم سرهنگ محمد حسین خان میرزای جهانبانی اعزام گردید.

سردار معزز با کمال گرمی و بزرگواری از این عده و رئیس آنها پذیرایی کرد و بعد از چندی، جهانبانی از توقف در بجنورد استنکاف کرده استعفا داد و مهدی خان نامی سرهنگ به ریاست عده‌ی بجنورد روانه شد. این مهدی خان که مردی تازه چرخ (تازه به دوران رسیده) و نودولت و شریر بود، بعد از توقف در بجنورد و چرچر و استفاده‌هایی که طبعاً این قبیل مردم از نجبا می‌کنند، گزارش داد که صلاح نیست سردار معزز در خراسان باشد.

این پیشنهاد کاملاً باب طبع (رضاخان) بود و فوراً بدون هیچ اندیشه‌ای مقبول افتاد. خاصه که مهدی خان لافها زده و گفته بود، اداره کردن بجنورد اشکال ندارد و من آن را به راه خواهم برد!! برای اینکه بدجنسی کامل شود،^(۱) پیشنهاد کرد که باید سردار را تحت الحفظ بفرستیم (که آبروی خانوادگی چندین صدساله‌اش به خطر بیفتد) و این نیز پذیرفته شد و به سردار گفتند، شما معزولید. او هم در خانه نشست. بعد از چند روز به تهران احضار شد. با چند تن از نوکران از راه جاجرم عزیمت کرد و صد و پنجاه نفر نظامی به ریاست توراژه میرزای جهانبانی با او همراه شدند،

۱- یارب مباد روزی که گدا معتبر شود گر معتبر شود از خدا بی خیر شود

که او را تحت نظر داشته باشند.

سردار بی اطلاع مردم شبانه از شهر حرکت کرده بود. روز دیگر مردم خبر شدند و اجتماع کردند و حسینقلی خان (قراچورلو) حاکم سرحدات ثلاثه‌ی بجنورد، داماد سردار با هزار سوار از طایفه‌ی شادلو و قراچورلو به سرعت از عقب سردار حرکت کردند و در قریه سنخاس شبانه در حالتی که سردار و قوای مستحفظ او در قریه آسوده بودند دور قریه را گرفتند. خبر به سردار رسید. فوراً قضیه را با صاحب منصب عده‌ی مذکور (نورالله میرزای جهانبانی) در میان نهاده به او فهمانید که این سواران بدون میل او آمده‌اند و فوراً کدخدای قریه‌ی سنخاس را احضار کرده، نامه‌ای به حسینقلی خان نوشت و او را از این اقدام ملامت کرد و امر داد سواران را متفرق کند و خود او با چند تن فردا هنگام حرکت سردار بیاید و وداع کند. همین طور هم شد. سواران شبانه مرخص شدند و حسینقلی خان فردا آمده با سردار وداع کرد و بازگشت. سرهنگ مهدی خان بدون منازع فرمانروای خطه‌ی بجنورد شد! (و به آرزوی خود رسید)

سردار معزز به همراهی عده‌ی مذکور از راه جاجرم وارد شاهرود شد. از طرف دیگر حسین آقای خزاعی فرمانده لشکر شرق تیز از مشهد عزیمت کرده در شاهرود به سردار پیوست و با یکدیگر ملاقات کردند. برحسب پیشنهاد فرمانده شرق و اقدامات دوستان سردار، منجمله سردار اسعد (بختیاری) در تهران، امر رسید که سردار معزز آزادانه بیاید و کسی متعرض او نباشد و او نیز به همین دستور وارد مرکز گردید.

مهدی خان که هوای بجنورد را برای بیضه نهادن و صفیر کشیدن صافی دید و دریافت که موقع لغت و لیس رسیده است به حکومت بی منازع و ریاست ساده و خشک و خالی قناعت نکرده، اسبابی جور کرد که بطرف قسمت شمالی و شمال غربی که محل سکنا‌ی ایلات و اوبه‌های ترکمانان است حمله کند!

قبلاً اشاره کرده بودیم که قسمتی از تراکمه‌ی گوگلان در محلی موسوم به گرگان ساکن بودند. این (گرگان) غیر از گرگان امروزی است و گرگان فعلی را آنوقت (استرآباد) و (صحرای اترک) می‌نامیدند. مهدی خان مرکز شرق را راضی کرده اردویی با توپخانه و سوار و پیاده ترتیب داده

بسوی ترکمانان بیگناه و رعایای مطیع دولت که در تحت حکومت سردار معزز تربیت یافته و هیچوقت پیرامون شرارت نگشته بودند روانه گردیدند.^(۱) سرهنگ مهدی خان و دولت که خواب غارت و یغمای رعایای ایران را مکرر دیده و شکم گرسنه‌ی خود را از دیرباز صابون زده بود، با قوه‌ی هزار نفری خود وارد صحرا شد. اما طولی نکشید که مردم (ترکمن) مطلب را دریافته، دست و پای خود را جمع کردند و شبی بر سرهنگ دلاور شیخون زدند. سرهنگ با معدودی موفق به فرار شد و اردوی نظام از همت این سرکرده‌ی خام طمع تا رومار گردید. (که عده زیادی سربازان بیگناه نیز بخاطر حرص و طمع سیری ناپذیر این مرد طماع و غارتگر دزد بی وجدان فنا شدند و عده‌ای هم به اسارت رفتند و در بازارهای برده فروشی خرید و فروش میشدند که چنانکه فریدون بیان کرد، یکی از آنها را به ۱۸ ریال از ترکمانان خریدند و آزاد کردند).

(دولتیان و لشکر شرق) این اقتضاح بزرگ را سرپوش برسر نهادند. (و نگفتند علت این شیخون بيمورد به ترکمانان و کشتار مردم و سربازان بیگناه از همه جا بیخبر چه بوده است؟) معلوم شد جنابیدن و سیخ زدن به رعایای مطیع، گامی عاقبت خوشی ندارد. هر چه بود قضیه را به اصطلاح زیرسیلی در کردند و صدایش را در نیاوردند.^(۲) اما ممکن نبود دولت از این معنی غافل بماند. لابد شاخ و برگهایی برای تیرنه‌ی (خیانتکاری چون) مهدی خان، بر اوضاع محل و اخلاق رعایای بجنورد بستند که سراسر به نفع سردار تمام میشد و معلوم شد که مهدی خان یا دیگری از پهلوانان و

۱- اینها ترکمانان گوگلان در غرب بجنورد می‌باشند که از زمان تجفعلی خان ایلخانی به حکمران بجنورد پناهنده شده و در این منطقه اسکان گرفته و به کار رعیتی خود مشغول بودند و دنبال شرارت و غارتگری نبودند. کاری که ترکمانان یموت ساکن نواحی گنبد و گرگان از آن روی گردان نبودند. اما این گوگلان‌های اینجا و امند و گولیداغ مردمی آرام بودند.

۲- البته مرحوم ملک الشعراء بهار هم که از دانشمندان و مبارزین روشنفکر جامعه‌ی آنروز بود در آن زمان جرأت نوشتن این مطالب را تمیز کرد. زیرا زبانش را از کاشم بیرون می‌کشیدند و قلمش را می‌شکستند. مدت ۱۷ سال از این ماجرا گذشت و شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و دیو استبداد از ایران رانده شد و فرصتی چند روزه پیش آمد. تا دیگر بار رسالت قلم شکسته حق‌گوی یک روزنامه نگار واقعی آشکار گردد و پرده‌های جنایت خیانتکاران بالا رود و این نکات در صفحات روزنامه‌های سال ۱۳۲۱ در مطبوعات آنروز درج گردد و امروز گوشه‌ای از اخبار آن جنایات عظیم به نظر ما برسد. خدا را شکر که گردن این نویسنده را نشکستند و زبانش را نبریدند و گونه به این مطالب جالب و ارزنده دست نمی‌یافتیم.

دلوران تازه چرخ این دولت نوظهور فعلاً تا مدتی قادر بر اداره کردن رعایای (به اصطلاح) وحشی^(۴) این سرحدات نخواهند بود و باید بازهم تا ممکن است دندان به جگر گذاشت و اختیار محل را به همان قدیمی‌ها سپرد.

نتیجه این شد که سردار معزز معزول و مفضوب احضار شد و بعد از دادن تقدیمی شصت هزار تومان^(۱) و تعارفاتی که آورده بود، شمشیری به او خلعت دادند و منت‌ها بر او نهادند و بار دیگر حکومت بجنورد به او سپرده شد و او نیز قول داد که اشرار را تنبیه کند و مطیع باشد. از آنجا (سردار از راه سبزوار نیشابور) به مشهد بازگشت و از طرف قوای لشکری نسبت به او احتراماتی بعمل آمد و مردم نیز از او استقبال شایانی کردند و پذیراییها و ملاقاتها کردند و با نهایت احترام و به تجلیل تمام (از طریق قوچان) به محل حکمرانی خود بازگشت. (که خدمات خود را بار دیگر در معرض دید هم میهنان خود قرار دهد تا بیش از پیش به برقراری امنیت واقف گردند. اما لشکر شرق برای تحقیر او از هیچ کوششی فروگذار نمیکرد و علیرغم قول و قرارهایی که داده بودند که اسلحه و مهمات غارت شده او را باز پس دهند تا او به سرکوب یاغیان برود، نه تنها اسلحه‌ای به او ندادند که پیروزی سردار موجب خفت آنان شود، بلکه همه نوع کارشکنی هم کردند).

بقول یکی از بزرگان خراسان، از هیچ پادشاهی این حسن پیشباز به عمل نیامده بود (زیرا مردم پاک سرشت خراسان امنیت خود را بدون سردار معزز میدانستند. از این رو قلباً با این استقبال پرشور نسبت به وی حق‌شناسی و ادای احترام میکردند که در غیاب چند ماهه او چه بدبختی‌هایی بر مردم منطقه وارد آمده و مردم از زورگویی و تجاوز نظامیان تازه به دوران رسیده به ستوه آمده و این چنین از سردار تقدیر میکردند) پس از بازگشت وی، بجنورد که بواسطه شرارت مهدی خان و

۱- سردار که این زمان در تهران بود و رضاخان برای لشکرکشی به سوی شیخ خزعل نیاز به پول داشت، از او خواست که این پول را بدهد و به حکومت بجنورد برگردد. سردار به ناچار به کسانش پیغام داد. املاک جوین و جاجرم او را فروختند و این پول را تهیه کرده و برده در تهران تحویل رضاخان دادند. او نیز شمشیر قیبه طلا به سردار خلعت داد و او را به حکومت بجنورد فرستاد. اما خرامزادگی‌های جان محمدخان در گزارشات دروغ و آن نامه جعلی سردار به احمدشاه بر روابط رضاخان و سردار سه خط بطلان کشید.

قوای نظامی از حال امنیت خارج شده بود، بار دیگر به حال طبیعی که امنیت و اطاعت و کار و کسب و زراعت و تجارت باشد عود نمود (و مردم راحت شدند و امنیت حاکم شد و شهرها چراغانی و جشن و شادی برقرار گردید که در اخبار اسفراین مندرج است. اما متأسفانه پسر اثر تحریکات نظامی‌ها این آسایش و امنیت و شادکامی دوامی نیافت و دوباره با دسیسه چینی جان محمدخان سردار را دستگیر کردند).

چندی نگذشت (که در اوایل بهمن ۱۳۰۳) آقای خزاعی به مرکز احضار گردید و سرتیپ جان محمدخان که مردی لایق و اینکاره (۱) شناخته شده بود، بجای خزاعی مأمور شرف گردید! بدبختی خراسان که یکسال بود آغاز شده بود، از این تاریخ قوت می‌گیرد و پررنگ و زننده‌تر میشود! گویند که سردار معزز در ورود جان محمدخان (به خراسان و فرماندهی لشکر راعهده دار شدن) علی‌الرسم تلگرافی به شادباش ورود فرمانده جدید مخابره کرد که عنوان او «فرمانده محترم لشکر شرق» بود و این عنوان که لفظ (حضور مبارک) و (حضرت اجل) در آن نبود، موجب رنجش و کدورت فرعون خراسان را فراهم ساخت و کینه‌ی سردار را در دل گرفت!

بهبانه لازم نبود. میلش بر این قرار گرفت که بار دیگر بجنورد را بجتیباند. لذا عده‌ای نظامی به سرکردگی سرهنگ عبدالله عربشاهی به بجنورد گسیل داشت و ضمناً به این سرکرده دستور داده شد که پس از ورود عده و جابجاشدن، سردار معزز را دستگیر کرده به مشهد بفرستند. (۱) شبانه گرداگرد عمارت حکومتی را که ملک سردار و اجداد او بود گرفته قصد کردند که بطریق غنص وارد شوند و او را مثل مردی طاعی و سرکش دستگیر سازند. همین که سردار ملتفت شد، سرهنگ عربشاهی را خواست و علت و چگونگی واقعه را پرسید و بعد از معلوم داشتن مطلب گفت:

«این سهل است اگر مراد نبودن من در اینجا و رفتن به مشهد است، لازم به این حرکات نیست و من به میل خود فردا حرکت خواهم کرده فردا عازم حرکت شد. در این موقع عده‌ای از ریش سفیدان و محترمین محل به ملاقات او آمده گفتند: این دفعه از آن دفعات نیست و نباید بروی، زیرا فرمانده

۱- در خاطرات فریدون توچانی به خوبی به نتیجه این سفارشات و گریه رقصانی‌ها علیه سره‌ار آشنا شدیم.

لشکر شرقی جان محمد خان است نه خزاعی، و ما نمی‌گذاریم بروی. زیرا هم خود را به خطر خواهی انداخت و هم ما را زیر دست و پای قزاقان وحشی نغله خواهی کرد.

معدالک سردار وقعی نگذاشته، یا بیست نفر از نظامیان به ریاست ساعد السلطان نام از طریق قوچان عازم مشهد گردید، و چهار برادر و حسینقلی خان (قراچورلو) دامادش و فراشیاشی و چند نوکر با او حرکت کردند. به قوچان کهنه که میرسند، سلطان توراژه میرزای جهانبانی^(۱) که به امر جان محمد خان با دو کالسه از مشهد عازم شده بود، به حضرات ملحق میشود و اسکورت بجنورد بازگشته، سردار و برادران و کسان او با توراژه میرزا عازم مشهد میشوند. بعد از ورود به مشهد کالسه‌ها را دم در دژبانی نگاهداشته، توراژه میرزا خدمت حضرت اجل رسیده را پورت خود را تقدیم میدارد. حضرت اجل امر میکند حضرات را در دژبانی حبس کنند!

تایستان و هوا گرم است. سردار و کسان او در اتاقی بسیار پست، بی اثاثه و گرم محبوسند و امر شده است احدی با آنها ملاقات نکند و غذایی غیر از نان خالی و آب قراح به ایشان ندهند! بدیهی است عید به دام افتاده است و موقع استفاده‌ی مادی است خاصه که دربدو ورود، چنان توهینی هم از او نسبت به فرعون خراسان سرزده است (که در تلگراف خود او را حضرت اجل خطاب نکرده). شجاع التولیه با سردار نسبتی داشت. حالا از آن کسان که از سردار آن استقبال شایان را کرده و به او کرنش می‌نمودند، غیر از شجاع التولیه (کسی) باقی نمانده است و او هم از لحاظ نسبتی که دارد حاضر است کاری بکند. بالاخره بیست هزار تومان خواستند که اتاق راحت‌تر و غذای آزاد به آنها بدهند! واسطه‌ها تا ده هزار تومان حاضر کردند. این خبر به سردار رسید حاضر به دادن باج نشد و پیغام داد که اگر این پول را بدهید از جیب خود داده‌اید. زیرا من قبول نخواهم کرد. پول ندادند و این عمل بر لجاجت سرتیپ افزوده و محبوسان بدبخت را به (زندانی) شهربانی انتقال دادند.

۱- توراژه میرزا جهانبانی بعداً به حکومت نظامی قوچان منصوب شد و جنایات زیادی انجام داد که در جلد هفتم خواهد آمد. او در شورش مشهد در دوره کشف حجاب نیز همراه ایرج خان مطبوعی دست به کشتار و جنایت زور در حرم امام زد.

دسیسه بزرگ (در تهران علیه جان سردار معزز و امیراقتدار)

انصاری به وزارت داخله نامزد میشود. شخصی را (به علتی) از وزارتخانه اخراج میکند. شخص دیگری هم از نظامیان که از او (از انصاری) رنجیده بود با آن شخص (اخراج شده) همدست میشود (تا انصاری را از پا درآورند). بالاخره دیگران هم از نفوذ انصاری در سردار سپه و علقه‌ای که آن هر دو بهم داشتند و حرف شنوی که رئیس الوزراء (رضاخان) از این مرد پاکدامن داشت، ناراضی بودند. این معانی دست بهم داد و چند تن که فعلاً نام سه نفر از آنها را میدانیم، تشنه و دسیسه‌ی بزرگی بهم یافتند.^(۱) سفارت ایران در پاریس مکتوبی از ایران دریافت داشت که عنوانش به نام شاه ایران سلطان احمدشاه بود.^(۲) بدیهی است با تشکیلات مهمی که (رضاخان) رئیس الوزراء در پاریس (برای کنترل رفتار احمدشاه که این زمان در پاریس بود) بوسیله‌ی اداره‌ی (جاسوسی) مخصوصی داده بود و سفارتخانه و کارکنان آنهام جزء این اداره بودند، در آنجا یکنوع اداره‌ی آگاهی بوجود آمده بود که بر ضد احمدشاه کار میکرد. این مکتوب توسط این تشکیلات ضبط شد و عیناً به تهران نزد رئیس الوزراء (رضاخان سردار سپه) ارسال گردید.

این مکتوب از قول سردار معزز خطاب به احمدشاه نوشته شده بود و اظهار خدمتگزاری نسبت به شاه و اظهار مخالفت نسبت به سردار سپه شده بود و نوشته بودند که امیراقتدار وزیر داخله نیز در عمل با ما همدست می‌باشد و اگر اجازه بدهید حاضریم بر ضد دولت و رئیس دولت اقدام جدی کنیم. (من این مکتوب را ندیده‌ام و بدیهی است مضمون آنرا شنیده‌ام و اینجا نوشته‌ام تا خود مکتوب که در پرونده‌ی سردار معزز ضبط است بدست آید. بهار)^(۳)

۱- مرحوم ملک الشعراء به علی از افشای نام این افراد دسیسه کار و خاتن که خانمان‌ها به باد دادند، خودداری کرده است. به قول مرحوم خسروخان یکی از آنها تیمورتاش بود که سردار به او اجازه نداد خود را از بجنورد کاندیدای انتخابات مجلس پنجم بکند. کینه توزی تیمورتاش نسبت به خانواده سردار معزز را در جلد هفتم خواهیم دید.

۲- آقای حسین مکی هم در مورد این نامه جعلی به دروغ بودن آن صحنه گذاشته است که قبلاً آورده شد.

۳- نگارنده از طریق اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان در اوایل انقلاب اقداماتی کردم و مدیرکل فرهنگ و ارشاد نیز

این مکتوب را برای تمام کردن انصاری جعل کرده بودند و نظر به قدرت محلی و شخصیت سردار معزز نامه را از قول او نوشته بودند و شاید قصد سوئی درباره‌ی سردار در کار نبود. ولی برای پیشرفت مقصود خود که سوءتصد بر ضد انصاری باشد، پای مرد شریف و بیگناهی (چون سردار معزز) را در میان آورده بودند. نتیجه‌ی این نامه جعلی که بقول آقای شاهرخ شادلو (برادر مرحوم سردار معزز) با دست چپ نوشته شده بود، این شد که از طرفی سردار معزز را توقیف کردند و از طرف دیگر در مرکز امیراتقدار توقیف شد و مدتی در دژبانی و چندی در خانه‌اش حبس بود و سپس نظر به سوابق محندی که با سردار سپه داشت، به این اکتفا کردند که او را از کار کنار گذاشته از مراتب و پایهی نظام خلع کنند و برود سرعلاقی خود و او هم همین کار را کرد. اما کار سردار معزز چنین بود که در حبس ماند و او را در خصوص این مکتوب به محاکمه کشیدند و پایان محاکمه‌ی (نظامی آنچنانی) مرگ او بود!

بعضی می‌گویند که سردار سپه قضیه‌ی سردار معزز را و محاکمه و مجازات یا تبرئه‌ی وی را به نظر لشکر شوق و گذار کرد و برمی‌آید که جان محمدخان تنها در این واقعه ذی دخل بود و انقراض آن خانواده‌ی وطن‌خواه و شریف و قدیمی را به نفع خود فرض کرده از اختیاراتی که فرمانده کل قوا و رئیس الوزراء به او داده بود، سوءاستفاده کرده است. بالاخره روزی دیده شد که هفت چوبه دار در میدان برپا کرده‌اند!

سردار معزز را با دو برادر جوان بیگناه و دامادش و سه نفر دیگر از همراهان و اجزای او را که بنا به روایت شاهرخ شادلو آن سه تن را به حکم قرعه (۱۴) از میان سایر اجزای او که حبس بودند،

موافقت فرموده طی نامه‌ای از لشکر خراسان خواست که اجازه داده شود تا در پرونده‌های ساختگی دوران رضاشاه و پسرش علیه مرزداران خراسان و اتهاماتی که به سردار معزز و سپس فرج‌الله خان بیجرانلو و سعادتقلی خان سیوکانلو و قادرقلی خان علیخان بگ و غیره وارد آورده‌اند تحقیقاتی به عمل آورم.

فرمانده لشکر در اینمورد موافقت خویش را اعلام نمود. اما روز دیگر که برای انجام کار به لشکر مراجعه کردم، سرهنگی که مسئول این پرونده‌ها بود، مرا با تشریح ادامه این کار متصرف و برحذر داشت. من ناتوان هم گفتم تا زبانم را نبریده و قلمم را نشکسته و کرده‌ام را قطع نکرده‌اند هر چه زودتر طریق الفرار بیبیمیم که گفته‌اند: الفرار معالایطاق. اما امیدوارم روزی فرا رسد که نویسندگان متعهد ما به این پرونده‌ها دست یابند و جنایات خیانتکاران را برای مردم شریف ایران برملا سازند.

انتخاب نموده به دار آویختند و آن سه یکی فراشیاشی و دیگر میرآخور و یک نفر دیگر از این قبیل بودا خیر مرگ این مرد شریف در بجنورد هنگامه برپا کرد و اهالی و افراد ایل شادلو قیام کردند و نظامیان را در شهر محاصره کردند و مدتی محصور بودند تا قوای چریک محلی از قوچان و درجز به یاری نظامیان رسید و نیز از طرف مرکز به محمودخان فولادین امر شد که با عده‌ای به یاری نظامیان بجنورد عزیمت کند. اما قبل از وصول فولادین سواران قوچانی و درگزی محصورین را نجات داده بودند و سرتیپ جان محمدخان فوراً به سرکشی بجنورد از مشهد روانه شد. در این وقت فولادین با عده‌ی خود وارد خاک بجنورد شده در قریه‌ی بدرانلو سه فرسنگی بجنورد اقامت کرد و مستظرف دستورالعمل از طرف مرکز یا مرکز شرق بود. جان محمدخان پس از ورود به بجنورد معطل نشده برای بازدید قوای فولادین به طرف بدرانلو روانه شده.^(۱)

وحشیگری عجیب

مرحوم ملک الشعراء درباره درنده‌خویی جان محمدخان و دار و دسته‌اش آورده است که:
 «اینجاست آن جایی که خواننده شاید باور نکند و شاید اغراق فرض کند که چگونه یکسفر سرتیپ نه، بلکه یک انسان عادی تا این حد بی بند و بار بوده، نسبت به حیات نوع خود تا این پایه بی‌علاقه و یا تا این درجه به خون پسر تشنه باشد! جان محمدخان (قاجار) از شهر با عده‌ی قوای نظامی حرکت می‌کند. رعایای دهات و قرای بین راه که خیر عزیمت رئیس و بزرگی را می‌شنوند، از قدیم عادت دارند که بیرون قصبه گردآمده قربانی میکنند و صف می‌کشند و مسافر را به فرود آمدن و استراحت دعوت می‌نمایند و عرض بندگی و خلوص و اطاعت می‌کنند. این عمل در قریه‌ی موسوم به قصر قجر (در نزدیکی بدرانلو) واقع شد. مردان ده با سلام و قربانی به استقبال فرمانده لشکر شرق شتافتند، همین که فرمانده به محاذات اهالی میرسد یکی از صاحب منصبان همراه او به جان محمدخان نزدیک شده از روی واقع یا از روی بدجنسی یا اشتباه هر چه بود، به او می‌گوید که

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک الشعراء بهار جلد ۲ - ص ۲۳۸ - چاپ تهران - سال ۱۳۶۳

مردم این قریه از جمله کسانی بودند که بجنورد را محاصره کرده بودند! جان محمدخان پس از آنکه این سخن را می شنود، امر میدهد که پیران را از جوان جدا سازند! به فور سربازان او پیران را به سویی و جوانان را به طرفی در جلو دیوار قلعه می رانند. در این حین یکی از جوانها جست زده خود را به طرف صف پیران می اندازد. (زیرا او گمان کرده بود پیرمردان را می کشند، لذا خود را به طرف پدرش انداخته بود که خود را سپر بلای پدر کند) جان محمدخان تپانچه را از کمر کشیده چند گلوله بطرف آن جوان خالی می کند و او را (جلو چشم پدر و کسانی که خون غوطه ور ساخته) و می کشد!

بعد از آن به افسری که همراه او بوده و صقرعلی خان سرهنگ نام داشته است^(۱) امر میدهد که با عده‌ی خود تمام جوانان را تیرباران کنند. بیست و هشت نفر در آن واحد هدف شلیک تفنگ قزاقان شده می افتند! این واقعه بسیار عادی تلقی شد! کفن و دفن هم ضرورتی نداشت.^(۲) پدران پیر، پسران جوان خود را بالطبع کفن کرده به خاک خواهند سپرد! سرتیپ فاتح از آن محل رد شد و به سرعت عبور کرده به قریه‌ی دیگر رسید! هنوز خبر این کشتار و قتل عام به قراء و قصبات دیگر نرسیده بود که «خنجر شمر» به محاذات قصبه‌ی بزرگ دیگر رسید. در آنجا باز رعایا جلو آمدند و باز سرتیپ جوانمرد امر کرد، پیران را از جوانان جدا کردند. هفتاد جوان از پیران جدا شدند. فرمان تیرباران صادر شد!

اینجا پدر آمرزیده‌ای که عقلش به مسائل دنیایی بیشتر می رسیده است، به سرتیپ می گوید: قربان خویست اجازه بدهید این هفتاد نفر را ببریم بجنورد و آنجا اعدام کنیم. زیرا بیشتر تاثیر می بخشد و شهرتش هم زیادتر خواهد بود. این پیشنهاد پذیرفته شد. در او چرچر و دخلی هم بود.

۱- بعداً در قیام لهاک خواهیم دید که این سرهنگ صقرعلی خان مقتدر و شجاع و آدمکش چگونه مثل موش در مقابل سالار جنگ (لهاک خان) تا مشهد فرار می کند.

۲- دست آن بجنوردی‌ها درد نکند که تیریکات خالصانه و خاطر طربناک خود را از این کشتار به حضور جان محمد خان فاتح تقدیم داشتند و این روستائیان بیگناه را متجاوز و دزد و اشرار معرفی کردند! روستائیان و کارگران بیگانه‌ی که ولیست آنان بودند و با کار و تلاش و عرق جبین خود کشاورزی و گله داری و باغداری می کردند تا محصول آن، سفره حضرات را رنگین تر کند.

ممکن بود عوض بدل کرد، کم و زياد نمود، چيزی لفت و ليس کرد. هر چه بود، اين جماعت برزگر و بيچاره را به مرکز ولايت بردند و در ميان نود نفر ديگر از مردم بجنورد، شهيد تبخ جان محمدخان قاجار (فرزند لايق جنگيزخان مغول) شدند؟ اما سرتيب معذالک دست خالی از آنجا عبور نکرد! چه امر کرد چند جوان را با رشمه و افسار اسب در همان نقطه از درختها آويختند.^(۱)

سرتيب فاتح به بدرانلو تشریف برد، فولادین را ملاقات کرد و به بجنورد بازگشت و تدارک لشکرکشی به حدود ترکمانان دیده با عده‌ای نظامی و سواران چریک قوچان و درجز به سمت گرگان و گوگلان نهضت کرد!

متفرق کردن اشرار!!

در همان تاریخ روزنامه‌ای خبر اعدام سردار معزز و برادرانش را بدین صورت نوشت:

سردار معزز و دو نفر برادران او که در موقع شرارت تراکمه (۲) توسط قوای نظامی دستگیر شده بودند (۱۹) حسب‌المقرر در روز ۳۱ تیر ۱۳۰۴ (غره محرم) با چهارنفر ديگر از روسای طوایف در بجنورد اعدام شدند.

مخبر رویتقدری این خبر را اصلاح کرد و چنین نوشت:

سردار معزز بجنوردی و دو برادر او و چهار نفر ديگر از اعیان بجنورد که در شورش اخیر قبیله ترکمانان (۲) دخالت‌هایی داشته‌اند به دار آویخته شدند. باز همان روزنامه می‌نویسد: «به علاوه اشخاص فوق‌الذکر، ده نفر از مشایخ محل (۲) در خود بجنورد و ۶۵ نفر از روسای اشرار که دستگیر شده بودند در میدان حرب (یعنی در جلو قریه قصر قجر در موقع استقبال از جان محمدخان) اعدام شدند. قوای نظامی مامور قلع و قمع اشرار نیز در این چند روزه برای سرکوبی تراکمه به جلو رفته و از قرار خبری که تحصیل شده شش فرسخ داخل صحرا گردیده، اشرار را متفرق و پراکنده ساختند.

۱- این عمل را بعداً در روستای آشخانه هم تکرار کرد و مردم را از درخت توت حلق آویز نمود و عده‌ای را هم به مسلسل بست و تمام هستی مردم بدرانلو و آشخانه را که به کوهها فراری شده بودند، غارت و خاله‌ها را تخریب کرد.

(روزنامه رویش شماره ۱۸۷۲)

البته حال که پرده برداشته شده (و عصر کشتار رضاخانی و جان محمدخانی را بدون سانسور میتوان نوشت) خوانندگان عزیز میدانند که تراکمه و اشرار همانهایی هستند که آقای سرهنگ مهدی خان بعد از عزل سردار معزز برای چپاول و غارت بطرف آنها اسب راند و آنها را سیخ کرد و عاقبت از جلو آنها فرار اختیار نمود. لفظ «شرارت» و «اشرار» هر چه بشنوید همین است و قسمتی نیز بجنورد بانی بودند که قوای نظامی را بعد از اعدام سردار معزز محاصره کردند. پس بهر صورت سردار و برادرانش نه با شرارت تراکمه شریک بودند و نه در موقع شرارت تراکمه زنده بودند و نه به قول رویش در شورش اخیر قبیله‌ی ترکمانان دخالتهایی داشته‌اند. بلکه آنها خودشان را مطیع میدانستند و به محض احضار هر جا می‌گفتند حاضر شو (چه در تهران و چه در مشهد) حاضر شدند و عاقبت فدای دسایس و تیرنگ این و آن گشتند.

می‌گویند سرهنگ مرتضی خان مکری^(۱) حاکم نظامی مشهد در حین اجرای حکم سردار و برادران به آنها دشتام داد و آنها را خائن خواند و عبدالله شادلو برادر سردار که جوانی جسور و دانا بود، به او پاسخ داد و خائن را معرفی کرد و عاقبت گفت: «شما از شمر بدترید! واقعه کربلا را در ماه محرم تجدید کرده‌اید!»

جان محمدخان با تیپ و بیرق به صحرا حرکت کرد! اوبه‌های ترکمانان که این واقعه را پیش بینی کرده بودند و در صدد جنگ با دولت نبودند، با کوچ و بنه به خاک روس فرار کردند. این بود معنی عبارت روزنامه که می‌گوید: «اشرار را متفرق و پراکنده ساخته‌اند» اوبه‌ها رفتند و در مواقعی که بایستی صد اوبه‌ی دیگر با گاو و گوسفند و فرش و طلا به ایران پناه بیاورند، باقیمانده‌ی این مردم هم از خاک ایران کوچیدند. فقط گاو و گوسفند آنها را جان محمدخان فتح کرده به مشهد فرستاد و در بازار مشهد مواشی لاغر مذکور را (بابهای ناچیزی) مدتی خرید و فروش میکردند و مقدسین تا چندی از خرید گوشت غارتی خودداری داشتند! کسی از اشرار جلو سرتیپ نایستاد، مگر دهقانی،

۱- مرکز ایلات کرد مکری شهرستان مهاباد در غرب کشور می‌باشد. توهین این سرهنگ مکری به سردار کرد، تنگی بر دامن خانوادگی و بی‌تربیتی او خواهد بود، نه همه کردهای آزاده مکری و دیگر کردهای سراسر جهان

پيرمردی، متفرقه‌ای و آفتاب‌نشینی از مردم بجنورد که از حیث لباس و کلاه با ترکمانان فرقی ندارند با او مصادف شده فوراً اعدام گردیدند. چنانکه گویند در قریه مراوه تپه^(۱) ۳۶ نفر به نام ترکمان را بدست خودش کشته است! و در آشخانه چهار نفر را که یکی از آنها پيرمردی هشتادساله بود به درخت آویخت.

پاداش سید مجید گیفانی

از قضایای شنیدنی آنکه در قصبه‌ی گیفان که با قوچان و بجنورد و روسیه هم خاک است،^(۲) مردی بوده است سید مجید نام از فضولهای محل که میل دارند با هر حاکم و هر رئیسی که از آن نواحی عبور کنند، آشنا شوند و شاید فایده و دخلی هم ببرند. (سید مجید حاکم گیفان در جنگ با کلنل در قوچان هم حاضر بود که نام بردیم) سید مجید گیفانی می‌شنود که جان محمدخان فرمانده لشکر شرق و پسر علاءالدوله^(۳) که از بزرگان ایرانست با قوای نظامی از این حدود عبور می‌کند.

۱- در متن مراد تپه آمده است که بی‌گمان اشتباه چاپی است و آقای حسین مکی هم در جلد ۶ تاریخ بیست ساله ایران که این موضوع را به نقل از بهار آورده، بعلمت عدم آشنایی آنرا تصحیح نکرده. مراد تپه قصبه ایست در غرب بجنورد که تا سال ۱۳۱۶ جزو بجنورد بود و این زمان جزو استان گلستان و مرکز بخش مراوه تپه است و در سالهای اخیر به سرعت ترقی کرده. مراتع آنجا که متعلق به کرده‌های خراسان است که در فصل زمستان برای چرای دامها پشان به آنجا کوچ می‌کنند.

۲- گیفان طبق سرشماری سال ۱۳۴۵ تعداد ۸۸۳ نفر جمعیت داشته است. دهستان گیفان در شمال بجنورد است که با ۱۵ آبادی کوهستانی جزو بخش حومه‌ی بجنورد می‌باشد. جمعیت دهستان در همان سال ۴۴۲۲ نفر بوده است. در مرز شهرستان قوچان و بجنورد قرار دارد و از شمال با روسیه هم مرز است و فاصله‌اش تا بجنورد ۸۵ کیلومتر می‌باشد. تا سال ۱۳۲۹ خورشیدی جزو بخش باجگیران از شهرستان قوچان بود سپس از آن جدا و جزو شهرستان بجنورد شد.

(فرهنگ مصاحب ج ۲ ص ۲۲۴۵)

۳- علاءالدوله صاحب خنجر شمر و پدر جان محمد خان شمر ثالث در فرهنگ مصاحب چنین معرفی شده است:
«علاءالدوله میرزا احمدخان متوفی ۱۳۲۹ قمری، از مشاهیر اعیان و رجال و حکام دولت قاجار، پسر محمد رحیم خان قاجار دولو در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در بلاد شیراز، کرمانشاه، استرآباد و غیره حکومت داشت و به خشونت و قسوت معروف بود... در ۹ ذیحجه ۱۳۲۹ بدست قاتلی ناشناس کشته شده در مورد آدمکشی و خونخواری علاءالدوله مرحوم ملک الشعراء بهار نمونه‌ای آورده است که: در سالی که لرد کرزن (نمایند، انگلیس) واره خلیج فارس شد و از طرف

سید آرام نمی‌گیرد و با یک نوکر که گفتند تپانچه‌ای هم به کمر داشته است سوار یابوها شده بتاز بتاز خود را به سر معبر فاتح بجنورد می‌رسانند. به محض اینکه جان محمدخان سید را می‌بیند و به او می‌گویند که نوکرش هم تپانچه دارد، امر می‌کند او و نوکرش را گرفته، اعدام کنند و آن هر دو را گرفته (از یابوها پائین کشیده و) به قابض ارواح می‌سپارند! (حکایت سید مجید در میان مردم منطقه معروف است و فریدون هم آورده) و نیز در منطقه مشهور است فاتح بجنورد از صحرا گذشته وارد استرآباد میشود و در منزل آقای سرتیپ زاهدی رئیس تیپ مستقل شمال که در گیلان بود منزل می‌کند. (در گزارش فریدون به تفصیل می‌آوریم).

چندی قبل این دو سردار در تهران بوده‌اند و نقشی جنگ صحرا و قلع و قمع تراکمه در آنجا (به

دولت علاءالدوله به بوشهر برای ملاقات و پذیرایی معزی الیه میرفت... در مراجعت از این سفر در فارس جلو یک دهکده، انالی دبه به استقبال علاءالدوله بیرون آمده بودند، در آن میان ضعیفه‌ای که کودکی در آغوش گرفته، چادری بر سر داشت پیش آمد و عریضه‌ای به علاءالدوله داد. علاءالدوله به مکتوب نگاه کرده بیدرنگ اسبی را که سوار بود بر ضعیفه راند و آن بدیخت را با کوهکش در زیر دست و پای اسب گرفت و خرد کرد. در منزل بعد یکی از یارانش از او علت این اقدام شجاعانه و قاجاراندی او را پرسید. جواب داد: عریضه داده بود که یکی از مامورین دولت شوهر و پسرش را کشته و مالشان را برده است. من او را تشبه کردم تا دیگر کسی جرأت نکند از مامورین دولت شکایت کند.

آری خواننده‌ی عزیز، ملت ایران از این علاءالدوله‌ها و جان محمدخان‌ها و تمام قاجارها و مغولان هم نژادشان بدیختها و سیه روزیهایی دیده‌اند که اگر صدها جلد کتاب در مورد این فرزندان جنایتکار چنگیز به رشته تحریر درآید، هنوز هم کم است. خرابیهایی که اینها در ایران به بار آورده‌اند، کمتر از تجاوزات و خرابیهای حمله اعراب به ایران نبود، که باید محققین عزیز در این موارد بیشتر تحقیق نموده و در جهت روشن کردن هر چه بیشتر اذهان عمومی بکوشند.

آقای سعادت نوری نویسنده معروف هم نوشته است: خنجر شمر در خانه جان محمدخان نیای خانواده‌های اعلاءالدوله (پدر جان محمدخان) و ظهیرالدوله است. مجله یقما - سال ۱۹ - ص ۴۱۲

نیز در صفحه ۲۶ مقدمه روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه آمده است که

خود جان محمدخان قاجار (فرمانده لشکر شرق) در زمان رضاشاه اعتراف کرده است که خنجر شمر در تصرف من است. اعتمادالسلطنه در خاطرات روز جمعه ۳۰ شعبان ۱۲۹۲ که همراه ناصرالدین شاه در سفر مازندران بوده، نرسیده به قریه دونا آورده است که: «قدری عقب ماندیم. آدم‌های علاءالدوله (پدر جان محمدخان) که مثل خود او طبیعت شمر دارند، و این ساله خنجر جان محمدخان (پدر علاءالدوله) باید صحت داشته باشد، از عقب رسیده است»

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه - صفحه ۲۵

امر رضاخان) کشیده شده بود. لذا آقای زاهدی^(۱) بعد از دو روز از گیلان به استرآباد می‌آید و عده‌ای را به گنبد قابوس میفرستند و واقعه‌ی تراکمه بار دیگر از آنجا آغاز میشود. سرتیب (جان محمدخان) روز ۱۱ محرم مطابق ۱۱ مرداد به مشهد بازگشت. (همچنانکه شمر ملعون هم روز ۱۱ محرم از کریملا با دست و پنجه‌ی خونین به کوفه بازگشت) و همه‌ی این وقایع در ظرف این چند روز یعنی دهه‌ی عاشورا اتفاق افتاد و چنانکه اشاره کردیم از غنایم این سفر در حدود صد هزار گوسفند و چند هزار گاو (و شتر) همراه آورد و در قصابخانه‌ی مشهد فروخته و جهش را دریافت داشت. آقای قدسی جورابچی که رئیس ستاد جان محمدخان بود، اهالی شهر را مجبور کرد که از فاتح بجنورد استقبالی شایان کردند و حتی اطفال مدارس را (که همواره ابزار وسیله‌ای برای این قبیل استقبالات بوده‌اند) تا یک فرسنگ درگرد و خاک به استقبال (شمر ثالث) بردند!

شلاق به مرده می‌زنند^(۲)

درباره‌ی (جنایات) جناب سرتیب (جان محمدخان) روایات فراوانی موجود است. از جمله روزی یک تن نظامی تیره‌بخت در مراسم تشریفاتی صیحگامی مورد خشم سرتیب قرار می‌گیرد و امر میکند او را ببندند و چوب بزنند. در این حین او را پای تلقن می‌خواهند. به مباشر ضرب که صفرعلیخان (سرهنگ) بود، می‌گوید: «بزنید تا من برگردم» و خود میرود و از پای تلقن او را به تلگرافخانه برای مخابره‌ی حضوری با نقطه‌ای میخواهند و او به عجله به تلگرافخانه میرود. از تلگرافخانه پس از یکی دو ساعت مقارن ظهر برگشته به خانه میرود. پای تلقن میخواهند. می‌پرسند چه خبر است؟ (چه کار دارید؟) صفرعلیخان می‌گوید: حسب الامر نظامی را شلاق می‌زنند، چه امر میفرمائید، باز هم بزنند یا نزنند؟

۱- سرتیب فضل‌الله زاهدی عامل کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲ و پدر اردشیر زاهدی داماد و وزیر امور خارجه معروف محمدرضا شاه

۲- حکایت زیر را که شلاق زدن به مرده می‌باشد، حقیر نیز از مرحوم سرهنگ صفاپور که خود ناظر بوده شنیدم.

(جان محمدخان می پرسد): کدام نظامی؟

(صفر علی خان می گوید): قربان نظامی که صبح فرمودید شلاق بزنید تا من بیایم، چون تشریف نیاوردید هنوز شلاق میزنند.

(جان محمد خان): حال نظامی در چه حال است؟

(صفر علیخان): قربان او مدتی است مرده است، ما به جسدش شلاق میزنیم!

(جان محمدخان): بس است، پدر سوخته!^(۱)

مرحوم بهار داستان جالب دیگری نیز از جان محمدخان با روستائیان «کوه سرخ» خراسان به شرح زیر آورده است:

داستان خوشمزه

جان محمدخان در خراسان معلوم نیست به امر مرکز یا فقط برای مدخل خود امر کرد از شهرهای جزء و بلوکات سوار بنیچه بگیرند. البته سوار بنیچه با اسب و تفنگ و تعهد مخارج خانواده اش برای محل گران تمام میشد، آنهم بدان میزان که او حواله میکرد! بنابراین بعد از حواله دادن سوار بهر محلی چند نفر پادو از تجار و ملاکین مشهد بودند که به آن محل میرفتند و با مردم کنار می آمدند و (بازار دلالی و لفت و لیس گرم میشد) و هر سواری را صد و بیست الی صد و سی تومان تسعیر می کردند، یعنی اهالی به عده ی سواری که باید بدهند هر سواری ۱۳۰ تومان پول نقد میدادند که از دادن سوار معاف باشند.

یک بار صد سوار به قریه ی کوه سرخ^(۲) حواله داده بود و اهالی بوسیله تسعیر یا دادن سوار دین خود را ادا کرده بودند. (مانند کردم مانه بجنورد که دوباره مالیات از آنها گرفتند و موجب شورش بجنورد شد) سرتیپ فراموش کرده بار دیگر به زودی صد سوار به کوه سرخیان حواله داد و مامور برای وصول سوار به محل فرستاد. اهالی کوه سرخ (که قادر به تهیه ی دوباره ی صد سوار نبودند،

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - محمد تقی بهار ملک الشعراء - جلد ۲ ص ۲۴۳

۲- کوه سرخ از روستاهای کاشمر است و سیب زمینی آنجا در مشهد معروف می باشد.

ناچار) عده‌ای از محترمین و مالکین محل را برای اصلاح این امر به مشهد فرستادند. این عده به طلاب کوه سرخی که در مدارس قدیم مسکن داشتند رجوع کرده جمعی از طلاب را با خود همدست نموده عریضه‌ای مرتب کردند و روزی دستجمعی در میدان ارک حاضر شدند و برای عرض تنظیم سرراه سرتیب جمع شدند. سرتیب جان محمدخان از قصر خود بیرون آمده به آنها پرمیخورد و می‌پرسد: شما کیستید؟ عرض می‌کنند: ما رعایای کوه سرخ عریضه‌ای داریم. می‌گویید بیائید، و آنها را دنبال خود افکنده بطرف عمارت اداره‌ی قشون که جنب باغ ملی است می‌رود. (همانجایی که چندی بعد رضاشاه امر کرد پاگون او را کنند). حضرات هم دستجمعی حاجیها از عقب و طلبه‌ها از جلو در پی او به داخل اداره می‌شایند (و خوشحال اند که امیرلشکر شرق به عرایض آنها توجه کرده است). به محض ورود به اداره قشونی فرمان می‌دهد که تمام کارمندان از لشکری و دفتری یا صندلی و میز و چوب و مشت و سنگ میریزند بر سر این جماعت و تا میخورند آنها را کتک می‌زنند. سپس همه را ردیف کرده، میفرستد به سربازخانه و آنجا هم آنها را کتک مفصلی می‌زنند و یک دسته سوار مامور می‌کند که این جماعت را با طلاب مذکور کت بسته و پای پیاده تا کوه سرخ می‌دوانند و آنجا رها کرده، سوار حواله شده را هم تسعیر نموده برمی‌گردند! (۱)

جای دورنرویم، آقای علی اکبر خداپسند مرد فاضل معروف را از تربت حیدریه امر کرد کت بسته به سینه‌ی اسب انداختند و به مشهد آوردند (۲) و مدت‌ها او را حبس کردند! (۳)

۱- آن حضرات بجنوردی تبریک‌گو، این فتح عظیم سرلشکر محبوب را نشیده بودند و گرنه تبریک می‌گفتند که با طلاب مظلوم و پیرمردهای کوه سرخ چه کرد؟

۲- بعداً نوراغ میرزا جهانبانی قاجار از افسران این امیر لشکر هم در بین راه قوچان به اوغاز به مرحوم آخوند میرزا حسن کهنه اوغاز از روحانیون پیر و مورد احترام منطقه رویرو شد و دستور داد عبا و عمامه او را درآورده و با وضع زنده‌ای به کمرش بستند و شکل خرس درآوردند و وادار کردند با صدای موزیک برقصند. آخوند مزبور هر چه تضرع و زاری کرد که رقص بلد نیست، مفید نیفتاد. لذا او را با همان حالت شلاق زنان از سرورویش به سینه اسب انداخته و در کوه و بیابان با پای برهنه به دویدن تا اوغاز واداشتند، زیرا او در اوغاز مراسم محرم را که قدغن بود، برگزار کرده بود. این بود نمونه‌هایی از رفتار و کردار نظامیان فاتح و التخار آفرین بجنورد و سراسر خراسان!

۳- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ص ۲۲۵

مرحوم ملک الشعراء بهار که این مقالات را در روزنامه مهر ایران آن روز یعنی بعد از شهریور ۱۳۲۰ منتشر می‌ساخت، نامه‌هایی از آگاهان مسایل بجنورد دریافت داشته بود که به کتاب حاضر افزوده شده است. دو تا از این نامه‌ها از سوی آقای شامرخ شادلو و غلامرضا برزگر اسفرائینی رسیده که حاوی نکات جالبی است به شرح زیر:

اطلاعات تازه‌تر

۱- وقتی که سردار معزز از تهران با حکم حکومت و خلعت و شمشیر وارد مشهد شد که پس از دیدار خزاعی فرمانده لشکر شرق به بجنورد بروی، نامه‌ای از تهران به امضای سردار معزز خطاب به «محمد بهادر»^(۱) یکی از سرکردگان سوار محلی میرسد که عنوان پاکت این بوده است: «محمد بهادر عزیز من»

و مضمون نامه چنین بود. «در تهران با مقامات صلاحیت دار صحبت کرده‌ام و اسلحه کافی به شما خواهد رسید، باید به محض وصول این مکتوب شما بروید و با طوایف ترکمان ملاقات کنید و خبر کنید که آماده باشند تا به وصول دستورالعمل جدید به طرف تهران حرکت نمایند...»^(۲)

۱- بهادر که به کردی باتر Batet می‌گویند به معنای شکست‌ناپذیر و متهور می‌باشد و چون این صفات در محمد بگ کیکانلو جمع بود به محمد باتر (بهادر) معروف شد. همه جا محمد بهادر در کنار حسینقلی خان قراچورلو مشاهده می‌شود. سردار هر ماموریتی به وی محول می‌کرد به شایستگی انجام می‌داد. ناخست و تاز تراکمی متجاوز را بشدت سرکوب می‌کرد. او نیز در کنار سردار جزو اهدام شدگان است. معمولاً از کرده‌ان کیکانلو آشنخانه بود که فریدون هم او را مأمور مالیات‌گیری سردار معرفی کرده است.

۲- این نامه نیز در جهت تکمیل کردن نامه جعلی به احمدشاه از سوی سردار بوده که به رضاخان بنه‌ماند که سردار به ترکمن‌ها و کردها امر کرده که برای حرکت و ناخستن به تهران آماده باشند که رضاخان را سرنگون کنند. قطعاً این نامه‌ها را به تحریک و امر جان محمدخان می‌نوشته‌اند که رضاخان را سخت علیه سردار غضبناک نماید. محتویات بی اساس این نامه و نیز کتاب «غول ترکمن صحراء» که درباره آن صحبت خواهیم کرد، از یک دیسیسه‌ی حساب شده و نابکار سرایت کرده است. در آن کتاب می‌گویند که محمدبهادر رفت از ساحل دریای مازندران اسلحه‌ها را که وسیله‌ی روسها به آنجا منتقل شده بود تحویل بگیرد، البته این اتهامات بعداً از سوی جان محمدخان و همپالکی‌هایش برای تیرئیدی خود در افکار و انظار عموم صادر شده که سالها پس از اهدام سردار و یاران نیز با دروغ و بهتان و افتراء به جنگ با مردگان برخاسته بوده‌اند. چنانکه مرده را هم شلاق می‌زدند، آنها میخواستند اعمال جنایتکارانه‌ی خود را اینگونه توجیه کنند که سردار با روسها تماس داشته و سزوار

افراسیاب شادلو، برادر سردار عنوان مکتوب را که فراش پست آورده بود، دیده نظرش را جلب میکند، زیرا سردار هیچوقت به سرکردگان محلی «عزیز من» نمی نوشته است. بنابراین مکتوب را گرفته و می گشاید و از خواندن مکتوب درک می کند که جعلی است و در زیر کاسه نیم کاسه ایستا پس از ورود سردار به بجنورد، افراسیاب خان نامی مذکور را به سردار نشان میدهد و به او پیشنهاد می کند که فوراً مکتوب را به تهران یا نزد سرلشکر خزاعی به مشهد بفرستد و بگوید که در تهران دشمنانی دارد که این قبیل دسیسه ها را مرتکب میشوند و حدس خود آنها به یکی از ملاکین عمده‌ی مشهد که با سردار عداوت داشت، میرود. سردار می گوید: این حرکات بچگانه است و قابل نیست که ترتیب اثری بدان داده شود و مکتوب پیش افراسیاب خان می ماند.

۲- پس از اینکه از سردار بیست هزار تومان خواستند که محل حبس او را تغییر دهند و او را از دژبانی به باغ حاج دربان باشی در علمدشت (پشت بیمارستان مرکزی مشهد که هر روز یکنام به خود می گیرد و امروز به بیمارستان قائم معروف است) و عاقبت به ده، دوازده هزار تومان ختم شد. ولی سردار پولی نداد یا برایش فراهم نشد - او را به محبس تاریک بردند و سه ماه در آنجا ماند و غذایش نان خشک صرف و آب بود.^(۱) برادرانش عبدالله و شاهرخ و اسدالله و یوسف و افراسیاب خان و دامادش حسینقلی خان (قراچورلو) و محمدرضا خان (کیکانلو) تائب الحکومه و جعفرخان و محمدبهادر سرکرده‌ی سوار و امان الله فراشباشی نیز در یک محبس توقیف بودند.

شاهرخ شادلو می گوید: « ما باور نمی کردیم که ما را بکشند. زیرا خود را بیگناه میدانستیم. تا (اینکه) سردار را حبس تاریک کردند. آنوقت بنای صدمه و آزار و استنکافات شد. هر شب یکی از ما

اعدام بوده است، در صورتیکه سردار مخالف سرسخت نفوذیگان اعم از روس و انگلیس در سیاست ایران بود و همین امر موجدیات نابودی وی و خانواده اش را فراهم ساخت. این نامه در جهت تکمیل محتویات نامه‌ای بوده که از قول سردار به احمد شاه نوشته بوده‌اند، تا مدرکی باشد برای جان محمدخان در قلع و قمع این خانواده.

۱- جان محمدخان گمان میکرد با این شکنجه‌ها می تواند از سردار پول و طلا باج بگیرد، همانطور که آغامحمدخان قاجار از شاهرخ نادری گرفت. با اینکه خود رضاشاه با کشتن اقبال السلطنه ماکویی طلا و جواهرات و اموال او را تصاحب کرد. آن هم که سردار به رضاخان ۶۰ هزار تومان برای لشکرکشی به خوزستان داد، یک امر مئی بود برای استقلال کشور که شیخ دم از تجزیه ایران میزد. نه اینکه هر شقالی مثل جان محمدخان بتواند از او باج بگیرد.

را می بردند و شلاق میزدند. مخصوصاً عبدالله خان را زده بودند که بگوید در تهران چه گفتگوهایی بین سردار و امیراقتدار میشده است؟ یکی دیگر از برادران را زده بودند که تو چرا به روسیه رفته بودی؟ در صورتی که او به روسیه نرفته بود! خود سردار را هم شلاق زده بودند و در استنطاقات سخت گرفته بودند و سه مکتوب جعلی از قول سردار به (احمد) شاه در دست داشتند که یکی مربوط به سردار معزز و امیراقتدار محمود انصاری بود.

سردار برای تبرئه‌ی خود (از این دسایس) گفته بود که چندی قبل مکتوب دیگری هم به همین خط از قول من به محمدبهداد نوشته شده بود و تلگراف کردند آن نامه را (از بجنورد) آوردند. ولی جان محمدخان عوض اینکه اقتناع شود، خندیده و گفته بود: ترسیدی و عاقبت اقرار کردی...!

خلاصه سردار با یک برادرش (بنام) عبدالله خان و حسینقلی خان دامادش و محمد بهادر سرکرده‌ی سوار محکوم به اعدام شدند. عجب ایست که چون هفت چوبه‌ی دار برپا شده بود و سه نفر کسر داشتند به محبس آمده و قرعه زدند که سه نفر دیگر را از میان ما برای پرکردن دار جدا سازند و قرعه به نام اسدالله برادر سردار و محمدرضاخان نایب الحکومه (معروف به میرآخور) و جعفرخان رئیس سوار اصابت کرده آنها را هم بردند و به دار آویختند و بقیه نجات یافتیم!

بعد از قتل سردار معزز (علیرغم نقشه‌های آنان) ثروت نقدی آنچنانی به چنگ جان محمدخان نیفتاد که در قبال این جنایتها به عنوان هدیه در مراسم تاجگذاری تقدیم رضا شاه کند زیرا مبلغی منات طلا را سردار قبل از حرکتش به یکی از تجار سپرده بود و آن تاجر بعدها انکار کرد.^(۱) کس و کار او هم هر چه خورد و ریز و نقدینه داشتند درگیراگیر خیر اعدام سردار، آنها را به ملا و تاجر سپرده بودند و آنهمه از بین رفت! سردار پنج بسته جواهر داشت که مهم بود. آن را هم پدر یکی از زنان سردار که دو دختر از وی داشت، ماموری از جان محمدخان گرفته بود، به بجنورد آمد و آن بسته‌های جواهر را بلند کرد و با دختر و نوه هایش به مشهد برد. قالی و قالیچه‌ی معتابعی به غارت رفت و اسب و گوسفند و گاو زیادی را به مشهد بردند و گوسفندها را یکی یک تومان فروختند.

۱- این موضوع بالا کشیدن طلا و منات‌های سردار را، مرحوم خسروخان نیز بیان داشت، که آن ریش‌دارهای ظاهراً مسلمان و مورد اطمینان سردار، چگونه امانت داری کردند!

مبلغی وجه نقد نقره داشت که بین وراثت تقسیم کردند و خلاصه محقق شده است که تهران و تهرانیان در قتل سردار دخالت نداشته و به اموال او هم طمعی نکرده‌اند. فقط دسیسه‌ی مذکور و جعل مکتوب موجب اشتباه‌کاری و انقراض این خاندان شد و شاید به همین سبب بود که بعد از روشن شدن این معنی که مکتوب (از پاریس آمده) ساختگی بوده است، امیراقتدار سلامت مانند و به خانواده‌ی سردار هم بعداً صدمه وارد نیامد.^(۱)

از تهران امر شد، کارشناس برود و عایدات املاک این خانواده را برآورد کند تا عوض به آنها داده شود... (البته این وقایع مربوط به تبعید خانواده‌ی شادلو به اصفهان و ضبط املاک آنهاست که مرحوم بهار در اینجا آورده و ۱۲ تا ۱۳ سال پس از اعدام سردار می‌باشد) ما (مرحوم بهار و یاران) در تهران خیر دستگیری مجدد سردار معزز را شنیدیم و به ما خبر دادند اگر به فریاد سردار معزز نرسیم کارش ساخته است! روزی با برادرش سردار منتصر وکیل بجنوردی که بجای من انتخاب شده بود و بدین سبب هم میانه‌ی من و سردار معزز نیز کدورت و رنجش حاصل شده بود، قرار دادیم که

۱- اما امروز یقین می‌دانیم که دست تهران و تهرانیان، یعنی شخص رضاخان در کار بوده و همه‌ی این جنایات به امر او انجام شده است. آقای شاهرخ شادلو چاره‌ای جز این نداشته که در رژیم پهلوی این حرفها را بزند. آقای ملک الشعراى بهار هم اگر غیر از این بود، نمی‌توانست این مطالب را بنویسد و در مطبوعات به چاپ برساند. پس شاهرخ شادلو می‌بایست رضاشاه و خانواده‌اش از این جنایت مبرا کند و به جان محمدخان نسبت دهد. همانطور که یزید خود را از کشتن امام حسین و یارانش و اسارت اهل بیت سزا کرد و گفت این زیاد این کارها را خودسرانه انجام داده است. خیلی دور تویم در واقعه‌ی کتلل محمد تقی خان نیز آقای علی آذری در کتاب کتلل محمد تقی خان، کشته شدن کتلل را صرفاً مربوط به کرده‌های قوچان نسبت داد و رضاشاه را از آن جنایت مبرا نمود. اما همانطور که در جلد پنجم اسناد و مدارک را آوردیم کرده‌های خراسان به امر رضاخان و دولت وقت به جنگ با کتلل برخاستند و گرنه روابط آنها کتلل کاملاً دوستانه بود. زندانی کردن سه ماهه سردار و برادران و شلاق زدن آنها کاری ساده نبوده است که بدون امر رضاشاه انجام گیرد و دوام یابد. اینکه رضاشاه طمعی به مال سردار نکزد، همانطور که خود گفته‌اند مالی غیر از آنچه بردند به دستشان نیفتاد و برای اینکه سرپوشی روی این جنایات بگذارند و دل کرده‌های شادلو را بدست آورند، پس از اعدام سردار که مأموریت جان محمدخان خاتمه یافته بود، او را معزول و بی‌آبرو و برکنار نمودند، و آنوقت رضاشاه به بجنورد رفت و خود را از این جنایات مبرا ساخت. اما باز هم غارت بقید اموال آنها و تصاحب املاکشان ادامه یافت و خانزادگان شادلو به ایالت فارس تبعید شدند که تا اخراج رضا شاه از ایران در سال ۱۳۲۰ در تبعید به سر می‌بردند.

جمعی دیگر را نیز با خود همراه کنیم و خدمت رئیس الوزراء (رضاخان) رسیده از سردار معزز شفاعت کنیم. این برادر بیچاره از این معنی استکاف کرد و حاضر نشد دربارهی برادرش با سردار سپه سختی بگوید^(۱) ناچار روز ۳۱ تیرماه من و مرحوم سید عبدالوهاب وکیل همدان که مردی بزرگوار بود و مرحوم سید حسن اجاق وکیل کرمانشاه که از تعریف مستغنی و مردی کریم و روحانی و نوعپرور بود، با عده‌ای دیگر از افراد اکثریت خدمت سردار سپه (رضاخان) رسیدیم. در سعد آباد زیرچادر پای پله که آنوقت غالباً آنجا پذیرایی میکرد، رئیس دولت را ملاقات کردیم. آن اوقات در مناسبات اقلیت با رئیس دولت به عللی که مکرر ذکر شد، نزدیکی و همفکری موجود شده بود. رفقا گفتند: تو صحبت کن، بلکه بیشتر ملاحظه کند (چون از اقلیت مجلس شورای ملی هستی). من از سوابق تاریخی و خدمات بجنوردیان و خود سردار معزز و عدم مناسبات او با اجانب و وطنخواهی مشهور او و علاقه‌ای که مردم خراسان از دیری نسبت به او داشته و دارند برای سردار سپه شرحی مبسوط و مستوفی بیان کردم و در خاتمه گفتم: برانداختن خاندانهای قدیم شگون ندارد و شوم است.^(۲)

۱- اینهم از فرور و حماقت او بوده است که نتوانست موضوع سردار را در مجلس مطرح کند و رضا خان را به استیضاح بکشاند و جلو لگام گسیختگی نظامیان را بگیرد.

۲- زبند کرده اندر جهان نام بد

۲- مکن بد که بینی سرانجام بد

هیچ عملی بدون مکافات نمی‌ماند. دنیا محل پس دادن مکافات است. سرانجام خون سردار و بیگناهان قزاقانی که به امر رضاشاه و دار و دست‌اش بر زمین ریخته شده بود و زنان و کودکانشان آواره و بی‌سرپرست شدند، دامن جان محمد خان و رضاشاه و دودمان آنها را فراگرفت و درهم پیچید. جان محمد خان پس از اخراج از ارتش در انزوا و محرومیت اجتماعی قرار گرفت و سرانجام زندگی تنگین او بزرگترین لطمه‌ای بود که بر پسر جوان و تحصیل کرده‌اش بر اثر سقوط هواپیما وارد آمد و جان سپرد و مرگ او به این خون آشام قاجار همانند که مرگ پسران جوان در برابر چشمان پدران پیر که دسته دسته به سلسل می‌بست، یعنی چه؟ آنجا که در روستاهای بجنورد، جوانان را جلو چشم پدرانشان به گلوله و خاک و خون می‌کشید، امروز باید با بدن مرگ فرزند جوان، کفاره آن جنایات را در این دنیا پس بدهد و سرانجام منتظر کیفر دادگاه الهی در آن جهان می‌باشد. رضا شاه هم در غربت و دوری از وطن در آفریقا دق کرده و جان سپرد. آیا آن همه جنایات به این مکافات می‌ارزید؟ مرحوم ملک الشعرای بهار شعری خطاب به رضاشاه در این مورد سروده که چند بیت آنرا می‌آوریم:

خون مردم آخر ای بیدادگر گیره ترا

سبیل خون آلود اشکم بی خبر گیره ترا

ای قصب پوش، آتش دل نیک درگیره ترا

ای شکرلب آب چشمم زود دریباید ترا

عسر کجا پنهان شوی، آه سحرگیره ترا

در گویزی زین دو طوفان، چون پری بر آسمان

زآنکه خون بیگناهان بی خبر گیره ترا

بسا خبرکردم ترا، خون ضعیفان را مریز

بعلاوه مردم چیزهایی خواهند گفت که شایسته‌ی مقام ملی شما نیست. جان محمدخان حالش معلوم است و کسی نیست که بتوان به اعتماد او خانواده‌ای را برانداخت. آنهم چنین خاندانی مطیع، قدیم و خدمتگزار و بهتر این است لااقل او را به مرکز احضار کنید و اینجا محاکمه‌ی بی‌غرضانه راه بیندازید و زیر نظر خودتان هر حکمی که میشود، مجری دارید.

سردار سپه بی‌اندازه متفکر شد. تاثر و شرم از وجنات و حالات چشم و جبین او که به ندرت این حالت را پیدا میکرد، پدیدار گردید. قدری به من و قدری به مرحوم اجاق و رفقا نگاه کرد. بالاخره گفت: «امروز او و برادرش و یکی دیگر از بستگان او را جان محمدخان در مشهد اعدام کرده است! روز ۳ مرداد جان محمدخان با طیاره از مشهد حرکت کرد و شب وارد شد (و گزارشات چگونگی اعدام سردار و یاران را به عرض رضاخان رسانید) و فردا دوباره با همان طیاره به مشهد بازگشت»^(۱) اکنون که با گزارش واقعی و حقیقی ملک الشعراء بهار مینو مکان به نکاتی از حوادث بجنورد آشنا شدیم که مکمل گزارشهای مرحوم فریدون قوجانی بود، حالا با خاطرات مرحوم سیاسی بجنوردی آشنا میشویم که او نیز از زاویه‌ای دیگر حوادث بجنورد را برای ما روشن ساخته است.



ملک الشعراء بهار

خاطرات سپاسی از حوادث بجنورد

مرحوم سپاسی که خود اهل بجنورد و از افراد خیره و آگاه این دیار بوده، به اختصار حوادث آن روز بجنورد و ترکمن صحرا را در دست نوشته‌اش برای ما یادگار گذاشته که کپی آنرا شادروان خانلرخان قراچورلو در اختیارم نهاد. او در این یادداشتها بخوبی چهره گروه دموکراتهای بجنورد که قاتلین واقعی سردار معزز بودند را به خوانندگان نشان میدهد که آورده است:

وعزیز الله خان سردار معزز پسر یارمحمدخان سردار مفخم که مدتی حکومت بجنورد را داشت، پس از آنکه رضاخان رئیس الوزراء وزارت جنگ و فرمانده کل قوای ایران شد و میخواست قوانین موضوعه و دوائر دولتی را که از سالها پیش فراموش شده بود، در سرتاسر مملکت مجرا نماید. لهذا از طرف اداره اپالتی مالیه خراسان حکم شد که رئیس مالیه بجنورد، مالیات غیرمستقیم را که تا این وقت در بجنورد دایر نبود مجری دارد. از جهت پیشرفت (کار مالیاتگیری) هم ده نفر نظامی به بجنورد آمد. چون (کلمه‌ای ناخوانا) اداره مالیه در بجنورد از جهت سردار معزز صرفه نداشت و به مقام و مداخل او سکت وارد میشد، مهذا راضی نبود و اهالی نیز که تابع اراده و خیال او بودند بنای شورش را گذاشتند. (چون سردار مختصر مالیاتی از ثروتمندان منطقه میگرفت. اما اداره مالیه، مالیات بیشتر)

(مردم) در مساجد و تلگرافخانه متحصن (شدند و) از مقامات مربوطه مرکز (لغو) مالیاتهای غیرمستقیم را خواستار شدند. لکن جواب مساعد داده نشد و حکم به اجرای آن میشد. قسم اعظم از مالیات غیرمستقیم که اداره شدن (وضع) تریاک بود، خیلی به اهالی ناگوار بود. تا اینکه در موقع جمع آوری تریاک، رئیس مالیه مفیدالملک عشقی مامور از جهت (ناخوانا) تریاک فرستاد. یکدفعه اهالی شهر و دهات مجاور بلوا نموده (و از دادن مالیات خودداری نموده و) در منزل آقای اسام جمعه اجتماع نموده به کلی تمام را از زیر زدند، حتی میخواستند خود رئیس مالیه و نظامیان را نیز بکشند. لکن علت واقعی آلت دست بود.

گرچه از حلقوم عبدالله بود

اینهمه آوازه‌ها از شه بود

رئیس مالیه بانظامیان از بجنورد بیرون شدند (و بیخ گوش خود را خارائیده و در رفتند. اما این رفتن آنها و گزارشهایی که علیه سردار معزز به مقامات بالا دادند، برای سردار بسیار گران تمام شد). اعیان و طبقه اول شهر به اتفاق سردار خواستند تا به کلی از این بابت آسوده باشند. کمیسیونی به اسم «کمیسیون نجات» را تشکیل داده به اکثریت تمام قرار دادند. زراعت تریاک و کشیدن و خرید و فروش آن در تمام صفحات شادلو^(۱) موقوف باشد.

بتوسط مفتشین خیلی به اهالی از جهت کشیدن تریاک سختگیری می نمودند. اکثر از اهالی بواسطه ترک شدن زراعت تریاک متزجر بودند. به ملاحظه اینکه این اقدامات ضدیت با قوانین دولتی بود و عاقبت آن بد به نظر می آمد، لهذا عده‌ای معدود از اهالی که قبلاً به اسم دموکرات مشهور بودند، به این وضع راضی نبودند. لهذا معترضین به نظر عوام طوری جلوه دادند که دموکراتها طرفدار ادازات (هستند) و پا سردار معزز و اهالی شهر مخالف می باشند. لکن اغراق صرف و خالی از حقیقت بود. فقط منظور این چند نفر این بود که رئیس مالیه و مامورین دولتی طوری در بجنورد ولو به اسم بی مسأله هست (موجود) باشند، تا یاغیگری و مخالفت آشکار نباشد که شاید یکدفعه اسباب صدمه و زحمت اهالی گردد. اگرچه کمیسیون مذکور (یعنی کمیسیون نجات) هم پیشرفتی نکرده کم کم منحل شد و نتیجه نداد. لکن رئیس مالیه‌ای که بعد آمده بود، مکرم السلطنه لقب داشت و یکلی بیکار و به هیچ امری دخالت نمی‌کرد. ایضاً بر ضد سردار معزز مکاتیب به تهران و مشهد به مقامات عالیه می نوشت. تا اینکه در تاریخ (جای تاریخ خالی است) عده‌ای نظامی به سرکردگی شاهزاده سرهنگ محمد حسین میرزا (جهانبانی) وارد بجنورد شده، در منزل اسدالله خان برادر سردار معزز منزل گرفت. بعد از چند روز توقف مراجعت نموده و سپس سرهنگ مهدی خان با عده‌ای سوار و پیاده به امر حسین آقاخان خزاعی که این وقت امیر لشکر شرق بود وارد بجنورد شد. در منزل میر پنج (تصرت الله خان سالار مخم) برادر سردار معزز منزل نموده افراد نیز در کاروانسراها

۱- آن زمان به سبب قدرت و اهمیت ایلات کره، منطقه قوچان و شیروان و اسفراین و باجگیران و چناران و درگز و کلات را زعفرانلو و بجنوره و جاجرم و جوین و نردین را شادلو می نامیدند، که اولی زیر نظر ایلخانی زعفرانلو و قوچان و دومی زیر نظر ایلخانی شادلو به مرکزیت بجنوره اداره میشدند.

منزل نموده که عده سابق و لاحق قریب ۲۰۰ (نفر) میشد، و قوه ناریه‌ای از قبیل (مسلل) شصت تیر، پنجاه تیر و چند عراده توپ کوهی و قورخانه کامل نیز داشت. پس از چند روز توقف یکدفعه شهر را نظامی نموده و عمارت سردار معزز را به محاصره گرفت. آلات حربیه سردار معزز را از قبیل توپ و مسلل و تفنگ آنچه بود و نبود و خود مشارالیه را در تاریخ ۱۶ رجب ۱۳۴۲ به تهران اعزام داشت و خودش از طرف امیر لشکر مذکور حکومت نظامی بجنورد گردید. مدتی در کمال خوبی امورات را اداره نمود و حکم به موقوف بودن سوار محلی صادر و اهالی را خلع سلاح نمود و هم سه نفر از یاران (سردار را) که آقای امام جمعه و حاجی سلطان الذاکرین و حاجی میرزا هاشم باشند به مشهد تبعید نمود و هم برادران سردار معزز را حکم تبعید داد و ایشان به تهران رفتند. چندین نفر از خوانین محلی را که محمدرضاخان، حسینقلی خان سرکرده، عطاءالله آقانباردار، آقاسی خان جاجرمی، غلامحسین خان اسفراینی^(۱) باشند، گرفته حبس نمود. به قراری که شهرت داشت پولی از آنها گرفته مرخصی نمود.^(۲)

محمد حسن بهادر (معروف به مویاتر) پسر کدخدا حسن سملقانی که از نوکرهای (برجسته و بی‌باک) سردار معزز بود فرار نموده، او نیز در شاهرود دستگیر و به مشهد فرستاده شد. تراکمه یموت و گوگلان (مستقر در مراد تپه و حدود کلالة) که همواره کارشان دزدی و چپاول و غارت طرق و شوارع و سرحدات بود، چنین موقعی که سواران محلی موقوف و سرحدات، مامور ساخلو نداشت (غیبت سردار و مامورینش را) مفت خود دانسته در صفحات جاجرم، گرمه، چارده سنخواس، حتی محالات اسفراین تا اراضی عباس آباد و مزینان (سیزوار) را به تهب و غارت و یغما گرفته از مال و مواشی، اموال، امیر آنچه ممکن شان شد بردند.^(۳) این وقت

۱ - غلامحسین خان کرد قالیکانلو حاکم اسفراین. بنگرید به اسفراین دیروز و امروز - توحیدی چاپ ۱۳۷۲

۲ - میان کاری که رضاخان به هنگام کودتای اسفند ۱۲۹۹ با رجال سرشناس تهران کرد.

۳ - البته نه در سیزوار و نه در مشهد هیچ نیرویی نبود که قادر باشد جلو این تاخت و تازهای ترکمانان را بگیرد. شکایات مردم سیزوار و جوین و مزینان و دیگر جاها هم اثری نداشت. فقط یک عده صدتفری از لوکران قرایی در تربت حیدریه به مشهد احضار شدند، چون بنا به لیل روزنامه‌های آنروز آنها هم گرسنه و پا برهنه و فاقد اسلحه کافی بودند، بند نشتکهایشان هم از موی بزیافته شده بود، مدتی در مشهد سرگردان ماندند و چون لشکرشوق قادر نبود خوراک و مزینه اعزام آنها را به جلوگیری ترکمانان فراهم نماید، ناچار چندی بعد به تربت بازگشتند.

سرهنگ مهدی خان (که قوای محلی بجنورد را نابود و متفرق کرده و جیب خود را از اموال غارتی مردم پر کرده و منطقه را به آتش کشیده و لیاقت جلوگیری از تاخت و تاز ترکمانان را هم نداشت و آن همه افتضاحات به بار آورد) به حکم امیر لشکر مامور تصرف (ترکمن) صحرا و مطیع نمودن طوایف تراکمه شد. عده نظامی که داشت قریب ۴۰۰ نفر بود. از سواران محل نیز با سواران سرحدی^(۱) و تراکمه جرگلان قریب ۳۰۰ فراهم نموده عده‌ای در سرحدات ساخلو گذاشته و بقیه را با آنچه قوه ناریه و قورخانه که عبارت از سه عراده توپ کوهی، پنج دستگاه مسلسل و پنجاه تیر و چند بار فشنگ بود حرکت داده به عزم تسخیر صحرا عازم شد.

پس از ورود به سرحد و اول خاک گرگان، جمعی از تراکمه گوگلان و سرحدات اظهار اطاعت و انقیاد نموده، مختصری از اموال منهبه و اسرایی که برده بودند تسلیم نمودند. سرهنگ مهدی خان به جرأت آمده متهورانه جلو رفت. تا از مرابه تپه (مراوه تپه) گذشته داخل جنگل قره بلخان (گلیداغی و بیشکمر) شد. چون بسیار جای خوفناک و بدی بود طایفه‌ای از تراکمه گوگلان طغیان نموده به همدستی طوایف دیگر (یموت) یک دفعه بنای دعوا و زد و خورد نموده، اردوی دولتی را شکست دادند. افراد نظامی پراکنده و فراری و تمام توپخانه و قورخانه به دست تراکمه افتاد.^(۲)

خود سرهنگ نیز فراری به شهر (بجنورد) آمد. پس از آن خبر رسید که ترکمانها (که تا آن زمان اندک بیمی از قشون داشتند و حالا به پوچی جناب سرهنگ و قشون ظفرنمونش که روزنامه مهرمنیر وابسته به قشون هر روز فتوحات آنها را تبلیغ میکرد پی بردند و) اجتماع نموده متعاقب (به بجنورد) میرسند و چندین هزار سوار می‌باشند. اهالی از این خبر متوحش شده دکاکین و کسب را تعطیل و در منزل آقا میرزا محمود مجتهد و تلگرافخانه متحصن (شده) و عرض حال را به مشهد و تهران مخابره نمودند...^(۳) (سردار معزز نیز در تهران تحت نظر بود)

۱- منظور سواران محلی قوچان و شیروان، کرده‌های زعفرانلو بودند. سرکرده سواران سرحدی در این لشکرکشی مرحوم علیخان بگ بیجرانلو بود، بنا به گفته مرحوم قادر قلی خان اوغازی

۲- فریدون در خاطرات خود راجع به این پیشروی و شکست افتضاح‌آمیز اشاراتی دارد که ترکمانان با این سلاحهای غارتی مسلح شدند.

۳- اینجا دنباله مطلب را نیاورده و باز به موضوع تریاک و مالیات برگشته است.

فخاری، دخانیات، سخت‌گیری تریاک و غیره دایر شد. خیلی به اهالی ناگوار و به القای مغرضین^(۱) عوام بیچاره تمام این تفصیرها را از چند نفر معدود دموکرات میدانستند، و به این جهت علناً با این چند نفر اظهار عداوت و غرض نموده در موقع از هر گونه نسبت به دموکراتها فروگذار نمی‌کردند.^(۲) تا اینکه روز معلوم فوق به منزل آقایان میرزا محمد اجتماع بود، بنای قال قیل و بلوا را گذاشتند. حتی حاضر بودند این چند نفر (دموکرات‌ها) را بکشند^(۳) و ضمناً هم خواهان سردار معزز بودند.

در ضمن هیاهو، تلگرافی از مشهد از امیر لشکر در جواب آقایان علما و تجار و حکومت وقت رسید که اهالی آسوده و مطمئن باشید به فوریت مکانی جهت فرود آمدن آیروپلان تهیه نمائید که فردا دو فروند آیروپلان وارد خواهد شد و عده (ای نظامی) هم قریباً خواهد رسید. این وقت سرهنگ مشغول تهیه مکان طیاره (بود) و خبر از واقعه بلوا (و آشوب نظامی‌های پادگان) نداشت. چون مراجعت به شهر نمود و این خبر را شنید، روز بعد کسبه بازار را دکان به دکان به حکومتی دعوت و آقایان علما و تجار نیز حاضر محضر حکومتی شدند. پس از آنکه اجتماع کامل شد آن وقت حکم داد ماموری دم در ایستاده و تماماً را یکجا توقیف و از هر گونه ناسزا و نامربوط نسبت به مسببین اغتشاش و رجاله بازی فروگذار نکرده، سپس آقایان علماء و کسبه بازار را مرخص نمود و تجار را چند ساعتی نگهداشته بعد مرخص نمود. در این ضمن سرهنگ حاجی باقرخان به امر امیر لشکر به حکومت نظامی بجنورد منصوب و از مشهد وارد شد. سرهنگ مهدی خان احضار مشهد و حبس گردید. سرهنگ تازه وارد علیرغم مهدی خان با اهالی به عکس رفتار می‌نمود. به اشخاص معروف به دموکرات، در زمان حکومت او خیلی سخت گذشت. طوری که اغلب به مشهد

۱- در متن القای مغرضین

۲- متن فروگذار

۳- حزب دموکرات که مرکز آن در مشهد بود، بجنوردی‌های عضو آن عبارت بودند از ده نفر زیر:

اویس بجنوردی، دکتر اسماعیل خان ساسی راد قراچورلو (نخستین رئیس دانشگاه مشهد) حاج آقا آخوند (دانش)، حاجی اعتصام، حاج علی اصغر گرمه‌ای، حاج محمد حسین چرم فروش (پدر خاندان سلیمی)، غلامحسین دبیری، حاجی علینشاه تفضلی (مللچرگیر) حاج محمد طاهری، حاج غلامحسین (پدر بزازان‌ها)، دانشوران بجنورد - ص ۱۵۱

سافرت نمودند. تراکمه نیز به شرارت خود امتداد داده در اطراف مشغول نهب (و) غارت بودند، افراد نظامی را قوه جلوگیری نبود. حکومت وقت نیز چندان اعتنا نداشت. بالاخره تراکمه به اندازه‌ای جری شدند که تا صفحات اسقرابین، جوین، چهارده، سخنواس، حتی عباس آباد مزینان تاخته از هر گونه قتل (و) غارت، یغما، اسیرگرفتن فروگذار نکرده و رشته تلگراف بین تهران و مشهد را پنج شبانه روز قطع نمودند. کار خیلی اهمیت پیدا نمود. بواسطه اینکه در محل خوزستان و لرستان نیز دولت اره‌وکشی و جنگ داخلی داشت و فرصت نبود، ناچاراً سردار معزز را در تهران رضاخان رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا به حضور خواسته، مشارالیه را به اعطاء شمشیری سرفراز داشته دوباره به حکومت بجنورد منصوب داشت.

سردار معزز پس از نه ماه از تهران از طریق سبزوار به مشهد و از آنجا با یک جلال فوق العاده وارد بجنورد شد. اهالی چند شبانه‌روز جشن و چراغانی^(۱) مفصل چیده به آرزوی خود رسیدند. لکن افسوس که خیلی...^(۲)

پس از ورود سردار معزز به بجنورد، باز هم تراکمه که در اطراف و گوشه کنار فی الجمله مشغول تاخت و تاز بودند، این وقت سرهنگ حاجی باقرخان به سرکشی سرحد و ساخلو آنجا رفته و با عده‌ای ترکمان مصادف، پیشرفتی حاصل نکرد. در غیبت او عده افراد پیاده بواسطه نرسیدن حقوق چند ماهه به تلگرافخانه متحصن، از سرهنگ مذکور شکایت نمودند. سرهنگ از سرحد مراجعت نموده، روزی تمام افراد پیاده را به منزل خود احضار، از جهت تنبیه خواست تا دوسه نفر از وکیل (گروهبان)های افراد که اسباب فتنه بودند، مشتعل نماید (شلاق بزند) و ضمناً عده تماماً را بی اسلحه خواسته بود که حقوق میدهم. چون افراد دیده بودند که حقوقی نیست وکیل‌ها را میخواهند شلاق بزنند، لهذا به حمایت برخواسته بودند. سرهنگ هم قبلاً شصت تیری به همین جهت تهیه دیده بود، فرمان شلیک داد.^(۳) اگرچه چیزی صحیحاً معلوم نشد. اما افواها می‌گفتند قریب ۲۰ نفر

۱- در متن چرائانی

۲- در متن نقطه چین گذاشته منظور اینکه حیف که این خوشحالی ادامه نیافت.

۳- به این می‌گویند شجاعت و قهرمانی. از مقابل ترکمانان فرار کردن، المراد بی سلاح زیره‌ست را به مسلسل بستن!

از افراد مقتول و مجروح شدند. چندی نگذشت که حاجی باقرخان به مشهد احضار و سلطان (سرگرد) سید عبدالله خان به ریاست ساخلو یک گروهان که عبارت از ۲۵۰ نفر باشد، معلوم شد و هم در زمستان همان سال عده‌ای ترکمان به جلگه سملقان تاختند،^(۱) مقدار کلی گوسفند بردند. سردار معزز جهت جلوگیری رفته دو نفر از سواره بجنورد مقتول، پیشرفتی حاصل نشد^(۲) و مراجعت نمود و این اوقات حسین آقاخان خزائی (خزاعی) که امیر لشکر بود به تهران احضار، در عوض او سرتیپ جان محمدخان به فرماندهی لشکر شرق وارد مشهد شده و امورات لشکری و کشوری خراسان با او بود. یوم ۱۴ شعبان ۱۳۴۳ حکم توقیف سردار معزز و اخوان و اطیاعش بکدفعه صادر، ظرف چند ساعت به توسط سلطان سید عبدالله خان انجام گرفت. بعد از دو روز حبس که تمام خوانین دهات را نیز آوردند، تماماً را تحت الحفظ به مشهد اعزام داشتند. پس از سه روز دیگر آقای نایب سرهنگ ایرج خان به کفالت ارکان حرب و آقای سرهنگ باقر آقاخان بهرامی (غیر از حاجی باقرخان قبلی است) به سمت حکومت نظامی وارد بجنورد

۱- در این زمان بود که پاسگاه مراوه تپه را هم ترکمانان با تمام المیران و سربازانش نابود کردند.

۲- در کتابچه‌ای که آقای یوسف قراچورلو درباره این شکست سواران سردار معزز از ترکمانان برایم نوشته و مرستاده، آورده است که علت این شکست اختلاف افتادن بین سپاهیان اعزامی سردار معزز بود. زیرا کردها نخست ترکمانان را شکست داده و تا نزدیک گرماب و بهکده فعلی تعقیب نمودند. اما در آنجا ابراهیم بگ تروپنی با افراد تحت امرانش به جالیز ترکمان که هندوانه و خویزه شان رسیده بود حمله می‌برند و به چپاول مشغول میشوند. ترکمانان هم فرصت را غنیمت شمرده و برگشته و از پشت سر دوباره بر آنان می‌تازند و تار و مار می‌نمایند و تا آشخانه دنبال می‌کنند. کردها در حال فرار تا میرسد به نزدیکی عزیزآباد، بالاسر آشخانه که رودخانه خروشانی هست و معروف به (کال خوینی) یعنی رودخانه خونی. زیرا تعدادی هم که از دست ترکمانان نجات یافته بودند، خود را به آب زده و در این رودخانه غرق شدند. تنها کربلایی عباس پدر بزرگم با اسب معروف خود از این رودخانه که ۱۲ متر پهنا داشته پریده و جان بدر برده بود. اما او نیز بر اثر توییح سردار معزز و گرفتار شدن به نهمت نالایی، از حکومت شهرآباد و اطراف برکنار شد و دق کرد و مژده.

اما علت اصلی شکست خوردن نیروهای سردار تیودن اسلحه کافی بود. چون سلاح‌های پیشرفته سردار و قشنگ و مهمات او را نظامیان تصرف کرده و به او نمی‌دادند. از طرف دیگر المیران و جنگجویان ترکمن شوروی با لباس ترکمن‌های ایران با سلاح‌های آتشین پیشرفته در این جنگها شرکت داشتند و عملیات ترکمن را رهبری می‌کردند و سلاحهای مناسب آتشون هم در جنگ سرهنگ مهدی خان به دست ترکمن‌ها افتاده بود.

شدند، و عده‌ای نظامی نیز به صفحات جوین، اسقراین، جاجرم، چهارده سنخواس آمده، لکن از جهت جلوگیری ترکمانها عده مکفی نبود. باز مجدداً در اطراف ناخت (و) تاز شروع شد. اهالی شادلو به قراری که قبلاً نیز اشاره شد در زمان حکومت سردار معزز آزاد و خودسر و از (دادن) مالیات غیرمستقیم آسوده بودند. زراعت تریاک نیز آزاد بوده یکدفعه تمام اینها را متحمل شده و تحت قانون درآمدند. لهذا از قوانین مذکور که به توسط حکومت نظامی مجری میشد، تماماً منزجر درباره نظامیها خیلی بدبین، بلکه دشمن خود میدانستند و حق هم داشتند. زیرا از طرفی نظامیها در اطراف مشغول بیحسابی و هتاکی به نوامیس و پولهای مفت گرفتن از مردم بودند و هم از طرفی مامورین مالیه، فوق العاده احجاف کاری میکردند. بالاتر از تمام اینها حکم سرپازگیری از صفحات شادلو نیز از مشهد صادر و به اهالی دهات در این خصوص بی نهایت سختگیری شد و بیچاره‌ها از جهت رفع این مسأله به شهر آمده، بهر جا از درخانه آقایان علما و تجار و جاهای دیگر متوسل شدند، بی نتیجه بود. تا اینکه در اوایل ماه شوال بود که چند نفر از طوایف دیرانلو رئیس مالیه جلگه مانه را در یکی از قراء مقتول نمودند.

سرهنگ باقر آقاخان بهرامی که حکومت نظامی بجنورد بود، چند نفر سوار از جهت دستگیری دیرانلوها فرستاد. آنها نیز در مقابل ایستادگی نموده، کم کم از اطراف به عده‌شان افزوده گردید. گویا قبلاً نیز در تهیه این خیال بوده‌اند. یک دفعه تمام اهالی مانه سملقان (و) کیسه بایر، حتی تراکمه سرحد تماماً با هم (در مقابل ظلم و ستم مامورین مالیات و نظامیان) اتفاق نموده، رفته رفته جلو آمدند جلگه (یعنی آمدند به جلگه آشخانه)

ترکمانهای یموت (و) گوگلان نیز به این امر شریک بودند. کار خیلی اهمیت پیدا کرد. هر قلعه که (جوانانش) داخل آنها نمیشد، جبراً اسب و تفنگ و سیورسات از آنها گرفته تا آنها را نیز داخل به غارت می نمودند. حکومت وقت که بسیار شخص عاقل و خیرخواه و دوراندیش بود، به محض اینکه بلاجهت خونریزی نشود، آقایان علما را از جهت نصیحت اشرار و یاغیان اکراد حاضر نموده به اتفاق تجار جلو اشرار فرستاد. این وقت فراول آنها تا قلعه لنگر آمده و خودشان در سرکوهها بودند، از رفتن آقایان نیز نتیجه‌ای حاصل نشد. بلکه جرأت نکردند نزد اشرار بروند. از قلعه باغچق کاغذی

برای آنها نوشته فرستادند و خودشان برگشتند. همان شب که لیل جمعه ۱۳ شوال بود، اشرار اکراد در قلعه لنگر و سرکوهها بودند و چند جا در سرکوهها آتش مفصلی که از شهر دیده میشد (روشن) نموده بودند.^(۱)

خدا میداند که آن شب حال شهر تا صبح چگونه بود. چه حالی داشتند. اگرچه افراد نظامی که تقریباً ۲۵۰ نفر بودند در اطراف شهر سنگربندی نموده با کمال رشادت حاضر مدافعه و کشیک داشتند. اما کجا عیال و اطفال خردسال با آنها ساکت شده و آسوده میشوند. هر چند خانوار به یک منزلی جمع شده، به حال آتیه خودشان که چگونه مردها و اولادشان مقتول خواهند شد و دکاکین و اثاثیه^(۲) منزل بطور به غارت رفته و خودشان به چه قسم اسیر خواهند شد، دور هم جمع شده تا صبح گریه و زاری می نمودند و با خدای متعال مشغول راز و نیاز بودند. اشخاص بی اسلحه و شجاع از جهت مدافعه مظلومین بیچاره از جهت مقتول و اسیر شدن انتظار می کشیدند. اما آن شب را اتفاقی نیفتاد. مگر اینکه یک عده پنجاه نفری پیاده به سرکردگی نایب سرهنگ محمد حسین خان وارد شدند، تا اینکه صبح شد. صبح آنروز علما و تجار و جمعی از محترمین شهر به حکومتی احضار، از جهت تخلیه نمودن و پنهان کردن اجناس دکان و اثاثیه منازل مشغول بودند. تقریباً دو ساعت از روز بالا آمده بود که ناگاه از طرف شهر صدای شلیک تفنگ و مسلسل و پنجاه تیر به آسمان پیچید. اشرار اکراد و تراکمه جلو آمده از چهارطرف به شهر حمله نمودند و بنای تیراندازی شد. نظامیان نیز از سنگرهای اطراف شهر با شصت تیر و مسلسل جواب دادند و اشرار را از شهر دور میداشتند. گرد (و) غبار هوا را تیره و تار نموده از شلیک تفنگ و مسلسل که مثل تگرگ از طرفین برهم میریختند، گوشها کر میشد.

اهل شهر و عیال و اطفال چه حالی داشتند، خدا عالم است. دو شبانه روز تمام بلکه قریب ۵۰ ساعت این شلیک دوام داشت، مرادی حاصل نشد. اشرار در مقابل گلوله مسلسل در اطراف دیگر در شهر طاقت نکرده به طرف جنوب شهر که تماماً باغات و بالا دست شهر بود، از حصار گرفته تا قلعه

۱- فریدون هم در گزارش خود و اثرات روحی این آتش المروزی در مردم شهر اشاره کرده است.

۲- متن اساسی

عزیز و باغات میان التگ را مسکن قرار داده شبانه روز مشغول تیراندازی و دعوا بودند. روز چهارم محاصره دوباره باز سرهنگ باقر آقا که حکومت بود، جمعی از آقایان علما و تجار را از جهت نصیحت و مذاکره صلح^(۱) نزد اشرار فرستاد اما فایده نشد. جز که جواب داده بودند باید نظامی از (خاک) شادلو خارج شود و سردار معزز هم دوباره حکومت باشد.

باز شب چهارم شلیک شروع شد. یک شبانه روز مرتباً و تعداد درشت (۱۴) سیم تلگراف را نیز اشرار قطع نموده‌اند و خبرهای افواهی از ناحیه معترضین از ورود پی در پی تراکمه انشار داده میشد، و بر خوف اهالی و زن و بچه می‌افزود. خدا خیرشان بدهد بواسطه محاصره اطراف راه طاحونه (آسیاب)‌ها مسدود، آنچه هم که قبلاً در آسیاب بود به غارت رفته تهیه‌ای که قبلاً نبود، لهذا از جمله نان و بعضی مایحتاج دیگر بر اهالی عموماً و بر نظامی خصوصاً کار خیلی سخت شد. ناچار به قوه جبریه منازل را تفتیش نموده جهت نظامی تهیه آذوقه می‌نمودند. حتی بسیار اشخاص متمول که بواسطه مسدود بودن راه آسیاب‌ها محتاج نان جو و علوفه گاو شدند و با نبود گذران نمودند. در اینصورت حال اشخاص فقیر که به خریداری بازار محتاج بودند معلوم بود.

روز پنجم محاصره بود که یک دستگاه طیاره پستی از طرف مشهد آمده، قریب نیم ساعت دور شهر و اطراف گردش نمود و پس از تحقیقات یکدسته اوراق که مضمون آن تشجیع و استقامت نظامیان و وعده رسیدن قشون به کمک آنها بود، انداخته مراجعت نمود. تا آنروز فضای بجنورد آبروپلان ندیده بود. روز ۲۲ شوال خبر رسید که یک عده پیاده از طریق (شیروان) مشهد وارد میشوند. اشرار قبلاً رفته در سرکوها که محل عبور عده بود، سنگرهای متعدد بسته، لکن فایده نداده از جلو ۲۰ نفر عده که شصت تیر بکار می‌بردند فرار نمودند. چون دیدند پیشرفت نکردند از همانجا خود را به مرکز شان قلعه عزیز^(۲) رسانیده، بیرق منحوسشان را کنده رو به فرار گذاشتند.^(۳)

۱- فریدون در گزارش خود گفته است که این صلح نمایشی بود و نظامیان برای سرگرم کردن کردها به مسأله غیر از جنگ دست به این کار زده بودند تا قوای کمکی قوچان و مشهد برسد، که رسید.

۲- قلعه عزیز در شرق بجنورد بر سر راه بابا امان است، که اکنون شهر تانجا پیشروی کرده است.

۳- این نیروها همان کردهای سرحدی قوچان و شیروان به فرماندهی سعادتقلی خان اوغازی و فرج الله خان بیجرانلو بودند.

بعد از ده روز اهالی فلک زده بجنورد از محاصره خلاص شدند. اما بالاتر از اینها از طرف سواران محلی قوچانی در شهر و دهات اطراف فوق العاده بیحسابی شد. از مال و اثاثیه آنچه به نظرشان رسید به غارت بردند. حکومت هم هر چه جلوگیری نمود، حریف نمی شد. روز بعد که ۲۳ سوال باشد، دو فروند آبرویلان جنگی از مشهد آمده به طرف جنوبی شهر که مرکز اشراار بود، رفته چون دشمن فرار کرده بود، محض نمایش دو بسب انداخته که یکی از آنها یک خانه مسکونی در (روستای) حصار خراب نمود و دو رأس الاغ را کشت. و نیز یک نوار شصت تیر خالی نموده، سپس به طرف مشهد مراجعت نمودند.

بعد از آن از طریق مشهد و تهران کم کم افراد نظامی وارد شده که ظرف ۱۰ روز قریب سه هزار سواره و پیاده با مهمات جنگی وارد شدند. در اطراف شهر، سرکوها سنگر ساخته شد. حد به حد فراول گذاشتند. از آن طرف نیز اشراار سرکوها آمده قریب پنجاه روز دائماً تیر تفنگ می نمودند. (الحق که کردهای مانه سملقان و ترکمن ها شجاعت خود را در برابر قشون مجهز به هواپیمای بمب افکن و توپ و مسلسل و غیره به خوبی نشان داده اند. اما دلیل اصلی شکست آنها نبود اسلحه هم طراز با دولتیان و عدم فرماندهی واحد و مجرب بوده، نه ضعف نیروی انسانی)

فایده ای برای اشراار نبود، نظامی هم اجازه جلو رفتن نداشت. در نتیجه سه نفر نظامی و دو نفر قوچانی از این طرف و قریب ۱۰ نفر هم از آن طرف مقتول شد. (بدیهی است که در تمام جنگها نیروی حمله کننده تلفات بیشتری میدهد تا نیروی سنگر گرفته در شهر و دژ). ۱۸ نفر نیز از اشراار دستگیر شده بود که به مشهد فرستادند و هم در این بین دو فروند آبرویلان از مشهد آمده در التنگ مزرعه کهنه کند (بین بجنورد و روستای لنگر) فرود آمده، پس از یکساعت توقف حرکت نموده، نمایش داده به طرف سملقان (رفته) از آنجا به مشهد مراجعت نمود. این وقت دو نفر قاصد از طرف اشراار جهت مذاکره صلح مکتوبی بر ۱۰ ماده پیشنهاد بیمورد از جهت حکومت و آقایان علما آورده از اینطرف هم حاجی سلطان و آقای نقیب از جهت قرارداد صلح رفتند.

لکن بی نتیجه بود، و هم عده پهلوی که یک فوج تمام با ۶۰۰ نفر پیاده از قسمت عراق (تهران) وارد شدند. با مهمات کامل جنگی از قبیل بمب انداز و ۱۲ عدد شصت تیر و پنجاه تیر و دو عراده

توپ کوهی (کوهستانی) که هر کدام را بتوسط شش قاطر حمل می نمودند و فرمانده فوج پهلوی آقای سرهنگ محمودخان پولادین بود و هم فوج رضاپور و سنگین اسلحه وارد شدند. تا اینکه یوم ۱۲ ذیحجه ۱۳۴۳ فرمانده لشکر شرق آقای جان محمدخان با دو فروند آیروپلان وارد بجنورد شده، دو روز قبل از آن از طرف تجار و اهالی تهیه کامل از جهت استقبال و پذیرایی دیده شد و طاق نصرت بستند. عمارت خسروخان از جهت تشریف فرمایی او معلوم شد. در موقع ورود استقبال شایان از طرف عموم اهالی به عمل آمد، و حضرت اجل امیر نیز با کمال مهربانی با اهالی رفتار نمود. روز بعد خود امیر با یکدستگاه آیروپلان به سنگرهای اشرار حمله نمود. در ظرف چند ساعت تمام اشرار را فرار داده در قریه بدرانلو و پسرکانلو به توسط بمب خرابی فوق العاده نمود. روز بعد حکم یورش به قشون داد. عده فوج پهلوی و فوج عراق با سواران محلی قوچان و نردین حرکت نموده، دهات کسه بایر^(۱) را تصرف نمودند و بعضی قراء که مشهور به شرارت بودند و روسای اشرار از آن جاها بود، از قبیل قراجه و بدرانلو و قلعه ممو را خراب نمودند و آتش دادند و اثاثیه دهات مذکور آنچه بود به غارت رفت. از آنجا تاخته جلگه مانه و سملقان را نیز تصرف نمودند. نه نفر از طایفه مشهور دبرانلو به توسط حاجی امان الله رازی (تات) و سوارانش دستگیر، و به شهر آورده به حکم حضرت اجل امیر لشکر به دار آویخته، مصلوب شدند. محل دار نیز در تارمی سردار معزز که قبلاً ژیمناستیک به شکل دار ساخته شده بود برپا شد. و هم در قریه پسرکانلو قریب ۲۰ نفر از اشرار دستگیر، تر و خشک به آتش هم سوخته تیرباران شدند. خود امیر لشکر تا سملقان رفته از آنجا تا سرحد که محلی مشهور به اینچه (در شمال غربی) است، پست گذاشته و به توسط طیاره تا روی یموت نیز سرکشی نموده، مراجعت نمود. در سملقان هم حاجی محمد رضا نام و چند نفر از کدخداها که مسبب اغتشاش بودند به دار آویخته شدند. بعضی از اشرار نیز از قبیل اصغرنام (اصغر خَر) برادر محمد بهادر و برات قراجه ای و چند نفر از دبرانلو به صحرای یموت فرار نمودند. سپس خود امیر از سملقان مراجعت نموده، بعد از ۱۶ روز توقف با طیاره به مشهد رفت. در اینجا یوم چهارشنبه ۳۰ ذیحجه الحرام ۱۳۴۳ سردار معزز و چند نفر از برادرانش که اسدالله خان و عبدالله خان باشند و چهار نفر از بستگانش که محمد رضاخان (کیکانلو میرآخور سردار و) حسینقلی

۱- دهات کسه بایر در جنوب غربی جاده بجنورد به بدرانلو قرار دارند که در حکم میاشتری مرحوم پساولباشی مشهورند.

خان (قراچورلو)، جمفرخان (الباردار سردار) و محمد بهادر (آشخانه‌ای) باشند به دار آویخته اصل مساله اغتشاش خاتمه یافت.

این وقت در سرتاسر سرحدات تراکمه پست نظامی مرتب و به هیچ وجه راهی برای تاخت تراکمه نبود. اگر از هر طرف جلومی آمدند شکست خورده (خورده) برمی گشتند، و هم بعضی از نظامیها اهالی را تماماً یاغی دانسته خیلی بد رفتاری مینمودند و نیز از جهت ساختن و تسطیح راهها حکمی صادر شد از فاروج (قوچان) گرفته تا بجنورد و از آنجا (تا) بدرانلو مشغول شوسه نمودن راه شدند. مبلغ ۵۰۰ تومان از اهالی بجنورد برای مخارج گرفتند.

بواسطه اردو کشی، علیق خیلی کمیاب شده نظامیها ناچار بودند از اینکه باید به مالهاشان علوفه بدهند، لهذا در هر جا سراغ داشتند جبراً می گرفتند. در این خصوص اگرچه برای نظامی هم اسباب زحمت بود، لکن بر اهالی (که باید تمام مایحتاجات قشون را فراهم می ساختند) خیلی سخت گذشت. هم شامزاده رکن اعظم، ایوقت به حکومت بجنورد منصوب و وارد شد. یوم سه شنبه ۱۷ ربیع الاول مجدداً امیر لشکر که این وقت فرمانفرمای لشکری و کشوری خراسان بود، با طیاره وارد بجنورد شد و به سملقان رفت. از آنجا مراجعت نموده در شهر سان قشون را گرفته قریب سه هزار نظامی سواره و پیاده به اضافه ۵۰۰ نفر سواران محلی قوچان و تیموری (و) هزاره بود. قریب سه هزار هم در سرحدات بودند. یکدفعه حکم حرکت داده در ۲۵ ربیع الاول قشون تماماً به طرف صحرا حرکت نمودند. سرهنگ مهدی خان (که قبلاً در جنگ با ترکمانان شکست خورده و گریخته بود) پیش آهنگ و فرمانده سواران محلی قوچان، نردین، تیموری، شادلو که تقریباً به هزار نفر میرسید بود. سرهنگ حاجی باقرخان مصدر کاری نبود. (که قبلاً در حکومت بجنورد عده‌ای از افراد زبردست خود را کشته بود) رئیس ساخلو سملقان شد، که قریب ۲۰ نفر نظامی بیکاره در اختیارش بود و غلغچر جمع میکردند.^(۱)

از جهت بنه و آذوقه کشی اردو قریب ۳۰۰۰ یابو و قاطر در ایاب و ذهاب بود. لکن کفایت

۱- جان محمدخان برعکس کنتل محمد تقی خان پسیان در جنگ قوچان، از سیاست و دبدگاه نظامی تهرامیزی برخوردار بود، که افراد شکست خورده و نالایق را در پستهای فرماندهی و کلیدی نمی گذاشت که باعث تزلزل جنگجویان شوند.

نمیکرد. نظامیان نیز این را بهانه قرار داده در هر جا مال حتی الاغ هم میدیدند می گرفتند. (و خر بگیری بود). اهالی دهات از ترس ابداً به شهر نمی آمدند. لهذا از بابت کمی ما یحتاج از قبیل زغال (که بجای گاز و برق و نفت و میزوم و همه چیز مصرف داشت) میزوم و غیرها عموماً و از کسادی بازار خصوصاً خیلی بر اهالی ناگوار و سخت میگذشت. لکن به خوشی آتیه امیدوار بودند و بجز صبر و بردباری چاره ای نداشتند (۱)

۹

طایفه که تراکول چون طایفه غنچه به دست طرفین و کورگه
 نیز میماند و خود را کورگه میخواندند و تراکول را کورگه میخواندند
 بر آنکه در قرار تمام ترس با او ترسند به دست تراکول آنها
 خود را کورگه نیز خواندند و به ترس از آن خبر رسید که تراکول
 اجتماع غنچه شد و میبندد و چند نفر را برار میبندد اما آنکه
 خبر تراکول شد و کورگه کورگه و کورگه کورگه که خبر از آن شد
 متعجب جز در حال به ترسند و طوفان نمیدانند... چیز میماند
 حکومت نظامی در بجنورد با هیأت غیر مستقیم ترس از ترس تراکول
 برتقا اول است. فریبخ قدر و خدایات نعمت تراکول کورگه
 در رشته غنچه با اید که کورگه و باقی ترس طایفه تمام بجنورد
 نادر از چند نفر معدود حکومت میبندد استعدادهای میبندد
 عهد تراکول و عداوت و خونی غنچه از کورگه در وقت
 به کورگه که کورگه میخواندند تا اینکه در صلح ترس تراکول کورگه
 و صلح بعد بنا بر صلح و بعد از آنکه در صلح ترس تراکول کورگه
 را بکشند و غنچه هم تراکول سردار ترس تراکول و غنچه بود و کورگه
 از ترس تراکول کورگه در جواب غنچه تراکول کورگه و غنچه

مستند به کتاب سپاسی از جنگ بجنورد

۱- فعلاً گفتار مرحوم سپاسی را در اینجا قطع می کنیم تا از حوادث جلو نیفتیم. زیرا بقیه نوشته هایش مربوط به تشکیل سلسله پهلوی است و در جای خود آنرا ادامه میدهم. اکنون گزارش فریدون قوچانی را که خود داخل اردو و جوانی بسیار فعال در لشکر شرق بوده ادامه میدهم.

لشکرکشی به ترکمن صحرا و غارت و آتش زدن خانه‌های ترکمن

اکنون به گزارش فریدون بر میگردیم که آورده است:

چند روزی پس از اعدام سردار بجنورده‌ی و برگشتن جان محمدخان، اردو از آشخانه به سوی اینچه و آتند به حرکت درمی آید. هوای پائیزی و بارندگی و سرما در پیش است.

چند روز از این قضیه‌ی (اعدام سردار) نرفته بود که اشرار ترکمن‌ها رفته بودند به سرحد روسیه.^(۱) به حدود مشهد غلامان^(۲) و حدود راز و گیغان^(۳) ولی هنوز خبر مرگ سردار منتشر نگردیده بود. به رسیدن این خبر، اسواران ما مامور سرکوبی و جلوگیری آنان گردید. از دهکده‌ی آشخانه حرکت نموده دو منزل یکی کرده و به سرعت پیش رفتیم. دو ساعت از شب گذشته، رسیدیم به دهکده‌ی راز، ولی بی فایده. زیرا ترکمن‌ها با مامورین سرحدی گمرگ که دارای اسلحه بودند زد و خورد نموده، سپس مقدار سیصد گاو و ماده‌گاو و قریب هزار گوسفند از (قصبه) غلامان برده بودند. صبح زود وارد غلامان شدیم و بعداً تا دهکده‌ی سوخ سو^(۴) به تعاقب آنها رفته چون معلوم شد که ترکمنها یک روز قبل از اینجا گذشته و وارد خاک شوروی شده‌اند، مراجعت نمودیم.

آذوقه در این حدود خیلی کمیاب بود. دولت هر روزی بهر نفر سوار پنج ریال جیره و سه ریال علیق اسب میداد. چند روز در آن حدود بودیم. بعداً بازگشته به آشخانه آمدیم. سرلشکر هم وارد شده حرکت نموده به قلعه‌ی خان رفتیم. صبح زود بعد از قلعه‌ی خان حرکت کرده عازم ترکمن صحرا شدیم و همه موقع قبلاً اردو حرکت میکرد. چون سه چهار فرسنگ راه را می‌پیمودیم، بعداً

۱- اینها همان فرماندهان ارتش شوروی در لباس ترکمن بودند که می‌ترسیدند اگر در جنگ اسیر شوند، دخالت شوروی‌های در این قصبه آشکار شود. به همین جهت هرگاه زمینه را مساعد نمی‌دیدند از مرز گذشته و به داخل شوروی می‌رفتند.

۲- غلامان قصبه ایست در شمال غربی بجنورده واقع در ۲ کیلومتری مرز ایران با روسیه آن زمان و جمهوری ترکمنستان این زمان بیشتر مردمانش ترک زبانند.

۳- راز منطقه‌ایست از مانه که مردمش تات بومی اند بین آشخانه و غلامان و گیغان در شمال بجنورده

۴- واژه‌ای ترکی است به معنای چشمه سرد. این دهکده‌ای در نوار مرزی است و مردمش کرد می‌باشند.

سرلشکر حرکت نموده در بین راه به اردو میرسید. از قلعه‌ی خان تا سرحد خاک ترکمن صحرا یعنی روستای اینچه‌ما تقریباً هشت فرسنگ راه است.^(۱) قریب شش فرسنگ از این راه را پیموده بودیم که سرلشکر از دنیال اردو رسید. در اینحال سه نفر از نظامیان پیاده‌ی فوج پهلوی در کنار جاده نشسته بودند. سرلشکر اسب خود را به نزدیک آنان رانده، آنها بدون اینکه حرکتی کرده و احترام به او بگذارند، همچنان نشسته بودند. سرلشکر از آنها سؤال نمود: چرا از عده بازمانده‌اید؟

جواب دادند که: پاهای ما آبله کرده و به اضافه خسته شده‌ایم. سرلشکر فوری دستور داد اسلحه و تجهیزات آنها را گرفته و فرمودند: از همین محل آزاد عشید، بهرکجا که میخواهید بروید.

۱- راهی که از آشخانه تا گلیداغ پیموده‌اند در روز ۱۶/۶/۸۲ پیموده‌ام، البته با اتومبیل از آشخانه تا شهرآباد و جیران سوی ۹۵ کیلومتر است. بیابان خشک و خالی و بی آب و علف. فاصله اینچه‌ما شهرآباد مرکز نیروی هوایی ۳۰ کیلومتر است. از شهرآباد تا دوراهی مراوه و قلعه اسلام آباد ترکمن ۲۰ کیلومتر است که پس از اسلام آباه به گلیداغ می‌رود. بنابراین از آشخانه تا دوراهی گلیداغ ۱۳۵ کیلومتر جاده آسفالت است، روستاهای مسیر عبارتند از: گرماب که در ۲۰ کیلومتری شمال غربی آشخانه در کنار جاده گلیداغ و مراوه است. روستاهای قرقلوماتند در شمال این جاده در میان تپه ماهورها به فاصله ۲۵ کیلومتری قرار دارند.

اسلام آباه ترکمن که بر سر دوراهی مراوه به گلیداغ در سمت چپ جاده است، جزو خاک استان گلستان و ابتدای ترکمنصحرا می‌باشد و پر از بوته‌های تشک است که فریدون نام برده اکنون در آن تپه و ماهورها گیاه آفتابگردان میکارند. در داخل این دره‌ها که زمین زراعی وجود ندارد، در این سالها جمعیت فوق‌العاده زیادی از ترکمن‌ها به وجود آمده که اکثر بیسواد هستند و برای دولت در آینده دردسرساز خواهند شد. دولت باید برای زندگی اینها چاره اندیشی کند و زمینه سوادآموزی و کار و تلاش را فراهم کند و اداره بهداشت باید با برنامه تنظیم خانواده، جلوگیری از ازدحام جمعیت اینها را بگیرد. زندگی اینها بسیار فقیرانه و عقب افتاده و موجب تأسف است و هیچکس احساس مسئولیت نمی‌کند که احوال آنها را ببیند. اینها در آینده با این بیسوادان احساس بیگانگی کرده و دردسرافرین خواهند شد. خو بست دولت بویژه استانداری گلستان به فکر این بیچارگان باشد و حتی برای یکبار هم که شده از روستاهای فقیرانه اینها و نیازمندی‌های آنها خبری بگیرد.

بهرحال اسلام آباه حدود یکصد خانوار جمعیت دارد پس از آن جاده به سوی گلیداغ و روستاهای ترکمن نشین سرراز بر می‌گردد که تا رسیدن به جاده مراوه کلاله حدود ۶۰ کیلومتر و از دوراهی مراوه تا شهر کلاله نیز ۲۰ کیلومتر است. بنابراین از آشخانه تا کلاله را قشون امیرجان محمد خان حدود ۲۲۰ کیلومتر راه پیموده و به شرق گتید رسیده‌اند و از آنجا تا گتید قابوس یکروز راه پیمایی بوده است.

سردوشی آنها را نیز کنند.^(۱) در اول غروب رسیدیم به اینچه‌ها^(۲).
 این محل ابتدای خاک ترکمن صحرامی باشد و دزدی خان ترکمن^(۳) در این حدود ساکن است و سرقیله هم او میباشد. این شخص در بین راه به عنوان تسلیم به حضور سرلشکر آمد و از او پیشواز نمود و یک اسب کردند خیلی خوب هم که قیمت معین آن دو هزار تومان بود،^(۴) به همراه خود آورده و تقدیم سرلشکر نمود. سرلشکر برای پیشرفت کار خود به او مرحمت نمود و شمشیری^(۵) با یک ثوب جبه (آلاجه) ترکمنی هم مرحمت کرده و بدو نوید بسیار داد. فرمانده قوا وارد، و سرهنگ فولادی فرمانده فوج پهلوی است. و از این ساعت به بعد هم ستوان یکم سید حسین خان قائم مقامی ترک با بودن آژودان دیگر، ایشان نیز برای اینکه زبان ترکی مخصوصاً زبان ترکی عثمانی را کاملاً میدانستند به سمت آژودان دوم تعیین شدند،^(۶) و همه موقع در حضور سرلشکر بودند. تمام این

۱- در تیرماه ۱۳۰۵ رضاشاه یعنی ۹ ماه بعد، این عمل را نسبت به خود جان محمدخان انجام داد و سردوشی او را در انظار اقران کند و تحت الحفظ به تهران فرستاد.

انگشت مکن رتجه به در کوفتن کس تا کس نکند رتجه به در کوفتن منت

۲- اینچه‌ها در روستا در شمال غربی بجنورد هستند. اینچه‌ی بالا کرده و ترکمن بودند. یعنی مخلوطی از کرده‌ان قراچورلو و ترکمانان گوگلان و اینچه پاتین ترکمن گوگلان. بزرگ گوگلانهای آنجا خانعلی خان گوگلان بود که با قراچورلوها پیمان و اتحاد داشت. هنوز هم آثار قلعه‌ی خانعلی خان در اینچه بالا مشهود است. خانعلی خان از سرداران معروف نادرشاه بود که در بغداد و کرمان خدمات شایسته‌ای انجام داد. این دره‌ی خان حاکم موروثی، از اعقاب وی بوده است. بنگرید به نادر صاحبقران - اسناد و مدارک نادرشاه - آخرین تحقیق تألیف کلیم الله توحیدی (کانبال) انتشارات السیوگردستان ۱۳۸۴ ص ۵۸۰

۳- دزدی خان رئیس گوگلان یکی از رهبران ترکمنی بود که دختران کرد قوچان را که در جلدهای سوم و چهارم آوردیم در ماه رمضان ۱۳۲۳ به اسارت برد و در ترکمن صحرا فروخت. اگر خود را به جان محمدخان تمیرساند و تسلیم او نمیشد، قطعاً از گیر خانهای قوچان از جمله ولیخان و سعادقلی خان جان سالم بدر نمی‌برد. بنابراین با اهدای آن اسب خون خود را خرید.
 ۴- قیمت یک گوسفند دو تومان بود. یعنی قیمت این اسب برابر با یک گله گوسفند هزار تایی بوده که به پول این زمان بسیار زیاد است.

۵- دزدی خان از آن پس تا زمان مردن به عنوان تفاخر همواره در تمام مراسم نظامی و سان رژه این جبه (دون) ترکمنی را می‌پوشید و همان شمشیر را هم به کمر می‌بست و در خیابانهای بجنورد راه میرفت. هر گاه در تهران هم در مراسم سان و رژه ایالات به حضور محمدرضاشاه میرسید با همین وضعیت بار می‌یافت.

۶- این سر عثمان کسی است که بعداً منزل ولیخان قهرمانلو قوچان را غارت کرد و نیز قاتل اوست. او در جریان جنگ کلغل،

اردو ابدأ آذوقه ندارد. یعنی آذوقه‌ی اسبها چهار ساعت از شب گذشته وجود ندارد. خوراک نظامیان را آبگوشی دادند و مقداری گوشت پخته هم بجای ناهار فردا تهیه بودند، نگاهداشتند. ولی اسبهای حیوان نه جو دارند و نه علیق. پس از خوردن شام، باران درگرفت. تا صبح صادق باران در حال باریدن بود و این زمین ابدأ سنگ و شن ندارد و رودخانه‌ی بزرگی از همین وسط اردوگاه میگذرد.

در این هر دو یا هر سه اینچه‌ها فقط ده دوازده خانه‌ی گلی هست که آنها را افسران جهت منزل و یا مالهای خود گرفته‌اند و درخت هم در این حدود نیست که اقلأ اسبها را به آن ببندیم. ولی چنانچه کسی بتواند اسبها را بچرانند، غنیمت است. چون زمین نرم شده بود، تمام اسبها میخ طویله‌ها را از زمین کشیده و به چارخفته بودند و تمام عده‌ها بدون چادر و سرپناهی، در زیر همین باران‌ها نشسته یا خوابیده‌اند. دیگر جای خشک در بدن ما افراد لشکر شرق دیده نمیشد. هر چند که امشب خوابی در میان نبود، صبح برخاسته تمام این عده به میان بیابان‌ها پخش شدیم. اسبهای خود را پیدا کرده و به محل اردوگاه برگشتیم. اما اردو حرکت کرده بود. اغلب ما نفرات پس از دو فرسنگ رفتن اردو، به اردو رسیدیم. در دهکده‌ی سوکه^(۱) پائین شده و ناهاری که فقط گوشت پخته بود صرف نمودیم و بوسله‌ی تمقمه آب جوشانیده و چائی هم خوردیم. بعداً حرکت نموده رفتیم. بنا بود در پائین کوه گولیداغی^(۲) که شش فرسنگی اردوگاه باشد (پیاده شویم و استراحت کنیم). چون به پائین کوه رسیدیم بیرق آتشی سرلشکر نمودار شد. دیگر سرهنگ فولادی فرمان پیاده شدن را نداد. سرلشکر رسید و امروز از عده‌ی اسواران ما دسته‌ی ما سوار پارکابی سرهنگ فولادی است. جان محمدخان همین که رسید، سرهنگ فرمان سلام داد. سرلشکر جوابی نداد گفت: این چه وضع اردو بردن

وسيله کردهای لاین و خاکستر دستگیر و مفتضحانه او را وارونه بر یابو سوار کرده و به مشهد فرستادند. به همین جهت او دشمن سرسخت کردها بود.

۱- سوکه: از روستاهای ترکمن نشین غرب بجنوره بر سر راه مراوه و گلیداغ.

۲- Golidaghi که از کوههای مرزی حد فاصل شهرستان بجنوره و استان گلستان کنونی می‌باشد و نیروی هوایی ایران پایگاهی آنجا دارد که در بلندبهای شلمی است از آنجا راه به سوی منطقه مراوه تپه که قشلاق کردهای زعفرانلو است سرازیر می‌شود. این منطقه به سبب مجاورت با مازندران آب و هوای نیم دریایی دارد، که در پائین گیاه سبز رونیده است.

است؟ دیگر حرفی نزد. سرهنگ فولادی فوری فرمان ایست داد. سپس فرمان احضار عده‌ی موزیکچی‌ها و شیپورچی‌ها را داد. موزیک پیاده آمد به جلو تمام عده و عده‌ی نوج پهلوی هم دو نفر طبال داشتند و دو نفر هم شیپورچی که شیپورهای آنها از شیپورهای زرد انگلیسی بود. به فرمان حرکت تمام موزیکچی‌ها و طبال‌ها شروع به زدن نموده و عده به حرکت افتاد. خود سرلشکر هم در جلو همه و شب در منتهای درجه‌ی تاریکی بود که رفیق پهلوی خود را به دشواری میدیدیم. در اطراف اردو، هایل و طلیعه هم نبود. بعضی جاهای این کوه دارای جنگل‌های انبوه و بعضی جاهایش بکلی بدون جنگل و بعضی جاهایش پر از خارهای تمشک که ایداً ممکن نبود که بتوان از میان آنها عبور و مرور نمود. ولی این کوه فقط از خاک می‌باشد. ایداً سنگ حتی سنگریزه هم یافت نمی‌شد. تمام این راهی که اشب طی می‌کنیم سربالایی می‌باشد و این راه تقریباً دوازده کیلومتر بیشتر است. همین قدر عرض کنم چون به سرکوه رسیدیم فرمان پیاده شوید دادند. شخصاً از خودم بنویسم، چون از اسب پیاده شدم احمد آقای بختیاری در نزدم بود. گفتم احمد جان اسب مرا بگیر. گفت: چه میکنی؟

گفتم: صحبت چه میکنی موضوع ندارد. میخواهم. چون اسب را از من گرفتم، من همان جایی که از اسب پیاده شده بودم، دراز کشیده و به خواب رفتم. ندانستم چند ساعت در خواب بودم. یک وقت احمد آقا مرا صدا زده گفت: برخیز و چایی بخور. ولی من در وقتی که از اسب پائین شدم، زیرپای خود را نرم یافتم و به اندازه‌ای خسته بودم که خواب مرا گرفته بود که نتوانستم تشخیص بدهم. چون از خواب برخاستم دیدم که این نرمی علف است که از یکطرف علف بالا آمده و خوابیده و خشک شده، باز از نو علف تازه بالا آمده. در زمستان این مرتبه سوم است که علف از زمین روئیده باز خشک شده. اسبها در جای خود همانطور خورده و سیر شده و ایستاده‌اند.^(۱) تلافی گرسنگی شب گذشته را نموده بودند. پس ملاحظه بفرمائید حال پیاده‌های بیچاره چه بوده؟ در حقیقت حال

۱- این گولیدان چراگاه ایلخی اسبان حسینقلی خان پدر شادروان خانلرخان قراچورلو بود، که بعداً گله‌ی اسبانش را یکجا در حدود ۱۳۳۴ خانلرخان به سپهبد تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت وقت ایران فروخت که اسبها را به بختیاری بردند. گویا بختیار که به رفتار شاه نسبت به خود مظنون شده بود، این اسبها را برای قیام تاج‌جامی که در پیش داشت، خریده بود.

مرده را داشته‌اند. چون جایی را صرف نمودیم، آب تمام شد. بنده به اتفاق یکنفر نظامی قمقمه‌های رفقا را برداشته رفتیم دنبال آب. از کوه سرازیر شدیم و قریب سه چهار ساعت در میان جنگل و خارهای تمشک گردش میکردیم. اذان صبح گردیده هوا به قدری روشن شد که به چشمه‌ی آبی رسیدیم. آب برداشته به اردوگاه رسیدیم که وقت چاشت شده بود. ولی آفتاب در بین نبود. هوا را مه گرفت.^(۱)

نزدیک ساعت ۱۰ عده اسواران ما را مامور جناح چپ نموده و تمام عده سوارهای محلی قوچانی و شترسوارهای بلوچ و سوارهای فوج پهلوی و سوارهای دیگر لشکر شرق را که قریب دو فوج بیشتر میشدند. به جناح راست اردو طرفتی که^(۲) در سال قبل سرهنگ مهدی خان فرمانده آتشبار شکست خورده بود، مامور نمودند. و بقیه اردوی پیاده نظام در سرکوه گلیداغ ماندند. چادر سرلشکر هم در قلّه و همواری همین کوه زده شده بود. چون سوار شده و حرکت نمودیم، مه مانع دیدن راه بود. بتوسط بلد قریب دو سه فرسنگ راه رفتیم. به جنگلی انبوه رسیدیم که دارای درختهای کهنسال بود و بسیاری از این درختها خشکیده و افتاده بودند. در جنب همین جنگل زمین سطح مزروعی بود که گندم کاشته شده بود و کاه آن زراعت را در میان همان زمین، خانه‌ای از چوبهای جنگلی ساخته، و کاه را در میان آن ریخته بودند. از همان کاه به اسبها میدادیم و خودمان هم در میان و کناره‌ی جنگل منزل نمودیم. از ساعت حرکت باران نرم گرفت. قسمتی از برگهای درختان جنگل ریخته و بعضی از برگها هنوز در بعضی از درختها باقیست.^(۳) این باران نرم در روی برگهای

۱- نگارنده یکبار دچار مه غلیظ این گلیداغی شده‌ام. چشمتان روز بد لیتند. آنچنان مه غلیظ میشود که آدم جلوی پایش را نمی‌بیند. قلّه‌ی کوه الله اکبر هم در درگز همین طور است و آنرا هم تجربه نموده‌ام که با اتومبیل اصلاً نمی‌شود رفت. چشم بیش از یک قدم جلوتر را نمی‌بیند.

۲- از گلیداغ و شلمی به سوی رودخانه معروف به سمار و قازانقایه و رشته کوه تلو. یعنی اینها تپه ماهورهای بین گلیداغ و جنوب قصبه مراوه را تشکیل کرده‌اند.

۳- در ماه آبان درختان جنگل این منطقه دچار برگ ریزان میشوند. زیرا هوای مرطوب سازندران و هوای خشک و سره خراسان در اینجا تلاقی نموده و بر همدیگر تأثیر گذاشته و ایجاد هوایی لطیف و مرطوب می‌نمایند. بهمین جهت انواع گیاهان و درختان و حیوانات وحشی مربوط به نواحی گرمسیری و سرسیری در اینجا که همسایگی بازرگ وحش گلستان است،

درشت جنگل جمع شده و بر روی سر ما و اسبها می ریخت. اسبها از کثرت باران حال خستگی پیدا کرده بودند. آهسته آهسته از خوراک خوردن بازماندند. و برای ما به عوض نان بهر نقری مقداری آرد میدادند. آرد را در میان دستمالهای بزرگ یا بقچه لباسهای خودمان خمیر نموده و از همیزمهای خشک جنگل آتش انبوهی روشن نموده، گاهی جلو خودمان را به آتش میدادیم، تا چیزی خشک شدن لباسها و آنگاه که از پشت سرتر میشدیم، باز چند دقیقه پشت خودمان را به آتش میدادیم و خمیر خود را مسطح نموده به میان آتش می گذاشتیم. چون از میان آتش بیرون میکردیم قسمت صدهای آن سوخته قسمتی پخته و قسمتی دیگر هنوز خمیر می باشد. قدری از آن خورده و بقیه را به واسطه نبودن جو به اسبها میدادیم.

شب اول با سخت ترین حالتی به صبح رساندیم. ولی اسبها بواسطه گل بودن زمین تمام شب در روی پا ایستاده بودند، چون اسب هر چه خسته هم باشد، در زمین گلی ابداً دراز نمی کشد و استراحت نمی کند. اسبها حالت ناخوش پیدا کرده، گوشهای این حیوانها پائین افتاده و خودمان از گرسنگی حال جنون را پیدا کرده ایم. بالاخره قرار بر این شد که بعضی از رفقا به دنبال شکار گوزن برویم.

خمیر پخته نمودن به عهده ی بنده بود. من مشغول تهیه ی نان و چایی شدم و رفقا به شکار رفتند. ساعتی نگذشت گوساله ای را با تیرزده ذبح نموده آوردند. فوری پوست کنده، گوشت او را به میان آتش انداخته هنوز پخته نشده مشغول خوردن شدیم. بعضی از رفقا مانع از خوردن میشدند که باید کاملاً گوشت پخته شود. اما برخی می گفتند پخته نپخته قربانتش برویم و قورت میدادند. این گاوها متعلق به ترکمن ها است، که شب گذشته از اثر صدای موزیک متوحش گردیده شبانه فراری شده اند.^(۱) ترکمن ها فرصتی که مالهای خود را از میان صحرا و جنگل جمع آوری کنند، نداشته اند.

زندگی و تولید مثل می کنند. چه پرتدگان و چه خزندگان و جوندگان و گوشتخواران و درندگان همچون ببر و پلنگ و گرگ و گراز و خرس و غیره.

۱- این سیاست فرماندهی لشکر بوده که نخواستند خود را با ترکمن ها درگیر کنند که مبادا بهایی را که سر سرهنگ مهدی خان در همین محل آوردند بر سر او هم بیاورند. لذا برای اینکه آنها را متوحش و فراری کند، پیش از رسیدن به گلیداغ به فرمانده

این گاوهای گاومیش چون ماها را دیدند، فرار کردند. حتی از خود ترکمنها هم فرار می‌کنند. جز اینکه ترکمن‌ها با یک صدای مخصوصی آنها را صدا می‌کنند. گاوها با شنیدن صدا بطرف صاحب صدا می‌آیند. اولین گاوی که بوسیله‌ی صدا به صاحب صدا میرسد او را بو میکشد. چنانچه صاحب اصلی گاو باشد، گاو در نزد او ایستاده، بقیه‌ی گاوها هم به ترتیب رسیده و در نزد او جمع میشوند. اگر غیر صاحب آنها باشد به محض بو کشیدن شناخته و نفس عمیقی از لوله‌ی دماغ بیرون میدهد، دم خود را علم میکند چشمایش به کاسه‌ی سربرگشته و گوشها را تیز نموده و فرار میکند. بقیه گاوها هم فرار می‌کنند. اینست که باید گاو و گوساله‌ی اینها را به گلوله انداخت و سربرید.

روز دوم مانند روز قبل برای شکار گاو رفتند. ساعتی بعد هر چند نفر از نظامیان که هم خرج بودند، یک گاو دوساله یا یکساله را شکار نموده مراجعت کردند. به محض خوردن این گوشتها اغلب نظامیان دچار اسهال شدید و در این مدت هوا بطوری است که قبلاً عرض شد. آبی باران نرم ساکت شد. شب دوم و سوم را احمد آقا بختیاری که شتلی داشت روی سر خود مان کشیده بودیم. ولی آنهم مانع رسیدن باران به سر و پیکرمان نمیشد. بارانی کوتاه بود. گاهی بنده به زیر او پنهان میشدم، گاهی احمد آقا. از طرفی هم مرض اسهال بکلی ماها را از دست و پا انداخته بود. روز سوم قدری از جنگل دورتر شدم و به جنگل کوچکی رسیدم که پر از درختهای تمشک بود. بنده تا آن ساعت هم نمیدانستم که میوه‌ی این درختها چیست؟ آیا قابل خوردن هست یا نه؟ (دره‌های این منطقه گلیداغ و پیشکمر و کریم ایشان پر از بوته‌های خاردار تمشک است)

کنار آبدست نشسته بودم، میوه‌های این خارها را نگاه میکردم که بعضی تازه و بعضی نیم خشک و بعضی خشک شده بود و بسیار شبیه به میوه‌ی شاه توت است. دست دراز کرده از میوه‌ی آن خارها کنده و خوردم. مزه‌ی زاک را میداد. از همین نکته پی بردم که این میوه ممکن است رفع اسهال را بنماید. و به اضافه به ستوه آمده بودم و در نزد خود چنان فکر کردم یا مرا خوب خواهد نمود و یا

نوج پهلوی ابراه گرفت که چرا ساکت پیش میرود. از این رو دستور داد شیپورچی‌ها حاضر شوند و سروصدا راه بیندازند که دشمن هراسناک و فراری شود.

اینکه خواهد کشت،^(۱) بهر حال بهتر از این وضع خواهد بود. مقداری از نیم خشکیده‌های نمشک را خوردم و آهسته آهسته برگشتم. همانطور که بطرف غده می‌آمدم از حالت خود پی بردم که پیچش شکم من قدری کمتر شد. چون نزد رققا رسیدم، چائی هم حاضر بود و به اضافه احمدخان استوار پیرمردی بود که بیچاره به این درد مبتلا شده بود وفور (وافور، بافور، کشیدن دود تریاک) هم میزد. یستی به من داده، چائی هم خوردم. چون ساعتی گذشت حالت خود را رو به بهبودی دیدم. پس تمام رققایی که دچار این مرض شده بودند، مطلع ساختم که فلان میوه علاج اسهال است.^(۲) قسمتی از نفرات اسواران مانند اینکه بخواهند به محلی هجوم و حمله ببرند، به سوی تمشک‌ها رفتند و نا توانستند خوردند.

روزانه‌ی چهارم شیپور حاضر باش زده شد. سپس شیپور سوار شوید، زدند. تمام غده سوار شدیم. ولی تا این ساعت که سوار شده‌ایم باران در حال باریدن است و مه همچنان تمام کوه، صحرا را فرا گرفته و تمام غده مانند روباه از آب درآمده می‌باشند. رنگ تمام نفرات و تمام اسبها تغییر نموده و ضعیف گشته‌اند. و از بیدار خوابی دگرگون شده‌ایم. مخصوصاً بنده. چون همانطور که قبلاً عرض شد، سلطان حسنخان اکملی با بنده خوب نبود و دو شب پی در پی مرا به کشیک دادن مامور می‌نمود. در جناح چپ غده‌ی اسواران در قلعه‌ی بلندی بود. دو شب مرا برای سرکشیک آنجا تعیین نمود و من چون از او بواسطه‌ی کشیده‌ای که در بجنورد به من زده بود، رنجش پیدا نموده بودم و قلبم از او باز نمیشد.^(۳)

و هرگاه مرا نزد خود میخواست، خودش نیز میدانست که من نسبت به او خوشبین نیستم. از این رو تمام کارهای سخت را به من واگذار میکرد، که شاید از او تملق گفته به سوی او بروم. اما برعکس در هر جا که جمع میشدیم بد او را میگفتم و علی سرجوخه مامور پنجاه تیر به او خیر میداد. به

۱- این است طب تجربی که بر اثر آن نیاکان ما به خواص دارویی گیاهان پی برده بودند.

۲- این حضرات بر اثر خوردن گوشت نیم پخته‌ی گاو، آنهم بدون نان دچار این وضع شده بودند.

۳- اصطلاحات فریدون بیشتر از فرهنگ کردی ریشه می‌گیرد. ترجمه‌ی این جمله‌ی کردی است که می‌گویند:

دلی من ژێ فه ناوی.

سبب همین کشیکهای پیاپی بود که از بیدارخواهی سراز پا نمی شناختم. چون بارندگی بسیار بود و آتش هم بواسطه‌ی بسیاری همزم فراوان بود، بیشتر افراد لباسهای خود را در برابر آتش سوزانده بودند و بنده هم در وقتی که پشت خود را به آتش داده بودم به خواب رفته بودم، در همان ساعت پالتو من از پشت سر سوخته بود و به قطار فشنگ کمری دو قطاره‌ام که شخصی هم بود صدمه رسیده بود. و اندکی نمانده بود که فشنگها آتش بگیرد و مرا منفجر کند، که یکی از رفقا مرا از خواب بیدار کرد و آتش پالتو مرا خاموش کرد. در حقیقت این وضع بخصوص موقعی که سوار شده و حرکت کردیم تماشا داشت.

اسبهای ما همگی در حال چرت زدن بودند و سروان حسخان از زور سرما قوز درآورده بود. ولی اسب او در حال جست و خیز و شیهه کشیدن بود. اسبهای ما افراد (درجه داران) جو را نمی یافتند که بوبکشند. ولی آقای سروان روزی هفت من آرد جو را به خوراک اسب خود میکرد. به این قسم که چهارمن را نواله^(۱) نموده به اسب میداد و صبح و ظهر و شب وقت آب دادن اسبش هر بار یک من آرد جو را مخلوط به آب نموده به اسب خود میداد.

خلاصه حرکت کرده از راهی که آمده بودیم به سوی اردو مراجعت کردیم. هنوز به اردوگاه نرسیده بودیم که توسط مامورین ارتباط دستور رسید که پیشقراولی اردو امروز با عده اسواران چهارم است و باید از فلان محل پیشروی شود. چون مامورین ارتباط از ما جدا شدند، مه رفع گردید و هوا روشن شد. پس از نیم ساعتی دیگر هم آفتاب ظاهر شد. در اینموقع سرگرد داودخان رسیده و او نسبت به من مرحمت فوق العاده داشت.^(۲) چون به نزد من رسید دستور فرمودند که شما به اتفاق هر چند نفر که مایل هستید، آنها را برداشته و با ملاحظه و دقت کامل به اوبه‌های جلو بروید^(۳) و ما آهسته آهسته از دنبال می‌آئیم.

۱- نواله خمیر نسبتاً سفتی که گلوله می‌کنند و به گلولی اسب یا شتر یا سنگ می‌اندازند و معمولاً از آرد جو تهیه میشود و بسیار مقوی است.

۲- سرگرد داودخان از کردهای کلهر کرمانشاه بود.

۳- اوبه یک واژه کردی و فارسی است و برخی اشتبهاً آنرا ترکی دانسته‌اند. ریشه‌ی آن اوبه و آبهای و آبادانی و جای آب است که ترکی یا ترکمنی آن پورت می‌باشد. در کرمانجی حرف (ب) تبدیل به (و) میشود و اوبه (اوبه) میگردد.

از بلندی کوه نگاه کردم، در میان اوبه‌های پائین دره، موسوم به دره‌ی یا نبولاق^(۱) گاو و سگ دیده می‌شود. مثل اینکه آدم هم در میان اوبه‌ها وجود دارد. رفقا هیچکدام جرأت پائین رفتن از کوه را ندارند. بنده به اتفاق سه نفر از نظامیان تیموری‌ها پیاده سرازیر شده، از میان سنگ و کمره‌های بزرگ آهسته آهسته نزدیک اوبه‌ها رفتم. هر چند هیچ محل این کوه دارای سنگ و کمر نیست، همین محل که ما داریم سرازیر می‌شویم، دارای سنگ‌های خیلی بزرگ است که اگر جنگ اتفاق بیفتد می‌توانیم در پناه سنگها از خود محافظت نمائیم. خوشبختانه کسی در اوبه‌ها وجود نداشت. رفقا از پشت سرآمدند. اندکی بعد بیرق بزرگ فوج پهلوی نمودار گشته و عده‌های پیاده نظام و توپخانه و سلسل رسیدند. دُردی خان ترکمن در پیشاپیش سرهنگ فولادی می‌آمد^(۲) و گاهی اسب خود را نگاهداشته با سرهنگ فولادی به زبان فارسی که جزئی صحبت کردن را بلد بود صحبت میکرد.

اسواران ما در همان اول دره و اول اوبه‌های ترکمن‌ها یعنی خانه‌های ترکمن‌ها ایستاده بودیم که عده قوا رسید ما عده‌ی اسواران چهارم به دنبال سرهنگ ایستاده و حرکت نمودیم. تمام این دره مملو از خانه‌های ترکمن می‌باشد که با چوب و نی ساخته شده و با تمدهای مخصوص پوشانیده‌اند.^(۳) در جلو هر یک از این خانه‌ها تالاری از چوب بسته شده و در روی هر یک از این تالارها مقداری نی گذاشته و فرش نموده‌اند و در روی نی‌ها مقداری علف خشک انباشته‌اند. ما تصور میکردیم که این علفها برای آذوقه‌ی اسب یا مالهای دیگر آنهاست. اما بعد معلوم شد که این تالارها به منزله‌ی انبار و اطاق پستوی ترکمن‌هاست. هندوانه و خربوزه و کدو یا کوزه‌ی روغن از این قبیل چیزها را در روی تالار در میان علفها می‌گذارند و گندم خود را در محل کشت در میان چاه جای

۱- یا نبولاق یعنی چشمه‌ای که در دامنه‌ی کوه می‌باشد که این دره به آن نامیده شده و واژه‌ای ترکی است.

۲- وابسته شدن دُردی خان فرزند دولت گلدی بای به رژیم پهلوی از این زمان آغاز شد، که آنها از ترس بود و میخواست جان خود را هم از جنگ جان محمد خان و هم از جنگ خوانین قوچان سالم به دربرد. زیرا همانطور که گفته شد او از جلسه‌ی کسانی بود که در به اسارت بردن دختران کرد قوچانی نقش اصلی را داشت.

۳- این آلاچیق‌ها را ترکمن‌ها قانات می‌گویند و حمل و نقل و جابجا کردنشان آسان است. اکنون این دره پر از روستاهای کوچک و بزرگ ترکمن شده و سیل بهار امسال (۱۳۸۴) خرابی زیاد به آنها زده است و این مردمان فقیر و بی چیز ترکمن، واقعاً در فقر کامل به سر می‌برند. هر خانواده هم حدود ۱۰ تا بیجه دارد.

میدهند و گاه را همانجا در بیابان انبار می‌کنند. شاید زمانی احتیاج افتد و مورد استفاده قرار گیرد. مخصوصاً که اگر سال مانند امسال خشکالی بود و علف کمیاب گردد، آنرا به مال و گوسفندان خود میدهند. برنج خود رانیز به حالت شالی بودن به میان چاه در نزدیکی اوبه‌ها میریزند. میانه‌ی چاه را با حصیر بافته‌اند. حتی نمک سنگی هم در چاه جای میدهند. (که شپش به برنج و دیگر خواربار نیفتد). در میان این دره که منتهی میشود به اوبه‌های طایفه‌ی بای ایشان^(۱) تقریباً دو هزار خانه بیشتر گذارده شده بود. اینان کسانی بودند که به عنوان تسلیم شدن مانده بودند و از شنیدن صداهای موزیک و شیورها در چهارشب قبل فرار کرده‌اند که فرصت بار کردن خانه را هم نکرده‌اند.^(۲) چون قریب نیم فرسنگ از کنار این خانه‌ها گذشتیم رسیدیم به یک دسته خانه‌های ترکمنی که در حدود بیست خانوار میشدند و معلوم میشد که این ۲۰ خانوار طایفه‌ی دیگری بوده‌اند که قدری جداتر از خانه‌های طایفه‌ی بای ایشان گذاشته شده بودند. دُردی خان ترکمن به سرهنگ فولادی گفت:

دستور بفرمائید این خانه‌ها را آتش بزنند. (!!)

آتش زدن اوبه‌های ترکمن و غارت گورستان‌ها

آری از قدیم گفته‌اند کرم درخت از خود درخت می‌باشد. حالا هم به دستور دُردی خان ترکمن، خانه‌های ترکمنان را به آتش می‌گشتند. چون مسأله قدرت و تنازع بقا در میان است و دُردی خان می‌کوشد با فتای هموعان خود، به بقای خود ادامه دهد. فریدون خوب اشاره کرده و می‌گوید:

«گویا این خانه‌ها متعلق به ترکمن‌هایی بود که کار آنان در مدت سال، تمام قتل و غارت مردم بیگناه بود. ولی به عقیده‌ی بنده همان خانه‌ها متعلق به کسانی بود که سابقه‌ی دشمنی با دُردی خان

۱- بای + ایشان، یعنی آخوند بگ. آخوند رئیس قبیله ترکمن‌ها به سادات روحانی، ایشان می‌گویند.

۲- اینها همان ترکمن‌های رعیت ایران بودند و مالیات میدادند و اهل شورش هم نبودند که ملک الشعراء بهار هم به آن اشاره کرده که ترس و وحشتی که جان محمد خان به ترکمن صحرا ایجاد کرده، اینها هم از ترس اینکه مبادا گرفتار غضب شمر ثالث شوند، کوچیدند و به شوروی رفتند و دیگر برنگشتند که اینها منابع ملی ایران بودند. بعدها از سال ۱۳۱۰ به بعد کم‌کم عده‌ای از شوروی گریخته و آمدند و در دره جرجلان خانه سازی و ایجاہ روستا کردند.

ترکمن داشتند. سرهنگ فولادی به دسته‌ی اول که در پشت سر او بودیم، فرمان داد که این ۲۰ خانگی ترکمنی را بسوزانید. از میان عده خارج شده و هر کدام کبریتی به اندکی از نی یا علفهای خشک زده و در کنار چوبهای خانه‌ها گذاشتیم. چون خانه‌ها آتش گرفت، دنباله‌ی اردو نیز از صف خارج شده بقیه‌ی خانه‌ها و تالارها را تماماً آتش زدند. دیگر کسی مانع نشد که چرا تمام این خانه‌ها حتی مال بای ایشان را هم می‌سوزانید. یکمرتبه تا آخر این دره تمام خانه‌ها را آتش زدند. چون وارد خانه‌ها میشدیم، هر کس هر چه لازم داشت بر میداشت. بنده از اولین اوپه‌هایی که آتش زدیم سه کاسه‌ی چای خوری برداشتم. ولی نمی‌دانستم که هندوانه‌های خیلی خوب در میان علفهای تالارها می‌باشد. تمام این دره یکمرتبه شد یک پارچه آتش.

تا غروب آفتاب در میان این دره مشغول راه رفتن و آتش زدن بودیم. هنگام غروب در میان دره فرمان پیاده شوید، دادند. آن شب را قدری استراحت نمودیم. در این منزل فقط بواسطه‌ی نبودن عیزم برای جوشانیدن آب چایی در مضیقه بودیم. پس از گردش بسیاری قبرستانی رسیدیم که در بالا سر و پائین پای مرده چوبهای بلندی نصب نموده بودند. چوبها را از قبرها کنده و آورده و سوزاندیم.^(۱) باز هم در مضیقه بودیم. زیرا باید نان هم پخته شود. در حالیکه چایی هم خیلی زیاد وسیله‌ی افراد قشون که خسته شده‌اند مصرف میشود. نمیدانم علت چیست؟ یا اینکه آبهای گوارائی ندارد وقتی هم که چایی را دم می‌کنیم مقداری روغن در روی چایی معلوم میشود،^(۲) با این وصف هر چه چایی می‌خوریم، مثل اینکه ایداً چایی نخورده‌ایم.

۱- گورستانهای ترکمانان را هر گاه بکنفر نادره به آداب و رسوم آنها، از دور ببیند گمان می‌کند که باغهایی هستند که درختان آنها خشک شده است. بالای سر مرده یک تیر و پائین پای مرده هم یک تیر به زمین فرو می‌کنند. البته کردهای ما هم همین کار را می‌کنند، منتها چوبهای کردها از نیم متر تجاوز نمی‌کند و باریک است و از دور دیده نمیشود. اما تیرهای ترکمن چه از سنگ و یا چه از چوب، گاهی از دو متر هم بلندتر اند و از دور دیده می‌شوند. تیرهای دومتری از سنگ تراشیده به شکل پیکان می‌باشند. بدبخت مرده‌های ترکمن هم در گور از شر نظامیان راحت نبوده و خانه‌یشان غارت و خراب شده.

۲- بیشتر آبهای این منطقه و نیز دره‌ی جرگلان و نیز نزدیکی‌های غلامان گویا مخلوطی از آب و لغت هستند، اما بوی لغت نمیدهند. وقتی که دست را می‌شوید گمان میکنی صابون زده باشی. دست نرم و لطیف میشود. لایه‌ای سبز رنگ از چربی همچون لغت بر روی آب دیده می‌شود.

صبح بیدار شده چون یک کیلومتر راه رفتیم، رسیدیم به اوبه‌های بای ایشان. خود بای ایشان با عده‌ی زیادی از طایفه‌ی خود به جلو عده آمده و یک گاو هم برای قربانی کردن در جلو سرلشکر آورده بودند. پس از قربانی نمودن، سرلشکر به بای ایشان هم مرحمت فرموده، انعامی لطف فرمودند و اطمینان هم بدو دادند. از آنجا گذشته برای دو ساعت از ظهر گذشته، وارد به پیشکمر شدیم. پیشکمر محلی است که در اول دره واقع شده و بقیه تا گنبد قابوس از اینجا معلوم میشود. در صورتیکه بالغ بر چهل و هشت کیلومتر راه است و در قله‌ی پیشکمر واقع است، و رود گرگان از میان دره‌ی یانبلاقی حرکت نموده و از کنار پیشکمر قریب یک فرسنگ و نیم بلکه دو فرسنگ رد شده در ۱۲ کیلومتری پیشکمر، آب دره‌ی کریم ایشان^(۱) هم ملحق به این رودخانه گردیده و تشکیل رود گرگان را میدهد. چون ۳۶ کیلومتر دیگر رفت که نزدیکی شهر گنبد قابوس رسید، گذشتن از این رود بسیار سخت، بلکه خطرناک است. در مقابل شهر گنبد راهروی هست که بعضی اوقات یعنی در صاف بودن هوای غیر بارانی ممکن است از آنجا بتوان گذشت. به اضافه دستگامی آنجا گذارده شده که از دو طرف به زنجیرهای محکم اتصال دارد و بوسیله‌ی او از این رود عظیم می‌گذرند. و الا در موقع جزئی بارندگی حرکت از این رود بدون قایق و لود که غیر ممکن است.

خلاصه اردوگاه در پیشکمر واقع شد. امشب تمام عده سوارها را به کوههای اطراف جهت کشیک و قراولی مامور نمودند، و اسواران ما مامور جناح راست گردیدیم. در بلندی کوه ابداً چوب یافت نمی‌شود. قبرستانی در سر همین کوه بود که چوبهای آنرا برای امشب برای جوشانیدن آب مصرفی سوزانیدیم. آنها را هم تمام نمودیم که دیگر آب برای خمیر نمودن وجود نداشت و تا محل آب راه بسیاری بود. امشب را بدون نان بسر بردیم. چون ساعت ۹ شد از کوه سرازیر شدیم و عده پیاده بجای اسواران ما، مامور قراولی آمدند. چون وارد جلگه و دشت شدیم، دو گلوله‌ی توپ به اول دره‌ی کریم ایشان انداخته شد و مقصود مشق هدفگیری بود که قله‌ی تپه‌ی کوچکی که در اول دره‌ی

۱- دره‌ی کریم ایشان، که مشوب است به کریم ایشان از روحانیون سیاستمدار و مقتدر و ماجراجوی ترکمن در اواخر دوره فاجار که در تمام حوادث و تحریکات ترکمانان يموت منطقه کلاله و گنبد نقش اصلی را داشت. اسارت خراسانیها تمام زیر سر او بود که نتوا میداد.

کریم ایشان بود، نشانه گرفته بودند که گلوله‌ها از بالای سر ما رد شده و روی تپه فرود آمدند. از اینجا تا اردوگاه شش کیلومتر راه بود. چون وارد اردوگاه شدیم، سروان حسخاں اکملی فرمان پیاده را گفت^(۱) که از کنار چادر سرلشکر، ستوانیکم قائم مقامی صدا زد. سروان حسخاں جواب داده و سواره نزد چادر سرلشکر رفت. سرلشکر دستوری به او داد. سروان برگشت نزد عده‌ی ما آمد. فرمان گوش به من و بعد فرمان خیردار داده گفت: میدانید که حضرت اجل فرمانده محترم لشکر چه فرمودند؟ ما گروهمانها که در خارج صف بودیم دست بلند نمودیم که بفرمائید.

سروان اکملی گفت: عده‌ی زیادی در ۲۰ کیلومتری معلوم میشود. سرهنگ فولادی به سرلشکر عرض نمود که آنان عده‌ی شیراآه خان تردینی^(۲) و سوارهای تردین می‌باشند که جهت کمک می‌آیند، و سرهنگ مهدی خان^(۳) فرمانده آتشبار عرض نموده اگر من مهدی هستم، ایشان سوارهای ترکمن می‌باشند که جهت جنگ می‌آیند. لذا طبق فرمان حضرت اجل فرمانده معظم لشکر، اسواران ما مأمور اکتشاف شده که رفته و قضیه را کشف کنیم. در این مأموریت کسی حق انحراف و تیراندازی ندارد و هر کس بدون اجازه تیر بیندازد، کوچکترین مجازات او اعدام خواهد بود.

بعد از این گفتگو فرمان حرکت داده، چون قریب دو کیلومتر راه رفتیم، رسیدیم به اول خانه‌های ترکمنی، و در این صحرای وسیع تا کنار رودخانه‌ی کریم ایشان که از طرف غرب آمده و از سمت جنوب وصل به رودخانه‌ی گرگان میشود، تماماً خانه‌های ترکمنی است که جمعیتی ندارد. فقط در نزدیکی اردوگاه صد خانواری ساکن هستند و بقیه‌ی خانه‌ها، صاحبانشان متوازی شده‌اند و فرصت بارکردن خانه‌های^(۴) خود نداشته‌اند و این دست تقریباً تا کنار رودخانه‌ی کریم ایشان بالغ بر صد هزار ذرع مربع است که ۱۰ الی ۱۲ هزار خانوار ساکن بوده‌اند. چون نزدیک خانه‌ها شدیم، توپهای

۱- فرمان پیاده شوید به سواران داد که این لحظه از کنار چادر سرلشکر...

۲- شیراآه خان تردینی که در مصاحبه نعمت‌الله یگ اوغازی هم از وی نام به میان آمد، از خوانین تردین بود.

۳- این همان سرهنگ مهدی خان دزد است که در مقابل ترکمن‌های شکست خورده و فراری شد.

۴- ترکمن‌ها هر گاه میخواهند از جایی به جایی کوچ کنند سقف و دیوارهای خانه را از هم جدا کرده بر پشت شتران بار نموده و میرفتند. لکن در این پیشامد فرصت این کار را نداشته و چیزهای سنگین بار را گذاشته و فرار کرده بودند که چنان به در بپرند و از طریق مراوه وارد خاک شوروی بشوند.

بزرگ فوج پهلوی را به کار انداختند که این گلوله‌ها از بالای سر ما رد شده و بالای سردشمن منفجر گشتند. سروان حسنخان عده را به دو قسمت نموده، یک دسته به خط زنجیر و یکدسته به حالت احتیاط به سمت سواره‌ها می‌رویم. و سواره‌ها نیز به سمت ما می‌آیند. چون در حدود ۶ الی ۱۰ کیلومتر دیگر از میان خانه‌ها گذشتیم غفلتاً از طرف روبرو به ما شلیک شد. به محض صدای شلیک تمام عده پیاده شدیم. دیگر فرمانده مُرد، حتی فرمان پیاده شوید را هم نتوانست بدهد تا چه رسد به فرمانهای دیگر. و این شخص از ساعتی که از جنگل کوه گلیداغ پائین شده و تا به پیشکمر رسیدیم، کارها و اطوارهایی از خود بروز میداد که نهایت نداشت. مخصوصاً که هرگاه استوار احمد نعلبند که عرض نمودم دچار اسهال بود، تمام رفقا خوب شدند ولی این شخص پیرمرد بواسطه‌ی معتاد بودن خوب نشده بود، از هر یکی ده کیلومتر راه از اسب پیاده شده و من گاهی از اوقات که خیلی عجله داشت، اسب او را می‌گرفتم. سروان اکملی در جلو عده اسب خود را نگاهداشته و به صدای بلند می‌گفت: چرا خارج شدی نایب احمد؟ احمد هم می‌گفت: خدایا این چه بلایی است که دچار ما گردیده؟

این حرکات بی ادبانه چند بار از سوی سروان اکملی تکرار شد. بالاخره منجر به فحش گردید. نایب احمدخان در آخرین پاسخ به او می‌گفت: لامذهب نمی‌بینی که من مریضم؟ ده لامذهب بگذار....

اما سروان او را بیش از پیش اذیت میکرد و با حالت حمله، اسب خود را به سمت او میراند که او را بزند و در این موقع حالت قهرمانانه‌ای به خود میداد که انگار فاتح ترکمن صحرا است. اما اینجا که صدای گلوله‌ی دشمن بلند شد، آنچنان خود را باخت که با یک حالت وحشت انگیزی خود را از اسب پرتاب نموده، دهنه‌ی اسب را پسوی مصدر خود میرزا بابا دراز نموده خودش پسوی رودخانه فرار کرد. این را هم عرض کنم که از یک اسواران فقط ۴۶ نفر مانده بودیم. بقیه‌ی عده را در بین راه اینچه‌ها و در گلیداغ پست و ارتباط گذاشته بودند که آذوقه را جمع آوری کرده و به عده برسانند و آذوقه از بجنورد حرکت میکرد که تا به اردوگاه، خدا شاهد است ثلثش باقی نمی‌ماند.

مقداری نان حمل میشد. نان را در بین راه خودشان می‌خوردند و مقداری دیگر را به پستهای

ارتباطی بین راه میدادند و یک مقدار کمی در پیشکمر به اردو میرسید. آنهم تماماً خرد شده و به اضافه کپک زده بود که ابدأ از بوی کپک خورده نمیشد.^(۱) بنده در این موقع کاملاً به چهره و حالت سروان اکملی نگاه میکردم. سپس به رفقا نگرستم دیدم نه نفر در این میدان مسطح و وسیع مانده‌ایم. دو نفر مصدر که اسبها را نگاهداشته‌اند. شش نفر نظامی و گروهیان دیگر هستیم و احداً خان ستواندوم هم بدون اسلحه نزد ما می‌باشد. رفقا به سرعت خود را داخل رودخانه رساندند. این رودخانه حالت دره را دارد و در بعضی مواقع سال که باد تنیدی می‌وزد و خانه‌های ترکمنها را از جا می‌کند، ترکمن‌ها خانه‌هایشان را کنده و به داخل همین رودخانه نصب می‌کنند که از شدت باد در امان باشند.

ما شش نفر نظامی عازم جنگ شدیم. دو نفر دیگر هم اسبها را به داخل رودخانه بردند که از تیررس به دور باشند. ما شش نفر مشغول شلیک شدیم و گلوله‌های توپ نیز چنانکه قبلاً گفته شد، مسلسل وار از روی سر ما گذشته در بالاسر دشمن فرود می‌آمد. این گلوله‌های توپ بود که جان ما هفت نفر را خرید و گرنه دشمن در اولین وهله ما را هدف گلوله‌های خود قرار میداد. سروان اکملی از مبانیه رودخانه گزارش داده بود که مشغول جنگ شدیم و اینان دشمن می‌باشند و تقاضای کمک را هم کرده بود. ولی افسوس که بواسطه‌ی بودن خانه‌های ترکمانان اردوگاه دیده نمیشد که از بدو شلیک چه حالتی رخ داد. اگر با چشم یا با دوربین حالت سروان حسنخان از اردوگاه دیده میشد آنوقت چگونگی جنگیدن او با دشمن به خوبی آشکار می‌گشت!!

اگر حالت این سروان را سرلشکر رشید و غیور میدید، فوری او را اعدام میکرد که عبرت دیگران باشد. در این محل که ما شش نفر گروهیان و ستوان احداً خان می‌جنگیم، یک جوب (جو) قدیمی هست که مستقیماً به سمت جنوب امتداد دارد و این جوبی است که پس از فتح نادرشاه افشار از حدود اوبه‌های بای ایشان از اول حدود پیشکمر از اول رود گرگان برای کشتکارکننده شده است. اما این سد و نهر به مرور زمان خراب شده و ترکمن‌ها هم کوچکترین توجهی به آن نکرده‌اند. ما در

۱- از بجنورد تا اینجا پنج منزل راه بود که بدیهی است نان‌ها پس از ۵ - ۶ روز کپک زده و خرد میشدند.

گودی این نهر خود را پنهان نموده‌ایم. علاوه بر آن خانه‌های ترکمن هم که بین ما و دشمن قرار دارد، حالت حفاظ و سنگر را برای ما دارد. ما در پناه گلوله‌های توپخانه از داخل رودخانه پیشروی می‌کنیم و تیراندازی می‌نمائیم. یک وقت سروان حسنخان اکملی و دیگر رفقا خیردار شدند که ما شش نفر قریب پنجهزار نفر از دشمن را نیم فرسنگ عقب رانده‌ایم. آنها از فرار خود خجل و شرمنده شده، آهسته آهسته نزد ما آمدند. آنگاه سرگرد داودخان هم رسید. عده‌ی پیاده‌ی فوج پهلوی نیز رسید. سروان اکملی هم با ترس و لرز به سوی ما می‌آمد. من او را می‌پائیدم و قضیه‌ی سیلی خوردن از او را قراموش نمی‌کردم و در پی فرصت بودم. سه دانه فشنگ مخصوص در تفنگ کوتاه انگلیسی خود گذاشتم. سروان پشت خم پشت خم از میان نهر به سمت جنوب می‌رود. من مهره‌ی پشت او را هدف قرار داده گلوله‌ی اول را زدم نخورد. سروان خیز برداشت و تا خواست بفهمد گلوله از کدام سمت می‌آید، گلوله‌ی دوم را زدم. از بدشانسی آن هم نخورد و کنار پایش به زمین نشست. او با سینه خیز خود را به سنگر علی پنجاه تیر و محمدقلی گروهیان سوم انداخت که در این حال تیر سوم را هم زدم و گمان کردم که حتماً به او خورد. اما او نیز نخورده بود، اما آن دو نفر فهمیده بودند که گلوله‌ی سومی از سوی من شلیک شده است.

بدین گونه او فهمید که حال او را گرفته‌ام. از آن ساعت به بعد دیگر با من بدرفتاری نکرد و همیشه هوای مرا داشت. اما با اینکه در چندین مسابقه بویژه در بیش قارداش بجنورد من مهارت خود را در تیراندازی به ثبوت رسانده و افسران و نظامیان را مات و حیران نموده بودم، در اینجا با اینکه هدف نزدیک هم بود، هر سه گلوله‌ام خطا رفت و من معتقد شدم که تا خدا نخواهد یکی کشته شود، بنده نمی‌تواند او را بکشد.

بهر حال ما مشغول جنگ با دشمن بودیم. در میان عده‌ی ما یکنفر نظامی بود به نام حسین کریم اهل تربت که از اول با ما شش نفر بود که خیلی تهوّر به کار می‌برد و از سنگرها بیرون می‌آمد و ایستاده به سوی دشمن تیراندازی میکرد. عصر شده بود و ما از شب قبل غذایی نخورده بودیم. تشنه و گرسنه بودیم. رفقا رو به من کرده گفتند فلانی ما که از گرسنگی مردیم فکری بکن.

گفتم چاره‌ای نیست جز اینکه نزد اسبها رفته مقداری نبات در خورجین دارم برای شما می‌آورم.

یکی گفت اگر رفتید چپق من هم در قیل زمین برگ است با خود بیاورید. من از میان چامی که سنگر نموده بودیم برخاسته، پشت خم پشت خم خود را تا خانه‌ها رساندم. ما به اندازه‌ای پیش رفته بودیم که از خانه‌های ترکمن هم گذشته و با دشمن روبرو شده بودیم. فقط رودخانه‌ی کریم ایشان بین ما قرار دارد و دشمن اغلب اوقات از جناح چپ از میان این رودخانه عبور نموده و در جنوب با ما جنگ میکند. سروان اکملی که دید ما شش نفر پیشروی کرده و دشمن را عقب رانده‌ایم، گزارش نوشته و کمک خواسته بود که نیروهای کمکی رسیدند. از عده‌ی سرگرد داودخان یک نفر به نام ربیع فرزند شیخعلی مجروح شد. در میان خانه‌های ترکمن که بازرسی کردیم، سه چهار نفر پیرمرد ترکمن که بیش از هشتاد سال داشتند و بیمار بودند و نتوانسته بودند فرار کنند مشاهده نمودیم که در پهلوی هر یک قدری نان و آب گذاشته و خودشان فرار کرده بودند. رفقای ما یکی دو نفر را به گفته‌ی سرلشکر با گلوله راحت کردند.^(۱) وقتی که من نزد اسبها برگشتم، آنها را مرده یافتیم. رفقای ما در اینجا مشغول هندوانه خوردن بودند و ما شش نفر در آن سنگرها در برابر دشمن از گرسنگی و تشنگی به حالت مرگ افتاده بودیم. معلوم شد هندوانه‌ها را از انبارگاه ترکمن‌ها از زیرکاه پیدا کرده‌اند. من کیسه‌ی چپق رفیق را برداشته یک هندوانه‌ی بزرگ هم زیر بغل گرفته در زیر رگبار گلوله‌های دشمن خود را به سنگر رفقا رسانیدم.

تزدیک غروب فرمان عقب نشینی دادند. در حالیکه ما راضی به این فرمان نبودیم و اعتراض ما شش نفر هم به جایی نرسید. فوج پهلوی که در این درگیری ۲۴ نفر تلفات داده بود، فرمان عقب نشینی را مفت خود دانسته به سرعت به عقب بازگشت و ترکمن‌ها که گمان کردند شکست خورده و فرار می‌کنیم. از رودخانه گذشته هلهله کنان به تعقیب ما پرداختند. سروان اکملی که چنین دید، شلاق به اسب خود زده و از میدان به سرعت گریخت. ما که دیدیم دشمن دارد به ما میرسد، در حال

۱- این امیر لشکر به پیرمردهای قادر به حرکت کردن از جای خود نیز رحم نمی‌کرد و قهرمانانه آنها را به گلوله می‌بست، که شمر در کربلا این کار را نکرد. چون امام زین العابدین بیمار بود، او را سوار بر شتر کردند که رنج پیاده روی را متحمل نشود. پس این شمر سوم از شمر اول خونخوارتر و ستمگرت‌تر بوده است. خداوند در آن جهان هر سه را به هم محسور کند که خاطرانشان را برای هم بازگو کنند.

فرار به سوی دشمن تیراندازی می‌کردیم که از سرعت آنها بکاهیم. سروان اکملی برگشته نسبت به ما فحاشی می‌نمود که چرا تیراندازی می‌کنید. گفتم جناب سروان چنانچه تیراندازی نکنیم، الان به ما میرسند و کار ما را خواهند ساخت.

منتها در اینجا نیز اقبال یاری کرد که ترکمن‌ها در حال اسب سواری اصلاً نمی‌توانند تیراندازی بکنند. از طرفی هم نظامیان که در بازگشت انبار کاهها و خانه‌های آنها را آتش زده بودند و همه جا را دود و آتش فراگرفته بوده، بسیاری از آنها مشغول خاموش کردن آتش‌ها شدند و ما توانستیم جان سالم از مهلکه در ببریم. فوج پهلوی هم ۲۴ نفر مرده‌های خود را به اسبها و قاطرها بار کرده و آورد. در اردوگاه مشغول کفن و دفن آنها شدند. تعجب به اینجاست که ما در خط اول با دشمن می‌جنگیدیم، تلفات را فوج پهلوی داده بود. من گمان می‌کنم چون بیشتر تفنگهای اشرار سه تیر بود و برد گلوله‌ی تفنگ سه تیر بیشتر است، تمام این گلوله‌ها از بالای سر ما گذشته و به اینها خورده بود. یک علت هم بود که ما مانند سوارهای محلی خودمان به اختیار و به تاکتیک خود می‌جنگیدیم و هر یک از ما فرمانده خودمان بودیم. اما افراد فوج پهلوی در اثر فرمانهای بیهوده‌ی افسران خود از قبیل به چپ چپ و به راست راست و خط زنجیری و مانند آن جان خود را مفت از دست داده بودند. (۱)

خلاصه دشمن تا نزدیکی اردوگاه، ما را تعقیب کرد و با جناحهای چپ و راست اردو به سختی درگیر شد. شب فرا رسید کسی از ترس جرأت نمی‌کرد آتش یا کبریت روشن کند. اردوی ما از دو سمت جنوب و غرب به محاصره‌ی دشمن درآمده بود. با اینحال سرلشکر متهور و غیور دستور داد که در اردو نظامیان کاملاً استراحت کنند. آتش روشن کنند و به خودشان برسند. ماکه سخت محتاج چایی بودیم به سرعت مشغول روشن کردن آتش شدیم. تا چایی درست کنیم و آرد را خمیر نموده نان تهیه نماییم و افسران قدغن نموده بودند که حق روشن نمودن آتش را ندارید. محل اسواران ما در کنار چادر سرلشکر بود. سرلشکر از چادر بیرون آمده صدا زد. سید حسین خان (قائم مقامی) فوری جواب داد. فرمودند: چرا نفرات آتش نمی‌کنند؟ دستور دهید مشغول استراحت شده و آتش را

فراوان تر از هر شب برافروزند. ماها به این طور دعائی آمین می‌گفتیم و میزم‌های خشک چادرهای ترکمن را در کنار خود آماده گذاشته بودیم. چون فرش نداشتیم هر گاه به خانه‌های ترکمنی می‌رسیدیم، فوراً قدری از نمداو را پاره نموده و مقداری هم از چوبهای خانه‌ها را در میان نمدا پیچیده به ترک اسب می‌بستیم. چون در منزل پائین شدیم، چوبها را زیر دیگها گذاشته و آتش کردیم. اگر این چوبهای خشک نبود، باید می‌رفتیم از درختان کنار رودخانه می‌بریدیم که زحمت زیاد داشت. به همین جهت همیشه از چوب خانه‌های ترکمن که خشک بود و خوب می‌سوخت استفاده می‌کردیم. چون آتش روشن شد، شلیک گلوله دشمن بیشتر گردیده گلوله‌های سه تیر از روی سرما می‌گذشت و در گوه فرود می‌آمد. حالا این از اقبال سرلشکر بود، نمیدانم و یا از ناشی بودن اشرار، گلوله به کسی نخورد که سهل است به اسبها هم اصابت نکرد. تا ساعت ۴/۵ الی ۵ از شب گذشته دشمن با هایل‌های اردو مشغول جنگ بود. در این بین یکمرتبه نورافکنهای ما به صدا درآمده تمام دشت را روشن نمود. و به دنبال آن آتشبارهای فوج پهلوی شلیک نمودند. دیگر ترکمن‌ها بی سرو صدا شدند و گلوله‌ای از تفنگ کسی خارج نشد. تا صبح راحت خوابیدیم. صبح که بیدار شدیم، اثری از دشمن نبود. بعداً دانستیم چون سال قبل سرهنگ مهدی خان به ترکمن‌ها گفته بود که دولت ایران اقتداری دارد و اسلحه‌هایی آورده است که میتواند تمام دنیا را در یک آن بسوزاند و از بین ببرد، نیز می‌گفته است که الساعه طیاره را از صندوق بیرون نموده و به هوا می‌فرستم که همه‌ی شما را یکجا نابود کند. اما من دلم به حال زن و بچه‌های شما می‌سوزد.

سرهنگ مهدی خان برای اینکه ترکمن‌ها را بترساند یکی دو گاو صندوق خالی را به قاطرهای توپخانه بار کرده و به ترکمن‌ها گفته است که طیاره در میان این صندوقهاست و با این حيله‌ها، روزی پنج شش فرسنگ به سوی ترکمن صحرا پیشروی می‌کرده و هر روزی یک بیک به بجنورد می‌فرستاده و به مشهد برای سرلشکر حسین خزاعی تلگراف می‌کرده که تا فلان جا پیشروی کرده‌ایم. عده‌ی کمکی بفرستید و سرلشکر به او می‌نویسد که شما پیشروی کنید، عده‌ی کمکی برای شما روانه کردم. باز دوباره سرهنگ مهدی خان تلگراف می‌کرده که تا اول خاک ترکمن صحرا رفته‌ام. پس این عده چه شد؟ سرلشکر خزاعی جواب میداده شما پیشروی کنید عده‌ی اعزامی به قوچان رسیده است. و

هر بار که سرهنگ تقاضای کمک کرده سرلشکر هم می‌گفته است که عده به شیروان یا بجنورد رسیده است. شما پیشروی کنید و بدین گونه سرهنگ بیچاره وارد مراوه تپه شده و سران ترکمن را فرا میخواند یا توپهایی که داشته چند تیر شلیک می‌کند. تا آنها را از وجود این سلاحها بترساند و آنگاه به سران ترکمن جنبه‌های ایریشمی و خلعتهای گوناگون میدهد تا سربه سر او نگذارند. بدین ترتیب تا کریم ایشان پیشروی می‌کند. در این زمان برای ترکمانان مراوه تپه از سوی سردار بجنوردی خیر میرسد که از رسیدن عده‌ی کمکی برای سرهنگ خبری نیست و طیاره هم در ایران وجود خارجی ندارد. در اینجا بود که سرهنگ مهدی خان متوجه شد که دیگر ترکمانان از حرفهای توخالی او نمی‌ترسند و هر روز بیشتر بر او فشار آورده و حلقه‌ی محاصره را بر او تنگ‌تر می‌کنند. لذا روحیه خود را باخته و از ترس به سرکوهی که در میان دره کریم ایشان و بای ایشان واقع است پناه می‌برد و در آنجا سنگربندی میکند. ترکمنها از میان جنگل بالا رفته و غفلتاً شلیک می‌کنند. سرهنگ مهدی خان و نیروهای تحت فرماندهی او که برخی نظامی و برخی از خوانین و سواران محلی قوچان و شیروان بودند، از این وضع هراسان و بیمناک میشوند که صفحه‌ی پنجاه تیر همچنان پر بود و ایداً توانسته بودند حتی یک تیر هم به سوی دشمن شلیک کنند. از هول جان پنجاه تیر را انداخته و فرار کرده بودند. چون کسی از ترکمن‌ها هم با مسلسل پنجاه تیر آشنایی نداشت، ناچار پنجاه تیر را با ترس و لرز آهسته آهسته برداشته به مسجد کریم ایشان برده در چاهی پنهان نموده بودند که ما آن را بیرون کردیم که بعداً عرض خواهد شد. بخاطر ترس از گفته‌های سرهنگ مهدی خان در سال قبل بود که ترکمن‌ها به محض اینکه شعله‌ی نورا فکن‌ها و غرش آتشبارهای فوج پهلوی را دیدند، بیمناک شده و شبانه فرار کرده بودند.

نگارنده با تحقیقات جداگانه‌ای که در مورد جنگهای سرهنگ مهدی خان داشتم، روشن شد که سرهنگ مهدی خان شبانه با پای پیاده از میان جنگل فرار می‌کند. بدون اینکه بفهمد به کجا میرود. تا اینکه سرانجام دو روز بعد از محل رباط قریب که امروزه جاده مازندران به بجنورد از آنجا میگذرد و ابتدای جنگل قرق شده می‌باشد، سردر آورده و سپس با په دست آوردن اسبی خود را به بجنورد رسانده بود. افراد او هم برخی به دست ترکمانان کشتار شدند و برخی توانستند از مهلکه بگریزند و

جان به در برند. اینکه فریدون با توجه به شایعات، علل شکست سرهنگ مهدی خان را اطلاع دادن سردار معزز به ترکمانان داده، بی ربط است و سردار در بجنورد نبود و در تهران بود. این شایعات برای تبرئه سرهنگ و تقویت روحیه نظامیان بوده است و گناه شکست را به گردن دیگران انداختن.

جنگ در دره‌ی کریم ایشان و اعدام ترکمانان اسیر

در گزارش فریدون خواندیم که ترکمنها از حرفهای سرهنگ مهدی خان و مشاهده‌ی نورافکنهای فوج پهلوی هراسان شده و شبانه از برابر لشکر جان محمدخان فرار کرده و رفته بودند. اما در بین راه به عده‌ی سوار لشکر شرق و عده‌ی بلوچهای شترسوار برخورد کرده و تا صبح به جنگ پرداخته بودند.

فریدون می‌افزاید: صبح که از خواب برخاستیم و از قرار ترکمن‌ها مطمئن شدیم، به آسودگی صبحانه خورده و سپس به محل جنگ دیروز رفتیم. هوا کاملاً ابری بود و مه زمین را فراگرفته بود. در آن طرف رودخانه‌ی کریم ایشان، اسبها را به چرا سرداده و مشغول گفتگو بودیم که ناگهان هفت نفر پیاده‌ی مسلح از دور نمودار شدند و معلوم بود که برای کمک به ترکمانان و به قصد غارتگری اردوی نظامی می‌آیند که در سال قبل هم اتفاق افتاده بود. هر کدام از ما نظری در مورد آنها داشتیم. به گمان آنها قشون ما شکست خورده بود و آنها ما را از دور ترکمن حساب کرده بودند. بدین جهت بی‌مهابا پیش می‌آمدند. از این رو به سروان اگملی گفتم: اجازه بدهید آماده شویم که ما را غافلگیر نکنند و چند نفر از آنها را دستگیر کنیم.

سروان گفت که: نه خیر، شما نمی‌فهمید، اینها می‌آیند تسلیم بشوند.

گفتم: جناب سروان اینها تسلیم چه می‌فهمند؟ عقب نشینی دیروز ما را فرار تصور کرده‌اند و اکنون برای کمک به ترکمانان و شریک شدن در اموال غارتی اردو می‌آیند.

سروان لجاجت نموده گفت: شما نمی‌دانید، اینها برای تسلیم شدن می‌آیند.

در همین گفتگو بودیم که آن هفت نفر کاملاً به ما نزدیک شدند و ما را شناختند که نظامی هستیم، بیدرنگ پا به فرار نهادند. سروان بی تجربه و ناآگاه پشیمان شد. فرمان دادن را هم بلد نیست

و در مواقع فوری دست و پای خودش را گم می‌کند و نمی‌داند چگونه فرمان بدهد. بدون اینکه منتظر سروان بشویم چند نفری به سوی آنها شلیک کردیم. تیر به آنها نخورد. سوار شده تعقیب شان کردیم و در حال تاخت بسوی آنها تیراندازی می‌کردیم.

تیر به دو نفرشان خورد. یکی را از بازو مجروح کرد و دیگری را از روی کتف و سه نفر هم خسته شده و ایستاده و تسلیم شدند. ولی دو نفر به سرعت باد همچنان فرار میکردند که ما هر چه اسب تاختیم به آنها نرسیدیم و اسبهای ما از نفس افتادند. هر چه تیر انداختیم به آنها نخورد و آنها فاصله خود را با ما بیشتر کرده از تیررس خارج شدند. ما امروز اینگونه پیاده هم دیدیم که اسب به آنها نرسید. شاید کسی باور نکند. اما این قضیه امروز در حضور ۴۲ نفر نظامی و گروهیان و سروان اکملی و ستواندوم احدالله خان و چند نفر استوار روی داد و ما هژده نفر از نظامیان و گروهیانها و سرجوخه‌ها به دنبال آن دو نفر هر چه اسب راندیم، به گرد آنها هم نرسیدیم و ناامید برگشتیم و اسبهای ما از حرکت بازمانده بودند.

پنج نفر اسیر را برداشته نزد سروان آمدیم. از محل زخم آن دو نفر ابدأ ذره‌ای خون هم بیرون نیامده بود. حالا فرار آن دو نفر را فراموش کرده بودیم، تعجب دیگری پیش آمده بود که چگونه از جای گلوله خون بیرون نشده است؟

برخی گفتند از ترس می‌باشد که خون آنها خشک شده و بیرون نمی‌شود. برخی گفتند چون گلوله از نزدیک خورده خون بیرون نمی‌شود و گلوله گوشت را سوزانده است. مثل اینکه سابق دست یا پای اشخاص را بریده با روغن زرد در حال جوشیدن داغ میکردند که خون بیرون نشود.

رفقا سیل‌های آنها را می‌کشیدند و سوی سبیلشان را از بیخ می‌کنند و آنها فریاد کشیده و دوغان دوغان یعنی برادر برادر می‌گفتند. چون هوا سرد بود، رفقا لباسهای آنها را از تن بیرون کرده خودشان پوشیدند و کلاه ترکمنی آن پنج نفر را هم نظامیان برداشته به سر خود گذاشتند. از ترکمن‌ها علت آمدن آنها را پرسیدیم.

گفتند: به ما خبر داده شد که نظامی‌ها شکست خورده و فرار کرده‌اند. ما هم برای غارت اردو آمدیم که چیزی نصیب ما نشود.

آنها را دست بسته به اردو فرستادیم. نیم ساعت بعد دو سوار نمودار شدند که خیلی پرابهت هستند، تفنگها را به دوش انداخته و با لباسهای فاخر و اسبهای اصیل با متانت پیش می آیند. این بار سروان اکملی که تجربه پیدا کرده بود، به ما دستور داد که آماده باشید. به نمره‌های پنجاه تیر هم دستور لازم را صادر نمود که در صورت دادن فرمان آتش هر دو نفر را به قتل برسانیم. دو نفر سوار مذکور به یکهزار متری ما رسیده بودند که یکدفعه از طرف علی اکبر گروهبان دوم برادر شاهزاده درویش علی میرزا که آنطرف‌تر از ما به فاصله یک کیلومتری بودند، صدای تیر بلند شد. آنها هم مانند هفت نفر دیگر ما را از خودشان تصور کرده بودند. خصوصاً که رفقای ما کلاه آن پنج نفر ترکمن را هم بر سر گذاشته بودند. آنها نیز برای غارت و چپاول اردو می آمدند.

چون تیر از سنگر پائین صدا نمود، آنها برگشته رو به فرار نهادند. سروان بیدرتنگ فرمان تیر داد. از بد حادثه گلوله‌ی دوم پنجاه تیر گیر کرد. ما هم هر چه تیراندازی کردیم به آنها نخورد. سوار شده در حال تعقیب تیراندازی نمودیم. هیچ اثری نیخشید. یک فرسنگ تاختمیم. به پیاده‌ی آنها نرسیدیم حالا اینها که سوار هستند، وضعیتشان معلوم است.

آنها رسیدند به بالای یک بلندی که آنطرف خاک و جلگه گاومیش تپه (گمش تپه) است و در آن بلندی وقتی که دولت شوروی در خاک ترکمن صحرا تصرفات داشته در هر چهار فرسنگ فاصله یک کشیک خانه ساخته و به گفته‌ی روسها (ققرتین) ساخته‌اند. این دو سوار به همانجا رسیدند که تماماً روسها با آجر ساخته‌اند، همین که پیاده شدند، ما دانستیم که در حال ستگر بندی هستند. این دفعه نوبت ما بود. فوری سراسبها را برگردانده و رو به فرار نهادیم و آنها ما را زیر رگبار گلوله گرفتند. ولی صدمه‌ای به ما هم نرسید. شب را به اردوگاه برگشتیم. سرلشکر آن پنج نفر را توسط دو نفر نظامی به بجنورد فرستاد که به هنگام بازگشت در انظار مردم بجنورد آنها را اعدام کند و زهرچشم از بجنوردی‌ها بگیرد.

مامورین آنها را حرکت داده به راه افتادند. شب اول در چادرهای بای ایشان منزل ننموده بودند. با اینکه پاهای هر پنج نفر با زنجیر قفل شده بود، دو نفر از آنها فرار کرده بودند. مامورین قضیه‌ی فرار دو نفر اشرار را گزارش دادند. سرلشکر آنها را احضار نمود. چون به نظر رسانیدند دستور راحت

نمودن هر سه نفر را صادر نمود. در این میدان وسیع اردوگاه درخت و چوبه‌ی دار ممکن نبود. لذا آنها را با گلوله اعدام نمودند.

عده‌ای از ترکمنها که قبلاً عرض شد، در حدود صد خانوار میشدند و در نزدیکی اردوگاه سکنی داشتند، بواسطه‌ی شلیک آتشبارها سرلشکر دستور فرمودند چادرهای خود را جمع نموده در گودی رودخانه سکنی بگیرند که از صدای شلیک و بلکه از صدمه‌ی گلوله‌ی دشمن در امان باشند. ترکمنها فوری خانه‌های خود را از جا کنده و در میان گودی رودخانه در زیر درختهای کهنسال انجیر برپا نمودند. این دره که رودخانه در آن واقع است، بسیار باصفا است و با درختهای کهنسال انجیر و گزونی‌های خیلی درشت و بلند آراسته شده و رودخانه‌ی گرگان^(۱) از وسط این دره‌ی کوچک و از میان درختها با صدا و آهنگی قشنگ در جریان است که نظامیان در وقت ظهر از بلندی پائین آمده در آنجا آب تنی می‌کنند و لباسهایشان را می‌شویند. سرلشکر قدغن نموده بود که کسی حتی رفتن به چادرهای ترکمن‌ها را ندارد. زیرا شب قبل یک نفر از نظامیان به چادرهای ترکمنها رفته بود و به یکی از دخترانشان تجاوز نموده بود، که آنها این قضیه را به سرلشکر گزارش داده حتی بستگان دختر شکایت کرده و نظامی را شناخته بودند. سرلشکر نظامی را به بجنورد اعزام داشته و به ترکمن‌ها فرمودند که در بجنورد او را اعدام خواهم کرد. هر چند این قسمت اعدام کردن صحت نداشت. بواسطه‌ی تسکین رعایا و جلوگیری از کسان دیگر بود که امروز روز سوم آن واقعه است. به عده‌ی اسواران راحت باش دادند که خستگی سه چهارروز را بگیریم. من از خستگی و نخوردن غذا دچار دندان درد شدیدی هستم که سراز پا نمی‌شناسم. تهیه‌ی نان هم به عهده‌ی بنده است. چون مباشری قسمت اسواران ما به عهده‌ی احمد بختیاری می‌باشد و سه روز هم پی در پی آورد خود را اضافه تهیه نموده قریب ده بیست من آورد موجود داریم. من قریب شش من بلکه بیشتر از آورد را در میان چادر ترکیب اسب خود بسته محرمانه از اردو خارج شده وارد میان رودخانه گشته، آهسته آهسته از وسط آب عبور نموده به چادر ترکمنها رفته خانه‌ی بزرگتر او به را پرسیدم.

۱- یکی از سرچشمه‌های رودخانه‌ی گرگان رودخانه کریم ایشان است. اما رودخانه‌های فراوانی هم از گلیداغی به آن می‌پیوندند. این جایگاه محل تلاقی جاده مراوه تپه به جاده گلیداغی و در شمال کلاله است و رودخانه پراز انجیر و لن است.

یک نفر از آنها گفت بزرگتر ما عاشور ملاً است و فلان خانه متعلق به او می باشد. تا اندازه ای آرد کمیاب است تا جایی که برخی سوارهای محلی قوچان برنج خود را با آرد عوض می کنند و سوارهای محلی بیشتر از نظامیان کنجکاوی نموده و هرگاه به محلی میرسیدند سمبه تفنگهای خود را بیرون نموده و به دست می گرفتند و چاههای ترکمن ها را سیخ میزدند شاید چیزی پیدا کنند. حتی ترکمنها ظروف مسی و بعضی چیزهای خود را در میان این چاهها و گودالها پنهان کرده و رفته بودند. هر چیزی را که سواران کرد قوچان و شیروان و درگز از این قبیل اموال پیدا میکردند، محرمانه بار کرده و به خراسان می فرستادند^(۱) و ماها اغلب برنج را به سوارهای محلی قوچان میدادیم و در عوض هر یک من برنج یک من جو برای اسبهای خود می گرفتیم.

من آرد را در جلوی قاج زین اسب گذاشته بودم که از روی ترکبند کاملاً معلوم بود. چون جلوخانه عاشور ملاً پیاده شدم قوری دختر جوان و رسیده ای آمد و دست دراز کرده و آرد را از جلو زین بغل نموده و به منزل برد. منم اسب را بسته و وارد خانه شدم. قوری چائی آوردند. دستور دادم که آرد مرا خمیر کنند. عاشور ملاً در خانه بود. با من احوالپرسی گرم و نرمی نمود و مرا تکلیف به نشستن کرد. تا ما مشغول چای خوردن بودیم، چودان (چدن) را در روی سه پایه ای آهنی^(۲) گذاشته و قدری روغن به میان اوریخته و قریب نیم من گوشت هم خورده کرده با قدری پیاز تفت داده قدری آب و برنج هم داخل نموده پس از قدری جوشیدن دهن چودان را گذارده و دخترش مشغول خمیر کردن شد. پس از نیم ساعت غذا را به میان آوردند. در صورتیکه دم پخت ساخته بودند، ولی این برنج مثل برنج آبکش بود. ابداً برنجها نترکیده و بهم ملحق نشده بود. تقریباً یکساعت و نیم طول کشید، دختر عاشور ملاً نانها را پخته و در جائی پهن کرد که سرد شود.

۱- این گفتار فریدون درست است. جنگجویان سرحدی گاو و گوسفند و اسب و لوازم زیادی از این غارتی ها را که سرجمع می نمودند، بار کرده و به قوچان و شیروان می فرستادند، از این طرف هم برای اسبهایشان جو و دیگر نیازمندیها را بار کرده و به جنبه می فرستادند وضع آنها بهتر بود.

۲- این سه پایه آهنی را در کره ای دیستان می گویند که بر روی اجاق میان چادر می گذارند و دیگر غذا یا کتری را روی آن می نهند که بجوشد.

وقتی نانها را جمع کرد و خواستم به چادر ترک بند بیندم، دیدم در چادر جا نمی‌شود و من نمی‌دانستم که ۸ من آرد تقریباً ۱۲ بلکه ۱۴ من نان میدهد. پس مقداری از نانها را برداشته و بقیه را در منزل آنها گذاشتم. چادر پر از نان را دختر عاشور ملا بر روی اسب به جلو من گذاشته، از همان راهی که آمده بودم با ترس و لرز از بیم مجازات سرلشکر قریب نیم فرسنگ از میان آب رودخانه رفته و نان را به رفقا رساندم. چون چشم آنها به نان پرشته تازه افتاد، گویا به هر یک از آنها صد تومان انعام داده بودند که آنقدر خوشحال شدند. و این نانها را دختره چنان پخته بود که هر کس میدید گمان میکرد زرده تخم مرغ به روی آنها مالیده‌اند، و فوق العاده برشته و سرخ شده بودند که بدون خورش هم خورده میشد. از روزی که وارد پیشکمر شده‌ایم دستگاه آشپزی مرتب است. ولی در عوض بواسطه بوی بد پوست و روده‌های گندیده‌ی گوسفندهایی که برای آشپزی کشته میشدند، حیوانات درنده از قبیل گرگ و پلنگ و روباه و شغال شبها از بس صدا می‌کنند و زوزه می‌کشند، خواب راحت نداریم. چون در جناح چپ اردوگاه کوهی بلند واقع است که پوشیده از جنگل می‌باشد و در سر این کوه عده‌ای از نظامیان ما کشیک میکشند که سواران اسواران ما هم به آنجا میفرستند. ولی سروان اکملی دیگر بنده را برای کشیک دادن نمی‌فرستد. زیرا روز اول جنگ در اینجا دید که چگونه چند گلوله تشارش کردم. علاوه بر آن کار و تلاش من در اردو غیر از دیگران است و تمام خدماتها و پیروزی‌های مرا در جبهه‌ها به نام خودش گزارش می‌کند.

روز چهارم مجدداً نوبت ما بود که به سرکوه برویم و کشیک بدهیم. دشمن در جناح چپ فضا را دیده به سمت ما آمدند. وضعیت جنگ به گونه‌ای بود که چون در جناح چپ فشار میدیدند، به سمت ما آمده با ما به جنگ می‌پرداختند و چون ما بر آنها فشار می‌آوردیم و تلفات وارد میکردیم، باز به سمت سواره‌های محلی رفته با آنها به جنگ می‌پرداختند. روز ششم عده‌ی جناح چپ به دشمن حمله نموده و دشمن از مقابل آنها فراری شد. تمام نیروی دشمن که عبارت از دوازده هزار نفر بود،^(۱) به سمت ما حمله آورد و آتش جنگ شعله ورتر گشت.

۱- به گمانم این رقم بسیار مبالغه‌آمیز است، شاید شمار دشمن به دو سه هزار نفر میرسیده است.

روز هفتم تمام این دشت وسیع پر از سوار و پیاده بود. عده اسواران ما و شترسواران بلوچ و سوارهای کرد قوچان به اردوی ما پیوستند و تمام عده‌ی لشکر اعم از نظامیان و سواران اکراد محلی آماده‌ی کارزار شدند.^(۱) دیگر نمی‌شد اردو را کنترل کرد. کسی گوش به فرمان افسرها نمیداد. مخصوصاً سواران اکراد قوچان و شیروان و درگز و عده‌ی تیپ زابلستان هم پیاده و همچنان شترسوارها که در وقت آرامش شترها به تمکین نیامده حالا هم که صحنه‌ی جنگ و صدای تیر و تفنگ بود و میاهوی مردان و شیهه‌ای اسپان و نعره‌ی اشتران و صدای غرش آتشبارها فرمان را از دست فرماندهان خارج ساخته بود و هر کس به سلیقه‌ی خود عمل میکرد.



اسب و یورت ترکمنی - عکس از کتاب کنیون ۱۹۱۱

۱- تا جایی که در تحقیقاتم روشن شد، از کردهای سرحدی قوچانی که زیر نظر سعادتقلی خان سیوکانلو و فرج الله خان و علیخان بگ و دولت نامانلو و دیگر سران بیچرانلو قریب ۲۵۰ نفر در جنگ ترکمن صحرا شرکت کرده بودند. نعمت الله بگ، قربان کوچک اولاشلو، امان الله (پسر اسماعیل) ارغازی، کدخدا صادق، محمد سردار اوغلازی و چند نفر از بوانلو و محمودخان بیوارهلو و گل محمد بگ و حجتی قربان و ابوطالب بگ شاملو از کلاته بالی و شاه حسین بیچرانلو و قربانقلی بهلوان لو دور بادامی را می‌توان نام برد. ولیخان تهرمانلو و میرزا محمود درگزی و فرهادخان توپکانلو و نصرالله خان زعفرانلو برادر طیفم الملک شیروانی و امین الله خان رشوانلو و حسنخان شارکی هم هر یک بر جنگجویان خود نظارت داشتند. وکیل اوغلازی هم جزو گروهانهای لشکر بود.

آخرین جنگ ترکمن صحرا و فتح گنبد قابوس

فریدون می‌گوید: «این جنگ هولناک روز هفتم از اول صبح تا ساعت ۱۲ ظهر ادامه داشت. چون هنگام ظهر شد، سروان ابوالقاسم خان کلهر که افسری بود خیلی کوچک که بالغ بر ۲۸ سال عمر داشت و برکزه اسب سیاه رنگ رشید چهارساله‌ای سوار بود در این وقت که تمام اردو بهم ملحق شده و کسی کسی را نمی‌شناسد و فشنگها بدون سبب و هدفگیری بسوی دشمن پرتاب میشود، این افسر که اسلحه‌ی خوبی هم نداشت، ده تیر را از کمر خود بیرون کشیده و رو به بالا گرفته و گفت: بچه‌ها من که رفتم، هر کس می‌آید خوش باشد. دیگر معطل نشد و تازیانه بر اسب زد و به قلب دشمن حمله کرد. ما هم که گویا برای عروسی اسبدوانی می‌کردیم و اصلاً دشمن در برابر ما نبود. دشمن که انتظار چنین حمله‌ای شدید و گسترده نداشت دیگر تاب مقاومت نیاورده و از جا کنده شد و فراری گشت.

سروان کلهر از جلو و ماها از پشت سر، قریب سه چهار کیلومتر دشمن را تعقیب کردیم و کشتیم و اسیر گرفتیم. تا اینکه میان دره‌ی کریم ایشان رسیدیم که آسایشگاه دشمن بود و بسیاری از ترکمنان در میان دره مشغول ناهار خوردن بودند و از فرار یاران خود خبر نداشتند. دیگر فرصتی برایشان نبود همه چیز را بجا گذاشته و خود را به اسبها رسانیده و سوار شده و به فراریان پیوستند و فرار کردند. برخی هم که نتوانستند خود را به اسبها برسانند یا کشته شدند یا دستگیر گردیدند. اسب سواری ترکمنان حتی در حال فرار هم بسیار جالب بود، چنانکه هر کدام از آنها از اسب سرنگون میشد، رفیق یا فامیل او همچنانکه به پهلوی او اسب می‌تاخت، از اسب پیاده میشد و جنازه‌ی او یا کسی که به سختی مجروح شده بود را بر میداشت و بروی اسب خود می‌انداخت و از مهلکه بیرون می‌برد که جنازه‌ی آنها به دست نظامیان نیفتد که سرش را ببرند (و باعث بدنامی آنها بشود). اسبهای ترکمنان بسیار قوی و چابک هستند. اسبهای ما زود خسته میشوند و به آنها نمی‌رسند. چون اسبهای ما از کار ماندند و به نفس نفس افتادند، ناچار از تعقیب دشمن پرگشتیم. دیدیم که بقیه‌ی عده بجای تعقیب دشمن مشغول غارت و چپاول آسایشگاه ترکمنان و نان و غذا و ظروف آنها می‌باشند.»

هر سر بریده ترکمن یکصد تومان

فریدون در این رابطه آورده است: «چند نفر از نظامیان تیموری و بلوچ هم در کنار رودخانه جلو غاری ایستاده بودند که چند نفر فراری ترکمن خود را به آن غار انداخته و بیرون نمی آمدند. دو نفر از نظامیان بلوچ که به در غار رفته و گفته بودند بیائید بیرون و تسلیم بشوید. هر دو نفر را ترکمانان داخل غار با تیر زده و کشته بودند. ما هم به آنها پیوستیم و فکر کردیم که چگونه ترکمانان را از غار بیرون بیاوریم. یک نفر از نظامیان که قدری تجربه داشت و عمرش از ما بیشتر بود، گفت زود باشید هر چه میتوانید بوته‌ی خشک جمع کنید و جلو غار بریزید. بیدرنگ یک خرمن بوته جلو غاری بر روی هم انباشته شد. به دستور همان نظامی از بالای سر غار آتش به بوته‌ها زده و با سیمه‌های تفنگها آتش‌ها را به دهانه‌ی غار فرو بردند. دود آتش ترکمانان را در میان غار به حالت خفگی انداخت و آنها بنای داد و بیداد و فریاد و عجز و التماس گذاشتند. ولی کسی بود که گوش به گریه و زاری آنها بدهد. قریب یکساعت این وضع ادامه داشت تا اینکه مطمئن شدیم آنانکه داخل غار بودند، خفه شده‌اند. جنازه آن سه نفر ترکمن پنهان شده با اسلحه‌های آنان را از غار بیرون آوردیم. بلوچها فوراً سر آنها را بریده و نزد سرلشکر بردند. زیرا سرلشکر معظم به هر تیر خورده‌ای که می‌آوردند پنجاه تومان یا یک درجه و بهر سربریده از دشمن مبلغ یکصد تومان جایزه میداد.^(۱) کاربجایی رسید که سوارهای نردین ترکمانان بیگناه را هم در بیابان می‌گرفتند و سرشان را می‌بریدند و نزد سرلشکر می‌آوردند که انعام بگیرند. عده‌ی سواران نردین برای این صدتومانی‌ها کشتار ترکمانان را از حد گذراندند. آنها در کنار راهها و میان دره‌ها کمین میکردند، هر نگون بختی بی‌خبر از همه جا از آنجا میگذشت، از میان جنگل و نی‌ها از کمینگاه جسته و سرش را می‌بریدند و می‌آوردند. حتی لباس ترکمن کشته را هم از بدنش بیرون می‌آوردند و به ولایت خود میفرستادند.

۱- قبلاً گفته شد قیمت یک گوسفند معمولی در آن زمان یک تومان بود. بنابراین هر کس یک سر ترکمن می‌آورد، صاحب ۱۰۰ رأس میش میشد، که برای همیشه بتواند از درآمد آن زندگی مناسبی را ادامه دهد.

چون بین خاک نردین و این دشت گرگان راه زیادی نیست بهتر میتوانند غنایم را به ولایت خود برسانند. بویژه که کثیری زیادی هم از ترکمانان دارند. زیرا ترکمانان همواره شب و روز بر نردین حمله برده و آنجا را غارت کرده و اموال و زنان و کودکان آنها را با خود به ترکمن صحرا می‌آوردند. حالا که فرصت پیش آمده بود آنها به بهترین وجهی انتقام می‌گرفتند.

سواران نردین بنا به تلگراف سرلشگر، به فرماندهی شیرافه خان نردینی به کمک ما آمده بودند. چندین نفر بلد و شکارچی هم به همراه داشتند. هر چه دزدی و غارت میکردند، بوسیله‌ی همان بلدهای پیاده به نردین می‌فرستادند. میتوانم بگویم که گاهی ۳۰ تا ۵۰ گاو را از میان جنگل جلو انداخته و از کوه بالا برده و به سوی خاک نردین روانه می‌کردند. این عمل را سواران محلی شیروان هم از قبیل قرچ بگ^(۱) و علیخان بگ بیچرانلو که سرحدی هستند تکرار میکردند. ولی آنها کسی را نمی‌کشتند و گاهی از میانه جنگل اشیایی را که ترکمن‌های فراری مخفی کرده بودند از قبیل قالیچه و نمدهای گرگانی و ظروف مسی و غیره را از چاهها و غارها و جاهای خطرناک پیدا میکردند و فوری به قاطر و یابو بار کرده و به ولایت خود می‌فرستادند. امشب که شب هشتم و آخر روزکار زار است دشمن فراری شده و آرامش کامل در اردو برقرار است. هر چند که بنده به دندان درد شدیدی گرفتارم. هر دو روز یکبار مقداری آرد برداشته، مخفیانه از میان رودخانه به خانه عاشور ملّا می‌برم. دخترش می‌پزد و من در آنجا به استراحت می‌پردازم تا نان آماده شود. همه روزه چلو خورشت ترکمنی برایم فراهم است. متهم در عوض مقدار نان اضافی را به آنها میدهم و آنها هم از این بابت از من ممنون هستند. حالا دیگر رفقای دیگر هم این معنی را فهمیده‌اند. آنها هم هر کدام آرد خود را

۱- فرج الله بگ بیچرانلو که قبلاً هم نام برده شد، در آذر ۱۳۲۱ پس از بازگشت از تبعید، قیام معروف خود را آغاز کرد که در جلد هشتم خواهد آمد. در جلد دوم نیز عکس و مختصر شرح حال او را از قول دولت نامانلو آوردم. او و علیخان بگ همواره در کنار هم بودند. این نظر فریدون در مورد آنان و دیگر خوانین کرد در جمع آوری غنایم و اموال غارتی درست است. آنها به قول مرحوم حاجی قربان شاملو اسپ و گاو و گوساله زیادی هم به بیچرانلو فرستاده بودند، تا جایی که میدانم از این گارهای غارتی، پس از بازگشت خوانین، دو رأس ماده گاو نصیب امان الله اوغازی از لوکران سعادتقلی خان شده بود و خود سعادتقلی خان دو اسپ سفید زیبای ترکمنی را به اوغاز آورده بود، که بعد همین موضوع به تحریک وکیل اوغازی (سوانلو) موجب دردسرهای او شد که در جلد هشتم خواهد آمد.

برداشته و به چادرهای ترکمن‌ها می‌آیند و هر کدام به خانه‌ای می‌روند و ما تا موقعی که نان پخته شود دور هم جمع می‌شویم از هر دری سخن می‌گوئیم. ولی از جائیکه آرد و گندم کمیاب است، زنهای ترکمن تا بتوانند از آرد یا خمیر دزدیده و بعد از رفتن ما برای خود خمیر می‌کنند. من در چادر دیگر عیالی را دیدم که چون چونه‌ها^(۱) را نظامی صاحب آرد و خمیر، در خانه شمرده بود، آن زن چونه‌ها را در روی تنور کوچک نموده و اضافه خمیر را به جلو پیراهن خود در سر تنور انداخته که هر کس میدید گمان میکرد که پستانهای او خیلی بزرگ است. ولی من هر گاه آرد می‌آوردم شش من الی هفت من بلکه بیشتر و از همین اندازه وزن هم نان بیشتر نمی‌توانستم با چادر ترکبند ببرم. اقلأ هر طور آردی یک و نیم جواب میدهد (یعنی شش من آرد ۹ من نان میدهد و بدین گونه) سه من یا چهار من نان خود را آشکارا به آنها میدادم. هر چند آنها بیش از این به من خدمت میکردند. ولی چون آذوقه کمیاب بود فوق العاده از من خرسند بودند. عاشور ملا برایم تا هنگامی که نانها پخته میشد، حکایات شیرین نقل میکرد.^(۲)

از هنگام ایران قدیم و هنگام جنگهای روس‌ها^(۳) با ترکمن‌ها و جنگ سپهدار و جنگ پدر همین سرلشکر جان محمدخان قاجار که و خود او در آن زمان در جنگ حضور داشته، میگفت چون سپهدار وارد یک فرسنگی گنبد قابوس شد، تمام اهالی ترکمن صحرا جمع شده کمیون نمودند که به او آذوقه ندهند و همانقسم به او آذوقه ندادیم تا شب سیزدهم. چون روزانه سیزدهم از خواب برخاستیم که سپهدار با هیزده هزار نفر اردوی خود فرار نموده بود. اما چون علاءالدوله (شمر ثانی) پدر همین سرلشکر برای سرکوبی اهالی ترکمن صحرا وارد اینجا شد نیز همین فکر را کردیم که او را هم به سرنوشت سپهدار دچار نمائیم. از این رو به محض ورود او به خاک گرگان، مثل همین مرتبه باران شروع به باریدن کرد و هفت شبانه‌روز باران بارید. پس از هفت شبانه‌روز آفتاب شده گویا آن به آن گیاه از زمین روئیدن گرفت. چون اسبهای آنها از گیاه سبز سیر شد، سوار شده و بهر محلی حمله

۱- چونه: گلوله‌های خمیر که هر کدام یک نان میشود. در کرمانجی به آنها زه‌واله یا کووت می‌گویند.

۲- عاشور ملا یک تاریخ متحرک وقایع ترکمن صحرا بوده، حیف که فریدون حکایات او را ننوخته است.

۳- جنگهای ایران و روس آن زمان را بی بی رابعه لوگواشا در کتاب ترکمن‌های ایران به اختصار شرح داده است.

می نمودند و هر عده رسیدند بعضی از ترکمن ها را دستگیر و برهنه سوار نموده و کیسه ای از پارچه ی متقال پر از خاک نموده به بیضه ی اسیر بسته و فرمان میداد که اسب را یورتمه برانند تا سوار اسیر شده از اثر سنگینی کیسه ی خاک یا بیضه هایش کنده میشد یا از شدت درد به هلاکت میرسید. و او بدین وضع ترکمن صحرا را امن نمود. چون محمدعلیشاه از بین رفت، ترکمن ها مجدداً سر به یاغیگری برداشته جواب به دولت ندادند.

این مرتبه هم چون اردوی دولتی وارد اول خاک ترکمن صحرا شد و به دهکده های اینچه ها (در غرب بجنورد) وارد شد شبانه باران شدیدی بارید و روز هوا قدری باز شد.

اردو به گلیداغی رسید که دوباره هوا تیره شد و سه روز تمام باران نرم نرم باریدن گرفت. من (عاشور ملا) و بعضی کسان دیگر پیش پیشی نمودیم که این مرتبه هم فتح با عده و مامورین دولت است. من همین یکصد خانوار از قامیل و بستگانم را نگذاشتم وارد جنگ شوند یا فرار کنند. کار جنگ به همان نحو که پیش بینی کرده بودیم پیش رفت. عاشور ملا از من خوشش آمده، بلکه مایل بود که دختر خود را به من بدهد و من (فریدون) خود را ترکمن و ترکمن زاده نزد او به قلم میدادم. چون در زمان فتح علاءالدوله چندین نفر از اطفال خردسال ترکمن ها را به عنوان غلامی (به توجان) برده بودند و من خود را یکی از این غلامان معرفی کردم.^(۱)

در یکی از روزها که لباسهای خود را در چادر عاشور ملا عوض میکردم که لباسهای کثیف مرا بشویند که قبلاً خودم می شستم و حالا اینها می شویند، چون پیراهن خود را کشدم عیال عاشورا ملا چشمش به خالی که در سینه ی من بود افتاد و به شوهرش گفت: این جوان هر چه می گوید تماماً صحیح می باشد. زیرا طفل فلان شخص عین همین نشانی را در سینه داشت. من هم زبان ترکمنی را بخوبی تلفظ میکردم که ابداً فرقی با لهجه ی خود آنها نداشت که بهمین واسطه و به سبب سخی بودن طبع، از من خوششان آمده بود و اغلب اوقات برایم مرغ بریان پخته و به سفره بسته و برای خود و رفقا می بردم.

۱- در جنگ علاءالدوله در استرآباد هم کردهای توجان و بجنورد به زهبری امیرحسین خان شجاع الدوله و حیدرقلی خان سهام الدوله بجنوردی شرکت داشتند.

اشغال گنبد قابوس و سیله‌ی لشکر گرگان و لشکر خراسان

بدین گونه پس از فتح پیشکمر هشت روز در آنجا به استراحت گذرانیدیم. من از پذیرایی‌های عاشور ملا و زن و دخترش بسیار ممنون بودم. آنها هم مرا عضوی از خانواده‌ی خود می‌پنداشتند. به گونه‌ای که جدایی ما از همدیگر موجب افسردگی خاطر ما میشد.

روز نهم لشکر به سوی گنبد قابوس حرکت کرد. چون به نیم کیلومتری گنبد رسیدیم، دیدیم که زنجیر قایق را ترکمنها بریده بودند و رود در وقت طغیان، قایق را به طرف گنبد انداخته بود. ترکمن راه بلدی که با ما بود در گذراندن ما از محل کم خطر رودخانه نقش خوبی ایفا کرد. به ترک هر سوار یکتفر از پیاده‌های فوج پهلوی سوار کرده و یک گوسفند هم در جلو روی قاج زین اسب نهاد،^(۱) ترکمن بلد به جلو افتاده و ما سواره‌ها از دنبال اسب او، اسب رانده داخل رودخانه شدیم. آب به قدری زیاد و گل آلود بود که آب از روی ترک بند و روی زین و برگ می‌گذشت و با زحمت بسیاری به آن سوی رودخانه رد میشدیم. تا غروب آفتاب هر یک از سواره‌ها دو مرتبه از آب گذشته و پیاده‌ها را بر ترک خود نشانده و به این سو می‌آوردیم.

دو نفر از سواره‌ها بواسطه‌ی جزئی غفلت به آب افتادند که به زحمت زیادی از آب گرفتند. ولی اسبهای آنها را آب برده یکی از اسبها هزار متر دورتر از آب بیرون شده و اسب دیگر تقریباً یک کیلومتر در میان سیل خروشان در حالت شنا میرفت که عده‌ی شمال (لشکر گرگان) در کنار رودخانه بودند و اسب را گرفتند و نجات دادند ولی خورجین ترک او را آب برده بود.

به هنگام اذان غروب وارد شهر گنبد قابوس شدیم^(۲) و قبلاً عده‌ی شمال (لشکر گرگان) در تمام منزلهای شهر مسکن گرفته بودند. ما عده‌ی شرق تماماً در خارج شهر ماندیم. میزم هم کمیاب بود. با زحمت زیادی قدری از چوبهای خانه‌ها را خراب کردیم و آتش نمودیم که خودمان را خشک

۱- حال تصور بفرمایید هر یک از این نظامیان و سواران محلی قوچان و نردین و غیره چقدر گوسفند کشته و خورده و چقدر هم با خود برای آینده برده‌اند.

۲- ورود لشکر شرق به گنبد روز ۹ آبان ۱۳۰۴ بود و روز دهم ملاقات بین جان محمد خان و سرآپ زاهدی فرمانده لشکر گرگان روی داد.

نمائیم. در این بین باران شدیدی باریدن گرفت. قبلاً هم از بسیاری آب گل آلود رودخانه تر شده بودیم و لباسهای اضافی ما هم در داخل خورجین ترکبند کاملاً گل آلود و تر شده بود. این شب از تمام شبهای دیگر به ما عده‌ی سوار سخت گذشت. چون روز شد عده‌ی سوار بهادران که سوار پارکابی سرلشکر هم بودیم، سوار شده و به اردوگاه لشکر شمال رفتیم. اردوگاه شمال در کنار همین رودخانه‌ی عظیم که رود گرگان است قرار دارد. ولی سوار و عده‌ی آتشبار آنها و عده‌ی افسران آنها تماماً در داخل شهر گنبد هستند و اردوی پیاده نظام در کنار گنبد مسکن گرفته و در کنار رودخانه به خط مستقیم چادر برافراشته‌اند که قریب ۳ کیلومتر درازی ردیف چادرهاست.



در ساعت ۱۰ صبح از گنبد حرکت نموده فقط ما عده‌ی سوار همراه سرلشکر بودیم و بنا بود که طبق نقشه‌ی نظامی باید عده‌ی شمال از این رودخانه می‌گذشت و تا سه فرسنگی پیشکمر می‌آمد و در آنجا به ما میرسد. ولی به سبب پیشامدهای ناگهانی فرسوده شده و نتوانسته بودند از آب رودخانه بگذرند. چون نزدیک اردوگاه شدیم، سرلشکر اردوی شمال برای سرتیپ جان محمد خان

فرمانده لشکر شرق، خبردار داده گزارش نظامی داد. سرتیپ جان محمدخان که پست سرلشکر را داشت پائین شده قریب ده دقیقه صحبت کردند. بعداً به داخل چادر فرماندهی سرلشکر شمال شده، قریب یک ساعت بیشتر به مذاکره پرداختند و چایی خورده و بازگشته و به گنبد مراجعت نمودیم.

قره گوز اسب سفید سردار معزز در زیران دشمن

این نکته از خاطر من محو شد که به عرض قارئین محترم خصوصاً به عرض فرمانفرمایان برسانم که روز نهم چون عازم حرکت بودیم و قبلاً تمام عده و قوا صف در صف حاضر و آماده ایستاده بودیم و اسب سفید معروف به قره گوز یعنی سیاه چشم سردار بجنوردی را برای سواری جان محمدخان نگهداشته بودند و اسب ترکمنی کردند که دُردی خان ترکمن تقدیم نموده بود، در کنار اسب سفید سردار، به حالت یدک نگاهداشته بودند که سرلشکر از میان چادر فرماندهی خود درآمد چون سوار اسب سفید شد، سرهنگ محمودخان فولادی فرمانده فوج پهلوی که سمت فرماندهی قوای اعزامی را دارا بود، فرمان خبردار و فرمان سلام داده و موزیکها نواختند. منظره‌ی این اردوی فاتح و جایجا قرار داشتن توپهای آتشبار و عده‌ی اسواران مرتب و صفوف پیاده نظام و سواران ایلپاتی کردن خراسان با آن روحیه‌ی پیروزمندانه، سرلشکر را مغرور کرده با یک ابهت فوق العاده سرشاری که کاملاً غرور از سیما و یشه‌اش هویدا است، جواب سلام سرهنگ را داده، اسب قره گوز سردار بجنوردی هم زیران سرلشکر غرورش کمتر از سوارش نمی‌باشد. او هم با صدای موزیک و آن منظره به هیجان آمده، و سم بر زمین می‌کوبد و جست و خیز می‌کند.

زیبائی این اسب هم تماشائی است. این فرمانده در نیمساعت قبل اصلاح نموده و سروصورت خود را کاملاً تراشیده و تواله هم کرده بود و حالا به عقیده‌ی این به گنبد می‌رود که از آنجا به شهر استرآباد (گرگان) رفته و تلگرافاً با دربار وزارت جنگ^(۱) گفتگو نموده و نیز گزارش دهد که عده‌ی شمال از فلان حدود نتوانسته بودند بگذرند و من ترکمن صحرا را فتح کردم. علاوه بر آن مقداری از

۱- منظور تماس تلفنی با رضاخان رئیس الوزراء و وزیر جنگ می‌باشد.

سهم اردوی شمال را هم من فتح کرده‌ام و تقاضای دستور ثانوی را بکنند. در این موقع این سرلشکر متهور، غرور بیجا نموده و همین غرور بود که خدمات شایان او را هدر داد. به اضافه بعداً دچار بعضی اشکال و صدمه هم گردید.^(۱)

فریدون که جذب زیبایی و رهواری اسب سفید سردار شده به گزارش خود چنین ادامه میدهد. پس در همه مواقع باید افزونی نعمت و فتح و فیروزی و مغلوب بودن دشمن را از خدا دانسته و آنی از وجود بزرگوار یاری‌تعالی غفلت نکرد، که عزت و بزرگی و خواری و خفت همه به امر اوست. در تمام این مسافرتها همیشه دو اسب برای سرلشکر آماده بود. گاهی اسب ترکمنی دزدی خان را سوار میشد و اسب سفید سردار بجنوردی را یدک می‌کشیدند و گاهی هم قره‌گوز اسب سفید سردار بجنوردی را سوار میشد و اسب ترکمنی را یدک می‌آوردند.

در تمام کوهها و سربالائی‌ها و سرازیری‌ها بر قره‌گوز سوار میشد. تا هنگامی که سوار بر اسب سفید سردار بود، با اینکه از کوه به بالا میرفتیم، اسبهای ما از رفتن باز می‌ماندند. در جاده‌های هموار هم با اینکه آن اسب قدم میرفت ما یورتمه و چهارنعل می‌تاختیم باز به او نمی‌رسیدیم. راه رفتن قره‌گوز در نظر خیلی سنگین و آهسته می‌نمود و چون چند فرسنگ می‌رفتیم، سرلشکر رحمش به اسبهای ما می‌آمد، به عنوان استراحت پیاده میشد، یا اینکه اسب ترکمنی را سوار میشد که ما بتوانیم به دنبال او خود را برسانیم. در صورتیکه اسب سردار اگر دهانه‌اش را سرمیدادند، هیچ اسبی نمی‌توانست به گردش برسد. اسبی تمام سفید یا چشمانی غزالی و سیاه زیبا و چابک و خوش ترکیب، هر چه بگویم از این اسب کم گفته‌ام.

۱- اشاره به خلع درجه شدن همین سرلشکر مستبد و غارتگر بود که در خراسان و ترکمن صحرا جنایتها و گستاخاها و دزدیهای فراوان کرد و سرانجام دچار غضب رضاشاه شد و ۹ ماه بعد همه چیزش حتی اسب قره‌گوز سردار را هم بی‌صاحب گذاشت که در جلد هشتم می‌آید.

ورود جان محمدخان به گرگان

خلاصه روزانه‌ی دوم حرکت نموده به سمت استرآباد رفتیم. شب را در بین راه در جنگل انبوهی منزل نمودیم. بدون اینکه در همچون جای وحشت انگیزی کشیک چیان بسیاری تعیین شود، چادر قلندری سرلشکر را زدند و آن شب را در میان جنگل باشکوه و هوای خوش که در آنموقع خزان سال، گویا بوی بهار می آمد، به سر برده صحبگامان به سمت استرآباد حرکت کردیم. در بین راه به دهکده‌ای رسیدیم که آنجا را عده‌ی شمال غارت کرده و آتش زده و ویران نموده بود. این قضیه لازم به یادآوریست که صبح روزی که عده‌ی شمال عازم ترکمن صحرا بود، نوبت پیشقراولی با عده‌ای بود که همگی از سواران رشت و مازندران و خود استرآباد بودند که بواسطه‌ی بلدیت جلو افتاده بودند و بقیه‌ی اردو هم پشت سر آنان حرکت میکرد.

افسر دیگری نزد سرلشکر شمال آمده^(۱) و عرض می‌کند که من امروز برای پیشقراولی جلو حرکت میکنم و داوطلبانه مامور پیشقراولی لشکر شمال میشود. سرلشکر میگوید خیر امروز نوبت فلان سواران است، چون آنها بومی اینجا هستند و به کوه و جنگل و همه جای این دیار آشنایی دارند و بهتر می‌توانند اردو را محافظت و راهنمایی کنند. افسر مذکور باز سماجت می‌کند. تا اینکه سرلشکر را وادار میکند به او و اسوارانش اجازه دهد که پیشقراولی را بر عهده گیرند. این افسر که ستوان یکم بود، با دیگر افسران تحت فرماندهی خود در پیشاپیش اردو حرکت می‌کنند. قرار بوده است که باید اردو شب را در آغ قلعه اتراق کند. این پیشقراولان همین که نزدیک آق قلعه میشوند، نفرات سواران او کم کم جمع شده، عده‌ی پیشقراول سواران و عده‌ی هایل جناح راست و جناح چپ در نزدیکی قلعه با عده‌ی احتیاطی سواران ملحق شده و وارد قلعه میشوند. در این موقع فقط از

۱- منظور از سرلشکر شمال، سرتیپ فضل الله زاهدی است که کاری جز عیاشی و دختربازی نداشت و هم او بود که کودنای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را راه انداخت و شهنواز دختر شاه را برای پسرش اردشیر زاهدی به زنی گرفت. در مورد حکومت او در لشکر گرگان آورده‌اند که: سرتیپ فضل الله با رفاه‌های زیبایی که با خود به گرگان آورده بود، مشغول عشق‌بازی بو و گروهبان بی‌صاحب را به جنگل و جنگ ترکمانان کشید که همگی به کام مرگ رفتند. واقعه جاسوز میرزا پسیان ص ۷۷

این سواران در حدود یکدسته یا ۲۵ نفر دیگر که پسقراول هستند قدری دورتر هستند. بقیه‌ی عده پس از ۲۰ دقیقه به اول قلعه خواهند رسید که باز بعد از ۲۰ دقیقه اول اردو میرسد. این قلعه تمام تاجر نشین و اشخاص مشمول در آن سکونت دارند. زن و خانواده‌های خود را از ترس قبلاً به شهر گامیش تپه می‌فرستند. اطراف این قلعه دو خندق کوچک کنده شده و در وسط این دو خندق چوبها به زمین نصب و سیم خاردار زمان روسها به اطراف قلعه کشیده شده و در حقیقت بسیار محکم است. خیابان بندی این قلعه که به منزله‌ی شهر کوچکی است و مرتب است، چون دشمن اهل و عیال خودشان را بیرون فرستاده‌اند، حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر در دو یا سه قسمت قلعه در خارج خندقها به اندازه‌ی تیررس مخفی شده بوده‌اند. چون قسمت عمده سواران وارد وسط قلعه میشوند، از دو سه طرف ناگهانی با رگبار گلوله‌ی دشمن مواجه میشوند. آن افسر هم به افراد خود فرمان حمله میدهد. در صورتیکه نباید فرمان حمله میداد. بلکه باید فرمان پیاده شوید و موضع بگیرید، میداد که ممکن بود تلافی بکشند. یا اینکه آنهمه تلفات ندهند. چون فرمان حمله داده بود، نظامیان رکاب کشیده یا حالت چهارنعل به سمت دشمن و اطراف قلعه می‌روند. غافل از اینکه اطراف قلعه خندق و سیم خاردار است. همچنان که اسبها تاخت می‌رفتند، به سیم‌ها گیر کرده و به داخل خندق سرنگون میشوند. هر اسبی هم که چالاک‌تر بوده از خندق و سیم‌های اولی می‌گذشت به خندق و سیمهای ردیف دوم گرفتار میشد، و رکاب و مرکوب با همدیگر سرنگون میشدند و جان تسلیم میکردند.

ترکمن‌ها هم فوری از کمین جسته و هر کدام از سواران که در خندق اولی جان داشته بوسیله‌ی گلوله یا بریدن سر راحتشان میکرده‌اند. بعد هم سوار بر اسبهای خود که در میان جنگل مخفی کرده بوده‌اند و فرار می‌کنند. همان افسر را هم سربریده و رو به دهن انداخته و سرش را در پشت او گذاشته بودند. نفرات پسقراول از صدای شلیک باخبر شده فوری به اردو خبر میدهند.

سرلشکر شمال تمام عده‌ی سوار را به اطراف قلعه و دیگر جوانب مامور نموده، ولی اثری از اشراک نمی‌بینند. سرلشکر فرمان غارت میدهد. تمام قلعه را غارت می‌کنند و مقداری هنگفت اسباب و اثاثیه در زیرزمین و خانه‌ها مخفی بوده، نظامیان اسبابها را برداشته روز دیگر که اردو میخواهد حرکت نماید، سرلشکر ملاحظه می‌کند که نظامیان مقدار زیاد قالی و قالیچه‌ی ترکمنی و سماورهای

ورشو نور بلق (II) به دست آورده و به ترک خود بسته‌اند. عده را به خط دشتیان نگاهداشته و نطق می‌کنند که چون در این قلعه بسیاری از برادران ما را به قتل رسانیده‌اند، لذا اموال اینها به شما حرام است، تمام اسبابها را به فرمان او در میان قلعه روی هم میریزند و تمام آنها را آتش می‌زنند. تمام خانه‌ها را هم ویران کرده و آتش می‌زنند و نعش همه‌ی نظامیان مقتول را در یک محل مخصوص به عنوان قتلگاه نظامیان دفن می‌کنند.

با سرلشکر شرق به این محل رسیدیم. آه از نهاد همه برآمد. پس از خواندن فاتحه حرکت نموده وارد استرآباد شدیم. سرلشکر در جلو تلگرافخانه پیاده شد و به نظامیان فرمان راحت باش دادند. به یکی از کاروانسراها رفته، مالها را راحت نموده و شهر زیبای استرآباد را گردش کردیم و سرلشکر در تمام این مدت از تلگرافخانه بیرون نیامده و مشغول مکالمه و مخابره و دادن گزارش بود که لشکر شمال نتوانسته است طبق نقشه برنامه‌ی خود را انجام دهد و من تا فلان حدود فتح کرده‌ام و منتظر دستور ثانی هستم. مدت ۲۴ ساعت در شهر استرآباد بودیم. هر چه توانستیم پرتقال خریدیم و در جمعه‌های کوچک نهاده و در خوزجین ترکیند گذاشتیم. البته برای ماها دیدن این قبیل شهرها بلکه دیدن درختان سبز و خرم پرتقال و نارنج و غیره و منظره‌ی سبزی و خرمی که در این شهر در فصل زمستان دیده میشد، بسیار جالب و حیرت‌انگیز بود. (البته برای قوچانیها که از نواحی سرد و برفگیر کشور است، بیشتر حیرت‌انگیز و جالب می‌باشد)

از استرآباد بازگشته مجدداً وارد گنبد شده و با چند نفر از رفقا به تماشای گنبد رفتیم. تمام اطراف این گنبد را بطوریکه عاشور ملا برایم نقل میکرد، همین سالهای اخیر روسها به عنوان پیدا نمودن دفته‌کنده بودند که جای آن معلوم و هویدا بود. حتی اطراف خود میل گنبد را نیز دور تا دور قریب سه چهارم بلکه یک ذرع هم کنده و خراب نموده بودند. به تصور بنده چون پهنای دیوار گنبد تقریباً در حدود دو متر و نیم بلکه بیشتر است شاید در میانه‌ی خود دیوار گنبد چیزی باشد و بسیاری از مردم انتشار داده‌اند که اعلیحضرت نادرشاه از محل دور، گنبد را ملاحظه نموده، می‌گوید غروب را در نزد گنبد خواهیم بود. بعداً هر چه می‌آید به گنبد نمی‌رسد. تا چند ساعت از شب می‌گذرد که به گنبد می‌رسد. بعداً دستور میدهد که گنبد را بکلی خراب کنند. چون قدری از اطراف

آنها خراب می‌کنند، صرفنظر نموده و حرکت می‌کند. ولی این طور نیست.^(۱)

روز دیگر با سرلشکر سوار شده جهت ملاقات سرلشکر شمال رفته و خداحافظی نمودند. روز دیگر حرکت نموده این مرتبه از جلو دامنه‌های کوهپهائی که در جنوب و جنوب شرقی گنبد واقع است رد شده، در ضمن به کوه بزرگی که معروف به نیله کوه می‌باشد و دارای جنگلی انبوه بود، رسیدیم. در قسمت پائین این کوه آخور بزرگی از سنگ ساخته شده که معروف به آخور رخس رستم است. این کوه و جلگه‌ی وسیع تا حدود گاومیش تپه که حدود ۳۰ الی ۴۰ کیلومتر مربع است، میدان جنگ هفت لشکر افراسیاب بوده و جلو همین کوه محلی است که رستم اشکیوس را با یک تیر کشته و به گفندی عاشور ملا مقبره‌ی اشکیوس در سر همین کوه واقع است.^(۲) و آن طرف کوه متصل است از شرق به دشت شاه و از طرف جنوب به خاک نردین. نردینی‌ها هر چه قتل و غارت محرمانه نمودند همه را از همین راه نزدیک به شهر نردین می‌رسانیدند.



خانه‌های روسها در اطراف گنبد دیده می‌شود
۱۹۱۱ میلادی - کتاب گنبد - صفحه ۲۶۴

- ۱- نگارنده نیز شنیدم که می‌گفتند چون میل گنبد از راه بسیار دور در میان دشت معلوم میشد، نادرشاه گمان کرده بود که زودتر میرسد. اما چون راه طولانی بود و دیر رسید عصبانی شد و دستور داد قسمت بالای میل را با توپ زده و خراب کنند که از دور معلوم نشده و باعث فریب مسافران نگردد. اما این شایعات را نمی‌توان باور کرد.
- ۲- جنگ رستم و اشکیوس به روایت شاهنامه، از زیباترین حماسه‌های جهان است، که هم میهنان عزیز را به خواندن شاهنامه که فرهنگ و شناسنامه ملی ما ایرانیان را در بر می‌گیرد، دعوت می‌نمایم.

غار ت در پیشکمر و کریم ایشان و کشف مسلسل های سرهنگ مهدی خان

ما یکسره وارد پیشکمر شدیم. شب را در اینجا بودیم. صبح دیگر حرکت نموده با خود سرلشکر و تمام اردو به سمت بموت میرویم. اول وارد کریم ایشان شده، سرلشکر فرمان داد آنجا را غارت کنند. در ضمن غارت نمودن از میانه های چاهی یک قبضه پنجاه تیر بیرون شد که همچنان صفحه پر از تشنگ در بالای آن گذارده شده. این همان پنجاه تیری می باشد که گفته شد در سال قبل از زمان سرهنگ مهدی خان، نظامیان بواسطه نرسیدن قوه و کمک، فرار نموده و ترکمن ها پنجاه تیر را از میان سنگ برداشته مثل اینکه بچه مرده ای را در روی دست به گورستان ببرند، به این محل آورده، در میان چاه به خاکش سپرده اند. زیرا کسی از بکار انداختن آن مطلع نبوده، به آن جهت میترسیده اند که اگر دست به آن بزنند باز شده عده زیادی را بکشد. ناهار را در کریم ایشان صرف نمودیم و کریم ایشان دارای مسجد بزرگی است^(۱) که پدر همین کریم ایشان حالیه در آن مسجد دوست الی دوست و پنجاه نفر شاگرد را تعلیم دزدی و غارت میداده. زیرا تحصیل آنها همین است که همواره به مردم خود فتوا میدهند که همسایگان را غارت و چپاول کنند و شیعه ها را بکشند که به بهشت بروند. چنانچه جز این بود، چرا در هر سالی میالعی مال التجاره غارت شده و چند صد نفر زوار بیچاره به کشتن میرفت. پس پرواضح است که عالم شدن این قبیل اشخاص جز قتل و غارت و چپاولگری چیز دیگری نیست. هر چند آنها هم تقصیر ندارند. خداوند جزای آنان را بدهد که در میان اسلام اختلاف انداختند که هر کس چنانچه بتواند هفت نفر مسلمان (شیعه) را بکشد، حتماً و یقیناً وارد جنت شده است. دیگر برای اشخاص عوام مانعی نخواهد بود.^(۲)

اغلب از علمای دوره ی سابق بواسطه ی رواج بازار خودشان چنین نکته ها را به مردم عوام

۱- کریم ایشان روستای بزرگ و زیبایی است با مسجد زیباتری که طلاب علوم دینی هم اکنون در آنجا درس می خوانند. بین راه کلاله به سراوه تپه قرار دارد. آنجا مرکز ستاد ترکمانان و قلیج ایشان و عثمان آخوند فرماندهان آنها بود.

۲- ابن عوام قریب را ملاحای دوره ی صفوی و سلاطین عثمانی در ایران و اسپرآتوری عثمانی رواج دادند، که بدبختانه قتلها ادامه داشت و باعث ویرانی خانواده ها و بر باد رفتن ناموس و جان و مال مسلمانان شد که تنها شاهان و سلاطین از این راه به نوا می رسیدند. نادرشاه با این روش به مخالفت پرداخت و این عمل را که باعث قتل و بر باد دادن ناموس مسلمانان می شد، تفسیح و جلوگیری نمود.

می گفتند و یا اینکه علمای شیعه‌ی ما فتوا میدادند که مال این اشخاص سنی از شیر مادر برای شما حلال تر می باشد و بعضی اشخاص جلو راه اهل تسنن را گرفته و در ضمن مال مسلمان‌های دیگر را نیز غارت نموده شبانه مقداری از آن مال را به منزل علما برده و تقاضای حلال کردن آنرا میکردند. آن عالم هم به آنها می گفت:

بروید، من این همه مال و زن و کودک را که غارت کرده و آورده اید، مطابق فتوای شرع برای شما صیغه خوانده و حلال می کنم. در صورتیکه شرع بیچاره‌ی ما که به دست این اشخاص افتاده بود، اینطور قانونی نداشته و ابدأ از اول خلقت آدم که تاریخ حقیقی و دستور اسلام و قرآن می باشد، چنین چیزی وجود ندارد. مثل اینکه عیال مرا به دیگری بدهند و عقد کنند به مرد دومی بگویند که بر تو حلال است.

پس از صرف ناهار از کریم ایشان حرکت نموده، چون سه چهار فرسنگ راه رفتیم، رسیدیم به اول کوه. چون مقداری از کوه را بالا رفتیم، قدری کبک از میانه‌ی راه پریدند و قدری دورتر نشستند. سرلشکر از اسب پائین شده تفنگ شکاری او را به دستش دادند. ایستاده دو تیر به کبک‌ها زد، چون پریدند، تفنگ هفت تیر انگلیسی را گرفته و درازکش افتاده، هفت تیر انگلیسی صدا کرد و کبک دیگر افتاد. ما چند نفر گروهی پیاپی شده، مشغول سر بردن و گرفتن کبکها شدیم و آن کبکها را که با گلوله زده بود، قدری دورتر بود. دردی خان ترکمن دویده فوری سر بریده به دست خود گرفته می آمد. چون نزدیکتر شد، صدا زد:

امیر آقا (ترکمن‌ها به امیرلشکر امیر آقا می گفتند) کبک بسیار فربه‌ای می باشد. سرلشکر خندیده به زبان فارسی فرمودند تو از آن کبک فربه تر می باشی. سپس سوار شده از کوه به زحمت بسیاری از دنیال اسب سفید بالا رفته از این کوه می خواهیم سرازیر شده به سمت مراوه تپه برویم. اینجا راه خاتون یولی یعنی راه خاتون (است).

دیگر طول نمد هم فقط به منزله‌ی پلکان است. تمام تفرات از اسبها پائین شدیم. جز سرلشکر که با اسب سفید مثل اینکه در راه و زمین صاف و هموار راه برود، میرفت. در پائین کوه که موسوم به

غارث در پیشکمر و کریم ایشان و کشف مسلسل های سرهنگ مهدی خان

ما یکسره وارد پیشکمر شدیم. شب را در اینجا بودیم. صبح دیگر حرکت نموده با خود سرلشکر و تمام اردو به سمت یموت میرویم. اول وارد کریم ایشان شده، سرلشکر فرمان داد آنجا را غارت کنند. در ضمن غارت نمودن از میانه های چاهی یک قبضه پنجاه تیر بیرون شد که همچنان صفحه پر از فشنگ در بالای آن گذارده شده. این همان پنجاه تیری می باشد که گفته شد در سال قبل از زمان سرهنگ مهدی خان، نظامیان بواسطه نرسیدن قوه و کمک، فرار نموده و ترکمن ها پنجاه تیر را از میان سنگر برداشته مثل اینکه بچه مرده ای را در روی دست به گورستان ببرند، به این محل آورده، در میان چاه به خاکش سپرده اند. زیرا کسی از یکار انداختن آن مطلع نبوده، به آن جهت میترسیده اند که اگر دست به آن بزنند باز شده عده زیادی را بکشد. لاهار را در کریم ایشان صرف نمودیم و کریم ایشان دارای مسجد بزرگی است^(۱) که پدر همین کریم ایشان حالیه در آن مسجد دوست الی دوست و پنجاه نفر شاگرد را تعلیم دزدی و غارت میداده. زیرا تحصیل آنها همین است که همواره به مردم خود فتوا میدهند که همسایگان را غارت و چپاول کنند و شیعه ها را بکشند که به بهشت بروند. چنانچه جز این بود، چرا در هر سالی میالفی مال التجاره غارت شده و چند صد نفر زوار بیچاره به کشتن میرفت. پس پرواضح است که عالم شدن این قبیل اشخاص جز قتل و غارت و چپاولگری چیز دیگری نیست. هر چند آنها هم تقصیر ندارند. خداوند جزای آنان را بدهد که در میان اسلام اختلاف انداختند که هر کس چنانچه بتواند هفت نفر مسلمان (شیعه) را بکشد، حتماً و یقیناً وارد جنت شده است. دیگر برای اشخاص عوام مانعی نخواهد بود.^(۲)

اغلب از علمای دوره ی سابق بواسطه ی رواج بازار خودشان چنین نکته ها را به مردم عوام

۱- کریم ایشان روستای بزرگ و زیبایی است با مسجد زیباتری که طلاب علوم دینی هم اکنون در آنجا درس می خوانند. بین راه کلاله به مراوه تپه قرار دارد. آنجا مرکز ستاد ترکمنان و قلیج ایشان و عثمان آخوند فرماندهان آنها بود.

۲- این عوامل فریس را ملاهای دوره ی صفوی و سلاطین عثمانی در ایران و امپراتوری عثمانی رواج دادند، که بدبختانه قرن ها ادامه داشت و باعث ویرانی خانواده ها و بر باد رفتن ناموس و جان و مال مسلمانان شد که تنها شاهان و ملایان از این راه به نوا می رسیدند. نادرشاه با این روش به مخالفت پرداخت و این عمل را که باعث قتل و بر باد دادن ناموس مسلمانان می شد، تبلیغ و جلوگیری نمود.

می‌گفتند و یا اینکه علمای شیعه‌ی ما فتوا میدادند که مال این اشخاص سنی از شیر مادر برای شما حلال‌تر می‌باشد و بعضی اشخاص جلو راه اهل تسنن را گرفته و در ضمن مال مسلمان‌های دیگر را نیز غارت نموده شیانه مقداری از آن مال را به منزل علما برده و تقاضای حلال کردن آنرا میکردند. آن عالم هم به آنها می‌گفت:

بروید، من این همه مال و زن و کودک را که غارت کرده و آورده‌اید، مطابق فتوای شرع برای شما صیغه خوانده و حلال می‌کنم. در صورتیکه شرع بیچاره‌ی ما که به دست این اشخاص افتاده بود، اینطور قانونی نداشته و اهدا از اول خلقت آدم که تاریخ حقیقی و دستور اسلام و قرآن می‌باشد، چنین چیزی وجود ندارد. مثل اینکه عیال مرا به دیگری بدهند و عقد کنند به مرد دومی بگویند که بر تو حلال است.

پس از صرف ناهار از کریم ایشان حرکت نموده، چون سه چهار فرسنگ راه رفتیم، رسیدیم به اول کوه. چون مقداری از کوه را بالا رفتیم، قدری کبک از میانه‌ی راه پریدند و قدری دورتر نشستند. سرلشکر از اسب پائین شده تفنگ شکاری او را به دستش دادند. ایستاده دو تیر به کبک‌ها زد، چون پریدند، تفنگ هفت تیر انگلیسی را گرفته و درازکش افتاده، هفت تیر انگلیسی صدا کرد و کبک دیگر افتاد. ما چند نفر گروهی‌ها پیاده شده، مشغول سر پریدن و گرفتن کبک‌ها شدیم و آن کبک‌ها را که با گلوله زده بود، قدری دورتر بود. دردی خان ترکمن دویده فوری سر بریده به دست خود گرفته می‌آمد. چون نزدیکتر شد، صدا زد:

امیرآقا (ترکمن‌ها به امیرلشکر امیرآقا می‌گفتند) کبک بسیار فریه‌ای می‌باشد. سرلشکر خندیده به زبان فارسی فرمودند تو از آن کبک فریه‌تر می‌باشی. سپس سوار شده از کوه به زحمت بسیاری از دنبال اسب سفید بالا رفته از این کوه می‌خواهیم سرازیر شده به سمت مراوه تپه برویم. اینجا راه خاتون بولی یعنی راه خاتون (است).

دیگر طول نمیدهم فقط به منزله‌ی پلکان است. تمام نفرات از اسبها پائین شدیم. جز سرلشکر که با اسب سفید مثل اینکه در راه و زمین صاف و هموار راه برود، میرفت. در پائین کوه که موسوم به

چناران است.^(۱) پائین شده و عده در میان دره است. باد تندی در نزدیک غروب وزیدن گرفت. بنده را سلطان حسنخان برای قراولی و کشیک به زوی یکی از تپه‌ها فرستاد. باد به اندازه‌ای شدت نمود که ما پنج نفر شمشیرهای خود را از غلاف بیرون نموده مانند عصا در دست گرفته، از پائین به بالای تپه رفته آن شب را با سخت‌ترین حالتی در نهایت سرما به سر زدیم. فقط حسن خوبی در این بود که اسبها را در پائین دره نزد رفقا گذاشته بودیم.

ساعت ۷ یا ۸ از تپه پائین شده، رفقا چایی نگاه داشته بودند. یکی دو استکان خورده، اندکی بعد سیور حرکت زده سوار شدیم. سه چهار فرسنگ رفته رسیدیم به مراوه تپه. ناهار را صرف نموده از آنجا حرکت کرده به زحمتی سخت از آب اترک گذشته و تا غروب آفتاب یورتمه و چهارنعل به دنبال اسب قراگوز سردار می‌تاختیم، تا رسیدیم به محلی که قریب دو هنگ پیاده در آنجا پائین شده و مشغول استراحت بودند. بعداً دانستیم چون ما به سمت استرآباد عازم می‌شویم، این عده‌ی پیاده به سمت سرحد روسیه می‌روند. این حدود را به ترکی (اجی سو) که به فارسی تلخ آب است می‌گویند.^(۲) دره ایست، جزئی آب ایستاده دارد. هم تلخ و هم شور و جاری هم نیست. ترکمنها در وقت عبور از این محل هر چه کثافت و استخوانهای مالهای مرده از قبیل اولاغ و اسب که سقط شده به میان این آب انداخته‌اند که نظامیان نتوانند استفاده کنند.

شب را در اینجا ماندیم. در یک فرسنگی چشمه آبی بود. رفته برای یکساعت از شب گذشته

۱- چون این نواحی محل قشلاق زمستانی کردها بودند، نام کردی بر آن نهاده بودند، به سبب دو درخت بزرگ چنار که آنجا بود. غیر از آن کردهای خراسان چند روستای چنار و چناران هم دارند.

۲- اینجا که می‌گویند، دره قره قوچ پائین تر از پاشابولی است در مسیر رودخانه معروف به «آجی» یا به قول کردها «عجی» که از داه قزوین و پالوزانه ورشته کوههای موزی لئو سرچشمه می‌گیرد و پس از پیوستن به رودخانه‌های بلان و دوچنگ و غیره، که از آنجا به نارلی رفته‌اند. این زمان این نواحی مراتع عشایر کرده خراسان در فصل زمستان می‌باشد. دره ایست که از پالوزانه و ابریزگاههای کوه موزی پوز جنگل لئو، آب در آن جریان یافته و پس از عبور از داه قزوین و پاشابولی و قراقوچ به نارلی سرازیر می‌گردد و سیلابهای آن، به سوی آق توقه رفته و به رودخانه اترک معروف به سمار میریزد و قسمتی از توار موزی را تشکیل داده و به سوی غرب جریان می‌یابد و به رودخانه گرگان می‌پیوندد و از طریق آق قلعه به سوی دریای مازندران روان می‌شود.

مقداری آب آشامیدنی از آنجا آوردیم. سرلشکر در اینجا ماند. تمام عده‌ی سوار حرکت نمود. قریب ۱۰ کیلومتر راه رفته نزدیک مرز دولت شوروی رسیدیم. عده‌ی زیادی سوار ترکمن که در حدود صد نفر بالغ بودند، نمودار شده با این سوارها زد و خوردی نمودیم که تاب مقاومت نیاورده، به سمت خاک شوروی فرار نمودند. چون قریب دو کیلومتر تعقیب نمودیم، به عده‌ی زیادی ترکمن دیگر رسیدیم که آنها مشغول بار نمودن خانه و اسبابهای خودشان بودند. عده این خانواها تقریباً بیست هزار خانوار می‌باشد.^(۱) عده‌ی سوار دو قسمت شده از جناح راست و چپ حمله نموده و آنها را محاصره کردیم. در این بین شیپور آتش بس زده شد. پشت سر، شیپور جمع شوید زدند. ماها تعجب نمودیم که اینهمه اسیر را محاصره، و منتظر بودیم که افسران ما برسند که پس از بار نمودن خانه و اسبابهای آنها (آنان) را به سوی ایران برگردانیم و غنایم بسیار خوبی است. با این وضع تمام عده را احضار می‌کنند. چون برگشته نزد سرگرد نوراآه میرزا^(۲) رسیدیم، پرخاش نموده فرمودند چرا بدون ملاحظه کار می‌کنید؟

میخواهید کاری بکنید که درجه‌ی ما افسران از ما گرفته شود؟ شماها از مرز گذشته داخل خاک شوروی رفته بودید. عرض کردیم خیر، هنوز از مرز نگذشته بودیم و آنها این سوی مرز هستند. فرمودند: خیر، این را اتمای ترکمن که همراه هستند اظهار داشت که شما از مرز گذشته‌اید. در این بین ترکمن‌ها اسباب و خانه و زندگی خود را بر شتران بار کرده از مرز گذشته به شوروی رفتند. دو کیلومتر آن طرفتر در داخل خاک شوروی مجدداً با خیال راحت بارها را از شترها پائین آورده شترها را به چرا سر دادند که عده‌ی سوار مرزبان شوروی فوری رسیده و نزد آنان رفتند.^(۳)

۱- گمانم که فریدون بجای دو هزار خانوار، ۲۰ هزار خانوار نوشته. زیرا اینقدر ترکمن آن زمان در این منطقه وجود نداشت که به قشلاق بیایند.

۲- نوراآه میرزا جهانبانی از افسران لشکر شرق، هنگامی که در خرداد ۱۳۱۴ درگیری کشف حجاب در مشهد پیش آمد و ایرج خان مطبوعی فرمانده لشکر بود، او نیز در قلع و قمع شورشیان سجد گوهرشاه دست داشت که در جلد هشتم بیان خواهیم کرد. نیز چگونه در اوزار خانه محمدحسین خان و سعادتقلی خان را به آتش کشید و...

۳- از این معبر که ترکمن‌ها گذشته‌اند، حدفاصل نوار مرزی کوه دوچنگ و ابوسازی در شمال نارلی و چشمه تزلجه می‌باشد که وارد سان تپه ماهورهای جنوبی در چند شده‌اند. غیر از این راهی وجود ندارد نگارنده در سال ۱۳۳۹ خودم از این نقطه

بعداً افسران ما فهمیدند که بوسیله‌ی آن بلد ترکمن اغفال شده‌اند و آنها هنگامی که در محاصره ما بودند داخل خاک ایران بودند، که قبلاً آن یکصد نفر سوار جوان خود را برای جنگیدن یا ما بر سر راه ما فرستاده بودند که در صورتیکه بر ما غالب شدند باز به داخل خاک ایران برگردند و اگر آنها تاب مقاومت نیاوردند دیدبانها خبر دهند و آنها بار کنند و وارد خاک شوروی بشوند.^(۱)

افسران ما که این وضع را دیدند، آن راهتسای ترکمن را ملامت و تهدید کردند، ولی دیگر فایده نداشت. شکار از چنگ ما گریخته (و او کار خود را کرده) بود. ما گروه‌ها و افسران و استوارها دور هم جمع شده و هر کس سخنی می‌گفت و افسوس می‌خورد که چرا اینهمه رعیت و مال از دست رفت. نورالله میرزا جهانیانی سرگرد اسب سفیدی داشت که بواسطه‌ی شرارتش چند متر دورتر نگاهداری میشد. در همین موقع یک گلوله صدا کرده مستقیماً به اسب سفید سرگرد خورده و بر زمین افتاد و کشته شد. افسران هر کدام به سوراخی خزیدند و خود را مخفی کردند که تیر به آنها نخورد. تیر دوم صدا کرد اسب دیگری در غلتید. این بار ما هم اغلب دسته دسته اسبها را هم رها کرده به پناهگاه فرار کردیم و به اطراف نگرستیم که ببینیم این تیرها از کدام طرف شلیک میشوند. دو تیر دیگر هم شلیک شده و به دو نفر اصابت کرد. سرگرد جهانیانی با دوربین جوانب را نگاه کرد. ابتدا کسی معلوم نمیشود، جز یک گله گوسفند که در بالای آن تپه‌ها و ماهورها مشغول چرا می‌باشد. اما هر بار که صدای گلوله بلند میشود آنها رم کرده و به دور هم جمع میشوند. در همین موقع یکنفر از نظامیان تیموری‌ها صدا زد: رفقا دانستم گلوله از کجا شلیک میشود. آنگاه گوسفندها را که در حال حرکت به سوی مرز شوروی بودند نشان داد. فوری بنده و شش نفر دیگر از نظامیان تیموری سینه کش و پا بست و خیز خودمان را به داخل دره‌ی کوچکی رسانیدیم. همانطور که تک تک شلیک

چندبار به دنبال اسبهایم که به خاک شوروی رفته بودند، به همراه علی اکبر کوچک بوانلویی از چادرهای پیغمبرقلی که در کنار مرز بود، به آن سوی مرز رفتیم. آن سال روسها تعداد زیادی از اسبهای کردها را از جمله اسب معروف مرادعلی بوانلو را که به آن سوی مرز رفته بود، با تیر زده و کشته بودند. تعدادی اسب و مادبان عشایر کومنج از جمله یک اسب و یک مادبان مران نیز در پییده و برای خودشان برده بودند که این اسب و مادبان بورغی من به اصالت و رهواری معروف همگان بودند.

۱- بنابه گفته‌ی رابعه این ترکمن‌ها هر گاه از سوی ایران تحت فشار قرار می‌گرفتند به شوروی می‌گریختند و اگر از آنجا تعقیب میشدند به ایران فرار می‌کردند. زیرا این زمان روسها مشغول جنگهای خارجی و داخلی خود بودند و جنگ بلشویک‌ها با منشویک‌ها در جریان بود و قادر به کنترل دقیق ترکمن‌های باسسه چی نبودند. ترکمنهای ایران - بی بی رابعه گواشا.

میشد. خودمان را از میان دره به نزدیک گوسفندها رسانیدیم. چون نیک نظر کردیم. دیدیم فقط یک نفر در داخل گوسفندها می‌باشد که گاهی گوسفندها را با حالت پشت خم به سوی مرز میراند و گاهی هم یک گلوله به سوی نظامیان شلیک می‌کند که تیرش هم کمتر خطا می‌رود. این چوپان یکبار به عقب برگشت که چشمش به ما هفت نفر افتاد، علاجی ندید. جز اینکه گوسفندها را انداخته و فرار کند. در لب مرز تپه‌های کوچک وجود داشت که می‌کوشید خود را به پشت یکی از آن تپه‌ها برساند و از تیررس ما دور شده و وارد خاک شوروی بشود. درست در لحظه‌ای که از میان گوسفندها خارج شد، ما هفت نفر شلیک نمودیم. نظامیان دیگر هم که او را دیده بودند از راه دور او را هدف گرفتند. هیچیک از گلوله‌ها به او نخورد. در این بین از میان عده چهار نفر از سواران محلی کرد قوچان سوار بر اسبهای خود شده به دنبال او ناختمند و در بالای تپه‌ی مرزی دوتفرشان پیاده شده تفنگ بر دست به تعقیب او پرداختند. آن ترکمن هم که گمان میکرد کسی به تعقیب او نیامده به عقب برگشت که شاید گله‌ی گوسفند را به همراه ببرد که با کردهای قوچانی روبرو شد هر دو بسوی هم تیراندازی کردند، تیرها خطا رفت و باز ترکمن به داخل دره سرازیر شده و با به فرار گذاشت که در این لحظه سه نفر سوار کرد قوچانی دیگر به بالای تپه رسیدند و شلیک نموده و او را بر زمین غلتانند.

کردها فوری سر او را بریده تفنگ و لباس و فشنگهای او را گرفته برگشتند. ما نظامیان هم گوسفندها را به جلو انداخته نزد رفقا آوردیم. سرگرد جهانیانی از به دست آوردن گوسفندها خیلی خوشحال شد. زیرا افراد آذوقه‌ی گوشت نداشتند. برگشته به اردوگاه رفتیم. دندان درد هم که از پیشکمر دچار شده بود، هنوز راحت نمی‌گذاشت و من سخت در عذاب بودم که در این جنگ مرزی شوروی یاد شمالی که از آن سو می‌وزید و به دندانهایم خورد کاملاً درد دندان آرام شد. من تعجب کردم که یا دوستم احمد بختیاری این راز را در میان نهادم، او هم بسیار تعجب کرد و من خوب شدم. شب را در اجی سو^(۱) در زمین مرطوبی خوابیدیم. صبح که بیدار شدم دیدم دندانم پینه کرده و دیگر دردی ندارد. امروز صبح سر لشکر سوار شده ما عده‌ی سوارهای پارکابی او نیز سوار و آماده

۱- اردو در محل روستای نارلی کنونی بوده که آن زمان وجود نداشت. آب رودخانه اجی هم در اینجا رانده و شور است. آب شیرین هم یا از دو جنگ می‌آورده‌اند یا از چشمه‌ی بلان در شمال شرقی نارلی، یا از چشمه‌ای که کردها به آن ناوی شیرین می‌گویند و نزدیک دو جنگ است. یا اینکه چند کیلومتری به سوی شمال فرین و در نزدیکی مرز در کنار چشمه قزلجه نرود آمده بوده‌اند. این منطقه مرزی چراگاه گله‌های کردهای سیوگانلو (بوانلو) است.

گردیده به ست سرحد شوروی رفته و نزدیک ساختمان مرزی ایستادیم. ثوری یک نفر از گروهبانهای شوروی آمده، سرلشکر زبان روسی را به خوبی تکمیل بود. با او صحبت نمود و فرمود که باید رئیس کمیسر مرزی را ملاقات نمایم.

گروهبان رفته پس از چند دقیقه، یک نفر افسر ارشد با یکی دو نفر گروهبان به سوی ما آمدند. سرلشکر از اسب پائین شده، افسر شوروی به سرلشکر احترام گذاشت و شروع به احوالپرسی و گفتگو نمودند. در ضمن آهسته آهسته به سوی ساختمان مرزی شوروی به راه افتادند.^(۱) من وکیل دسته‌ی اسواران بودم. به فرمان سرلشکر من و سروان اکملی نیز به همراه سرلشکر رفتیم. لباس من از پارچه‌های بسیار خوب بود و دارای چکمه و مهمیز و اسلحه‌ی کمربندی نیز بودم. علاوه بر آن جوان بودم و هیگلم هم بد نبود. چون داخل کمیسر مرز شدیم، ساختمان خیلی مرتب، دارای تلفون، اتاقهای متعدد، اتاقهای افراد علیحده، اتاقهای افسران علیحده، دارای تخت خوابهای فتری سبک و ارزان بود.

اسبهای آنها در حالت نظافت و شادابی فوق العاده، تماماً با زنجیر و پابندهای محکم در سرآخورها بسته شده. اسطبل در یکطرف این عمارت ولی داخل و خارج نبود. یکطرف اتاقهای افراد و افسران و بقیه‌ی اتاقها حالت انباری داشت. در بالای سردر عمارت جای محکمی ساخته شده و یک نمره شصت تیر روسی در آنجا کار گذاشته شده است و آماده می‌باشد. سرلشکر داخل اتاقی شده، سروان اکملی در خارج درب اتاق به حالت خبردار ایستاد و من در پشت سر سروان اکملی ایستادم و اطراف و جوانب را به دقت زیر نظر داشتیم. در خارج اتاق سماور بزرگ دو طبقه‌ای بود و آب آن بجوش آمده بود. آب سرد را به طبقه‌ی بالا می‌ریختند چون به جوش می‌آمد به طبقه پائین میریخت.^(۲) سماور پر از آتش میزم است. برای سرلشکر چایی به اتاق بردند. اما افسران و افراد روس هیچ احترامی نسبت به هم نمی‌گذارند مانند رفیق و همکار با هم زندگی می‌کنند و هیچ فرقی بین آنها نیست.

۱- ساختمان مرزی شوروی بین دو چنگ و کوه ابوساری (سنقری داغ) قرار داشت که در سال ۱۳۳۹ آنرا مشاهده نمودم.

۲- سماور از اختراعات روس‌ها بود که در زمان امپریکسار واره ایران شد.

سرلشکر قریب ۲/۵ ساعت مشغول مذاکره بود. سپس حرکت نموده به زبان روسی خداحافظی کرده، بنده نیز جزئی زبان روسی میدانستم. افسران نیز جواب خداحافظی بنده را دادند. ولی تا موقع خداحافظی روسی صحبت نکرده و ساکت ایستاده بودم. (احتمالاً گفتگوی سرلشکر در مورد بازگرداندن ترکمن‌های فراری بوده که روسها موافقت نکرده‌اند) به اردوگاه بازگشتیم. چهارروز در این محل بی آب و علف بودیم. روزها فقط چهارنفری اسبها را سوار شده به سرچشمه‌ای که در یک فرسخی بود^(۱)، رفته، اسبها را به چرا رها نموده و از اطراف چشمه قدری بوته جمع آوری نموده و بار کرده و نزدیک عصر به اردو مراجعت می‌کردیم. اسبها از گرسنگی و لاغری جان نداشتند. حیواناتی زبان بسته از چوب همین بوته‌ها می‌خوردند. زیرا کاه و جو و علوفه‌ای نداشتیم. همین عیزمها را جلو اسبها می‌انداختیم، چوبهای باریک را آنها می‌خوردند و یاقیمانده را می‌سوزاندیم و غذا می‌پختیم.

روز ششم عده‌ی سوار را آماده نموده و ماها را تا کوه سنگلی داغی^(۲) یعنی آخرین کوه مامور نمودند که شاید از اشرار ترکمن در آن حدود هم باشند. متأسفانه مقداری راه تا سنگلی داغی (سونگی داغی) رفته مراجعت نمودیم. ابدأ کسی سکونت نداشت.^(۳) روز بعد حرکت نموده، یک روز راه رفته به مراوه تپه وارد شده، شب را در مراوه استراحت نموده، روز دیگر حرکت کرده به سمت

۱- احتمالاً چشمه قزلجه است که در سال ۱۳۳۹-۴۰ مرحوم حاج قربان محمد نادری بوانلو در آنجا مشغول گله داری بود.

اوبه‌های بیغمبر نلی و مراد علی بوانلو که گفتم روسها اسبش را با گلوله زده بودند، در کنار مرز قرار داشت.

۲- songli Dagh که کردها به آن ابوساری می‌گویند. رخنه قزلجه که مرز شوروی و ایران است حدفاصل کوه نره قوآخ در شرق ابوساری در غرب می‌باشد و از مراتع زمستانی کردها است. این کوه آخرین بلندی و کوه نوار مرزی ایران و شوروی سابق می‌باشد. کردها به این رشته کوه، ابوساری می‌گویند و ترکمن‌ها شتقوری داغ که دنبال رشته کوههای مرزی است. این چشمه قزلجه هم در یک کیلومتری مرز قرار دارد، که من و علی اکبر کوچک بوانلو از آن نقطه به داخل خاک شوروی شبانه به دنبال اسبهایمان می‌رفتیم.

۳- این زمان در آن حدود هیچ روستایی وجود نداشت. روستاهای نارلی و کوران که ترکمنها کورند می‌گویند یا آن توقه و دادقروین و بسطام دره‌ای در کار نبود. بعد از این فتح در پاییز ۱۳۰۵ جهانی سرلشکر یک پست ساحلو هشت نفری از ترکمن‌ها در مراوه تپه گذاشت که هر کدام یک خانه ترکمنی داشتند.

کریم ایشان و پیشکمر عازم شدیم. چون به خاتون یولی رسیدیم که راه آن قبلاً عرض شد چگونه است و سربالایی تند دارد و تماماً به شکل پلکان است که فقط اسب قره گوز سردار بجنوردی به راحتی از این راه می‌توانست برود که سرلشکر سوار بود. اسبهای ما اغلب خسته و مانده شده بودند. اغلب اسبها و زین و برگها را انداخته پیاده آمدند. برخی هم اسب را رها کردند. زین و برگ و خورجین را به پشت خود گرفته پیاده روان شدند.^(۱) در پائین همین کوه دره‌ای است که آب فراوان دارد و موسوم به چناران می‌باشد. در حدود هشتاد اسب در اینجا انداخته شد. بعضی از اسبها را که موقع آمدن اینجا رها کرده بودیم از گرسنگی و لاغر می‌مرده بودند. به زحمت بسیار زیاد به سمت کریم ایشان سرازیر شدیم و شب را در آنجا مانده و روز دیگر وارد اردوگاه پیشکمر شدیم.

قسمت عمده پیاده و قسمت آتشبار صحرائی و کوهستانی در اینجا مانده بودند. به سوی مرز نقطه یک عده پیاده و تمام سواران رفته بودیم. پیاده‌ها همه نظامی بودند. اما سواره‌ها از سواران نظامی و سواران کرد قوچانی بودند.

ده روز دیگر در پیشکمر ماندیم. سپس حرکت کرده عازم بجنورد شدیم. فقط ما یک اسواران در گرگان ماندیم^(۲) و ماها را عده به عده نموده برای سرپرستی و به عنوان دژبان و حکومت نظامی در قراء ترکمن‌ها مامور نمودند. بنده در چهارفرسنگی پیشکمر امامزاده‌ای بود که ترکمن‌ها می‌گفتند از اولاد حضرت رضا(ع) می‌باشد.^(۳) در اینجا یک اتاق بزرگی بود که در یکطرف آن اسبها را بسته و در یک گوشه بنده با هشت نفر نظامی منزل گرفته بودیم و اتاق نعمت‌الله‌خان ستوان سوم را در خود مقبره تعیین کرده بودیم. اغلب شبها که نعمت‌الله‌خان از سرکشی خارج می‌آمد، دو نفری در داخل مقبره می‌خوابیدیم. آن چند روزی که اردو در پیشکمر استراحت می‌کرد، بنده به اتفاق نعمت‌الله‌خان و ۲۲ نفر نظامی مامور اکتشاف میان جنگلها بودیم. چون اغلب اشرار اسباب و اثاثیه زیادی خود را

۱- خاتون یولی اکنون ماشین رو شده و ماشین با زحمت بالا می‌رود. مراره در شمال کوه خاتون یولی است.

۲- آن موقع چون گنبد قابوس یک قصبه‌ای بود و معروفیتی نداشت آن منطقه را گرگان و دشت می‌نامیدند.

۳- ترکمن‌ها هم از قافله عقب نمانده و برای امام رضا (ع) اولاد درست کرده بودند. در حالیکه امام رضا هیچ اولادی غیر از امام جواد نداشت.

نوانسته‌اند همراه ببرند و در میان جنگل مخفی نموده‌اند. هر چند که سواران محلی قوچان (که ولیخان و خوانین سرحدی و نیروهایشان که زیر نظر سعادتقلی خان و فرج الله بگ بودند) قبل از ما همه جا را تفتیش کرده و اسبابها را برده بودند، با این وصف در دو جا در میان جنگل انبوهی که شاخه‌های درختان کهنسال همدیگر را پوشانیده بود، یا جاهائی که خارهای تمشک پوشانده بود، با زحمت زیادی آنها را پس و پیش میدادیم و بهم میزدیم، دو فقره اسباب و اثاثیه پیدا کردیم که چنانچه شرح بدهم قلم از توصیف آن عاجز خواهد بود. اسبابها را به اسبهای نظامیان بار نموده به پیشکمر وارد نمودیم.

خلاصه بعضی روزها بنده و نعمت الله خان با یکنفر نظامی مصدر نعمت الله خان به سرکشی او به‌ها رفته و بعضی شبها در او به‌ها مانده و گاهی به محل خود در مقبره مراجعت می‌کردیم. در این مدت ترکمن‌ها خدمت خوبی به ما نمودند. با اینکه نعمت الله خان هر چه لازم داشتیم پول میداد، ولی ترکمنها مرتباً گوسفندها را کشته و پوست کنده و برای ما می‌آوردند. در یکی دو ماه که مامور دژبان بودیم، دائماً کره تازه و گوشت زیادی داشتیم و تلافی سختی‌های ماههای قبل را می‌نمودیم.

در ماه سوم سواران دیگری به عوض ما آمدند و ما به بجنورد اعزام شدیم. چندی در بجنورد بودیم که از طرف اهالی مشهد برای نظامیان اتمام و تحفه جمع آوری شده و حمل شده بود. فرمانده قوا بنده را خواسته مرا مامور نمود که تا شیروان رفته، چهارگاری چهار اسب اجناس وارد شده را به بجنورد بیاورم. بنده به شیروان وارد شده چهارگاری که پر از اسباب و اثاثیه از قبیل شیرینی، توتون، چاق، و صابون و جوراب، پیراهن و زیرشلواری که زنان با همت خراسان دوخته بودند، حرکت داده، شب اول به چناران بجنورد (که ۲۲ کیلومتری شرقی شهر است) وارد شده و پست امنیه‌ها که ریاست آن با پدرم (ناصرلشکر) بود در آن دهکده بود. این دهکده در بلندی و راه شوسه از پائین میان دره واقع است. گاریها را در کاروانسرا جا داده و از نظامیان و امنیه‌ها محافظ گذاشته، صبح زود بیدار شده باز حرکت کردیم. حدود دو سه کیلومتر که رفتیم حدود ساعت ۱۰ صبح بود، یکمرتبه از کنار راه و از میان باغها سوارهای زیادی از سواران کرده‌های قوچان و شیروان و سرحد نمودار شده و یکی از گاریها را که وسیله‌ی دو نفر نظامی پیشاپیش حرکت میکرد، جلوش را گرفته و گوش به حشر

نظامیان نداده و مشغول غارت آن بودند که من رسیدم و به همراهانم گفتم که هر وقت تفنگ من صدا کرد شما خود را به بلندی رسانده معطل نکنید، همه را به رگبار بستید. من از سابق هم با اهالی و خوانین قوچان میانه‌ی خوبی نداشتم و به اضافه جوانی و غرور و قدرت کجا معنی قوم و خویشی و عشیهوری‌گری را میداند.

بنده در این موقع جز دولت و افسران ارشد گمان میکنم کسی را شناسم و افسر دست‌ی خودم نعمت‌الله خان بواسطه‌ی زبان خوش و حالت نیکی که دارد، به منزله پدر حقیقی خود میدانم و چنان تصور میکنم که اگر نعمت‌الله خان از من برنجد، مثل اینکه خدا رنجیده. بسیاری از این عقیده هم به خطا نبود. زیرا نوشته‌جات پستی که از طرف دوستان و مادرم از رفتار پدر تبه‌کارم به من میرسید، دیگر از پدر قطع علاقه نموده و نعمت‌الله خان ستوان سوم را پدر حقیقی خود میدانم...^(۱)

چند روز قبل هم مراسله‌ای از مادرم رسیده بود که مقدار وجهی که برایش فرستاده بودم، مادر پدرم به اتفاق کدخدا غلامحسین او را در میان قلعه گرفته و کتک زیادی زده و پول را هم از او گرفته بودند و از قلعه هم بیرون کرده بودند که اکنون به قلعه‌ای کهنه فرود رفته و آنجا در منزل کربلایی صدر محمد پتاهنده گشته بود. چون این نوشته هم به من رسید اصلاً قوچانی‌ها را با خود طرف و دشمن میدانم. همین که نزدیک یک گاری رسیدم دیدم فرهاد خان توپکانشلی سواره ایستاده. چون مرا دید از وضع من دریافت که در چه حالی هستم. بیدرنگ به یکتفر که بالای گاری رفته بود، بانگ زد که تا هنوز احترام شما را نگهداشته‌ام بیایید پائین و دست درازی نکنید. فرهاد خان گفت فلانی ما هم در این جنگ شرکت داشته‌ایم. بنابراین در این هدایای ارسالی مردم مشهد هم شریک می‌باشیم، بگذارید سواران ما هم چیزی برای خود بردارند.

۱- حبیب‌الله خان ناصر لشکر قوچانی از کرده‌های سیوه دانلو که پدر فریدون بود و رفتارش موجب عقده‌ای شدن پسرش گشته بود، چند زن داشت که یکی از آنها از شاهزادگان قاجار بود و نور چشم ناصر لشکر. یکی از آنها هم مادر فریدون و خواهرش فرخ لقا بود و از خود ایل و طایفه‌ی آنها که مورد بی‌مهری حبیب‌الله خان و مادرش قرار گرفته و از ده رانده شده و به حالت آواره در دیگر روستاها و فوجان پسر می‌بود و به عسرت زندگی می‌کرد. به همین جهت فریدون در ابتدای این خاطرات خود شرحی از بدرفتاری و فساد‌های پدرش نسبت به مادر خود و خواهران و برادران کوچکترش نوشته و نام کتاب را «تانه پدر تبه‌کار» نهاده است، که چون اختلافات خانوادگی بود از آوردن آن صرف‌نظر نمودم.

بنده گفتم: غیر ممکن است در این وقت قسمت سوارهای دیگری رسیدند که ولیخان قهرمانلو بود یا چهل، پنجاه نفر سوار خود. چون نزد ما رسیدند، بنده به ولیخان سلام دادم. او نیز چگونگی را پرسید. بنده چیزی نگفتم. ولی فرهاد خان اظهار نمود که چنین چیزی می باشد که برای فاتحین ترکمن صحرا ارسال شده، اما نظامیان به خودشان اختصاص داده اند. ولیخان به من گفت: فلانی عیب ندارد که جزئی سهمی عم به این سواران بدهید.

بنده گفتم: غیر ممکن است، تا جان دارم نخواهم گذاشت که ذره ای تفریط شود.

چون ولیخان بنده را سخت و با استقامت دید، صرفنظر نموده و رو به فرهاد خان کرده، گفت: چون مامور این گاریها فلانی است و از خودمان می باشد، بخاطر او ما هم صرفنظر می کنیم. آنگاه فرهاد خان با ولیخان حرکت کردند و سوارانشان هم بدون دست درازی به دنبال آنها رفتند. من قضیه را تحقیق نمودم که علت رفتن آنها از بجنورد به قوچان چیست؟

یک نفر از سواران محلی پدرم که در داخل آنها بود، گفت خوانین نزد سرهنگ ایرج خان مطبوعی فرمانده قوای بجنورد رفته، مطالبه‌ی حقوق افراد خود را نمودند که بیش از دو ماه است که به یاری لشکر شرق آمده و بجنورد را از محاصره نجات داده و در فتح ترکمن صحرا شرکت داشته اند. سرهنگ ایرج خان اظهار میدارد که چند روزی صبر نمائید، پول موجود نیست، پول برسد حقوق شما و سواران شما را می پردازم. آقایان همین ندادن حقوق را بهانه کرده و به قوچان بازگشته اند.^(۱) من گاری اول را حرکت داده تا آنگاه گاریهای دیگر هم رسیدند و من آماده ایستادم و نظاره میکردم، تا تمام سواران اکراد قوچانی گذشتند. سپس گاریها را حرکت داده وارد بجنورد شدم و تحویل ارکان اداری دادم که بعداً بین نظامیان تقسیم کردند.

مدت دیگری در بجنورد بودیم تا آنگاه که قسمت عمده‌ی ارتش را به سوی مشهد حرکت دادند. چون همگی سوار شدیم و آماده حرکت بودیم، سلطان حسنخان بنده را از صف بیرون نموده و ۱۵

۱- خوب اگر باز هم در بجنورد به حالت سرگردانی و بی تکلیفی می ایستادند، چه چیزی نصیب آنها میشد. جان محمدخان نه تنها حقوقی که به آنها نداد و حتی لشکر خشک و خالی هم نکرده. بعد چنانکه خواهیم دید به بهانه مالیات چه بلاهایی بر سر خوانین بویژه فرهادخان و ولیخان و سعادتقلی خان آورد.

نفر از نظامیهای دسته‌ی ۴ سواران را نیز از صف خارج نموده، گفت شما با این عده باید بمانید و خودتان را به سرهنگ مرتضی خان فرمانده فوج مختلط بجنورد معرفی نمائید. سپس فرمان حرکت را به بقیه‌ی نفرات داده به سوی مشهد روانه نمود. و ما یا گریه و زاری از همدیگر جدا شدیم. تا خارج از شهر آنها را بدرقه نمودیم، سپس برگشته خود را به فرماندهی فوج معرفی کردیم.^۱

نظر سرتیپ یکرنگیان استاد دانشکده افسری در مورد جنگ ترکمن صحرا

سرتیپ یکرنگیان در مورد این جنگ آورده است که:

«از خشونت و کشتار جان محمدخان، ترکمانان گوگلان به دشتهای شمالی گنبد متواری شدند. ترکمانان بموت نیز وسیله سرلشکر گرگان به شدت مغلوب و سرکوب گشتند. فرماندهان لشکر شرق خراسان و تیپ گرگان هر یک می‌کوشیدند، اولین کسی باشند که شهر گنبد مرکز ترکمانان را تصرف نموده، این افتخار بزرگ را نصیب خود سازند. سرانجام سرتیپ زاهدی (سپهبد زاهدی بعدی) با کشتارهای بیرحمانه روز دوازدهم آبان ۱۳۰۴ شهر گنبد را اشغال نمود. سرتیپ جان محمدخان و خوالین کرد زعفرانلو نیز پس از سرکوبی ترکمانان سواحل اترک روز ۱۴ آبان وارد گنبد شد. این هر دو امیر به پشتیبانی یکدیگر آنچنان کشتار و خونریزی در ترکمن صحرا بوجود آوردند و آنچنان به تخریب و سوزاندن مسکن ترکمانان مبادرت نمودند که نظیر آن دیده نشده بود. بدین ترتیب در چهارم اسفند همین سال برای همیشه به تاخت و تاز هزارساله ترکمن و اغتشاش ترکمن صحرا پایان داده شده.^(۱)»

خاطرات مهدی ملای ترکمن از جنگ ترکمن صحرا

این نخستین تحقیقاتم در مورد جان محمدخان و فتح ترکمن صحرا به صورت جدی بود، که در زمستان ۱۳۳۹ زمانی که برای چوپانی و گله داری در قشلاق اجی سو به منطقه مراره تپه رفته و آن

۱- گلگون گلستان ص ۳۷۵، تالیف سرتیپ یکرنگیان - اما فریدون نوشته بود که روز نهم آبان، کنار شهر گنبد رسیدیم و روز دهم آبان ملاقات بین جان محمدخان و زاهدی در شهر گنبد روی داد.

زمان در اوج جوانی و ۱۹ سالگی بودم، انجام شد.

بخش نخست کوچ ما در آن سرزمین در محل دادقزویین بود که تا پایان دیماه در آنجا به سر بردیم. سپس کوچ کرده و بهنگام ماه زایش گوسفند که از اول اسفند آغاز میشد، به منطقه بلان بین قره قواخ و نارلی رفتیم. یک ماه هم اوبه‌های اوغازی‌ها و بوانلوا دور هم جمع بودند، سپس هر کدام از سرینه داران با گله خود به دره‌ای دیگر رفتند و چادر برافراشته و به کار خود مشغول شدند و زایش گوسفند آغاز گشت. سالی بسیار بد بود. زمستانی سرد و زمینی لخت و عربان که مرگ گوسفندان را گله گله به دنبال داشت که بگذاریم و بگذاریم تا وقت دگر آید که کتابی جداگانه می‌طلبید.^(۱)

در آذر و دیماه آن سال که روی چشمه دادقزویین چادر زده بودیم، سه چهار قانات (خانه‌های سیار عشایری ترکمن که از نی و نمد درست می‌کنند) در آنجا بودند که مربوط به مهدی ملای ترکمن و برادرانش فجر و... از طایفه بهلکه بودند.

آنها مجموعاً ۶ - ۵ نفر شتر لوک داشتند، با یک گله بز و نرپز که بیشترش متعلق به مهدی ملا بود. مهدی ملا دوست دیرین سرینه و سرگله ما آقای ملک محمد محمد دوست اوغازی بود. ملک محمد طبق عادت همه ساله‌اش، مقداری روغن زرد و پنیر کردی و شیره کشمش برای مهدی ملا به ارمغان می‌برد. او نیز متقابلاً به گوت‌های جبران می‌کرد و دوستی قیما بین عمیق و خلل ناپذیر بود. مهدی ملا مردی پنجاه ساله به نظر میرسید و شخصیتی مشهور و شیک پوش و خوش مشرب و مهربان و آداب دان و مهمان نواز بود. بساط شیره و قلیان و چای و غذای گوشتی و برنج گرم او نیز بوسیله همسر تمیزکار و مهربانش برقرار بود.

من هم آنموقع عاشق پیشه بودم و شب و روز در فراق یار که از او به دور افتاده بودم، بر فراز قله‌ها و کوه‌های آن دره که مشرف به چادرهای ما و قانات ترکمن‌ها بود، آواز می‌خواندم و شب و روزی نداشتم. مهدی ملا یک روز از ملک محمد پرسیده بود: «می‌میلک محمد، بیرکورت باردور، شوقیه

۱- در این مورد کتاب چادرشپان کرد خراسان را نوشته‌ام که شرح حال و موقعیت عشایر این دیار در آن آمده است و امیدوارم روزی چاپ شود.

لرین باشین دوتوب، هی قیغورور، هی قیغورور. هی پاتمه سولتان دیه، هی سه کینه دییر، بیلمشم بونه خیل آدم دور، بوده لی دور، بودیوانه دور، بو عاشق دور، بونه مه دور، بوهارمیه، گیجه گوندوز قیغورور؟ ملک محمد هم در جواب گفته بود: شو عاشق دور، ده لی بولوب»^(۱)

شبی با ملک محمد، سلام گویان وارد قاناتش شدیم. بزمنی شاهانه و همسری شایسته و مهربان داشت. مراد آن پسر بچه ۶-۷ ساله بازیگوش و ناآرامش هم سر به سر ما میگذاشت و روزها دو تا مرغ داشت که به دست می گرفت و به زحمت بالای تپه میرفت و آنها را به هوا می انداخت که پرواز کنند و سراسیمی جلو قاناتشان فرود آیند. او از این بازی کیف میکرد و به مرغهای برنده اش آفرین می گفت.

مهدی ملاقامتی بلند و هیکلی تنومند داشت. ریاست و فرمانروایی از تیب و قیافه و طرز لباس پوشیدن و زندگی هویدا بود. خوب می پوشید و خوب می خورد و خوب و تمیز زندگی میکرد. گاهگاهی به مسافرت به شهرهای گنبد و بجنورد و گرگان میرفت. در میان ترکمنان منطقه روی حرف او حساب میشد و کرد و ترکمن احترام او را داشتند. او اهل مطالعه بود و به تاریخ و ادبیات عشق می ورزید. به عقیده من فقط یک دو تار کم داشت که فضای فرهنگی و هنری او را زیباتر سازد. گاهگاهی هم تفنگ پرنده زنی را بر میداشت و به شکار کبک در آن اطراف میرفت. اسب سرخ رنگ زیبا و تشنگی نیز دم در قاناتش بسته بود که شبیه می کشید. قانات خود را هم بر بالای یک بلندی در دامنه شمالی تپه ای برافراشته بود که بر اطراف مسلط بود. چند متری زمین مسطح هم جلو خانه اش در میان رودخانه دادقزوبین داشت، که در آن برای اسبش جو می کاشت و از آب چشمه آبیاری میشد. دیگر هیچ، نه درختی نه چمنی و نه چیزی. بالاخره آن شب را نشستم و گرلنگ شروع شد و

۱- برگردان گفتگوی ترکمنی:

ای ملک محمد، یک کوره هست، همین جور بلندی این تپه و کمرها را گرفته، می فریاد می کشد، می فریاد می کشد. می فاطمه سلطان می گوید. می سکنه می گوید. تمپدالم این چه جور آدمی است. این دیوانه است، این عاشق است. این چی هست. این خسته تمیشه، شب و روز فریاد و ناله سر میدهد؟

ملک محمد هم در جوابش گفته بود: او عاشق است، دیوانه شده.

رفتند به وادی موسیقی و ادبیات و تاریخ محلی.

گفتگو از مختومقلی شاعر ترکمن شد و سپس موضوع جنگ ترکمن صحرا به میان آمد. در حالیکه آن دو پای چراغ قلیان شیره دراز کشیده و شاعرانه یکی به قلیان میزدند و دودش را در هوا پخش میکردند، گفتگوها هم ادامه داشت و همسر مهدی ملا برایشان چای میریخت. البته من اهل چای و هیچ چیز نبودم و فقط به سخنان آنها گوش میدادم و آنرا فرصتی طلایی و غیرقابل تکرار میدانستم. پس می‌کوشیدم هر چه آنها می‌گویند در مغز بی‌خاصیتم ضبط کرده و به خاطر بسپارم که هر گفته مهدی ملا گوهری بود گرانبها، برای من دیوانه.

وقتی آنها از مختومقلی سخن گفتند، من بحث جعفرقلی شاعر و عارف کرد و کرم اصل خان و زهره و طاهر و معصوم و افروزی و بهرام گلندام و لیلی و مجنون را پیش می‌کشیدم. مهدی ملا از این همه آگاهی من در مورد موسیقی به حیرت افتاد و از پای چراغ شیره زیبایش برخاست و خیره خیره با دقت به چهره‌ام نگریست. زیرا او که مرا عاشقی دیوانه تصور کرده بود، اکنون نظرش درباره من تغییر کرده و با احترام به من می‌نگریست.

بحث تاریخی آغاز شد و مساله جان محمدخان پیش آمد. من علت و آغاز این کار را که از مساله اسیران دختران کرد قوچانی تا اعدام سردار معزز پیش آمده بود، بیان داشتم و به مسائل و ریزه‌کاریهایی اشاره کردم که آنان خبر نداشتند. مخصوصاً از آن بیاضی که دارای اشعار ترکی در مورد کشته شدن سردار معزز و برادران و یارانش بود، به تفصیل به این جنایت جان محمدخان اشاره کردم. مهدی ملا که باز از جایش نیم خیز شده بود و دوده (نی) شیره قلیان را در دست داشت، با تعجب بیشتری به من نگریست. بعد رو به ملک محمد کرد و گفت: دیوانگی این تنها در عاشقی نیست. این آدم دیوانه خیلی عجیبی است که در این سن و سال اینهمه معلومات دارد. او به چوپانان و مردم شما شباهتی ندارد. من در این ایام عمر چنین گردی آنهم در مرحله جوانی اهل دانش و آگاهی ندیده‌ام!!

آنگاه ملک محمد سخنانی چند در معرفی حقیر و خانواده‌ام بیان کرد و مهدی ملا رفته رفته گفتارش با من فرق کرد و احترام آمیزتر شد. شب داشت به نیمه می‌رسید، او که مرا شیفته مباحث

تاریخی یافت، بحث جان محمدخان را آغاز کرد و من سرپا گوش بودم. او گفت:

پس از قتل عام سربازان پادگان مراوه تپه و قطع ارتباط، جان محمدخان از همه جا بی خبر می‌شود و هیچ خبری از پادگان مراوه به او نمی‌رسد. شبی در خواب می‌بیند که پادگان مراوه تپه را آتش گرفت و همه را سوزاند و تبدیل به دود خاکستر گشت. او نگران از خواب برمی‌خیزد. فردا سوار هواپیما و بر آسمان مراوه تپه هر چه پرواز می‌کند، نشانی از پادگان نمی‌بیند. همه چیز نابود شده بود. جان محمدخان پس از فتح بجنورد تصمیم می‌گیرد انتقام این سربازان بیگناه را از ترکمانان بگیرد. برای اینکه خشک و تر در هم نسوزد، جاسوسانی به منطقه می‌فرستد. این جاسوسان که بیشترشان هم از ترکمانان و کردان چادر نشین بوده‌اند، اخبار بسیار دقیقی به او داده بودند. او در پائیز ۱۳۰۴ که وارد مراوه تپه شد، مرکب از ترکمانان که بر سر راهش قرار می‌گرفت شقه یا تیرباران میکرد. بسیار خونریزی کرد. به هیچکس رحم نمی‌کرد.

ترکمن‌ها گروه گروه و دسته دسته از نواحی مراوه و پیشکمر به این سو فرار کرده و از بیم جان با زن و بچه و مونسفندانشان از مرز گذشته و داخل خاک شوروی می‌رفتند. اما من از جایم تکان نخوردم و ماندم، گفتم هر چه یاد اباد. من که کاری نکرده‌ام. بهر حال سربازان امیرجان محمدخان انتقام شدیدی از ترکمن‌ها گرفته در همین اجی سواز دور و بر ما گذاشتند و هیچ دخالتی در کار و زندگی ما نکردند و سؤالی هم ننمودند. این بیشتر باعث حیرت ما شده بود که اطرافیان را قلع و قمع می‌کردند آنوقت به ما نمی‌گفتند بالای چشمتان ابروست. چند روزی گذشت. یک روز دو نفر سوار قشون سرکله‌شان دم قانات ما پیدا شد. ما را ترس فرا گرفت و با خود گفتیم نوبت ما هم رسید.»

حکم کدخدایی مهدی ملا بهلکه از سوی جانمحمد خان

آری «جان محمدخان مرا به مراوه تپه احضار کرده بود. زیرا بعد از مرگ پدرم، من رئیس قبیله و عشیره خودمان بودم. من از زن و بچه و کسانم خدا حافظی نموده و تصور نمی‌کردم بار دیگر زنده به اینجا برگردم. شیون و فریاد ایل و طایفه بلند شد، ولی فایده‌ای نداشت. پاهایم بارای آنها نداشتند که در رکاب اسب قرار گرفته و سوار شوم. یکی از بستگان آمد و کمک کرد و مرا بر روی اسب نشانند.

همراه نظامیان رفتم. اما به راستی که قادر نبودم خود را روی زمین اسب نگهدارم و لحظه به لحظه به قتلگاه خود نزدیک تر میشدم. عصر بود که وارد سراوه تپه شدیم. آن وقت خانه و چیزی در سراوه تپه نبود. ترکمن ها از شوروی و جاهای دیگر می آمدند، یکی دو ماه در کرانه اترک گله داری میکردند و در بهار هم می رفتند و دیگر لاشخورها هم به اینجا پرت می زدند.

چند چادر نظامی در آنجا برافراشته بودند، که چادر جان محمدخان از همه بزرگتر و با هیبت تر بود. در بیرون چادر یک ساعتی به انتظار مرگ ماندم. زانوانم سستی می کردند. سرم روی تنم سنگینی میکرد و زبان در کامم از ترس خشک شده بود و نمیتوانستم آب دهانم را قورت بدهم. اصلاً آبی در دهانم نمانده بود که قورت بدهم. زبان و کامم از خشکی به هم چسبیده بودند.

یکدفعه یک نظامی از چادر جان محمدخان بیرون آمد و مرا صدا کرد که به داخل چادر بروم. نزدیک در چادر سرم گیج شد و افتادم. قادر به حرکت نبودم. نظامی زیر بغلم را گرفت و به داخل برد. چشمم که به جان محمدخان افتاد، دیگر هیچی تفهیمیدم و نمی توانستم سرپا بایستم. جان محمدخان که حالم را دید، دستور داد یک لیوان آب به من بدهند. بعد با آرامش به من فرمود که بنشینم. نشستم، لحن کلام او فرق کرد. بعد آرام آرام ترس من کمتر شد و متوجه خود شدم که در کجا و نزد چه کسی هستم.

او گفت: مهدی بای، من از شما و پدرتان که اخیراً مرحوم شده راضی هستم. خشنودم که در کشتار سربازان ما در اینجا دست نداشته اید. آنگاه گفت: من میدانم که آنها نزد پدرتان آمدند، تا برای قتل عام سربازان از او هم کمک بگیرند. اما او نه تنها نفر نداد، بلکه از دادن اسب و تفنگ و پول هم خودداری نمود و در این شرارت شرکت نکرد. به همین جهت من برایتان احترام قائل هستم و سرکدخدائی دادقزوبین^(۱) را به تو واگذار می کنم که قبلاً پدرت حاج محمد بهلکه در این سمت بود. امیدوارم همچنان در آرامش منطقه و پشتیبانی از دولت ایران کوشا باشید. بعد مرا مورد توازش قرار داد و مرخص کرد. اینک نه تنها کشته نشده بودم، بلکه حکم کدخدایی را هم در بغل داشتم. اما مفت خود میدانستم که هر چه زودتر از آنجا دور شوم. زیرا ممکن بود جان محمدخان پشیمان شود و مرا

۱- در سالهای اخیر نام داد قزوبین را چنانکه در تابلو آن دیدم، به داد عزتین تغییر داده بودند.

هم به جوخه اعدام سیارد. از این رو حالا که رفته رفته به حال عادی خود بازمی گشتم، بر اسب سوار شده و ناخت همان شبانه به سوی دادقزوین بازگشتم. کسان من در سوگ من نشسته بودند و گریه و زاری میکردند که یکباره سر رسیدم و آنها از زنده ماندنم تعجب کردند.

در این یورش جان محمدخان کسانیکه در جنایت مراوه تپه دست داشتند، هیچ رحم نکرده که نه تنها مردها را کشت بلکه شکم زنهای آبستن را هم با خنجر درید و بچه را بیرون آورد و سر برید. خیلی ها را در آتش سوزانید. چنان ولوله و هراسی به ترکمن صحرا انداخته بود که از شنیدن نام او، زنها بچه سقط می کردند.

اما تا جایی که فهمیدم و بعد هم برایم ثابت شد، اطلاعات رسیده به او بسیار دقیق بود. او هیچکس را بدون گناه کشتار یا اعدام نکرد. پدرم در آن قتل عام شرکت نکرده بود. زیرا اسب و تفنگ و سوار یا دادن پول هر کدام یک سهم حساب میشد، که از محل غنائم غارتی به افراد سهم میدادند. اما پدرم گفت: نه غنائم میخواهم، نه بر ضد دولت ایران وارد جنگ میشوم. جنازه سربازان پادگان مراوه را لاشخورها خوردند. زیرا کسی آنها را دفن نکرد و ماهها استخوانهایشان در بیابان افتاده بود. بهرحال ترکمن صحرا از وجود ترکمن های شوروی خالی شد و امن گردید. سالیهای بعد کردهای شما بار دیگر برای گله داری به این سرزمین وارد شدند.^(۱)

۱- این بود گر لنگ آن شب که در کنار مرحوم مهدی ملا به سر بردیم و از مصاحبتش بهره گرفتیم. بعدها نیز تا سال ۱۳۴۱ رفت و آمد و گفتگوهای ما برقرار بود. تا اینکه در سال ۱۳۴۲ به سر بازی رفتیم و پس از گله داری دست کشیده و نوکر دولت شدم که گویا تقدیر چنین بود.

بعدها که از دانشگاه لارخ التحصیل شدم و به تحقیقات در زمینه عشایر کوچ نشین ادامه دادم، در سال ۱۳۶۳ به همراه ملک محمد به عنوان کارشناس امور عشایری شمال خراسان به مراوه رفتیم. در این سفر برای دیدار مهدی سلا رفتیم که متاسفانه گفتند این پیر مرد محترم درگذشته زنده ای شده است. شنیدیم که زندگی به علل پیش آمدهای دوران انقلاب بر او هم سخت شده هر چند که در جوانی از جنگ جان محمدخان جان سالم بدر برده بود. اما در نهایت تعجب دیدیم که آن ۴-۳ قانات ترکمن آنجا حالا تبدیل به یک روستای بزرگ شده و پاسگاهی هم در آنجا مستقر نموده اند. دبستانی هم آنجا دایر شده و ترفی کرده. چند سال بعد که باز گذارمان به آنجا افتاد و رفتیم که سراغ این دوست فرزانه مان را بگیریم، که آیا از زندان آزاد شده یا نه، با نهایت تأسف، گفتند که مهدی ملا از زندان تن نیز نجات یافت. خدا آن مرد خوب و نیکو نام را بیامرزد.

خاطرات آقای آراز قارناسی ترکمن از فتح ترکمن صحرا

در بهار سال ۱۳۷۲ از مشهد به کلاله رفتم و شب را مهمان و مزاحم جناب آقای دکتر سعیدی ثانی که پدر و پدربزرگشان از بزرگان و ایشان (آخوند) های ترکمن بوده‌اند، رفتم. از محبت و مهمان نوازی آقای دکتر سعیدی و همسر خوبشان که ترکمن است، شرمند شدم. آقای دکتر سعیدی که در شهر کلاله مطب داشتند و یا دلسوزی و عشق و علاقه شدیدی به بیماران کرد و ترکمن و فارس در این دیار رسیدگی و معالجه می‌تمود. در چهارمین دوره انتخابات از سوی مردم به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شدند و خدمات ارزنده‌ای در این خطه انجام دادند که از ایشان سپاسگزاریم. آقای دکتر سعیدی کاملاً در جریان کارهای تحقیقی‌ام قرار داشتند و کتابهایم را خریده بودند. زیرا کردها و ترکمن‌ها اشتراکات فرهنگی پرفراز و نشیبی با همدیگر دارند. آقای دکتر سعیدی مرا با آقای قارناسی فرزند نورعلی که اصلاً از شاخه ترکمانان قایی می‌باشند و در کلاله زندگی می‌کنند، آشنا ساخت که تحقیقات لازم را از ایشان آغاز کنم. این دوست عزیز ما که ۷۸ سال داشت و متگام لشکرکشی جان محمدخان به مراوه تپه، دهساله بوده خیلی چیزها را به یاد دارد. برخی را هم از قول پدرش نورعلی که آن زمان از سوی روسها در ناحیه مرزی رئیس ساخلو (رئیس پاسگاه) بوده و در کوران کار قرار داشته، بیان داشتند که:

« آن موقع عشایر ترکمن زمستانها را از خاک شوروی به مراوه تپه می‌آمدند و تابستانها را در آن سوی مرز در داخل خاک روسیه به کوههای بالخان می‌رفتند. بیورتهای ما دراجی سو و دره پاشابولی تا زیر دادقزوین فرود آمده بودند. شب بود که عده‌ای از سران ترکمن از جمله ملاکوسه و آراز محمد بای از روستای چیغلق از دامنه گوه گلیداغی آمده و خبر دادند که ژاندارمری‌ها حمله کرده و ما را قتل و غارت می‌کنند. ما کجا برویم. جایی به ما بدهید.

پدرم رئیس ساخلو روسیه بود و در دو طرف مرز آزادانه بود و رفت و آمد داشت و تا مراوه تپه هم می‌آمد. اجازه داد که آنها هم آمده و در کنار ما مستقر شوند. روز دیگر با سرزدن آفتاب دیدیم که ایلات و عشایر ترکمن از سمت مراوه تپه و گلیداغی مانند خط زنجیر به سوی اوپه‌های ما در

حرکت اند. ^(۱) چیلوق، قرناوه، مراوه، کومرلی، آق ایمام، قره بالخان، قولاغ کین (گوش بو) این طوایف آمدند از پدرم اجازه گرفتند زمستان را در نزد ما بمانند. اینها به راهنمایی پدرم از مرز گذشته به سوی دره چندر در داخل خاک روسیه رفتند و از محلی گذشتند که قشقه نامیده می شود و علامت مرزی نصب شده است. ترکمن ها در این عقب نشینی هم تلفات جانی و مالی سنگینی دادند. اما تلفات قشون جان محمدخان کمتر بود. پدرم نقل می کرد که بیشتر درگیری ما با سواران کرد قوچانی بود تا نظامی ها. از طرف خالدنبی ^(۲) هم طوایف ترکمن قره بالخان، بایندر، قره قوزی آمده و از نارلی داغی گذشته و به آنسوی مرز رفتند. حدود هشت ماه نیروهای قشون ایران در عمه جای مراوه تپه سرو کله شان پیدا بود. پدرم با سالداتهای تحت فرمان خودش که ترکمن بودند، پیش جان محمدخان رفتند و به او اولتیماتوم دادند که قشون خود را از کنار مرز عقب بکشد. ^(۳) زیرا مرزهای روسیه را تهدید می کرد. جان محمدخان از دادقزوین به مراوه تپه بازگشت و چهار نفر از ترکمن هائی را که از نزدیک مرز به اسارت گرفته بودند، به وساطت پدرم آزاد کرد. نام آنها سلطانتلی قره، کوروی بای گلیداغی، مرادقره بود. نام یکی دیگر را فراموش کرده ام.

جان محمدخان به آنها سفارش کرده بود که به نورعلی خان (پدرم) ابلاغ کنند که به مراوه تپه نزد وی برود. پدرم این موقع در دره چندر در داخل خاک روسیه در محل قرغه لی بود که با شنیدن این پیام با ۳۰ نفر سواره ترکمن نزد جان محمدخان آمد. چند گله گوسفندی که از نزدیک مرز افراد او آورده بودند، به پدرم بازپس داد. خالد و پردی ملا از جمله ترکمانانی بود که در پیشکمر به جان محمدخان کمک کرده و همزینه و خوراک قسمتی از اردوی جان محمدخان را تامین نموده بود. ایلارخان قرناوه ای که زمان جان محمدخان به شوروی گریخت، بعد از دو سه سال آمد و در

۱- این همان کوچ به تولک فریدون، بیست هزار خانواری بود، که هنگام ورود قشون به اجی سو، آنها به سوی شوروی فرار می کردند و جنگ و درگیری با آنها روی داد.

۲- برخی هم خالق نبی می گویند. زیارتگاهی است که مورد احترام ترکمن های منطقه مراوه تپه می باشد. ترکمن ها و کردهای جاه نشین روز ۱۳ فوروردین آنجا رفته و بساط جشن و سرور را برپا می کنند.

۳- در گزارش فریدون خواندیم که جان محمدخان با افسران مرزی شوروی ملاقات و گفتگو کرده که در همین رابطه و ابلاغ اولتیماتوم دولت شوروی برای بازپس کشیدن نیروهای خود و بازگرداندن گوسفندان ترکمن ها دور میزده که انجام داده.

پیشکمر رئیس ساخلو شد، او در نخستین برخورد با نیروهای جان محمدخان شکست خورده و به روسیه گریخته بود. الله یارخان که بخشیده شد، اسب و اسلحه به او دادند و سامور نظم و آرامش پیشکمر کردند.^(۱) پدرم در شوروی ماند. اما پیش از اینکه رضاشاه از ایران برود، در سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ خورشیدی) به ایران آمد و بخشوده گشت و دو سال بعد در روستای بیشک تپه (تپه پنجم) در دامنه گلیداغی فوت کرد. او از طایفه ترکمانان قایی بود که از شاخه های گوگلان هستند.^۲ این بود گفتار آقای قارناسی در مورد حوادث ترکمن صحرا که در کلاله خیابان احمدی روپروی مدرسه علمیه احمدی منزل باصفایی داشت که از صفا و محبت و مهمان نوازی و ادب و متانت او رونق می گرفت که با عنایت آقای دکتر سعیدی ثانی با او آشنا شدم.



سمت چپ آقای حاج آراز قارناسی در کلاله

۱- این دگرگونی های از سال ۱۳۰۵ به بعد که جهانیانی به جای جان محمد خان فرمانده لشکر شرق شد و برای اطمینان خاطر دادن به ترکمانان به مراوه تپه رفت، انجام گرفت. چند ساخلو در منطقه برقرار شد که یکی هم در مراوه بود، که حافظ امنیت منطقه و جان و مال کرده های چادر نشین خراسان در فصل زمستان باشند.

خاطرات روانشاد عظیم بلوریان از جنگ بجنورد و مراوه تپه

مرحوم عظیم بلوریان از کرده‌های هودانلو (هیوه دانلو) قوچان است. او فرزند محمد آقای بلوریان از بزرگان طایفه می باشد که در جلد پنجم از وی یاد کردیم و با ناصرلشکر فامیل است. فریدون از عظیم نیز در خاطراتش یاد کرده بود. روز ۱۳۷۰/۴/۹ برای چندمین بار خدمتشان شتافتم و عکس هایی را که نمی شناختم بردم و او شناسائی کرد. خوشبختانه با اینکه بیش از ۸۰ سال دارد هنوز قوه‌ی بینایی و ذهنی‌شان بسیار خوب است.

کافه درویش پاتوق ایشان است، در چهارراه میدان بار سابق مشهد که آنجا شرفیاب شدم. با خوشرویی و لبخند همیشگی مرا پذیرفتند و جوپای کارهای تازه‌ام شدند. از ایشان خواستم آنچه را از جنگ بجنورد به یاد دارند، برایم بگویند. گفتارشان مانند گفتار فریدون و نعمت‌الله بگ اوغازی جالب بود، که بیان داشت:

لشکر شرق خراسان از مرحوم حبیب‌الله خان ناصرلشکر هیوه دانلو رئیس امتیه‌ی قوچان کمک خواسته بود. او نیز من و پسرش فریدون و خواهرزاده‌اش مرحوم امیراصلان پسر مرحوم سرهنگ امیرقلی خان^(۱) را با حدود یکصد نفر از کرده‌های قوچان برای این ماموریت در نظر گرفت. ما همگی برای خود اسب آماده کرده و سوار شده و به مشهد رفتیم و خود را در هنگ بهرامی معرفی کردیم. آن زمان سرهنگ باقرآقاخان (داورپناه بعدی) که بعداً در جنگ بلوچستان در قلعه‌ای داورپناه کشته شد و به داورپناه معروف گردید، فرمانده هنگ سوار بهرامی بود. پس از سه چهار روز ما را بین بهادران‌ها (گردان‌ها) تقسیم کردند. من و فریدون به یک بهادران افتادیم و بعداً هم با همدیگر به جنگ بجنورد رفتیم، که فرمانده ما نیز سرهنگ محمد حسین خان بود که در جنگ بجنورد کشته شد. یاور (سرگرد) فرج‌الله خان آق اولی نیز این زمان حاکم نظامی قوچان بود که به سبب موقعیت خاص قوچان و وجود خوانین و افراد سرکش در این شهر حکومت نظامی شدیدی

۱- در جلد دوم سرهنگ امیرقلی خان که از اسرای ترکمن و دست پروردگان امیرحسین خان ایلخانی زعفرانلو بود، معرفی شد.

برقرار بود.

شب اول که وارد بجنورد شدیم، به محاصره افتادیم که محمدحسین خان اوغمازی و ولیخان قهرمانلو هم با ما بودند. بالای تپه‌ها و کوههای اطراف بجنورد را بطور کامل کردهای شادلو و ترکمن‌ها گرفته بودند و شب آتش افروختند که همه جا را مانند روز روشن کرده بود. این مانوری بود برای ترساندن ما که نشان دهند تعدادشان چقدر زیاد است و چه قدرتی دارند. با روشن شدن هوای بامدادی جنگ را آغاز کردند. نظامی‌ها در سمت جنوب شهر از دروازه گرگان تا دروازه قوچان سنگر گرفته بودند. برخی هم در سمت علی آباد و شمال شهر در اطراف قصر سردار بجنوردی موضع گرفته بودند. مرحوم ولیخان قهرمانلو با سوارانش آنجا بود. هشت نه روز به سختی در محاصره بودیم. من در دروازه قوچان بودم. سنگرهای ما روی تپه‌ی کوچکی بود روبروی کلاته باقرخان و ما ۱۲ نفر بودیم. یک نفر مسلسل چی به نام یحیی از ترکهای آذربایجان هم داشتیم. یکی هم سهراب خلیل از ترکان آذربایجان بود که بسیار دلیر و بی باک بود. چند نفر هم از قرائی‌های تربت حیدریه با ما بودند. فرمانده دست ما استوار علی اصغر خان وزیر بود. اول درو جو بود، ^(۱) اما گندم‌ها هنوز نارس بودند. دشمن برکلاته باقرخان مسلط بود. ما گمان کردیم کسی در آنجا نیست. وقتی به آنجا حمله کردیم مانند تگرگ گلوله بر ما باریدن گرفت و از ۱۲ نفر ۹ نفر تیر خورده و افتادند. ^(۲) سه چهار نفر که مانده بودیم فرار کرده به پناه مسلسل سنگرهای خود بازگشتیم.

سهراب خلیل گفت یکی از سربازها که تیر خورده و آنجا افتاده، زخم اوکاری نیست. اگر بتوانیم او را بیاوریم از مرگ نجات خواهد یافت. ما گفتیم این دیگر خودکشی است. اگر ما دوسه نفر این بار نجات پیدا کردیم، کاری شبیه معجزه بوده و هرگز امکان ندارد که این بار به سلامت برگردیم. ما نخواهیم رفت.

او که سخت به هیجان آمده بود، سوار بر اسب خود شد و به تاخت به سوی مجروح رفت که

۱- در بجنورد در اواخر خرداد جوها را درو می‌کنند.

۲- فریدون هم از این کشته شدگان پاه کرده است که در نزدیکی ینگی قلعه یعنی همین جا که آقای عظیم بلوریان می‌گوید، این جنگ روی داده یعنی محل بلوار شرقی کنونی بجنورد نزدیک هتل مهمانسرا

تیری به او خورد و روی زین آویزان شد. اما او دهانه‌ی اسب را رها نکرد و خود را کشان کشان به سرباز مجروح رسانید و پایش را گرفت و کشید و به ترک خود انداخت و اسب را شلاق زد و به سوی ما بازگشت. لحظه‌ای که میخواست سرباز زخمی را از ترک خود در میان سنگرهای ما به زمین بگذارد، تیری سبیرکشان آمد و از پس سرش خورد و از زیرکاسه‌ی چشمش بیرون آمد و بر زمین غلتید. ما به سروقتش دویدیم. هر طور بود توانستیم او را به بیمارستان هنگ برسانیم و در نهایت تعجب دیدیم که او بعداً خوب شد و زنده ماند که اصلاً کسی فکر نمی‌کرد زنده بماند. (فریدون هم تعجب کرده بود و گفت یکی روده‌اش روی زمین ریخته بود که خوب شد)

یکی دیگر از رفیقان ما که آدم دلیر و وفاداری بود، احمد بختیاری نام داشت، که پسرش هم اکنون در مشهد است، گاهی پیش من می‌آید، اما آدرس او را نمی‌دانم. ^(۱) مدت ۱۲ روز از این ماجرا گذشت. روزی دیدیم که صدای مسلسل از سوی پایامان و طرف قوچان بلند شد. دیگر قطع امید کردیم و گفتیم اینهم روسها هستند که به یاری مردم بجنورد آمده‌اند. زیرا در آن روزها شایع کرده بودند که روسها یا بجنوردی‌های شورشی قول همکاری داده‌اند. ^(۲) اما یحیی مسلسل چی گفت: نترسید، ما مسلسل چی‌ها یک رمزی با هم داریم. حالا من معلوم میکنم که این مسلسل مال لشکر خراسان است یا روسها. بعد یک نوار روی مسلسل گذاشت و با آهنگ خاصی شروع به نواختن و تیراندازی کرد. صدای مسلسل یحیی که قطع شد، دیدیم آن مسلسل هم به همان آهنگ تیراندازی کرد. آنگاه یحیی از میان سنگر بیرون پرید و فریاد کشید و از شادی کلاهش را به هوا انداخت و گفت: دوست - دوست - دوست.

اینها از لشکر شرق هستند که به یاری ما آمده‌اند. ساعتی بعد یاور (سرگرد) صفرعلیخان با هنگ پیاده‌ی خود و سعادتقلی خان اوغازی رسیدند و دشمن را به مسلسل بسته و فراری دادند. ما خوشحال به استقبال رفتیم. در آغاز کار فشنگ کمتری داشتیم. من که بیشتر از همه فشنگ داشتم،

۱- فریدون هم از دوست صمیمی خود احمد بختیاری یارها نام برده است. متأسفانه تاکنون نتوانستم پسر احمد را پیدا کنم و تحقیقاتی به عمل آورم. شاید او نیز عکس و خاطراتی از پدرش داشته باشد.

۲- این یک شعار تحریک کننده بود.

تعداد فشنگهایم ۷۵ تیر بود. اما سرهنگ ایرج خان مطبوعی قول داد که فشنگ هر چه بخواهیم به ما خواهد داد و همان طور هم شد که گفته بود. ایرج خان افسر ترمسویی بود و سخت روحیه‌ی خودش را باخته بود و اگر شادلوها حمله‌ای حساب شده به شهر میکردند، او تسلیم میشد. او دلیری سرهنگ باقرخان یا محمد حسین خان را نداشت.^(۱)

هنگ سوار باقرخان که ما هم جزو آن بودیم، حدود ۱۲۰۰ نفر بودیم که چند روز به محاصره افتادیم. این سرهنگ با پلشیک و سیاست شادلوها را از حمله‌ی به ما بازداشت و برای وقت گذرانی هر روز با آنها مذاکره صلح میکرد و آنها را سرگرم می‌نمود تا کمک برسید. اما اگر شادلوها و ترکمن‌ها فریب صلح دروغین او را نمی‌خوردند و حمله میکردند، در همان روزهای اول همه‌ی ما را که سخت ترسیده بودیم اسیر و خلع سلاح میکردند.

پس از اینکه به همت خوانین سرحدی قوچان، بجنورد از محاصره‌ی دشمن درآمد، چند روز بعد سروان ابوالقاسم خان از کردهای کلهر و فرمانده بهادران چهارم، به ما گفت آماده باشید که امشب شیور آشوب می‌زنند. گویا امیرجان محمدخان قصد حمله دارد. امیرجان محمد خان فرمانده لشکر شرق این زمان با طیاره به بجنورد آمده بود. به هنگام اذان صبح بود که شیور آشوب را نواختند و فرمان حرکت دادند. ما به سوی غرب بجنورد به طرف بدرانلو حرکت کردیم و جنگ‌های بین راه آغاز شد. ما بسیار غلیظی همه جا را فرا گرفته بود به نحوی که چشم ما نمی‌دید حرکت کنیم. اگر این ما نبود، دشمن از فراز کوهها بسیاری از ما را هدف گلوله قرار میداد و از پا می‌انداخت. مرحوم اصلان آقا از بدرانلو بازگشت و به قوچان آمد و به ترکمن صحرا نیامد. (و ترک نظامگیری کرد)

پس از اینکه آشخانه و دیگر قلعه‌های بجنورد تسخیر شدند، مدتی در آنجا بودیم. سپس به بجنورد بازگشتیم. این زمان از سراسر ایران نیرو به یاری لشکر شرق خراسان آمد. تمام کوهها و

۱- به همین دلیل هم آن دو کشته شدند و این زنده ماند و نزدیک ۹۰ سال عمر کرد و در رژیم پهلوی به ساتوری رسید و پس از پیروزی انقلاب اعدام شد، یعنی به قول آیت الله منتظری، دو کیسه آرد بیشتر از دیگران خورد. هر چند که به قول لردوسی عزیز و بزرگوار که فرموده:

بسه از پهلوانی سر زیر پای

گریز بهنگام و سر بر به جای

درها و اطراف بجنورد پر از اردوگاههای نظامی و خوانین کرد بود که چادر زده بودند. در پائیز همان سال فرمان حمله و حرکت به سوی ترکمن صحرا آغاز گشت، ما به سمت گنبد راه افتادیم. جان محمدخان جنازه سواران بلوچ را هم خواسته بود که آنها از بلوچستان به فرماندهی سروان زمانیان وارد بجنورد شدند. سرهنگ باقرآقا حاکم نظامی بود. من در بهادران چهارم خدمت میکردم.

یاور داودخان کلهر ما را به سوی گلیداغ حرکت داد. علی اصغر وزیری که درجه استواری داشت، با یاور داودخان همزلف بودند (همسرانشان خواهر همدیگر بودند). به همین مناسبت یاور (سرگرد) داودخان همزلف خود را مباشر اردو کرد. وظیفه مباشر این بود که خوارو یار و تمام مایحتاج اردو را از روستاها خریداری و تهیه کند. ما رفتیم به قلعه خان در روبروی سملقان، انباری برای خوارو بار پیدا کردند. سوارهای نحت امر مباشر به روستاها می رفتند و مایحتاج اردو را بین روستاها سرشکن میکردند که هر روستایی چقدر کاه، جو یا آرد یا گوسفند و غیره بدهد و در برابر آن به نرخ روز پول بگیرد. آنچه را جمع میکردند، در این انبار ذخیره میشد. من در قلعه خان به عنوان کمک انباردار ماندم. آنها مردم را فریب میدادند. جنس را از مردم به سنگ گران میخریدند و به سنگ سبک به اردو می فروختند^(۱) و ما به التفاوت آنرا به جیب میزدند.^(۲) من از این خیانت متاثر بودم. بطوریکه هر دو همزلف به این موضوع پی بردند. چونکه بطور غیرمستقیم به کارشان اعتراض میکردم.

دو ماهی بودم که سید حسین خان قائم مقامی آمد، (بقول فریدون آجودان ترک جان محمدخان) اسب خوبی نداشت، او اسب خود را برایم گذاشت و بدون اینکه نظرم یا رضایتم را

۱- آن زمان اوزان استاندارد نبود بلکه هر شهری و هر محلی یک نوع سنگ داشتند. مثلاً سنگ اوغاز روستای ما پوط بود، اما در شیروان سنگ آنها کمتر از سنگ اوغاز بود، اینکه می گویند من تبریز یا من تهران، یا من مشهد، بخاطر همین تفاوت سنگهای محل در اوزان است.

۲- دزدی گرگی های زیادی در حمله به ترکمن صحرا به وجود آمد. احمدخان نایب الاباله در زمان مرحوم کلنل پسیان در مشهد خود را به عنوان دوست معرفی کرده و از ترکان مهاجر آذربایجان بود و بعداً به کلنل نیز خیانت کرد که در جلد ۵ در زیرنویس صفحه ۲۲۲ نوشتم، در جنگ ترکمن صحرا هم تعداد ۲۰ قبضه تفنگ غارتی دزدیده و پنهان کرده بود، که جان محمدخان فهمیده و می خواست او را اعدام کند که به وساطت افسران ترک لشکر نجات یافت. او در بیماریان بجنوره در کنار جان محمدخان در هواپیما نشسته و او را راهنمایی میکرد.

بخواهد، اسب خوب مرا برداشت و رفت به ترکمن صحرا.

علی اصغر خان از اینجا به مراوه تپه به یاورداودخان نوشته و گفته بود: این بلوریان قوچانی به اسرار ما پی برده بهتر است، او را از اینجا دور کنی. پس از هفت، هشت روز نامه‌ای به اعضای یاور داودخان به من ابلاغ کردند که ظرف ۲۴ ساعت خود را به پایگاه مراوه به او معرفی کنم. من ناچار تک و تنها در آن کوهها و بیابانهای پرمخاطره از تاخت و تازهای پراکنده ترکمن‌ها، اسب تاختم تا روز دیگر به مراوه تپه رسیدم و خود را معرفی کردم. علی اصغر خان وزیر هم نامه‌ای نظامی و سر به مهر که تمی دانستم در آن چه نوشته شده، به من داد که در مراوه به داودخان بدهم. به محض اینکه نامه را خواند، به شدت عصبانی شد و به من پرخاش کرد که شما خاک و شن داخل آرد کرده و آرد مرغوب آرد را فروخته‌اید و چندین تهمت بیجای دیگر برای تبرئه خودشان.

بهر حال دستور داد مرا آن شب بازداشت کردند. مرحوم نصرالله خان برادر فرج الله خان بیجرانلو هم در دفتر داودخان بود که من از حضور وی در آنجا خجالت کشیدم. او هم گمان میکرد واقعا من این کار را کرده‌ام و من که از روابط داودخان و همزلفش خیر داشتم، نمی‌توانستم چیزی بگویم یا از خود دفاع کنم. زیرا هر چه می‌گفتم، گناه و جرم سنگین‌تر و مجازاتم چند برابر می‌شد. پس بهتر بود سکوت کنم. زیرا گناه من فهمیدن من بود، که به برخی از دزدی‌های آنها پی برده بودم.

روز دیگر مرا از مراوه به پاسگاه قزل آروات فرستادند که نامه‌ای برده و جواب بیاورم. بعد که برگشتم به داودخان گفتم پس از اینهمه جانفشانیهای صادقانه و این تهمت‌های ناروا، من قادر به تحمل آن نیستم و می‌روم همه چیز را به امیرجان محمدخان می‌گویم. او از ترس اینکه می‌آدا به جان محمدخان گزارش بدهم، مرا به چناران و سپس به کریم ایشان و بعد هم به پیشکمر در دامنه‌های گلبداغ تبعید کرد که او به‌های مرحوم بای ایشان ترکمن در آنجا بود. بقیه ترکمن‌های یموت به روسیه فرار کرده بودند. قسر احمد و علیار از سران معروف شورشی یموت بودند که به روسیه گریختند. تا نزدیک گنبد قابوس و او به‌های ممی شیرخان ترکمن جلورفتیم. او کره اسب زیبای بسیار خوبی برای جان محمدخان هدیه فرستاد، و جان محمدخان مزاحم او و طایفه‌اش نشد.

بعد که قشون خراسان و گرگان وارد گنبد شدند، مدتی گذشت که کم کم آرامش برقرار شد. حدود

یکسال آنجا بودیم. سپس ما را به اینکه آمدند در جلگه خرتوت بجنورد آوردند. یاور صفرعلی خان حاکم آنجا بود. دَرَدی خان ترکمن رئیس ترکمن‌های گوگلان این جا هم در کنار صفرعلی خان بود. در آنجا ما را تقسیم کردند. من به پاسگاه سملقان افتادم و تا حمله سالار جنگ در بهار ۱۳۰۵ در آنجا بودیم که در مقابل حمله سالار جنگ همراه با سرگرد صفرعلی خان مثل شیر از برابرش فرار کردیم (جمله‌ای شوخی آمیز) و بدون اینکه پشت سرمان را نگاه کنیم، بکراست به قوچان آمدیم.^(۱) یک شب در قوچان ماندم و شب بعد به مشهد حرکت کرده و خود را به هنگ خودمان در مرکز لشکر معرفی کردم. بعد سرهنگ صفرعلی خان و همه افسران و افراد لشکر از گوشه و کنار که یکی یکی و گروه گروه فرار کرده و از برابر سالارگریخته بودند، خود را به مشهد رساندند. اینها نمونه‌هایی از اقدامات شجاعانه لشکر طغرتمون خراسان بود، که اگر سوارکاران و جنگجویان چریکی کرده‌های قوچان نبودند، آنها جرأت ورود به ترکمن صحرا را نداشتند.

اما کار خدا را ببین یاوردادوخان هم که گریخته و به مشهد آمده بود. بعد از قضایای سالار جنگ در مشهد در واحد توپخانه زندانی شد. من هم پس از سه سال خدمت از این قشون بیزار شده و استعفا دادم که هنوز جان محمدخان در قدرت بود. یک روز یک جعبه شیرینی از بازار خریدم و به ملاقات یاوردادوخان رفتم و عرض کردم جناب یاورخوب به خاطر داری که بخاطر آن کارهای خلاف خودت و همزلفت چه بلاهایی سر من آوردید؟ باز هم آمدم خدمتتان عرض کنم، انشاءالله که از این بند نجات یافتید، وجدانتان را همواره در نظر بگیرید و در هیچ حال و شرایطی خدا را از نظر دور نپندارید و همیشه یار بیچارگان و ستمدیده‌گان باشید. این میز و مستنها و قدرتهای دنیایی فانی و بی‌ارزش اند. آنچه برای انسان میماند سرفرازی وجدانی و آزادگی است.

او همچنان که سرش را پائین انداخته بود، گفت: شرمنده‌ام. امیدوارم اگر فرصتی دیگر پیش آید جبران کنم. سپس من از او خداحافظی کرده و به قوچان بازگشته و به سر و کار و زندگی رعیتی خود رفتم.^(۲)

۱- علل این شکست و فرار از برابر لهاک خان معروف به سالار جنگ در جلد هفتم خواهد آمد.

۲- پایان گفتار شادروان عظیم بلوریان که تقریباً یک سال پس از این مصاحبه در مشهد درگذشت، روحش شاه باد.

حکومت صفرعلی خان در اینکه و آمدن و حوادث آنجا

یاور صفرعلی خان از آن افسران ترسو و دزد و طماع بود که فقط به فکر جیب خویش بود. هیچ لیاقت و شجاعتی هم نداشت. در هر پیشامدی که منجر به درگیری میشد، برای حفظ جان خود، اولین کسی بود که جبهه را رها کرده و فرار میکرد. در مصاحبه هایی که با مرحومان سرهنگ شکرالله صفاپور و عظیم بلوریان داشتم و نیز از یادداشتهای فریدون قوچانی به خوبی این روحیه بزدلانه و خوی حریص او نمودار میشود.

دومین مصاحبه را در مشهد به تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۰ با آقای بلوریان انجام دادم. ایشان که پس از فتح ترکمن صحرا از گنبد به اینکه و آمدن انتقال یافته و زیر نظر سرهنگ صفرعلی خان مشغول خدمت بود، در مورد او گفت:

در اینکه سرگرد صفرعلی خان حاکم نظامی بود. سلطان (سروان) ابوالقاسم خان کلهر از کردهای کرمانشاه هم فرمانده سواره نظام بود و فرمانده بهادران چهارم که من در آن واحد خدمت میکردم. صفرعلی خان و کلهر با سران یاضی و غارتگر ترکمن همدست شده بودند و هر چه آنها دزدی و غارتگری میکردند، می آوردند سهم اینها را هم میدادند.

یک شب به منزل آراز محمد خان ترکمن^(۱) به دامنه گلیداغ که حدود چهار فرسخ فاصله داشت، رفتیم تا چند نفر از جوانان برتر ترکمن را انتخاب کنیم و برای اسکورت رضاشاه، همچون دیگر ایلات به تهران بفرستیم که از ما خواسته بودند. کلهر و من و محمدخان بلوچ شب را در اوبه آرازخان بودیم. پس از اینکه شام خوردیم توکراتش برای او خبری آوردند و او نزد ما آمد و گفت: چند نفر از دزدان ترکمن شوروی که از مرز گذشته و برای غارتگری و بردن گوسفند و احشام مردم به اینجا آمده‌اند، در این نزدیکی فرود آمده و در میان برف گیر افتاده‌اند. پیکی به اینجا

۱- همین آراز محمدخان احتمالاً لوهوندوری غارتگر معروف ترکمن بود که به شوغان حمله برده بود و در بازگشت با غلوهخان قراچورلو مواجه شد که برادرش قلیچ با تبر غلوهخان کشته شد که جسد نیمه جانش را تا اینکه بردند و در آنجا نهد. حالا حضرات سهران چنین شخصی میشوند. فریدون هم از او یاد کرده بود.

فرستاده‌اند که برایشان آذوقه و علوفه و خوراک ببریم. نظر آنان چیست اگر حمله کنیم میتوانیم همه را دستگیر و اسلحه‌های آنان را تصاحب کنیم.

پرسیدیم چند نفر اند؟ گفت: نه نفر

شورت کردیم. محمدخان بلوچ ترسید بیاید. می‌گفت بیخودی کشته میشویم. خود آرازمحمدخان، هم جرأت نکرد بیاید. ما دو نفر کُرد بی کله روی لاج افتادیم و گفتیم ما میرویم. من و سروان کلهر و یک راهنمای ترکمن از سوی آرازمحمدخان سوار شده و راه افتادیم. غارتگران در یک گودال بزرگی که بین چهارتپه قرار داشت، فرود آمده و آتش کرده و مشغول گرم کردن خود بودند. من یک اسلحه ۱۱ تیری و یک موزر داشتم با صد تیر فشنگ.

ابوالقاسم خان هم یک موزر داشت. به دستور کلهر ۱۱ تیرم را به ترکمن راهنمایمان دادم. من در اولین تپه و آنها هر کدام پشت یک تپه به کمین نشستیم. سروان کلهر گفت تا من تیراندازی نکرده‌ام شما اقدامی نکنید. به محض اینکه صدای تیرم را شنیدید شما هم بزنید.

لحظه‌ای بعد صدای تیر کلهر بلند شد و یکی از دزدان به روی آتش افتاد. ما هم زدیم. پنج نفرشان روی آتش واژگون شدند و بقیه فرار کردند. از او به هم عده‌ای مردم عادی که با ما آمده بودند، در اطراف تپه‌ها گذاشتیم که به محض اینکه تیراندازی کردیم آنها داد و فریاد کنند تا دزدان گمان برند، که عده ما زیاد است و روحیه‌شان را از دست بدهند و تسلیم شوند. لذا آنها هم فریاد و غوغا و بگبگ و ببند راه انداختند که فراریان ترسیده و ناچار به تسلیم شدند. در میان آنها یک نفر بربری بود که خیلی ناترس و بیپاک بود. او خود را به میان چاه مخروبه‌ای انداخت و شروع به تیراندازی کرد و گفت اگر جلو بیایید همه تان را میکشم و آخرین تیر را برای کشتن خودم نگه میدارم و تسلیم نمی‌شوم. سرانجام کلهر به فرآن سوگند خورد که اگر تسلیم شود او را نخواهد کشت. بدین گونه او تسلیم شد و از چاه بیرون آوردیم. پنج نفر کشته و چهار اسیر و مجروح نتیجه این کار ما بود. یکی را نزد صفرعلی خان به اینچه فرستادیم و مراتب را گزارش کردیم. او دستور داده بود همه را بکشند که آوازشان در نیاید. لذا همه را کشتیم و فقط آن بربری را که کلهر سوگند خورده بود نکشت و زنده تحویل سرگرد صفرعلی خان دادیم.

فرمان حکومتی کوخ بَنیکلو بنام مظفرالسلطنه

این حکم به اشاره جان محمدخان حاکم نظامی خراسان و سیستان به یاس همکاری محمد ابراهیم خان زعفرانلو با لشکر شرق در فتح ترکمن صحرا، از سوی حاکم قوچان صادر شده که از قدیم حکومت کهنیکلو را داشته‌اند. کوخ بَنیکلو که از زمان نادرشاه به بعد به وسیله برخی نویسندگان چون محمد کاظم در عالم آرای نادری، کهنیکلو^۱ نوشته شده مرکز آن اسفجیر است:

«وزارت جلیله داخله

ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان - نمره ۱۷۰ مورخه ۴ برج شهریور ۱۳۰۴

از آنجائیکه حفظ انتظامات و آسایش و رفاهیت حال عموم اهالی و رعایا منظور نظر و مکتون خاطر اینجانب و مخصوصاً برای سرپرستی و رسیدگی به امورات اهالی قراء ذیل طایفه کهنیکلو، تعیین یک نفر نایب الحکومه کافی لازم بود، نظر به سابقه درخشان و حسن سلوک و مردمداری امیرالامراء العظام آقای محمد ابراهیم خان (مظفرالسلطنه) که همواره هم خود را مصروف به نگاهداری و آسایش حال رعایا داشته و عموماً از حسن مراقبت و خلوص نیت معزی الیه رضایت کامل دارند، در اینموقع نیابت حکومت: اسفجیر،^(۱) کوران^(۲) ترکیه، کوران کردیه، قره‌چه، اوجانه، رهورد^(۳)، خبوشان، آق باغ، دربند، حصار اندف، قلعه خواجه‌ها، نقاب، سرتیک^(۴)، گزگو^(۵)،

۱- اسفجیر یا اسجیر دگرگون شده‌ی اسپ چیر یعنی چراگاه اسپهای ایلخانی زعفرانلو از روستاهای زیبا و سرسبز است. برخی نیز معتقدند نام این روستا پیش از اسلام، اسپدجرد (گرد) بوده است.

۲- کوران نام یکی از طوایف کرد جلالی است. که کوران ترکها بوسیله ترکهای کوچانده شده از مرو در زمان ناصرالدین شاه و سام خان ایلخانی قوچان، در کنار کوران کردها ساخته شد. برخی از این ترکهای کوچانده شده از مرو نیز بوسیله یزدان و برده‌ی خان زعفرانلو برادر سام خان در نزدیکی قوچان قدیم اسکان داده شدند که به نام «یزدان آباد» معروف شد که منسوب به یزدان و برده‌ی خان زعفرانلو هستند.

۳- Rahward

۵- در اصطلاح Gezzj می‌گویند.

۴- Tarnek

نقش کمیسیون‌های مختلط نهضت ملی و خوانین قوچان در پیشبرد سلطنت رضاشاه

یکی از نهادهایی که در تهران برای به قدرت رساندن رضاخان نقش فعال و فراگیری داشت، کمیسیون مختلط نهضت ملی ایران بود، که بصورت اداره طرح و برنامه‌ریزی در تهران عمل میکرد و در ولایات هم شعبه داشت. در لابلای اسناد مرحوم ابراهیم خان ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان به تلگرافی دست یافتیم که از تهران به قوچان برای نامبرده مخابره شده و دستور داده شده بود که چنین تلگرافی را تهیه نموده و به امضای خوانین و سران ایلات و بزرگان منطقه و روحانیون رسانده و به هشت جای معتبر در مرکز استان و تهران مخابره و شدیداً درخواست نمایند که تمام مردم در تلگرافخانه‌های سراسر کشور متحضر شده‌اند و تقاضای پادشاهی رضاخان را دارند. تا رضاخان رئیس الوزراء را به پادشاهی ایران برگزینند. اجرای این دستور که معمولاً از سوی لشکرهای هر ایالت ابلاغ میشد، برای روسای ایلات اقدامی لازم بود و تخلف از آن موجب پر باد رفتن خاتمان آنها همچون خانواده فرهادخان می‌گشت.

اینک متن تلگراف دستوری کمیسیون مختلط:

واژ طهران به قوچان. نمره قبض ۴۸۶۱۵ نمره تلگراف ۱۰ عدد کلمات ۲۴۵ تاریخ اصل ۱۸ (آذر).

تاریخ وصول ۱۹ آذر سنه ۱۳۰۴

در هر جا هشت کپی (برای) حضرات حجة الاسلام. اعیان، تجار، اصناف. جراید، توسط روسای تلگرافخانه‌های ایالات و ولایات، عموم کمیسیون‌های مختلط نهضت ملی نظر بر اینکه ادامه وضعیت بی تکلیفی به مملکت را کمیسیون مختلط نهضت ملی هرگز زیاده‌تر از این صلاح ندانسته و میخواهد هر چه زودتر ایرانیان به آمال دیرین خود رسیده، رسماً اعلیحضرت پهلوی ارواحنا فداه را در تخت کیان دیده و از سعادت آتیه مملکت مطمئن باشند، و نظر بر اینکه اغلب کمیسیونهای مختلط نهضت ملی ایالات و ولایات در تلگرافخانه تحصن نموده با کمال بی صبری تبدیل حکومت موقتی (رضاخان را) به سلطنت دائمی خواستارند.

تصمیمات ذیل را اتخاذ و لازم میدانند که کمیسیونهای مختلط نهضت ملی ایالات و ولایات نیز عین نظریه را تعقیب و توسط نمایندگان خود تلگرافاً تاکید در اجرای آن نمایند.

کمیسیون مختلط نهضت ملی طهران بوسیله تلگراف، عرضیه تبریکات فدویت به خاکپای مبارک (رضاخان) عرضه پدارند. کمیسیون مختلط نهضت ملی تهران. محل مهر وصول: تلگرافخانه مبارکه

فوجان

| | | | | | |
|----------|-------------|-------------------------------|-------------|------------------|-----------|
| Z. 10 | | | | ۱۹۴ | |
| سنه ۱۳۰۰ | | اداره تلگرافی دولت مایه ایران | | شماره کتاب ایران | |
| کمیسیون | تاریخ و اول | نوعیجات | تاریخ ارسال | شماره ثبت | شماره ثبت |
| ۱۶ ارد | | | ۱۸ | ۲۴۶ | ۱۰ |

در رعایت که سعادت فتح و صلح است
 دولت ایران را در کمال شرف و کرامت
 انکسار است که در این راه
 دولت ایران را در کمال شرف و کرامت
 انکسار است که در این راه
 دولت ایران را در کمال شرف و کرامت
 انکسار است که در این راه
 دولت ایران را در کمال شرف و کرامت
 انکسار است که در این راه
 دولت ایران را در کمال شرف و کرامت
 انکسار است که در این راه

تشکیل مجلس موسسان در خلع احمدشاه و به تخت نشاندن رضاشاه

دستورالعملی است که از کمیسیونهای مختلط نهضت ملی تهران، برای حکام ولایات فرستاده شده که طبق آن عمل کرده و در مراسم جشن تاجگذاری رضاشاه مجدانه شرکت کنند.

« اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از طهران به قوچان. نمره تلگراف ۴ نمره قبض ۴۹۶۱۲ تعداد کلمات ۱۷۲ تاریخ اصل ۲۲ آذر

تاریخ وصول ۲۳ آذر ۱۳۰۴

در هر جا هشت کبیبه: طبقه جلیله علماء، طبقه تجار، طبقه اعیان، طبقه اصناف و جراید توسط

روسای تلگرافخانه‌ها عموم کمیسیون‌های مختلط نهضت ملی.

امروز شب سه ساعت بعد از ظهر مجلس موسسان تشکیل یافته، اصول ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون

اساسی را که راجع به سلطنت قاجاریه بود، فسخ و اصل چهارم ثبت و بجای هر یک از آن اصول،

اصولی علاوه که مبنی بر تحکیم اساس سلطنت پهلوی بود، انشاء نمودند. روز سه شبه دو ساعت

نیم بعد از ظهر یا حضور نمایندگان محترم^(۱) مجلس موسسان در مجلس شورای ملی مراسم تحلیف

به عمل آمده و اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی ارواحنا قداه بر اریکه سلطنت جلوس خواهند

فرمود. بطوریکه در تلگراف اولی ذکر شد، علاقمندی هر ایالت و ولایت از تجلیل جشن و چراغانی

معلوم خواهد بود.^(۲) تهیه ساعتی که غیر از کمیسیونهای نهضت طبقات دیگر نیز توسط کمیسیون

مختلط نهضت ملی تهران بوسیله تلگراف عریضه تبریکات فدویت به خاکپاری مبارک عرضه

بدارند. کمیسیون ملی مختلط نهضت ملی ایران، مهر رسید تلگرافخانه مبارکه قوچان

با چنین زمینه‌سازیهایی سیاستمداران تهران، رضاخان سردار سپه، تخت وزیر وقت را به

پادشاهی بنشانند قاجارها را که موجب خرابی مملکت شده بودند، عزل کردند.

۱- نماینده مجلس موسسان از بجنورد نیز آقای علی اصغر گرمه‌ای از دموکراتها بود که با نظامیان در جنگهای بجنورد و

مراوه تپه همکاری جدی داشت و از سوی پادگان بجنورد به عنوان نماینده بجنورد در مجلس موسسان معرفی شد.

۲- این خود تهدیدی غیر مستقیم است که چنانچه در هر ولایت به بهترین وجه برای رضاشاه جشن گرفته نشود و مأمورین

جاسوس در محل به مرکز گزارش کنند، حکام مجازات خواهند شد که چرا در این مورد کوتاهی کرده‌اند.



نام هر کس خان است اعدام شود

این دستور جان محمدخان قاجار پس از فتح بجنورد و عزیمت به سوی مانه و سملقان و مراوه بود که موجب نابودی عده زیادی از مردم منطقه شد. زیرا کردها به آخر نامهای قرزندانشان واژه (خان) را هم اضافه می‌کنند.^(۱) حال این نوزاد در خانواده‌ای فقیر و گرسنه به دنیا آمده باشد، یا در خانواده‌ای ثروتمند، هیچ فرق نمی‌کند.

پس نام‌های: محمدخان، علیخان، حسنخان، حسینخان، جعفرخان، تقی خان، مهدی خان هر چه بخواهی در منطقه رایج و فراوان است. جان محمدخان دستور داده بود در آخر نام هر کس عنوان خان هست دار بزنند. بدینگونه عده زیادی بیگناه فقط بخاطر نامشان اعدام شدند.

در دفتر چهل برگی که نیمی از آنرا دوستی به نام یوسف صداقت سیاه کرده و از سملقان و حوادث آن در اواخر دوره قاجار مطالبی برایم فرستاده، از قول جدش کربلایی عباس نوشته که او پدر هلوخان و سارخان قراچورلو بود. پس از اینکه جان محمدخان بجنورد را تصرف کرد و به سملقان آمد و در کریک در ساختمان حسین قلی خان قراچورلو مستقر شد، مامورین خود را به اطراف فرستاد تا اینکه هر کس اسمش به خان ختم می‌شود بگیرند و بیاورند. به همین سبب آنهاثیکه مشمول این قانون میشدند، بیشترشان به کوهها و جنگل‌ها فرار کردند و برخی بدبختها هم گرفتار شدند. از جمله گرفتاران عمویم سارخان بود، که گفت پدر حاجی شجاع خان (صداقتی) سملقانی را که گرفتند چون آخر نامش خان داشت، در جلو چشم ما به دار آویختند. وقتی نوبت به من رسید که بالای دار بروم، زانوام بی حس شدند. مامورین اعدام از من پرسیدند: خان، نوکرها و تفنگهایت کجاست؟ من گریه کرده و گفتم: والله، بالله من خان نیستم. فقط آخر نامم را از بدبختی خان گذاشته‌اند. شما را به خدا این دستهایم را ببینید، آیا من خان هستم؟

وقتی رئیس آن نظامیان جلو آمد و دستهای پینه بسته و شکاف خورده‌ام را که بر اثر کارهای سخت کشاورزی شیار شیار شده بودند، دید دلش به حالم سوخت و دستور داد آزادم کنند. اما او

۱- اگر این قانون برای همه بود، باید اول شخص رضاخان و جان محمدخان هم اعدام میشدند.

خیر کربلایی هلوخان برادرم را گرفت که گفتم او در کوه است و دنبال گوسفند. او هم مانند من مرد زحمتکشی است و فقط نام خان دارد.

آقای صداقت افزوده است پدر بزرگم هلوخان برادر سارخان مذکور برایمان گفت: من یک تفنگ سه تیر روسی داشتم. فقط دست زخم ملکان را گرفتم که از ده شاه آباد به کوه مکک نزد گوسفندانمان برویم. بچه ۹ ماهه خودمان محمد زمان (پدر نویسنده) را هم در گهواره رها کردیم و رفتیم. هر چه زخم گریه و زاری کرد که کودکمان را برداریم، من گوش ندادم. زیرا ترسیدم مامورین برسند و مرا که نام خان داشتم بگیرند. به قله کوه بلند دیزگنه که رسیدیم، ملکان شروع کرد به شیون و زاری که بچه اش از گرسنگی در گهواره می میرد. او می گریست و زار زار به کردی چنین میخواند:

شاه موه رکه تئو سهر چیبای بلنده قونداغی من چی قهس، وه رفشو رنده
 شه میر جان محمدخان توخمی یه زیده خه لک ژه دهس ویی، ده ره ونه چسئ بلنده
 یعنی: ما خودمان را به قله کوه بلند رساندیم کودک شیرخواره ام چقدر تشنگ و زیباست
 امیرجان محمدخان از تخم یزید است مردم از دست او به کوههای بلند می گریزند
 بدینگونه ملکان بسیار فریاد و فغان میکرد. ناچار نیم شب به شاه آباد (اسلام آباد کنونی) برگشتیم. هیچکس از ترس در روستا نمانده و همه فرار کرده بودند. دیدیم سگ ما جلو در، نگهبانی میدهد. وقتی روی گهواره بچه رسیدیم و در تاریکی هیچ صدایی نمی آمد. ملکان گمان کرد او مرده است. باز شیون کرد که بر اثر گریه او، بچه از خواب بیدار شد و گریه کرد. ما فهمیدیم که او زنده است. چراغ را روشن کردیم. معلوم شد که بچه بدبخت اینقدر گریه کرده که چشمانش سرخ شده و بیهوش به خواب رفته و حالا با فریاد و شیون مادرش بیدار شده است.

شیانه کودک را برداشتیم و باز به کوه رفتیم. روز بعد برادرم سارخان آمد و گفت که چگونه از اعدام نجات یافته است. بدینگونه تا جان محمدخان در سملقان بود، ما جرأت نداشتیم از کوه به ده بازگردیم. اما اگر این کربلایی هلوخان به دست جان محمدخان می افتاد، پوستش را می کند. زیرا او از جمله کسانی بود که فرماندهی عده زیادی از کردها را در محاصره بجنورد بر عهده داشت. آن زمان که طیاره نظامی آمد و بجنورد را بمباران کرد، او هم ناچار شد چون دیگران عقب نشینی کرده و

به سملقان برگردد. هلوخان (هلو یعنی عقاب - شاهین) مردی جسور و تیراندازی ماهر بود. لیاقت را از پدر بزرگش کربلایی عباس قراچورلو از سرداران زمان سهام الدوله ایلخانی بجنورد به ارث برده بود که در جنگ با ترکمانان اسب او از رودخانه‌ای که ۱۲ متر پهنا داشت، پریده بود. پدرش کربلایی عباس که در یکی از جنگهای با ترکمانان، شکست خورده و از سوی ایلخانی بجنورد سرزنش شده بود، از غصه دق کرد و مُرد. پس از اینکه جان محمدخان در آخر سال ۱۳۰۴ به مشهد بازگشت بازهم غارتگری ترکمنان شوروی از آن سوی مرز ادامه داشت. هلوخان گفته بود یک روز خیر آمد که ترکمن‌ها از غرب سملقان گذشته و به جلگه شوغان در غرب اسفراین حمله کرده و هر چه توانسته‌اند اسیر و غنیمت گرفته و از منطقه عبور میدهند که سردسته آنها هم آرازخان ترکمن است. من خیر به پاسگاه نظامی‌ها فرستادم که در روستای قاضی بود. رحیم خان رئیس پاسگاه با هفت نفر نظامی آمد و چون داستان را شنید ترسید و گفت: هلوخان بیا از این خیال صرف نظر کن، ما قادر به رویارویی با آرازخان نیستیم. من او را تهدید کردم چنانچه نیاید، مرگانهای کرد را برداشته و به جلوگیری ترکمن‌ها میرویم. او از ترس اینکه مبادا بعداً به فرمانده هنگ بجنورد خیر بدهم، حاضر شد و ما به جلوگیری از معبر ترکمن‌ها رفتیم و سنگر گرفتیم. به رحیم خان گفتم، تا من تیراندازی نکرده‌ام تو و افرادت حق تیراندازی نداری.

اما او در حساس‌ترین لحظات، نامردی نمود و زودتر از تیررس غارتگران تیراندازی کرد، که آنها بفهمند و به سوی ما نیایند. چون او خیلی از جنگیدن می‌ترسید. وقتی رحیم خان بدون اجازه‌ام تیراندازی کرد و من فهمیدم هدف و مقصود او رم دادن دشمن بوده، چنان با سیلی به بیخ گوشش زدم که در میان سنگر نقش بر زمین شد. بلافاصله هدف‌گیری کردم و ماشه برنوبلند را چکاندم که سوار ترکمنی^۱ دی اسب به هوا پرید و بر زمین افتاد و بقیه خود را به میان رودخانه انداخته و بر اسبهایشان شلای رده و فرار کردند. غنایم و اسیران را هم با یک تیر من به جا گذاشتند، تا جان سالم به در برند. لحظه‌ای بعد دیدم سوار ترکمنی با سرعت برگشت و آن جنازه افتاده را به ترک خود نشانید و به سرعت دور شد که یک تیر زدم چون دور بود و در پیچ و خم‌های میان رودخانه اسب می‌تاخت، تیر به او نخورد.

سال بعد یکی از ترکمن‌ها با سسه‌چی (ترکمن‌های غارتگر) که از پیش با ما رفت و آمد داشت به منزل ما آمد و گفت پارسال آرازخان^(۱) از چپاول می‌آمده و از این منطقه می‌گذشته که برادرش قلیچ در نزدیک شهرآباد با گلوله سرتگون شده است. آرازخان می‌گفت می‌روم قصاص برادرم را می‌گیرم. اما من گفتم: حتماً او دچار گلوله هلوخان شده، اگر بروی تو هم به سرنوشت او دچار خواهی شد و او منصرف گردید.

اما آراز خان به من گفت: وقتی قلیچ برادرم افتاد، من برگشتم. او هنوز نیم جانی داشت. گلوله از طرف راست سینه‌اش خورده و از پشت درآمده بود. او را بر ترک خود نشاندم و فرار کردم تا به اینکه رماندم (به فاصله ۴۵ کیلومتر) ولی در آنجا جان سپرد، و این آخرین الامان (چپاول) ترکمن‌ها بود. زیرا بعد دولت رضاشاه قوی شده و جلو تاخت و تازها را گرفت و مردم آسوده شدند^(۲).



شکارچی کرد بجنوردی

از کتاب کتیون، ۱۹۱۱ میلادی، صفحه ۱۷۹

بجنورد - یک شکارچی (مرگان = نیچیروان) کرد. عکس از کتاب میجر کتیون

۱- معلوم نیست این همان آراز محمد بای است که در مصاحبه با آراز قازناسی نیز از او نام برده شده که فرار کرد و به شوروی پناهنده شد، یا آراز خان لوهوندوری است، که در عکس مشاهده می‌شود. ۲- یادداشت یوسف هدایت‌زاده در لوله.



بجیر و انان کورد و بجیره‌ایشان در شکارگاههای بجنورد



بجنورد - شکارچی کرد در حال نوشیدن آب از کدوی آب (از میجر کنیون ۱۹۱۱ میلادی)

علفچرگیری و لفت و لیس نظامیان از ایلات منطقه‌ی بجنورد

باز هم به گزارش فریدون قوچانی برمیگردیم که در رابطه با حوادث منطقه، پس از فتح ترکمن صحرا گفته است:

در بجنورد، مأمور شدیم نزد سرهنگ مرتضی خان برویم. سرهنگ مرتضی خان فرمودند: بروید اسبها را راحت کنید و بعد از ظهر به دفتر ارکان اداری آمده حکم مأموریت خود را گرفته حرکت نمائید. ما رفتیم و دو ساعت از ظهر گذشته به دفتر فوج نزد سرهنگ رفتیم.

فرمودند: این حکم شما، از این ساعت مأمور جمع آوری آبچر و علف چر (از چادر نشینان و گله داران) هستید. به اتفاق نماینده‌ی حاجی علیشاه، حرکت کرده و کاملاً در انجام وظیفه جدیدت نمائید. زیرا علفچر امسال را خود لشکر از اداره‌ی دارائی به چهارهزار تومان اجاره نموده و تاکنون اجاره علفچر از حدود دو هزار و پانصد تومان تجاوز نکرده، دقت کنید که بیش از این مبلغ جمع آوری شود که در صورت زیاد گرفتن علفچر هر چه که باشد شش یک آن مبلغ مال خود شما نظامیان خواهد بود.^(۱) حالا هم رفته خودتان را به حاجی علیشاه^(۲)، معرفی نمائید که هر آن حاضر شدند فوری حرکت کنید. بعداً یک نفر افسر هم برای سرپرستی تعیین شده و به شما ابلاغ می‌گردد. من نیز از خدمات شما ممنون بوده و قبل از فرماندهی من برای شما و کلیدی معین نایب‌ها و گروهیانها

۱- تا می‌توانید مردم را سرکشی کنید و به خاک سیاه بنشانید که حق بیشتری از این چپاول تصیب شما گردد. این همان سرهنگ مرتضی خان مگوی است که به سردار معزز و دیگر اهدامیان کرد در مشهد توهین کرد.

۲- این حاج علیشاه از مخالفان سردار معزز، پدر محمدشاه پدر مادر آقای یوسف صداقت قراچورلو است. حاج علیشاه ۱۵۰ قاطر و شتر داشت و بارهای تجار را جایجا می‌نمود. در جلد چهارم به نقل از روانشاه خالرخان قراچورلو گفته شد که وقتی لورهای تبعیدی پس از رفتن رضاشاه قصد بازگشت به لرستان را کرده و ایلخی (گله اسبان) لشکر را که قبلاً از آن مرحوم حبسقلی خان قراچورلو بود و رضاشاه مصادره کرده بود میخواستند با خود به لرستان ببرند، معین محمد شاه (معروف به شاه نفضلی) که آن موقع در روستای اینچه بالا سکونت داشت، به بجنورد رفت و به قونسل روس خبر داد و روسها آمدند و گله اسبها را از لورها بازپس گرفتند. محمدشاه تجارت قماش داشت و با روسها مشغول داد و ستد و همکاری بود. او ریشه نزادی کرد نداشت.

چهار مرتبه به عنوان فتح از محاصره‌ی بجنورد و فتح ترکمن صحرا درخواست رتبه شده و حضرت اجل همه را رد نموده، اینک امیدوارم برای اول فروردین ۱۳۰۵ برای شما و کسان دیگر تقاضای رتبه و ترفیع نموده و مورد قبول واقع شود. (در صورتی که با دست هر چه پرتو از ماموریت برگردید) عرض کردم البته در پرتو توجهات وجود شما بیش از اینها امیدواری داریم. ولی در فروردین ۱۳۰۳ و شهریور ۱۳۰۳ هم دو مرتبه برای تمام استوازاها و گروه‌بانیها درخواست ترفیع شده، آن دو مرتبه را هم حضرت اجل خط کش را مستقیم بر روی اسبها نهاده و خط قرمز کشیده. به گمان قدوی حضرت اجل فرماندهی لشکر به این آساتیها به کسی درجه مرحمت نکنند، مگر با مساعدت‌های شما فرماندهان محترم.

آنگاه اجازه گرفته خود را به حاجی علیشاه معرفی نمودم. ایشان برای حرکت وعده‌ی فردا را داد و حاجی جعفر نامی از بستگان خودش را همراه ما اعزام داشت. از دفتر تیپ هم چندین چک که به مهر و امضاء سرهنگ رسیده بود، به من تحویل دادند که در این حکم نوشته شده بود.

هر هزار گوسفندی شصت تومان

هر شتری ۱۲ ریال

اسب ۶ ریال

گاو ۴ ریال

قاطر ۳ ریال

الاغ ۲ ریال باید گرفته شود. از شهر بجنورد خارج شده و از رقیقه‌ام طاووس خانم هم خداحافظی نموده اول به حدود محمدآباد سانه رفته، مشغول جمع آوری مالیات از ایلات چادر نشین گرد شدیم. آنگاه مطابق میل و دستور حاجی، علی آقا فرزند کاظم سرجوخه را به حدود گرگان فرستادم که رسم بود قبلاً باید گوسفندهای اهالی شاه کوه و مجتی‌ها و سنگسری‌ها و ناشی‌ها و بهلولی‌ها شمرده شده در نزدیکی اول سال، اربابهای آنها از محل خود نزد گوسفندان آمده و وجه علقچر را به همراه می‌آوردند. اگر کسی قبلاً بخواهد چیزی خیلی اندک از آنها بگیرد غیرممکن است. فقط باگله‌ها جز چند نفر شبان با قدری آرد برای آذوقه چیزی فراهم نیست، جز آنکه صاحبان

آنها در نزد یک زائیدن گوسفندان آمده و بدمی خود را بردارند.^(۱)

قبل از بنده حسینقلی خان گودرزی سرگروهان مامور همین کار شده بود که پس از چند روزی امریه آمده و او را به شهر احضار کرده بودند. اما حسینقلی خان پیش از رفتن به شهر به محض خواندن نامه مشغول پول گرفتن شده و بهر بلوک و گله‌ی گوسفند که می‌رسیده، هر چه میداده‌اند می‌گرفته و نصف آن وجه را رسید عادی میداده و هر چادر سیاهی هم یک تومان رسماً برای خودش می‌گرفته است. وقتی که بنده مشغول کار شدم از هر کس مطالبه علفچر کردم، گفتند داده‌ایم. بعد سؤال می‌کردم که چقدر داده‌اید؟ می‌گفتند فلان مبلغ.

من بواسطه‌ی شناسایی با روحیه‌ی چادر نشینان میدانستم که آنها همه‌ی احتشام خود را به قلم نمی‌دهند. من گفتم احتشام شما را می‌شماریم هر چه داده‌اید قبول است و هر چه نداده‌اید باید بردارید. آنها از ترس اینکه مبادا بقیه‌ی گوسفندان قاچاق گیر بیفتند، حقیقت را می‌گفتند. بنده دیدم در واقع ظلم است که مبلغی حسینقلی خان گرفته و ما نیز مبلغی بگیریم و در این قسمت ابدأ به من دستوری داده نشده که آیا قبوض ارائه داده را قبول کنم یا خیر؟ با حاجی جمفر در اینمورد گفتگو کردم. حاجی قبلاً مایل بود که هر چه بتوانیم بگیریم و قبض قبول نکنیم. ولی چون دید که با او موافق نیستم قرار شد قبوض را قبول کنیم و بقیه را دریافت کرده چک چاپی بدهیم.

بدین ترتیب مشغول جمع آوری علفچر شدیم. اما حاجی بدون دستور هر صد تومانی یا هر هزار گوسفندی هر قدر که ممکن بود دو ریال به اسم معارف و دو ریال به نام مدرسه^(۲) اضافه می‌گرفت.

۱- چون در زمان یارمحمد خان سردار مخم و بعد در زمان پسرش سردار معزز این منطقه از تاخت و تاز ترکمانان امن بود، بهمین جهت گله داران از راههای دور مانند سمنان و دامغان گوسفندايشان را برای جزای زمستانی به اینجا می‌آوردند و موقع برگشت در فروردین ماه علفچر را به محسد بائر نماینده سردار می‌برداختند که بین سردار و مامورین و روسای توکمن منطقه پس از کسر مالیات تقسیم میشد. بهمین جهت ترکمانان گوسفند دزدی نمی‌کردند.

۲- خیلی جالب است، چادر نشینان بیابانگرد هم پول بی مورد علفچر بدهند بابت زمینهایی که نیاکانشان آنجا را به زور لیزه و شمشیر و دادن جان و مال از ازیکان و مغولان پس گرفته‌اند و هم پول بدهند که برای شهر نشینان مفت خور مدرسه بسازند که بچه‌ایشان به مدرسه بروند و پست‌ها را نبضه کنند و آنها در بیسوادی بدانند و از حضرات شهری توسری بخورند!! و

از مامورین دارایی هم یکنفر باسواد، با ما بود. من به او دستور دادم که جزئیات را هم صورت برداری نماید که در روز آخر مورد مواخذة واقع نشویم و حاجی نتواند مبلغی را حیف و میل کند. اما اگر کسی بجای من مامور این کار بود نصف این پول را هم نمی توانستند از ایلات و طوایف بگیرند. من شخصی به نام زمان را که از طایفه‌ی (میوه‌دانلوی) خودمان هم بود، به همراه برداشته و ماهی سه تومان هم حقوق برای او تعیین نمودم.^(۱) که در پایان هر ماه به او بدهم. بودن این شخص به همراه من کلی در گرفتن علفچر تفاوت داشت. دیگر کسی از چادرنشینان جرأت نداشت مال‌های خود را مخفی کند و به شمار نیاورد. این شخص میدانست که هر کس جقدرگوسفند دارد. زیرا همه آنها را به خوبی می شناخت. به اضافه برخی چادرها را در میان دره‌ها و شکاف کوهها در جاهائی زده بودند که غیر از او هیچکدام از ما جای آنها را نمی دانستیم. او همه‌ی طوایف و ایلات کرد را می شناخت. هرگاه من وجوه جمع آوری شده که به مبلغ هزار تومان بالغ میشد توسط حاجی محمدتام بدرانلویی که از کسان حاجی جعفر بود به اتفاق یک نفر نظامی به بجنورد میفرستادم و تحویل حاجی علیشاء داده و رسید آن را می‌گرفتم، طاووس خانم هم از هر ۱۰ یا ۱۵ روز یکمرتبه بکدست پیراهن و زیرشلواری و بعضی اوقات بکدست بولوز شلوار با مقداری توتون چیق و اسباب دیگر برای من توسط نظامی به شهر رفته می‌فرستاد.

مقصود از نوشتن این نکته آنست که آقایان بدانند که فرمایش حضرت سلیمان است که از هر هزار زن یک زن پیدا میشود. ولی از هر هزار مرد یک مرد وفادار پیدا نخواهد شد. در تمام این مدت که در جنگ و بیابانها بودیم و به هیچ جا هم دسترسی نداشتیم، پست به پست کاغذ و اجناس ارسالی طاووس خانم برایم میرسید و مرا شادمان می ساخت.

استشمار شوند.

۱- بنابراین درمی یابیم که در اوایل سال ۱۳۰۵ هسنمزد روزانه یکنفر کارگر اگر کاری گیرش می‌آمد یک ریال بوده است. در غیراینصورت باید مفت و مجانی بعنوان نان ز که بقول ماژر دعا کار می‌کردند و یک وعده غذا میخوردند.

گوسفند دزدی ترکمن‌ها در جرجلان از گله‌داران کرد و سنگسری

همین طور که مشغول گرفتن علفچر بودیم، آهسته آهسته به سوی جرجلان پیش رفتیم. جرجلان سرحد ایران و شوروی است. در آخر مرز^(۱) گاهی شبها تراکمه از خاک روسیه آمده گله‌ی گوسفندی از کردها را دزدیده و به سوی روسیه رانده‌اند. مامورین مرزی هم از عهده‌ی این غارتگران برنیامده‌اند و بر جرأت آنها افزوده شده و جری ترگشته‌اند. بعضی مواقع این سارقین دو دسته و سه دسته شده هشت نفر یا ده نفر در اول مرز مخفی شده و منتظر رسیدن رفقایشان می‌شدند. هشت نفر دیگر ده فرسخ یا کمتر در جایی دیگر منتظر آنان می‌ماندند و ۱۲ نفر یا ۱۶ نفر دیگر به داخل ایران آمد، غفلتاً شبانها را دستگیر نموده، دستهایشان را بسته و به همراه می‌بردند. اگر در محلی دورتر از جای گوسفندها بود، شبانها را مانند گلوله بهم بسته و در پناهگاهی می‌انداختند و گوسفندها را با

۱- منظور آخر دره جرجلان است که به دریند میرسد و امروز پست‌های مرزی ایران و شوروی در آنجا قرار دارند و به ابری قایم یعنی کمرخمیده معروف است. سپس دره‌ی چندر است که خاک روسیه می‌باشد. این دره‌ی جرجلان از مراتع زمستانی نژادهای خراسان بود. اکنون بیشتر آن جاها را ترکمن‌ها که در سال ۱۳۲۰ خورشیدی از روسیه گریختند و آمدند و آنجا خانه ساخته و روستاهای زیادی تشکیل دادند، مراتع را تخریب و نابود کرده‌اند. تخریب مراتع این نواحی بویژه از زمان انقلاب سلطه‌شاه در سال ۱۳۲۲ به تدریج آغاز شد و در جریان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به اوج خود رسید. تمام مراتع و جنگلها از بین رفت و اثری از آن برجای نماند. این یک قاجعه ملی بود، صدها کیلومتر مربع از جنگل‌های چندین هزار ساله کشور به نفع عده‌ای ثروتمند که از گنبد قابوس و کلاله به آنجا هجوم برده بودند، نابود و تبدیل به مزارع نیم کشاورزی گردید. از کوچک باغ زیبای کوه تلو کوچکترین نشانی نماند که حدود ۵۰ کیلومتر طول آن بود و دره جرجلان را به جلگه پالوزانه و بلخس مرابوه تپه در آن سوی کوه تلو که به اجن معروف است، مرتبط می‌ساخت. در سال ۱۳۷۷ که رفتم بار دیگر این کوچک باغ طبیعی زیبا را بینیم، نشانی از آن به چشم نخورد. اول به دوستم آقای رحیم رحیمی که همراهم بود گفتم اشتباه آمده‌ایم. اما هنگامی که یک کوچ کرد پیش آمد و سراغ کوچک باغ تلو را گرفتیم، خندید و گفت: مگر بعد از انقلاب به اینجا نیامده‌اید؟ اینجا که ایستاده‌اید همان کوچک باغ تلو است! آه از نهادم بر آمد و چشمانم سیاهی رفت. ناچار بر زمین نشستم و بر مسئولین جنگلبانی خراسان و مازندران نظیرین کردم که این گنجینه فضای سبز ملی را با هماهنگی ثروتمندان نابود کرده‌اند. فقط از یک درخت آرموت (گلای و حشی) که کنار جاده نجات یافته و گل داده بود، فیلم برداری کردیم که گواهی بود از کوچک باغ معروف تلو که دوه شده و به هوا رفته بود. علفچر بگیزها در این کوچک باغ گوسفندان را می‌شوردند و علفچر می‌گرفتند.

سرعت زیاد رانده، به رفقای دیگر داده باز خودشان برگشته تا گله‌ی دیگری را دستبرد بزنند و ببرند. آن رفیقان هم در وقت رسیدن به مرز (در حدود کاریز یا ابری قنایه) گوسفندها را به رفقای کشیکچی منتظر در مرز می‌رساندند و آنها به سرعت گوسفندها را به داخل خاک شوروی می‌بردند. فقط یکی دو گوسفند چاق را سر بریده در سرکوه بلندی آتش نموده و گوشتها را روی آتش انداخته و کباب لذیذی خورده و مقداری هم برای دیگر رفیقان برداشته دوباره باز می‌گشتند. اگر باز هم در بین راه به گله‌های گوسفند یا اسب یا شتر برخورد آنها را هم تاخت می‌زدند و می‌بردند و منتظر رفقای دور دست خود نمی‌شدند.

مامورین مرزیانی ایران تاکنون نتوانسته‌اند که عده‌ای از این غارتگران و اشرار را دستگیر نموده، یا صدمه‌ای به آنها برسانند. یک روز در جرگلان مشغول جمع آوری علفچر بودم، در بین راه به کسی برخوردیم که چون چشمش به ما نظامیان افتاد، فریاد برداشت که شترهای مرا ترکمن‌ها بردند. آنگاه آن سمت را نشان داده ما تاخت رفتیم. خود او نیز به همراه ما آمد.

در نزدیکی جنگل کوچکی شترها را دیدیم که پنج نفر ترکمن با تلاش زیادی آنها را به سوی مرز می‌رانند. از پناه جنگل دو نفری خودمان را به سارقین رسانیده و مانند یک شکارچی از جلو آنها درآمدیم و با ملاحظه اینکه گلوله به شترها نخورد، دو گلوله با رفیق نظامیم شلیک نمودیم. شترها فوراً از صدای گلوله به عقب بازگشتند و ترکمن‌ها خود را به داخل جنگل زده فرار نمودند. شترها را برگرداندیم که صاحبش هم به ما رسید.

آوازه‌ی من در میان اوبه‌های مالدارهای توابع قوچان و شیروان رسیده بود و خیلی دلگرم شده بودند و برای من هر جا که وارد می‌شدم، به خوبی خدمت و مهربانی می‌کردند. چون علیق در حدود جرگلان کمیاب بود. مخصوصاً شعبان توپکانلویی که شخص مشهور و با سخاوت می‌باشد، منی سه ریال گاه برای اسبهای ما از چندی قبل خریده و نگاه داشته بود.^(۱) حتی در بعضی چادرها به ملاحظه‌ی همشهری بودن و یا به ملاحظه ترس، برایم گوسفند قربانی می‌کردند. من هم تا حدی که

۱- قبلاً فریدون گفت که یک نفر را از قرار ماهی سه تومان استخدام کرده، بنابراین یک من گاه مزد سه کارگر بوده است.

برایم ممکن بود به آنها کمک می‌کردم. زیرا حاجی جعفر که به اتفاق بنده بود و گمان می‌کرد اول شخص این منطقه خود او میباشد و من و دیگر نظامیان را برای مصدوری او استخدام کرده‌اند، امر و نهی می‌نمود و اجحاف می‌کرد و بدون دستور، مدرسه پولی و معارف پولی از چادر نشینان بیایانگرد می‌گرفت. من بارها او را از این کارها منع می‌کردم. ولی او مرا کودک پنداشته و به حرفهایم توجه نمی‌کرد. غافل از اینکه من صورت حسابها را نگاه کرده و پولی که به شهر می‌فرستادم حساب و رسید آنها داشتم. دیدم در یک خط سیر در جرگلان^(۱) هشت هزار تومان وجه نقد به بجنورد فرستاده‌ام. در این موقع ضمن صحبت‌های حاجی جعفر دریافتم که در این اجاره آقای حاجی علی‌شاه نیز شریک است. این بود که راضی نمی‌شدم که پول رعیت اضافه به جیب حاجی‌ها برود و خدمت خوبی به شعبان توپکائوویی نمودم که نوشتن آن صلاح نیست.

از حدود جرگلان به حدود خرتوت^(۲) رفته و از آنجا علفچرکال ایماستی^(۳) را نیز از کردها وصول نموده به سمت محمدآباد مانه (رفته و) استراحت کاملی نمودیم. از اینجا باید به سمت پیش قلعه رفت و از آنجا کنار رود اترک را نیز که چادر نشین‌ها چادر زده‌اند بررسی نمود.^(۴)

چون به آن حدود رفتیم از طایفه‌ی هودائوویی‌ها که طایفه‌ی پدریم می‌باشند، چند خانوار در کنار و گوشه بصورت پراکنده چادر زده‌اند. تمام آنها را به یکجا جمع نموده و برای آنها پدر زن زمان را که همراه و راهنمای من بود، سر او به تعیین نمودم. این چند خانوار چندان بضاعتی ندارند. لذا

۱- دره جرگلان از غرب منطقه غلامان از جاده‌ی جرگلان به راز شروع میشود که اولین روستای ترکمن نشین آن باغلیغ و آخرین روستای آن ایوبی قایه در انتهای دره‌ی جرگلان محل پاسگاه مرزی و بورت امامقلی خان ترکمن بود. کردهای سرحدی هم در اطراف آن تا دره الامان و دامنه شمالی توه تلو برای قشلاق چادر می‌زدند. طول دره‌ی جرگلان دو منزل راه کاروانرو بود که گمان میکنم باید حدود ۶۵ کیلومتر باشد.

۲- جلگه‌ی خرتوت که در قسمت غربی کالی مانی قرار دارد، مسیر کوچ ایلات کرد به سراوه تپه است و در شمال غربی بجنورد و شمال آشنخانه قرار دارد.

۳- دگرگون شده (کالی ۱ مانی) که به زبان کردی به معنی رودخانه جلگه مانه است، دوسوی رودخانه اترک.

۴- تمام چادر نشین‌های سراوه تپه در جرگلان و کال مانه از کردهای زغله‌رانی قوچان و شیروان ز اسفراین بودند. کردهای شاهلو و قراچورلو بجنورد از سالها پیش اسکان گرفته بودند.

آنها را از پرداخت علفچر معاف نمودم. هر جا هم علفزار خوبی بود، اجازه‌ی چرانیدن آنها را به آنها دادم. (اینهم پارتی)

وقتی که علفچرگیری این حدود پایان یافت، به سوی ترکمن صحرا و گرگان رفتم. چون به اینجا رسیدم، دیدم نعمت الله خان ستوان سوم برای سرپرستی معین شده و حاجی علیشاه به اتفاق آنها مجدداً به اینجا آمده. چون تاکنون دوازده هزار تومان وجه تحویل گرفته، مثل دیوانگان سوار شده به آن حدود آمده و تصور نموده که در اینجا هم اقلأ نصف آن وجه را پیدا کرده‌ایم. ولی نمی‌دانست که گروهیان نظامیان شخص جوان، دزدی و اختلاس را نمی‌داند. بنده در حدود محمدآباد ماته دو نفر بجنوردی را کتک بدی زده بودم. یکی از آنها به جلو نظامیان افتاده و به چادرهای کردها برده، و به عنوان شترگرفتن از آنها پول می‌گرفت.

یکی هم شخصی بود از مالدارهای بجنورد^(۱) که از کنار چادر او رد میشدیم، سگش به ماها آمده خودش و چوپانش و کسانش ایستاده و تماشا می‌کردند. بدون اینکه سگ را صدا بزنند یا جلوش را بگیرند. این دو نفر به حاجی شکایت نموده بودند. صبح آن روز که میخواستم به ترکمن صحرا رفته و علفچر آنها را جمع نمایم، دیدم آنجا هم متگامه است. همان ترکمنهایی که از آن حدود فرار نموده‌اند، در اینجاها بلد هستند و در اثر جنگ به شوروی فرار نموده بودند. با اینکه در حدود ۱۰۰ بلکه ۱۲۰ کیلومتر راه است، از خاک شوروی مخفیانه رد شده و دوباره به ایران آمده و وارد ترکمن صحرا شده‌اند. آنها از قبل هم کردهای چادرنشین و مالدارهای این حدود را کاملاً می‌شناختند. زیرا این گوسفندها در زمان سردار بجنوردی هم به این حدود می‌آمده‌اند. منتها علفچر آنها را سردار از اداره‌ی مالیه، آنهم این اواخر اجاره نموده و محمد سردار را که معروف به ممو سردار بوده^(۲)، مامور این کار می‌کرده. آنهم به این قسم علفچر می‌گرفته.

۱ - مالدارها یا چادرنشینان بجنورد هم، از شاخه‌های زعفرانلو بودند و هنوز هم هستند که در کوههای آلاه بجنورد بیلاقی می‌کنند مانند بریوانلوا و قهرمانلواها.

۲ - ممو سردار همان محمد بگ بهادر معروف برادر اصغر خرد از یاران وفادار و بی‌باک سردار معزز بود که به همراه او در مشهد اعدام شد. حکمی که از سوی سردار برای محمد بگ و حکومت این منطقه صادر شده که در جای خود می‌آید.

اول از هر بلوک^(۱) گوسفند ۳۰۰ ریال، ساخلو پولی^(۲)، پنجاه تومان، قراول پولی، بره پولی، نعل پولی و خدمتانه. در بدو ورود اربابهای گوسفندان سوغاتی از قبیل مغز گردو، کشمش سبز، پرتقال دو کیسه حنا و یکدست لباس برای مو سردار می آورده‌اند.

معمولاً فقط سلام پولی نمی گرفته، آنهم در عوض همان اسبابهای سوغاتی سلام پولی بوده. خلاصه بنده از وضع مالدارهای سمت شاهرود اطلاعی نداشتم. تصور میکردم آنها و یا تمام مالدارها مثل مالدارهای کرد قوچانی، دارای چادرسیاه و چندین دست رختخواب و فرش و تمام لوازمات مورد نیاز زندگی اند. اما وقتی که به این حدود رسیدم، دیدم این سنگریها و شاهرودیها ایداً فرش ندارند. رختخواب ندارند. خانه‌ی نشستن آنها از چوبهای جنگلی است، که اندکی سرچوبها را بهم وصل کرده و مقداری شاخه‌های ارس را به روی آنها انداخته و مقداری پهن گوسفند را به روی این خانه‌ها ریخته‌اند که تا باران می بارد، تمام آب باران از پهن‌ها گذشته بر سر و روی انسان چکه می کند. در حقیقت هر کس با وضع سارقین امساله که در هر شب یک بلوک گوسفند را می برند، بتواند انجام وظیفه نماید خیلی کار کرده. در اینکه چهارصد نفر ساخلو هستند که ۶۰ نفر از آنها در ۱۴ یا ۱۵ کیلومتری دهکده‌ی سوجه ساخلو می باشند و ۳۰۰ نفر در خود اینچه‌ها و امتد و ۲۰ نفر دیگر هم در قلعه خان و آشخانه و بدرانلو، ارتباط و پست هستند.

امروز که بنده به سمت گرگان اعزام هستم، فقط ۳ نفر نظامی در معیت من خواهند بود و قبل از این همیشه ۸ نفر یا ۵ نفر بوده‌اند. دو نفر از نظامیان را برای حمل پول^(۳) به شهر فرستاده‌ام. دو نفر را هم نعمت الله خان با خود نگاهداشته. همگی سوار شده در کنار دهکده‌ی اینچه ایستاده، نعمت الله

۱- هر بلوک حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ گوسفند بود. کردها در بهار هر دو بلوک را یک گله میکردند و به بلوک (بیل) می گفتند. اما سنگرها هر چهار بلوک را یک گله میکردند. سنگرها در زمستان گله‌ها را به بلوک تقسیم میکردند، تا گوسفند به راحتی قادر به دستیابی به علف خشک بشود. هر بلوک ۳ نفر چوپان داشت که با کمک هم آنرا اداره می کردند.

۲- ساخلو پولی، یعنی پولی که بابت مالیات می پرداختند، تا سردار برای امنیت آنها پاسگاهی که معمولاً ۱۰-۱۲ نفر مسلح داشت، در هر منطقه تشکیل دهد.

۳- چون پولها همه نقره بود باید آنها را در کیسه‌ها جمع نموده، بر اسب یا قاطر بار کرده و به بجنوره می بردند. از این جهت واژه‌ی حمل کردن را بکار برده است.

خان به من سفارش کرد که اولاً شبها بدون کشیک تپاشید. زیرا هم پول در نزد شماست و هم اسلحه. نیز در هر جایی که باشید محلی است که در آنجا گوسفند بسیار است. در هر چند شب یک بلوک گوسفند را سارقین می‌برند. به اضافه آخر سال فرارسیده باید با عجله‌ی هر چه تمامتر انجام وظیفه کرده و علقچرها را جمع آوری کنید، که در اول سال گوسفندها را حرکت میدهند و به ولایات خود می‌روند.^(۱) هر چند در تردین به شیراه خان دستور صادر شده که هر کس از صاحبان گوسفندها چک رسمی در دست نداشته باشد، دستور قاچاق را درباره‌ی آنها معمول داشته و دو برابر علقچر و رسول نمایند. ولی شما کاری نکنید که خدمت مرجوعه‌ی خودتان را کاملاً انجام دهید که سرشکسته نباشیم. در هشت شب قبل ترکمن‌ها از نزدیکی اینچه‌ها هزار و هشتصد گوسفند یکنفر حاجی را حمله کرده و برده‌اند و خود حاجی صاحب گوسفند در برابر سارقین مقاومت نموده که او را با گلوله‌ای که از رانش زده‌اند مجروح نموده‌اند و شبانها را دست بسته با خود برده و پس از ۱۸ فرسنگ راه تقریباً از نزدیکی مرز شوروی رها نموده‌اند و گوسفندها را به آنسوی مرز برده‌اند.^(۲) آنگاه افزود که هر چند به شما اطمینان دارم باز هم از سارقین نیشود غافل ماند و ممکن است که به شما صدمه بزنند. عرض کردم: اطاعت خواهد شد و به دقت مراقب اوضاع خواهیم بود.

۱- علقچریگری بطور کلی در اوایل تا سال ۱۳۲۲ بوسیله بجنودی‌ها و مأمورین زاندامری از کردهای خراسان گرفته میشد. آنها می‌آمدند در پاسگاه مرزی خشلی مستقر میشدند و گوسفندانی که از کوچه باغ تلو می‌گذشتند، شمارش میکردند و از صاحبانشان مالیات می‌گرفتند. زیرا غیر از این معبر هیچ جای دیگری برای عبور کردها و قاچاق بردن گوسفندان وجود نداشت. گوسفندان دره جرگلان راهم در اول فروردین، پیش از جابجایی و حرکت به سوی خراسان شمارش کرده و پول علقچر را می‌گرفتند. در بهار ۱۳۲۲ که می‌آمدیم مأمورین در محل آب گرم ایوب بیغمیر در خاکه بجنورد، جلو گله‌ها را گرفتند. چون بیشتر مطالبه می‌کردند درگیری ایجاد شد. مأمورین از اوغازی‌ها یک کتک جانانه خورده و فرار کردند. این آخرین علقچریگری بود، که ظاهراً بدون اطلاع دولت اخذ می‌کردند. لذا مأموران کتک خورده، جرأت شکایت کردن و نیرو آوردن دوباره را نکردند. یکبار هم اینها در پاسگاه مرزی خشلی در کوه تلو از برالو‌ها به شدت کتک خوردند.

۲- حال نظامی‌ها متوجه میشدند که سردار با آن نیروهای اندک خود، چگونگی نظم و امنیت منطقه را حفظ میکرد. ترکمن‌ها از بیم سوارها و سطوت سوار بجنوردی در هراس بودند که مبادا چند برابر از آنها انتقام بگیرند. علاوه بر آن سردار پس از کسر مالیات دولتی و پرداخت حقوق مأمورین ساخلو، مقبیه را از بین سران طوایف منطقه چه کرده و چه ترکمن تقسیم میکرد.

سپس حاجی عیاش به من گفت: خوبست فدری با رعایا رفتار نمائید. شما در فلان محل فلانکس را چنان کتک زده‌اید که مشرف به موت است.

بنده متغیر شده گفتم: اولاً به شما مربوط نیست که از من مواخذه کنید. ثانیاً شخصی که نسبت به مستخدم دولت بی احترامی کند حَقش همانست که دیده^(۱) و این همان شخص صاحب سگ بود که برعکس از بستگان حاجی هم بوده. بعد گفتم: در بودن افسر فرمانده من، شما حق ندارید از من مواخذه بکنید. بالاخره از افسرم اجازه‌ی مرخصی گرفته و حرکت نمودم. در این حدود حاجی جعفر هم وجود ندارد، محل خطر است. فقط حاجی محمد بدرانلویی را با من همراه کرده‌اند و حالا میفهمم که برای تعیین وجه ماخوذ بوده که کم و بیش آنرا به حاجی گزارش دهد. ولی آن وقت نمیدانستم چرا او را با من همراه کرده‌اند.

من تفنگ شکاری هم داشتم که آنرا به حاجی محمد داده بودم. در نزدیکی اینچه تقریباً در سه کیلوستری یک بلوک گوسفند بود. آنجا پائین شدیم. گوسفندها هم قبلاً شمارش شده بود که صورت آنرا ستوان نعمت الله خان به من داده بود. صاحبان گوسفندها آمدند. مطالبه‌ی علفچر کردم.

گفت: چایی بفرمائید. پول هم حاضر است. چون چایی حاضر شد مقداری پرتقال و کتمش سبز و مغز گردو هم در جلو من گذاشتند. قبلاً نوشتم که عمو سردار این چیزها را از این‌ها می‌گرفته و من تا حالا بی اطلاع بودم. دو کیسه حنا هم. سوال نمودم که گوسفند شما چقدر است؟

۱- اینکه این مامورین دولت در طول تاریخ چه بدبختی‌هایی تحت این نام بر سر ملت بیچاره آورده‌اند و بویژه نظامیان و ژاندارمهای رژیم پهلوی با مردم ما چه رفتاری کرده و چگونه نسبت به جان و مال و همه چیزشان تجاوز نموده و آواره‌ی کوه و بیابانها ساخته‌اند، چیزی نیست که در این صفحات بگنجد. وقتی با بازماندگان ایل و طایفه گل محمد کلمبشی صحبت می‌کردم که ژاندارم‌ها چگونه این خانواده‌ها را بره‌آوردند، که شرح آن در کتاب ۱۰ جلدی کلیدر آقای دولت آبادی هم تا اندازه‌ای آمده، بر آن شدم آنچه که خودم هم از مامورین دولتی دیده‌ام، در مجموعه‌ای گردآوری نمایم. اگر خدا فرصت دهد در این مورد خیلی حرفها دارم که بگویم. ریشه تمام بدبختی‌ها و طغیانها و شورشهای ایلات و عشایر زیر سر همین مامورین دولت و به تحریک همین عزیزدردانها بوده، که به خانه ویرانی و نابودی و هلاکت رعایای بیچاره می‌انجامید. یک نظامی کافی بود بهانه بگیرد که فی المثل چرا سیکار را که آن موقع فیلتر هم نداشت و نامشخص بود، از طرف تاج دارش کثرت زده‌اند. یا چرا بکنفر رهت ندیده یا متوجه نشده و به آنها تعظیم نکرده است!

اظهار داشت که صورت گوسفندان در دست شماست. صورت را نگاه کردم دیدم یکهزار و پانصدگوسفند می باشد. گفتم: نود تومان باید بپردازید.

گفت: حرفی نداریم. اما چندتا از این گوسفندها که شمارش کرده اند، نذری حضرت ابوالفضل است، تکلیف آنها چیست؟ گفتم: چند تا متعلق به حضرت ابوالفضل است؟

گفت: بیست گوسفند من ۲۰ گوسفند را کم نموده، بقیه ی پول را گرفتم و قبض صادر نمودم. سپس تکلیف ناهار کرد. قبول نکرده و حرکت کردم. چون در بین راه حرفهای ما در مورد واجبات است، حاجی محمد بدرانلویی قضیه ی کشمش سبز و حنا و پرتقال و کله قند و مغز گردو و لباسها را با دیگر موارد بیان نمود و گفت: آن اجناسی که جلو شما گذاشتند، علاوه بر علقچر تماماً متعلق به شما بود. متنها چون شما نظامی هستید، لباسهای سوغاتی را نزد شما نیاوردند. آنگاه حاجی به من دستور میداد که برگشته و آنها را بگیرم. ولی من هر چه فکر نمودم نتوانستم دستور او را قبول نمایم و دوباره برگردم. زیرا از شئونات بنده به دور بود.



گله داران کرد در بیلاقی جلگه مانهی بجنورد، کیون ۱۹۱۱ میلادی. کردها با کلاه ترکمنی

در این حدود گوسفند زیاد است. زیرا (این شاهرودی و سنگسری‌ها و مجنی‌ها که از راه بسیار دور از سمنان و دامغان به اینجا آمده‌اند) جاهایی مثل طویله برای گوسفند می‌سازند. ^(۱) چوبهای جنگلی ارس را ستون کرده و شاخ و برگ درختها را روی آن میریزند و اطراف طویله را هم سنگچین می‌کنند و سرتیرهای ارس را روی سنگچین‌ها می‌گذارند. فقط چهار طرف این طویله دارای سقف است. وسط آن به اندازه‌ی ۲۰ الی ۵۰ ذرع مربع باز است که در وقت بارتدگی گوسفندها زیر آن پنهان میشوند. وقتی که به این ساختمان گوسفندها که به زبان سنگسری‌ها (گاش) می‌نامند، رسیدیم کسی از مردها در آنجا نبود. محل خواب و استراحت چوپانها در میان این گاش را (مردانخانه) می‌نامند. سواره به کنار گاش رفتیم، دیدیم قریب یکهزار بره‌ی کوچک که عمرشان حدود ۲۰ روزه است یا تازه‌ها هستند، در میان گاش خوابیده. بعضی‌ها در حالت جان دادن هستند و بعضی از گرسنگی افتاده و بعضی که قدری بزرگتر هستند در سرپا ایستاده‌اند. فوری از اسب پیاده شده مثل کسی که حالت سکنه را پیدا کند، همانطور شدم. زیرا چنین وضعی را تا آن روز ندیده بودم. موضوع را از حاجی محمد پرسیدم.

گفت: مگر شما دیشب در اینچه‌ها از این قضیه آگاه نشدید؟

گفتم: خیر

حاجی گفت: در هفت یا هشت روز قبل در اول غروب ۱۲ نفر ترکمن اطراف اینجا را محاصره کرده و دو هزار گوسفند را از این گاش گرفته و برده‌اند. چون بره‌ها نمی‌توانند راه بروند، (آنها را نبرده‌اند. چون گوسفندها هم بدون بره‌هایشان راه خلاف جهت نمی‌روند) ترکمنها گوش یکی دو گوسفند را می‌برند که بقیه‌ی بوی خون استشمام کنند. آنگاه یک یا دو تیر هوایی از روی سر گوسفندها شلیک می‌کنند، گوسفندها از بیم صدای گلوله و بوی خون مثل اسب راه می‌روند که ممکن است در یک شب ۱۸ تا ۲۰ فرسنگ گوسفندها را از منطقه دور کنند. زیرا گوسفندهای سنگسری‌ها و مجنی‌ها غیر از گوسفندهای کرده‌های ماست. این گوسفندها شلاقی و ورزیده هستند که در مواقع

۱- این طویله‌ها را آغل یا گاش می‌گویند، سنگسرها (چه فت) می‌نامند. در هر چه فت ۲ یا ۳ بلوک گوسفند جای می‌گیرد.

عادی روزانه ۱۰ تا ۱۲ فرسنگ راه طی می‌کنند.^(۱) چوپانان کرد گوسفندها را با نواختن نی به چرا وامیدارند و گوسفند به نرمی مشغول چریدن می‌شود و به دور خود می‌چرخد و چوپانها هم استراحت می‌کنند. اما عادت این طوایف غیرکرد اینست که گله‌ها را کوچکتر می‌گیرند که از ۳۵۰ گوسفند تجاوز نمی‌کند. در صورتی که گله‌های کرده‌ها کمتر از یکهزار گوسفند نیست. این سنگری‌ها که گاهی گله هایشان ۲۰۰ رأس بیشتر نیست، صبح‌ها از گاش خارج نموده بیرون برده و جلوش را رها می‌کرده‌اند. گوسفند اینها فقط سربوته‌ها و عنقها را می‌خورند و پیش می‌رود، به همین جهت در راه پیمایی بیشتر از گوسفندهای ماکرده‌ها راه طی می‌کند.

چند شب قبل که گوسفندها را از بیابان برگردانده و بره‌ها را شیر داده بودند، ترکمن‌ها سررسیده و گوسفندها را جلو انداخته و برده‌اند.^(۲)

این بره‌های بدبخت هم چند روز است که گرسنه و بی مادر مانده و در این گاش کاری جز نالیدن ندارند (تا زمانی که بسیرند). چنانکه می‌بینید، بعضی مرده‌اند. بعضی را هم که کمی بزرگتر بوده‌اند مردم اطراف و نظامیان ساخلو آنچه آمده و برده و سربریده و خورده‌اند و بقیه از بی شیری و گرسنگی به این روز افتاده‌اند.

من اسب خود را به مصدرم که غلامرضا تربتی بود، دادم و داخل گاش شدم. سر بره‌ای را بلند کردم که بیوسم، دیدم از چشمان کوچکش اشک جاری شده و به گریه افتاد. دلم آتش گرفت. بره‌ی چند روزه‌ای که هشت روز است مادرش را برده‌اند. صاحبش را هم با تیر زده و مجروح کرده‌اند، چوپانها را هم دسته بسته با خود برده‌اند. بنابراین کسی نبوده که حتی یک چگه آب به گلوی این حیوان بریزد. یکی دو بره‌ی دیگر را نگاه کردم دیدم در حال مردن هستند. دیگر تاب نیاورده

۱- رسانیدن این گوسفندها را از سمنان به اینجا که قریب ۲۰۰ کیلومتر است، باید مرهون امنیت منطقه دانست که در زمان سردار معزز این امنیت برقرار بود. آنها همه ساله علفچر خود را میدادند و مسؤولیت امنیت آنها با سردار بود و هیچ ترکمنی جرأت نمی‌کرد به آنها حمله کند و این بلاها را بر سر آنها بیاورد. آنها اکنون با رفتن سردار از صحنه بسیار بد آورده بودند.

۲- اسان جانور بی‌رحم و درنده ایست که اگر تربیت نشود، از خطرناکترین جانوران هم خطرناکتر خواهد شد. اگر بگوییم این غارتگران همچون گرگ بوده‌اند به گرگ هم اهانت کرده‌ایم. زیرا گرگ بر اینها شرافت دارد و این چنین کسی القلب نیست، گرگ چند تا را بپزد، ولی تا این اندازه جنایتکار نیست.

چشمانم پر از اشک شده از خدا خواستم که به من توانی بدهد که تلافی بکنم. یا آن جانیان را بکشم یا به دست آنها گشته شوم. همه‌ی رفقا متأثر شده بر مسبین این جنایت نفرین نمودیم.

از اینجا گذشته به زمین چمنزاری رسیدیم که به (جیران سویی) یعنی چشمه‌ی آهوان معروف است.^(۱) از آنجا هم گذشته در محله‌ی دیگری از مجنی‌ها پیاده شدیم که آفتاب غروب نمود. من در فکر خواب و استراحت اسبان بودم. چنانکه عرض شد این مالدارها نه فرش دارند و نه رختخواب. بنده هم به هوای مالدارهای منطقه‌ی خودمان بدون لحاف و پتو به اینجا آمده بودم. هر چند که اوبه‌های کوچک خان ترکمن که بسیار شخص خوبیست، نزدیک است و سه کیلومتر بیشتر با اینجا فاصله ندارد، ولی رفتن من به آنجا موضوعی ندارد. فرض که امشب را رفتیم، شبهای دیگر چه خواهیم کرد؟

اسبها هم آذوقه ندارند. بجز مقدار کمی جو که از اوبه‌های کوچک خان برداشته‌ایم. کوچک خان سرقیله است و در حدود هفتاد الی هشتاد خانوار ترکمن‌های فامیلی او در کنار او خانه زده‌اند. خلاصه تن به قضا داده خورجین ترکی خود را روی زمین انداخته و روی آن نشستم و مشغول صحبت شدیم. هنوز زمین و برگ اسبها را نگرفته بودیم. قریب یکساعت و نیم از شب گذشته بود. یک نفر از نظامیان را خارج مردانخانه قراول و کشیک اسبها گذاشته بودم و با صاحب گوسفند اینجا و حاجی محمد بدرانلویی صحبت می‌کردیم که ناگهان صدای دو تیر تفنگ از راه دوری که به اندازه‌ی یک کیلومتر میشد، بلند شد. صاحب گوسفند گفت:

ترکمن‌ها هستند که به سرقت آمده‌اند^(۲) و گوسفندها را جلو انداخته و می‌برند. از مردانخانه

۱- از آشنایان مرکز سملقان تا دوراهی اینچه و اسند و گرماب در شمال غربی ۶۰ کیلومتر است. از گرماب گذشته جیران سویی است که نرسیده به دوراهی مراوه تپه و گلیداهی به دهکده‌ی جذامیان و پاسگاه ژاندارمری آنجا میرسد. فاصله‌اش تا آشنایان ۶۵ کیلومتر است. از آشنایان تا گلیداهی ۱۰۰ کیلومتر است که با کیلومتر شمار ماشین اندازه گرفتیم. (۸۲/۶/۱۶)

۲- علت اینکه این سنگسری‌ها بی دفاع بوده و ترکمن‌ها پشت سرهم بر آنها می‌تاخته‌اند این بود که گفتیم در سالهای قبل امنیت و آسایش این حدود بر عهده‌ی سردار بجنورده‌ی بود و از سوی سردار شخص حسینقلی خان قراچورلو و موسسردار مامور نظم منطقه بودند و اشرار جرأت گستاخی نداشتند. حال که فرمانده لشکر شرق آنها را گرفته و اعدام کرده، امنیت از اینجا رخت برشته بود.

خارج شدیم و گوش به اثر صدای گلوله دادیم و گمان کردم از سوی اوبه‌های کوچک خان باشد که او از ترکمن‌های گوگلان بود و ترکمن‌های یموت از او هم خوششان نمی‌آمد. زیرا دیگر این زمان کوچک خان در کنار آنها به دزدی نمی‌رفت و تسلیم شده بود.

هر چند که در گذشته کوچک خان از یموت‌ها هم در این مورد کاری نداشت، اما کوچک خان (هم مانند دُردی خان) همان روزی که در سرکوه گلیداغی بودیم، صبح زود نزد سرلشکر آمد و تسلیم شد و سید مجید گیفانی هم همراه او بود. چون به خدمت سرلشکر رسیده و سید حسین خان قائم مقامی آجودان سرلشکر او را معرفی کرد، فوری سرلشکر دستور داد که او را راحت نمایند. همان ساعت او را اعدام نمودند. زیرا اهالی گیفان با این سید بیچاره طرف بودند و او از دست حکومت‌های استبدادی فراری بود. در زمان قوام السلطنه^(۱) به منزل پدرم آمده، به خراسان رفت. زیرا قوام السلطنه او را احضار کرده بود. بعداً عیالش که زنی فرزانه و زبردست بود و همیشه اسلحه‌ی کمربندش به همراه داشت، نزد قوام السلطنه رفته، با تقدیم قالیچه‌های نفیس به قوام، شوهرش را آزاد نمود. بعداً در زمان ژاندارمری خراسان (از ترس کتلل پسیان) فراری شده در حدود ترکمن صحرا به سر می‌برد و ژاندارمری او را فراری و یاغی به قلم داده بود. به همین جهت چون به حضور سرلشکر رسید، دستور اعدامش صادر گردید که با اعدام کردن او زهرچشمی هم سرلشکر از ترکمن‌ها گرفت. ولی بیچاره بی‌تقصیر بود. (و سید حسین خان قائم مقامی او را به کشتن داد)

کوچک خان ترکمن این زمان به سبب نداشتن اسلحه و داشتن دشمن سخت هراسناک بود و از سرگرد صفرعلی خان رئیس ساخلوی اینچه، چندین بار تقاضای یک الی دو قبضه‌ی اسلحه‌ی جوازدار نموده بود که یاور صفرعلیخان بواسطه عدم آشنایی با وی از دادن اسلحه خودداری میکرد. حالا ما هم تصور نمودیم شاید اشرار خود را به اوبه‌های او رسانیده و گوسفندهای او که در حدود هشت هزار رأس بود، برده‌اند.

چون صدای گلوله‌ی دیگری نیامد به داخل مردانخانه رفته مشغول صحبت شدیم. ده دقیقه‌ای

۱- قوام السلطنه از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۱ خورشیدی والی خراسان بود که وسیله‌ی کتلل محمد تقی خان پسیان به تهران اعزام شد. آن زمان به مشهد خراسان می‌گفتند.

نگذشت که نظامی فراول مرا صدا زد و گفت از دور یک سیاهی معلوم میشود. بنده رفقای دیگر را هم صدا زده آماده ایستادیم و دیدیم که آن سیاهی با شتاب می آید. ما او را سارق تصور نمودیم. چون نزدیک شد معلوم گردید که ابراهیم مجنی^(۱) است. او پیدزنگ فریاد برداشت که:

وای برادر جان گوسفندهایم را بردند. صاحبخانه بیرون دویده و فریاد کشید.

وای خانه مان خراب شد. این برادر من است، گوسفندهای ما را بردند. گوسفندهای ما در یابلاخ در جناح چپ گلیداغی بودند. ابراهیم مجنی گفت: اول غروب پس از اینکه بره‌ها را شیر دادیم و می‌خواستیم از مادرانشان جدا کنیم، از کوههای چهار طرف ۱۲ نفر ترکمن مسلح سر رسیدند و گوسفندها را جلو انداخته و بردند. از آن سواران ۱۱ نفرشان ترکمن بود و یک نفر از کرده‌های بجنورد بود که برایشان راه بلدی می‌کرد.

مجنی‌ها به دست و پای من افتادند که هر طور شده حرکت کنید گوسفند را برگردانید، همه را به خود شما میدهیم.

من در جواب گفتم: اولاً که من بلد نیستم. ثانیاً مامور جمع آوری علفچر هستم و فقط علفچر می‌گیرم و کاری به این کارها ندارم. حاجی محمد بدرانلوئی که شخص موذی است گفت:

فلانی اگر ما امشب به دنبال این گوسفندها ترویم، فردا خواهند گفت که فلانی و حاجی محمد ترسیدند. او خودش را هم به من ملحق نمود. در صورتی که نه کاری از دستش می‌آمد و نه اسلحه داشت. ولی بنده بواسطه غرور جوانی که داشتم از حرف حاجی محمد بدم آمد و نزد صاحب گوسفند سوگند یاد کردم و به او گفتم که من از دنبال گوسفندهای تو میروم به این شرط که اولاً هر چه فشنگ هدر میشود باید خودت بدهی، زیرا دولت قبول نخواهد کرد. چون گزارش به بالا نمی‌دهند. زیرا باعث سرشکستگی ساخلو خواهد شد که در بودن ۴۰۰ نفر نظامی ساخلو، هر شب یک یا چند بلوک گوسفند را ترکمن‌ها ببرند و شما نتوانید جلوگیری کنید. آنوقت یک نفر گروه‌بان به اتفاق یک نفر نظامی از انجام یک چنین کار بزرگی برآید و گوسفندهای برده شده را بازپس گرداند.

۱- مجنی‌ها از طوایف سنگسر بودند، که نرسیده به تشکیلات نیروی هوایی در کوه شلمس و دوزامی سراره و گلیداغس به تشلاق من پرداختند.

جنگ فریدون با غارتگران و دزدان تورکمن صحرا

بلافاصله ابراهیم را به اویه‌ی کوچک خان فرستادم و او را هم احضار کردم. طولی نکشید که کوچک خان به اتفاق دو برادرش که سوار بودند رسیدند. کوچک خان را از قضیه آگاه کرده در ضمن تهدید نمودم که چنانچه امشب مرا از میان بر به جلو گوسفندها ترساند، فردا غرامت این هزار و پانصد گوسفند و پول علفچر آنها را از تو خواهم گرفت.

او گفت: وکیل آقا چگونه میشود به آنها رسید. زیرا چند راه قاچاق در این حدود است. من چه میدانم که از کدام راه رفته‌اند. بلکه اشرار بواسطه‌ی نقاضتی که با من دارند، آمده‌اند و گوسفندهایم را نیز که در بیابان هستند برده‌اند؟

دیدم کوچک خان اول برای خودش گریه می‌کند، گفتم خیر، صدای گلوله از پائین آمده و اشرار گوسفندها را از چمنزار جیران سوئی برده‌اند و صدای گلوله از آن طرف آمده است. این را که شنید و مطمئن شد که گوسفندهای او را برده‌اند، گفت:

دیگر دانستم که آنها از کدام راه خواهند رفت. یالله حرکت کنید. سوار شدیم و از دامنه کوه و از میان دره‌ها به تاخت رفتیم. شب بیستم ماه رمضان بود. قریب هشت فرسنگ اسب رانندیم.^(۱) قبلاً هم یک نفر نظامی را با یک نفر از برادران کوچک خان به ست اویه‌های او فرستادیم. مطابق دستور کوچک خان یک نفر نظامی را هم با حاجی محمد بدرانلویی به چمن زار جیران سوئی که گوسفندها را از آنجا برده بودند فرستادیم.

تفنگ دولول شکاریم را که دو قبضه بود یک قبضه را به حاجی داده بانظامی فرستادم. یک قبضه را هم به نظامی دیگر داده در همانجا گذاشتم که مقداری پول به همراه داشتیم. تفنگ آن نظامی را هم گرفته به برادر کوچک خان دادم و تفنگ خودم را هم دادم به کوچک خان. من یک قبضه ده تیر

۱- در میان آن دره‌های عمیق پر از جنگل تشنگ و تپه‌های متعدد در یک شب نمیتوان از ۴ فرسنگ بیشتر راه پیمود. فریدون کلاً در طول رفت و برگشت راه که حدود ۳۰ کیلومتر بیش بوده، سالقه کرده است.

داشتم که دارای قاب چوبی هم بود که در این موقع در حکم یک پنجاه تیر بود. چون حدود ۲۸ کیلومتر راه رفتیم صدای بزها و گوسفندها را شنیدیم. یعنی اول کوچک خان فهمید و به من گفت: وکیل آقا، صدای گوسفندها از پائین پای ما می آید که آنها را میرانند. قدری اسبها را تندتر برانید که از جلوی روی گوسفندها درآئیم و در این نزدیکی تنگه ایست که اشرا ناچارند گوسفندها را از آنجا بگذرانند. قریب یک کیلومتر دیگر تاخیم و به محلی رسیدیم که یک طرف کوهی است که ما چند ساعت قبل در اوبه قبله آن بودیم و اکنون به پشت آن رسیده ایم. اینطرف کوه بسیار بلند است و ستگهای بزرگی دارد که راه رفتن را مشکل می سازد. در شمال این کوه، تپه و ماهورهای کوچکی است که از درختان سرسبز ارس پوشیده شده است. در جلو همین تپهها پیاده شده، هر سه چهار اسب را به دست نظامی داده خودمان دوان دوان به سوی تنگه ای که کوچک خان گفته بود، رفتیم و هر دو نفر ما در وسط راه دراز کشیدیم.

آراز محمد برادر او را پنجاه قدم دورتر در جناح چپ گذاشتیم که مبادا در وقت شلیک نمودن به سارقین، از جناح چپ فرار کنند. جایی که ما سه نفر مخفی شده ایم قدری بلندتر است و اگر اشرا از همان جناح چپ بالا بروند یکی از اسبهای ما که سفید است در شب تاریک بخوبی خواهند دید. زیرا سرکوه هموار است و اگر شلیک کنند تیر به اسبها خواهد خورد. شاید که به نظامی هم بخورد. دیگر فرصتی نشد که بزها در پیشاپیش و گوسفندها بدنبال پیدا شدند.

شش نفر از ترکمنها در قسمت جلو گوسفندها و بزها را میرانند و شش نفر دیگر بقیه ی گوسفندها و الاغها را میرانند. بزها که از شدت خستگی رم نکردند از روی ما دو نفر که میان راه درازکش کرده بودیم رد شدند، بیدرنگ دو نفری به شش نفر اول شلیک کردیم.

با صدای گلوله گوسفندها به عقب برگشتند که به سوی بره های خود برگردند. آنها راه را گرفته اند و پیش میروند ما هم مشغول جنگیدن هستیم. چهار نفر از اشرا که مجروح شده بودند در بین راه افتادند. یک نفر هم تیر برداشته با هفت نفر دیگر به کوه زد. ماه همه جا را روشن کرده و ما پناه و مخفیگاهی نداریم و سارقین از بالا به سوی ما تیراندازی می کنند. کوچک خان به من گفت دیگر ایستادن ما در اینجا فایده ای ندارد. زیرا آنها میتوانند بخوبی در جلو مهتاب ما را هدفگیری کنند.

گفتم صلاح با شماست. کوچک خان جلوتر رفت و سر آن چهار ترکمن افتاده را برید و اسلحه‌ی آنها را برداشته و نزد اسبها رفتیم.

برادر کوچک خان هم گوسفندان را که از شدت خستگی نمی‌توانستند روی پا بایستند به نزد اسبها آورده بود. گوسفندها را حرکت دادیم که این زمان صاحب گوسفند، برادرش ابراهیم هم بر اثر صدای تیراندازی ما آمده و به ما رسیدند. الاغ حیوان هم بر اثر صدای گلوله فراری شده آن شب پیدا شد. قریب شش فرسخ مراجعت کردیم که در نزدیکی جیران سوئی آتش فراوانی را مشاهده نمودیم. گمان کردیم که اینهم عده‌ی دیگری از غارتگران هستند. لذا برای به دام انداختن آنها نقشه کشیده از اسبها پائین شده آهسته آهسته پیش رفتیم که غافلگیرشان نمائیم. چون نزدیکتر شدیم از روشنایی آتش تشخیص دادیم که دو نظامی هستند. از مخفی‌گاه بیرون آمده نزد آنها رفتیم. یک نفر افسر یعنی ستوان سوم بود که با ۲۰ نفر نظامی به تعقیب سارقین از دهکده سوکه به اینجا آمده و در اینجا به گوسفندها رسیده‌اند که صاحبش می‌برده و جریان درگیری ما را شنیده‌اند و آنها گوسفندها را نگاهداشته‌اند و به صاحب گوسفند گفته‌اند که باید عشریه‌ی آنها را بدهی. نیز از او پرسیده بودند که گوسفندها چقدر بوده. او نیز حقیقت را گفته بود که ۱۵۵۰ رأس بوده.

مامورین به عنوان عشریه ۱۵۵ رأس از بهترین گوسفند را از او گرفته^(۱) و با چند نفر از نظامیان خودشان به سمت پست سوکه فرستاده بودند و افسر مذکور و چند نفر هم در آنجا ایستاده بودند و آتش افروخته بودند تا ما هم برسیم و مرا بشناسند. صاحب گوسفند از خوشحالی تشخیص نمیداده است که گوسفندانش صحیح و سالم هستند یا خیر؟

چون به نزدیک آنها رسیدیم نظامیان به اطراف بنده جمع شده، چون مرا جوانی خردسال و هیکلاً کوچک با یک نفر نظامی دیگر ملاحظه نمودند، بسیار تعجب نموده و با هم بیج بیج میکردند که چگونه ما توانسته‌ایم این گوسفندها را از سارقین بازپس بگیریم.

بنده به افسر آنها ستوان سوم ولی سیاه، معروف به سنگتراش احترام گذاشتم. او نیز به تمجید و

۱- عجب انجام وظیفه‌ای؟ مال مفت رعیت را به نام مالیات و حق حساب و عشریه چپاول میکرده‌اند.

تحسین من پرداخت. زیرا من موجب شده بودم آنها را از سرشکستگی نجات بدهم. آنها سامور تعقیب سارقین شده بودند که شیانه اول به آنها اطلاع داده بودند. اما آنها آمده و به چمن زار جبران سوئی نرسیده به استراحت پرداخته بودند. در حالیکه ترکمن ها بیش از ۵۰ کیلومتر از اینجا دور شده و گوسفندها را برده بودند.

ناگفته نماند که دو نفر از صاحب گوسفندها هم سواره به مرکز کل ساخلو به اینچه ها رفته بودند و تقاضای کمک کرده بودند، اما چه کسی در آن موقع شب گوش به حرف آنها میداده، تا چه برسد به اینکه سوار بر اسب بشوند و شبانه جان خود را به خطر بیندازند و ترکمن ها را تعقیب کنند؟ اگر آنها به فکر گله داران بیچاره و مردم بی نوا بودند که ترکمن ها از بیخ گوش آنها ۶۲ گله گوسفند جنی ها و سنگری ها و اهالی اطراف ایل زعفرانلو را نمی بردند. بر فرض هم اگر ترکمن ها خیلی جایک سوار بودند و می توانستند یک تا ده گله ببرند، نه ۶۲ گله ی هزار الی هزار و پانصد تایی را به جلو خود بیندازند و بهر جا که دلشان خواست ببرند.

من با این کار خود به آنها فهماندم که اگر شرافت سربازی داشته باشند، نباید به یک مشت سارق غارتگر باج بدهند. من مانند آنها به فکر درجه گرفتن و تملق گویی نبودم. به فکر اخاذی و رشوه گیری و مردم آزاری نبودم. اگر قرار بود از این صاحب گوسفند بدبخت عشریه گرفته شود، باید من که گوسفندها را برگردانده بودم ۱۵۵ رأس را برای خود می بردم نه پست نظامیان سوخته که کوچکترین نقشی در برگرداندن گوسفندها نداشتند و حال عشریه ی فتح کردن خود را از آن بیچاره ها می گرفتند. (خیلی نمیدانم خنده دار است، یا گریه دار؟)

بهر حال از آن نظامی ها خدا حافظی نموده، با صاحب گوسفند به گاش برگشتم. در حالیکه این شخص قدم به قدم دور من و اسب من می چرخید و بجانم دعا میکرد که هستی آنها را از دشمن باز پس گرفته ام. چون به گاش رسیدیم آفتاب از پشت کوهها سرزد و همه جا را روشن کرد. کوچک خان رو به من کرد و گفت: منم به سهم خود از شما چیزی میخواهم بابت این خدمتی که امشب به شماها کردم. تقاضایم اینست که برای سرگرد صغر علیخان بنویسید که دو قبضه تفنگ جوازدار به من بدهد، والا با این پیش آمد جان و مالم در معرض خطر است. شما نیز مواظب باشید که آن هفت

نفو ترکمنی که جان سالم به در بردند، از شما انتقام می‌گیرند. زیرا دولت شوروی به ترکمن هایی که از ایران به آنجا فراری شده‌اند آذوقه و آرد نمی‌دهد. تنها در هر روزی با کیله چوبی در حدود یک من ذرت به آنها میدهد و اینها از این بابت سخت در مضیقه هستند، لذا بهروسیله که بتوانند برای غارت و چپاول از مرز گذشته به این سو می‌آیند، تا یک کیسه آرد و یا گوشت و گوسفندی برای زن و بچه‌ی خودشان ببرند. آنها در این راه از جان خود گذشته‌اند و به هیچ چیز رحم نمی‌کنند.

آنها این گوسفندان را که وارد خاک شوروی می‌کنند، تمامشان را بین ایل و طایفه‌ی خودشان تقسیم می‌کنند و سر می‌برند و برخی را میفروشند و مامورین شوروی بیشتر اوقات متوجه‌ی کارهای غیرانسانی اینها نمی‌شوند. کوچک خان افزود که شما لطمه‌ی بزرگی به کار و پیشه‌ی آنها زدید. اینها دوسه دسته هستند بهر قسمی شده از من و شما انتقام می‌گیرند و من میترسم اگر اسلحه به من ندهند، اینها همه چیز مرا به غارت ببرند. پس از شما می‌خواهم به‌رزبان و فلسی که میداند موثر است به سرگرد صفرعلی خان حالی کنید که به من اسلحه بدهد، تا از جان و مال و ناموسم دفاع کنم. هماندم قضیه را از اول تا آخر برای سرگرد صفرعلیخان فرمانده ساخلو اینچه‌ها نوشته یا چهار قبضه تفنگ به عنایت گرفته و چهار سر بریده‌ی ترکمن‌ها وسیله خود کوچک خان فرستادم. فشنگهای عنایت گرفته را برای مصرف شکار برای خودم نگهداشتم. سرگرد صفرعلی خان تعجب نموده و خوشحال شده بود و فوری دستور داده بود دو قبضه تفنگ از تفنگهای دولتی جوازدار به کوچک خان بدهند.^(۱)

۱- متأسفانه بقیه‌ی گزارش فریدون به سبب بی‌توجهی بازماندگان او و پاره شدن اوراق دفترش در طول سالیان از اینجا به بعد افتاده و از بین رفته و از بقیه‌ی جریانه‌ی آن روز حاکم بر منطقه ما را محروم کرده‌اند، و بدینگونه خدمت فرهنگی فریدون خان را که بسیار ارزشمندتر از فتح ترکمن صحرا است گرامی میداریم و به روایتش درود می‌فرستیم که این کار ارزشمند را به نمر رساندند. از خواهر گرامیشان خانم فرخ لقا ناصری هم مجدداً سپاسگزاری میکنم که توانسته است این گزارش را از آنات زمان تا جایی که مقدور بوده محفوظ داشته و به بنده مرحمت فرموده‌اند. به عنوان تقدیر و تشکر، عکس این خواهر و برادر گرانقدر را اینجا چاپ نمودم.



ایندبا آریامه

تهرن - نوکلت چال - سوتم تا ۱۰ تیر ماه ۱۳۴۶

چون نام فرخ لقا ناصری هودا نمود تمام برنامه های اجتماع میرین پیش پشاهنگی ایران

ایندبا آریامه شرکت نمود ده و معیارت لازم را بدست آورد است

بدریافت این گنج اهیست نامنه امل میشود.

میرسانان تلمی شهرت گنگان
میرسانان تلمی پین ای ایران

دکتر حسین بنیانی
مهر



سازمان ملی پیش آهنگی ایران

تاریخ ۱۳۴۶

شماره ۴۵۷۳

گواهینامه پیشاهنگی که برای خانم فرخ لقا ناصری خواهر فرهنگي فریدون صادر شده.

به پاس همکاری ایشان چاپ میگردد.



بازدید سرکار خانم فرخ لقا ناصری خواهر فریدون و دختر ناصر لشکر از کلاس سوادآموزی زندان در سال ۱۳۴۵ در شهر باتی قوچان به ریاست سرهنگ رسیده



قوچان بودند که در اوایل انقلاب نیز خود را برای نمایندگی مجلس شورا نامزد کردند.

آغاز شاهنشاهی پهلوی

له سالی سصد و چار، روو نشت له ته خت شاهیی

ژه جانبی خوداوه نسد، رضاشاه پهلویی (۱)

حکومت ۱۳۴ ساله تورکان قاجار از ننگین ترین و سیاهترین سلسله‌ی پادشاهی در ایرانست. ضرر و زبانی که ایرانیان در این دوره از تاریخ با آن مواجه شده‌اند، به مراتب سنگین تر و زیانبارتر از حمله اعراب و مغول بوده که نمی‌توان در این صفحات به آن پرداخت. بهترین سرزمین‌های حاصلخیز و معادن نفت و غیره در دوران این حکومت ننگین وسیله استعمارگران روس و انگلیس و عثمانی از ایران جدا شد و به غارت رفت و فرهنگ این سرزمین سیر فقه‌رایی پیمود.

آبرو و اعتبار ایران و استقلال کشور در این دوران به صفر رسید. کشور از لحاظ اقتصادی و فرهنگی و سیاسی دچار بحران و فقر و نابسامانی گردید. بگونه‌ای که در دوره احمدشاه آخرین فرد این سلسله، جز نامی خالی چیزی از ایران نمانده بود.

این حکومت ننگین که در سال ۱۲۱۰ قمری به وسیله آغامحمدخان اخته با برانداختن دودمان شریف زندیه روی کار آمد، با مرگ آن خواجه در سال ۱۲۱۱ عملاً گسترش و پیشرفتهای نظامی آن متوقف گردید. جانشین نالایق و حرمسرا‌دارش فتحعلیشاه در دوران ۴۰ سال پادشاهی خود نتوانست سرزمین‌هایی را که در زمان نادرشاه دوباره منضم به کشور گشته بودند و آغامحمدخان آنها را تثبیت کرده بود، نگهداری نماید. یا از نظر اقتصادی و فرهنگی و سیاسی کار مفیدی برای ایران انجام دهد.

حکومت ۱۴ ساله محمدشاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ قمری) که از ضعف و زبونی بیشتری برخوردار بود بر نابسامانی قبلی افزوده. در حکومت پسرش ناصرالدین شاه که ۵۰ سال طول کشید (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ قمری) با شهادت میرزا تقی امیرکبیر صدراعظم، اصلاحات نیمه تمام متوقف شد.

۱- این اشعار در مورد به تخت نشستن رضاشاه بوسیله بخشی‌های کرمانج در میان مردم رواج داشت.

با روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری خائن و وطنفروش به عنوان جانشین امیرکبیر روزهای سیاه و ننگین حکومت ناصری سرعت بیشتری یافت. دوره بیماریگونه ۱۰ ساله حکومت مظفرالدین شاه (۱۳۲۴ - ۱۳۱۳ قمری) نیز نتیجه‌ای جز قانون بلااجرای مشروطیت در پی نداشت. حکومت استبدادی محمدعلیشاه و شورش‌های پیاپی و سرانجام فرار و پناهندگی او به سفارت روسیه تزاری و برکنار شدن از پادشاهی در سال ۱۳۲۷ و روی کار آمدن احمدشاه که کودکی جبون و ضعیف النفس بود، هیچ دردی از دردهای بزرگ کشور را درمان نکرد. هر چند احمدشاه پادشاهی مهربان و قانونمند بود و بسیار تلاش کرد قانون اساسی کشور اجرا گردد و مجلس شورای ملی بر دیگر قوا اشرافیت داشته باشد و کارها در مجرای قانونی پیش برود، اما زمانه آستان حوادث ناگواری چون جنگ جهانی اول و پیامدهای مخرب آن بود و فرد قلدر و قاطع با اراده و سازنده‌ای را برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفته کشور فرا میخواند.

این مشخصات و ویژگیها در وجود یکی از افسران قزاق در بریگارد قزوین به نام رضاخان میرپنج تبلور یافته بود. در شرایط بسیار بحرانی و ناپامان کشور که بیم اشغال کامل کشور از سوی روس و انگلیس میرفت، انگلیسی‌ها او را در پادگان قزوین شناسایی کرده و با همکاری سیدضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد، آن دورا به اجرای کودتای اسفند ۱۲۹۹ پاری نموده و پایتخت مفلوک و بی رمق کشور را اشغال کردند و طرحی نو در انداختند. روسها از این امور به دور ماندند، زیرا آنها مشغول و درگیر به ثمر رساندن انقلاب کمونیستی خود بودند.

رضاخان میرپنج با توپ و تشرهایی که به احمدشاه قاجار زد، زهره‌اش را آب نموده و خود به مقام سپهسالاری کل کشور نایل آمد و عملاً تمام کارها را قبضه کرد. سپس بدنبال از میان برداشتن قیام‌های جنگل و خراسان به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی و کلنل محمد تقی خان پسیان و بیرون راندن سیاستمدار کهنه کاری چون قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت از صحنه سیاسی کشور، خود به عنوان فرمانده کل قوا و نخست وزیر زمام امور را در دست گرفت و ارتشی نوین و سرکوبگر را بوجود آورد و در تمام ایالات قدرت واقعی را در دست گرفت و شاه و مجلس را مورد تهدید قرار داد و گفت: من آمدم، من حکم میکنم.

سرانجام در سال ۱۳۰۳ احمدشاه قاجار را از ایران بیرون کرد. در سه سال گذشته تمام سردان قدرتمند و سرجنابان کشور همچون سردار معزز و غیره را سر به نیست کرد. در سال ۱۳۰۴ هم با پیروزی بر سید حسن مدرس از نمایندگان معروف اقلیت مجلس که همواره مخالف اعمال قلدر مابانه او بود، به تنها قدرت دیکتاتوری در کشور مبدل گشت. البته این دیکتاتوری سازنده از لحاظی مفید به حال و اعتبار کشور گشت، که نباید آنرا نادیده بگیریم.

او به نیروی فرماندهان لشکرهای خود که در این چهار سال بوجود آورده و در سراسر کشور پخش نموده و به دست آنها روسای ایلات و متنفذین محلی را اعدام و سرکوب کرده بود متکی بود. این فرماندهان که بقاء و پیشرفت و چپاولگریهای خود را در سایه به قدرت رسیدن رضاشاه میسر میدیدند، از هیچ ظلم و جنایت و تهدید فروگذار نکردند. بنا به دستور رضاخان در انتخابات مجلس دوره پنجم و پس از آن تأثیر مستقیم گذاشته، قوای سه گانه را زیر مهمیز خود کشیده و سانسور و اختناق را بیش از پیش گسترش دادند و یکه تاز و بزغ بهادر میدان شدند.

رضاخان سردار سپه در آبان ۱۳۰۴ که بیشتر خوانین و گردنکشان کشور از جمله بختیارها و میرزا کوچک خان و کلنل پسیان و خیابانی و امیرعشایر کرد خلخال و اسماعیل آقا سمتیقو کردشکاک و اقبال السلطنه ماکویی و شیخ خزعل عرب و سردار معزز کردشادلو خراسان و غیره را که با احمدشاه وفادار بودند، از میان برداشت و زمینه به سلطنت رسیدن خود را فراهم ساخت. پس از فتح ترکمن صحرا به وسیله خوانین کرد زعفرانلو و امیرجان محمدخان فرمانده لشکر شرق و گرفتن نفس مخالفان، فرمان داد که فرماندهان قشون نمایندگانی را از سراسر کشور به تعداد دویسراهر نمایندگان مجلس شورای ملی به عنوان نماینده مجلس موسسان به تهران بفرستند که تغییر حکومت از خانواده قاجار به خانواده پهلوی را میسر گردانند.

این اقدام به سرعت هر چه تمامتر، با تهدید فرماندهان قشون ها در سراسر کشور انجام پذیرفت و مجلس موسسان اول تشکیل شد و به فرموده رضا، احمدشاه را از سلطنت برکنار و او را به عنوان «رضاشاه پهلوی» به تخت سلطنت نشاند. تلگرافات فرمایشی خوانین قوچان و سران ایلات و عشایر کشور و والیان و غیره نیز از سراسر کشور برای عرض تبریک به رضاشاه مخایره شد که این افراد همه

در حکم یز آخفش بودند و برای تأیید او ریش می‌جنبانندند. بادنجان دورقاب چینان و ماجراجویان دیگری همچون هر عهد و زمانی، برای پیشبرد اهداف خود دو و بر رضاشاه را فراگرفتند و پایه‌های حکومت او را روز به روز با راهنماییهای و ارشادات وزیر مختار انگلیس در ایران مستحکم‌تر ساختند. بینیم آقای سیاسی بجنوردی پس از فتح ترکمن صحرا در آبان ۱۳۰۴ در این مورد چه می‌گوید: «و هم این وقت هیجان ملی در تمام مملکت ایران، خصوصاً آذربایجان بروز نموده تلگرافات متحدالمال (فرمایشی) از هر جا به یکدیگر مخابره شده و جداً از وکلای مجلس درخواست نمودند که باید سلسله قاجار از سلطنت خلع شوند، و الاً انقلاب بزرگی خواهد شد. لهذا در ۱۰ آبان ۱۳۰۴ برابر ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۴۴ از طرف مجلس، احمدشاه خلع و رضاخان پهلوی به حکومت ملی به تمام نقاط ایران (به وسیله فرماندهان لشکر) معرفی شد.

این اوقات خبر پیشرفت اردو (ی خراسان) در صحرای ترکمن میرسید. (که روزنهم آبان وارد گنبد شده بودند) رئیس فتوحات نیز سرهنگ مهدی خان با سواران محلی و سرهنگ پولادین (فرمانده فوج پهلوی اعزامی از تهران) با عده پهلوی بود.^(۱)

و نیز تلگرافی از طرف حکومت موقتی ملی و وزیرداخله واصل شد که در تمام نقاط ایران از هر جایی دو مقابل وکلای مجلس ملی وکیل انتخاب نمایند تا وکلای معلوم (شده) به مرکز آمده مجلسی به اسم مجلس موسسان تشکیل داده حکومت قطعی از جهت مملکت ایران معلوم نمایند. از بجنورد جناب حاجی علی اصغر آقاگرمگی (از مخالفان غیرمکرر سردار معزز) و آقای تبریزیان (از ترکان) مقیم مشهد که از تجار آنجا بود به اکثریت انتخاب و به تهران رفتند. پس از تکمیل مجلس موسسان به اکثریت تمام اعلیحضرت رضاشاه پهلوی را بطور دائمی به سلطنت معلوم در جمادی الاول به تمام ایران و دول خارجه معرفی نمودند.^(۲) این وقت تمام صحرای ترکمن فتح و

۱- پیشتر گفته شد که سرهنگ مهدی خان چه شکست انتضاح آمیزی را برای خود و افرادش در سال ۱۳۰۳ به بار آورد.

۲- برای هزینه جشن تغییر سلطنت، مجلس شورای ملی در ۲۱ بهمن ۱۳۰۴ مبلغ یکصد هزار تومان تصویب نموده بود که در عصر روز چهارم آریبهشت ۱۳۰۵ در کاخ گلستان مراسم تاجگذاری به عمل آمد. فروغي نخست وزیر حامل تاج کیانی و تیمورتاش وزیر دربار حامل تاج پهلوی در پیشانی مجریان صحنه این نمایش بودند.

به تصرف اردوی دولتی درآمد، مگر طایفه‌ای از بموت که به خاک روسیه فرار نمود. امورات صحرای ترکمن تصفیه شد. سرهنگ پولادین و یاور صفرعلیخان هر کدام به طرفی از صحرا حکومت شده (غارنگری و چپاول آغاز شد) خود حضرت اجل امیرلشکر (جان محمدخان قاجار) یوم جمعه ۹ جمادی الثانی (۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۵) از صحرا مراجعت نموده با طیاره وارد بجنورد گردید. دو شبانه روز جشن گرفته (غافل از اینکه ۳ ماه دیگر خودش سرکوب و از گردونه قدرت اخراج میشود) چراغانی مفصلی شد. بعد از دو روز توقف امیرلشکر به مشهد رفته، سواران محلی (فوجان) نیز از صحرا مرخص و به ولایات خودشان رفتند. بیشتر از (افراد) لشکر شرق نیز مرخص

امیرلشکر امیرطهماسبی وزیر جنگ و غارنگر آذربایجان حامل شمشیر نادری، سرداراسعد بختیاری وزیر پست و تلگراف حامل تاج مروارید. فاطمی وزیر عدلیه حامل عصای گوفرشان سلطنتی. داور وزیر فواید عامه، حامل نشان شاهنشاهی امیرلشکر احمدآقاخان قصاب و غارنگر لرستان رئیس امنیت حامل گرز سلطنتی. امیرلشکر نصرالله ابرم حامل شمشیر شاه اسماعیل صفوی. امیرلشکر جلاپیر حامل سپر سلطنتی. امیرلشکر انصاری حامل قداره مرصع. امیرلشکر لندی حامل شمشیر شاه عباس. امیرلشکر خزاعی (فرمانده سابق لشکر شرق) حامل تبرزین سلطنتی. امیرلشکر اسماعیل خان حامل زره شاه اسماعیل. امیرلشکر امان الله میرزا جهانبانی (قاجار) حامل کمان نادری. امیرلشکر قاسم والی حامل ترکش مرصع... (چون رضا شاه این زمان به جنایات جان محمدخان فرمانده لشکر شرق پی برده بود، او را به مراسم تاجگذاری راه نداد. تا بعد تکلیف او را روشن سازد که پول و جواهرات کمتری برای مراسم تاجگذاری برای رضاشاه آورده و همه را به جیب خودش سوازیز کرده بود).

آیت الله حاج سید محمد مجتهد امام جمعه تهران نیز خطبه سلطنت را خواند و محمدرضا پهلوی به عنوان ولیعهد معرفی شد. برای اطلاع بیشتر بنگرید به کارنامه رضاشاه کبیر بنیانگذار ایران نوین. اقبال یغمایی ص ۱۹۴ و بسیاری کتب دیگر که پس از انقلاب اسلامی ایران منتشر شده‌اند.

چنانکه ملاحظه میشود هیچیک از کردها در این مراسم شرکت نداشته‌اند. اما امیرشوکت الملک علم پدر اسدالله علم وزیر دربار بعدی، تصدی جشن مفصلی در محل کلوب ایران برگزار نمود و راه کسب قدرت را در پیش گرفت که این فرمانش انگلیسی‌ها بود، با ایجاد رابطه شوکت الملک عرب خراسان باقوام الملک شیرازی عرب آن دیار نماینده واقعی انگلیس در ایران، که بعداً علم با دختر او ازهواج کرد و راه ترقی پیمود. در حالیکه کردها جنگیدند و خون دادند و کتلل را کشتند و ترکمن صحرا را فتح کردند و خانواده علم یک گریه‌اش را به میدان این جنگهای خونین لغوستان. اما چون چتر عنایت ارباب جهانخواه بر سر این خانواده به اهتزاز درآمد، نودبان ترقی پیش پایش نهاده شد که صعوه نماید و سران میهن پرست و خدمتگزار کرد خراسان همگی تبعید و زندانی و اعدام شوند.

و به مشهد رفتند.

۲۱ صیام دو نفر انگلیسی که خانمان هم همراه بود با اتومبیل وارد بجنورد شده در افواه بعضی مذاکرات که اسباب خیال عموم بود، میشد. لکن بعد از چند روز توقف دوباره مراجعت نمودند. عده پهلوی نیز از صحرا مراجعت و به تهران رفتند. یاور صفرعلیخان حکومت گوگلان و سرحدات و رئیس آن حدود بود.

یاور داودخان رئیس ساخلو بجنورد گردید. پس از مدتی یاور صفرعلیخان به مشهد احضار، یاور داودخان ریاست ساخلو سرحدات شد. در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ تمام امراء لشکر و... (کلمه‌ای ناخوانا) مملکت به مرکز احضار مراسم تاجگذاری اعلیحضرت پهلوی به عمل آمد.^(۱) به همین مناسبت در بجنورد نیز جشن شایان سه شبانه روز متوالیاً گرفته شد.

در مدت ریاست ساخلو دو نفر یاور مذکور به درستی به امورات نظام بجنورد رسیدگی نمیشد و یک صورت هرج و مرج و خودسری در نظامیان لشکر شرق که ساخلو بجنورد و سرحدات بودند تولید و از هرگونه اجحافکاری و حرکات خودسرانه در شهر و دهات از هر قبیل میشد و به هیچ وجه جلوگیری نمی شد. (و هر کار که دلشان میخواست با ملت میکردند. زیرا کسی قدرت نفس کشیدن در برابر آنها را نداشت و خانواده سردار معزز هم از بین رفته و سرکوب شده بود) و بهانه افراد نیز این

۱- چنانکه ملاحظه شد تمام امرای لشکرها غیر از لشکر شرق، یعنی جان محمدخان در جشن تاجگذاری هر کدام عصا و تبریزی و کنگیری و چنگالی و گوشته‌کوبی به عنوان نورچشمی برداشته و نمایش داده بودند. علت اینکه چیزی به جان محمدخان داده نشد که بردارد و یا در صف نمایش شرکت کند، این بود که او بدون دستور رضاشاه چنانکه در خاطرات ملک الشعراء بهار خواندیم، سردار معزز بجنوردی و کسان او را اعدام و لقت و لیس‌های فراوانی کرده بود. پولی هم که از این غارتگری به عنوان چشم روشنی برای مراسم تاجگذاری رضاخان برده بود، ظاهراً تاجیز بوده و رضایت بخش نبوده است. چرا که این غارتگر خراسان بیشتر نمایم را برای خویش نگهداشته بود. به همین دلیل از نظر افتاد و مورد بی مهری و اهانت قرار گرفت. لذا با این دلخوری به خراسان بازگشت و امر قشون و ناخت و تازهای او مختل گشت و صرفاً بکار چپاولگری و دزدی و غارت مردم و تماربازی و عیاشی و مشروب خوری پراخت، تا جائیکه حقوق مسران و درجه داران و افراد را نیز به چپ خود ریخت و آنها را به دزدی واداشت. این کار بجایی رسید که سرانجام سالار جنگ ناچار به قیام کمونیستی خود شد و به سوی بجنورد حرکت کرد که در جلد هشتم الشاهنامه خوددهد آمد.

بود که از طرف دولت حقوق نمی‌رسد. ناچاراً این کارها را مرتکب میشوند. صاحب منصبان نیز به اقسام مختلف به خیال جلب نفع خود بودند و شریک کارهای افراد بودند. بالاخره نتیجه این شد که افراد خودسر شدند. تا اینکه در اوایل تیرماه ۱۳۰۵ لهاک خان نام ملقب به سالار جنگ که جزء لشکر شرق و درجه نایب ۱ را داشت و با عده‌ای در سراوه ساخلو بود به بهانه نرسیدن حقوق چندماهه افراد سرباز، به اسم آزادی ملت قیام کرد.^(۱)

مشهد باغ نادر شاه ۱۳۷۱
از چپ آقایان زارعی،
دکتر سعیدی ثانی نماینده ترکمن
در مجلس شورای اسلامی - توحیدی



۱- بقیه گزارش آقای سپاسی که مربوط به قیام سالار جنگ است در جلد هشتم می‌آید.

پاسخ رضاشاه به تبریک خوانین زعفرانلو قوچان

گفته شد که در روز دهم آذر ۱۳۰۴ مجلس موسان در تهران تشکیل و احمدشاه را از سلطنت ایران برکنار و رضاشاه را به جای او برگزید. طبق دستور مرکز، خوانین کرد قوچان هم به همین مناسبت تبریکات خود را مخابره کرده‌اند که در سوم دیماه جواب آنها داده شده.

بهرامی رئیس دفتر مخصوص از طرف شاه این تلگراف را به قوچان مخابره کرده است:

از طهران به قوچان - نمره تلگراف ۲ شماره قبض ۱۷۰۲۹

عدد کلمات ۳۲ تاریخ اصل ۲ (دیماه) تاریخ وصول ۳ دی (۱۳۰۴)

آقایان خوانین زعفرانلو

تلگراف تبریک شما به شرف عرض خاکپای انور همایونی، مورد مسرت خاطر مبارک گردید.

مراحم شاهانه را ابلاغ میکنم.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی - فرج الله بهرامی

مهر وصول تلگرافخانه مبارکه قوچان

نامه فرج الله خان زعفرانلو حاکم شیروان به محمد ابراهیم خان زعفرانلو

حاکم قوچان در مورد غرامت جنگی بجنورد

این نامه گلایه آمیز فرج الله خان ضیغم الملک به محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه حاکی از اینست که چون خوانین کرد از جنگ ترکمن صحرا و بجنورد و اسقرا این برگشته‌اند، مبلغ دو هزار تومان غرامت جنگی که نصیب آنها شده بین خودشان تقسیم کرده و چیزی برای این دو رهبر بزرگ کرده‌ها نقرستاده‌اند. البته این پول مربوط به واقعه رفع محاصره بجنورد است که نیروها پیش از رفتن به ترکمن صحرا موقتاً به منازل خود برگشته‌اند، تا تهیه سفر بعدی را ببینند.

اما در مرحله آخر، فریدون در گزارش خود نوشته بود که خوانین پس از بازگشت از ترکمن صحرا به بجنورد، از سرهنگ ابرج خان مطبوعی فرمانده هنگ بجنورد تقاضای هزینه اردوکشی به

استرآباد را نمودند. ایرج خان طفره رفت و گفت: فعلاً پول نداریم و آنها هم قهر کردند و رفتند. حتی چنانکه دیدیم فریدون یک قالب صابون هم به ولیخان و فرهادخان و دیگران نداد. اینک متن نامه فرج الله خان شیروانی به مظفرالسلطنه حاکم قوچان در مورد هزینه جنگ در تویت اول.

دلیلہ ۲۵ خرداد ۳۰۴

تصدقت شوم، انشاءالله مزاج مبارک سرکار^(۱) را ملال و کسالتی عارض نبوده، شادکام و مقضی المرام باشید. بخت و کرمه.

اگر از طریق لطف مستحضر حال (ما) باشید، حمد خداوند را نعمت صحت برقرار و دعاگوی سرکارم. ضمناً در بجنورد آقای (حبیب الله خان) ناصرلشکر^(۲) و (ولیکان) ضرغام السلطان به همراهی خوانین سرحدی (سعادتقلی خان سیوکانلو، علیخان یگ و فرج الله یگ بیچرانلو) از مقام فرماندهی محترم لشکر شرق وجهی خواستند. یکهزار تومان از غرامت جنگی حواله بجنورد (در آن شهر به آنان پرداخت شده) و (در) مراجعت شیروان هم یکهزار تومان حواله گرفتند. از دو هزار تومان، هزار پانصد تومان خوانین سرحدی بین خود قسمت کرده، پانصد تومان هم آقای ضرغام^(۳) برداشت که با آقای ناصرلشکر تقسیم نمایند.

خلاصه از دو هزار تومان یک قران به بنده و آقای (تاج محمدخان) سطوت الملک (رئیس قشون قوچان) نداد، هزار تومانی که خدمت سرکار (در قوچان) است، اظهار داشتند شما سه نفری (ابراهیم خان و فرج الله خان و تاج محمدخان بین خود) قسمت کنید.

لذا هزار تومان بایستی بین بنده و سرکار و آقای سطوت الملک سهم شود. چون سرکار بزرگتر و مراعات حال شما هم به ماها لازم است، چهارصد تومان جهت سرکار تخصیص، سیصد تومان هم

۱- سرکار عنوان تشریفاتی بود که از دوره قاجار به ایلخانان تُرد قوچان اختصاص یافته بود. امیرحسین خان شجاع الدوله ایلخانی قدرتمند را مردم سرکار می نامیدند و سپس این عنوان ادامه یافت.

۲- ناصرلشکر هودانلو که مقام رئیس امیه و قزاسورانی قوچان را داشت از نیز در جنگ بجنورد در پاسگاه نوه، چناران متوقف بود و نیروهای محلی خود را به کمک لشکر می فرستاد که فریدون پسرش نام برده، البته او استخدام رسمی بود و حقوق دریافت میکرد. اما برخی از ایل و طایفه اش در جنگ توکمن صحرا شرکت داشتند که فریدون نام برده بود.

۳- پانصد تومان را ولیخان قهرمانلو بره داشته که با ناصرلشکر اگر خدا خواست تقسیم کند.

برای بنده مرحمت فرموده بفرستید یا حواله میدهم، سیصد تومان هم به آقای سطوت الملک التفات فرمائید. ضمناً به موجب عرضیه کتبی که آقای سطوت الملک خدمت می آورد، بقیه غرامت جنگی از مقام فرماندهی محترم لشکر شرق تمناً شده، سرکار هم تسریع بفرمائید که آقای سطوت الملک مشهد تشریف می برند، بلکه به عون الله تعالی مابقی وجه را دریافت و قسمت نمائیم.^(۱)

نور چشمی سلیمان خان را دیده بوسی فرموده از مزده سلامتی و ارجاع فرمایشات قرین امتنانم فرمائید. قربانت فرج الله زعفرانلو.

حقاً موجب عرضیه که در کار سطوت الملک
 خدمت می آورد بقیه غرامت جنگی
 از مقام فرماندهی محترم لشکر شرق
 تمناً شده سرکار هم تسریع بفرمائید که
 آقای سطوت الملک مشهد تشریف می
 برند، بلکه به عون الله تعالی مابقی
 وجه را دریافت و قسمت نمائیم.
 نور چشمی سلیمان خان را دیده
 بوسی فرموده از مزده سلامتی و ارجاع
 فرمایشات قرین امتنانم فرمائید.

۱- در این مورد هم سندی به نظر خوانندگان عزیز برسد. بجای اینکه امتیازات بزرگ فرهنگی و سیاسی و اجتماعی را خواستار شوند، کاسه گدایی را برداشته خودشان را ذلیل نموده اند. بخاطر کوه ته فکری این رهبران بود که فرمانده لشکر آنها را شناخته و توه هم برایشان خرد نمیکرد. ارزش انسان به الدیشه والای فرهنگی و خردورزی است، نه به پول گدایی. امروز جوانان خردمند کرماتج می فهمند که با چه رهبرانی پدران ما مواجه بودند که هرگز تفکر فرهنگی نداشته اند.



مظفر السلطنه و یاران اسماعیلی او سال ۱۳۰۴ خ. شادی

نامه محمد حسین خان اوغازی رئیس سوار قوچان به مظفر السلطنه

این نامه را محمد حسین خان سیوکاتلو به عنوان رئیس سواران قوچان در جنگ بجنورد به مظفر السلطنه نوشته و در مورد تقسیم پنج هزار تومان پولی که لشکر شوق بایت هزینه جنگ کرده‌ها با کلنل، رضاخان پهلوی به آنها داده به گفتگو پرداخته که در آن جنگ هم محمد حسین خان و هم پسرش سعادتقلی خان و دیگر خوانین سرحدی با سوارانشان شرکت داشتند و متحمل خسارات

جانی و مالی گردیدند.

نمره ۱۸ - ۴ تیرماه ۱۳۰۴

خدمت سرکار آقای مظفرالسلطنه دام اقباله

راجع به پنج هزار تومان محوله جنگی که در دفعه اول دو هزار تومان توسط ناصرلشکر را خودتان تقسیم داشته، برودید. بعد را هزار تومان به سرکار حواله شده بود. هزار تومان به ضرغام (ولی خان) که باعث رنجش همان شد.

حضرت امارت لشکر شرق توضیح لیست تقسیم این وجه را خواسته (که چگونه بین خوانین تقسیم شده) آقای ضیغم الملک و آقای سطوت الملک و آقای ضرغام السلطنه صورت تلگرافی دادند، که از این وجه مبلغ هزار و نهصد تومان تعلق به خوانین سرحدی و باقی به شهری‌ها دارد، حضرت امارت محترم یکهزار تومان به خود اینجانب، پانصد تومان (به) ضرغام السلطنه دادند، چهارصد تومان هم باید سرکار مسترد دارید. این وجه قابل بیش از این مذاکرات نیست. خود حضرت امارت محترم لشکر فرمودند خودتان با مظفرالسلطنه داخل مذاکره شوید.

لذا متمنی است وجه (سهیمه ما خوانین سرحدی) را به آقای میرزا تقی^(۱) مرحمت دارید. برای کسور خرج سوار شیروان بفرستد.

رئیس سوار قوچان محمد حسین



میرزا تقی در قوچان

۱ - منظور مرحوم حاج تقی تقی‌زاده بازنشسته شهربانی قوچان است که متولد ۱۲۸۷ بود و منشی محمدحسین خان سیوکانلو حاکم باجگیران و سرحد. نامه به خط میرزا تقی است.

منطقه حکومتی ناصر لشکر پدر فریدون

هوا

شیر و خورشید

وزارت جنگ

لشکر شرق

حکومت نظامی قوچان

نمره ۳۷۷ - تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۰۴

نظر به لزوم شخص کافی و لایقی جهت سرپرستی و رسیدگی به امورات اهالی قراء و طوایف

مفصله در ذیل:

کهنه فرود - کلوخی - سرآب - گوگجه - محب سراج - نوروزی - نیت - جنید آباد - دربندی -
اورته چشمه قلعه دۆلۆ - گبرآباد - کَلَر - کِسَلَر - قلعه عباس - قشلاق - وِرانلو - جافکانلو -
مَشکانلو - خَلانلو - دولت آباد - یساقی - بادخور - کُردکانلو - خاچکانلو - کلانه قناچکانلو -
افشرانلو (افشاران = افشارهای کرد قوچان).

و نظر به سابقه خدمت و شایستگی و بصیرت آقای حبیب الله خان هودانلو و رضایتی که اهالی و رعایای قراء مذکور از حسن سلوک و رفتار مشارالیه دارند در این تاریخ نیز کما فی السابق نیابت حکومت قراء و طوایف مرقومه فوق به معزی الیه تفویض و واگذار گردید که بیش از پیش در حفظ آسایش اهالی و حصول رضایت کارهای اینجانب کوشیده و در حفظ امنیت حوزه مسئولیت خود نهایت مراقبت به عمل آورده و با نهایت رافت و عظوفت به امورات اهالی آن حدود رسیدگی و راپرت وقایع اتفاقیه را مرتباً به اداره حکومت نظامی داده و بر طبق دستور و تعلیمات صادره، اطاعت و مجری دارد.

حکومت نظامی و رئیس ساخلو قوچان و سرحدات

سرهنگ محمدی (مهر حکومت)

لشکرکشی جان محمدخان به بجنورد از

دیدگاه شاعران و موسیقیدانان کرمانج

شاعران و موسیقیدانان کرمانج در تمام طول تاریخ حوادث منطقه خود را به نظم کشیده و آهنگی مخصوص ایجاد و ابداع نموده‌اند و باعث غنای فرهنگی کرمانج شده‌اند.

عیسی قلی پور از هنرمندان و موسیقیدانان معروف بجنوره در خراسان شمالی اصلاً از کردهای بارزانتلو است. بارزانی‌هایی که به وسیله نادرشاه از کردستان عراق به کردستان خراسان کوچانده شده‌اند. عیسی که در میان هم‌شهریهایش به عیسی بخشی معروف است به سه زبان کردی - ترکی و فارسی اجرای برنامه می‌کند و اشعار کردی نیز می‌سراید. اشعار زیر سرودهٔ مرحوم قدرت دوراتی (دره قائلو = دوراقانلو) را با صدای گرم خود و آوای دل‌انگیز دوتارش برایم چنین خواند که مربوط به شورش محمدآباد مانه و کشت و کشتار آنجا بوسیله سپاهیان جان محمدخان قاجار است.

عیسی می‌گوید: قدرت دوراتی شاعر خوبی بود و این چند بیت را از او شنیدم که به خاطر دارم، بقیه را فراموش کرده‌ام که می‌گفت:

میں گوؤ خہ لکوؤ ژوہ گہرن، دوؤراقیان کاریٰ خا دیی

قبیزی ئسیمانی صوفیی، گشتی مانه ژنه بیی

قه سیری بیئ نه بیچاره، گشتی شهید گرن تیی

ژوا زولمی جان مه مه دخین، خہ لکی له ئیرانی دیی

جوولگی مانی توغیان گرن، مه مه دئاواتو، هم راز

که لی مه می ئار گرن، نه تیر مایه، نه به رواز

«حسبتلی ئاودان، دوؤراقان گرن سه رفه راز

مانه سملعان گشتی، ئیرو بوویه تورک تاز

استاد سهراب محمدی بخشی معروف آشنخانه نیز که خود یک محقق است و هر چند سواد

ندارد، در مورد لشکرکشی جان محمدخان به آشنخانه از قول پدرش و بزرگان این دیار می‌گوید:

دیراللوها یک سبد را که سامور وصول مالیات محمدآباد مانه بود، دعوت می‌کنند به روستای آنجا که آنها هم دیراللو هستند. شب را از او پذیرائی می‌کنند، روز دیگر که برمی‌گردد، معلوم نیست چه کسی با گلوله میزند و او را می‌کشد. پس از آن دیراللوها شورش کرده و حرکت نموده و به سوی بجنورد راه می‌افتند که شهر را غارت کنند.

آنها به هر قلعه‌ای که میرسیدند مردم را تحریک میکردند که به جنگ نظامیان بجنورد بروند که سردار معزز را گرفته‌اند. این زمانی بود که مدت ده روز از دستگیری سردار می‌گذشت و این حرکت آنها بر ضرر سردار تمام شد و به لشکرکشی امیر جان محمدخان به مانه و سملقان و ترکمن صحرا انجامید. جان محمدخان در فخرالدین ده نفر را بدون سؤال و جواب اعدام کرد که ۹ نفرشان بربری بودند. علیداد هم گلوله از رانش خورده بود. جان محمدخان همه جا کشتار میکرد تا به آشخانه رسید. حاجی محمد رضا خان پسر عموی محمدباقر را اعدام کرد که مردم را برای رفتن به جنگ بجنورد تحریک و تجهیز میکرد. مرتضی قلیخان برادر و جانشین حسینقلی خان قراچورلو را خودش شکنجه کرد و مثل حیوانات با آهن سرخ تمام بدنش را داغ کشید و هر چه هم در منزلش بود، تا میخ دیوارها را هم غارت کرده بودند. هنوز ترسیده به روستای کریک مرکز قراچورلوها در شرق آشخانه در گورستان آنجا کنار قبر سبزه‌علی خان قراچورلو، بدنش را لرز گرفت و به سربازانش گفت هر کس را دیدید، بکشید. به آشخانه که رسیدند، جان محمدخان در منزل حاج حسن بگ فرود آمد که او هم از طایفه قره‌ولی بود. یاور داودخان در منزل کریم بگ از طایفه شاهقلی فرود آمد. سرهنگ ایرج خان مطبوعی در منزل حاج حسین ایزدی از شاهقلی‌ها فرود آمد.

بهار بود و قورباغه‌ها در جوی آب و باتلاق‌های آشخانه شیها سرو صدا میکردند. جان محمدخان گفت هر کس سر و صدای قورباغه‌ها را بخواباند به او انعام میدهم. اسیران کرد را هم در مسجد بهم بسته بودند و قراول برایشان گذاشته بودند که فرار نکنند.

یکی از اسیران گفت: اگر من خاموش کنم، چه میدهد؟

سرهنگ ایرج خان گفت: ترا آزاد می‌کنیم.

او پیشنهاد کرد چند تا گوسفند کشته و روده‌ها را به او بدهند. به دستور ایرج خان این کار انجام شد. او روده‌های گوسفند را قطعه قطعه مثل مار درست کرده و پرباد کرد و در جویهای آب از محل یان بیچه تا آشخانه رها کرد. قورباغه‌ها ترسیدند و گمان کردند اینها مار می‌باشند. لذا آن شب را خاموش شدند و سر و صدا نکردند. ایرج خان روز دیگر آن اسیر را آزاد کرد.

جان محمدخان هر ۱۰ - ۱۲ نفر را ردیف میکرد و با یک گلوله میزد و می‌کشت و می‌گفت: اینها تک تک ارزش یک گلوله را ندارند. او پیران و جوانان را از هم جدا میکرد و آنگاه اول جوانان و سپس پیران را به گلوله می‌بست. کربلایی شرفخان پدر شجاع خان که از شاه آباد بجنورد بود، بردند در شاه‌آباد اعدام کردند. کدخدا علی اکبر قاضی‌گی را آوردند در آشخانه اعدام کردند. کربلایی علی اکبر و علی اصغر فرزند حاجی حسن و ابراهیم فرزند حاج علی اکبر هم از درخت آویزان کردند. یک درخت توت جلو مسجد آشخانه بود، مردم را می‌آوردند و از آن درخت توت حلق آویز میکردند و قاه قاه می‌خندیدند.

بلی، علاوه بر عیسی و حاج سهراب بخشی بجنوردی، شخصی به نام غلامرضا منفردی هم در رثای سردار بجنوردی و ظلم و ستم قاجارها کتابی از اشعار ترکی نوشته بوده که متأسفانه به دست نیامد. شاید همان کتاب دستنویسی بود که به دستم رسید و گفتم اشعار ترکی مرثیه سردار بود. در سال ۱۳۴۲ پس از اینکه به سربازی رفتم، مادرم که عقیده داشت این کتابها مرا دیوانه می‌کنند، یک روز همه را جمع کرده و در تنور بجای هیزم از آنها استفاده کرده و سوزانده بود، این اولین کتابسوزی من بود، ولی او نمی‌دانست که باز هم من کتاب خواهم خواند، تا هر چه بیشتر دیوانه گروم.

سردار معزز



یادداشت بجنورد - نسخه خطی

این یادداشتهای پراکنده که در مورد حوادث بجنورد و شمال خراسان بودند، دوست عزیز و خردمندم آقای علی رحمتی (رئیس کنونی اداره ثبت احوال بجنورد) به دست آورده و برایم فرستاده بودند که قسمتی از آنها در جلد چهارم ثبت کردم و اینک دنباله آن:

در مورد اعدام سردار معزز نوشته است:

«و قریب هفده نفر از خوانین شادلویی به حکم امیر جان محمدخان در مشهد تیرباران کردند. تاریخ ۱۳۲۳ ایضاً مخفی نماند که پیش از همه این کارها که اول جلوس رضاشاه پهلوی (دوره رئیس الوزرای او) که سرهنگ مهدی خان را با پانصد نفر سرباز برای گرفتن سردار و ابل شادلو و ترکمن صحرا و دفعه اول که ذکر شد، سردار با خوانین دیگر فرستاد به طهران و از این طرف یکسره راند تا به خاک بموت و گوگلان و در قراپلخان شکست سختی خورد از ترکمنها و آنچه قورخانه و توپخانه و پانصد نفر سرباز و توکرهاى شادلو همه در آنجا غرق شد و سرهنگ مهدی خان بتوسط چند نفر از توکرهاى شادلو از گرداب بیرون کردند. (که به سرهنگ پالچغ معروف شد)

این واقعه در سال ۱۳۲۲ بود، و نیز پیش از این واقعهها، کژوئیل (کلنل پسیان) آمد که خاک شادلو و قوچانلو بگیرد و از آن طرف میخواست با دولت یاغی شود. چونکه والی مشهد بود و شوق پادشاهی ایران به سرش زده بود و خوانین بجنورد و قوچان را تکلیف به آن کار نمود. اینها هم جواب دادند با دولت یاغی نمی شویم. این بود که با هزار نفر سرباز با توپ و قورخانه آمدند که از این طرف اول ایالت خراسان را سرکوبی نمایند بعداً به ایالتهای دیگر برود.

از این کار هم خوانین قوچان و شادلو خبردار شدند. سواره فرستادند در جعفرآباد از قوچان آن طرف، جلوی سرکار کلّ نیل را گرفتند. در خود جعفرآباد که محل پستی بود، دورش را محاصره و چیزی نگذشت که به دست توپچی خودش به تیرافتاده و بسیاری از سربازانش هم به تیر افتاده شکست خوردند و اساسیه (اثاثیه) و قورخانه‌ای که با خود آورده بودند همه به تاراج رفته از بین بردند.

یاغی شدن طایفه دیرانلو با دولت و از بین بردن رئیس دارایی در محمدآباد مانه و نیز یاغی شدن

نگاهی به تحولات کردستان عراق

گذاری بر زندگی ژنرال مصطفی بارزانی قهرمان آواره کرد

یک هفته پس از ملاقات و گفتگو با «جان» تاجر آمریکایی که روی جلد مجله هفتگی ضمیمه روزنامه معتبر واشنگتن پست^۱ را به ملامصطفی بارزانی اختصاص داده بود و مقاله مفصلی درباره او زیر عنوان «شیری در قفس»، مرا به یاد سخنان «جان» درباره علل و عوامل نارضایی آمریکایی ها از سیاست های شاه انداخت. واقعیت امر این است که توافق شاه و صدام حسین در کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره که به رفع اختلافات ایران و عراق و انعقاد قرار داد ۱۹۷۵ بین دو کشور انجامید، مقامات آمریکا و اسرائیل را به شدت خشمگین ساخت و سر آغاز بی اعتمادی و بدگمانی واشنگتن نسبت به سیاست های شاه به شمار می آمد. در آن زمان عراق بزرگترین خطر برای امنیت اسرائیل به شمار می آمد و ایجاد اختلاف بین ایران و عراق و به راه انداختن شورش در شمال عراق، یک طرح آمریکایی - اسرائیلی برای تضعیف حکومت بغداد و گرفتار کردن نیروهای عراق در جنگ با استقلال طلبیان کرد بود. در مقاله واشنگتن پست ضمن شرح حال ملامصطفی بارزانی و زندگی پرماجرایی او برای نخستین بار، با نقل قسمتهایی از گزارش محرمانه «پایک» Pike رئیس کمیته اطلاعاتی کنگره آمریکا درباره سیاست خارجی حکومت نیکسون، از این راز پرده برداشته شده بود که چگونه در سال ۱۹۷۲ کیسینجر که در آن زمان مشاور امنیت ملی نیکسون رئیس جمهوری آمریکا بود (بدون اطلاع ویلیام راجرز وزیر خارجه وقت آمریکا) شاه را به حمایت از ملامصطفی رهبر کردهای شمال عراق برای به راه انداختن شورش علیه حکومت عراق ترغیب نمود. هدف از به راه انداختن این شورش، که طراح اصلی آن اسرائیلی ها بودند^(۱) در واقع واسطه

۱- جنگ کردها عملاً در سال ۱۸۱۷ میلادی بوسیله امیر بدرخان کرد علیه بیگانگان آغاز شد و پس از آن بویژه در حکومت پادشاهی نامشروع عراق که نتیجه یک عمل لجاج نامشروعتر از هم بستری انگلیسی ها با ملک لیصل بود که منجر به پادشاهی ملک لیصل بر کشور عراق شد و حقوق کردها پایمال گشت، آغاز شد. ملامصطفی در شکم مادرش در زندان رژیم خون آشام عراق نفس می کشید. جنگ کردها با حکومت نامشروع عراق از همان روزهای نخستین تشکیل پادشاهی عراق شدت گرفته بود

رساندن این تسلیحات به کردها بود. از سال ۱۹۷۲ ایران مستقیماً درگیر جنگ در شمال عراق شد و توپخانه سنگین نیروهای ایران در شمال عراق عامل اصلی در شکست و عقب نشینی نیروهای عراق در برابر شورشیان کرد بود. حمایت ایران از شورشیان کرد شمال عراق که دیگر علنی شده بود، بر شدت اختلافات ایران و عراق افزود...

در اوایل سال ۱۹۷۵ عراق که نگران پیشروی نیروهای ملامصطفی به سوی مناطق نفت خیز کرکوک بود (و با حمایت ایران از کردها، سقوط کرکوک قریب الوقوع به نظر می‌رسید) برای میانجیگری در حل اختلاف با ایران به «بومدین» رئیس جمهور وقت الجزایر متوسل شد. کنفرانس سران کشورهای عضو سازمان اوپک در الجزیره در پیش بود و بومدین علاقمند بود با میانجیگری بین ایران و عراق و حل اختلاف دو عضو عمده سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اعتباری برای خود کسب کند. بومدین پس از ورود شاه به الجزیره، در سوم مارس ۱۹۷۵ (دوازدهم اسفند ۱۳۵۳) در یک ملاقات طولانی با شاه زمینه را برای آشتی بین ایران و عراق فراهم ساخت و در ملاقاتی که متعاقب آن بین شاه و صدام حسین معاون وقت رئیس جمهوری عراق در حضور بومدین صورت گرفت،^(۱) بیانیه مشترکی تنظیم شد که اساس قرار داد، حل اختلافات دو کشور قرار گرفت. در بیانیه الجزیره مستقیماً به مسئله کردها اشاره نشده بود. ولی یکی از اصول مورد توافق، عدم مداخله دو کشور در امور داخلی یکدیگر بود و محرمانه توافق شده بود که ایران از حمایت شورشیان کرد دست بردارد و دولت عراق هم پذیرفته بود که در صورت قطع مخاصمات از طرف کردها، عقوبت عسوسی اعلام کند و در ضمن مانع پناهندگی آنان به ایران نشود.

مصالحه و توافق شاه و صدام حسین در الجزیره و «قریبانی شدن کردها» در این میان، بر اساس

نیز شورش فراگیر و پیش از به وجود آمدن کشور اسرائیل، علیه ضحاکیان و تورانیان زمان، بوسیله فرزندان کاوه کرد آهنگر آغاز گشته بود و لاینقطع ادامه داشت، نه برای استقرار کشور اسرائیل.

بنگرید به کتابهای: کردها، ترکها، عربها، سیل جن. ادمنلدز، ترجمه ابراهیم نویسی. تهران - انتشارات روزبهان - ۱۳۶۷

جنش ملی کرد - کریساکوچرا - ترجمه ابراهیم نویسی - تهران انتشارات نگاه چاپ ۱۳۷۳ ص ۱۶۷

۱- در اینجا بود که صدام حسین در حالیکه پالتوسنکی بر تن داشت، خم شده و دست شاه را بوسید و هدرخواستی کرد. زیرا او اکنون به آرزوی خود برای سرکوب کردهای بی پناه و بی اسلحه نایل گشته بود.

آنچه در واشنگتن پست عنوان شده بود، بدون اطلاع و مشورت قبلی با آمریکا که در به راه انداختن شورش کردهای شمال عراق نقش کلیدی داشت، صورت گرفت و بالطبع نارضایتی شدید آمریکایی‌ها را بدنبال داشت. اسرائیلی‌ها^(۱) پیش از آمریکا از این عمل «خودسرانه» شاه خشمگین شدند و نزدیکی شاه به اعراب، پس از این توافق بیش از پیش به سردی روابط ایران و اسرائیل افزود. به طوری که در جریان انقلاب ایران در سال ۱۳۷۵ اسرائیلی‌ها انگیزه‌ای برای استفاده از نفوذ خود در آمریکا برای حفظ شاه بر سریر سلطنت نداشتند.

پیش از این که به دیدار کوتاه خود با ملامصطفی یارزانی در واشنگتن اشاره کنم، شرح حال مختصری از او را بی‌مناسبت نمی‌دانم.

ملامصطفی در سال ۱۹۰۱ یا ۱۹۰۲ (تاریخ دقیق تولد او معلوم نیست) در دهکدهٔ یارزان در شمال عراق، که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی بود به دنیا آمد و سال‌های کودکی خود را به اتفاق مادرش در زندان ترک‌ها گذراند. برادر بزرگ او شیخ سلام که دست به شورش مسلحانه علیه عثمانی‌ها زده بود، در برابر چشمان وحشت زدهٔ او به دار آویخته شد و از سال ۱۹۱۵ که برادر دیگر او شیخ احمد رهبری قبیله را به دست گرفت، ملامصطفی نیز به صف مبارزان کرد پیوست و از ۱۷ سالگی اسلحه به دوش گرفت. در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ شیخ احمد و ملامصطفی هر دو در جریان شورش علیه حکومت تازه تأسیس عراق دستگیر شدند و تا سال ۱۹۴۰ چندین بار از زندان آزاد و دوباره دستگیر شدند. ملامصطفی از اوایل دههٔ ۱۹۴۰ رهبری قبیله را به دست گرفت و در سال ۱۹۴۳ شورش دیگری علیه حکومت وقت عراق به راه انداخت که با دخالت نظامی انگلیسی‌ها و بمباران مواضع شورشیان کرد از طرف نیروی هوایی انگلیس سرکوب شد^(۲) و ملامصطفی با قریب یک هزار نفر از همراهان خود وارد کردستان ایران شد و در شورش کردهای ایران که به تشکیل

۱- اسرائیلی‌ها حامیان اصلی محمدرضا شاه در منطقه بودند.

۲- در این بمباران‌ها، هواپیماهای جنگی انگلیس تمام روستاهای کره‌نشین شمال عراق را بمباران کرده و محصولات و حیوانات و گله‌های گوسفندان آن‌ها را به آتش کشیده و نابود ساختند، که چند سال بعد شوروی‌های متحد صدام نیز این عمل را با کردها تکرار کردند.

حکومت مستقل کرد در مهاباد انجامید شرکت جست (در سال ۱۳۲۳ خورشیدی). ملامصطفی قریب یک سال فرماندهی نیروهای مسلح حکومت مهاباد را به عهده داشت. حکومت مهاباد در اواخر سال ۱۹۴۶ (آذر ماه ۱۳۲۵) سرنگون شد و رهبران آن دستگیر و پس از محاکمه کوتاهی به دار آویخته شدند، ولی ملامصطفی با پانصد نفر از جنگجویان مسلح خود از معرکه گریخت^(۱) و پس از ۵۲ روز راه پیمایی از راههای کوهستانی شمال غربی ایران و شرق ترکیه که با جنگ و گریز همراه بود، خود را به رودخانه ارس در شمال آذربایجان ایران رساند و با عبور از این رودخانه وارد آذربایجان شوروی شد.

دوازده سال اقامت ملامصطفی در شوروی هم خالی از ماجرا نبود. روس‌ها او و یارانش را به یک اردوگاه نظامی منتقل کردند که از آنها استفاده کنند. خود ملامصطفی هم به درجهٔ افتخاری ژنرالی نائل شد، ولی وقتی از او خواستند در حزب کمونیست شوروی ثبت نام کند و حزب کمونیست کردستان را تشکیل بدهد، زیر بار نرفت و مدت چهار سال به سبیری تبعید شد. بعد از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ ملا مصطفی و همراهان او را به تاشکند منتقل کردند و تا سال ۱۹۸۵ که به دنبال کودتای عبدالکریم قاسم در عراق (پس از ۳۹ سال آوارگی) به موطن خود بازگشت در آنجا ماند. از این تاریخ به بعد تا سال ۱۹۷۲ که شورش بزرگ کردها برای کسب استقلال آغاز شد، ملامصطفی گاه در حال جنگ و گاه در حال صلح و آشتی با دولت عراق بود و در سال ۱۹۷۲ نیز مقدمهٔ توافق بین کردها و دولت عراق بر اساس نوعی خودمختاری برای کردها فراهم شده بود که با طرح مشترک ایران و آمریکا و اسرائیل از حصول این توافق جلوگیری شد و ملامصطفی با حمایت ایران و بیشتر از آن با اطمینان از حمایت آمریکا، به امید گرفتن امتیازات بیشتر و تشکیل یک حکومت مستقل

۱- ملا مصطفی واژه گریز را مرکز نیاموخته بود. او قهرمانانه در جنگی نابرابر با ارتش شاه مجبور به عقب نشینی به سوی عراق شد و در میان کوههای پربرف و ماه زایش گوسفندها بدون دادن هیچ تلفاتی از خاک ایران خارج شد. چندی بعد هم که سه کشور ایران و عراق و ترکیه او را مورد هدف قرار داده بودند، او همچون شیرازی برصلاطت از مرز سه کشور گذشت و اسلحه‌های خود را برای ایران گذاشت و وارد خاک شوروی شد. بنگرید به:

الف) از ارس تا مهاباد خونین - تجملی پسیان

ب) خاطرات یک سرباز - سر تیپ بیگلری

کرد، از یک جنگ تمام عیار با ارتش عراق استقبال کرد و توانست حکومت عراق را در زمان حسن البکر که صدام معاونت او را داشت، به زانو در آورد.

پس از توافق الجزیره بین شاه و صدام حسین و قطع حمایت ایران از کردها که قبلاً به آن اشاره شد، ملا مصطفی ناچار از ترک مخاصمه و مهاجرت از عراق گردید و در این مهاجرت اجباری توأم با تحقیر و سرشکستگی قریب یکصد هزار نفر از جنگجویان تحت فرمان او و خانواده هایشان نیز به ایران مهاجرت کردند. ملامصطفی و خانواده اش در خانه ای در کرج عملاً تحت نظر بودند تا این که در اوایل تابستان سال ۱۳۵۲ (ژوئن ۱۹۷۵) که ابتلاء ملامصطفی به بیماری سرطان قطعی به نظر می رسید به او اجازه مسافرت به آمریکا برای معاینه و معالجه داده شد. پنج ماه بعد که گزارش «پایک» درباره نقش آمریکایی ها در شورش کردهای شمال عراق و ناتوانی آمریکا در حمایت از کردها در سال ۱۹۷۵ به مطبوعات درز کرده بود، حکومت فورد (که پس از استعفای نیکسون در سال ۱۹۷۳ به ریاست جمهوری رسیده بود) از بیم تماس ملامصطفی با رسانه های آمریکایی و افشای «خیانت حکومت جمهوریخواه آمریکا» در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، ملا مصطفی را وادار به ترک آمریکا و بازگشت به ایران نمود. در ماه مه سال ۱۹۷۶ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۵) که بیماری ملامصطفی رو به وخامت گذاشته بود، با مسافرت او به آمریکا برای ادامه معالجه موافقت شد. ولی این بار نیز از او تعهد گرفتند که، به هیچ وجه با رسانه های آمریکایی تماس نگیرد و ملامصطفی در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در پاییز سال ۱۹۷۶ عملاً تحت نظر سیا قرار داشت.

بعد از پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، ملا مصطفی نامه ای به کارتر نوشت و ضمن شرح «خیانت» شاه و حکومت جمهوریخواه آمریکا به آرمان کردها، از رئیس جمهوری جدید آمریکا خواست که در سیاست پیشین آمریکا تجدید نظر کند، ولی تا آغاز حرکت های انقلابی در ایران تغییری در سیاست آمریکا نسبت به مسئله کرد مشاهده نشد و مقاله واشنگتن پست، که با استفاده از گزارش محرمانه پایک و اطلاعات سیا نوشته شده بود، اولین نشانه تغییر در سیاست آمریکا نسبت به این مسئله به شمار می آمد. من چند روز پس از انتشار این مقاله

ملاصطفی را به طور تصادفی در کافی شاب یکی از فروشگاههای بزرگ واشنگتن ملاقات کردم. قیافه او خیلی شکسته تر از عکسی بود که در واشنگتن پست چاپ شده بود. با وجود این او را شناختم و وقتی خود را یک روزنامه نگار ایرانی معرفی کردم با اشتیاق مرا پذیرفت. او ترجیح می داد که به زبان کردی صحبت کند و مرد همراه او که در ضمن مترجمش هم بود مطالب وی را به زبان انگلیسی برای من ترجمه می کرد. دیدار ما بیش از ده دقیقه طول نکشید و در همین صحبت کوتاه او خشم و نفرت خود را نسبت به شاه پنهان نکرد و مترجم او ضمن ترجمه حرف هایش درباره شاه واژه Coward را به کار برد که نامرد و جیون معنی می دهد و احتمالاً منظور وی همان معنی اول بود. موقعی که خداحافظی می کردیم از او خواستم تلفن محل اقامتش را به من بدهد تا دیدار دیگری با هم داشته باشیم. مترجم او گفت بهتر است شما تلفن خودتان را بدهید تا ما با شما تماس بگیریم. تلفن خودم را دادم ولی تا بیست روز بعد از آن تاریخ هم که در واشنگتن بودم تلفنی از طرف آنها نشد.

در سال ۱۳۷۶ در سفر دیگری به آمریکا بقیه ماجرا را در کتابی درباره کردستان و مسئله کردها که به تازگی در آمریکا منتشر شده بود، خواندم. کتاب که به قلم یک نویسنده آمریکایی به نام «جوناتان - راندال» درباره کردستان نوشته شده بود، عنوان عجیبی داشت که ترجمه تحت اللفظی آن چنین است: «پس از چنان آگاهی چه بخشایشی؟»

که مفهوم آن این است که وقتی چنین ظلمی در حق کردها شد چه انتظار عفو و بخشایشی است. این کتاب که با کسب اطلاع از منابع گوناگون، از جمله منابع وزارت خارجه آمریکا و سیا و گزارش معروف پایک و همچنین مصاحبه با رهبران کرد نوشته شده، جزئیات طرح مشترک آمریکا و اسرائیل و ایران را برای به راه انداختن شورش کردها در شمال عراق در سال ۱۹۷۲ قاش کرده و از جمله به سفر محرمانه خانم «گلدن - مایر» نخست وزیر وقت اسرائیل به ایران و ملاقات او با شاه در سال ۱۹۷۲ که برای طرح ریزی عملیات نظامی در شمال عراق و ارسال اسلحه و مهمات برای کردها صورت گرفت، اشاره می کند. در همین کتاب علاوه بر تأکید بر نقش نیکسون و مشاور امنیت ملی او کسینجر در این ماجرا و یادآوری این مطلب که ویلیام راجرز وزیر خارجه وقت آمریکا با اقداماتی

که بدون اطلاع و موافقت او انجام گرفته مخالفت کرده و به استعفای او و انتصاب کیسینجر به مقام وزارت خارجه آمریکا منجر شده، فاش شده است که در اجرای طرحی که به آن اشاره شد، جان کانالی وزیر خزانه داری آمریکا برای ترتیب تأمین مالی این طرح به ایران آمده و با وجود این چون ملامصطفی به قول و قرار شاه اطمینان نداشته است، پرسش «ادریس» و مشاور مورد اعتمادش دکتر محمود عثمان را به آمریکا می‌فرستد تا از حمایت آمریکا از این برنامه اطمینان حاصل کند و آنها بعد از ملاقات و مذاکره با «هلمز» رئیس وقت سازمان سیا (و سفیر بعدی آمریکا در ایران) و حصول اطمینان از مشارکت و حمایت آمریکا، به عراق مراجعت می‌کنند و ملامصطفی در واقع با استظهار به پشتیبانی آمریکا از ادامه مذاکره با بغداد سرباز می‌زند و عملیات نظامی وسیعی را علیه دولت عراق آغاز می‌کند.

در باره روزهای آخر ملامصطفی بارزانی و مرگ او، نویسنده آمریکایی می‌نویسد:

تنها خوشحالی ملا مصطفی در روزهای آخر عمر، انقلاب ایران و فرار و در بدری شاه بود و به اطرافیانش می‌گفت «ببینید بلایی که سر من آورد حالا به سر خودش آمده است».

در روزهای فوریه ۱۹۷۹ (اوایل اسفند ۱۳۵۷) ملامصطفی در بیمارستان دانشگاه جرج تاون در واشنگتن بستری شد و پیش از این که به حال اغما برود گفت: تنها آرزوی من این است که در وطنم بمیرم و در زادگاهم بارزان دفن شوم. مسافرت او با هواپیمای مسافری معمول امکان پذیر نبود، یک هواپیمای اختصاصی با تجهیزات پزشکی برای انتقال او به ایران اجاره شد و تاریخ پرواز دوم مارس تعیین گردید. ملا مصطفی روز قبل از پرواز، اول مارس ۱۹۷۹ درگذشت. (روحش شاد باد که دشمن او هم سرنگون شد) آرزوی ملا مصطفی برای این که در وطنش بمیرد تحقق نیافت، ولی پسرانش ادریس و مسعود جنازه او را با همان هواپیما به تهران و سپس ارومیه انتقال دادند و دولت انقلابی جدید ایران هم در اجرای وصیت ملامصطفی به پسرانش کمک کرد. قرار بود تابوت ملامصطفی از ارومیه تا «اشنویه» در کردستان ایران تشییع و موقتاً در آنجا دفن گردد تا ترتیب انتقال آن به بارزان در کردستان عراق در موقع مناسبی داده شود. به واسطه ناآرامی در کردستان ایران، این برنامه تغییر یافت و جنازه با هلی کوپتر به اشنویه حمل شد و هزاران نفر از کردها که از نقاط مختلف کردستان به



اعدام ۸۵/۱۰/۹

اعدام صدام روزنامه خراسان ۱۲ دی ۸۵

صدام فتاد در دام

یاران چه روز خویست بیت و سوم آفر
 ما را بسداد مژده اخبار تیمروزی
 صدام که خوانندی رجز، اندر جهان بکسر
 خونریز و هم ستمگر، بدتو ز این ملجم
 شرمنده از خوی او، خولی و این زیاد
 چنگیز و مون و هیتلو، پینوشه دیوخوی
 عمریت خون مکیده، از کرد و تورک و عرب
 حیثیت انسانی، چملگی داده بر باد
 آه پستان گرفت امروز دامن او
 عوار و ذلیل دیدم او را من از رسانه
 در سال هشتاد و دو، نوید بخش و معطر
 از سرنوشت مردی، پس شوم و هم بد اختر
 کاین منم شاه بابل، جانشین بخت النصر
 گویا ابلیس گشته در جسم او مصور
 هم شمر و با حرمله، رمنده زان جانور
 اندر تیاس با او، پس خوب و نیک منظر
 دندان و چنگ تیزش دارد نشان خنجر
 از وجودش مکنر خاطر نوع بشر
 ناله الحق کشید امروز مرغ سحر
 درمائه و تکیده با چهره‌ای مکنر

| | |
|--|--------------------------------------|
| زولیده سو و مفلوک، در لانه عنکبوت | مانده حنیر و بیگس، آن غول سرکوبگر |
| بیشمرگ و سرباز بوش، گفتش: بیا به بیرون | خفاش خون آشام، عقش پسرید از سر |
| سردار قناده‌سیه چون موش کور به لانه | دستگیر گشت و مانده، با کلت اندر کمر |
| گردراهی ز غیرت، بودی به آن خونخوار | میزد یکی گلوله، بر مغز خود، بی هنر |
| بازچه ایمن و آن تا نشود چو عتر | تف نکشند به ریشش، از کهنه و ز مهتر |
| طبل تو خالی بوده، قهرمان پوشالی | سردار قناده‌سیه، بی عار و خاک بر سر |
| آن قصر باشکوهش افتاده دست مردم | زنسها و کبودگانش، آواره و در سدر |
| دختران عزیزش، اندر دیار غیرت | گشته نسی و غدی، در خون خود شتاور |
| چون با خالق و مخلوق روی ستیز بودش | غانل ز انتقام، منتقم دادگر |
| دیروز کو بگفتی: فرعون عصر خویشم | امروز خوار گشته، بی کاخ و گنج و لشکر |
| صدها هزار کرد و هم عرب و هم عجم | زنده به گور بنمود، آن از خدا بی خبر |
| فاجعه حاجه بگرفت دامن او | آه — تمدیدگان، مادران خون جگر |
| انداخته به خاکش در کاهدان ذلت | مفلوب دست غالب، برسان عمر و عتر |
| گوید (کلیم) نفرین بادا مدام به صدام | کیفر خویش بیند، از داور دادور |

تقدیم به مادران و همسران و فرزندان شهیدان ظلم صدام

۲۳ آذر ماه ۱۳۸۴ - خراسان - کلیم الله توحیدی (کانیمال)



ژنرال بارزانی پس از شنیدن خبر توافق شاه و صدام حسین در الجزایر و قرارداد ۱۹۷۵ که باردیگر کردها قربانی شده بودند، به روزنامه خاک و خون که در خوزستان منتشر میشد اولین عکس را هم چاپ کرد، گفت: همه چیز تمام شد، صدام باردیگر نجات یافت.

روسی قرار

از نظر حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، کردهای شمال عراق به‌طور تاریخی به نوعی پناهنده‌ای و بی‌سرسز بین قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشند و در دوره اخیر برقراری ارتباط با همسایگان از یک سو و روسیه از سوی دیگر به‌گونه‌ای است که رابطه



طلبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق نیز از روابط مشابهی با ترکیه در سطح پایین‌تر برخوردار است اگرچه وی در مقیاس و سطح بالاتری به برقراری روابط مستقیم با سوریه اقدام کرده است.

پول رایج کردستان برخلاف تورم سرسام‌آوری که در نقاط دیگر عراق وجود دارد بسیار قوی و معتبر است در حدی که هم‌برابر دینار عراق ارزش دارد، به همین دلیل است که در بغداد به کردها و کویش‌ها گفته

از درآمد حاصل از فروش نفت به کردها تعلق می‌گیرد، این ۱۳ درصد، ۶۰ درصد از بودجه سالانه ۱/۵ میلیارد دلاری سرزمین خودمختار کردها را تشکیل می‌دهد. ضمن اینکه آنها از قاچاق مواد سوختی ارزان

کزارش خبری - تحلیلی

کالبد شکافی معارضین عراقی از خیانت آمریکای



۱۳۰۳
۱۳۰۳
۱۳۰۳

سزای اقلان و لای مذک

چون خانی شکر کاغذ در سینه فتنه پر و شامعیم آنها در صفت

که اند و در هر است در شان کیم کوفی ان لبی میار

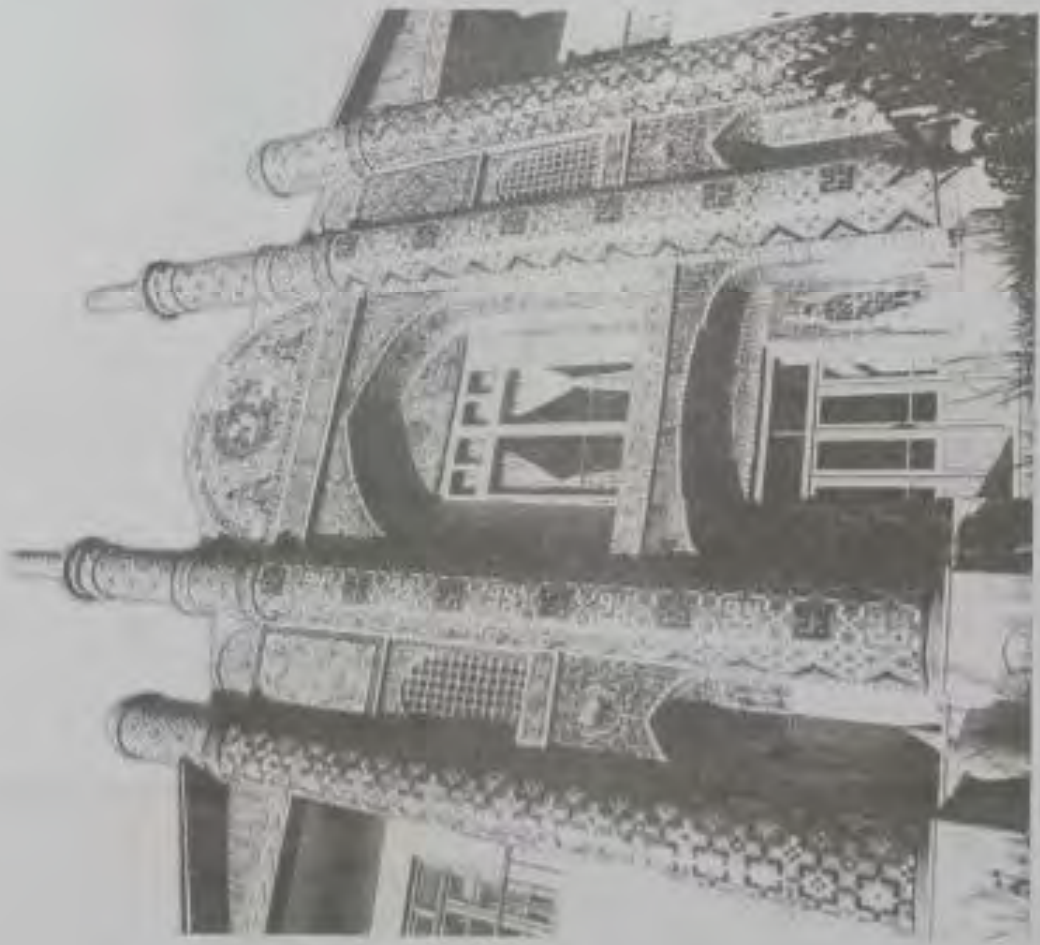
آفت یزید بجهت شکر و اکر است یا پیش شکر و شکر

آنها اشتهام نموده دقایق و افاقه است بر او

مکتب مترجم است معنی و مترجم در این کتاب



چندین بار به جمع خانان مراد مظفر انجمنی مظفر شادان و مشکور که به صورت و اسیر آزاد است از او سبب می باشد که به هر چه از او سبب می باشد سبب می شود.



این خانه سردار مظفر که امروز تبدیل به موزه مردمشناسی می شود شده است. سو خورد که در باغچه های آن مسجد خانان مراد مظفر انجمنی مظفر شادان و مشکور است.



سابقات کشتی پهلوانان یا جوخہ شمال خراسان در شهرستان شیروان - قوچان، شیروان، بجنورد، اسفراین، چناران و...
 از راست: سرربی پهلوان محمد علی زاهد، نصرت آقا اوغازیان، کاظم اسدیبخش، امیر ستوری، قربان قربانی،
 موسی الرضا رحمانی، حسنعلی درتویی، ابراهیم یامی، نورآق روشنی، اکبر کلامی، رسول زمانی، خلیل اخباری، اصغر
 امین زاده و پهلوان آذری سرپرست و مربی. سال ۱۳۵۲ شمسی (عکس از آلبوم آقای حسین پایزاده شیروان)



قوچان ۱۳۴۸

۱- شایسته زوبین ۲- بانقوی ۳- علیرضا رستمی ۴- هادی نهمتن ۵- بزرگ بهلوان قرمان محمد بهادری ۶- برات کاظمی ۷- حیدر بهارگری ۸- مهرداد فروریان ۹- سهراب سراب ۱۰- غلامرضا بهادری، نماینده قوچان ۱۱- نژادی مهابادی، فرماندار قوچان ۱۲- صادق کاظمیان ۱۳- محمد جابانی ۱۴- احمد بهلوانی ۱۵- بهارستانی ۱۶- محمد کار دوست ۱۷- محمد خاکشین ۱۸- برات شعری ۱۹- پوررضاقلی ۲۰- عاملی، رئیس آموزش و پرورش

بhelوانان قوچان در مسابقات آموزشی ۱۳۴۸ دانشگاه بهلوانی قوچان



کشتی روستای رهورد قوتجان که همه ساله به همت دوست عزیزم آقای رحیم رحیمی برگزار میگردد.
۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۴



مسابقات جام شهدای اسفراین - ۱۳۸۱
نفر اول: امید علیزاده قوچانی - نفر دوم: گل علی وحدانی بجنورد - نفر سوم: هادی سحرانی آسخانه



بالا: هیات کشتی باجوچه تهران - اردیبهشت ۸۲ - سمینار پیشکوتان
نشسته از چپ: محمد رضا طالقانی رئیس فدراسیون کشتی کشور - جعفر شرفخانی، براتعلی رحیمی
ایستاده: حاج علی اصغر صفرپور (بقیه ناشناخته)، آخرین نفر محمود کلانه عرب



از چپ: پهلوانان نشسته جعفر شرفخانی جوینی، دژتومی، شورورزی، وفادار
ایستاده از چپ: براتعلی رحیمی، احمد عفتی، حاج علی اصغر صفرپور، مهرافرزبان، محمود کلانه عرب، حمید صفرپور



نخستین بزرگداشت جعفر قلی ملک الشعراء کرمانج در زادگاهش روستای گوگان
توحیدی در حال سخنرانی برای حاضرین - ۱۶ اردیبهشت ۸۴





جشنواره بزرگداشت جعفرقلی عارف و شاعر و موسیقی دان کرد خراسان، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ قوچان





دومین همایش بزرگداشت جعفر قلی زنگلی ، ملک الشعراء کورمانج ، ۱۵ اردیبهشت ۸۵



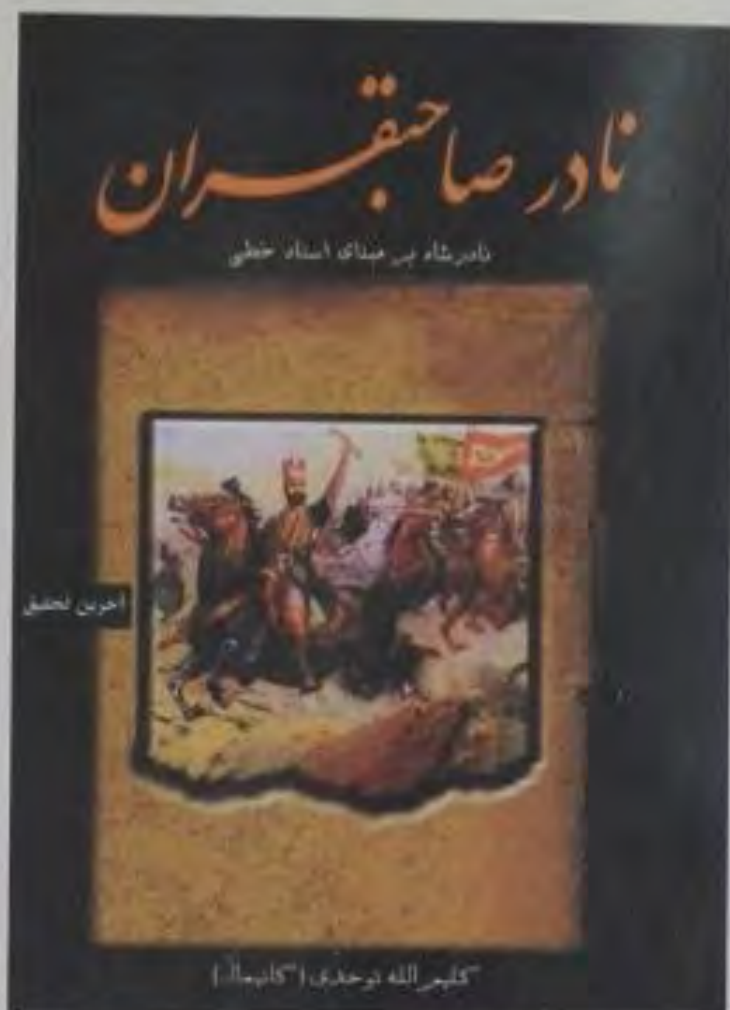
جشن عروسی آقای حمید حسعلی پور در روستای مرزی بردر، ۴ شهریور ۱۳۸۱



زنان و مردان پر تلاش سیوکانلودر روستای اوغاز، ۲۲ خرداد ۱۳۸۱

آثار منتشر شده توحدی:

- ۱- حرکت تاریخی کرد به خراسان
جلدهای ۱-۶
- ۲- دیوان عرفانی جعفر قلی زنگلی
- ۳- اسفراین دیروز و امروز ۱۳۷۴
- ۴- ترانه های کرمانجی خراسان
- ۵- افسانه های کردی خراسان ۱۳۷۹
- ۶- آلبوم موسیقی شمال خراسان
به همت حوزه هنری تهران ۱۳۷۲
- ۷- لیستکی کرمانجی (آلبوم موسیقی)
- ۸- نادر صاحبقران (اسناد خطی نادر شاه
آخرین تحقیق) ۱۳۸۴



آماده چاپ:

- ۱- کرم و اصل خان - ترکی - فارسی ۲ - فرهنگ کرمانجی خراسان ۳ - تاریخ موسیقی ایران در ۲ جلد
- ۴ - حرکت تاریخی کرد به خراسان (۱۰-۷) ۵ - پوشاک و زیور آلات و بافته های زنان کرمانج ۶ - نقش
ایل هزاره در تاریخ ایران

با سپاس از آقایان مهندس سلیمی و رحیم رحیمی و مهندس همتی
و دکتر فرهادی و دیگر یاران که ~~باز هم~~ دادند، کتاب را به پایان
برسانم.

توحدی

Kord Historical Exodus to
Khorassan...

Collected by: kalim'ollah tavahhodi (kanimal)

www.EllahMezar.ir



انتشارات واسع

ISBN 964-7832-73-7



9789647832731